مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد ششم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد ششم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

اردیبهشت ۱۳۹۶

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی

پیشکش به دوست ارجمندم زنده یاد مجید کمالی

مبارز راه آزادی و استقلال ایران

جمال صفری

میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)

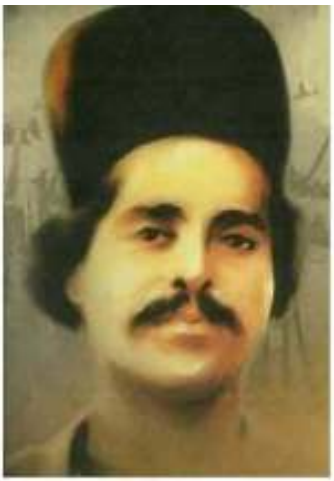

رئیسعلی دلواری

شیخ محمد خیابانی

کلنل محمد تقی خان پسیان

فهرست

فهرست ۴
پیشگفتار ۸
فصل اول ۱۸
میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا) ۱۸
مشیر الدوله قرارداد ۱۹۰۷ ..... ۲۹
حکومت مشیرالدوله ۳۳
کارهای کابینه مشیر الدوله ۳۷
استعفای کابینه مشیر الدوله و سبب آن ۳۹
پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل ۵۱
کابینه مشیرالدوله و ختام مجلس چهارم ۵۶
بیانیه وزارت جنگ ۵۸
سخنرانی محیط طباطبائی و باستانی پاریزی دربارهٔ مشیرالدوله ۶۴
سخنان استاد محیط طباطبائی ۶۵
سخنان استاد باستانی پاریزی ۷۴
◄ توضیحات و مآخذ: ۸۰
فصل دوم ۸۴
جهانگیر قائم مقامی «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران » ۸۴
پلیس جنوب ۸۴
مخالفت های احزاب با پلیس جنوب : ۹۴
معاهده ایران و روسیه: ۱۰۴
پیشینه تاریخی«پلیس جنوب» ۱۰۵
پلیس جنوب ایران ۱۱۳
علل و اهداف تشکیل پلیس جنوب ۱۱۴
افراد پلیس جنوب و تعداد آنها ۱۱۶
درگیری‌ها و برخوردهای پلیس جنوب با ایلات و عشایر جنوب ایران ۱۱۷
اقدامات و عملکردهای سیاسی، فرهنگی و عمرانی پلیس جنوب ۱۲۰
انگلیس و ژاندارمری فارس ۱۲۳
اقدامات ژاندارمری پس از تشکیل حزب حافظین استقلال ۱۳۵

دلایل شکست نیروهای ژاندارم و حزب حافظین استقلال..... ۱۳۹
فصل سوم ۱۵۶
مکاتبات بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران..... ۱۵۶
متن قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی ۱۸۱
فصل چهارم..... ۱۹۳
جنبش جنوب ۱۹۳
رئیس علی دلواری ۱۹۳
قیام رئیس علی دلواری در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه استعمار ۲۰۲
ب)اوضاع سیاسی نواحی جنوبی فارس از ۱۳۲۴تا ۱۳۳۳ه. ق ۲۰۶
ج) مراکز قدرت و حکام هم عصر رئیسعلی..... ۲۰۸
مبارزات رئیس علی دلواری و نهضت مشروطیت ۲۱۰
مبارزات رئیس علی دلواری علیه قوای انگلیس در جنگ بین الملل اول..... ۲۱۲
شناخت موقعیت و وضعیت نیروهای خودی ۲۱۷
خشم مقدس از جنایات دشمن و تهییج و تشجیع در قبال آن ۲۱۷
اشغال بوشهر توسط قوای انگلیس..... ۲۱۸
تطمیع و تهدید انگلیسی ها و پاسخ رئیس علی ۲۱۹
جنگ دلوار و فراگیری قیام مردمی..... ۲۲۰
تاکتیک های رزمی رئیس علی دلواری ۲۲۶
سلسله نسب و زندگی رئیس علی دلواری ۲۲۹
زائر محمد پدر رئیس علی..... ۲۳۱
زندگی رئیس علی دلواری ۲۳۳
شهادت رئیس علی و انعکاس آن ۲۳۵
زندگی نامه شیخ حسین چاه کوتاهی..... ۲۳۷
قسم نامه مجاهدین، شیخ حسین و خالو خضر و احمد اخگر..... ۲۴۰
نبرد آخر و شهادت شیخ ۲۴۰
واکنش های مردمی جنوب کشور در مقابله با استعمار انگلیس (به روایت اسناد مجلس)..... ۲۴۳
پیشینه تاریخی حضور انگلیس در جنوب ایران ۲۴۴
حضور انگلیس در جنوب ایران در دوره قاجاریه ۲۴۷
غضنفرالسلطنه برازجانی ۲۵۶
فصل پنجم ۲۶۴

جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس ۲۶۴
جنگ های منطقه کازرون ۲۷۴
اطرات یک روزنامه‌نگار مشروطه‌خواه ۲۸۴
متن کتاب خاطرات ۲۸۷
فصل ششم ۳۳۳
ایل سنجابی به روایت دکتر کریم سنجابی ۳۳۳
ایل سنجابی و سیاست‌های انگلیس در غرب ایران در جنگ جهانی اول ۳۴۶
فصل هفتم ۳۶۸
شیخ محمد خیابانی ۳۶۸
شیخ محمد خیابانی مخالف هرگونه مداخلهٔ بیگانه در امور داخلی ایران ۳۸۴
کابینه‌ی مشیر الدوله ۳۹۰
نظر کسروی در بارهٔ جنبش شیخ محمد خیابانی ۳۹۲
گفتار هفتم داستانهایی که زمینه به برخاستن خیابانی داد ۳۹۲
خیزش خیابانی ۳۹۷
بیان نامه ۴۰۰
گفتار هشتم آزادیستان ۴۰۴
گفتار نهم رفتن خیابانی بعالی‌قاپو ۴۱۱
گفتار دهم پایان کار خیابانی ۴۱۷
اخطار عمومی ۴۲۲
خاطرات حاج مخبرالسلطنه هدایت در بارهٔ شیخ محمد خیابانی ۴۲۳
قیام در آذربایجان به روایت عبدالله مستوفی ۴۴۰
گزارش مشیر الدوله در بارهٔ « خاتمه جنبش خیابانی » ۴۴۵
در مجلس شورای ملی ۴۴۵
◄ توضیحات و مآخذ: ۴۵۵
فصل هشتم ۴۵۶
دیدگاهها در بارهٔ جنبش خیابانی ۴۵۶
مبارزات شیخ محمد خیابانی در راه آزادی و استقلال ایران ۴۶۰
مرحلهٔ نخست قیام ۴۶۷
مرحلهٔ دوم قیام ۴۷۲
گفتگو با فرامرز خیابانی؛ نواده شیخ محمد خیابانی ۴۹۸

فصل نهم..... ۵۱۷
مخالفت شیخ محمد خیابانی با اولتیماتوم روسیه در مجلس شورای ملی ۵۱۷
صد کلام از افکار فلسفی شیخ محمد خیابانی..... ۵۳۱
◄ توضیحات و مآخذ:..... ۵۳۶
فصل دهم ۵۳۷
کلنل محمد تقی خان پسیان ۵۳۷
گفتگوی اصلاح و تدارک جنگ ۵۵۳
کشته شدن کلنل..... ۵۵۵
ورود والی جدید و قوای دولت به مشهد ۵۵۹
نمی دانم چه می شود که اینها نفله می شوند؟..... ۵۶۱
◄ توضیحات و مآخذ: ۵۶۳
فصل یازدهم ۵۶۴
شرح زندگی کلنل به قلم خودش: «رسالهٔ دفاعیه»..... ۵۶۴
زندگینامه کلنل محمدتقی خان پسیان..... ۵۷۹
فصل دوازدهم ۵۸۳
کلنل محمد تقی خان ازدو دیدگاه مختلف..... ۵۸۳
خانم آلمانی « لیدیا کنایر» درباره شهادت کلنل محمد تقی خان پسیان..... ۵۸۹
فصل سیزدهم..... ۶۰۲
چهاربار نبش قبر کلنل محمد تقی خان پسیان، توسط قوام السلطنه و پهلوی ها..... ۶۰۲
خاتمهٔ کار کلنل محمد تقی خان..... ۶۱۱
ترس قوام و پهلوی ها از محبوبیت کلنل محمد تقی خان پسیان و نبش قبر ۶۱۵
◄ توضیحات و مآخذ: ۶۲۷
فصل چهاردهم..... ۶۲۸
اصلاحات واقدامات کلنل محمد تقی خان پسیان..... ۶۲۸
اقدامات اقتصادی کلنل ۶۳۷
کلنل واداره امورآستان قدس رضوی ۶۳۸
◄ توضیحات و مآخذ: ۶۴۸
فصل پانزدهم ۶۵۱
استفانی کرونین « کلنل پسیان وناسیونالیست انقلابی درایران» ۶۵۱

پیشگفتار

این بخش ازکتاب « مصدق، نهضت ملی ورویدادهای تاریخ معاصر ایران» جلد ششم، مربوط به زندگی سیاسی،اجتماعی وفرهنگی میرزاحسن خان مشیرالدوله، پلیس جنوب، جنبشهای جنوب برعلیه استعمار انگلیس، مخالفت ایل سنجابی بر ضد حضور نیروهای انگلیس، نهضت شیخ محمد خیابانی و قیام کلنل محمد تقی خان پسیان است.

◄ حسن پیرنیا (ملقب به مشیرالملک و بعد مشیرالدوله) (تولد ۱۲۵۱ – درگذشت ۲۹ آبان۱۳۱۴)پسربزرگ میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله نائینی می باشد. وی سیاستمدار، تاریخدان و حقوق‌دان واز رجال ملی وخوشنام واثرگذار تاریخ معاصر ایران است، رویدادهایی نظیر قیام شیخ محمد خیابانی وجنبش جنگل و برکشیدن رضاخان توسط انگلیس برای به دست گیری قدرت، ازجمله اتفاقات زمان نخست وزیری اوبوده است. او «مؤسس مدرسهٔ علوم سیاسی تهران است که به همت پدرش میرزا نصرالله خان وزیر امورخارجه وقت این کار را انجام داد»(۱) که « ضمن کادرسازی برای وزارت خارجه، موقعیتی فراهم شود که مردم ایران را به قانوندانی و حق وحدّگذاری وادارکندوخوددراین مدرسه حقوق بین‌الملل» تدریس می کرد.«درانقلاب مشروطیت درایران پس از صدورفرمان تأسیس عدالتخانه، درکمیسیونی که برای تهیهٔ نظامنامهٔ عدالتخانه دایرشد عضویت داشت. همچنین پس ازصدور فرمان مشروطیت توسط مظفر الدین شاه، برای تهیهٔ نظامنامهٔ انتخابات وقانون اساسی هیأتی تشکیل شد، پیرنیا به اتفاق برادرش حسین مؤتمن‌الملک کمک قابل شایانی درتدوین و نگارش قانون اساسی جدید ایران کردند واو یکی از برجسته ترین اعضای آن هیأت بشمار میرفت.»(۲) «مشیرالدوله، در دوره های دوم وسوم وچهارم و پنجم و ششم، نمایندهٔ مردم تهران درمجلس شورای ملی بود. چهار بار نخست وزیر و بیست و چهاربار به مقام وزارت رسید.»(۳)

علیرغم ایستادگی او بعنوان وزیرامورخارجه ایران در برابر قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس که در خورتمجید است، متأسفانه بیتشراوقات درسخت ترین شرایط صحنهٔ سیاسی را در برابر زورگویان با یک استعفا خالی می کرد واین مهم نقطه ضعف

میرزا حسن خان مشیرالدوله قلمداد می شد. بهمین خاطرمیرزاکوچک خان و شیخ محمد خیابانی با وجودیکه اورا از شخصیتهای ملی و مردمی میدانستند اما به دوام حکومت او بخاطر این نقطه ضعف باور نداشتند.

نصرالله سیف پور فاطمی می نویسد: روزی ضمن صحبت از[میرزا حسن خان مشیرالدوله] پرسیدم چه نصیحتی برای نسل جوان ایران دارد؟

جوابش این بود: **تا می توانید از تملق و چاپلوسی و بت درست کردن بپرهیزید، اگر نزدیک بقدرت هستید با مقاومت منفی و استعفای پی در پی و در خانه نشستن نگذارید زورگویان برشما غلبه یابند، نگذارید یکنفر خارجی از شما استفاده کرده و پس از میان بردن آبرو و حیثیت شما و کشور داغ باطله بر پیشانی شما باقی بگذارد. جوانان نباید خود را با سیاست خارجی آلوده سازند– مرد سیاسی باید طرفدار کشورش باشد وسیاست خارجی راهم برای کشورش بخواهد. هرسیاستی که با اهداف ایران و منافع مردم موافق است، تعقیب کند، زیرا هیچ خارجی نمی تواند دایهٔ دلسوزتر از مادر باشد. خارجیها برای پیشرفت منافع و مقاصد خود با شما دوستی می کنند و روزیکه دیگر از وجود شما و کشور شما استفاده نمی شود کرد شما را از میان برده وکشورتان را به حریف می فروشند.**

هیچگاه اجازه ندهید حرص مال یا مقام، شخصیت و حیثیت و آزادگی شما را از میان ببرد." بدست آهن تفته کردن خمیر، به از دست برسینه پیش امیر".»(۴)

◄ بخش دیگر کتاب را به پلیس جنوب، جنبش های استقلال طلبی بر ضد نیروهای سلطه گرانگلیس اختصاص داده ام دراین باره کرامت عبدلی می نویسد: «با شروع جنگ جهانی اول درتابستان سال ۱۹۱۴ م / ۱۳۳۲هـ.ق حبیب الله خان قوام الملک نیزکه ریاست ایلات خمسه را برعهده داشت با اطاعت از دولت مرکزی در فارس اعلام بی طرفی کرد؛ اگرچه او در باطن همچنان انگلیسی بود.

اما از آنجا که حکومت مرکزی ایران دچار ضعف و انحطاط بود، روس ها در شمال کشور به تصرف شهرها و ورود نیروهای خویش ادامه می دادند، انگلیسی ها نیز در جنوب کشور به نفوذ پرداخته و به بهانه تأمین امنیت اتباع خویش و همچنین تأمین

امنیت راههای جنوب، نیروهای نظامی خویش را به داخل کشور وارد می کردند. آلمانی ها نیز درصدد تلاش برای گسترش نفوذ خویش برآمده بودند. در چنین شرایطی مخبرالسلطنه هدایت، والی فارس، همراه با صولت الدوله قشقایی، ناصر دیوان کازرونی و بسیاری از روحانیون مانند سیدعبدالحسین لاری و قاطبه ی مردم مخالف انگلیس و حضورنیروهای نظامی استعمار در ایران بودند. توده مردم وحزب دمکرات نیز با حضور انگلیس درصفحات جنوب مخالف بودند؛ مردم عملاً به مبارزه با انگلیسی ها پرداختند به گونه ای که «در اواخر سال ۱۹۱۵م انگلیسی ها ازتمام فارس به استثنای بنادرخلیج فارس، بیرون رانده شدند.» اما «درمقابل، قوام الملک همراه با اسماعیل خان شبانکاره،حیدرخان حیات داودی وموقرالدوله حاکم بوشهرجانب انگلیسی ها را نگه می داشتند»؛ و به مردم و خواسته هایشان که قیام علیه انگلیسی ها بود، خیانت می کردند. **جنگ ودرگیری میان مخالفان وموافقان انگلیس درفارس وبوشهر آغاز شد. برخی سران محلی مانند رئیسعلی دلواری، زائرخضرخان و شیخ حسین خان با حمایت مردم وهمگام با روحانیت شیعه، به نیروهای انگلیسی در بوشهر حمله بردند و آنان را در ابتدا شکست دادند. اما انگلیسی ها نیز در پاسخ به این حملات، بوشهر را در ۲۷ رمضان ۱۳۳۳هـ.ق/۱۹۱۵م. به تصرف خویش درآوردند و در آن شهر حکومت نظامی اعلام کردند. در بحبوحهٔ همین درگیری ها، رئیس علی دلواری، به دست یکی از افراد اغفال شده، به شهادت رسید.**»(۵)

او درادامه آن به پلیس جنوب و زورگوئی انگلیسها اشاره می کند که :«با تشکیل پلیس جنوب توسط سر پرسی سایکس در ژانویه ۱۹۱۶ م وحرکت به سمت شیراز درگیری ها ی جدیدی میان مردم فارس و پلیس جنوب شروع شد. پلیس جنوب که برای حفظ منافع انگلیس از قبیل حفظ چاههای نفت جنوب و امن داشتن راههای تجاری تشکیل شده بود، عملاً وظایف دیگری ازقبیل مبارزه با مخالفان سیاست های انگلیس همانند ایلات وطوایف وحزب دموکرات وژاندارمری را نیز برعهده گرفته وهمچنین به تعقیب و بازداشت نیروهای مردمی ومحلی به بهانهٔ حمایت ازآلمانها می پرداخت. در بسیاری ازموارد نیز به کشتار مردم عشایر وایلیاتی بی دفاع دست زده است که در

ادامه به شرح آن می پردازیم.
پلیس جنوب درحالیکه بجز دولت وثوق الدوله هیچ دولت دیگری آنها را به رسمیت نشناخت، خودسرانه به تعقیب ودرگیری با مخالفان خویش پرداخته و با بسیاری از طوایف درایل عرب، باصری و بهارلو در شرق و جنوب شرق درگیر شدند و تلفات بسیاری بر عشایر آن وارد کردند. پلیس جنوب درگیریها و زد وخوردهای بسیاری با مردم کرمان و یزد و قشقایی ها نیز داشته که تلفات و صدمات آن نیز بسیار سنگین بوده است.
در ۳ رجب ۱۳۳۵ ق/ ۲۵ مه ۱۹۱۷م سایکس قراردادی با صولت الدوله منعقد کرد و «در فاصله سه ماه پس از انعقاد قرارداد سایکس به سرکوب ایلات ساکن در اطراف جاده های تجاری عمده پرداخت. او مقابله با تمامی ایلات و قبایل ایرانی را تحت عنوان سرکوب راهزنان وغارتگران انجام می داد به نظرمی رسد این اقدامات بیشتربه منظور اعادهٔ حیثیت پلیس جنوب پس از شکست های متوالی سیرجان و کازرون و شاید زهرچشم گرفتن و ترساندن ایلات فارس بود که غالباً روحیه ضد انگلیسی داشتند؛ خصوصاً آنکه در اغلب موارد، مجازات های بسیارسختی انتخاب و اعمال می شدند».
از مهم ترین جنگ ها وعملیات پلیس جنوب درایالت فارس می توان به عملیات دشت ارژن علیه ناصر دیوان، عملیات نیریز در تقابل با طوایف لشنی، عملیات زیارت واقع در ارسنجان، عملیات خان زنیان و درگیری با صولت الدوله، عملیات ده شیخ شورش پاسگاه خان زنیان، عملیات احمدآباد، عملیات چنار راهدار، عملیات آباده و در نهایت عملیات فیروزآباد اشاره کرد؛ که این ها همه درگیری و جنگ علیه مجاهدان و مخالفان استعمار انگلیس در فارس بود. دراین جنگها پلیس جنوب با استفاده از تجهیزات کامل مانند توپ و تیربار ومسلسل در بسیاری از موارد حتی علیه مردم و طوایف بی دفاع وارد نبردمی شد. به طور مثال در فاجعهٔ خان زنیان نیروهای انگلیسی به بهانهٔ گم شدن دوالاغ به طایفه دره شوری که درحال کوچ بوده و مردان آن نیز برای خرید به شیراز رفته بودند، حمله برده و بیست نفراز زنان و بچه های این طایفه را کشتند. با انتشاراین خبروبا فتوای جهاد سیدعبدالحسین لاری، حملات صولت

الدوله و مردم به نیروهای انگلیس دوباره شدت گرفت. اما ژنرال سر پرسی سایکس با عملیات سازمان یافته ودرنهایت با ایجاد تفرقه ودسیسه چینی میان صولت الدوله و همراهانش، توانست وی را شکست دهد.»(۶)

◄ فصلی از کتاب دربارهٔ ایل سنجابی است« که ازایلات کرد غرب ایران هستند و درجریان جنگ جهانی اول، به حمایت ازدولت موقت ملی نظام‌السلطنه و ملی گرایان همراه وی برخاستند و ضمن اعلامِ مخالفت با حضورو فعالیت سپاهیان دولتهای انگلیس وروس، با نیروهای آلمانی وعثمانی همراه شدند. بعد ازغلبهٔ سپاهیان روس وانگلیس برمنطقهٔ غرب، این ایل پناهگاه عناصر ملی دولت موقت شدند وبه مخالفت باحضور و برنامه های نیروهای بریتانیا درغرب ایران ادامه دادند.»(۷)

◄ تا آنجا که در محدوده این کتاب است قیام شیخ محمد خیابانی را مورد بررسی و پژوهش قرار داده ام ، در این باره علی اصغرشمیم مورخ معاصرایران می گوید: « **شیخ محمد خیابانی بدون تردید مردی وطن‌دوست و دارای تعصب شدید ملی و دشمن سرسخت بیگانگان و مخالف با هرگونه مداخله‌ی اجنبی در امور داخلی ایران و طرفدار ایجاد يك حكومت ملی و مستقل و نیرومند بوده و چون رجال آن روز را برای ایجاد چنان حکومتی، ناتوان ونالایق تشخیص می‌داده، می خواسته است خود آن حکومت ملی نیرومند وصالح را بوجود آورد و طبیعی است که تحقق آرزوهای خیابانی می‌بایستی از تبریز وآذربایجان آغاز گردد و بر سراسر ایران گسترش یابد.**

کسروی دربارهٔ خیابانی می‌نویسد:

«... آنچه ما می‌توانیم گفت این است که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران می‌بود و یگانه راه آن را به دست آوردن سررشته‌های(حکومت) می‌شناخت که ادارات را به هم زند وازنو سازد و قانون‌ها را دیگر گرداند. چنان‌که درهمان هنگام میرزا کوچك خان در جنگل به همین آرزو می‌کوشید. آنان نیکی ایران را جزاز این راه نمی‌دانستند. از آن سوی خیابانی، این کار را تنها با دست خود می‌خواست و کسی را با خود به همبازی نمی‌پذیرفت».(۸)

«خیابانی در زمانی که به دوره دوم مجلس شورای ملی که در آبان ۱۲۸۸ آغاز به کار

کرد، راه یافت. هنگام اولتیماتوم روسیه تزاری برای بیرون راندن مستشاران خارجی و ادامه اقامت مستشاران روسی در ایران که با موافقت احمدشاه روبرو شد و به تعطیلی مجلس دوم انجامید، شیخ محمد خیابانی به مبارزه علیه حضور بیگانگان ادامه داد. او طی نطق‌های پر شوری در مجلس، نمایندگان را از تسلیم شدن در برابر روس‌ها بر حذر داشت.»(۹)

شیخ محمد خیابانی درسخنانی درسبزه میدان تهران درمخالفت با اولتیماتوم روسیه گفت:

یک ملت که شش هزار سال سابقه استقلال دارد به آسانی از استقلال خود صرفنظر نخواهد کرد. زیرا استقلال هرملتی شرافت اوست.اگرنتوانیم کشورخود را نجات دهیم و شرافتمندانه زندگی کنیم لااقل در راه وطن جان خواهیم داد زیرا درچنین مواقع خطرناک وحساس زنده ماندن محوشدن است.» (۱۰)

«اوپس ازبازگشت به تبریزمبارزات سیاسی خود را سامان تازه‌ای بخشید. مهمترین بخش این مبارزات، قیام وی در برابر پیمان ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله بود. پس از پایان جنگ جهانی اول که با تخلیهٔ مناطق شمالی ایران ازنیروهای روس همراه بود، دولت انگلیس ـ رقیب دیرینه روس‌ـ به بهانه‌های مختلف، از جمله مبارزه با یکی از دولت‌های متحدین (عثمانی) یا مبارزه با نفوذ بلشویسم به ایران، به تقویت روزافزون نیروهای خود درایران پرداخت وبرای تسلط بیشتر و بسط نفوذ سیاسی و اقتصادی خود دولت وثوق‌الدوله را برای انعقاد قراردادهای گوناگون تحت فشارقرار داد. یکی از پیمان‌هایی که موجب افزایش قابل ملاحظه سلطه سیاسی انگلیسی‌ها در ایران شد، قرارداد ۱۹۱۹ بود.

خیابانی درآستانه انتخابات دوره چهارم مجلس، مردم را از رأی دادن به سیاسیون وابسته به انگلیس یا روسیه برحذرداشت. او قرارداد ۱۹۱۹ را مضر به حال مملکت و ناقض حاکمیت ملی و استقلال ایران خواند و در تهران با وعظ، خطابه و نگارش مقاله به تشریح ابعاد خطرناک این پیمان پرداخت. او برای واداشتن وثوق‌الدوله به لغو معاهده، در بهار۱۲۹۹ به مبارزه مسلحانه روی آورد و در ۱۷ فروردین همان سال در برنامه‌ای از پیش طراحی شده، تمامی ادارات و مراکز دولتی تبریز را تصرف

کرد. وی با گسترش این قیام به دیگر شهرهای آذربایجان، توانست این خطه را از حاکمیت دولت وثوق‌الدوله خارج سازد .» (١١)

خیابانی می گفت: ما آزادیخواهان یك آرزو وعقیده داریم، ماهمه می گوییم مشروطیت حقیقی درمملکت حکمرانی کند، نفوذهای شخصی و امتیازات ملغی و منسوخ گردد، حاکمیت ملت واقعیت داشته باشد یعنی براساس حاکمیت ملت تکیه واستناد نماید. ما می گوییم عدالت، مساوات و آزادی باشد.»(١٢)

خیابانی پیوسته می گفت: منظور آذربایجان، استخلاص ایران از هرگونه اسارت می باشد و آذربایجان جزء لاینفك ایران و ایران جزء لایتجزی آذربایجان است..»(١٣)

خیابانی درواپسین لحظات زندگیش می گفت: «...من کشته شدن را به تسلیم ترجیح می دهم، من پیش دشمن زانو بزمین نمی زنم. من فرزند انقلاب مشروطیت ایرانم، من از اعقاب بابک خرم دین هستم.» (١۴)

◄ بخش دیگری ازکتاب مربوط به « قیام کلنل محمد تقی خان پسیان» می باشد: « کلنل محمد تقی خان پسیان افسری لایق و وطن دوست بود. درتهران، حکومت سیاه سید ضیاء الدین طباطبائی، از رهگذرکودتای ١٢٩٩روی کارآمد. ازمیزان اطلاع پسیان از ماهیت این کودتا اطلاعی دردست نیست. بسا بخاطرپاکدستی نمونه او، دستوراین حکومت بردستگیری قوام السلطنه، والی خراسان، او را خوش آمده باشد. او قوام را دستگیر وروانهٔ تهران کرد. طغیان کرد و از سوی سید ضیاء والی نظامی خراسان شد. هرگاه ماهیت کودتا و حکومت سید ضیاء را درمی یافت و قوای خود را برای استقرار دولت ملی به تهران می برد، تاریخ ایران سیری جز این می کرد که کرد.

بهررو، در زمان زمامداریش درخراسان به یک سری اصلاحات در بهبود وضعیت آن خطه دست زد. این شد که در میان اقشارمردم و نظامیان محبوبیت وی افزون تر گشت. پریداکس ژنرال کنسول انگلیس در خراسان درجهت سیاست انگلیس سعی کرد کلنل محمدتقی خان را به خروج ازایران و سفربه اروپا وادار کند. زیرا ترس آنها از این بود که کلنل محمد تقی خان با اصلاحات بی وقفه ای که در جهت و راستای توسعه و بازسازی قدرت نظامی کرده بود، تشکیلات ژاندارمری را بعنوان قوای مسلح

بلامعارض آموزش دیده با بهترین تجهیزات درآن زمان در ایران سامان داده بود، درنتیجه می توانست درصورت هجوم به تهران حکومت مرکزی را قبضه نماید که با اهداف ومنافع انگلیس منافات وتعارض داشت « به گفتهٔ دبیر اعظم بهرامی که درآن موقع منشی مخصوص سردارسپه وزیرجنگ بود، اگرکلنل پس از برافراشتن پرچم طغیان برضد حکومت مرکزی نقشهٔ حسابی داشت و با عده ای از ژاندارمهای خراسان که نسبت به او وفادار و دارای بهترین تجهیزات بودند بطرف تهران حرکت می کرد، محبوبیت او طوری بود که حتی افسران قزاق به او می پیوستند و حکومت تهران فوری ساقط و اومی توانست دولت تازه ای برسر کاربیاورد. شخص قوام السلطنه و سردارسپه بی اندازه ازمحبوبیت وجسارت و سرعت عمل کلنل بیمناک بودند وهر دقیقه انتظار حمله را داشتند.» (١٥)

ملک الشعراء بهار دربارهٔ کلنل محمد تقی خان پسیان می نویسد: «آخرین دیدارمن با این مرد که بقدر لیاقت و بزرگی که داشت نتوانست کاری بکند و درحقیقت یکی ازهزارها افراد مفید ایرانی بود که شوخی شوخی نفله شده اند!...، نمی دانم چه می شود که اینها نفله می شوند؟

مثل آنست که درایران کرمی باشد که او را«کرم آدم خورک» می نامند، بعضی جوانها که بوی خاصی می دهند، یعنی بوی غیرت و شعور و لیاقت از آنها استشمام بشود، این کرم آنها را زیر نظر میگیرد، همهٔ آنها را پی می کند، گاهی در آنها نفوذ می کند و زهرمی ریزد و هرگاه بی اثر ماند. در طرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهر می پاشد، آنها را برعلیه این جوان مسموم می کند، خلاصه این جوان را تا آخر عمر و روزگار پیری دنبال می کند، تا او را بگور کند یا از کار بیندازد!.. (١٦)

کلنل محمد تقی خان پسیان به ایرانی بودن خویش اشاره می‌کند که: «من ایران وایرانی را نه فقط دوست داشته بلکه پرستش می‌کنم ... مرا اگر بکشند قطرات خونم کلمه ایران را ترسیم خواهد نمود و اگر بسوزانند خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد.» (١٧)

او درادامه آن می‌نویسد: «حاضرم ثابت کنم که درمدت دو ماه زمامداری خود با اقتدارات و قدرت فوق العاده که داشتم قدمی برخلاف رضای خدا وصلاح مملکت

برنداشته و حبه و دیناری استفادهٔ شخصی نکرده ام؛ با محبوسین خود با اینکه اغلب درمحبس هم عملیات و دسایس خود را ترک نکرده بودند با کمال رأفت و مهربانی رفتار نموده و به تصدیق دوست و دشمن عفت و شرافت سربازی را همیشه محفوظ داشته‌ام. آنچه کرده‌ام مطابق حکم بوده و از قضا احکام هم به حق صادر می‌شده است و گمان ندارم در تاریخ ایران و مخصوصاً درتاریخ مشروطیت چنین نظم و ترتیبی ظهور و بروز رسیده باشد. من اولین کسی هستم که حساب وجوه دریافتی ایام تصدی خود را به میل و رضای خاطر خود پس داده و از بودجهٔ مصوبه ایالتی فقط آن مقدار به خرج آوردم که استحقاقش را داشتم و برای پرداخت مستمری‌های فقراء و ضعفاء لازم و واجب بود. برای اولین دفعه اعانه‌ای که برای قشون گرفته می‌شد به همان مصرف خودش رسانده و و بکمک صاحب منصبان لایق و فداکارخود بسرعت برق چندین با طالیان پیاده و فوج سوارحاضر خدمت نموده با صاحب منصبان یک با طالیان شش مقابل آن را اداره کردم؛ در حکومت من چندین فقره حساب‌های پیچ در پیچ مؤدیان مالیاتی که سالها مطرح مذاکره وزارتخانه‌ها بوده و به جایی نرسیده بود خاتمه یافت. اشرار نامی خراسان مثل خداوردی، الله وردی، مرسل، دین محمد، حضرتعلی و غیره که با اردوهای دوسه هزار نفری و مخارج گزاف دستگیریشان ممکن نبود دستگیر کردم و به مجازات اعمال جنایتکارانه خود رسیدند ... بالاخره این در حکومت من و پیشنهاد من بود که دولت وقت برای اصلاح آستانه مقدس تصمیم گرفته ... و {با این} مأموریت مقدس خستگی‌ها و دلتنگیهای مرا جبران نمود. با یک دنیا اشتیاق کمسیونها تشکیل و نظامنامه‌ها نوشته شده ...» (١٨)

خانم «لیدیا کنایر» (Lydia knayer) معلم موسیقی کلنل که نخستین قدم در نوشتن شرح حال کلنل برداشت درنامه‌ای خطاب به مادر او چنین می‌نویسد: «... **خیال و آرزوی کلنل محمد تقی خان درحق وطنش چه بود؟ گمان می کنم ما آلمانها که درجهٔ کوششهای بی آرام و تحصیلات او را با چشم دیده ایم بهتر می دانیم که چه اقتدار بزرگی که منبع قوهٔ بزرگی برای ایران بود با نعش تقی خان زیرخاکهای سیاه رفت. تمام وقت و قوای این جوان، با وجود ضعف مزاجی که بتأثیر جنگ مستولی حال او شده بود، مانند**

زنبورعسل صرف کار می شد. کوشش اش این بود که اسباب مادی ومعنوی تمدن آلمان را که او بسی تقدیرمی کرد، فهمیده ویاد گرفته برای وطنش محل استفاده سازد. آرزوی او این بود که نه تنها وطن و ملت خود را از زیر فشار بیگانگان رها سازد بلکه سویهٔ علمی، اخلاقی، صنعتی و اقتصادی ایران را به مرتبهٔ عالی رساند. این است وظیفه ای که او را بایک حس مقدس از درون دلش مأمورمی نمود..» (۱۹)

احمد کسروی درباره کلنل نیز می‌نویسد: با دستورکمیتهٔ دفاع ملی و رئیس ژاندارم دستهٔ ژاندارم وسوارانی که آلمانیان بنام مجاهد درآنجا گرفته بودند بهمدستی آزادیخواهان شهر به آن شدند که کونسولهای روس و انگلیس و یکدسته قزاق ایرانی را که بفرماندهی سرکردگان روس درآنجا بودند از شهر بیرون کنند...در آن دل شب با تفنگ و توپ بجنگ و شلّیك سختی برخاستند، مردم شهر که از چگونگی آگاه نبودند به آواز شلّیك از خواب بیدار شدند. تا سپیده دم جنگ بسختی میرفت و بسیاری از دو سو کشته گردید و سرانجام قزاقان تاب ایستادگی نداشته و سنگرها را رها کرده و بگریختند و یکدسته از آنانکه در کاروانسرا جا داشته و هنوز ایستادگی مینمودند یاور محمد تقی خان رییس ژاندارم با زبان نرم آنانرا رام گردانیده جلو کشتار و خونریزی را گرفت. این کار که نخستین هنرآزمایی جنگجویان ایرانی بود درسایه دلیری و کاردانی یاور محمد تقی خان به چاپکی و نیکی انجام گرفت و همدان بدست آنان افتاد. کونسولهای روس و انگلیس شبانه فرصت جسته با دیگران از کارکنان دو دولت و هواداران ایشان گریخته بودند.»(۲۰)

جمال صفری

فرانکفورت – اردیبهشت ۱۳۹۶

فصل اول
میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)

برای شناخت میرزا حسن خان مشیرالدوله آنچه شایسته است یادی ازاجدادش و بویژه پدرش میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که نقش مهمی درمقام نخست وزیر دربه ثمر رساندن قانون اساسی مشروطیت داشت بکنیم .

زنده یاد محمد محیط طباطبائی پژوهشگر بنام معاصرایران دربارهٔ نسب میرزا حسن خان مشیرالدوله می گوید: «نایین دردوران قدیمترازعهد پیرهم موطن عده ای ازمشایخ صوفیه بوده که درسلسلهٔ اقطاب پیرجماله منسوب به پیرجمالی اردستانی،نام امام الدین نایینی پیرعلاء الدین یاعلاءالدوله زواره ای رامی نگریم که اومرشد پیرمرتضی علی اردستانی مرشدپیرجمال بوده است. این رشتهٔ عرفان در نایین تاعهد پیرعبدالوهاب باقی بود وبعد ازحاجی محمد حسن تقریباً موقوف ماند. زیرجنبهٔ هنری ازمواهب مردم آنجا که حسن خط باشدغلبه کرد وازعهد فتحعلی شاه بدین طرف منشیان زبردستی ازآنجا برخاستند که دردستگاه دیوان صاحب اسم و رسم شدند. ازآن جمله میرزا نصرالله پدرپیرنیا ونبیره پیرعبدالوهاب بود که به واسطه حُسن خط وانشاء پس ازانتقال به تهران مدارج خدمات دیوانی را ازنویسندگی تا نیابت ومعاونت وزارت وصدراعظمی درطی چهل سال کاردقیق متوالی پیمود واین افتخارهم نصیب اوشد که نخستین کابینهٔ دورهٔ مشروطه را هم این درویش زادهٔ نایینی تشکیل بدهد.»(۱)

ناظم الاسلام کرمانی درکتاب تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد :میرزا نصرالله خان مشیرالدولهٔ نائینی پدرش مسمی به آقا محمد ومسقط الرأس اوقصبهٔ نائین است.

آباء و اجدادش ازسلسلهٔ فقراء وعرفاء بوده جد پدری او حاجی عبدالکریم و جد مادری اوحاج محمد حسن معروف نائینی هستند وهردوازمشاهیرعرفا بوده اند. لیکن حاج محمد حسین جد مادری اوکه مدفنش درنائین و دارای تکیه وبقعه و محل اجتماع فقراء وحوزهٔ عرفاء وازجملهٔ اخیارلکه ازاوتاد به شمارمی آید ، مقامش بالاتراز حاج عبدالکریم جد پدری اواست.

مشیرالدوله اگرچه نسبتاً ازخانوادهٔ بزرگ و داخل خوانین نبود، بلکه از مردمان

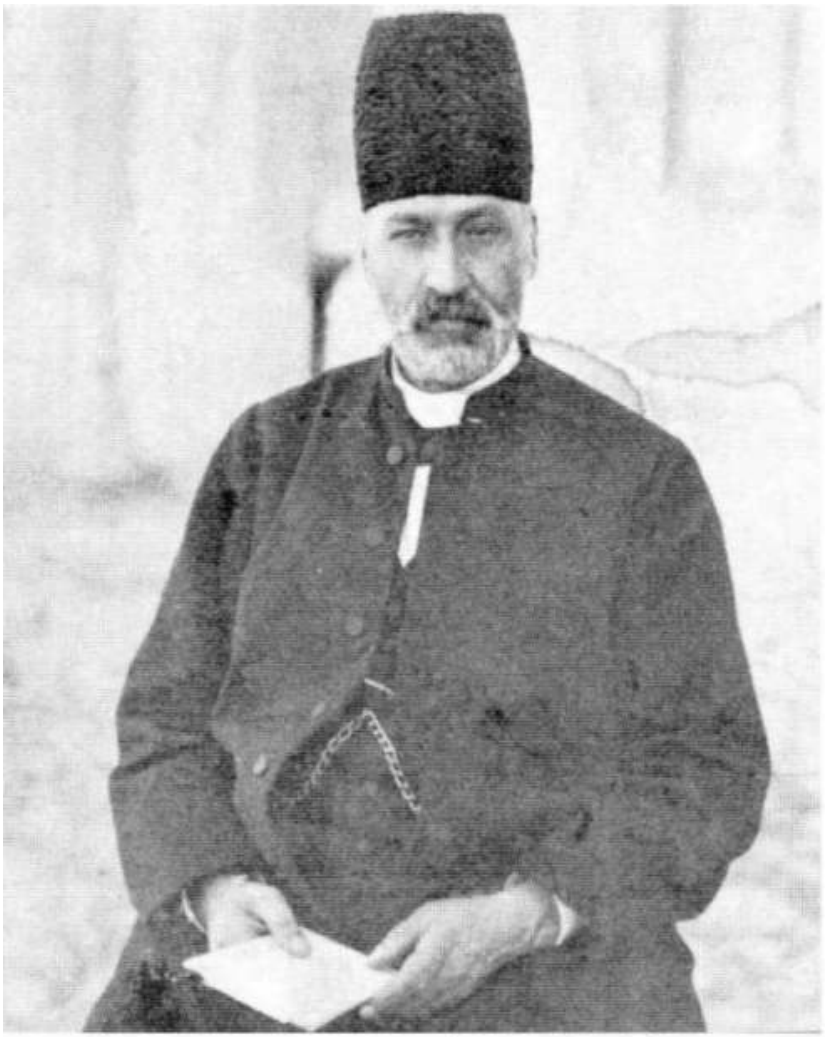

میرزا نصرالله خان مشیر الدوله

فقیربی بضاعت بوده ولی سلسلهٔ آنها همه ازمعاریف و درویش مسلک بوده بعضی ها عقیدهٔ کامل درحق حاج محمد حسن نائینی جد مادری او دارند و او را لازم بزرگان عرفاء ودارای مقام می دانند. چنان که ازجناب آقا میرزا اسدالله خان موفق السلطان که سالها به سمت منشی گری درنزد مشیرالدوله بوده، شنیدم که از قول مشیرالدوله نقل می کرد که: یک شب مرحوم حاج محمد حسن جد خود را درخواب دیدم که یک کیسه به من داد وگفت نصرالله دراین کیسه هرچه هست متعلق به تومی باشد. کیسه را بازکردم دیدم سه عدد مهردرآن کیسه می باشد که یکی مهر وزارت لشگرمی باشد و دیگری مهروزارت خارجه و دیگری مهر صدارت.

مشیرالدوله دربدایت عمرکه ازنائین جلاء وطن کرده به طهران آمده بود. می گویند یک مدتی به کتابت تحصیل معاش می کرده، بعد درادارهٔ میرزاعبدلواهاب خان نصیرالدوله (آصف الدوله) نوکری کرد که تقریباً ماهی به دو سه تومان مواجب خدمت می کرد،تا زمانی که میرزا سعید خان مؤمن الملک وزیرخارجه می شود. میرزا نصرالله خان هم آن آقات داخل وزارت امورخارجه می شود و پس ازمدتی که درآن اداره خدمت می کند، مرحوم میرزا ابراهیم خان نایب الوزراء به کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان مأمور ومیرزا نصرالله هم به سمت منشی گری با میرزا ابراهیم خان به تبریزمی رود ودرآن جا متأهل می شود. دخترحاجی میرزا تقی آجودان کارگزاری را که مادرمیرزا حسن خان(مشیرالدوله حالیه) و سایراولاد مشیرالدوله است اختیارمیکند. بعد از فوت میرزا ابراهیم خان نایب الوزراء اوهم به طهران مراجعت می نماید و بازدر وزارت خارجه مشغول می شود وچون بسیارآدم کارکن و زحمت کش و درنوکری پشت کارفوق العاده داشته در سنهٔ ۱۲۹۹ به نیابت دوم وزارت امورخارجه و مدیری تحریرات ادارهٔ روس منصوب و پس ازمدتی به منصب خانی ولقب مصباح الملکی ملقب و به رتبهٔ نیابت اول وزارت خارجه نائل و درسنهٔ ۱۳۰۸به لقب مشیرالملکی ملقب می شود وآن اوقات وزارت امورخارجه با مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله بوده و چون میرزاعلی اصغرخان امین السلطان درآن وقت درپیشگاه ودربارسلطنت ناصرالدین شاه تقریب فوق العاده داشته، می خواست رشتهٔ پلتیکی امور مملکت را هم دردست داشته باشد.

لیکن ازآن جا که مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله وزیرامورحارجه بسیار آدم

غیورو متین و صاحب نخوت وغرورفوق العاده بوده، نمی خواست امین السلطان در کارهای وزارت امورخارجه مربوط باشد به عبارت آخری زیربار تمکین امین السلطان نمی رفته، اما امین السلطان چون قرب فوق العاده درنزد شاه داشت، به این واسطه به وزارت امورخارجه نیز دخالت داشت و برای این که مقاصد خود را درامور پلتیکی به دست آورده باشد، مشیرالملک را پیش می کشید و به واسطهٔ او به تمام کارهای وزارت خارجه دخل وتصرف می کرد که در واقع مشیرالملک را نوکرخودش می دانست و کارهای راجع به خارجه را به میل و ارادهٔ خودش اداره می کرد، تا کم کم مشیرالملک اعتماد و وثوق فوق العاده درنزد امین السلطان پیدا کرد که علاوه برکارهای وزارت امور خارجه درامورداخلهٔ مملکت هم از قبیل تعیین حکام وسیار اموربزرگ دولتی دخالت تامه داشته، که درهمان اوقات به اتکال واعتماد به امین السلطان و همراهی اواز حیث ثروت و مکنت پیش افتاد. تا این که درسال١٣١٠به معاونت و مدیری کل وزارت امورخارجه واعطاء یک ثوب خلعت جبهٔ ترمهٔ شمسه ای مرصع نائل می شود.

و درسنهٔ ١٣١۴ که امین السلطان صدراعظم از صدارت معزول و به قم تبعید شدو صدارت ایران به مرحوم میرزا علی خان امین الدوله رسیدووزارت جنگ به شاهزاده فرمانفرما عبدالحسین میرزا مفوض گردید، ازآنجا که مشیر الملک آدم سلیم النفس و با حسن سلوکی بود، با وجود مخالفت مرحوم امین الدوله با امین السلطان و با وجود مخالفت امین السطان با شاهزادهٔ فرمانفرما، وزیرجنگ و با آن اعتماد و وثوق ومحرمیتی که مشیرالملک با امین السلطان داشت، باهمه این کفایت که ظاهرداشته، بازشاهزاده فرمانفرما مشیرالملک را به وزارت لشگرانتخاب نموده و شرط قبول وزارت جنگی خود را موکول به تفویض وزارت لشگربه مشیرالملک نمود و به این واسطه ازمدیری و معاونت وزارت خارجه منفصل وبه وزارت لشگر منصوب گردید وبا این که تا آن اوقات نوکری مشیرالملک تماماً در وزارت خارجه بوده و به کارهای وزارت لشگرهیچ مربوط نبود، چون دراداره کردن کار، یک سبک مخصوصی داشته، مدت سه سال هم کارهای وزارت لشگر رادرنهایت خوبی ازپیش برد وآن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم شیخ محسن خان مشیر الدوله بود وبرای استعلاج مسافرت به فرنگ کرده بودودرپاریس داعی حق را لبیک گفت.

نظربه سابقهٔ اطلاعات مشیرالملک دروزارت امور خارجه و امورپلتیکی و روابط دول خارجه با داخله، این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله به او داده شد و چندین سال درنهایت خوبی واقتدار وزارت خارجه را اداره کرد از یک طرف هم میرزا حسن خان(مشیرالدولهٔ حالیه)، پسر بزرگ او که سالها دراروپا تحصیل کرده وتربیت شده بود، درکارهای وزارت خارجه خیلی کمک و همراهی با پدرش می کرد که تأسیس کابینه ودفترجدید وزارت خارجه ازحسن اقدامات مشارالیه است و نیزمدرسهٔ سیاسی که امروزمنبع ترقی دانشمندان وشاگردان این دوره و عهد است، ازتوجه و مراقبت ونتایج افکارمیرزا حسن خان مشیرالملک (مشیرالدولهٔ حالیه) است.

اگرچه مشیرالدوله چندان آدم فطن وزیرکی نبود، لیکن آدم عاقلی بوده و صفات ممدوحهٔ او، از قبیل بردباری و متانت ومعقولیت وادب وپاکدامنی او در کمتری از اشخاص بزرگ دیده شده.

نگارنده از میرزا اسداله خان موفق السلطان که منشی باش او بوده حکایاتی شنیده که درضمن صفات حمیده واوصاف پسندیدهٔ اوبیان می کرد که در کمتر کسی از بزرگان ایران دیده شده است. مخصوصاً درصفت عفو و اغماض و پرده پوشی معایب مردم دوسه حکایت از مشیرالدوله نقل کرده که اگر ذکر شد خواننده حمل بر اغراق خواهد کرد.

بالجمله بعد از چند سال که وزیر امورخارجه بود مقدمات مشروطه درایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزادهٔ عین الدوله بود وچون عین الدوله با اساس مشروطیت همراهی نداشت به واسطهٔ اقدامات مردم وانقلاب و شورش ایران برای پیشرفت مشروطیت، عین الدوله ازصدارت معزول و مشیرالدوله صدراعظم ایران شد.

مشیرالدوله اگرچه درتقریر و بیان خوب نبود، بلکه درزبانش کندی ولکنت ظاهر میشد، لکن کارهای او ازروی عقل و کیاست بود، مخصوصاً درتربیت اولاد خود اهتمام فوق العاده به عمل آورد. یکی از پسرهای اوکه کوچکتر از همه و مسمی به میرزا علیخان بود بسیارخوب تحصیل کرده بود به مرض سل دراول جوانی بدرودجهان را گفت واین دوپسرکه میرزاحسن خان مشیرالملک (مشیرالدوله حالیه)

ومیرزاحسین خان مؤتمن الملک باشند،با یک دخترازاو باقی مانده است، که درواقع این دو پسردرحسن تربیت و تمدن ممتاز ومشاربا لبنان و محسود امثال و اقران هستند. ولی وضع اینها با پدرشان تباین کلی دارد.(۲)

باقرعاقلی درکتاب مشاهیرایران دربارهٔ حسن مشیرا لدوله آورده است: حسن پیرنیا (مشیرالدوله)متولد۱۲۵۱ش، فرزند میرزا نصرالله مشیرالدوله. تحصیلات مقدماتی و معمول زمان را به اتفاق برادرش حسین پیرنیا (مؤتمن الملک) تحت مراقبت و نظارت پدر انجام داد و علوم متداول زمان را فرا گرفت. سپس برای ادامهٔ تحصیل عازم روسیه گردید و در رشته‌های نظام و حقوق فارغ‌التحصیل شد. بعد مدتی هم در فرانسه به تحصیل اشتغال ورزید و به خدمت در سفارت ایران در روسیه درآمد و عنوان مستشار سفارت یافت. در ۱۳۱۷ هـ . ق پدرش به وزارت امور خارجه رسید و او را به تهران احضار و با لقب مشیرالملک به ریاست دفتر وزارت امور خارجه و منشی مخصوص خود تعیین نمود. در سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا، مترجم زبان روسی شاه بود و در این مأموریت توانست لیاقت و کیاست خود را ثابت کند. پس ازبازگشت ازاروپا، به پیشنهاد پدرو موافقت اتابک صدراعظم، به جای میرزا رضاخان ارفع الدوله به وزیر مختاری ایران در روسیه تعیین گردید.

در۱۳۲۰ هـ . ق در مقام وزیر مختاری ایران درروسیه به آن کشور رفت، ولی در مدت توقف خود در تهران کار عمده‌ای صورت داد و آن تأسیس مدرسه علوم سیاسی بود که به همت میرزا نصرالله خان وزیر امورخارجه این کار انجام یافت. وچهارهزار تومان بودجه سالیانه آن ازمحل معدن فیروزه تأمین گردید. در سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا، درمسکو اقامت داشت. دراین سفر نیز موجب رضایت شاه واتابک را فراهم نمود وخدمات وی مورد رضایت و تقدیر واقع شد. در۱۳۲۴هـ . ق که زمزمه مشروطیت درایران بلند بود، به تهران آمد. پدرش مقام صدارت یافته و ازطرف پدروبا موافقت شاه، مأمور تدوین نظام‌نامه مجلس گردید و ازاعضای برجسته کمیسیون بود.(۳)

احمد کسروی در کتاب « تاریخ مشروطه ایران» دراین باره می نویسد: چنانکه گفتیم نظامنامه یا قانون اساسی نوشته شد و برای دستینه شاه بدربار فرستاده گردیده بود، و درباریان چون همیشه بجلو گیری از کار مشروطه میکوشیدند آن را نگه داشته

میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)

بازنمیگردانیدند.
سپس چون فشار مجلس را دیدند درباره برخی از بندهای آن گفتگو پیش آوردند. از جمله درباره مجلس سنا بگفتگو برخاستند، و خواست درباریان این بود که مجلس سنا را چنان گردانند که دار الشوری در زیردست اوباشد و ارج بیشتر را آن مجلس دارد. نمایندگان خواست آنان را دریافته پاسخهایی میدادند.بدینسان گفتگومیرفت تا روز دوشنبه بیست وپنجم آذرا(یکم ذی القعده) ولیعهد بتهران رسید، وازسوی آزادیخواهان ودیگران پیشواز باشکوهی بجا آمد، و از سوی مجلس نمایندگانی برای گفتن«خوش آمدید» به پیش او رفتند، وچون ازهمان روزهای نخست شاه او را جانشین گردانیده خود را کنار کشید، واز اینسوی محمدعلی میرزا هنوز خود را نیازمند پشتیبانی بهبهانی و طباطبایی میدید، گفتگودرباره قانون اساسی همچنان پیش میرفت.
محمدعلی میرزاحاجی محتشم السلطنه و مشیرالملك (پسرمشیر الدوله صدراعظم) را از سوی خود بمجلس فرستاد که بیایند و درباره برخی از بندها گفتگو کنند، و اینان نیز بیشتردرزمینه مجلس سنا گفتگوکردند، وهرچه بود آنرا بپایان رسانیدند.
روز یکشنبه هشتم دیماه (۱۴ ذی العقده) مظفرالدین شاه که بازپسین روزهای زندگی را بسر میبرد بآن دستینه نهاد و سپس ولیعهد پیروی نمود، و بدینسان برای توده ایران «قانون اساسی» داده شد. مردم از این، شادیها نمودند و روز سه‌شنبه را برای آوردن آن به مجلس برگزیدند.
آن روز همگی علمای بزرگ و کسان دیگری در مجلس گرد آمدند و تماشاچیان همه آن پیرامون‌ها را پرگردانیدند، مشیرالدوله صدراعظم و ناصر الملك وزیر مالیه و محتشم السلطنه ومشیرالملك قانون را برداشته آهنگ مجلس کردند. مجلسیان تا دم در پیشواز نمودند و بپاسداری و شادمانی بسیارآنان را بدرون آوردند. سید محمد تقی هراتی که یکی از نمایندگان بود «خطابه» ای خواند. مردم شادمانیها نمودند وآوازبه «زنده باد» و«استوارباد» بلند گردانیدند. نمایندگان یکدیگررا بغل میگرفتند و از سر و روی یکدیگر میبوسیدند و برخی از شادی گریه مینمودند.
آن شب در مدرسه مروی جشنی گرفته شد و شادروان بهبهانی پیش‌آمد را به انجمن تبریز و دیگرجاها آگاهی داد. فردا شب باز درمدرسه سپهسالاربجشن و چراغانی پرداختند.

آنروز باین چیزها ارج بیش ازاندازه خود داده میشد. مردم از سادگی باینها دلبستگی بیشتر مینمودند. این بسیارارج میداشت که کشوریکه قرن‌ها با خودکامگی و در دست هوسبازان وستمگران زندگی کرده بود کنون دارای یك قانونی باشد و دیگر دست ستمگران وهوسبازان باز نباشد. هر بندی را که از قانون اساسی بسنجیم برای مردم ایران مایه آسایش و پیشرفت میبود. ما باین خرده نمیگیریم که بچنین قانونی ارج میگزاردند و شادمانی مینمودند. ایراد ما از آنست که ساده‌دلانه تنها داشتن این قانون را چاره همه دردها میشمردند. مثلا اگر کسی گله از ناایمنی کشور میکرد یا ناله ازبدخواهی درباریان مینمود شنونده در زمان پاسخ می‌گفت: «بگذار قانون اساسی برسد همه اینها درست خواهد شد، و این بدخواهان در جای خود خواهند نشست». ازسادگی گرفتاریهاوپابندهای بزرگی راکه میداشتند،ازپراکندگی اندیشه‌ها و ازآلودگی خویها و ازدست اندازیهای بیگانگان، نمیدانستند، و دلهای خود را با این چیزها خوش می‌کردند.» (۴) (احمد کسروی« تاریخ مشروطه ایران» – صص ۱۸۸ – ۱۸۷)

ملک الشعرا بهار به مهم اشاره کرده است که « نظامنامهٔ انتخابات بار اول در ۲۰ رجب ۱۳۲۴ قمری هجری توسط انجمنی از طرف دولت مرکب از تربیت شدگان مانند میرزا حسنخان مشیر الملک(مرحوم مشیر الدوله پرنیا) ومرتضی قلیخان صنیع الدوله ومخبرالسلطنه ومخبرالملک وعدهٔ دیگر[مؤتمن الملک ومحتشم السطنه اسفندیاری] .مبنی بر انتخابات طبقاتی تهیه شد .»(۵)

باقرعاقلی تاکید می کند: «پس ازصدورفرمان مشروطیت و برقراری حکومت قانون ازکار کنار رفت ومتعاقباً وزیر افخم واتابک،عهده‌دار نخست‌وزیری گردیدند. مشیرالسلطنه پس ازقتل اتابک، به زمامداری رسید و برای اولین بار میرزا حسن خان مشیرالملک به عضویت کابینه دعوت شد. پست وی در کابینه، وزارت عدلیه بود. این کابینه دوام زیادی نداشت ومشیرالسلطنه در۴ آبان۱۲۸۶ ش جای خود را به ناصرالملک داد.»(۶)

فریدون آدمیت تاثیرمهم میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا دربنای نظام قضایی جدید بعنوان خدمات شایسته اوارزیابی می کند ومی نویسد:« مطلب آخر درنظام قضایی جدید است که ازارکان مشروطه به شمار می رود، و از آغاز مورد توجه روشن اندیشان بود. طرح قانون عدلیه و اصول محاکمات که در کمیسیون ترجمه و

تدوین قوانین مجلس آماده شده بود، در کمیسیون عدلیه پس از تجدید نظر و اصلاح به تصویب رسید. متن آن به عنوان« چاپ باطله» یا « قانون غیرمصحح» برای مطالعه وتصویب نهایی مجلس منتشر و توزیع گردید. این قانون جامع تقریباً هزارماده ای نظام قضایی جدید رابر پایهٔ قانون اساسی طرح ریزی کرد. به موجب قانون اساسی « دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت درامورشرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است». مجتهدانی که طرح مزبور را در کمیسیون عدلیه تأیید کردند حاج میرزا یحیی امام جمعهٔ خویی وحاج محمد حسن ثقهٔ الاسلام شیرازییودند. مجلس این پیشنهاد را نپذیرفت که طرح قانون عدلیه به کمیسیون دیگری ازنمایندگان علما ارجاع گرددومورد مطالعه قرار گیرد. گفتند:نمایندگان علما درکمیسسیون عدلیه بودند،درمجلس هم حضور دارند، و کمیسیون خاص ضرورت ندارد. رئیس مجلس احتشام السلطنه که در تسریع گذراندن قانون اصرارمی ورزید، خاطرنشان کرد: محاکم قضایی منحصربه محاکم عدلیه خواهد بود،« غیر ازمحاکم عدلیه محکمهٔ دیگری نباید باشد و مجتهدان جماع الشرایط قضا» درهمان محاکم مصدرامر قضاوت خواهند بود. در مجلس هم تأکید گردید:« این مردم بارها فریاد کرده اند که عدلیه می خواهیم و اینکه فعلاً هست، به این ترتیب عدلیه نیست». مجلس شور خود را در بارهٔ عدلیه آغاز نمود، ولی تصویب آن معوق ماند نیم قانونی » بود که «عماً قریب تمام قانونی خواهد شد». بدین معنی که در پایتخت شش محکمهٔ ابتدایی (حقوقی و جزائی) و دومحکمهٔ استیناف و یک دیوان عالی به نام « محکمهٔ تمیز دولت علیهٔ ایران»(که در قانون اساسی هم بدان تصریح رفته) تشکیل یافتند. آن محاکم نه هنوز نظم کامل قانونی داشتند، نه روزقضایی مشخصی در کاربود. خاصه در محاکمات جزایی که خصلت سیاسی داشتند، بی قاعدگی های گوناگون به چشم می خورد. به حقیقت، بر نحوهٔ این محاکمات به علت استیلای فضای سیاسی و دخل و تصرف برخی انجمن ها در جریان دادرسی که به نفی استقلال قضایی محاکم منجرمی گشت،ایرادهای اصولی وارد بود. تا آنحا که دراعتراض بر آشفتگی محاکمات گفته شد:ادارهٔ عدلیه و محاکم ما هنوز«قائم » واستوار نگردیده که «هرکس به خیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید ».ازاخطاررسمی عدلیه هم برمی آیدکه دستگاه قضایی ازکارآیی برخور دار نبود و

در این اخطارعمومی می خوانیم: اگربنا باشد بعضی افراد احضاریه های عدالتخانه را « وقعی ننهند وبگویند ما از امرائیم و برخی تمکین ننمایند که ما ازعلمائیم» تکلیف محاکم عدلیه سخت خواهد بود وناچارسخت خواهند گرفت. روزنامهٔ محاکمات که متن آن اخطار منتشر کرد، در تفسیر خود نوشت:

اخطارعمومی عدلیه« متوجه به تمام انجمن ها و تمام افراد ملت است که طالب اجرای قواعد عدالت هستند. و البته ملتفت هستند که اطاعت ازاحضارعدلیه اطاعت ازقانون ومخالفت ازاحضار مخالفت با قانون است. والبته مردمان داشمندان راضی نخواهند شد که بر خلاف قانون مملکتی حرکتی نمایند که ادارهٔ احضاریه مجبور به عمل قوهٔ جبریه بشود ».

نتیجه اینکه دستگاه قضایی ناتوان بود.دخالت عامل سیاسی درامرقضاوت، بردرستی محاکمه واستقلال رأی محکمه که اعتباردستگاه قضایی منوط به آن است، لطمه زد. اما باید دانست که فکراجرای آزمایشی نظامات عدلیه، باردیگر به کار گرفته شد و تأثیر مهمی در بنای نظام قضایی جدید داشت . و آن از خدمات شایستهٔ میرزا حسن خان مشیر الدوله است.

در مجلس دوم مشیرالدوله وزیرعدلیه سه طرح قانونی به مجلس عرضه کرد: اول، قانون اصول تشکیلات عدلیه درسیصد ویازده ماده که در ۲۱ رجب۱۳۲۹به تصویب کمیسیون عدلیهٔ مجلس رسید، و از جانب دو مجتهد طراز اول حاج میرزا یحیی خویی و سید حسن مدرس تأیید گردید، دوم ، قانون موقتی محاکمات حقوقی در هشتصد و دوازده ماده که در ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ از تصویب کمیسیون عدلیه گذشت، و مورد تصدیق همان دو مجتهد قرار گرفت. و اعلام شد: « مجلس شورای ملی این ترتیب را دراجرای قوانین موقتی تصویب کرده اند». سوم، قانون محاکمات جزایی شامل پانصد و شش ماده بود. در آن تصریح رفته:« چون درحین شور ثانوی به واسطهٔ انفصال مجلس شورای ملی، مداقهٔ لایحهٔ مزبوره به اتمام نرسیده بود و اهمیت و ضرورت قوانین موقتی مزبوررہ احساس می شد» کمیسیون مخصوصی با حضور سید حسن مدرس مجتهد ومشیرالدوله وزیرعدلیه تشکیل گردید که شور دوم آن قانون را به انجام برسانند و « از طرف هیأت جلیلهٔ وزرا موقتاً به اجرا گذاشته شود تا پس از افتتاح مجلس شورای ملی» برای تصویب نهایی عرضه گردد وبدین قرار نظام قضایی جدید بنیان گذارده شد.(۷)

مشیر الدوله قرارداد ۱۹۰۷

باستانی پاریزی در بارهٔ ایستادگی مشیرالدوله در مقابل قرارداد ۱۹۰۷ شرح می کند: با فوت مظفرالدین شاه ، تاجگذاری محمد علی شاه بدست نصرالله خان مشیرالدوله آنطورکه گفتمی صورت گرفت و:...حسن خان مشیرالملک، برای اعلان مراسم تاجگذاری پادشاه جدیدبه کشورهای اروپائی سفرکرد، اودرماه رجب ۱۳۲۵ درکابینه مشیرالسلطنه بوزارت عدلیه منصوب شده بود. بقول مستوفی:« ماه دوم بهار[۱۳۲۵] رسید، رفتن مشیرالملک به سفارتهای فوق العاده[برای اعلام تاجگذاری] سرگرفت» مرحوم مستوفی نیز درین سفر بهمراه مشیرالدوله بود، ابتدا به روسیه رفتند و سپس به برلن و ازآن جابه لندن. درانگلستان مشیرالملک با سر ادوارد گری وزیرخارجهٔ انگلستان ملاقات کرد و درهمین ایام بودکه قرارداد ۱۹۰۷ معروف بین روسیه وانگلستان درباب تقسیم ایران ایران به دو منطقهٔ نفوذ درشرف تکوین بود. (۸)

«توضیح اینکه سراسپرینگ راس وزیر مختارانگلیس دراول مهرماه ۱۲۸۶/ ۱۹۰۷متن فرانسه و ترجمهٔ فارسی قرار داد۱۹۰۷را برای وزیرخارجه ایران فرستاد. قدرت روز افزون آلمان به بویژه نفوذش دربالکان ومنطقهٔ عثمانی باعث گردی با مینانجی گری دولت فرانسه درنزدیک کردن روسیه و انگلستان سرانجام در ۳۱ اوت۱۹۰۷/معادل سال۱۲۸۶شمسی،سه قرارداد بین ایسولسکی وزیر خارجه روسیه و نیکلسون سفیر انگلستان درسن پطرزبورگ به امضا رسید. به موجب قرارداد اول افغانستان درمنطقه نفوذ انگلستان قرارگرفت. طبق قرارداد دوم تبت نیز جزء منطقه نفوذ انگلستان شناخته شد. طبق قرارداد سوم ایران بصورت سه منطقه درآمد. منطقه جنوب تحت نفوذ انگلستان منطقه شمال تحت نفوذ روسیه مرکز ایران بعنوان منطقه بی طرف شناخته شد.

مشیرالملک ازلندن به پاریس رفت ورئیس جمهور فرانسه را ملاقات نمودوپس ازهشت روزتوقف درپاریس به اسپانیا رفت سپس به پترزبورگ بازگشت.

«درهمین ایام (حوالی رمضان ۱۳۲۵) درپطرزبورغ خبرمرگ میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدرش به اورسید وبه تهرن احضارشد. کابینهٔ مشیر السلطنه نیز درهمین وقت سقوط کرد و میرزاابوالقاسم خان ناصرالملک در ۱۸رمضان ۱۳۲۵ (۲۶

اکتبر ۱۹۰۷، آبان ۱۲۸۶) رئیس الوزراء شد وهیئت دولت خود را معرفی کرد. درین کابینه میرزا حسن خان بوزرات خارجه رسید و لقب پدرش یعنی مشیرالدوله به اوداده شد.مؤتمن الملک وزیرتجارت بود،[برادرمیرزا حسن مشیرالدوله] تمام اعضای کابینه باستثنای وزیرداخله(آصف الدوله) ازایرانیان تجدد پروری بودند که تحصیلات عالیه نموده و هرکدام یک یا دو زبان اروپائی می دانستنددر همان روزها اول وزارت بودکه اعلان قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس درتعیین دومنطقهٔ نفوذ درایران ازطرف سفارتین روس وانگلستان به وزارت خارجه رسید.

مشیرالدوله جوابی منطقی به مراسلهٔ سفارتین داد که موجب رضایت عمومی آزادیخواهان شد. مفاد این جواب درکتاب آبی درج شده است وچنین است.

ترجمه مراسلهٔ مشیرالدوله به مستر لینگ وزیر مختارانگلیس در ایران

(۲۵رمضان ۱۳۲۵= ۲ نوامبر ۱۹۰۷)

مراسلهٔ آن جناب مورخهٔ ۱۵شعبان۱۳۲۵ مطابق ۲۴سپتامبر ۱۹۰۷حاوی و متضمن سواد قسمتی از قرارداد منعقد بین دولتین انگلیس و روس راجع به ایران و مشمل بر یک مقدمه و پنج ماده بود عزوصول بخشید.

درجواب با کمال توقیراظهارمیدارم و خاطرنصفت مظاهرآن جلالتمآب نیز تصدیق خواهند فرمود که قرارداد فوق الذکر چون مابین دولتین انگلیس و روس انعقاد یافته لهذا موادآن قرارداد فوق الذکرچون ما بین دولتین مذکوره که امضای آن را نموده اند خواهد داشت و دولت ایران نظربه استقلال تامه ای که بموهبت الهی داراست تمام حقوق آزادی خود را که بدان واسطه استقلال مطلقه متصرف است از هرنفوذ واثری که نتیجهٔ هر قسم قرارداد منعقده فیمابین دو یا چند دولت دیگربه ایران بوده باشد کاملاً ومطلقاًمصون وآزاد میداندو درخصوص مناسبات و روابط دوستانهٔ خود با دول متحابه برای تشیید واستحکام مبانی و داد ودوستی برطبق مواد و شرایط معاهدات مقدسه و اصول درهای باز هرگونه کوشش و اهتمامی خواهد نمود. اما راجع به قروض نیز واضح است که دولت ایران بدون هیچ منقصتی تعهدات مربوطه به قرارداد آن قرضه رامرعی خواهد داشت.

مشیرالدوله

با جواب وزیر خارجه واعتراض بسیاری که از طرف جراید و ملیون ایران نسبت به آن بعمل آمد، این قرارداد سوء اثری در اذهان عمومی بجای گذاشت که اولیای دولت انگستان ناچار درمقام رفع و رجوع آن بر آمدند.
این مراسله (مراسلهٔ مشیرالدوله به مسترمارلینگ،۲۵رمضان۱۳۲۵)ازبزرگتر ین آثار مشیرالدوله است ومخصوصاً برای آنکه وزیرخارجه را مجبوربه پس گرفتن این سند سیاسی مهم ننمایند، مشیرالدوله متن مراسلهٔ جوابیه رابه تمام سفارتخانه های مقیم تهران قبلاً فرستاده بوده است.
وزیرمختارانگلستان در ایران ضمن نامه ای کوشش داشت که سوء تفاهم درباب قرارداد ۱۹۰۷ را رد کند، او درجواب مشیر الدوله نوشت:

ترجمه احوال مشیرالدوله

۲۶ رجب ۱۳۲۵ = ۵ سپتامبر ۱۹۰۷

بدوستداراطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد که قرار دادی فیمابین انگلیس و روس منعقد شده که نتیجهٔ آن مداخلهٔ دولتی در ایران و تقسیم این مملکت فیمابین آنها خواهد بود، خاطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیمابین روس و انگلیس بکلی طوردیگراست، چرا که جناب مشیرالملک در این اواخر پطربورغ و لندن رفته و مذاکراتی که با وزیر امورخارجهٔ انگلیس نموده باید راپورت داده باشد، جناب سرادوارد گری مفاد مذاکراتی که با جناب مشیرالملک داشته اند... بدوستدار اطلاع داده اند،جناب سرادوارد گری اطلاع میدهدکه به جناب مشیرالملک اظهار داشته اند که ایشان وموسیو ایزولسکی (نخست وزیر روسیه تزاری وامضاء کننده پیمان ۱۹۰۷) دردونکتهٔ اصلیه باهم کاملاً متفقند، یکی اینکه: هیچ یک از دولتین درامورایران مداخله نخواهندکرد مگرصدمه بمال وجان رعایای آنها وارد آید، ودیگراینکه مذاکرات درباب قرارداد فیمابین روس وانگلیس نباید برخلاف تمامیت واستقلال ایران بوده باشد...در حقیقت چنانکه موسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده اند هردو وزیر کاملاً در خصوص مداخله نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگذارده اند.»
اما همانطورکه اشاره کردیم این قرار داد بین دودولت قوی بسته شده و نقض آن از

طرف ایران ممکن نبود. چنانکه چندی بعد قشون روس باستناد آن نواحی ایران را اشغال کرد.»(۹)

عبدالله مستوفی در« شرح زندگانی من» آورده است:«مشیر الملك بعد از ورود بطهران،بلقب مشیرالدوله ملقب ودرکابینه ناصرالملك بوزارت خارجه منصوب شد و در همان روزهای اولیه وزارت او بود که اعلان قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، در تعیین دو منطقه نفوذ در ایران، ازطرف سفارتین روس و انگلیس در تهران بوزارت خارجه ایران رسید و جواب منطقی مشیر الدوله بمراسله سفارتین که ایران دولت مستقلی است و این قرارداد بین دو دولت تأثیری در اقدامات دولت ایران در خاك خودندارد، موجب رضایت عمومی آزادیخواهان گردید.» (۱۰)

دکتر مهدی ملك‌زاده درکتاب «زندگانی ملك المتکلمین»درباره‌ی انعکاس قرارداد ۱۹۰۷ در ایران چنین می‌نویسد:

«دولت ایران به وسیله‌ی وزارت خارجه و حسن پیرنیا، مشیرالدوله که در آن زمان سفیر ایران در دربار روسیه بود، به این معاهده اعتراض کرد و مجلس شورای ملی عدم رسمیت این معاهده [را] که برخلاف حق و عدالت و استقلال ایران بود، اعلام نمود ولی کسی به این اعتراضات جوابی نداد.»

پس از انتشار خبر قرارداد، کمیته‌ی سران مشروطه، که شرح آن بعدا خواهد آمد: در جلسه‌ی ۲۲ محرم ۱۳۲۶ هجری قمری در برابر این جنایت سیاسی قیام کرد وبه طوری که دکترملك‌زاده می‌نویسد، ازرهبران عموم مجامع و انجمن‌های ملت دعوت کرد وملك المتکلمین در آن جلسه نطق پرشوری درباره‌ی قرارداد و مظالم روسیه‌ی تزاری و گله و شکایت از انگلیس ایراد نمود. این نطق چنان هیجانی درشنوندگان پدید آورد که به قول دکترملك‌زاده «علاء الدوله که معروف بود مرد دل‌سختی است، درآن مجلس سر خود را به دیوار می‌زد و بی‌اختیار گریه می‌کرد». دکتر ملك‌زاده در پایان فصل مربوط به قرارداد چنین می‌نویسد:

«خشم و غضب و هیجانی که در میان ملت ایران از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ تولید شده بود و در تمام جهان و جراید ملل آزادیخواه انعکاس پیدا کرده بود، زمامداران لندن و روسیه را بر آن داشت که متفقا اعلام بدارند که معاهده کمترین لطمه‌ای به استقلال و حق حاکمیت ایران وارد نمی‌آورد و فقط دولت روس و انگلیس برای حسن تفاهم در

سیاست این معاهده را منعقد نموده‌اند. ولی دنیا و پیشامدهای بعدی بر همه ثابت کرد که این اعلامیه به کلی خالی از حقیقت بود».(۱۱)

حکومت مشیرالدوله

یحیی دولت آبادی در کتاب خاطراتش «حیات یحیی» حکومت حسن پیرنیا (مشیرالدوله) اینگونه بقلم آورده است: « میرزا حسن خان مشیرالدوله کابینه را مرکب از اشخاصی متناسب با یکدیگر تشکیل داد[هیئت وزیران را روز یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳ برابر ۲۵ اسفند ماه ۱۲۹۳به مجلس شورای ملی معرفی کرد وگفتند: آقای معاون‌الدوله وزیرامورخارجه،آقای مستشارالدوله وزیرداخله،آقای حکیم الملک وزیرمعارف واوقاف، آقای ذکاءالملك وزیرعدلیه، آقای مشارالسلطنه وزیر مالیه، آقای نصرالملك وزیر پست وتلگراف تجارت و فوائد عامه، وزیرجنگ هم تاچند روز دیگرمعین می‌شود عجالتاً تا زمانی که وزیر جنگ معین نشده بنده خودم به امورآن وزارتخانه نظارت خواهم داشت.»

مشیرالدوله درادامه آن دررابطه با برنامهٔ حکومت تاکید کردند که: از رئوس مسائل عرض کنم مسلك این کابینه درسیاست خارجه متکی براصلی است که در نطق اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی درموقع افتتاح مجلس شورای ملی مندرج است و این اصل مبنای مسلك کابینه حاضره خواهد بود و درسیاست داخلی با عطف نظربه اصلاح کلیه دوایر دولتی دو چیزمورد توجه مخصوص و دقت کامل هئیت حاضره خواهد بود یکی ادارات جدیدالتأسیس نظمیه و ژاندامری و دیگری امور مالیه کابینه حاضره با تمام قوای خود خواهد کوشید که اداره ژاندارمری و نظمیه را که تأسیس آن بهترین یادگار مملکت ما است حفظ و مبانی آن را کاملاً تشیید و موانع آن را کلیات بر طرف و آتیه او را کاملاً تأمین کند (عموم نمایندگان تحسین کردند) همچنین هئیت دولت حاضره با تمام قوای خود خواهد کوشید که اصلاحات اساسی که لازم است در امور مالیه به عمل آید و به موقع اجرا بگذارد اگر بخواهیم امروز بیش از این عرض کنم باید داخل در جزئیات و مسائلی که راجع به پروگرام است بشوم و چنان که عرض کردم پروگرام در عرض ده روز یا دو هفته دیگر ممکن است به مجلس تقدیم

بشود لهذا به همین سه مسئله که عرض کردم اکتفا نموده امیدورام با حسن توجهات و اعتماد نمایندگان محترم هئیت حاضره که با یك صمیمیت از برای به این آب و خاك حاضره شده موفقیت حاصل کند.»

یحیی دولت آبادی درخاطراتش«حیات یحیی» می گوید: مشیرالدوله ازاشخاص تحصیل کرده تربیت شده این عصر است در جلد اول این کتاب بمناسبت انقلاب ادبی ایران ودرجلد دوم بمناسبت انقلاب سیاسی مکرر نام برده شده مشیرالدوله مرد کارآگاه و اداره کننده است ولکن جرئت و جسارتش بقدر کافی نیست یا آنکه احتیاط و محافظه‌کاریش زیاد است بهرصورت مشیرالدوله بچابکی کابینه خود را تشکیل داد اما این کابینه جوان در ابتدای تشکیل تصادف کرد با فشار تازهئی از طرف روسها که قشون جدیدی بسرحد انزلی وارد کردند و به تجاوزی که از طرف مغرب از عثمانیان شده عدهئی قشون بقصر شیرین فرستادند و اولین دفعه است در سالهای آخرین که عثمانیان از راه خانقین قشون بایران فرستادند کابینه مشیر الدوله سعی کرد عثمانیان را برگرداند اما آنها بقصد برگشتن نیامده بودند بلکه قصدشان این بود مددی بقوه آلمانی عثمانی که در ایران تشکیل میشود داده بالاخره میدان وسیع ایران را برای دشمنان خود بی‌معارض نگذارند این بود که بازگشت خود را بخالی شدن جنوب و شمال ایران از عساکر روس و انگلیس موکول نمودند روس و انگلیس هم اطمینان نداشتند اگر ایران را تخلیه نمایند ایرانیان خود بتوانند مقامات خویش را نگاهداشته مملکت جایگاه دشمنان آنها نگردد بهرصورت تجاوز عساکر عثمانی ازاین سرحد واقدامات او درآذربایجان وموافقت ایرانیان باعثمانیان مخصوصا روحانیان درعراق عرب و اقدامات جدی کارکنان آلمانی درنقاط مختلف ایران و در مرکز و فتوحات پی‌درپی آلمان در میدان‌های جنگ مخصوصا درجنگ با روس و موفق نشدن قوای انگلیس و فرانسه بگشودن راه داردانل با سعی عظیم و خسارت کلی بضمیمه حس انتقامی ازروس و انگلیس که دردماغ جوانان ایرانی تولید شده روزبروز بر نفوذ آلمان در ایران افزوده ولی در دربار بواسطه سبقت مقام روس وانگلیس تأثیر شدیدی نکرد مشیرالدوله اول میخواست از بروز این افکار در ملت وازعاقبت‌اندیشی انگلیسها یعنی از ضدیت معنوی انگلیسها با روس استفاده کرده بدست انگلیسیان وسیله استفاده ای ازاوضاع حاضر برای ایران فراهم آورد اقساط قروض دولت را باین دو همسایه

در مدت جنگ نپردازد وازاین راه تدارك مشیرالدوله قشونی بگیرد ولی روس و انگلیس که قشون ایران را منحل شده تصور میکردند با این خیال همراهی نکردند سفیر کبیر عثمانی هم که دارای سیاست نیکوئی نمیباشد و بواسطه غیبت وزیرمختار آلمان زمامدار سیاست آلمان هم هست با مشیرالدوله در اینموضوع موافقت نکرد و دو طرف ازاو ناراضی ماندند مجلس هم با کمال اظهار اعتمادی که بوی داشت آنطور که باید با او همراهی کند نکرد بملاحظه دموکراتها کمجرئتی خودش هم دخالت کردو مشیر الدوله بعد از دو ماه استعفاء داده بکنار رفت.(۱۲)

کابینه دوم مشیرالدوله

گزارشی درباره پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹*

دکتر افشین پرتودر بارهٔ دومین بار حکومت مشیرالدوله پس از حکومت وثو ق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ می نویسد: «احمدشاه در ۱۲ خرداد سال ۱۲۹۹ خورشیدی/ ۲ ژوئن سال ۱۹۲۰ پس از سفری دو ماهه به اروپا به ایران بازگشت. ماه هایی که ایران رویدادهای فراوانی را دیده و آزموده بود شاه در اروپا بود. با بازگشت شاه به کشور وثوق الدوله دریافت ادامه کارش ناممکن است و کناره جویی خواست. نورمن سفیر انگلیس در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰ برای کرزن می نویسد:

نخست وزیر اکنون به اندازه ای مورد نفرت است که حتی دیگر وجودش برای دولت بریتانیا نیز فایده ای ندارد و سود ما در آن است که دولت دیگری بر سر کار آید. من بر این باورم که ما به نخست وزیری نیاز داریم که بتواند نظر مخالفان را جلب کند.

با این همه نورمن کوشید تا وثوق الدوله را بر سر کار نگه دارد، ولی احمد شاه حاضر به ادامه کار وثوق الدوله نبود. احمد شاه در ۳ تیر ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی/ ۲۴ ژوئن سال ۱۹۲۰ پذیرای کناره جویی وثوق الدوله شد و پس از دو روز فرمان نخست وزیری مشیرالدوله را امضا کرد.»(۱۳)

" سواد بدون کیاست و فراست وابتکار درعمل وشجاعت ووطن پرستی بمنزله چهارپائی براو کتابی چنداست."

" ثروت هرکشوردردرجه اول افراد جسوربا تجربه ولایق ومعتقد بحق و حقیقت است."

روزی ضمن صحبت از او پرسیدم چه نصیحتی برای نسل جوان ایران دارد؟

جوابش این بود: تا می توانیدازتملق وچاپلوسی و بت درست کردن بپرهیزید اگر نزدیک بقدرت هستید با مقاومت منفی واستعفای پی درپی ودر خانه نشستن نگذارید زورگویان بر شما غلبه یابند نگذارید یکنفرخارجی از شما استفاده کرده و پس از میان بردن آبرو و حیثیت شما و کشور داغ باطله بر پیشانی شما باقی بگذاد.

جوانان نباید خودرا با سیاست خارجی آلوده سازند–مرد سیاسی باید طرفدار کشورش باشد وسیاست خارجی را هم برای کشورش بخواهد. هرسیاستی که با اهداف ایران و منافع مردم موافق است، تعقیب کنید، زیرا هیچ خارجی نمی تواند دایه دلسوزترازمادرباشد. خارجیها برای پیشرفت منافع و مقاصد خود با شما دوستی می کنند و روزیکه دیگراز وجود شما و کشور شما استفاده نمی شود کرد شما را ازمیان برده وکشورتان را به حریف می فروشند.

هیچگاه اجازه ندهید حرض مال یا مقام ، شخصیت و حیثیت و آزادگی شما را از میان ببرد." بدست آهن تفته کردن خمیر، به از دست برسینه پیش امیر".

گوهر آدمی اندیشه وی باشد / جزبدان پی نتوان بر بمقدار کسی

مشیرالدوله معتقد بود که بزرگی وآبادی مملکت ازراه آهن وعمارت های آسمان خراش و حتی نقره وطلا بدست نمی آید. بلکه عظمت وحیثیت کشوربدست مردم فهمیده،وطن پرست، دانشمند وبخردوفداکاراست بزرگترین خدمت بکشورتربیت مردم درمحط آزاد و دوراز فشار است. هرجا که مدرسه بازمی شود در زندان بسته می گردد.(١۴)

کابینه مشیرالدوله

عبدالله مستوفی دربارهٔ حکومت دوم مشیر الدوله اینچنین اشاره می کند: «البته حالا که اجرای قرارداد باید با مماشات سروصورت بگیرد، انگلیس‌ها هم ضدیت علنی با ریاست وزرای شخص محبوب وطن پرست با احتیاطی، مثل مشیرالدوله نکردند.

شاید قبول مشیرالدوله هم که بدون هیچ گرفت وگیر، آن هم درچنین موقعی زیربار مسؤلیت رفت بجهت همین اوضاع و احتمال توانائی برای خدمت بکشور بود.
مشیر الدوله، در هفتم سرطان ۱۲۹۹ رئیس الوزراء و کابینه خود را در دوازدهم سرطان بشاه معرفی کرده، مشغول کار شد. مستوفی الممالك و مؤتمن الملك بعنوان وزراء مشاوروحاجی مخبرالسلطنه نیز، با سمت وزارت مالیه، دراین کابینه شرکت کردند.
میدانیم، مشیرالدوله از پانزده سال پیش تا اینوقت همواره، یکی از ارکان سیاست دولت و دراکثر کابینه‌های دوره مشروطه شرکت کرده، و دوبار هم رئیس الوزراء شد، و طرف اعتماد عامه بود، و رجال کشور هم همگی بدانش و تجربه او معتقد و نظریات سیاسی اورا تصدیق داشتند. وجود وزیرانی مانند مستوفی الممالك و مؤتمن الملك وحاجی مخبرالسلطنه در این کابینه نیز، ازنقطه نظرداخلی، و حیثیت خارجی بسیار مؤثر، واگر کابینه‌ای میتوانست دراین موقع برای ایران کاری بکند و کارهای بی‌سررشته سه چهارسال اخیررا سروصورتی بدهد، این کابینه بود. »(۱۵)

کارهای کابینه مشیر الدوله

«مشیرالدوله درهیچیك ازکابینه‌هائی که درایران تشکیل کرده است، بقدر این کابینه کم دوام خود کار نکرده است و بنظر همچو میرسد که مقتضیات کار را موجود، و موانع را مفقود تصور کرده، و بهمین جهت با کمال اطمینان و قدرت، مشغول رتق و فتق امور شده، و از هیچگونه مجاهده کوتاه نیامده، و تا میتواند در پیشرفت امور سعی بکار میبرد.

توقیف اجرای قرارداد

مشیرالدوله توانست به انگلیس‌ها حالی کند که اجرای قرارداد بدون تصویب مجلس شورای ملی عملی مخالف قانون داخلی و مراسم بین المللی است، و تمام این ضدیت‌ها که درسرتاسر کشور برپاست براثر همین عمل است و اگر ایران آرامی باید وجود داشته باشد، با این طرز عمل منافی است. انگلیس‌ها هم یا حس کرده بودند که قرارداد را نمیتوانند بزوربرایران تحمیل کنند، یا خیلی از وکلای فرمایشی وثوق

الدوله مطمئن بوده و تصورمیکردند که در آینده نزدیك میتوانند قرارداد را قانونی نمایند. درهرحال درمقابل این اظهارات مانع عملی نتراشیدند. مشیرالدوله در روزهای اول تشکیل کابینه خود بیانیه‌ای راجع بتوقیف اجرای قرارداد تا تعیین تکلیف قطعی از طرف مجلس شورای ملی که اکثریت وکلای آن انتخاب شده بودند صادرکرده، ومردم راازعصبانیت اجرای قرارداد که واقعا کاربی‌منطق و بی سابقه ای بود بیرون آورد. آرمیتاژ اسمیت و مسترهارت بعنوان مرخصی دنبال کار خود رفتند.

این اقدام نفوذ معنوی کابینه را در نزد عامه زیاد کرد، و مردم هم در شنوائی و اطاعت خود نسبت باحکام و اوامر دولت افزودند. آزادی مطبوعات و موقوف شدن جاسوسی نیز، بیشتربوجاهت کابینه افزوده، مردم ازهرحیث راحت و امیدوار شدند، مشیرالدوله در احضار تبعیدشدگان قرارداد اقدام کرد. برادرم، آقا میرزا رضا را برای آوردن آنها تعیین، و با چند اتومبیل بکاشان روانه نمود. بعد از ده ماه تبعید، آقایان حاجی محتشم السلطنه و مستشار الدوله و ممتاز الدوله و ممتازالملك وحاجی معین التجار بوشهری به تهران مراجعت کردند. و از طرف سران آزادی‌خواه و اضداد قرارداد استقبال شایانی ازاین آقایان بعمل آمده وتا یك هفته‌ای در منزل آقایان ازدحام و رفت‌وآمد برقرار بود.» (۱۶)

افشین پرتو با اشاره به اینکه : «مشیرالدوله در نخستین بیانیه خود چنین نوشته است : راجع به قراردادی که موسوم به قرارداد ایران و انگلیس است چون بدیهی است که اجرای قرارداد مزبور باید به تصویب مجلس شورای ملی موکول شود، بنابراین عجالتاً عملیات اجرائیه آن موقوف می ماند و مساعدتی که راجع به مسائل مطروحه مابین دولتین از طرف دولت فخیمه انگلستان و وزیرمختار محترم آن دولت با کابینه حاضره به عمل آمده، باعث خرسندی و موجب امیدواری است. رجاء واثق دارم که با حسن نیتی که از طرف اولیای دولتین ایران و انگلستان مشاهده می شود، روابط وداد و همسایگی در تزاید و رشته های مودت و صمیمیت محکم تر گردد... با این شیوه، مشیرالدوله، پیمان ۹ اوت سال ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را به حالت تعلیق درآورد و همه مستشاران نظامی و مالی انگلیس را که بر پایه پیمان مزبور در ایران کار می کردند برکنار نمود.

به دنبال اعلامیه دولت مشیرالدوله گروهی از نمایندگان انتخاب شده برای دوره چهارم مجلس شورای ملی از ترس آن که به هواداری از پیمان متهم گردند به تندی اطلاعیه ای دادند و مخالفت خود را با آن پیمان اعلام داشتند»(۱۷)

استعفای کابینه مشیر الدوله و سبب آن

عبدالله مستوفی به علل استعفای مشیرالدوله اشاره می کندکه «کابینه مشیرالدوله درسوم ماه عقرب ۱۲۹۹استعفاء کرد. خودمشیرالدوله میگفت از کار خسته شده و احتیاج باستراحت دارد.

مردم سبب این استعفاء را عقب‌نشینی بی‌دلیل آتریاد رشت تا آقابابا که دست خارجی درآن بخوبی پیدا بود حدس میزدند،و ضمنا قطع سیصد و پنجاه هزار تومان ماهیانه مساعده معمولی را،که انگلیسها اززمان کابینه وثوق الدوله بدولت ایران می پرداختند، دراین استعفاء بی‌دخل نمی‌دانستند. بعضی هم میگفتند که انگلیسها میخواهند. استراسلسکی روسی رئیس قزاقخانه راعوض کنند واز خود رئیس بگمارند، و مشیرالدوله باین امرراضی نیست وبهمخوردگی میانه و اشکال تراشی انگلیسها مربوط باین موضوع است. اینها ظاهر امر و باطن مطلب غیر اینها بود. انگلیسها که از گرفتن یخ قرارداد و ماساندن آن مأیوس شده بودند، گرماگرم مشغول تدارك کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ بوده و برای عملیات خود شخص دیگری غیر از مشیر الدوله را لازم داشتند.»(۱۸)

سیاست دوطرفی مشیرالدوله

مستوفی در ادامهٔ آن می نویسد: «چنانکه دیدیم، مشیر الدوله اول کسی بود که بعد از چهارسال کجروی زمامداران کشور متوجه وضعیت شده، رویه بی‌اساس سیاست یکطرفی را تغییر داده، خود را رئیس الوزراء دلسوز کشور خویش و طالب منافع مشروع همسایه‌ها، معرفی کرد. از یك طرف، اجرای قرارداد وثوق الدوله را متوقف نموده، و برای عقد قرارداد دوستی سفیر بدربار دولت روسیه شوروی فرستاد، و از طرف دیگر برای جلوگیری انتشارات بالشویکی، قشون بجانب متجاسرین فرستاده، و زمزمه تجدید انتخابات وکلای فرمایشی وثوق الدوله را که برای ضدیت با انگلیس

آغاز شده بود خاموش نمود، تا برای هیچیك از دو رقیب مزیتی قائل نشده، و در هرحال نفع کشور خویش را رعایت کرده باشد.

منافع این سیاست برای انگلیسها

بنظر میرسد، که سهم انگلیس در این رعایت منافع کمتر از روسیه منظور شده باشد. ولی اگر بدقت ملاحظه شود، فرستادن قشون برای سرکوبی متجاسرین که در آن وقت درجه روابط آنها با بالشویکها و دلبستگی بالشویك‌ها بآنها درست معلوم نبود، کار کوچکی بشمار نمیآید. زیرا ممکن بود همین قشون‌کشی برضد یاغیان داخلی، مقدمه جنگ با خارجی بشود، و بالشکویکها را بجانب ایران بکشاند. از این هم که تنزل کنیم، حائل شدن قشون ایران، بین بالشکویکهای ساحلی و انگلیسها که از منجیل تا قزوین موضع گرفته بودند، برای انگلیسها خیلی ذیقیمت، و قوه بی‌طرفی بود که بین این دو قوه که در بادکوبه باهم جنگیده بودند حائل شده، و از تماس مستقیم آنها با یکدیگر جلوگیری میکرد.

خواننده عزیز توجه دارد که اگر زد و خوردی بین این دو قوه پیش می‌آمد، انگلیسها نمیتوانستند جلو بالشویکها بند شوند. بالشویکها، که کلچاك و دنیکن و ورانگل، یعنی سرکردکان روسی انگلیس مآب را مغلوب، و در بادکوبه با خود آنها هم جنگیده، و آنها را بدریا ریخته، سهل است تا ساحل ایران هم آنها را تعقیب کرده،

حتی در خاك ایران هم ازآنها غنیمت‌هائی بچنك آورده‌اند، اهمیتی به این قشون شکسته که بین قزوین ومنجیل جمع‌آوری شده بود، نمیدادند. پس وجود بینابینی قوه دولت ایران که سفیرآن برای عقد قرارداد دوستی بین طرفین ازقفقاز درشرف حرکت بجانب مسکو است، و بالشویکها با کمال بی‌صبری منتظراو هستند، برای انگلیسها فوز عظیمی بشمار میآمد.

از طرف دیگر، فرستادن سفیر برای عقد قرارداد بمسکو، که شاید انگلیسها این عمل را گناه نبخشیدنی مشیرالدوله، میدانستند، اگر از نقطه‌نظرانگلیس هم ملاحظه شود، بیشتر بنفع انگلیسها بود. زیرا در هرحال سبب میشد که بین دولت ایران و شورویها روابط دوستانه برقرار شده، واز نزدیك شدن بالشویزم به هندوستان طبعا جلوگیری بعمل آید.» (١٩)

شاکری : تلاش نافرجام مُشیرالدوله

زنده یاد خسرو شاکری در بارهٔ « تلاش نافرجام جنبش مشیر الدوله » در رابطه با « جنبش جنگل» آورده است: روی کرد مبارزه جویانه ی جنگلیان به دولت ملی جدید، مشیرالدوله را از یافتن نوعی راه حل برای سازش با آنان بازنداشت. وی سردارفاخر حکمت را نزد جنگلیان فرستاد تا کوچک خان را به گسست قطعی از متحدان بلشویکی اش تشویق کند. این دیداردرگُرداب زرماخ درعمق جنگل های گیلان، و در فاصله ی خروج ناگهانی کوچک خان از رشت و کودتای اوایل مرداد صورت گرفت. زمان انجام این دیدار حائز اهمیت است. زیرا نشان می دهد که جدایی کوچک خان از متحدان کمونیست خود نه براثرتشویق تهران که مورد ادعای مخالفان اوست، بلکه اقدام آشتی جویانه ی نخست وزیربا توجه به اطلاعات مربوط به خروج رهبر جنگلیان از رشت، صورت گرفت. برای نمونه، به گفته ی وابسته نظامی فرانسه، درجلسه ای با حضار رهبران جنگلی، در حالی که احسان پیشنهادهای دولت مشیر الدوله را « به شدت مورد حمله قرارداد»، کوچک خان «آشکارا وحشت خود را از کمونیسم اعلام کرد» و به همراه ۱۱۰۰ تن از مردان وفادارش رهسپار فومن شد. ۲۰۰ تن نیز درکناراحسان ماندند که به قراررشت را « غارت» کردند و۱۵هزار تومان پول متعلق به کوچک خان را ربودند. این گزارش دروغ کمتری نیازی به اثبات دارد، زیرا پیشنهاد مشیرالدوله فقط پس از جدایی کوچک خان ازاحسان ورفتن وی به فومن، به دست او رسید. وی تا بهارسال بعد که دولت ائتلافی جدید شکل گرفت، دیگر احسان را ندید.

هرچد مضمون دقیق پیشنهاد مشیرالدوله معلوم نیست، اما به قدرکافی از آن مطالبی فاش شده تا محتوای کلی اش روشن سازد. به گفتهٔ یکی ازهمکاران کوچک خان، مشیرالدوله والی گری مناطق ساحلی خزر(گیلان ومازندران) تا قزوین، و بازگذاشتن دست وی در اجرای ایده هایش را به کوچک خان پیشنهاد کرد، مشروط برآنکه نیروی نظامی تحت فرمان وی از۲۵۰۰ تن فراترنرود. دولت نیز ۱۰۰۰ نفر، افسرانی برای فرماندهی آنا ن و کمک مالی دراختیاراو می گذاشت. در مقابل،

از وی خواسته شد که با دولت مرکزی متحد شود و با اشغالگران خارجی به مخالفت بر خیزد. بنابرگزارش ها ، کوچک حان پاسح داد:
«ما این رژیم فاسد قاجاررا نمی‌خواهیم، زیرا از زمان به تخت نشستن قاجارها، نگون بختی مردم مرتبا فزونی یافته است. قاجارها حتی یک گام مناسب به نفع ایران بر نداشته اند. آنان جز شهوترانی در روز و شب و تحمیل مشتی خائن و گماشته خارجی به مردم هیچ کاری برای این سرزمین نکرده‌اند و مردم را به فقر و سیه روزی انداخته اند، بطوری که همه ی کشور تحت سیطره ی انگلیس درآمده است. قدرت درایران کاملاً در دست آنان است. همهٔ این وزرای خائن کشور را اداره می کنند. از انگلستان مواجب می گیرند، و من تسلیم این خائنان اجنبی پرست و دولت بی آبروی آنان نخواهم شد.»
در پایان، با جدیت اعلام کرد:« مادام که زنده‌ام دست ازسلاح نخواهم کشید تا زمانی هم که انگلیسیان را از ایران اخراج نکرده، قاجارها را از قدرت بر نینداخته ویک جمهوری[تأسیس] نکرده ام، وتا وقتی که مردم ایران خائنان را برکنارنکرده و اداره ی کشور به دست نگرفته باشند، سلاح خود را بر زمین نخواهم گذاشت.»
گزارش حکمت به دولت تهران، همان طورکه انتظارمیرفت، کاملاً خلاف واقع بود. بنا به گزارش نورمن، وزیر مختار انگلیس، به لندن، کوچک خان « آماده بود تا به محض آنکه دول نیروی کافی را برای مقابله با بلشویک ها به گیلان بفرستد، با پیروانش تسلیم شود.» بنا به گزارش ها، وی [کوچک خان] به حکمت گفت که اعتراضی به قرارداد انگلیس و ایران ندارد، به شرط آنکه قانوناً [به اجرا] در آید، و این که مخالفت وی با آن کاملاً به نحوه ی امضای آن باز می گشت.»
نورمن آمادگی داشت که آنچه را ازفرستادهی دولت شنیده بود، باورکند: « لذا به نظرمی رسد که دولت کنونی تا اندازه ای موفق شده کوچک خان را به راه بیاورد و احتمالاً به محض اعزام نیرو برای مقابله با بلشویک ها، موفقیت آن کامل خواهد شد. و زمانی که این نیروها به پیشروی درگیلان وعقب راندن خیل ناهمگن اشغال گران نائل آیند، می توان انتظارهمکاری کوچک خان را از سوی جنگل داشت.» اما وزارت خارجه بریتانیا گزارش حکمت را با احتیاط و تردید دریافت کرد. از آن جا که حکمت نزد آنان ناشناخته بود، به نظر« تردید آمیز می آید که [انگلیس] اعتنای

زیادی به گزارش تأیید نشده ی این شخص نشان دهد، که مسلماً خبرهایی خواشایندِ «دولت تهران را گزارش کرده است.» روی دادها نشان دادند که این تردید ها موجه ترازخوش بینی حکمت بوده است. درگیلان، انتشاراخبار دیدار فرستناده ی تهران [با کوچک خان] روند رادیکالیزاسیون را شتاب بخشید، چنان که احسان در صدد اتحاد همه جانبه با حزب کمونیست ایران بر آمد. (٢٠)

*** علت ظاهرا فوری سقوط کابینهٔ مشیرادوله پافشاری ژنرال آیرونساید برعزل فرمانده روس لشکر قزاق بود. مشیرالدوله از این کار سرباز زد واستعفای خود را تسلیم داشت....

مشیرالدوله در۵ آبان (٢٧ اکتبر) استعفا داد و احمد شاه از سپهدار اعظم (رشتی) خواست که کابینهٔ جدید تشکیل دهد. سپهداردر١٠ آبادن ١٢٩٩(یکم نوامبر١٩٢٠) وبا افتحاربه این که به «درستکاری، میهن دوستی وبی طرفی » خود متکی است، تغییری عمده درسیاست کابینه ی پیشین به وجود آورد: « تنها اقدامی که تاکنون به عمل آورده ام، برکناری فرمانده کل روس، استاروسکی، بوده است. به جای وی سردارهمایون، یکی از فرماندهان سربه راه و گوش به فرمان انگلیستان درارتش، منصوب وبلافاصله عازم قزوین شد تا کارخود را آغاز کند. اما وی فقط یک مقام تشریفاتی بود امور واقعی لشکرقزاق ازسوی آیرونساید به سرهنگ اسمیت، افسر اطلاعاتی انگلیس درقزوین، ودیگرافسران انگلیس سپرده شد. انگلیسیان گزارش دادند که«این تغییردرعین شگفتی، با استقبال خوب ابواب جمعی وبخش قابل توجهی ازافسران روبه روشد. لشکر قزوین بلافاصله از نوسازماندهی شد.»

استعفای مشیرالدوله اغتشاشاتی را به دنبال داشت. در ٩ آبان جمعیتی در مسجد شاه، واقع در مرکزتهران، گردآمد وطی آن سحنرانان به ایراد « نطق های آتشین» پرداختند. بخشی از بازارتعطیل شد. پلیس سوار برای سرکوب آنان اعزام شد. اما نتیجه ای نبخشید وهیجانات فقط پس ازدستگیری«چند انقلابی» فروکش کرد. انگلیسیان استاروسکی را به « تأمین مالی» این اغتشاشات، که « به آسانی سرکوب شد»، متهم کردند.»

برکناری مشیرالدوله نشان از پافشاری براهداف سیاست تجاوز کارانه ای داشت که انگلیسیان پس از استعفا و فرار خفت بار وثوق آن را به حال تعلیق درآورده بودند.

همین فضای تعلیق بودکه فشارپر سروصدایی در محافل رهبری انگلیس برای « توضیح روشن و صریح سیاست ما در ایران» ایجاد کرد. برای کرد علت حفظ دراز مدت مشیرالدوله درقدرت،رفتن وی وتبیین رویدادهای منتهی به کودتای فوریه (اسفند)، باید تفکروزیر مختارانگلیس را که به این گزینه تن داد،مرورکنیم. نورمن برای مقاومت دربرابرفشارهای کرزن جهت برکناری مشیرالدوله درسپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور۱۲۹۹) به وی گفته بود که «بازپس گیری» آذربایجان ورشت به« تحکیم» مواضع مشیرالدوله کمک کرده بود:«این احساس به طورکلی وجود داشت که درحال حاضر، ترکیب هیئت وزرای جایگزین، کاربرد ندارد» زمانی که کرزن از سبک اداره ی امور دولت مشیرالدوله ابراز نارضایتی کرد، نورمن از سیاست وی دفاع کرد:«هنگام ورود، دولتی را در قدرت دیدم که تقریباً مورد نفرت همهٔ مردم و سرسپرده ی کامل نخست وزیری بود که کسالت مزاج فقط انرژیِ لازم برای افزودن به ثروت شخصی از جیب مردم را برایش باقی گذاشته بود.»

وی گفت در آن زمان آذربایجان درآشوب و گیلان دردست کوچک خان بود.

[تهران] درآتش توطئه ی بلشویک ها می سوخت، وبسیاری ازمحافل با نفوذ تهران ازرشت دعوت می کردند که پایتخت را اشغال کنند. اگربلشویکها به موقع واکنش نشان داده بودند، احتمال می رفت حرکت شان با خیزشی درتهران مورد حمایت قرارگیرد ودر صورت شکستِ اشغال تهران درد دست نیروهای انگلیسی، آنان بااستقبال بخش های وسیعی از جمعیتِ عمدتاً فقیرروبرو می شدند...اگرتوانسته بودم دولت [وثوق] را درقدرت نگاه دارم... مطئنم که انقلاب بلشویکی مدتها پیش درپایتخت به وقوع پیوسته بود، آذربایجان به یک جمهوری شوروی مجزّا تبدیل شده ، وبلشویسم از گیلان به مازندران گسترش یافته بود، که عملاً این روند درماه ژوئن گذشته آغاز شده بود. کل شمال ایران، به استثنای احتمالاً خراسان که هنوز درمحافظت نیروهای انگلیسی بود، به دست شوروی ها افتاده بود...ازاین رو، چاره ای نداشتم جزاستقراریک دولت عمدتاً متشکل ازملیّون میانه رو..[که] مورد حمایت همهٔ عناصرمیانه رو دراین کشورباشد، و من متقاعد شده ام که منافع انگلیس اقتضا می کند که شخصاً تاآن جاکه درقدرت دارم[حتی]بدون برخورداری از حمایت کشورم، از آنها پشتیبانی کنم.

نورمن پشنهاد کرد که بیشترین تلاش خود را به خرج دهد تا دولت کنونی را تا زمانی که وعدهٔ خود مبنی برتصویب قرارداد۱۹۱۹درپارلمان را تحقق بخشد، درقدرت نگاه دارد. نورمن دردفاع ازکابینه ی مشیرالدوله گفت که این دولت « با یک استثنا، شامل مردانی درستکاراز نظرمالی است.» این دولت اصلاحات را آغاز کرده، مازندران وآذربایجان را برای ایران حفظ کرده، وتوانسته است اردویی با استفاده از سرباز گیری اولیه سازمان دهد. با کمک نظامی اندک انگلیس ، این دولت به راحتی توانست گیلان را دو باره از بلشویک ها باز پس گیرد، و نیز« یک متحد بسیار بانفوذ، کوچک خان، را از آن جدا کند، و از این رو جنبش بلشویکی بومی را در ایالت [مذکور] متوقف کند.» وی گفت کابینهٔ مشیر الدوله « تقریباً به طورکامل مُهرپایانی برتوطئهٔ خطرناک بلشویکی» و گذاشت، ونه فقط همه ی افراد « میانه رو » درتهران که بسیاری از دموکرات های افراطی را نیز نسبت به « درستی مقاصد بریتانیای کبیردرمورد ایران و لزوم نوعی توافق بین دوکشور» متقاعد ساخت.

به رغم سرنوشت نامشخص قرارداد ۱۹۱۹، نورمن و لندن هردو دریافتند که مشیرالدوله با دستیابی به هرآنچه در آن زمان امکان پذیربود، دیگربه هیچ هدفی خدمت نمی کرد و بایستی می رفت.(۲۱)

◄حسین آبادیان درکتاب «ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند» سیاست حکومت حسن مشیرالدوله را اینگونه بررسی می کند: « به هرحال پیرنیا دولت خود را تشکیل داد. پیرنیا بر خلاف وثوق که تحت تأثیر کرزن، انقلاب روسیه را به رسمیت نمیشناخت، تلاش کرد تا معادله را به هم زند: او در صدد بر آمد تا مشاورالممالک انصاری را به سوی مسکو روانه کند. وثوق به واقع سیاست دیرین ایران درمورد حفظ معادله و موازنه قوا با قدرتهای بزرگ را به هم زده بود، این بود که پیرنیا در صدد بر آمد تا این سیاست دیرین را بار دیگراحیا کند. کرزن با این سیاست مخالف بود وهمین امر ادوین مونتاگ وزیر سرپرست هندوستان را واداشت تا به کرزن خاطر نشان کند منع از برقراری رابطه ایران با شوروی تعهداتی را طبق عهدنامه ۱۹۱۹برای ایران ایجاد میکند و آن اینکه اگر ایران مورد حمله شوروی واقع شد؛ بریتانیا باید با نیروی نظامی از آن حمایت کند. مونتاگ خاطر

نشان ساخت کرزن خود میداند چنین امری غیر ممکن است و وزیر خارجه با این سیاست خود بر تعهدی صحه میگذارد که بریتانیا قادر به انجام آن نیست به واقع کسانی مثل مونتاگ می دانستند اگر شوروی به ایران حمله کند، با توجه به حمایت هایی که در گیلان ازآنها می شد، امکان نداشت انگلستان بتواند اقدام مؤثری انجام دهد. مضافاً اینکه دیگربین توده های مردم و رجال مستقل ایران، اعتمادی به انگلیس نداشتند. مونتاگ می خواست بدون اینکه درایران تعهدی برای بریتانیا انجام شود، این کشورهمچنان درمدارمنافع انگلستان باقی بماند.

ازموند اوی (Esmond Ovey.) کارمند بخش شرقی وزارت خارجه انگلستان، که بعدها در دوره رئیس الوزرایی رضاخان کاردار کشورش در ایران شد و آن زمان با قتل ایمبری مصادف بود؛ اعتقاد داشت نمیتوان جلو ایرانیان را گرفت تا معاهده با بلشویک ها را که متضمن عدم تعرض به آنان است نپذیرند، او میگفت به شرطی میتوان با مذاکرات ایران - شوروی مخالفت کرد که بریتانیا بتواند به اندازه کافی نیروی نظامی به این سو اعزام دارد. اما این امر از نظر سیاسی و مالی غیر ممکن است. از سویی اگر بریتانیا دست به اقدامی نزند، باز هم نفوذ و تسلط خود را بر ایران از دست خواهد داد پس بیش تر از دو راه در مقابل انگلستان وجود نداشت: یا باید به ایران نیروی نظامی اعزام می کرد و یا اینکه سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار می داد.

از آن سوی پیرنیا در کنار شرط و شروط خود با انگلیسی ها، سیاستی دیگر را هم سرلوحه برنامه های خویش قرارداد: اومیخواست هیئتی را پنهانی به عتبات عالیات دربین النهرین بفرستد تا مراجع دینی را ترغیب کند به موجب فتوایی بلشویسم را آماج حمله قراردهند و آن را مغایراسلام بخوانند. عده ای از روحانیون تهران نیزفراخوانده شدندتا به موعظه وخطابه علیه بلشویسم بپردازند این طرح ازمدت ها قبل سرلوحه کار واقع شده بود. زمانی که هنوز وثوق رئیس الوزرا بود و جنگلی ها اطمینان داده بودند با دولت مرکزی ضدیتی ندارند و فقط هدفشان حفظ گیلان ازتجاوز وغارت گری است، انگلیسی ها به دست وپا افتادند. دولت مرکزی به جای آنکه ازسیاست ایجاد نظم و آرامش به دست قوای جنگلی استقبال نماید، به رغم تاکیدات فراوان میرزا دراینکه اوگرایش گریزازمرکز ندارد وبه طریق اولی دارای

پیوندی خاص با بلشویک ها نیست؛ نیرویی برای سرکوب آنان مهیا دید. چریک های چگینی و سواران ظفرنظام قزوینی همراه با نیرویی ازبریگاد مرکزی وآتریاد رشت، آتریاد اردبیل ونیروی توپخانه برای سرکوب جنگلی ها بسیج کرد.
همزمان سپهسالار تنکابنی با قوای خود به همراه نیروهای امیر افشار از زنجان وامیرالسلطنه ازاردبیل برای سرکوب جنگلی هابسیج شدند. به این شکل نیرویی را که استوارترین دژاستقلال ایران بود، برای رضایت انگلیسی ها فرو کوبیدند. برخی از ناظران بر این باوربودند که «هرکدام از دو طرف دولتی یا جنگلی ها مغلوب شوند، زیان اسلام وایران است.» ازآن سوی این گونه پراکندند که برخی از علما بر فساد و افساد جنگلی ها و ارتباط آنان با بلشویک ها حکم داده اند، اما هرگز نگفتند این علماچه کسانی اند. از آن سوی شایع کردند بلشویک ها «عقیده به اشتراک درنسوان هم دارند»، جنگلی ها را مصداق فعالیت بلشویکی تلقی کردند وگفتند «به موجب حکم شرع اعدام وتدمیر آنها بر هر مسلمانی لازم است.» به قول کمره ای «کسی نیست علناً از دولت سئوال نماید که چه فساد و افسادی جنگلی ها درعرض این چهارسال به حق عمومی نموده اند؟ آیا حفظ ناموس رشتی ها ازاجانب و آیا جلوتطاول وچپاول امثال سپهسالارها و سپهدارها و امین الدوله ها و متنفذین رشت از رعایا، آیا نگذاشتن آنکه در سنه ماضیه [١٢٩۶ ش] از قحطی و گرسنگی یک نفر در رشت بمیرد؛ آیا فرستادن اعانه برنج زیادی از رشت برای فقرای طهران؛ آیا اصلاح مالیه، دادن مالیات بده ها در رشت که تقریباً چهار کرور نقدی و دو کرور تومان جنس از مأخذ عشریه [گرفتند]، آیا تقاضای آنها از دولت که اجزای امین و درستکار برای دوایر دولتی رشت تعیین نمائید؛ کدام یک از اینها افساد آنها است؟ آیا مانع شدن اینکه قشون روس و انگلیس در رشت نتوانند خرابی و خسارتی به مال و جان و ناموس اهالی وارد بیاورد خیانت است؟»بدیهی است که کمره ای به واقع از کسانی که در جنبش جنگل رخنه کرده بودند و با امثال وی سابقه رفاقت داشتند، یعنی همان بقایای کمیته مجازات و شخص احسان الله خان دفاع می کرد تا میرزا کوچک خان؛ به یاد آوریم که در این زمان هنوز روابط بین گروه افراطی جنگلی ها و شخص میرزا یکسره به هم نخورده بود، با این وصف سخن کمره ای در اینجا سخنی است حق، حتی اگر در پس آن منظوری خاص مثل همین حمایت از گروه احسان الله

خان نهفته باشد. به هر حال مشیرالدوله تلاش داشت به هر شکل ممکن جنبش جنگل را نابود سازد، اما وی به طوری که خواهیم دید بین نیروهای جنگلی تفکیک قائل شد: مشیرالدوله به هر شکل ممکن به میرزا کوچک خان پیغام می داد حاضر است با وی مصالحه کند، اما همزمان با گروه مرموزی که به نام میرزا حس تنفر مردم را برانگیخته بودند، سر ستیز داشت. مشیرالدوله نام این گروه را متجاسرین نهاد.
پیرنیا سیاستی سخت در برابر این متجاسرین در پیش گرفت. گفتیم او نخست برای اینکه نشان دهد با روسیه جنگی ندارد و هدفش سرکوب عده ای شورشی است، نام مخالفین ایرانی را در گیلان، متجاسر نهاد. او تصمیم گرفت به هر نحوی شده با این به قول خودش متجاسرین درهرجا درگیر شود. حاکمی از بستگان خود را به گیلان فرستاد و استاروسلسکی را هم مأمور سرکوب جنبش گیلان کرد. بهانه لازم برای متجاسر خواندن این قوا فراهم شد، پیرنیا خبردار شد روس ها در جواب اعتراض دولت ایران درمورد قشون کشی آنها به انزلی، اظهار بی اطلاعی نموده و گفته اند اینان ایرانی هستند که به خاک ایران وارد شده اند ومأمورین روس تنها دربحرخزر به دنبال کشتی های جنگی دنیکین بوده اند.
وقتی این خبر رسید مشیرالدوله مصمم شد روابط خود را با روس ها گسترش دهد. او عبدالحمید خان سیاح را که روسی میدانست و روسیه را میشناخت، ازراه خراسان به عشق آباد اعزام کرد. قرارشد سیاح درآنجاهمراه با منشورالملک فرستاده وثوق که هنوز از کشورخارج نشده بود، به مسکو روند و زمینه را برای ورود یک سفیرفوق العاده وبستن عهد ومیثاق با روس ها مهیا سازند. منشورالملک با کروپاتکین سردار روسی مقیم ماوراء النهرسابقه آشنایی داشت. وثوق میخواست ازطریق او راه گفتگورا با روس ها باز کند، چون این منشورالملک با انگلیسی ها هم روابط حسنه ای داشت. آنان هم ازتعیین اوبه این سمت رضایت داشتند. همزمان مشاورالممالک انصاری به عنوان سفیرکبیر ایران در روسیه تعیین شد، او از ترکیه به مسکو رفت تا زمینه های قرارداد با روس ها مهیا سازد. دراین زمان نصرت الدوله که در اروپا بود از تجاوزروس ها به ایران به مجمع اتفاق ملل شکایت برد، اما به زودی معلوم شد او دیگرمسئولیتی ندارد و«دولت ایران با دولت شوروی مستقیماً داخل مذاکره است ومذاکره آنها دوستانه ورسمی است.» دراین زمان بر بسیاری ازاقشارایران

روشن شده بود که «چنان که اکنون سیاست انگلیس آنها را به مضیقه انداخته است، در دوره حکومت تزاری نیز یک قسمت از بدبختی های آنها که از طرف روس میرسید بارش در لندن بسته میشد و به دست مأمورین روس در ایران گشوده میگردید. در این صورت به کسانی که این راه غیر مستقیم بدبختی را به روی آنها بسته اند و این حربه را از دست انگلیس گرفته اند متمایل میباشند.»
سیاست سوّم مشیرالدوله این بود که در صدد برآمد تا کسانی را که توسط وثوق تبعید شده بودند به تهران بازگرداند. کرزن با این سیاستها به ویژه سیاست برقراری ارتباط مستقیم با شوروی به شدت مخالف بود، از سویی او با همکاری دولت با کسانی که دردوره جنگ علیه سیاست رسمی انگلیس کارکرده بودندبه شدت مخالفت میورزید. این امر نورمن را واداشت تا نامه ای طولانی و شدید اللحن به وزیر امور خارجه بنویسد. نورمن درآن نامه از جمله یادآور شد، دیگر سیاست حمایت از دولتی محافظه کاربه شکل گذشته درایران غیر ممکن است، زیرا اسباب بی اعتمادی رجالی را که او ملی گرا، روشن بین و مترقی میخواند فراهم خواهد ساخت. نورمن معتقد بود باید با این گروه جدید کار کرد و گروه سابق هئیت حاکمه را که در نزد مردم منفور شدهاند به کناری نهاد. او توضیح داد دو راه دیگرنیز در دسترس است: نخست اینکه قرارداد ۱۹۱۹ را به ابتکار خود باطل سازند و قرارداد دیگری که سوءتفاهمات کنونی را برچیند به جای آن بنشانند تا به مذاق توده های مردم خوش آید. دیگر اینکه نیروهای انگلیسی در شمال ایران احضار شوند وحتی نهادهای سیاسی و کنسولی بریتانیا هم برچیده شود و ضمن اینکه آن منطقه را درهرج و مرج و تهدید بلشویک ها رها می سازند، راه دیگری برای صیانت از بین النهرین و هندوستان بیابند نورمن از کرزن خواست به شرکت نفت انگلیس و ایران فشار آورد تا یک میلیون و پانصد هزار تومان سهم دولت ایران از بابت حق الامتیاز سالهای گذشته پرداخت شود، زیرا با وجود کاهش کمک های مالی بریتانیا، ایران راه حل دیگری برای استقرار ثبات و آرامش در پیش رو ندارد. اندکی بعد باز هم نورمن برای اینکه دل کرزن را به دست آورد، ضمن اینکه خبر داد پیرنیا عناصرنامطلوب را که باعث ناراضی تراشی بودند وثروت عمومی را به باد میدادند ازادارات بیرون انداخته است. نیز درکناراین مژده که شمال ایران از شورشیان پاک شده و مخبرالسلطنه به زودی از وزارت مالیه کنار

میرود و برای سرکوب شیخ محمد خیابانی عازم تبریز میشود؛ یاد آوری کرد ظرف هفته آینده هیئتی به طورمخفی روانه عتبات میشود تا در بین النهرین فتوای روحانیون را در زمینه مبارزه علیه بلشویسم بگیرد.
کرزن به دولت پیرنیا و شخص نورمن بی اعتماد بود، نامه های طولانی او را بدون پاسخ میگذاشت و اگر هم پاسخی میداد همان خط مشی استعمارکهن در آن موج میزد. نورمن دراین مقطع تاریخی همان نقشی راایفا میکرد که هم قطارانش در دوره مشروطه. به عبارتی اینان زیر پوشش الفاظ عوام فریبانه حمایت از ملیون– یا کسانی که با قرارداد مخالف بودندونیزپشتیبانی از نیروهای مترقی، همان سیاستی را در پیش گرفته بودند که در تحلیل نهایی به نفع بریتانیا در هندوستان تمام میشد. او بار دیگر به کرزن نوشت دولت بریتانیا درمقامی نیست که به ایران فرمان دهد؛ مگر اینکه آماده باشد از قوه قهریه استفاده کند. او میگفت حفظ منافع بریتانیا در این برهه، حمایت از دولتی است قانونمدار؛ این تنها راهی است که به روی بریتانیا گشوده است مگر اینکه انگلستان بخواهد ایران را به حال خود رها نماید همان روز باز هم نورمن نامه ای دیگر ارسال کرد وخاطر نشان نمود اگر خواسته او کناره گیری دولت ایران است، او این کار را فوری انجام خواهد داد، به نوشته او شاه اینک چنان متکی به حمایت انگلستان است که هر کسی را نورمن نام برد به ریاست وزرایی برخواهد گماشت، اما به دید او این کاری است غیر عاقلانه؛ زیرا مشیرالدوله نقشه کشیده است تا به شمال لشکرکشی کند وجنگلی ها و بلشویکها را براندازد. او تغییر دولت را باعث تقویت خیابانی و کوچک خان دانست و آن را مغایر مصالح بریتانیا ارزیابی کرد. این سیاستی بود بسیار زیرکانه: باید به دست مخبرالسلطنه وعوامل ذی مدخل مرموزجنبش جنگل، این دونهضت یعنی جنبش تبریز به رهبری خیابانی و قیام میرزا کوچک خان جنگلی به دست خود نیروهای ایران سرکوب می شد و راه را برای انجام نقشه های آتی مهیا می ساخت.
این نامه عمق فاجعه را نشان میدهد وگواهی است براین حقیقت که ایران چگونه در چنبره نقشه های بریتانیا گرفتارآمده بود، به طوری که به خواست وزیر مختار، شاه ایران دولت ها را جابجا میکرد. پیرنیا مثل خلف خود در دوره بعد از کودتای سوم اسفند، یعنی قوام السلطنه در ارتباط با شوروی سیاستی دو جانبه را تعقیب میکرد. او

از یکسو برای ابراز حسن نیت هیئتی را به شوروی اعزام کرد و از سوی دیگر بر فشار نظامی خود در شمال کشور افزود تا قوای جنگلی را به زانو در آورد. با مذاکرات کراسین ولوید جرج ظاهراً مانعی مهم درراه نبود. به عبارت بهتر شوروی ها دیگر نسبت به جنبش جنگل حساسیتی نداشتند و اگردولت مرکزی برای سرکوب آنان نیرو اعزام می کرد، شوروی واکنشی نشان نمی داد. اما مسئله این بود که تکیه گاه میرزا کوچک خان وجنبش او، شوروی نبود که با برداشتن حمایت آنان نابود شود. بنابراین سناریویی بسیارفاجعه بار برای متلاشی ساختن آن طراحی شد. یک ضلع بازیگران این سناریو برخی عوامل ذی مدخل درجنبش جنگل بودند مثل احسان الله خان، ضلع دیگر برادران میرزا کریم خان رشتی و ضلع سوّم هم البته بریتانیا.

پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل

مدت ها پیش از اینکه مقدمات کودتای ۱۲۹۹ فراهم شود، یعنی به سال ۱۲۹۷ شمسی مطابق با ۱۳۳۶ قمری خبر رسید که امیر مؤید سوادکوهی در مازندران تشکیلاتی به راه انداخته است به نام انجمن طبرستان. مخبرالسلطنه هدایت فردی به نام شیخ عبدالعلی مازندرانی لاریجانی مدیرنشریه الاسلام، مشهور به مجله اسلامی را به مأموریتی اداری به بارفروش فرستاد. او مخفیانه و برای «گم کردن رد» به آن سمت حرکت کرد، هدف مخبرالسلطنه این بود دریابد آیا ارتباطی بین امیر مؤید و جنبش جنگل وجود دارد یا خیر؟ این مرد گفته بود برای تهیه قوا به منظور کمک از جنگلی ها به این سو آمده است. مجله اسلامی به ساری رفت و وارد منزل امیر مؤید شد. اومحرمانه به شیخ محمد حسن نامی که از جنگل مأمور آنجا شده بود رسانید با وی اظهار آشنایی نکند «تا کاملا بتوانم از نیات امیر مؤید مطلع شوم. او هم قبول نمود.» امیرمؤید به این مرد اعتماد داشت غافل ازاینکه او برای تجسس و از جانب مخبرالسلطنه آمده است. پس توضیح داد وی را برای این خواسته است که کاری بزرگ انجام دهد و آن این است که وجوهات و عواید مازندران را جمع آوری نماید «چون امین و مطمئن هستید.» از او خواسته شد به محلات مازندران رفته و اعانه دریافت دارد. مجله اسلامی طفره رفت. او گفت فعلاً خسته است و باید مدتی

استراحت کند. امیرمؤید سپس گفت شخصی از سوی اتحاد اسلام جنگلی ها آمده و از او طلب کمک کرده است. امیرمؤید پرسید اوچه نظری دارد؟ مجله اسلامی مخالفت کرد وگفت باید احوال جنگلیها را قبل ازهرچیزدریافت. آنگاه امیرمؤید منویات باطنی خود را با وضوح علنی ساخت:

«امیرمؤید عنوان کرد که ما باید خودمان را نگاه بداریم ونگذاریم عواید مملکت طبرستان ماصرف شهوات طهرانیها بشود. دوایردر دست خودمان، عواید خودمان صرف قشون حافظ خودمان، رؤسا ازخودمان. چه جهت دارد با همه احتیاجات، مازندران پولش جای دیگر برود. مگر دول متحده جمهوری چه ضرر دارد؟ ما هم همان زمینه و ریشه را تعقیب میکنیم.» لازم به یادآوری است که بحث اتحاد اسلام در این دوره منحصر به جنگلیها و یا امیر مؤید و عثمانی نبود، در این زمان آقاخان پیشوای اسماعیلیان هم تشکیلاتی به نام «انجمن اتحاد اسلامی هندوستان» تشکیل داده بود. مواضع او البته با عثمانی ها متفاوت بود. وی بلافاصله بعد از جنگ و ورود عثمانی به این معرکه بیانیه ای منتشر ساخت و از این موضوع یعنی ورود عثمانی به جنگ ابراز تأسف کرد. او دربیانیه ای نوشت اتریش و آلمان اهداف خیرخواهانه ندارند و اگر آلمان فاتح جنگ گردد، عثمانی دست نشانده آنها خواهد شد. به دید آقاخان معلوم نبود چرا عثمانی وارد جنگ شده است، زیرا این جنگ به منافع عالم اسلام زیانی وارد نمی ساخت. رهبر فرقه اسماعیلیه خاطرنشان ساخت: «عثمانی را تحریک کرده اند که شمشیر خود را برای یک مقصود غیر مقدس بکشد و هرچه اتفاق بیفتد اسباب خرابی او خواهد بود، زیرا سلاطین عظیم الشأن به مثل پادشاه انگلستان و روسیه هیچ وقت شکست نخواهند خورد.»

به هر حال تکاپوی امیر مؤید ناکام ماند، تکاپویی که تا واپسین روزهای منجر به کودتای ۱۲۹۹ ادامه داشت. از آن سوی انگلیسی ها در رشت فجایع زیادی مرتکب شدند، از این فجایع بوی توطئهای هولناک به مشام میرسید. مشیرالدوله نبرد با متجاسرین را یکی از اولویت های کاری خود تعیین کرده بود، نیز او بحث قرارداد ۱۹۱۹ را به افتتاح مجلس شورای ملّی موکول نمود. ظاهر قضیه این بود که انگلیسی ها با این پیشنهادها موافقت دارند، اما در پشت پرده تحولاتی دیگر در حال انجام بود. مشیرالدوله بعد ازاینکه اطمینان یافت جنگ با برخی از قوای تندرو جنگلی

به منزله نبرد علیه روس ها نخواهد بود؛ به عنوان رئیس دولت حق خود میدانست با نیرویی ایرانی جلو این گروه را بگیرد. امّا «این پیش بینی باید شده باشد که مبادا به دست تحریکات کارکنان انگلیس درایران آن قوه ایرانی پیش ازآنکه به تصرف کردن ولایت هایی که به دست متجاسرین افتاده است کامیاب گردد، خود از هم متلاشی بشود خصوصاً که اختیارآن قوه کاملاً به دست یک سرداررروسی مستخدم ایران داده شده باشد ومعلوم نباشد چند رنگ لباس روی یکدیگردر بر نموده باشد و دست آخر به چه صورت درآید وچه علاقمندی به ایران وایرانی نشان بدهد. وهم باید دید آیا انگلیسیان در این قضایا تماشاچی خواهند بود یعنی دست روی دست گذارده انتظارمیکشند که قرارداد آنها و مقررات تدافعی که برای آنها راجع به خود ایران و هند و بین النهرین اهمیت بسیاردارد به کلی بی تکلیف مانده یک قوه ایرانی به ریاست یک صاحب منصب روسی که با ملیون مخالف انگلیس بی رابطه نیست وممکن است روزی هم به بلشویک ها ملحق گردد،بی دخالت آنها متجاسرین را تأدیب کرده قوای دولت را تقویت نماید وپیش پای دولتیان را برای پیمودن راه سعادت یعنی کوتاه کردن دست هربیگانه ازمداخله درامورمملکت، صاف سازد ودرعین حال مخارج این اردوکشی را انگلیسیان بپردازند به امید آنکه روزی مجلسی دائرگردد وقرارداد آنها درآن مجلس تصویب شود واین وجوه را ازوجه استقراضی که باید به موجب قرارداد بدهند کسربگذارند؛ تصوّر نمیشود انگلیس عاقبت اندیش شرق شناس این درجه درایران عقل خود را گم کرده باشد وپیش بینی این موضوع البته ازپیش بینی درموضوع شرط اول آسان تر بوده است.»

مسئله مهم تر این بود که اوضاع سیاسی داخلی و خارجی ایران بسیار مغشوش بود، «اغراض خصوصی، تهی بودن دست دولتیان از پول و ناراضی ماندن جمع کثیر از اشخاص فتنه انگیز که وثوق الدوله با پول خارجی آنها را تا یک درجه راضی نگاهداشته بود و وجود محذورات دیگر» افق موفقیت مشیرالدوله را تیره و تار نشان میداد و «مخصوصاً اساس حکومت ملّی و حاکمیت حقیقی قانون اساسی» را در معرض تهدید قرار میداد اندکی بعد ازلشکرکشی دولت مرکزی به گیلان، خبر میرسید که پس از پیروزی اولیه قزاق ها بر قوای جنگلی، شکستی سهمگین بر آنان وارد شده است واستاروسلسکی ناچارشده است رشت را تخلیه کند. موقعیت دولت

پیرنیا در مذاکره با شوروی هم عملاً بسیار تضعیف شد، دیگر از دید نورمن هم امیدی به آینده وجود نداشت، مگر اینکه قوای بریتانیایی مستقر در شمال کشور ابتکار عمل را به دست میگرفتند و مانع پیشروی جنگلیها میشدند.
در این ایام توازن قوا در گیلان به نفع نیروی میرزا کوچک خان بود. شایع بود او قراردادی با انگلیس منعقد کرده که تمام به نفع جنگلی هاست و دولت ایران در انقعاد آن دخالتی نداشته است. طبق این قرارداد حمل اسلحه در شهر و جنگل برای انگلیسی ها ممنوع بود، انگلیسی ها باید قشون خود را از رشت خارج میکردند، آنان فقط حق داشتند درشهرعبور ومرور کنند و پایگاه های نظامی شان باید برچیده میشد. نیز مقرر شده بود انگلیسیها تاوان خساراتی را که به جنگلیها و مردم رشت وارد آورده بودند؛ بپردازند. خانه هایی ازمردم را که انگلیسی ها آتش زده ویا اموال و اسبابی که به سرقت رفته ویا به آتش کشیده شده، باید مسترد می داشتند. طبق این قرارداد، ازسویی جنگلیها باید خساراتی را که به بانک شاهنشاهی وارد کردهاند جبران سازند. ویژگی بارز جنبش میرزا این بودکه: «پول ابداً جنگلیها نگرفته اند و تمام افتخار آنها این است که پول هیچ دولتی تا کنون نگرفته و قصد گرفتن نخواهند کرد و برای مخارج امساله قصد دارند دو عشر از عایدات رشت و توابع را از بابت مالیات گرفته خرج نمایند.» نکته مهمتر این بود که قزاق های مقیم رشت و جنگل با قوای کوچک خان همکاری میکردند واز«روی صمیمیت خدمتگزارشده اند.» کنسول فرانسه واستوکس مقام عالی رتبه سفارت انگلستان برای بررسی اوضاع به ملاقات آنها در جنگل رفتند، جنگلی ها به مأمورین مزبور گفتند «ما ایستادگی در مقابل وضدیت با عموم اجانب داریم وفهمیده بودند که با آلمانی وعثمانیها ابداً مربوط نیستند، فقط چند نفر ازصاحب منصبان اطریشی را که جزو اسرا و فراری ها بودند آنها را گیر آورده استخدام کرده بودند، نه آنکه آنها از طرف آلمان و اطریش مأموریت آنجا را داشتند.»
این استوکس همان وابسته نظامی سفارت انگلستان در دوره مأموریت مورگان شوستر بود که با اقدامات خود باعث لشکرکشی روسیه به ایران شد؛ این مرد اینک با تیم نورمن و در راستای نظریات گروه مونتاگ چلمس فورد کار می کرد.
موفقیت های مقطعی جنبش جنگل و ناکامی پیرنیا باعث خشم کرزن شد. کرزن با عتاب و خطاب فراوان نورمن را مورد حمله قرار داد و سیاست او را در مخالفت با

دولت وثوق و حمایت از کابینه مشیرالدوله نکوهید. اما نورمن از خود دفاع کرد و با لحنی که گویی با زیردست خود سخن میگوید نوشت سیاستهای اوست که هنوز ایران را در مدار منافع بریتانیا سرپا نگهداشته است. او گفت وقتی به ایران آمد با رئیس الوزرایی ناتوان مواجه بود که جز افزودن بر ثروت خود هیچ فکری نداشت. شمال و شمال غرب کشور غرق در شورش بود و وضع به گونهای بود که اگر بلشویک ها در شمال کشور موفق میشدند و به تهران میآمدند با استقبال عظیمی رو به رو میشدند. او گفت اگر دولت وثوق سرکار بود، بدون تردید انقلاب بلشویکی از مدتها پیش در تهران رخ میداد. نورمن خاطر نشان کرد اگر وثوق میماند همه ایران به استثنای خراسان که هنوز نیروهای بریتانیا در آن حضور داشتند، بلشویک شده بود؛ نیز نوشت در راستای جلوگیری از این حادثه بود که ترجیح داده دولتی مرکب از ملیون میانه رو روی کار آورد. نورمن صریحاً به کرزن توضیح داد غیر از این به قول اومیانه روان وملیون که مورد حمایت اقشاری ازگروههای اجتماعی هستند، کسی دیگری قادرنیست قرارداد ۱۹۱۹را به تصویب مجلس برساند. اونوشت تلاش دارد تا آنجایی که امکان دارد دولت پیرنیا را سرپا نگهدارد تا بتواند اقدامات خود راپیش برد. نورمن نوشت با این سیاست حداقل سه ماه برعمرموجودیت ایران برای منافع بریتانیا افزوده است و شاید هم خطر فروپاشی آن و اضمحلال منافع بریتانیا را درکشور برای همیشه ازبین برده باشد اسناد بریتانیا مدعی اند که کرزن به تیم پیرنیا به ویژه هدایت اعتماد نداشت. در سالهای ۱۲۹۲ - ۱۲۹۴ش. هدایت، والی فارس بود و به ادعای اسناد انگلیس تأسیس پلیس جنوب ایران را مغایربا حق حاکمیت ملی کشور میدید والبته ظاهراً حاضر نبود با کنسول بریتانیا در شیراز همکاری کند طبق همین اسناد، هدایت متهم به این بود که ضد انگلیسی هاکارمیکند و در پیکارعلیه بلشویک ها در قفقاز به نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل کمک نکرده است. اوکانر(F. O'Connor.) کنسول بریتانیا درشیراز میگفت هدایت، بر فرانسه و آلمانی تسلط دارد اما در ته دلش از همه اروپاییها بیزار است با این وصف اوحاکمی لایق شناخته میشد که گرچه به اهداف بریتانیا در ایران ظنین است، اما مردی است که حسن شهرت دارد و بر عکس والیان دیگر از قبل شغل خود ثروتمند نشده است. این قضاوت البته صحت نداشت، مخبرالسلطنه هیچ اقدامی علیه انگلیسی

ها نکرده بود، مخالفت او با تأسیس پلیس جنوب و یا حمایتش از بیطرفی ایران را نباید به منزله ضدیت وی با بریتانیا ارزیابی کرد؛ تحولات بعدی نشان داد که مخبرالسلطنه آن چیزی نیست که در اسناد رسمی انگلیس آمده است. مخبرالسلطنه با سرکوب جنبش خیابانی بزرگترین خدمت را به منافع بریتانیا کرد، در حقیقت او با عنوان دمکرات، در صفوف یاران خیابانی رخنه کرد و بین آنان تفرقه انداخت و آنگاه به آسانی آنان را از پای درآورد، همان کاری که احسان الله خان در جنبش جنگل انجام داد. مخالفت هایی از آن دست که به مخبرالسلطنه نسبت می دهند، با شدت بیشتری درخود کابینه جنگی انگلستان وجود داشت. به عبارت بهتر می خواهیم توضیح دهیم که گروهی مثل مخبرالسلطنه با تیمی خاص در هندوستان و خود بریتانیا همسویی داشتند،همین ها بودند که مقدمات کودتای سوّم اسفند را فراهم آوردند. شکست پیرنیا در سرکوب نهایی جنبش جنگل، راه را برای دسیسه های آتی بازگذاشت، که همین همفکران مخبرالسلطنه در فروپاشی آن نقش برجسته ای داشتند. هدایت و امثال او بعدها سکاندار دولت هایی بودند که رضاخان حاکمیت بدون چون و چرای خود را بر آنان اعمال می کرد. (٢٢)

کابینه مشیرالدوله و ختام مجلس چهارم

عبدالله مستوفی در باره «کابینه مشیرالدوله و ختام مجلس چهارم» اینگونه شرح می دهد: « روز ٢٢ و ٢٣ جوزا صرف پرسش و تشخیص تمایل اکثریت مجلس شده و در ٢۴ دستخط ریاست وزرای مشیرالدوله صادر، و ایشان بعادت خود در ظرف یکی دو روزهمکاران خویش را تعیین، وبشاه معرفی کرده، و روز٢۶ جوزا کابینه او بمجلس معرفی گردید.

سررسید دوره مجلس چهارم، روزآخرجوزای ١٣٠٢ بود.مشیرالدوله لوایحی داشت، که باید قبل از پایان مجلس، بتصویب برساند. بنابراین موردی برای طرح برنامه دولت، ومذاکره وکلا در اطراف آن نبود. حاجتی هم بگرفتن رأی اعتماد نسبت بکابینه نداشتند. زیرا تمایل مجلس، نسبت بمشیرالدوله،با اکثریتی قریب باتفاق حاصل شده بود.

برای این‌که حسن نظر وکلا، نسبت بکابینه مشیرالدوله مشهود گردد، و ضمنا از

کارهای دوره چهارم مجلس هم، ازگفته لیدرهای اکثریت واقلیت، ذکری برود و خواننده عزیزاز برنامه کابینه که خود مشیرالدوله بدان اشاره کرده است اطلاع حاصل کند، بد نیست آخرین مذاکرات جلسه عصر روز جمعه ۳۲ جوزا که ساعت آخرختم دوره چهارم تقنینیه ودرحقیقت آخرین جلسه مجلس آزاد است در اینجا نقل شود.
مشیر الدوله خط مشی کابینه خود را به بیانات ذیل تعیین نمود:

نطق رئیس الوزراء

بنده تاکنون، راجع به پروگرام و خط مشی کابینه، چیزی عرض نکردم و تصور میکردم، که پس از مطالعه، پروگرامی تقدیم دارم ولی گرفتاریهای چند روزه مجال و فرصت نداد که پروگرامی تهیه شود و از طرفی هم، لازم می‌بینم که آقایان نمایندگان از طرز و رویه خط مشی دولت، مطلع بوده باشند. باین جهت، چند کلمه درخصوص خط مشی دولت بعرض آقایان نمایندگان محترم میرسانم. در سیاست خارجه، خط مشی و سیاست دولت روی اصول موازنه و حفظ مناسبات و روابط حسنه با دول متحابه است، با محفوظ ماندن اصول بیطرفی.
«صحیح است» در سیاست داخله، منظور نظر دولت تسریع در کار انتخابات و اینکه مجلس شورای ملی بزودی افتتاح یابد و دولت در این خصوص کمال جدیت را خواهد داشت. و نیز کمال جدوجهد را خواهد داشت، که زمینه‌هائی برای مسائل اقتصادی که کمال اهمیت را برای مملکت داراهستند، تهیه نماید. ودیگر، البته وظایف دولت خواهد بود که نظارت کند برای اجرای قوانین خاصه بودجه هائیکه از مجلس گذشته است، این است اهم اموریکه در مدنظر دارد، و البته بعد از این مطالب امور دیگری هم هست که در درجه ثانی واقع است. «صحیح است! آفرین! احسنت!»

مشیرالدوله بکار

مجلس تعطیل، و مشیرالدوله مشغول کارشد. ولی مداخله غیرمستقیم نظامیان در کار انتخابات، که برای طرفداران سردارسپه مشغول اقدام بودند، مانع انتخابات آزاد بود، کاندیداهای محلی هم همینکه دانستند بدون رضایت سردار سپه انتخاب آنها گرفتار

تعویق وتأخیر،سهل است، دچار مدعی میشود، یکی‌یکی وارد مذاکره و بند و بست با او شدند. دراین ضمنها، چندی هم دولت سرگرم غائله تبعید علمای شیعه از عتبات و هیاهوی مردم، دراطراف این قضیه شده، وتا سروسامانی باین کار داده شد واکثریت آنها مجددا بمقر خود برگشتند، مدتی وقت و سعی و عمل مصرف شد. قضیه نزاع ایرانیها و بومیهای بحرین نیزمدتی توجه اولیای دولت را بخود جلب نمود. مع الوصف مشیرالدوله بهر کیفیتی بود، ازمداخلات نظامیان جلوگیری میکرد، و آزادی انتخابات را محفوظ میداشت.

تصویبنامه هیئت وزراء نمره ۵۷۵

متعلقه آقای قوام السلطنه عریضه‌ای بخاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه عرض، و استدعا کرده بودند. بعلت کسالت مزاج آقای قوام السلطنه، امر فرمایند. ایشان را بفرنگستان روانه نمایند. اعلیحضرت همایونی، بآقای وزیر جنگ امر فرمودند این استدعای متعلقه ایشان را بموقع اجرا بگذارند. درهیئت وزراء نیز، در جلسه ۲۵ میزان ۱۳۰۲، همین مطلب را از آقای وزیر جنگ تقاضا کردند ومعزی الیه امرمطاع همایونی راامتثال نمودند، وآقای وزیرجنگ ازحق خودشان، که تعقیب باشد صرفنظر کردند.

بیانیه وزارت جنگ

«شرح فوق، تصویب‌نامه‌ایست که بر اثر امر مطاع همایونی، در هیئت محترم وزراء تصویب، و چون تقاضا نمودند، که این جانب ازحق خود راجع بمجازات قوام السلطنه صرفنظرنمایم، نظربااینکه مطلب مربوط بشخص اینجانب بود،برطبق امر همایونی و تقاضای هیئت دولت، ازتعقیب ومجازات اومنصرف واغماض نمود، ولی درضمن برای آنکه اذهان عمومی کمترین توهمی هم ازنقطه نظراغراض خصوصی ، متوجه اینجانب نشده باشد، دستوردادم که از اداره نظمیه عین دوسیه مدونه را فورا بمعرض انتشاربگذارند،که برای هیچکس مجال شبهه وتردیدی باقی نماند،» وزیر جنگ وفرمانده کل‌قوا رضا.

همانطور که وزیر جنگ وعده کرده بود، تا مدتی هم در یکی از روزنامه‌ها، شرح

مقدمات این دوسیه، که پراز عیاشی‌های بد طبقه چاقوکش و دزدان شهری بود منتشر میشد و هنوز به نتیجه نرسیده، و حقیقتی کشف نشده، این انتشار قطع شد. البته خوانندگان هم که فراموش کرده بودند، که چنین وعده‌ای در چند ماه قبل داده شده مطالبه‌ای نکردند، و اگر اشخاص ذینفعی هم بودند، که این انتشار برای آنها فایده‌ای داشت، جرأت مطالبه انتشار باقی پرونده را نداشتند، و موضوع آن از بین رفت.

این تعقیب چه نتیجه بار آورد؟

من هیچ نمی‌خواهم، با ذکر دلیل‌های نچسب، و حدس و تخمینهای دور از منطق، باین تعقیب بیجا یا بجای سردار سپه، رنگ و روی سیاست خارجی داده، یکی از طرفین سیاست همیشگی ایران را بازیگر، و دیگری را بازیچه این تعقیب و توقیف بدانم. زیرا در این صورت مجبور خواهم شد، آنچه در دو سطر بالاتر مینویم در دو سطر پائین‌تر تکذیب کنم، یا هنوز مرکب استدلالی که کرده‌ام خشك نشده، عکس آن را بقلم آورم. شاید روسها این اقدام سردار سپه را، که از میان توده بیرون آمده، و دو سه ساله را پنجاه ساله رفته بود، آنهم بر ضد قوام السلطنه صاحب خانواده و حیثیت شخصی یکی از حمله‌های بلشویك مآبانه بر ضد اشرافیت پنداشته، و در دل خود برای عامل آن دست زده، و او را برای نیل بمقامات بالاتر هم، آرزو کرده باشند. ولی بهیچوجه نمیتوان عقلا باور کرد که این اتهام و تعقیب و توقیف بدستور انگلیسها، و برای تعمیه روسها بوده است. زیرا در این روزها، روس و انگلیس نمیتوانستند برای ترقی یا از بین بردن قدرت سردار سپه، اقدام عملی بکنند. قدرت مادی و معنوی آن روزهای دولت ایران بیدی نبود، که از این بادها بلرزد. وقتی مدرس، با یك اکثریت دو سه نفری و یك نیمه استیضاح، میتوانست مستوفی الممالك وجیه المله را که بی‌اندازه طرف توجه روسها بود، بگناه همین‌که خیلی طرف توجه آنها شده است، از ریاست وزراء بیندازد، سردارسپه که خود مؤسس این قدرت بود، برای رسیدن بمقام ریاست وزراء حاجتی به تعمیه روسها، که مثلا یکنفرانگلوفیل (قوام السلطنه) را توقیف کند، که روسها به ترقی مقام او راضی شوند نداشته است. حالا خواننده عزیز میتواند حدس بزند که اگر من میخواستم، قوزی بالای این قوز گذاشته، و این تعمیه باورنکردنی را برحسب دستور انگلیسها بسردار

سپه و حکیم فرموده بدانم، چقدر باید استدلال بی‌وجه و غیرمنطقی بکنم. این است که من این حدس و قیاس‌ها را، که جز تظاهر بی‌اساس، در دست نشانده کردن دولت مستقل ایران،نسبت بخارجه مفیدفائده‌ای نیست، کنار گذاشته، و آنچه حق و واقع است البته بعقیده خودم نه بافکار سایرین، بقلم می‌آوردم.
نمیدانم. سردار سپه در این یك سال اخیر، تا آن اندازه از سیاست سربازی و لرانه پارسال خود خارج شده، و تا این پایه ترقی کرده بود، که قبلا حساب تمام نتایجی را که از این اقدام خود خواهد برد نموده، و بقصد انشاء تاموتمام، این اقدام را کرده باشد یا از این اقدام مقصودش فقط بیرون کردن یکی از کاندیداهای ریاست وزراء از کشور و دور کردن او از دسترس بوده، و بباقی آن بعدا برخورده است؟ در هرحال، توقیف رئیس الوزرای سلف آن هم بوسیله دوسیه‌ای که صحت آن مورد تردید بود، هر عاقل حیثیت دوستی را بخیال می‌انداخت، که بقول شیخ عباس عرب، ندیم گردش برادرزاده‌ام میرزا محمد علی خان، فکر کند «من که از آن درخت محکمتر نیستم،» و از این شغل که بعد از این برای اشخاص با حیثیت بسیار خطرناك میشد، دوری جوید.

استعفای مشیرالدوله

در هرحال سه روز بعد ازامضای حکم تبعید آقای قوام السلطنه، مشیرالدوله استعفای خود را بحضور شاه تقدیم داشت، و خیال سردارسپه از هردو رقیب آسوده شد.
سردار سپه، از واقعات سال گذشته، و حمله‌ای که از طرف مجلس باو شده بود، تجربه‌آموز گشته و ببرش بزرگترین اسلحه حکومت ملی یعنی روزنامه پی برده، و درصدد داشتن این پشتیبان برآمده، و عده‌ای از روزنامه‌های وزین را طرفدار خود کرده بود. این روزنامه‌ها هم، او را به تحسین‌ها و ستایش‌های خود، بمورد و بیمورد نوازش داده، و در موارد لزوم، پشتیبانی‌هائی از او می‌کردند. در این موقع که کابینه مشیرالدوله استعفا کرد، این روزنامه‌ها نیز، مقالات اساسی راجع بحکومت قدرت، نوشته در اطراف محسنات رئیس دولتی، که تمام اقتدارات را در کف گرفته، کشتی طوفان دیده وطن را بساحل نجات وسرمنزل مقصودرساند، قلمفرسائی‌هائی نمودند.
شاه هم، ۳۰ میزان تا ۴ عقرب، بهردری زد کسی که با این اوضاع زیربار ریاست

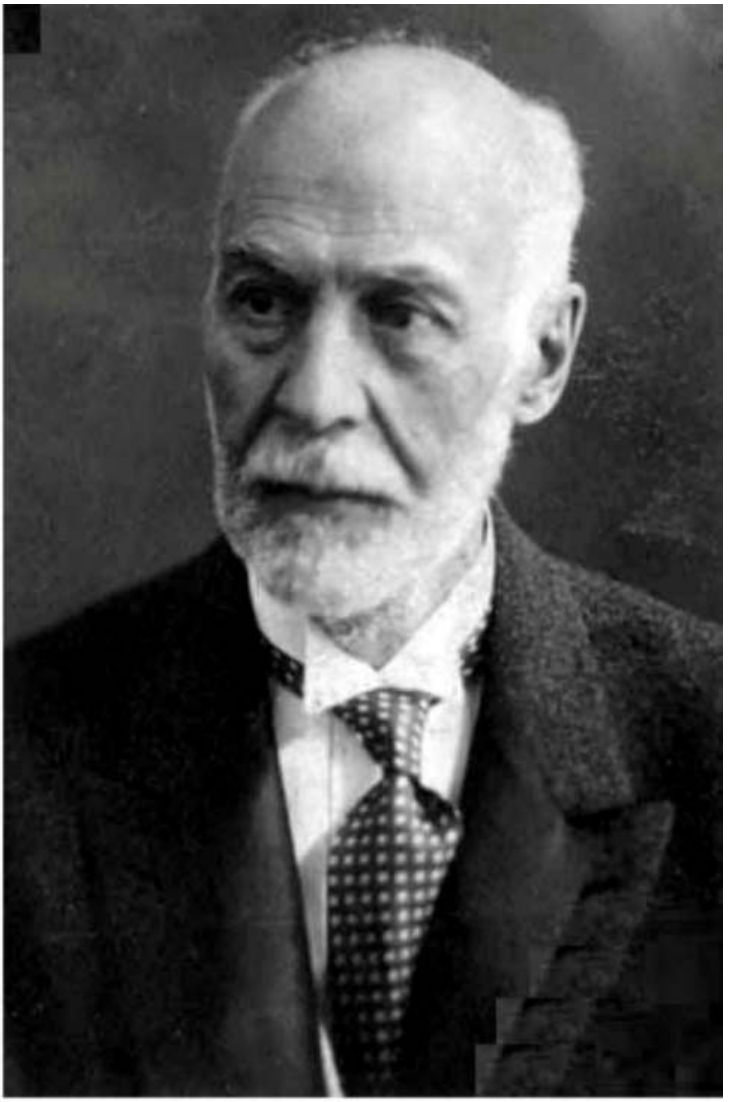

میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)

وزراء برود، نیافت. قو++++ام السلطنه تبعید شده، مستوفی الممالك رنجیده، مشیر الدوله مرعوب، غیراز این سه نفر هم کسی که بتواند، درمقابل سردار سپه بود و نمودی داشته باشد، حاضر و دم کار نبود. مجلسی هم که تکیه‌گاه رئیس الوزراء شده، او را از تجاوزات وزیر جنگ محفوظ دارد، وجود نداشت. پس جز سردار سپه کسی باقی نماند. (٢٣)

حاج یحیی دولت آبادی در«حیات یحیی » می نویسد: «بهرصورت سیاستمداران انگلیس بعدازرسیدن بمقصود خود ازانحلال قزاقخانه ودرهم شکستن قوه متجاسرین بدست بلشویکان ساختگی و اطمینان از اینکه با وضعیت حاضر گیلان از جنگل هم سرو صدائی بلند نخواهد شد بفراغت خاطر باجرای نقشه که دارند میپردازند چه در قزوین چه در تهران باین ترتیب که سردار استراوزلسکی بتهران رفته استعفای خود را بسلطان احمد شاه تقدیم میکند و در تحت نظارت و حمایت انگلیسیان بقزوین آمده رسما قزاقخانه را بصاحبمنصبان ایرانی و انگلیسی تحویل میدهد و بازدرتحت همان نظارت وحمایت خود و خانواده‌اش با دیگر صاحبمنصبان روسی که در تحت امر او بوده‌اند روانه بغداد شده باروپا میروند.

بدیهی است این پیش‌آمدها با ترتیبی که مشیرالدوله در نظر گرفته بوده است از جنگ کردن با متجاسرین واز توسل بمجلس شورایملی و انداختن پایه امور بمجرای قانونی بموجب قانون اساسی بکلی مخالفت دارد در اینصورت دیگر ریاست او موضوع و معنائی نخواهد داشت این است که اوهم بعد از انحلال قزاقخانه بیفاصله استعفا میدهد و کابینه‌ئی که از پیش برای این روز آماده شده است بروی کار میآید اینجا باید باوائل تشکیل کابینه مشیر الدوله بازگشت نموده از دو نقطه نظر اوضاع را شرح بدهیم تا خوانندگان از حقایق گذشته‌ها آگاه گردند.

یکی از طرف اقدامات مشیرالدوله برای اجرای دستور ریاست خویش و وفا نمودن بوعده‌هائیکه داده است و دیگراز طرف اقدامات انگلیسیان و کمیته زرگنده و رفقای ایشان برای تشکیل کابینه بعد ازمشیرالدوله ومعین نمودن تکلیف قراردادوثوق الدوله و قرارداد تدافعی و تشکیل یك مجلس شورایملی از اشخاص موافق و یا لا اقل غیر مخالف با قراردادهای مزبور.

اما اول مشیر الدوله با شتاب بفراهم آوردن موجبات تکمیل انتخابات و افتتاح مجلس

میپردازد اما مفاسد انتخاباتی که تاکنون بدست کارکنان وثوق الدوله صورت گرفته است بیش ازآنچه میدانسته براوواضح میگردد و میبیند اگر بخواهد نسبت بانتخاباتی که شده و زمینه‌هائی که از روی همان نقشه‌ها برای اشخاص موافق با قرارداد و یا غیر مخالف حاضر شده است کار انتخابات را بآخر رسانیده مجلس را باز کند اولا این مخالفت صریح است با قانون اساسی و از کسی که خود را از مؤسسین و مقننین میشمارد این کار شایسته نیست و ثانیا از مردم مرکز و ولایات بر ضد انتخاباتی که شده است صدا بلند شده شرح بی‌قانونیها و بی‌اعتدالیها که در مرکز و ولایات در این موضوع شده است در روزنامه‌های داخل و خارج منتشر و دفاتر وزارت داخله پر است از شکایتها و اعتراضهای مدلل بطوریکه ممکن نیست بدیده بی‌اعتنائی بآنها نظر کرد و برفرض که بخواهد از بی‌قانونیها که شده است صرفنظر کرده بقیه وکلاء را بهرصورت ممکن است انتخاب نموده و مجلس را دائر کند با ضدیت تام که مردم با قرارداد دارند چگونه میتواند آنرا بمجلس برده از آن مدافعه نماید در صورتیکه خود و اعضای کابینه‌اش نیز با قرارداد موافقت باطنی ندارند.

بهرحال جرائد محلی موضوع انتخابات را مطرح نموده بعضی میگویند انتخابات باید تجدید شود بعضی میگویند آنچه شده گذشته است در انتخابات باقیمانده باید کوشید که اشخاص با جرئت وطندوست انتخاب شوند و درمجلس اکثریت یافته قرارداد را رد نمایند و بالجمله هیاهوی شدید در این باب برپا شده است وبالاخره رئیس دولت در ششم برج اسد یکهزار ودویست ونود و نه (١٢٩٩) شمسی بیانیه‌ئی نشر میدهد که حاصل آن لزوم مراجعه بآراء عمومی ملت است در کار انتخابات در تجدید شدن و عدم آن.

این کار البته صحیح و موافق میل و رضای ملیون است ولی در صورتیکه اینکار ازطرف همان هیئتهای نظار که سوء انتخابات در تحت نظر آنها واقع شده است صورت نگیرد و گرنه بکار غلطی لباس صحت پوشانیدن خواهد شد.

بعدازنشر بیانیه رئیس دولت ازطرف نمایندگانی که بیشترآنها بقانونی نبودن انتخاب آنها مشهورهستند لایحه‌ئی نشر میشود مشعربرقانونی نبودن بیانیه رئیس دولت ولی

مشیرالدوله باعتراضنامه نمایندگان مزبوراعتناء نکرده بجوابهای شفاهی دادن وباستمالت کردن ازمتنفذین درآنها میگذراند ازطرف دیگراز بعض ولایتها بدستور نمایندگان مزبور و بمساعدت حکام ومأمورین دولتی مغرض تلگرافات مشعر بر رضایت ازانتخاباتی که شده است میرسد وبالجمله داستان انتخابات و دسیسه کاریها که برای تشکیل یك اکثریت پارلمانی موافق با قرارداد وثوق الدوله از مهمترین مسائل سیاسی و اجتماعی کنونی ایران شمرده میشود تا بکجا بیانجامد. (۲۴)

سخنرانی محیط طباطبائی و باستانی پاریزی دربارهٔ مشیرالدوله

باقرعاقلی کتاب «مشاهیرایران» در باره میرزا حسن مشیرالدوله(پیرنیا) اینگونه آورده است: تاریخ مشروطیت ایران ازصدورفرمان مشروطیت تا انقراض سلسله قاجاریه با نام میرزا حسن خان مشیرالدوله وبرادرش میرزا حسین خان مؤتمن الملک همراه است.

مشیرالدوله که مردی تحصیلکرده وحقوقدان بوددرقریب بیست سال دخالت در سیاستی چهارنوبت رئیس الوزراء و پنج دوره نماینده مجلس و قریب هیجده دفعه وزیربوده است ودراین مدت خدمات زیادی به مملکت خود نموده که در خورتحسین وتمجید است. درباره مشیرالدوله درتاریخ ومقالات سخن بسیاراست اورا محافظه کار،ترسو،حیثیت دوست و زود رنج نوشته اند ولی درآنجائیکه تشخیص داده است ازمحافظه کاری پرهیزنموده ورشادت خود را بمنصه ظهور رسانیده است.سخن گفتن دربارهٔ چنین مردی کسی کارهرکسی نیست علی الخصوص که ایراد سخن دربزرگترین مرکزعلمی کشورباشد و مستعمین آنهم از اساتید و دانشیاران باشند.

بمناسبت صدمین سال تولد مشیرالدوله(حسن پیرنیا) دانشگاه تهران مراسم بزرگداشت او را برگزار نمود ولی سخن را به دست کسانی داد که صالح برای ایرادسحن بودند. نخست استاد طباطبائی آغازمطلع نمود سپس دکترابراهیم باستانی باستانی پاریزی نویسنده کتاب«تلاش آزادی»یا«محیط سیاسی وزندگانی مشیرالدوله پیرنیا»به سخن نشست والحق هردوسخنان جالبی ایراد که درخورشأن آن مرد بزرگ بود.

سخنان استاد محیط طباطبائی و دکتر باستانی پاریزی در جراید آن روزکم و زیاد منتشرشد وما خلاصه ای ازآن را که درمجله راهنمای کتاب ثبت شده است برای خوانندگان ارجمند تهیه کردیم تا بار دیگرخوانندگان به شخصیت سیاسی وعلمی این رجل برجسته کشورشان توجه نموده وبدانند گذشتگان، برای حفظ حیثیت و استقلال کشورشان چه خدماتی انجام داده اند.

سخنان استاد محیط طباطبائی

تصورنمی کنم وقت وموضوع صحبت محدوداجازه بدهد که واردموضوعات دیگری شویم ومرحوم پیرنیا را اززاویه های مختلف زندگانی او بربساط بحث بنگریم. مشیرالدوله را همهٔ حضارمحترم می شناسند. با وجودیکه اینلقب در میان عده ای ازرجال عهد قاجاریه مشترک بوده اما نسل معاصرازشنیدن آن فوراً میرزا حسنحان پیرنیا را به خط می آورد و سپس به یاد سپهسالارو دیگران می افتد.

چنانکه می دانید بعد از تصویب قانون لغو القاب ، رجال سیاسی معروف عصر ما برای انتخاب نام خانوادهٔ جزء مضاف لقب خود را به طورمطلق ویا ملحق به « یاء» نسبت فارسی و« یان» نسبت ارمنی وفرنگی برای نام خانوادگی خود بر گزیدند:

مستوفی،وثوق،قوام، اتابکی، امینی،فرمانفرمائیان ولی میرزاحسن خان مشیرالدوله و میرزا حسینخان برادرش، مشیر ومؤتمن را رها کردند وبه افتخارنسبت پیر عبدالوهاب عارف نائینی جد پدری خویش، خود را پیرنیا نامیدند.

نایین دردوران قدیمترازعهد پیرهم موطن عده ای ازمشایخ صوفیه بوده که در سلسلهٔ اقطاب پیرجماله منسوب به پیرجمالی اردستانی، نام امام الدین نایینی پیرعلاء الدین یا علاءالدوله زواره ای را می نگریم که او مرشد پیرمرتضی علی اردستانی مرشد پیرجمال بوده است.این رشتهٔ عرفان درنایین تا عهد پیرعبدالوهاب باقی بود و بعد ازحاجی محمد حسن تقریباً موقوف ماند. زیرجنبهٔ هنری ازمواهب مردم آنجا که حسن خط باشد غلبه کرد و ازعهد فتحعلی شاه بدین طرف منشیان زبردستی ازآنجا برخاستند که دردستگاه دیوان صاحب اسم و رسم شدند. ازآن جمله میرزا نصرالله

پدرپیرنیا و نبیره پیرعبدالوهاب بود که به واسطه حُسن خط و انشاء پس از انتقال به تهران مدارج خدمات دیوانی را از نویسندگی تا نیابت و معاونت وزارت و صدراعظمی در طی چهل سال کار دقیق متوالی پیمود واین افتخارهم نصیب اوشد که نخستین کابینهٔ دورهٔ مشروطه را هم این درویش زادهٔ نایینی تشکیل بدهد.

پیرعبدالوهاب نایینی پسری داشت محمد نام که درحیات پدر مرد. ازاو دو پسرو سه دخترماند که میرزا نصرالله نبیرهٔ پسری او بود. یکی ازدخترانش به ازدواج حاجی محمد حسن تبریزی مرید پیر و جانشین او در آمد که پیرزادگان نایین همه از نسل او هستند. دختردیگرهمسرمیرزا حسن طباطبائی زواره ای از مریدان پیرشد که دحترزادهٔ میرزا معصومخان نایینی جد فاطمی های نایین وپسرسید کاظم زوره ای بود وفرزندان اوهمگی ازنایین به زواره آمدند. ولی ازعرفان پیرعبدالوهاب نصیبی نبردند و میراثی برجا ننهادند. چنانکه ملاحظه می فرمائید این بندهٔ مزاحم شما هم ازآن لطیفه عرفانی بهره ای جزحیازت نسخهٔ ناقصی ازحدیقهٔ سنائی خطی نبرده ام که شنیده ام میرزا حسن جدم آن را برای پیرخودمی نوشت ولی پیرش قبل ازاتمام کتاب در ۱۲۱۲مرد ودرتربت مصلای نایین به خاک سپرده شد.

تصورمی کنم این نام خانوادگی برای پیرنیا به مراتب برتر از لقب مشیرالدوله ای وصدراعظمی بوده زیرا نیای او پیرعبدالوهاب وجانشین وی درمقامی قرار گرفته بودند که ملوک وامرا و وزرا به درگاه ایشان سرفرومی آوردند. در صورتی که او و پدرش از دستگاه فقرنایین که فخر دودمان ایشان بوده به درگاه وزراء و امراء و ملوک عصر رود آوردند . چه نیکوگفته اند.

فنعم الامیر بباب الفقیر و بئس الفقیر بباب الوزیر

بنازم بی نیازی را که وقتی محمد شاه ازحاجی محمد حسن خواست مبلغی وجه بپذیرد وبه نیازمندیهای حوزهٔ ارشاد خود برساند، پیرگرفت:« بهترین مورد صرف این وجه مولیزادگان ما، یعنی سادات زواره هسستند که ازبی آبی در عذابند. این پول را صرف حفرقنات تازه ای برای ایشان کنید». دوحلقهٔ چاهی که درجنوب غربی زواره پیش از مرگ محمد شاه کنده بودند تا پنجاه سال پیش، آثارآن هنوز با این داستان در

محل باقی بود.
چنانکه ملاحظه می فرمائید مشیرالدوله انتساب به فقرخانوادگی را برلقب و مقام وثروت و چیزهائی که خاطرهٔ آنها را به یاد فرزندان او بیاورد ترجیح داد، چون این افتادگی ودرویش منشی را از پدربه یادگاربرده بود که با وجود تمکن و تمول هرگز در پی تظاهر به تجمل نرفت وازمبالغه دراین راه خود را مورد انتقاد معاصرانش قرار داده بود.
دیروزدرفهرست قرآنهای نفیس کتابخانهٔ سلطنتی که تازه انتشاریافته دیدم از قرآنی یادمی کند که کلیشهٔ رنگین صفحهٔ اول آن نماینده زیبائی خط و قدرت قلم نویسندهٔ آن است. این قرآن رامریم خواهرمشیرالدوله نوشته وبه کتابخانهٔ سلطنتی اهدا کرده است و این خود قرینه برآن است که این خاندان در نایین نه تنها به عرفان بلکه به خط و ربط وسواد معروف بوده اند وچنانکه ازجدم (میرزا حسین) که داماد میرزا حسن طباطبائی باشد شنیدم این خانواده وضع زندگانی سادهٔ آبرومندی با درِخانهٔ بازی در نایین داشتند واحتیاجی نداشتند که برای کاغذ نویسی مسجد شاه و شاگردی قهوه خانه از نایین به تهران بیایند بلکه بخت آنان را به سوی مقام وجاه و ثروت که راندهٔ نظرپیرنیایشان و مطلوب دیگران بود آورد و سرانجام بدیشان این مجال را داد که امروزدرعالی ترین مقام فرهنگی کشوردربارهٔ آثاروافکار یکی از افراد این خاندان به شرح و نقد بپردازیم.
میرزا حسن خان پیرنیا (که بعد ازاین برای رعایت اختصار ازاوبه پیرنیا اکتفا می کنیم) نخستین مرد ایرانی است که پای سیاست را دراین مملکت ازدستگاه دولت به مدرسه گشود و کارهای دولتی و ملی خود را برمبنای علم سیاست تعلیق وتطبیق می کرد.
او که درروسیه درس حقوق خوانده و مدتی را درسفارت ایران پترس بورگ به خدمت سیاسی پرداخته بود به خوبی فقرسیاسی کشور را ازجهت آشنایی با مبانی علم سیاست می دانست. سابقهٔ خانوادگی اوکه پدرش از۱۲۸۲ ق. بدین طرف درزیردست میرزا سعید خان وزیرامورخارجه و پروردگان مکتب او با یحیی خان

مشیرالدوله پروردهٔ مکتب سیاسی برادرش سپهسالار ومحسن خان معین الملک پروردهٔ مکتب سیاسی میرزاملکم خان انجام وظیفه اداری از منشیگری و نیابت و ریاست تا معاونت کرده بود، عملاً این فقرسیاسی مسلم را به فرزندش طوری گوشزد کرده بود که در ۱۳۱۷ ق به محض رسیدن به تهران از پترسبورگ برای همکاری با پدرش که مقام وزارت امورخارجه را داشت نخستین وظیفهٔ خود را درایجاد مرکزی برای آموختن علم سیاست به جوانان کشوربخشید.

کسانی که با وزارت خارجه همکاری داشته اند می دانند وجود« دفتررمز» ولزوم نقل مطالب به«خط رمز» که یک امرفرعی کارنویسندگی آن دستگاه شناخته می شود بیش ازهر جنبهٔ دیگری ازخدمات گوناگون آن وزارت، در روحیهٔ کارمندانش اثرگذارده و همه چیزدرنظرآنان به غیراز اسراردولتی جنبهٔ رمز و محرمانه پیدا کرده بود.

دانستن دستورالعملها ونظامنامه ها ومقررات ومفاد عهدنامه ها پیش ازوصول به مقام مسئولیت داری همچون سفارت ووزارت مختاری و مصلحت گزاری و کارگزاری (یعنی کارداری وقونسولی) به هیچ وجه برای زیردستان میسرنبود. کارمند همه چیزرا باید ازتقدیم اعتبارنامه و مذاکرات سیاسی گرفته تا چیدن میز مهمانی ومبادلهٔ کارت سیاسی ازروی دست بزرگتراز خود عملاً بیاموزد. این جنبهٔ رمزی ومحرمانه ای تا جائی امل جزئیات امور واوضاع می شد که جزرئیس مأموریت و وزیرهیچ کدام از جزئیات ارقام درآید ومخارج دائرهٔ مربوط به خود خبری نداشتند.

پیرنیا که ازطفولیت به بعد همواره متوجه به این نقیصهٔ ذلت آورشده بود و ایامی را که وابسته ونایب پترسبورگ بود موارد خارج از حدود آن را هم دیده و سنجیده بود درآغاز خدمت سیاسی خود در وزارت امور خارجهٔ پدرش از رابطه ونفوذ پدری و فرزندی استفاده کرد و به جای آنکه برای خود نفعی به ضرر دیگران بخواهد، پدر را وادار کرد که نظراتابک وشاه رابه لزوم تأسیس مدرسه ای برای تربیت اعضای وزارت امورخارجه و کسب اجازهٔ تأسیس جلب کند و پس از گرفتن اجازه بی درنگ آن را باز کرد. **شاید اهمیت تأسیس این مدرسه در روز خود کمتراز تأسیس**

دارالفنون در۱۲۶۸نبوده درصورتی که فاصلهٔ زمانی میان آغازکارآنها پنجاه سال تمام بوده است.

این مطلب شاید چنانکه باید هنوزمورد توجه همگی قرارنگرفته باشد که بدون سواد سیاسی، سیاست و سیاستمدار در یک مملکت معنی ندارد.

قضا را درآن روزها که میرزا بزرگ قائم مقام ومیرزاعبدالوهاب نشاط در اثرگرفتاری جنگهای روسیه، ناگزیربه طرح دستگاه سیاسی برای رسیدگی به امورخارجه درتهران و تبریز شده بودنداز توجه به این معنی غفلت ورزیدند و چنین پنداشتند که هرمنشی کاردانی می تواند ازعهدهٔ این کاربرآید. درموقع ازعام محل برای تحصیل فنون جدید ومورد نیاز مملکت، درهرسه دورهٔ فتحعلی شاهی و محمد شاهی وناصری ازاعزام فردی و یا افرادی برای آموختن این فن مانندعلم تاریخ وجغرافیا، به خارجه دریغ ورزیدند. غالباً متصدیان این کار کسانی بودند که علاوه برمعلومات منشیگری، یا یکی از زبانهای روسی، انگلیسی، فرانسه وترکی عثمانی آشنائی داشتندواحیاناً اگرکسانی مانند ملک خان یا یحیی خان علاوه بر زباندانی دوره کوتاهی ازحقوق دیده بودند چشم وچراغ دولت درسفارت و وزارت و مأموریت شناخته می شدند.

حال اگردرمیان مستوفیان ومنشیان دیوانی که به خدمات سیاسی انتخاب می شدند اشخاص فوق العاده ای مانند میرزا تقی خان فراهانی ومیرزا حسین خان قزوینی و میرزا حسنعلی خان گروسی بودند که به استعداد و هوش طبیعی خود قادربه انجام خدمتی می شدند و یا افرادی همچون دکتر حاجی بابا طبیب و میرزا جعفرمهندس ومیرزا صالح شیرازی ومحسن خان ونظرآقاوجود داشتندکه به یکی از زبانهای بیگانه خوب آشنا بودند ممکن بوده پرده ای برروی این جهل سیاسی افکنده شود. **ولی باید دندان سرجگرگذارد و رنجش خیلی ازخانواده های بنام را تحمل کرد وگفت مملکت ایران پیش ازتأسیس مدرسهٔ علوم سیاسی، دچارجهل سیاسی بود وهیچیک ازکارمندان خرد وکلان سابق وزارت خارجه در خور وظیفهٔ دیپلوماسی خود شناخته نمی شدند.**

سبب آن هم معلوم است بعد از امضای قرارداد ترکمانچای ایران دیگرقادرنبود که ازخودسیاست ملی داشته باشد. بلکه مانند گوئی درپیش پای سیاست استعماری روس وانگلیس افتاده بودکه هرکس دراین میان می خواست از خود جوهرذاتی و شخصیت مستقلی نشان بدهد مانند میرزا تقی خان از بین برداشته می شد، مگراینکه می توانست مذبذبانه وضعی را درمیانه اختیارکند که بعدها تاروپود سیاست کجدار و مریز موازنه تحمیلی از همین رشتهٔ برشته تافته و بافته شد.

وجود مدرسهٔ علوم سیاسی مانند دریچهٔ اطمینان امیدی بود که به روی نسل جوان کشور درتاریکترین دوره های سیاسی تاریخ ایران بازشد و جوانان را از راه مدرسه با حقوق وقوانین وسیاستهای مختلف روز و مبانی سیاست وحقوق عمومی و خصوصی آشنا کرد.

چهل وهفت سال پیش ازاین جلد اول حقوق بین الملل تألیف پیرنیا راخوانده ام. صرف نظرازتحول مبانی دیپلوماسی تاکنون کتابی که ازهر حیث با آن در زبان فارسی برابری کند ندیده ام.

این کتاب مجموعه دروس است که به سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸در همین مدرسه نوبنیاد خوانده می شدند. با کسانی که ازاین مدرسه انتقاد کرده اند دریک چیزهم عقیده ام وآن این است که مدرسه نتوانست به وظایف خود چنانکه باید عمل کند ودراوضاع سیاسی ایران تحولی به وجود نیاورد. برخلاف کسانی که خواسته اند میان مشروطه واین مدرسه پیوندی بزنند، درنهضت مشروطه اثرمحسوسی نبخشید. بلکه یک کارانجام داد وآن مأمورین وزارت خارجه را به انجام خدمات مرجوعهٔ خود آشنا ساخت. مسلم است حسن تأثیراین امردرمحیط دیپلوماسی داخل و خارج کشور بی اثر نبوده است.

ضمناً پس ازاعلام رژیم مشروطه ازمیان معلمان و متعلمان این مدرسه افرادی که ازعهده قبول خدمت درحکومت جدید برآیند، بیرون آمدند. چه درس و بحث حقوق و قانون دراذهان گروهی از جوانان زمینهٔ مساعدی جهت همکاری ودستیاری با حکومت مشروطه فراهم آورده بود.

مشیرالدوله ازسال۱۳۱۷قمری یا ۱۲۷۸ شمسی تا ۱۳۰۶ که ازگردونهٔ سیاست خارج شد، درمدت سی سال متوالی یکی ازعناصرمهم و مؤثرسیاسی ایران بوده که ارزش شخصیت او برای مردم مملکت وسیاستمداران خارجی که با ایران سروکارپیدا می کردند همواره معلوم و مورد توجه بوده است. شناختن شخصیت سیاسی کامل او اقتضامی کندکه به همهٔ مدارک رسمی داخلی وخارجی و اوراق و یادداشتهای شخصی اورجوع کنیم وآنگاه دربارهٔ او نظرکلی جامعی داده شود. چه بدون چنین سابقه ای ممکن است همان لغزشی که برای شادروان خان ملک ساسانی وپیروان مکتب تاریخ نگاری اوپیش آمد برای ماهم پیدا شود بنابراین اجازه بفرمائید به دواقدام پیرنیا درکارسیاست خارجی ودواقدام دیگرش درامور داخلی اشاره مجملی بشود.

در موقعی که روس وانگلیس قرارداد ۱۹۰۷(۱۳۲۵) را بدولت ایران ابلاغ کردنداو وزیرامور خارجه بود و چند ماه پیش ازدرمأموریت اعلام خبرسلطنت محمد علی شاه به لندن و پترسبورگ ازکلیات چنین امری مسبوق شده ودرلندن نگرانی خود را به وزیر خارجهٔ انگلیس اظهارکرده بود.

برخلاف انتظارهردو دولت که او را مردی محتاط وسلیم النفس وگریزان از ایجاد دردسرکشمکش می شناختند نامه ای درجواب هردودولت نوشت و رونوشت آن را هم به همهٔ نمایندگی های سیاسی خارجی مقیم تهران فرستاد. درآن نامه که عبارات قرص آن نمایندهٔ اطلاعات دقیق و وسیع نویسنده اش از سیاست بین المللی است جواب رد اصولی دندانشکن داده شده بی آنکه بهانه ای برای تحریک دولتین جهت ارسال یادداشت و تهدید مسلح، به دست بدهد.

اجزاه بفرمائید به شادی روان آن مرحوم در این مجلس علمی با شکوه که به یاد خدمات او تشکیل شده من متن نامه را بخوانم:

بعد العنوان:

مراسلهٔ آن جناب مورخهٔ ۱۵شعبان۱۳۲۵ مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷حاوی و متضمن سواد قسمتی ازقرارداد منعقد بین دولتین انگلیس و روس راجع به ایران و

مشمل بر یک مقدمه و پنج ماده بود عزوصول بخشید.
درجواب با کمال توقیراظهارمیدارم وخاطرنصفت مظاهرآن جلالتمآب نیز تصدیق خواهند فرمود که قرارداد فوق الذکر چون مابین دولتین انگلیس و روس انعقاد یافته لهذا مواد آن قرارداد فوق الذکرچون ما بین دولتین مذکوره که امضای آن را نموده اند خواهد داشت ودولت ایران نظربه استقلال تامه ای که بموهبت الهی داراست تمام حقوق آزادی خود را که بدان واسطه استقلال مطلقه متصرف است از هرنفوذ و اثری که نتیجهٔ هر قسم قرارداد منعقده فیمابین دو یا چند دولت دیگربه ایران بوده باشد کاملاً ومطلقاً مصون وآزاد میداند و در خصوص مناسبات و روابط دوستانهٔ خود با دول متحابه برای تشیید واستحکام مبانی و داد ودوستی برطبق مواد وشرایط معاهدات مقدسه و اصول درهای بازهرگونه کوشش واهتمامی خواهد نمود. اما راجع به قروض نیزواضح است که دولت ایران بدون هیچ منقصتی تعهدات مربوطه به قرارداد آن قرضه را مرعی خواهد داشت.»
این مکاتبه که درکابینهٔ ناصرالملک محتاط وفراغت طلب به امضای مشیرالدوله وزیرامورخارجهٔ دولت اوصورت گرفت یکی ازاستوارترین قدمهای سیاسی است که در چنین موقع حساسی با همهٔ اشکالات گوناگون داخلی وخارجی در را حفظ استقلال ایران، سنجیده فهمیده و متین و موقرو محکم و قوی برداشته شد وتأثیرآن تا روزی که آن ورقه مانند ورق سیاه مشقی به دور افکنده شد مانند شمشیر قاطعی بالای سرآن برق می زد.
نکته سنجی ومعرفت دقیق و وسیع حضارمحترم مرا ازتوضیح نکات برجستهٔ نامه بی نیازمی کند وهمین قدرمی افزایم چند ماه بعد که یکی از وزرای کابینهٔ انگلیس خود را به غفلت زد ودر برابرمجلس مبعوثان اظهارکرد که دولت ایران به انعقاد این قرارداد اعتراض نکرده. نواب نمایندهٔ مجلس، ازدولت نظام السلطنه در بارهٔ قرارداد مذکورسؤالی کرد و مشیرالدوله بدان جوابی داد که مشتمل براقدام قبلی دولت بود و صورت نامهٔ اعتراضی خود را مجدداً به مجلس تقدیم کرد. این سئوال و جواب را باید درمذاکرات مجلس اول خواند ودید که درچه شرایط ناگواری و چه روزگاری که هرلحظه احتمال بمباردمان مجلس و قتل وحبس وکیل و وزیرو تجاوز

قوای روسیه به ایران می رفت، پیرنیا وظیفهٔ ملی و دولتی خود را دلیرانه در برابر مجلس انجام داد و ثابت کرد که مراقب جریانهای خارجی مربوط به قرارداد است.
اقدام دوم پیرنیا درسیاست خارجی صدوراعلامیه ای است که درتعقیب سقوط دولت عاقدقرارداد ۱۹۱۹انتشارداد وتصریح کرد که قرارداد مادامی که به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده موقوف الاجرا است وبدین ترتیب سنگ اول لغو قرارداد را بر زمین گذارد وآنگاه کسانی که با قرارداد مخالفت کرده و از طرف وثوق الدوله توقیف شده بودند آزاد کرد.
اهمیت این اقدام شاید هنوز چنانکه باید در پیش هموطنان ما معلوم نباشد. مگر اینکه به صورت مذاکرات مجلس عوام انگلیس دربار رجوع شود تا معلوم گردد نخست وزیر محتاط و کناره جو وسلیم النفس ایران چه سنگ بزرگی پیش پای طرف افکنده بود. سنگی که طرف با وجود قدرت تحمل درد آن، به سنگ انداز جز تقدیم احترام جوابی نمی توانست بگوید.
مسلم است درهردومورد مشیرالدوله از وضع خاص روز پیش آمدهای دیگر برای این اقدام های استفاده کرد و درک این معنی که درچه موقعی چه کاری می توان انجام داد، همان است که مراوادارکرد دراین سخن ازاوبه مرد سیاست تعریف کنم.
اینک به ذکراقدامهای دیگر او در زمینهٔ سیاست داخلی می پردازیم.
مشیرالدوله موازات صدور اعلامیه موقف الاجرا ماندن قرارداد وثوق الدوله ، درمورد انتخاب وکلای طرفدارقرارداد که از طرف وثوق الدوله انتخاب شده بودند اعلام کرد که درموقع انتخاب کسری وکلا، راجع به وکلائی که شکایاتی از انتخابات رسیده باشد ممکن است تجدید نظری بکند وهمین امرسبب شد وکلای منتخب که همه مورد اعتماد عاقدان قرارداد بودند، ازبیم شمول این وعده ناخوش آیند بیانیه ای دایر برمخالف با قرارداد انتشاربدهند و زمینهٔ پارلمانی آن را پیش ازافتتاح مجلس طوری سست بکنند که دیگر کسی جرأت تقدیم آن را به پارلمان نداشته باشد.
این مرد راستگوی قانونی وبی شیله و پیله با یک چنین تدبیرسیاسی گریبان دولت و مجلس را از دست قراردادی که برای محو استقلال ایران بسته شده بود رها کرد، بی آنکه عمل حادی داده باشد.
اقدام دیگراوکه دوسال بعد انجام داد این بود که حاضر شد از نخست وزری

کناربرود ولی رضایت ندادکه مطبوعات را بدون جرم قانونی به قید خود کامگی اعضای دولت خود بیفکند.

وقتی شنید میرزاهاشم محیط مافی مدیر روزنامهٔ وطن محنت کار خبرنگاری خود را کشیده و میرزا حسین صبا مدیرستارهٔ ایران را در عمارت باد گیر از بیم تعقیب مأمورین به خود پناهنده یافت، برای اعتراض بدین وضع وهشیار دادن به دیگران، خانه نشینی را برنخست وزیری ترجیح داد.

مشیرالدوله مرد حمله و هجوم نبود اما دردفاع وعقب نشینی زیرتأثیرتربیت مدرسهٔ روسی قرارگرفته بود و قدرت فکرو اراده تا جائی به خرج می داد که مرگ سیاسی را برتوشه وبرگ آن ترجیح می داد.

گاهی تیغ آختن وگاهی انداختن شمشیررا بایدعمل قهرمانی دانست. مشیر الدوله همانطورکه با قبول نخست وزیری خواست آثارجرم قرارداد را باید عقب نشینی دیپلماسی زایل کند دراثر کنارجوئی ازسیاست هم خواست لزوم مراعات اصول و قانون را به مسئولین گوشزد سازد .

این شمه ای ازمآثرسیاسی مردی بود که در پرتو همین اختصاصات روحی و فکری در مدت بیست سال توانست همواره اعتماد و احترام آشنا و بیگانه رابه خود جلب کند واز حیث صحت عمل و قابلیت کاربه درجه ای رسیده بود که نوک قلم بهار درروزنامهٔ ایران با وجود اینکه ازبابت برخی اقدامات وی بایستی به جای مرکب خون بیفشاند، در بارهٔ اومی نوشت « **مشیرالدوله آن کسی است که همه ازاوانتظاراصلاحات دارند» و این بهتری گواه شایستگی او برای قبول کارهادی بوده است که بر عهده می گرفت.**

سخنان استاد باستانی پاریزی

اینکه اجازه داده شده است که این بندهٔ ناتوان درمراسم بزرگداشت رجل بزرگ معاصرحسن مشیرالدوله پیرنیا مطلبی بیان نمایم، بیش ازآنکه در تبیین احوال آن مرحوم مؤثر باشد، برای خود این ناچیز افتخارآمیزاست. شایدهستند و باشند کسانی که نه تنها بیشتراز من به احوال آن مرد آشنایی داشته باشند، بلکه بسیاری کسان توان

یافت که زمان مرحوم پیرنیارا درک کرده وبه خصائل بزرگ روحی اوآشنائی دارند.
زدن قرعهٔ این فال به نام بنده، شاید ازین جهت بود که درسلک جویندگان احوال بزرگان معاصر، من از دیگران درباب این مرد، بیشتر کنجکاو بوده ام. وهرچند چه از جهت مقام ظاهری و مادی و چه از جهت موقعیت معنوی و فرهنگی ازهمه آن گروه جویندگان ضعیف تربوده ام، همین اشتیاق بی حساب موجب این حسن ظن شده است، که من جزء غلاهٔ خوی واخلاق مرحوم مشیرالدوله ام وبه قول هم ولایتی او مجمراردستانی :

همه در خورد وصال تو من ازهمه کم / همه حیران جمال تو ومن ازهمه بیش

خلاصه ترین احوال مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله اینستکه برحسب روایات متعدد اوبه ال۱۲۹۱ قمری درتهران متولد شد و در۲۹ آبان ما ۱۳۱۴ شمسی = برابر۲۴ شعبان ۱۳۵۴=۲۳ نوامبر۱۹۳۵میلادی درگذشت، و اکنون یکصد سال از سال تولد او و وسی هفت سال از مرگ او گذشته است.

اما اگرتوجه کنیم که زندگی پربارمشیرالدوله درحساسترین ودقیق ترین ایام تاریخ ایران قراردارد، واین مرد دربیشتر ماجراهای تاریخی ایران وارد و بسا رکن احد وناب اشد بوده است، امکان بیان احوال او درین چند لحظهٔ کوتاه ممکن نیست، خصوصاً که او در جهات مختلف ، چه از جهت سیاسی، وچه از جهت فرهنگی و تربیتی و چه از جهت تألیف وتصنیف دردرجه ای قرار دارد که توضیح و توجیه هرکدام ازجنبه های شخصیت او احتیاج به بحث و فحص جداگانه دارد و آدمی درتردید می ماندکه در کدام جهت ازین جهات به بحث بپردازد و بازباید هم قول همان شاعر عزیز در همان غزل دلپذیر شد که می فرماید:

به چه عضو توزنم بوسه؟ نداند چه کند / برسر سفرهٔ سلطان چونشیند درویش

با این مقدمات، صلاحیت بنده درین وقت کم، مقصوردرین میشود که مختصری از شرح احوال و مقامات او را درین جا بیان کنم و توضیح مفصل را احاله می کنم به مطالعه دو کتاب مفصل که در شرح حال او نوشته ام (۱- محیط سیاسی و زندگی مشیرالدوله،۲- تلاش آزادی) وهمچنین تذکره ها وکتب ومقالات و یادداشتهای خصوصی که معاصرین او درباب او نوشته اند.

مرحوم نصرالله خان مشیرالدوله نائینی، سه فرزند داشت که حسن (مشیرالدوله بعد)

بزرگترازآنان بود وحسین (مؤتمن الملک) وعلی پسران دیگرهرسه در خارج تحصیل کرده بودند. حسن خان تا سال ۱۳۱۷ قمری در روسیه به تحصیل اشتغال داشت و درین سال که پدرش به لقب مشیرالدوله و وزارتخانه نائل شد، مرحوم حسن خان نیزلقب مشیرالملک یافت وازنظر پطرزبورغ به تهران آمدودر وزارتخارجه سمت منشی و سپس به ریاست کابینه ارتقاء یافت.

در همین سالها که هنوز بیش از پنج سال قتل ناصرالدین شاه نمی گذشت، بنابر آنچه نویسندگان معاصرآن روزگارنوشته اند حسن خان مشیرالملک، پدر خود را که به صدارت اعظم رسیده بود وادارنمود تا زمینه را برای ایجاد یک مدرسهٔ عالی علوم سیاسی فراهم سازد، واین ازاقدامات بزرگ مرحوم پیرنیا ست که ظاهراً هدف آن تهیهٔ یک کادربرجسته سیاسی برای ادارهٔ مملکت بوده است، برای مخارج این مدرسه سالیانه چهارهزار تومان ازتفاوت عمل معدن فیروزه خراسان برقرار نمودند ومدرسه سیاسی درنیمه شعبان ۱۳۱۷قمری (۲۸آذرماه)تأسیس گشت وحسن پیرنیا ریاست این مدرسه را داشت وتا۱۳۲۰ قمری که به مأموریت پطرزبورغ رفت بدین سمت باقی بود، **مدرسه سیاسی هستهٔ اصلی پیدایش دانشکده حقوق وعلوم سیاسی امروزاست که کوچکترین نتیجهٔ آن به وجود آمدن یک گروه کم نظیر از قضات وداوران وحقوقدانان نامداردرتاریخ قضائی ایران، و رکن اعظم کادرسیاسی وزارتخارجه به شمار می رود.**

حسن پیرنیا (مشیرالدوله) که مردی زباندان و فهیم بود، درسالهای۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ قمری به عنوان مترجم خاص همراه مظفرالدین شاه به اروپا رفت ، در ۱۳۲۰ قمری به سفارت ایران درپطرز بورغ مأمورشد و یک هفته بعد ازمسافرت ۱۳۲۳ مظفر الدین شاه، او نیز خود را به ایران رسانید.

اهمیت سال ۱۳۲۴ قمری (۱۹۰۵) که نقطهٔ بزرگ در تاریخ ایران وسال اعطای فرمان مشروطیت است از نظرکسی پوشیده نیست، تنها دراین جا باید به این نکته اشاره کرد، که فرمان مشروطیت را مرحوم نصرالله خان مشیرالدوله به امضاء مظفرالدین شاه رسانید وبه قول ناظم الاسلام در« تاریخ بیداری ایرانیان » بر حسب علم واطلاعی که پسرهای مشیرالدوله (یعنی حسن خان وحسین خان مؤتمن الملک) داشتند لفظ "کنستی توسیون" را در فرمان و دستخط مظفر الدین شاه مندرج

ساختند(۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ قمری= ۵ اوت ۱۹۰۶ میلادی) درین میان قانون اساسی نیزنوشته می شد به قول مرحوم کسروی « گویا مشیرالملک ومؤتمن الملک پسران صدراعظم آن را می نوشتند، یا بهتربگوئیم ترجمه می کردند».
البته درین جا بیان فداکاری قاطبه ملت ایران و سرداران نامدار ورهبری انجمن های محلی مورد ندارد، قصد اینست که مرحوم پیرنیا، درین لحظهٔ حساس تاریخ ایران نیز، جای پائی بزرگ دارد وبه قول مرحوم ناظم الاسلام «عصرروز پنجشنبه ۱۸ جمادی الا خره ۱۳۲۴ مشیرالملک پسربزرگتر صدراعظم با جناب آقا میرزا محمد صادق، وارد سفارتخانهٔ انگلیس شدند درحضورمتحصنین، مشیرالملک رفت روی صندلی، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه را قرائت نمود. ودستخطی را که کاشف ازعفو واغماض متحصنین بود قرائت کرد. تاریخ دستخط در هیجدهم بود، ولی محض اینکه مطابق باشد با روزتولد شاهنشاه، تاریخ آن رادرچهاردهم نوشتند» بنده در باب حوادث زندگی مشیرالدوله نمی توانم به تفصیل سخن گویم. او از سال ۱۳۲۵ به بعد د بیشتر کابینه ها سمت وزارت و مشاورت داشته و پس ازعقد قرارداد۱۹۰۷(= رجب ۱۳۲۵ قمری) ، که مشیرالدوله وزیر خارجه بود، به این قرارداد رسماً اعتراض نمود و دولت ایران را «ازهر نفوذ واثری که قرارداد داشته باشد مطلقاً مصون وآزاد دانست» واین همان قراردادی است که مرحوم بهارقصیده معروف « سوی لندن» را در باب آن سروده بود.

سوی لندن گذرای پاک نسیم سحر سخنی ازمن برگو به سرادوارد گری

قبل از به توپ بسته شدن مجلس، مشیرالدوله و مؤتمن الملک کوشش بسیارداشتند که بین دربارو مشروطه خواهان کار به مصالحه بکشد، ولی توفیق حاصل نشد.
درکابینه های بعداز استعفای محمدعلیشاه، مشیرالدوله درکابینه سپهدارسمت وزیر عدلیه داشت (۱۳۲۷ – ۱۳۲۸) و درکابینه صمصام السلطنه نیز وزیر عدلیه بود.
درسال ۱۳۳۳ قمری(۱۲۹۳ شمسی، ۱۹۱۵ میلادی) مشیرالدوله نخستین کابینهٔ خود را تشکیل داد که فروغی وزیرعدلیهٔ او بود، این کابینه دیری نپائید وجای خود را به علاء السلطنه داد.
بعد از قرارداد ۱۹۱۹ (۱۳۳۶ قمری) که اوضاع ایرانی متشنج شد وقیامهای خیابانی وکوچک خان و تنگستانی به وجودآمد، زمینهٔ آشفته ایجاب می کرد که مردی

وجیه وکاردان مصدرامرشود. مشیرالدوله بدین کارانتخاب شد (۱۳۳۸ قمری، تیر۱۲۹۹شمسی) و این همان کابینه ایست که با وکلای انتخاب شدهٔ مرحوم وثوق الدوله عاقد قرارداد، مشیرالدوله توانست کابینه معروف را مردود اعلام کند و به اصطلاح با لشکریزید به جنگ معاویه برود!

کابینهٔ دوم مشیرالدوله درعقرب ۱۲۹۹شمسی (صفر۱۳۳۹ قمری) استعفا کرد و این به علت مشکلات مالی و آشفتگی اوضاع بود که جای خود را به سپهدار اعظم سپرد اما کودتای۱۲۹۹شمسی تکلیف این کابینه را نیزیکسره کرد و سید ضیاء الدین طباطایی ابلاغ ریاست وزراء یافت.

کابینه سوم مشیرالدوله بعد ازقوام السلطنه و در۲۳ جمادی الاولی۱۳۴۰ قمری (۱۳۰۰ خورشیدی) تشکیل شد و در۱۳۰۱ استعفا کرد.

درسال ۱۳۰۲ مجدداً ریاست وزراء به او سپرده شد درحالی که سردار سپه(رضا شاه آینده، سرسلسله دودمان پهلوی) درین کابینه سمت وزارت جنگ داشت، و درآبان همین سال مشیرالدوله به کناررفت و این آخرین کابینهٔ مشیرالدوله بود.

مشیرالدوله در۱۳۰۲شمسی(۱۳۴۱ قمری)ریاست انجمن نظارت مرکزی انتخابات را نیزداشت، درسالهای ۱۳۰۵ و۱۳۰۶ که مرحوم داوربه اصلاحات ورفرم دادگستری پرداخت. مرحوم مشیرالدوله درامورراصلاحی با اوهمراهی و تعاون خاص می کرد و اصولاً اوعلاقهٔ قلبی به دادگستری داشت وچنانکه گفتم درکابینه های ناصرالملک و سپهدارو صمصام السلطنه وزارت عدلیه را بعهده گرفته بود وهم او بودکه حقوق ثابت برای قضات پیشنهاد کرد وداوری را دودرجه ای ساخت.

از۱۳۰۶ به بعد که آرامش و امنیت کم نظیری درایران پیدا آمد[توضیح جمال صفری:البته باسرکوب آزادیهای فردی واجتماعی وتعطیل کردن مشروطیت]، مشیرالدوله که دیگر دخالت خود را درکارهای سیاسی لازم نمی دید، و احتیاجی به اموردیوانی نیزنداشت، به فکرانجام یک کاربزرگ فرهنگی وعلمی افتادو آن نگارش تاریخ ایران باستان است که اقای زرین کوب در باب آن به تفصیل خواهند گفت.

او حدود ده سال تمام وقت خود را شب و روز در ترجمهٔ کتب خارجی مربوط به ایران قدیم صرف کرد و با تهیهٔ این مواد اولیه، کتابی پرداخت که در مقام خود از امهات کتب تاریخ ایران محسوب می شود و کاری است کم نظیر.

مشیرالدوله مردی ملایم بود و درامور سیاسی نیزهرگاه به مشکلی برخود می کرد چون اخلاقاً اهل سازش وگذشت نبود بهترین راه رادراستعفاو عدم قبول مسئولیت می دانست وبه همین دلیل بعضی این خاصه را نقطهٔ ضعف او دانسته اند وبه شوخی گفته اند« اگرخرسی درسیستان بی موقع آواز بخواند، مشیرالدوله مجلس را به استعفای کابینهٔخود تهدید خواهد نمود»! مشیرالدوله با ثروت قابل توجهی که از پدربه او رسید، دنبالهٔ تحقیقات خود را گرفت وکتاب عظیم را با مخارج حود چاپ کرد

من البته نمی خواهم که همهٔ گناهان مشیرالدوله را پاک کنم واو را فرشته عدالت وسیاست بدانم.

و ما ابرء نفسه و ما از کیها / که هرچه نقل کنند از بشر درامکان است

همچنین نمی خواهم این کلام را که دربارهٔ حسن بن اسحق طوسی، همکار و همگام و همنام هشتصد سال پیش از او ، یعنی خواجه نظام الملک به کار رفته است تکرارکنم وعبارت« خیرالظلمهٔ حسن» را درمورد صدور قاجاربه کاربرم ، اما این را می توانم گفت که مردی بود پاک وبی نظیرکه کوچکترین لکه ای ازجهت سوء استفادهٔ مادی به دامان او نمی چسبد. اومردی است که دادگستری جدید ایران ، مرهون خدمات و فداکاریهای اوست.

تاریخ ایران باستان نیزاز کارهایی است که شاید جزچند نمونهٔ انگشت شماردر تاریخ ایران نداشته باشد.» (٢٥)

◄ توضیحات و مآخذ:

پی نوشت ها : پیشگفتار

۱- دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»- مجلد اول – نشرگفتار و نشر علم – ۱۳۸۰ – ص ۴۷۳
۲- مهدی بامداد شرح حال رجال سیاسی ایران » جلد اول – کتابفروشی زوار– ۱۳۶۳ – ص ۳۲۴
۳ - دکتر باقر عاقلی«شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»- مجلد اول – ص ۴۷۵
۴ - سیف پورفاطمی، نصرالله. « آیینه عبرت: خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران، جلد اول تا سال ۱۳۱۲». لندن، نشر کتاب، ۱۳۶۸. ص ۸۱
(۵) کرامت عبدلی «در گذر استعمار انگلیس و جنگ جهانی اول» دومین همایش ایران و استعمار انگلیس - جلد ۱ - نشر: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۱- صص ۳۹۴ – ۳۹۳
۶ - پیشین- صص ۳۹۸ – ۳۹۷
۷- محسن رحمتی و پیر حسین نظری «ایل سنجابی و سیاست‌های انگلیس در غرب ایران در جنگ جهانی اول» نشریه پژوهشهای علوم تاریخ، انتشارات دانشگاه تهران -دوره ۷، شماره ۱، تابستان و پاییز ۱۳۹۴، صفحه ۲۱-۳۹
۸ - علی اصغر شمیم« ایران در دورهٔ سلطنت قاجار – ۱۳۴۸ – صص ۶۳۳ – ۶۳۲
۹ - علی آذری « شیخ محمد خیابانی، تهران ۱۳۵۴، صص ۳۱ – ۲۹
۱۰ - رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید « دو مبارز جنبش مشروطه، تبریز ۱۳۴۸. ص ۲۹۳
۱۱- « قیام شیخ محمد خیابانی آغاز شد » - تاریخ ایرانی – ۱۷ فروردین ۱۳۹۴
۱۲- سخنرانی روز جمعه ثور(اردیبهشت) خیابانی، نقل ازعلی آذری، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، همان ص۳۳۴
۱۳ - رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید « دو مبارز جنبش مشروطه، تبریز ۱۳۴۸.

ص۳۳۲
۱۴ - اظهارات جواد جودت نوهٔ مرحوم حاج شیخ حسنعلی میانجی در دوم اردیبهشت ۱۳۲۹ در گفتگو با اقای علی آذری – آذری پیشین ، صص ۴۹۲ _ ۴۸۸
۱۵- سیف پورفاطمی، نصرالله.« آیینه عبرت: خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»- ص ۱۹۶
١٦- ملک الشعرای بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران(جلد اول) چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۶۱
۱۷- نشریه ایرانشهر« شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان » از انتشارات ایرانشهر – چاپ اول برلین ۱۳۰۶ - ص ۴۵
۱۸ – پیشین- صص ۴۴ _ ۴۲
۱۹ – پیشین – ص ۸۰
۲۰- احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۴، صص: ۶۴۳ - ۶۴۲

پی نوشت ها : میرزا حسن خان مشیر الدوله (پیرنیا

۱- «مشاهیررجال»به کوشش باقرعاقلی– نشرگفتار– ۱۳۷۰–صص۱۸۱– ۱۸۰
۲ - «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی, علی اکبر سعیدی سیرجانی (به اهتمام), چاپ اول سال ۱۳۴۶ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، انتشارات آگاه، انتشارات لوح – صص ۵۲۷ _ ۵۲۴
۳ - دکترباقرعاقلی« شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصرایران» مجلد اول نشرگفتار – نشر علمی – ۱۳۸۰ ، صص ۴۷۴ ۴۷۲
۴ - احمد کسروی« تاریخ مشروطه ایران» – صص ۱۸۸ – ۱۸۷)
۵ - ملک الشعراء بهار « تاریخ مختصراحزاب سیاسی» – جلد اول – شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر،۱۳۵۷ – ص ۶
۶ - دکترباقر عاقلی « شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصرایران» مجلد اول

نشرگفتار – نشر علمی، 1380 – ص ۴۷۴
۷ - فریدون آدمیت .(ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران– جلد دوم– مجلس اول بحران آزادی) انتشارات روشنگران ، ۱۳۶۹ - صص ۴۸ - ۴۶
۸ - حسن پیرنیا(مشیرالدوله) « تاریخ ایران باستان » جلد ۱ – مقدمه و شرح حال بقلم باستانی پاریزی،نشر دنیای کتاب ،۱۳۷۰ - ص ۲۳
۹ - حسن پیرنیا(مشیرالدوله) « تاریخ ایران باستان » جلد ۱– مقدمه و شرح حال بقلم باستانی پاریزی، نشر دنیای کتاب -۱۳۷۰ – صص ۲۷ – ۲۵
۱۰-عبدالله مستوفی«شرح زندگانی من،یا،تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه/ جلد ۲ ، زوار، [۱۳۴۱] – ۱۳۴۳، ص ۲۴۸
۱۱- دکترعلی اصغر شمیم« ایران دردوره سلطنت قاجار»، نشرافکار– چاپ پنجم– ۱۳۷۴ ، ص ۴۸۵ - ۴۸۴
۱۲-خاطرات یحیی دولت آبادی «حیات یحیی»جلد ۳–انتشارات عطار، ۱۳۶۱ ، صص: ۲۸۷ – ۲۸۵)
۱۳- «گزارشی درباره پیمان۹ اوت » دکترافشین پرتوبه نقل از«دومین همایش ایران واستعمارانگلیس- جلد۲» تهران ۱۳۸۹ ، نشرمؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ص ۳۴۰
۱۴– دکترنصرالله سیف پورفاطمی(خاطرات ورویدادهای تاریخ معاصرایران) – نشرکتاب – ۱۳۶۸، صص ۸۱ – ۸۰
۱۵-عبدالله مستوفی«شرح زندگانی من،یا،تاریخ اجتماعی واداری دورۀ قاجاریه/ جلد ۳ »، تهران: زوار، [۱۳۴۱] ۱۳۴۳.ص ۲۴
۱۶- عبدالله مستوفی«شرح زندگانی من،یا،تاریخ اجتماعی واداری دور قاجاریه / جلد ۳ » ، تهران: زوار، [۱۳۴۱] - ۱۳۴۳. صص ۱۲۷ –و۱۲۶)
۱۷ - گزارشی درباره پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹، دکتر افشین پرتو به نقل از «دومین همایش ایران و استعمار انگلیس ، جلد ۲» ص ۳۴۰
۱۸- عبدالله مستوفی«شرح زندگانی من،یا، تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه/ جلد ۳ » ، تهران: زوار، [۱۳۴۱] ۱۳۴۳.،ص ۱۳۶
۱۹- عبدالله مستوفی« شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه/

جلد ۳ »، تهران: زوار، [۱۳۴۱]۱۳۴۳.، ص: ۱۳۹ - ۱۳۸)
۲۰- خسروشاکری"میلاد زخم"یا"جنبش جنگل وجمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" ، مترجم: شهریار خواجیان صص ۲۸۴ – ۲۸۳
۲۱ - خسروشاکری"میلاد زخم"یا"جنبش جنگل وجمهوری شوروی سوسیالیستی ایران"، مترجم: شهریار خواجیان ،صص ۳۱۲ – ۳۱۰
۲۲- حسین آبادیان«ایران ازسقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند» نشر : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵(صص ۶۵۳ – ۶۴۵)
۲۳- عبدالله مستوفی«شرح زندگانی من،یا،تاریخ اجتماعی واداری دوره اجاریه/ جلد ۳ »، نشر: زوار، [۱۳۴۱]۱۳۴۳. ص ۵۶۷ - ۵۶۰
۲۴- خاطرات یحیی دولت آبادی«حیات یحیی»جلد۴– انتشارات عطار، ۱۳۶۱ ، صص ۱۶۴ – ۱۶۲
۲۵-«مشاهیررجال»به کوشش باقرعاقلی–نشرگفتار،۱۳۷۰- صص۱۹۳–۱۸۰

فصل دوم

جهانگیر قائم مقامی «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران »
پلیس جنوب

نقشه های اولیه:

جهانگیر قائم مقامی در کتاب« تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران » یک فصل آنرا به مسئله « پلیس جنوب » اختصاص داده است و اینگونه به نوشته آورده است: نفوذ و قدرت روز افزون روسها که در سایه سرنیزه های بریگاد قزاق توسعه می یافت انگلیسی ها را به مخاطرات و تهدیداتی که برای مصالح دولت انگلستان متصوربود متوجه ساخت. درقبال این توجه نقشهٔ تشکیل یک قوه پلیس بومی برای حفظ امنیت راههای جنوبی طرح شد.

قدیمترین سندی که در خصوص پیدایش این نقشه در دست است یادداشتی است که بعدها به تلگراف مورخ ۶ ژانویه ۱۹۰۲ لرد لانسداون [Lord Lansdowne] وزیر امورخارجه انگلیس خطاب به سر آرتورهاردینگ وزیر مختار انگلیس درایران(از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵میلادی) ضمیمه شده.

در این یادداشت مینویسد: « در پنجم ماه مه ۱۹۰۳ لرد لانسداون درمجلس لعیان اظهارنمود ما کوشش کرده ایم که تجارت و نفوذ بریتانیا را بهر وسیله ای که در دست داریم تأیید و تشویق نمائیم و همچنین پروژه های متعددی روی همین زمینه از قبیل تشکیل یک قوه پلیس بومی برای حفظ امنیت راهها جنوبی تحت مطالعه است»(۱) و چون دراین ایام روسیه بریگاد قزاق را تحت نظر افسران خود در ایران تشکیل داده بودند بی شک انگلیسی ها هم درتشکیل این « قوه پلیس بومی » فکرمی کردند که فرماندهان آن نیرو از افسران انگلیسی باشند و یا از صحبمنصبان دولتی دیگر.

اما واضح بود که درآن سال وحتی سالهای بعد اقدام بانجام چنین نقشه ای تحت نظر افسران انگلیسی صلاح نمی بود و بهمین ملاحظه از تشکیل نیروی بومی برای حفظ راههای جنوب زیر نظر و فرماندهی صاحبمنصبان انگلیسی صحبتی بمیان نیامد

ودرسال ۱۳۲۹هم که درصحنه رقابت ایران کاربه استخوان انگلیسیها رسیده بود وقتی خود را درمقابل بریگاد قزاق به تشکیل نیرویی مستقل مجبور یافتند شق ثانی آنرا اختیارکردند که بصورت ژاندارمری دولتی درآمد و ما شرح مبسوط آنرا دیدم.
بهر حال قدیمترین تاریخ پیدایش فکر تشکیل پلیس جنوب که تاکنون اطلاع داریم سال ۱۹۰۳ میلادی است.

سند دوم:

سند دوم مربوط به سال ۱۳۲۰ قمری است که ژاندارمری ایران در حال تکوین بود اما به سبب تهی بودن خزانه دولت و کار شکنی های روسها کار تشکیل آن خیلی با کندی می گذشت...انگلیسی ها چون دراینموقع چندان اطمینان و اعتمادی به تأسیس نیروی مزبور نداشتند بفکرافتادند نیروی مزبوررا تحت فرماندهی افسران خود تشکیل دهند ودر اینمورد سندی بسیارمعتبرموجود است وآن تگرافیست که سرادوارد گری وزیرامورخارجه انگلستان به سرجورج بوکانان سفیر کبیردولت انکلیس درسن پطر زبورک تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۱۱ مطابق با ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۹ مخابره کرده در این تلگراف چنین ذکر شده :
« چندی قبل ما پیشنهاد نموده بودیم که دولت ایران باید رأی برای تشکیل قشون منظمی به جهت تأمین طرق جنوب صاحب منصبان انگلیسی بگمارد(۲) و چون می دانستند روسها راضی به این امر نخواهند بود، برای اینکه آنها را هم با خود همراه کنند دراین طرح خود ضمناً پیشنهاد کرده بودند که نیرویی هم تحت فرماندهی افسران روسی درشمال ترتیب داده شود که مراقب حفظ انتظامات در شمال ایران باشد.(۳)
منتهی چون در این طرح پای روسها هم بمیان آمده بود مواجه با مخالف ایرانیان شد ودولتین مجبور شدند ازاجرای آن صرفنظرکنند(۴) و طولی هم نکشید که ژاندارمری ایران تحت فرماندهی افسران سوئدی علم گردید وبه تشکیل پلیس جنوب زیر نظرصاحبمنصبان انگلیسی احتیاجی پیدا نشد و تأسیس آن وقت دیگری موکول گشت..
اما ژاندارمری دولتی همچنان که دیدیم نتوانست نیات و مقاصد خاص انگلیسی ها را

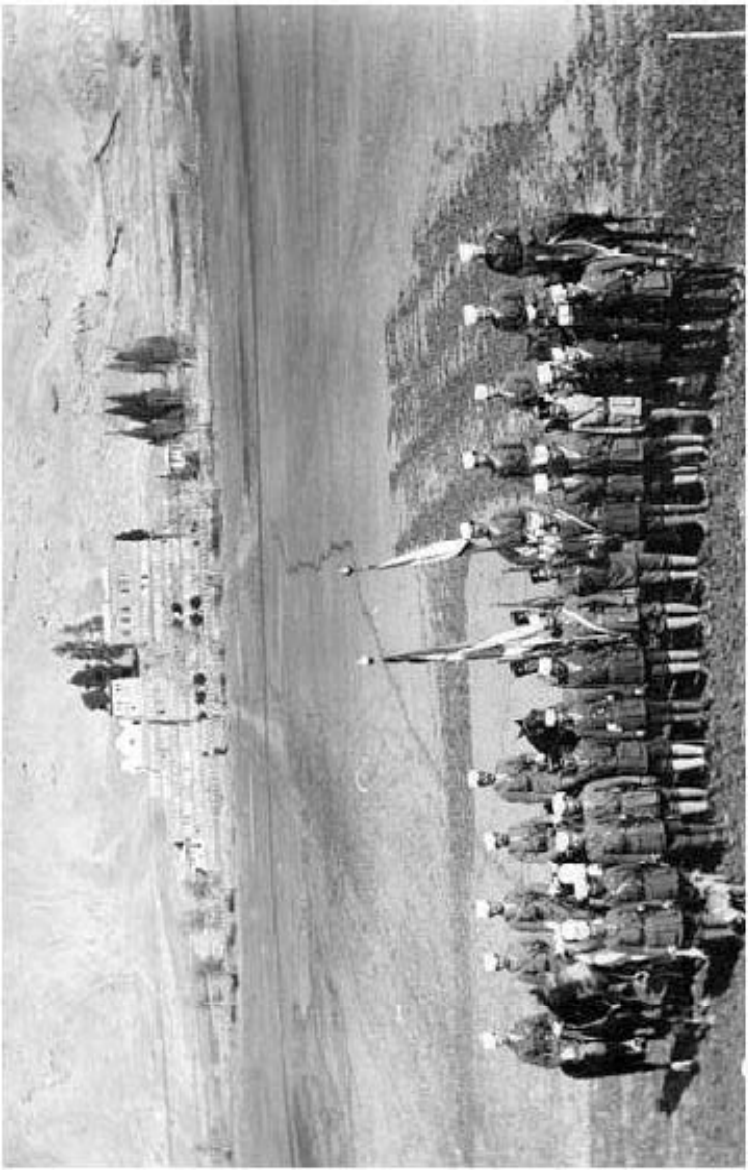

گروهی از افسران ایرانی و انگلیسی پلیس جنوب در پدگان تخت شیراز

برآورد چه رفته رفته افسران سوئدی دریافتند که انگلیسی ها قصد دارند آنها را آلت اجرا ی نیات و مقاصد خود نمایند آنهم نیات و مقاصدی که با اصول خدمتگزاری ایشان نسبت بدولت ایران وفق نمی داد، به این دلیل میانه انگلیسی ها و سوئدیها شکرآب شد و انگلیسی ها بفکر « دست بسر کردن » سوئدیها (اوایل سال ۱۹۱۵) و تشکیل نیروی بومی تحت نظر و هدایت عمل خویش افتادند و سند ما در اینمورد نامه ایست که کلنل مریل آمریکایی بتاریخ ۴ ربیع الاول ۱۳۳۳ مطابق با ۲۰ ژانویه ۱۹۱۵ بماژوراکونور جنرال قونسول انگلیس در شیراز نوشته است: در این نامه نوشته شده:

«سروالتر تونلی(Sir Walter Townley وزیرمختار دولت انگلیس مقیم ایران دراوائل جنگ بوده است.) تصورمی کند شاید لازم باشد یک قشون مستقل دیگری ایجاد کرد و اشاره کرد که من رئیس آن قشون باشم.»(۵)

این قشون منظم و مستقل جز نیرویی که بعدها بصورت پلیس جنوب تشکیل شد نمی تواند باشد. اما باید دانست که این فکر و دراین ایام هنوز بمرحله تصمیم نرسیده بود و انگلیسی ها درراندن سوئدیها و تشکیل چنان نیرویی مردد بوده اند چنانکه سر والترتونلی سفیرآن دولت دریک مراسله رسمی خود مورخ بتاریخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳(۳ مارس ۱۹۱۵) بتصریح می نویسد:

« این موقع به نظرمن هیچ مناسب نمی آید که صاحبمنصبان خارجهٔ قراسواران را تغییربدهند. انگلیسی شاید در دست نباشد و اگر امروز دولت ایران را مجبور کنیم که آنها را قبول نماید ممکن است که اثرخیلی بدی ببخشد؛ برای صاحبمنصبان آمریکائی هم این شغل بسی دشوار است.» (۶)

دولشکر یازده هزار نفری :

در همان ایام که انگلیسی ها در فکر« دردست بسر کردن» سوئدیها بوده اند یعنی اوائل سال ۱۹۱۵آلمانها درمیدانهای جنگ پیشرفتهائی حاصل کردند واین پیشرفتها وتوفیقها موجب اظطراب و نگرانی متفقین شد وایشان را بهمکاری نزدیکتری مجبور نمود و براثر این ائتلافها و نزدکی ها عهدنامه هائی محرمانه و سری انعقاد

یافت که تا سال ۱۹۱۷ کسی از وجود و کیفیات آنها مطلع نبود ولی چون انقلاب روسیه پیش آمد حکومت انقلابی، آنها را ضمن دیگراسناد و اسرار حکومت تزاری منتشرنمود و مشت عاقدین عهد نامه های مزبور باز شد.
عهد نامه های سری مزبورمیان متفقین ازیکطرف و روسیه تزاری از طرف دیگر منعقد شده بود وغرض اصلی آن بود که روسیه را بوسائلی دلگرم و راضی کنند که فداکاریهای بیشتری در راه پیشرفت و پیروزی متفقین متحمل شود.
ما دراینجا کاری بجزئیات این عهد نامه ها نداریم : فقط از کی از آنها که میان انگلیس و روس در باره ایران منعقد گردیده صحبت می کنیم:
بموجب این معاهده، مناطق نفوذ دولتی درایران که برحسب قرارداد ۱۹۰۷ بوجود آمده بود تصدیق شد ومنطقه بیطرف ازمیان رفت بعلاوه دولتین روس و انگلیس برای خود، این امتیاز وحق را قائل شدند که بتوانند هر یک لشکری از سربازان ایرانی تحت هدایت و فرماندهی افسران خویش در مناطق نفوذ خود تشکیل وترتیب دهند .
چون این موافقت میان دولتین حاصل گردید تصمیم راندن سوئدیها اتخاذ و درطی همان سال هم بمرحلهٔ عمل گذارده شد. ولی برای تشکیل لشکرهای مزبور بهانه لازم بود تا راجع به آن با دولت ایران وارد مذاکره شوند.
دامنه این اوضاع تا ماه محرم ۱۳۳۴(نوامبر۱۹۱۵) کشیده شد. دراینموقع قضیه روف مهاجرت درایران بوجود آمد که برای خود در تاریخ سیاسی معاصرایران جای بزرگی باز کرد و بدنبال این مهاجرت منازعات غرب ایران رخ داد. دراین جنگها که میان عثمانیها و ایرانیان بهدایت افسران المانی با روسها وقوع یافت تا تاریخ ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۳۴ موفقیت و پیشروی با روسها بود، در همین ماه انگلیسیها ژاندار مری را از سوئدیها تحویل گرفته و تحت نظر عمال خود قرار دادند و این نخستین قدمی بود که برای تشکیل پلیس جنوب برداشته شد.
از تاریخ جمادی الاول مزبور ببعد دیگر ورق برگشت و عقب نشینی روسها در محورقصرشیرین وکرمانشاهان وهمدان وقزوین آغازگردید و عثمانی ها به پایتخت نزدیک شدند.
این اوضاع یعنی پیش آمدن قوای عثمانی وعقب نشینی مداوم روسها که مصالح

دولتین روس و انگلیس را در مخاطره می انداخت سبب شد که سفارتین روس و انگلیس ازاواسط ماه رمضان ۱۳۳۴(اوایل ژوئیه ۱۹۱۶) درباب تشکیل دو لشکر منظورخود با دولت ایران واردمذاکره شدندوبهمین نظردر۱۹ژوئیه(رمضان) و اول اوت(اول شوال) سفارتین دو یادداشت متحدالمآل بکابینه سپهسالارتسلیم کردند که توقعات دیگری هم ضمن آن داشتند و کابینه سپهسالاربالاخره براثر مرور سفارتین پیشنهادهای آنها را پذیرفت منتهی راه گریزی برای خود باز نمود باین معنی که قطعیت قضیه را موکول به تصویب مجلس کرد.

« با نهایت توقیرواحترام ازوصول یادداشت متحدالمال سفارتین دولتین فخیمتین روس وانگلیس مورخه ۱۹ ژوئیه واول اوت ۱۹۱۶ راجع به پیشنهادهایی که متضمن اصلاحات امورقشونی ومالی دولت علیه است زحمت افزا گردید، با نهایت شعف ومسرت و اظهارامتنان قلبی از اینکه اولیاء دولتین فخیمتین با حسن توجه و نظرمودت آمیز این اصلاحات را وجهه نظر خود قرارداده و اولیای دولت علیه را دراجرای این اصلاحات که متضمن ترقی و تعالی این مملکت وترقی و بسط تجارت وثروت ایران است کمک ومساعدت می نماید جواباً استحضار خاطرمحترم اولیای سفارتین فخیمتین می رساند که اولیای دولت علیه با نظرتوجه به پیشنهادهای مذکور نگریسته نظر باوضاع کنونی (فرس ماژور) قبول می نماید که قوای نظامی بعده بیست و دو هزار نفر درتحت تعلیم وتربیت عدهٔ کافی معلمین روس وانگلیس در تحت اوامر وزارت جنگ دولت علیه ایران تشکیل گردیده درانتظام واستقرار امنیت عمومی بپردازند ازحسن مساعدت اولیای فخیمتین نخستین روس و انگلیس در اعزام و استخدام این معلمین و پرداخت مخارج لازمهٔ این تشکیلات که متضمن مساعدت مالی با این دولت است نیزمراتب مسرت قلبی خود را اظهار می نماید و دراین موقع خاطر نشان می نماید که نیزتشکیل یک عده نظامی با بودجه معادل ماهی بیست هزار تومان بغیراز قوای نظامی فوق الذکر در مرکز ترتیب و تشکیل خواهد یافت.

۱ - راجع باصلاحات امورمالی دولت علیه ایران بوسیله بسط وتوسعه و اختیارات کمیسیون مختلط.

۲ - و اینکه اولیای دولتین فخیمتین مساعدت و کم مالی را پرداخت ماهی مبلغ دویست هزارتومان برای مصارف لازمه جاریه تصویب و قبول فرموده اند منتهای

خوشوقتی ومسرت حاصل گردید وامیداواراست چنانکه مرقوم فرموده اند دراجرای پرداخت مالیاتهای مستقیم وغیرمستیقم اتباع خارجه کمیسیون مختلط بزودی موفق گردد و از طرف سفارتین فخیمتین هم دراین باب مساعدت های لازمه بعمل آید.
اولیای دولت علیه ایران این بروزات مودت آمیزرا که حاکی ازنیات صادقانه وتوجه قابل تقدیراولیای دولتین فخیمتین درترقی وتعالی این مملکت است به نظرخوشوقتی وصمیم می نگرند وامیدوارند که ازاین بذل موافقت ومساعدت معنوی ساعی وجاهد بوده همواز ازمساعدت وکمک در پیشرفت نیات حسنه اولیای این دولت دریغ نفرمایند.
درخاتمه ازذکراین نکته ناگزاراست که با رعایت مقررات قوانینی که اساس تشکیلات دولت علیه ایران برآن است ونظر بمواد مقرره قانون اساسی این پیشنهاد ما درموقع افتتاح مجلس شورای ملی وسنا بتصویب و تصدیق مجلسین خواهدرسید (متن موافقت نامه کابینه سپهدارنقل ازتاریخ مختصراحزاب سیاسی ص ۲۵)
بموجب این موافقت نامه دولتین روس وانگلیس اجزاه یافتند که دو لشگر یازده هزارنفری در مناطق نفوذ خود تحت نظرو تعلیم افسران خویش تشکیل دهند.

پلیس جنوب تشکیل می یابد:

با اینهمه زد وبندها وزمینه سازیها، قضیه امتیاز درلشکر یازده هزارنفری رسمیت نیافت زیرا چنانکه متذکرشدیم سپهدار(سپهسالار) آنرا موکول بتصویب مجلس نبوده بود و بعلاوه دو سه روزبعد از موافقت مذکور، کابینه سپهدار بسبب نزدیک شدن قشون عثمانی به طهران و اعتراض ملت و جراید به سپهدار، درروز ۱۲ شوال ۱۳۳۴(مطابق با۱۲ اوت ۱۹۱۶) سقوط کرد وموافقت نامه او بی اعتبار ماند. کابینه بعدی هم که بریاست وثوق الدوله روی کار آمد آنرا نپذیرفت.
ولی درخلال همین اوضاع دولتین روش وانگلیس دست بکارمقصود خردشدند. روسها امتیازمزبوررا با امتیازتوسعه بریگاد قزاق تطبیق کردند و بتوسط سازمان قزاق تا حدود یک لشکرشروع نمودند و ما شرح آنرا درفصل مربوط بقزاقخانه به تفصیل دیدم. وانگلیسی ها هم نیروی مزبوررا تحت عنوان «تفنگچیان جنوب ایران» (South Persian Rifelles)که مسامحهٔ اسپیار (S.P.R.) و پلیس جنوب میگفتند تحت

فرماندهی ژنرال سرپرسی سایکس (General Sir Percy Sax) و یکعده ازافسران انگلیسی قشون هندوستان تشکیل دادند.
کابینه وثوق الدوله که خود را در مقابل عمل انجام شده ای یافت برای اینکه لااقل تأثیرات آنرا تا اندازه ای تبدیل نموده باشد موافقت کرد که پلیس جنوب فقط تا پایان جنگ بطورموقتی در فارس و کرمان دائرباشد و بدین ترتیب سازمان لشکر جنوب مرکب ازدوبریگاد یکی در کرمان ودیگری درفارس تشکیل یافت ولی کابینه های بعد از وثوق الدوله که روی کارآمدندآنرا برسمیت نشناختند.(۷)
تشکیل پلیس جنوب نه تنها مواجه با اعتراض دولت ایران گردید بلکه عامه و جراید احزاب هم به انگلیسی ها تاخته و تشکیل پلیس جنوب را مقدمه تصرف نظامی ایران تلقی کردند واین مخالفتهاواعتراضات بجایی کشیدکه قضیه درمجلس مبعوثان انگلستان هم مطرح شد و یکی ازنمایندگان انگلستان مرسوم به دواوید دیولی در روز۲۹ دسامبر۱۹۱۷(مطابق با ۱۴ربیع الاول۱۳۳۶ و۸ جدی ۱۲۹۶) درباره این شایعات ازدولت توضیحاتی خواست ودولت انگلیس ضمن اینکه شایعات مزبور را تکذیب کرد تشکیل پلیس جنوب را یک مساعدت و کمک مبنی بر دوستی و صمیمیت نسبت به ایران هم معرفی نمود و از لحاظ اهمیت موضوع بیمناسبت نیست متن اظهارات دولت انگلیس راکه خبرگزاری رویتر به تاریخ ۱۶ربیع الاول ۱۳۳۶(۳۱ دسامبر) منتشر نمود ازروزنامه ایران دراینجا نقل کنیم:
مستر نئارلا از طرف دولت انگلیس چنین پاسخ داده بود:
«پلیس جنوب فقط برای تأمین واعاده نظم جنوب ایران می باشد. این مسئله برای منافع و مصالح طرفین ایران و انگلیس که در جنوب تجارت مهمی دارند مفید می باشد. وجود قوه مزبور در ایران نباید چنین تعبیرشود که به معنی انصراف دولت امپراطوری از پلیتیک دوستانه ومعروف خود یا نقض تعهدات نسبت به استقلال ایران می باشد و بطریق اولی نباید تصورکرد که دولت بریطانیا قصد الحاق ایالات ایران را داشته است(۸)
من تصورمی کنم درموضوع رویه و خدمت پلیس جنوب ایران که در تحت ریاست سرپرسی سایکس تشکیل یافته سوء ظنی حاصل گردیده است.
چند سال متوالی در قطعات جنوبی ایران قوه پلیس یا ژاندارمری که وظیفه عمده آن

سرپرسي سايكس فرمانده پليس جنوب

حفظ نظم و تأمین شوارع عمده تجارتی بود وحود داشت.
از ابتدای تأسیس قوه مزبورو مدتی بعدازجنگ فرماندهی و ریاست ژاندارمری بعهده صاحبمنصبان سوئدی قوه مزبور منحل شده [؟] وبی نظمی مجدداً عرض اندام کرد.
حکومت ایران ضرورت تأسیس قوه جدید را بجای قوای منفعل شده ژاندارمری احساس نمود ولی بانجام این وظیفه قادرنشد. از این جهت حکومت ایران صورتاً پیشنهاد دولت اعلیحضرتی را در تقبیل این کار و بعهده گرفتن زمام امور آن و تعیین عده صاحبمنصب انگلیسی پذیرفت. پس از شروع عده زیادی از ژاندارم های سابق درنظام پذیرفته شدند و قوای مزبوراستحکام یافت. مرکزاین قوا درشیراز معین گشته وتأثیرات سریع آن ازاعاده امنیت محلی و تجدید روابط تجارتی محسوس گردید.
پلیس جنوب ازاول یک قوه ایرانی بوده و بعدها نیز خواهدبود عناصرطرفدار آلمان که ما بدسایس آنها آشنا هستیم وفوق العاده کوشش کردند که پلیس جنوب را قسمتی از قشون انگلیس یا هند جلوه دهند که مشغول تصرف نظامی ایرانند، اما واضح است که هرگزچنین چیزی نبوده بلکه پلیس جنوب در ترکیب و هیئت و اطاعت یک قوه ایرانی است. اول کسی هم که از برهم خوردن آن خسارت ببیند خود ایران خواهد بود. مکرر وزیر مختارما در طهران این نکته را بدولت ایران خاطر نشان کرده وبا اینکه هوا خواهان آلمان حقیقت را بطور دیگر وانمود می کردند سیاسیون ایران حقیقت را ملتفت شده اند.
یک دلیل محکمتری در حسن نیت ما این است که ما حاضرشده ایم اگر یک کابینه ثابتی تشکیل یابد راجع به آتیه پلیس جنوب برای بعد از ختم جنگ هم استقلال خود را حفظ کند.
برای این مسئله که هم احساسات ایرانیان را تسکین داده هم استقرارامنیت درطرق می نماید ومنافع تجارتی را تأمین می کند اشکالی نیست واگراین قوه نباشد اقتدار دولت ایران دچار مخاطره می گردد .
مقصود یگانه دولت ما اینست که برای ایران یک قوهٔ نظامی ایجاد شود ومکرر مساعدت خود را دراین زمینه بتوسط سفیرقابل خود بدولت ایران ثابت کرده ایم.
(نطق لردکرزن که درتاریخ۷ ربیع الثانی۱۳۳۶مطابق با۲۱ ژانویه ۱۹۱۸ در مجلس اعیان ایراد شد.)

مخالفت های احزاب با پلیس جنوب :

چون درمحبث بیشازاعتراضات ملت و احزاب سیاسی ایران نسبت به تشکیل قشون جنوب صحبت به میان آمد بی مناسبت نیست برای تکمیل تاریخچه خود شرح یکی دو فقره از مخالفت های احزاب سیاسی ایران را با مسأله پلیس جنوب در اینجا متذکرشویم:

فقره اول:

عمل خود سرانه انگلیسی ها برای تشکیل قشون جنوب و بعد هم اصرارآنها بدولت های وقت ایران که آن نیروز را برسمیت شناخته وجزئی از قشون دولت ایران تلقی کنند ونیز اینکه مقارن همین احوال دولت انگلستان نیرویی هندی وانگلیسی بخاک ایران وارد کرده بود، احساسات ملت ایران را با شدت هرچه تمامتر برضد آنها برانگیخته شود و احزاب سیاسی هر روز نسبت به سیاست انگلیسی ها سخت می تاختند. تا اینکه بدنبالهٔ همین احساسات کلیه طبقات واحزاب سیاسی مجتماً قرار گذاشتند متینک پرشورو مهیجی بدهند و این متینک که سخت موجب اضطراب و نگرانی انگلیسی ها شد، قرار بود روزپنج شنبه ١۶ جمادی الاولی ١٣٣۶(٢٧ فوریه ١٩١٨ و۶ حوت ١٢٩۶) سه ساعت به غروب درمیدان توپخانه داده شود، درآگهی آن نوشته شده بود« برعلیه تجاوزت جابرانه و حق شکنانه دولت انگلیس که استقلال وطن و شرافت ملی ما را دست خوش هوی و هوس خود قرار داده یک متینگ عالی و با شکوه از طرف عموم طبقات و احزاب سیاسی داده خواهد شد. در این متینک ملت ایران با یک متانت جبلی مقامت اخلاقی خود را در مقابل این اقدامات خائنانه ظاهر وآشکارخواهد کرد.» (٩)

اعلان مزبورکه درشماره ١٣جمادی الاول١٣٣۶(٢۴فوریه ١٩١٨) روزنامه ایران منتشرشده بود سفارت انگلیس را سخت بدست و پا انداخت و یادداشتی بوزارت امور خارجهٔ ایران فرستاد که متن فارسی آن این است:

چون باطلاع سفارت انگلیس رسیده که بواسطهٔ سوء تفاهم معلوم می شود سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مورد سوء ظن بمعنی احزاب ایران شده است

لهذاسفارت اعلیحضرت پادشاه ائگلستان مایل است دولت علیه رامستحضر سازد که سیاست دولت انگلیس نسبت بدولت ایران کاملاً از روی دوستی است و سفارت انگلیس حاضراست فوراً با دولت علیه برای ترتیب دوستانه درمسئلهٔ قشون جنوب واحضار قشون انگلیس از ایران بطوری که مستلزم مصالح دولتین بوده باشد داخل مذاکره گردد. سایر مسائل معوقه فیمابین دولتین نیز دوستانه در تحت مداقه خواهد بود.(۱۰)

وزارت امورخارجه، یادداشت مزبوررا بوزارت کشور فرستاد که از آن طریق باحزاب مذکورابلاغ شود واز وقایع غیرعادی که احتمال وقوع آن میرفت جلوگیری گردد.

وزارت کشورهم یاد داشت سفارت انگلیس را بضمیمه نامه ای مورخ بتاریخ ۱۶جمادی الاولی که خود بهیأت متینک احزاب نوشته بود بهیأت مزبور فرستاد.

وزارت کشوردراین نامه خود پس ازمتوجه ساختن احزاب بمفاد یادداشت سفارت انگلیس انعقاد متینک را مقتضی ندانسته وخواسته بود احزاب ازاقامهٔ متینک صرف نظرکنند(۱۱) ولی چون نامهٔ مزبور روز۱۶ جمادی الاولی قبل از ظهر یعنی همانروزکه می باید متینک معهود انعقاد یابد بهیأت متینک رسیده بود و دیگر اطلاع بعموم امکان نداشت، جلسه متینک در ساعت معهود منعقد شد منتهی جریان اقداماتی که منجر بعدم سخنرانی ها شده بود با ستحضارعامه رسید.

فقره دوم:

تشکیل نیرویی منظم مانند پلیس جنوب که شامل ۵۸۹۳ نفر افسر و سرباز و ۳۰۷۳ رأس دواب می بود درعین قحط و غلایی که بر اثر جنگ در ایران پیش آمده و ادامه داشت ، خواه ناخواه بار سنگینی بود که بر دوش ملت گرسنه و خسته ایران که بیشترموجبات تضییق آذوقه را فراهم می ساخت و چون با حسیات تنفر آمیز ملت ایران نسبت به سیاست انگلیسی ها، و وجود قشون جنوب توأم می شد، ملت و احزاب را باقداماتی وا میداشت که مخالف نیات و مصالح انگلیسی ها می بود. بهمین ملاحظه کمیته فرقه دموکرات شیرازدر اول رجب ۱۳۳۶(مطابق با ماه ثور۱۲۹۷ و آوریل ۱۹۱۸) بیانیه ای صادرکرد و پیش فروش محصول را ممنوع

و تحریم نمود.
گرچه در بیانیه مزبوراسمی از انگلیسی ها نبرده بودند ولی با درنظرگرفتن اینکه جزانگلیسی ها کسی دیگر درمنطقه جنوب مبادرت به پیش خرید محصولات نمیکرد شکی باقی نمی ماند که قصد اصلی از انتشار بیانیه تولید مزاحمت برای انگلیسی ها بوده است.
انتشار بیانیه مزبورسبب شد که قونسول انگلیس درشیراز اعلامیه ای بلند بالا منتشرنمود (دهم ثور ١٢٩٧) و درطی آن عامه جنوب ایران بالاخص فرقه دموکرات شیراز را تهدید کرده بود:
چون از تعقیب رویه حسنه ممکن است نتایج سوء حاصل گردد لهذا مجبورم که مسلکی غیر ازاین اتخاذ کنم و تجربه ای غیر ازتجربیات گذشته نمایم. بعبارۀ اخری باشرار و آشوب طلبان بفهمانم که از رفع شرو جلوگیری از ایجاد انقلابی عاجز نیستم وآنچه تاکنون معمول داشته ایم برای آن بوده بدانند که تا مجبورنگردیم خشونت پیشه نمی کنم ... ناگزیراین مسئله را تذکار میدهد که بواسطه راپرتهای واصله در تعقیب بعضی اشتهارات جاریه حوصله نظامیان متنگ شده و صبرآنان باتمام رسیده و قوه استماع و استدراک این احوال و اعمال درآنها باقی نمانده است. ازآنجمله تهیه آذوقه برای نظامیان قشون جنوب ایران غیره است که از بدو ورود اینجانب و جنرال سرپرسی سایکس تاکنون که قریب دوسال است برای خرید جنس از قبیل آنچه با تعیین قیمت خواسته اند پول طلا و نقد عاجلاً پرداخته شده ... سابقاً شنیده شده از طرف بعضی اشخاص پارۀ دسایس و تحریکات برای جلوگیری از خرید جنس قشون جنوب ایران در کار بوده و اخیراً متحدالمآلی از طرف کمیته اهالی دموکرات نمره ۴۳۲ مورخه غره رجب دیده شده که صریحاً اهالی را از معامله جنس ممنوع داشته افراد فرقه را ازمبایعه سلام تخویف و تهدید می نماید. اگرچه بطور ظاهر مقصوداین متحدالمآل عمومی است ولی در صورتیکه روی مطلب طرف ما باشد میگوئیم پس از وصل حکم دولت در موضوع خرید سلم و ابلاغ و اعلان از طرف ایالت جلیله ، تصمیم شد که حتی یکمن جنس سلم خریده نشود و تا این تاریخ که چهل روز بعد از عید نوروز است موافق این تصمیم رفتار شده است و حتی جنس غیر سلم هم بعلت تنگی آذوقه خریده نشده است(!) ولی این نیز تصمیم شده که در

وقت و موقع خرمن هرگاه از طرف مأمورین محترم دولت و بلدیه برای ما تهیه جنس نشود آنچه که برای ما لازم باشد از عین خرمن، خودمان تهیه خواهیم کرد.»(۱۲)
این بیانیه، خواه مطالب آن دعاوی ای صحیح باشد و خواه کذب میرساند که اقدامات مخالفان سیاست امپراطوری انگلیس وآنها که باددیده نفرت و اعتراض به تشکیلات پلیس جنوب مینگریسته اند تا چه اندازه خشم و غلیط انگلیسی ها را برانگیخته است که عمال خونسرد ملایم انگلستان را که بقول خود « تا مجبور نگردند خشونت پیشه نمی کنند» وادار بانتشار چنین ابلاغیه ای تند و آتشین نموده است.

یک قوه متجاوز خارجی :

پلیس جنوب با تفضیلی که دیدیم تشکیل شد ولی چون موافقت نامه کابینه سپهسالارکه باستناد آن نیروی مزبورتشکیل یافته بود بتصویب مجلس نرسیده بود تشکیل قشون مزبوردر ایران هرامری غیر قانونی محسوب می شد بالنتیجه دولت ایران آنرا برسمیت نشناخت و هرقدرهم انگلیسی ها سعی کردند تا رسمیت آنرا بدولتهای ایران بقبولانند ممکن نگردید و حتی نیرنکهایی هم که دراینراه بکارزدند تا شاید اتخاذ سندی کرده باشند کارگر نیفتاد چنانکه در شیراز به فرمانفرما ایالت آنجا فشار آوردند که در استقرار امنیت و استقرار فارس از قشون جنوب تقاضای کمک کند و چون فرمانفرما نپذیرفت تیرشان به سنگ خورد. و نیزاز همان بدو تشکیل پلیس جنوب باب مکاتبه را درخصوص قشون مزبور با دولت ایران گشودند و می خواستند در خلال این مکاتبات شاید اتخاذ سندی کنند و باستناد آن رسمیت آنرا بدولت ایران بقوبولانند تا در قبال آن مخارج پلیس جنوب را بگردن دولت ایران بیندازند اما خوشبختانه دولتهای وقت ایران نه تنها کوچکترین سند و مدرکی بدست ندادند تا پیراهن عثمان شود بلکه همیشه نسبت به تشکیل سازمان مزبور اعتراض می کردند.
ولی عامه ملت ازاین مکاتبات و ارسال مرسولات اطلاعی نداشت واطلاعات مردم و جراید منحصر باخباری بود که از گوشه و کنارجسته جسته بدست می آوردند واهمیت نمی داشت تا اینکه دولت مستوفی الممالک طی اعلامیه مورخ ۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶ (۲۹ دلو ۱۲۹۶ و۱۷ فوریه ۱۹۱۸) خود جریان اوضاع را باطلاع

ملت رسانید [که بدین صورت است آمده است»:
«ابلاغیه وزارت امور خارجه چون از مجاری مختلفه از وزارت امور خارجه مبنی بر جریان اوضاع حاضره دائر بمناسبات خارجی سؤالاتی شده است برای اطلاع خاطرعموم بوسیله این مختصرخلاصه گذارشات جاریه را توضیح میدهد: پس ازتشکیل کابینه حاضردائر باظهاراتی که ازسفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مشعر بموافقت و مساعدت اولیای امور آندولت نسبت بایران میشد وزارت امور خارجه داخل در مذاکرات گردیده و در خلال این مذاکرات مراسله از سفارت معزی الیها بوزارت امور خارجه واصل گردید که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان موافق اصول بیطرفی خالص حاضر هستند که از حال در باب ایجاد قوای متحد الشکل بعد از اختتام جنگ در تحت تعلیم صاحبمنصبان اروپائی که با موافقت اولیای دولت انگلیس انتخاب شوند داخل در مذاکرات گردند. چون مدلول مراسله مزبور بر وفق منظور اولیای دولت ایران نبود چه از یکطرف تفویض قوای مسمی به پلیس جنوب را ببعد از جنگ تعلیق و از طرف دیگر انتخاب صاحب‌منصبانرا منوط برضایت اولیای دولت انگلیس نموده بود و اولیای دولت ایران نظر بوظیفه که در حفظ تمامیت ارضی و استقلال مملکت ایران و رعایت بیطرفی کامل دارند ناچار بایراد جواب گردیده نظریه خود را در خصوص تشکیل قوای متحد الشکل در تمام مملکت بسفارت فخیمه انگلیس اشعار و در ضمن مواد پنجگانه ذیل انجام منظورات و مقاصد حقه خود را تقاضا نمودند:
۱ـمساعدت در تخلیه ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب باین دولت.
۲ ـالغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ کلیهٔ.
۳ ـ قبول مشارکت نماینده دولت ایران در کنفرانس صلح.
۴ ـ تجدید نظر در تعرفه گمرکی.
۵ ـ پرداخت کلیه فاضل عایدات گمرکات و اقساط گذشته و آینده مراتوریم بدون هیچ شرط.
پس از ارسال مراسله مزبور چندین مرتبه در تعقیب این مقصود مذاکرات بعمل آمده جناب وزیرمختار انگلیس تقاضای دولت علیه را بلندن مخابره و از قرار معلوم

خودشان نیز در انجام تقاضاهای مزبور نظر موافق داشته‌اند و فعلا برای جواب قطعی منتظر دستور العمل دولت متبوعه خود میباشند و در جریان مذاکرات وزارت امور خارجه از حصول موافقت در مسائل جاریه هنوز مأیوس نیست.

وزارت امور خارجه»]

بعد از ارسال نامه سفارت انگلیس مفاد آن در ضمن ابلاغیه وزارت امورخارج مندرج چندین بار دیگر مذاکرات بعمل آمد تا اینکه سفارت انگلیس مراسله ای بتاریخ ۲۸ جمادی الاولی (۱۱ مارس ۱۹۱۸ و ۲۰ حوت ۱۲۹۶) در تعقیب مذاکرات مزبور بدولت ایران تسلیم نمود که متن آن این است:

[«بطوری‌که اولیاء دولت ایران مسبوق هستند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه اوضاع ایران را در تحت نظر و توجه صمیمانه داشته در این اواخر علنا موافقت خود را در موضوع استقلال ایران اظهار داشته‌اند سفارت انگلیس برحسب دستور العمل دولت خود اخیرا چندین دفعه با دولت علیه ایران مذاکرات دوستانه نموده و تنها چیزی که خواهش شده این بود که حسیات دوستانه خود را کلیهٔ نسبت به مصالح انگلیس ابراز و اظهارات اولیاء دولت انگلیس را بطوریکه باید محل توجه قرار دهند و برای حفظ ایران از تجدید اتفاقاتی که از عملیات پائیز و زمستان ۱۹۱۵ بحصول پیوست و امروز نیز همان مخاطرات بخوبی مشهود است جلوگیری نمایند و بالاخره نظر به مصالح فوق العاده دولت همجوار انگلستان در جنوب و بملاحظه هرج‌ومرجی که بواسطه فقدان قوای منظم ممکن است بظهور رسد دولت علیه قشون جنوب را بطوری‌که حال تشکیل یافته تا آخر جنگ رسما بشناسد و در مقابل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر هستند که مساعدت مالی وافری به دولت علیه نموده و برای ایجاد قوای متحد الشکلی پس از اتمام جنگ برای تمام مملکت که بالاخره قشون جنوب بآن منضم گردد در تحت صاحب منصبان خارجه که در خصوص ملیت آنها بعد از این باید بین دولتین موافقت حاصل شود کمك و مساعدت نمایند و قرارداد انگلیس و روس مورخه ۱۹۰۷ را موقوف الاجرا بدانند تا پس از تشکیل دولت منظم در روسیه برای الغاء آن رسما با دولت ایران وارد مذاکره شوند ضمنا اولیاء دولت انگلیس حاضر هستند که ابطال شناسائی قرارداد مزبور را از طرف دولت ایران قبول نمایند و تغییر تعرفه گمرکی را با ایران پذیرفته و برحسب

میل اولیاء دولت ایران در هر کنفرانس بین المللی که نمایندگان دول غیرمتخاصم شرکت نمایند نمایندگان ایران نیز مشارکت داشته باشند. این پیشنهادات هنوز بحال خود باقی و تاکنون از طرف اولیاء دولت علیه پذیرفته نشده از طرف دیگر اغتشاش در حالت شدت و عثمانیها در نقاط مختلفه غربی آذربایجان وارد شده و جنگلیها تقریبا ارتباط فیمابین انزلی و پایتخت را قطع و ویس قونسول انگلیس و رئیس بانك شاهنشاهی را توقیف کرده‌اند و در واقع شمال غربی ایران از بحر خزر تا سرحد عثمانی مغشوش و برای عبور و مرور خصم باز است و این اقدامات که معابر شمالی را فراگرفته و روزبروز نیز کسب شدت ووخامت مینماید پایتخت ایران را دچار مخاطره ساخته است لهذا اولیاء دولت انگلیس برخلاف میل خود درصدد برآمده‌اند که از این اتفاقات که دولت ایران نمیتواند یا نمیخواهد جلوگیری نماید خود شخصا جلوگیری بعمل آورند و بنابرین تصمیم کرده‌اند از سرحد عثمانی استعداد کافی به شمال غربی ایران اعزام دارند؛توسعه عملیات استعداد مزبور منوط به اثرات و نتایج حاصله از این اقدام و قدرتی است که اولیاء دولت علیه بکار خواهند برد. اولیاء دولت انگلیس با کمال صداقت اعتراف مینمایند که این ترتیب موقتی بوده و حتی القوه سعی و اهتمام خواهند داشت ازهر چیزی که مخالف استقلال و تمامیت ارضی ایران ومداخله درامورداخله مملکت باشد احترازجویند و قشون انگلیس بمحض اینکه اوضاع اجازه دهد و در هر صورت در ختم جنگ احضار خواهد شد.»]

وزارت امور خارجه ایران درتعقیب این نامه اعلامیه دیگری برای اطلاع عموم مردم صادر کرد که در روزنامه ایران مورخهٔ ۲ جمادی الاخره (مطابق با ۱۵ مارس ۱۹۱۸و۲۴ حوت ۱۲۹۶) منتشرشد. وزارت خارجه درطی این اعلامیه خود بمذاکرات فیمابین دولتین ایران وانگلیس که بعد از تاریخ صدوراعلامیه در میان بوده شاره کرده بود و ... نامه اخیر سفارت انگلیس را هم که ما متن آنرا در بالا تر نقل کردیم در ضمن اعلامیه خویش گنجانیده بود و یاد آور شده بود که « این پیشنهادات هنوز بحال خود باقی و تاکنون از طرف اولیاء دولت علیه پذیرفته نشده.(۱۳)

درتاریخ نهضت ایران تألیف آقای حلاج نوشته است:«درهشتم جمادی الاخرهمان سنه یعنی یکهفته بعد کابینه مستوفی الممالک در قبال یادداشت مذکورفوق پروتست

نموده و پلیس جنوب را درپرده عبارات ، یک قوه متجاوز خارجی خواند(۱۴)»
اما مؤلف مزبورمأخذ این خبرخود را بدست نداده اند وما نمی دانیم تا چه اندازه به این خبرکه بسیارمهم است می توان اعتماد داشت بخصوص که میدانیم درهمین تاریخ کلیه جراید طهران بدستوردولت توقیف شده بودند (۱۵)
فقط روزنامه ایران منتشر میشده و در آنهم چنین خبری یافت نمی شود.
در هر حال دنباله این مذاکرات قطع نشد و ما بازهم در طی تاریخچه خود جسته جسته شروحی از آنرا خواهیم دید.

واگذاری پلیس جنوب:

جنگ بین المللی تمام شد و بنا بر مواعید و قولهایی که همواره دولت انگلستان میداد، دیگرمیباید پلیس جنوب باختیار دولت ایران گذارده میشد اما انگلیسی ها می خواستند قشون جنوب را وقتی تسلیم نمایند که دولت ایران کلیهٔ مخارجی را که آنها برای برپاداشتن آن تشکیلات از بدو تشکیلش متحمل شده بودند بپردازد وچون دولت ایران تشکیل پلیس جنوب را عملی خود سرانه و بمقتضای مصالح تشکیل دهندگان تلقی میکرد حاضر بقبول این شرط نمیشد، انگلیسی ها هم بالنتیجه از تسلیم نیروی مزبورخود داری می کردند. طولی نکشید قرارداد معروف میان ایران و انگلیس انعقاد یافت (۹ اوت ۱۹۱۹ مطابق با ۱۲ ذیقعده ۱۳۳۷) و بموجب ماده سوم آن قرارشد قشون ایران متحدالشکل شود و پلیس جنوب هم بدان منضم گردد.
اگرقرارداد مزبورقطعیت می یافت علاوه برسایرنیات ومقاصد انگلیسی ها که صورت میگرفت بارمخارج سنگین تشکیلات جنوب هم ازدوش دولت انگلستان برداشته میشد،اما مساعی کابینه وثوق الدوله که بوجود آورنده قرارداد بود دراینکه با قرار داد را بصحه شاه برساند و یا به ملت ایران بقبولاند بجایی نرسید وبالاخره مجبورشد سقوط کند و کابینه بعدی هم که بریاست مشیرالدوله روی کارآمد
قرارداد را موقوف الاخره گذارد. بالنتیجه مخارج سازمان پلیس جنوب همچنان بگردن دولت انگلستان باقیماند و این مسأله موجب اعتراضات نمایندگان مجلس انگلستان نسبت برویه دولت گردید چنانکه دریکی ازجلسات اوائل ماه اوت ۱۹۲۰ (مطابق با واسط ذیعقده ۱۳۳۸ و اوائل اسد ۱۲۹۹) که همین اعتراضات شده بود

دولت انگلیس درجواب اعتراضات رابرت سیسیل نماینده مجلس اظهار داشت: « کمیسیون نظامی که برحسب معاهده ایران وانگلیس تشکیل یافت و دستورو رأی داد که قشون ایران در تحت یک او اونیفورم و متحد الشکل تشکیل یابد ودولت ایران مخارج آنها را متحمل شود لیکن دستورمزبور بموقع اجرا کذارده نشد و بهمین جهۀ مسئولیت مخارج پلیس جنوب هنوزبعهده ما می باشد(۱۶)»

تمام فعالیتها و مساعی انگلیسیها که میخواستند بشرایطی موافق و بمقتضای سیاست و منافع خود زمام پلیس جنوب را در دست دولت ایران بگذارند در این ایام بی اثرماند وکابینه مشیرالدوله که ازکابینه های پاک آن ایام می بود بالاخره تا روزی هم که سقوط کرد (۱۵ صفر۱۳۳۹مطابق با ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ و۵ آبان ۱۲۹۹) بقبول پیشنهادات دولت انگلستان تن در نداد و مأموران دولت هم در جنوب ایران کاملاً مراقب بودند که در تماسها وارتباطهایی که با فرماندهان پلیس جنوب می یابند مدرک و سندی مبنی برسمیت آن نیرو ندهند چنانکه دکترمصدق السلطنه که در۱۹ مهرماه سال ۱۲۹۹ بایالت فارس انتخاب شده بود تلگرافی از دولت مشیرالدوله درخصوص وضع و رفتارخود نسبت به پلیس جنوب کسب تکلیف (۱۷) و متعاقب آن به پلیس جنوب رسمیت نداد و با آن ها مکاتبه نکرد وبرای اینکه آنها درمراسم سلام ها ی رسمی حضورنیابند تا مباد حضور خود را دلیل بررسمی بودن سازمان خویش تلقی کنند اجرای سلام را که در آن ایام در تمام اعیاد مذهبی انعقاد می یافت ترک نمود.

بعد ازسقوط کابینه مشیرالدوله، سپهداراعظم (فتح الله اکبر) مأمورتشکیل کابینه جدید شد و اونیز قشون جنوب را برسمیت نشناخت.

بدین ترتیب قشون جنوب تا خاتمه دوره کابینه سپهدارهم که در پایان آن کودتای سوم اسفند پیش آمد برسمیت شناخته نشد.

ولی چون کودتای سوم اسفندوقوع یافت و سید ضیاء الدین طباطبائی رئیس الوزراء شد، کاری راکه انگلیسی ها بارها با مساعی و نیرنگهای خود می خواستند صورت دهند واولیای بیدار ایران زیربار نمی رفتند، او انجام داد، به این معنی که قسمتی از

سر پرسی سایکس و خواهرانش در پیرامون از محوطهٔ باغ ماهان کرمان

قشون جنوب را بمنظورانتظامات وحفظ امنیت در روز ١١ حوت به طهران احضار کرد و بایالت فارس هم تلگرافی تصمیم خود را اطلاع داد وعین آن تلگراف که درحقیقت جزو اسناد تاریخ نظام ایران می باشد . چنین است:
« تلگراف رمزشب ١٢حوت ازتهران به شیراز. ایالت جلیله فارس، برای اطلاع حضرتعالی اعلام میدارد، بفرمانده قشون جنوب امرشده است که یک ستون قشون با توپخانه به طهران اعزام دارند.» (١٨)
باین ترتیب قشون جنوب ، ابابجمعی دولت ایران تلقی شد.

معاهده ایران و روسیه:

در اواسط ما ربیع الثانی ١٣٣٩مطابق با اواخرما دسامبر ١٩٢٠ یعنی اوائل تشکیل کابینه سپهدار، نتیجه مذاکرات میان یاران و روسیه شوروی که از چندی پیش بمیان آمده بود ولی براثرمسامحه وتعلل دولت های وقت نه تنها به نتیجه قطعی و مطلوب نرسیده بود بلکه موجب تجاوزبلشویک ها بسواحل ایران هم شده بود(١٩) بصورت پیمان نامه ای بدولت ایران مخابره شد و سپهدارآنرا در مجلسی مرکب از رجال و سیاسیون با حضوراحمد شاه، مطرح نمود و باتفاق آراء با مختصر تغییری در متن آن تصمیم به قبول آن گرفته شد و دولت قبول آنرادر ٢٦ ربیع الثانی١٣٣٩مطابق با ٦ ژانویه ١٩٢١بوسیله مشاور الممالک نمایندهٔ ایران در مسکو بدولت شوروی اطلاع داد.
اما معاهده مزبوروقتی بامضای نمایندگان دولتین رسید که کابینه سپهدارساقط و کودتای سوم اسفند علم شده بود و سید ضیاء الدین طباطبائی حکومت میکرد.
درمعادهٔ مزبورکه شامل ٢٦ فصل بود و فصل وجود داشت که روس ها در طی مفاد آن فصول بیشترانگلیسی ها را در نظرداشتندکه هنوز دولت حاضرشوروی را برسمیت نشناخته بودند و آن فصول پنجم وششم بود و دولت شوروی بموجب آن می خواست ایران پایگاه نظامی و مرکز تشکیل نیروهایی برای دولت های بیگانه نباشد و چنانچه چنین وضعیتی رخ دهد و دولت ایران شخصاً قادر برفع آن نباشد دولت شوروی مبادرت بدفع آن وضعیت نماید.
وجود این فصول انگلیسی ها را مجبور نمود که قشون خود را از ایران فرا خوانند و

پلیس جنوب را بهر نحوهست بدولت ایران تحویل دهند تا بهانه ای بدست روس ها نیفتد که وقایع سال ۱۳۳۶ راکه نیز بهمین بهانه وقوع یافته بود،تجدید کنند(۲۱) این است که می بینیم دولت با کابینه سید ضیاء الدین از درموافقت وارد می شود و دست ازشروط خود در خصوص تأدیه مخارج پلیس جنوب برداشت حاضر می شودپلیس جنوب بدولت ایران تحویل گردد. (۲۲) کابینه سیدضاءالدین در نظرگرفته بود پلیس جنوب ضمیمه ژاندارمری شود و چون انگلیسی ها ازجانب افسران ایران ژاندارمی که بقول خودشان تا دیروز همدست آلمان ها بودند» توهمی داشتند نمی خواستند قشون جنوب بدست ایشان بیفتد. از طرفی هم در همین مواقع (از اواسط حوت ۱۲۹۹تا حمل ۱۳۰۰) صحبت استخدام یک هیأت مستشار نظامی از دولت پادشاهی سوئد درمیان بود. بنابراین قراربراین شد چهل نفر ازدویست نفر افسران انگلیسی پلیس جنوب تا مدت یک سال درخدمت دولت ایران باشند وبمجرد اینکه افسران سوئدی به ایران آمدند صاحب منصبان انگلیسی بروند.[۲۳] (۱)

پیشینه تاریخی «پلیس جنوب»

دکتر جمشید صداقت کیش در کتاب « مبارزات مردم فارس علیه پلیس جنوب» در بارهٔ پیشینهٔ تاریخی « پلیس جنوب» اینگونه شرح می دهد:

اما کهن‌ترین سندي که درباره تشکیل نیروي نظامي پلیس جنوب در فارس در دست داریم، یادداشتي است که پیوست تلگرامي بوده که لرد لانسداون وزیر امور خارجه انگلیس خطاب به سر آرتورهاردینگ، سفیر آنها در ایران فرستاده بود. در این یادداشت آمده است که:

در پنجم ماه مه ۱۹۰۳ [۱۳۲۰] لرد لانسدوان در مجلس اعیان اظهار نمود ما کوشش کرده‌ایم که تجارت و نفوذ بریطانیا را به هر وسیله‌اي که در دست داریم تأیید و تشویق نماییم و همچنین پروژه‌هاي متعددي روي همین زمینه از قبیل تشکیل یك قوه پلیس قومي براي حفظ امنیت راه‌هاي جنوبي تحت مطالعه است.

البته همان‌طور که مي‌دانیم نیروي قزاق ایران تحت فرماندهي افسران روس بود،

تردیدي هم نداریم که انگلیسي‌ها به داشتن چنین نیرویي در ایران بسیار تمایل داشتند اما هنوز موفق به ایجاد آن نشده بودند. درسال ١٩٠٥ که سر پرسي سایکس کنسول انگلیس در کرمان بود به هاردینگ نوشت: «ایجاد یك نیروي سوار در جنوب ایران تحت نظارت افسران انگلیسي» تنها راه‌حل همیشگي براي ناامني‌هاست.

درسال ١٩٠٧(١٣٢٧هـ ق) امپراطوري هند پذیرفت که همیشه نیرویي براي اعزام به ایران آماده داشته باشد تا درصورت لزوم بتواند به عمل نظامي مؤثري دست زند. نایب‌السلطنه هند با این طرح موافقت کرد اما بر این باور هم بود که فرستادن نیرویي کوچك به ایران خطرناك است و راه دیگري را باید پیدا کرد.

در بین سال‌هاي ١٩٠٨ تا١٩١٠ (١٣٢٨-١٣٢٦) روند اغتشاشات بوشهر و شیراز زیادتر شد. ازاین نظردولت انگلیس به طور جدي به فکریافتن چاره‌اي براي راه بوشهر به شیراز افتاد وبدین منظورجي. اچ. بیل (G.H.Bill) کنسول انگلیس در اهواز در سال ١٩٠٩ (١٣٢٧) طرحي پیشنهاد کرد که راه بوشهر به اصفهان را با چند صد نفرغلام مسلح و سوارکه ازاداره تلگراف هند واروپا مي‌گیرند زیر نظر سه بازرس اروپایي اداره کنند.

سر جرج بارکلي این طرح را دید و آن را بدین صورت تغییر داد که امنیت این راه بایستي به وسیله یك نیروي ٦٠٠ نفره محلي با کمك شش افسر و اداره تلگراف هند و اروپ تأمین شود و براي کیفیت بهتر از این بابت به خان‌هاي محلي پول پرداخت شود. درهمین روند وزارت امور خارجه انگلیس پیشنهاد کرد که «نیرویي ١٠٠٠ یا ١٢٠٠ نفره شبیه بریگاد قزاق تشکیل شود» که زیر نظر و فرماندهي چند نفر از افسران انگلیسي ارتش هند باشد. هنگامي که این طرح به اطلاع روس‌ها رسانده شد، روس‌ها گفتند که اگراین موضوع به قلمرونفوذ روسیه گسترش پیدا نکند، اعتراضي ندارند و موافق هستند.

اما دزدي و غارت در راه‌هاي فارس زیاد شد و حتي به بیل در ١٥ آوریل ١٩١٥ (١٣٢٨هـ ق) حمله شد و دو نفر از سواران هندي همراه او کشته شدند. از این نظر وزارت خارجه انگلستان به دولت ایران اعتراض کرد اما دولت ایران امکان ایجاد امنیت در کوتاه‌مدت را نداشت. پس دولت انگلیس درپي توافق با دولت روسیه، به دولت ایران اظهار داشت که اگر ظرف مدت سه ماه امنیت جاده‌هاي فارس را تأمین

نکند،انگلیس ناگزیراست اقداماتي کندکه به موجب آن«يك نيروي محلي ايراني زير نظرفرماندهي هشت يا ده افسرانگليسي ارتش هند، براي حفاظت از اين راه تشکيل شود.»

اين يادداشت در۱۴ اکتبر ۱۹۱۰ به دولت ايران تسليم شد و دولت ايران اعلام کرد «هرگز و تحت هيچ شرايطي» نمي‌تواند بر اين طرح صحه بگذارد و به نظر دولت ايران اين عمل مغاير با حق حاکميت ايران است. ضمناً در۲۶ دسامبر۱۹۱۰ (۲۳ ذي‌حجه ۱۳۲۸) دولت ايران به وزارت خارجه انگليس خبرداد که قصد به کار گماردن افسران سوئدي را براي ژاندارمري دارد و در ژانويه ۱۹۱۱ (۱۹ محرم ۱۳۲۹) انگليس يادداشتي به دولت ايران داد که اقدام ايران را تأييد مي‌کند اما اگر اين اقدام کافي نبودبا فرستادن افسران انگليسي ارتش هندبه ايران، حق مداخله دارد.

سر ادوارد گري، وزير امور خارجه انگليس به سر جرج بوکانان، سفير انگليس در تهران تلگرامي به تاريخ ۱۳ دسامبر ۱۹۱۱ (۲۰ ذي‌حجه ۱۳۲۹) مخابره مي‌کند که متن آن چنين است:

چندي قبل ما پيشنهاد نموده بوديم که دولت ايران بايد براي تشکيل قشون منظمي به جهت تأمين طرق جنوب صاحب‌منصبان انگليسي بگمارند.

ترديدي نيست که انگليس‌ها مي‌دانستند روس‌ها با آنها موافقت نمي‌کنند. بنابراين به روس‌ها پيشنهاد کردند که آنها هم نيرويي براي کنترل شمال ايران تأسيس کنند اما ايراني‌ها با آن مخالفت کردند. در همين ضمن در سال ۱۳۲۹ انگليسي‌ها در اوج رقابت با روس‌ها موفق به ايجاد نيروي ژاندارمري سوئدي‌ها شدند. اما به سبب عدم اعتماد انگليسي‌ها به ژاندارمري که افسران آن حاضر به سر سپردگي و خدمت به انگليسي‌ها نبودند، آنان در سال ۱۹۱۵ (۱۳۳۳هـ ق) به فکر از بين بردن ژاندارمري و ايجاد نيرويي متشکل از افسران خود افتادند.

مريل آمريکايي، جاسوس انگليسي‌ها در تاريخ ۲۰ ژانويه ۱۹۱۵ (۴ ربيع‌الاول ۱۳۳۳) در نامه‌اي به اوکانر، سرکنسول انگليس در شيراز مي‌نويسد:

سر والتر[تونلي Sir Walter Tounley سفيرانگليس در تهران] تصورمي‌کند شايد لازم باشد يك قشون مستقل ديگري ايجاد کرد و اشاره کرد که من رئيس آن قشون باشم.

اما انگليس هنوز ترديد داشت كه ژاندارمري را از بين ببرد. به همين سبب تونلي در نامه‌اي به تاريخ سوم مارس ۱۹۱۵ (۱۶ ربيع‌الثاني ۱۳۳۳) چنين مي‌نويسد:
در اين موقع به نظر من هيچ مناسب نمي‌آيد كه صاحب‌منصبان خارجة قراسواران را تغيير بدهند. صاحب‌منصبان انگليسي شايد در دست نباشند واگر امروز دولت ايران را مجبوركنيم كه آنها را قبول نمايد ممكن است كه اثرخيلي بدي ببخشد؛ براي يك صاحب‌منصب آمريكايي هم اين شغل بسي دشوار است.
بدين ترتيب ژاندارمري سوئدي تشكيل شد، اما آلمان‌ها در افسران سوئدي رخنه كردند و گروهي را به سوي خود كشاندند و همين عده بر ضد روس و انگليس با يكديگر همبستگي ايجاد كردند و اين موضوع باعث ناراحتي انگليسي‌ها شده بود به نحوي كه حكومت هند به نايب‌السلطنه‌اش چنين گزارش مي‌دهد:
...در صورتي كه از دست سوئدي‌ها خلاص شويم و وزارت خارجه مايل باشد از افسران انگليسي در ژاندارمري جنوب استفاده گردد، در اين حالت آيا در نظر داشته‌ايد كه بتوان از دو افسر عالي‌رتبه مانند سايكس و كنيون... به صورت مأمور خدمت براي سازماندهي و اداري استفاده گردد؟
البته انگلستان كه ديگر اميدي به ژاندارمري نداشت، در مورد حمايت رهبران عشاير مانند سران بختياري هم تجربه ناموفقي داشت زيرا آنان نه تعهدي براي حمايت مي‌سپردند و نه اقدامي به عمل مي‌آوردند و حتي قوام‌الملك، ايلخان ايل خمسه نتوانست از تشكيلات انگليس در فارس نگهداري كند.
منافع استعماري انگليس در زمينه سياسي و اقتصادي و درگيري‌هاي آنها در فارس سبب مي‌شد تا انگليس احساس كند كه حيثيت خود را در فارس بالا ببرد چه عقب‌نشيني نيروي انگليس در بين‌النهرين و ناآرامي‌هاي فزاينده ايران براي آنها و به ويژه حضور قوي روسيه در ايران سبب كاهش حيثيت و نفوذ انگليس در فارس و ايران شده بود. به هر ترتيب از نظر انگليس و حكومت هند هر چه كه سبب از بين رفتن اين شرايط بود و توازن قدرت روسيه و انگليس را در ايران ايجاد مي‌كرد مفيد بود.
اما در قرارداد مخفيانه‌اي كه بين متفقين به سبب رخدادهاي جنگ جهاني اول بسته شد، بندي هم آورده بودند كه تقسيم ايران طبق قرارداد ۱۹۰۷ به هم مي‌خورد و

یکی از مقامات انگلیسی پلیس جنوب سوار بر تخت روان

منطقه بي‌طرف از بين مي‌رود.
در روز ۱۳ ژانويه ۱۹۱۶ (۷ ربيع‌الاول ۱۳۳۴) مارلينگ (Marling) كاردار سفارت انگليس در تهران اظهار داشت روس‌ها تكيه‌گاهي چون نيروي قزاق در ايران دارند در حالي كه ما براي منافع خود نيرويي نداريم و ژاندارمري هم در وظايف خود كوتاهي مي‌كند. وي سپس افزود:
بديهي است كه منافع ما حكم مي‌كند تا براي جنوب ايران مآل‌انديشي كنيم، و در اين مورد پيشنهاد مي‌كنم كه در جريان مذاكره با دولت ايران، به اطلاع آنان برسانيم كه براي برقراري نظم درجنوب ايران كه درآنجا ازمنافع زيادي برخورداريم، در صدديم كه در صورت مقتضي بودن شرايط، نيرويي زير نظر افسران و مربيان انگليسي تشكيل دهيم.
مارلينگ سپس مي‌افزايد:
درست در زماني كه ما مناسب بدانيم سپاهي تحت نظر افسران انگليسي تشكيل خواهيم داد.
وزارت امور خارجه انگليس با اين طرح مخالفت نكرد. اُليفانت (Oliphant) كارشناس ايران در همان وزارتخانه با مارلينگ موافق بود. در نتيجه وزارت امور خارجه انگليس درروز ۱۳ ژانويه ۱۹۱۶ با ديوان هند و رياست اطلاعات، سر جورج مك دنو تماس گرفت. دومي اظهار داشت اگر حكومت هند افسران لازم را تأمين كند اين نظريه منطقي و قابل قبول است.
حكومت هند طرح را پذيرفت و لرد هاردينگ به چمبرلن، نايب‌السلطنه هند نوشت:
ما به طور كلي به ارزش و ضرورت حفظ نماد آشكار تسلط انگلستان در خارج از قلمرو نفوذ روسيه واقفيم و همواره از تشكيل نيرويي زير نظر افسران انگليسي، پشتيباني كرده‌ايم.
حال موافقت چمبرلن را لازم داشت كه چمبرلن نامه زير را به هاردينگ نوشت، ضمن آن كه سايكس را براي اين كار توصيه كرد:
من مشكلات را درك مي‌كنم، اما هم به خاطر احياي نظم و هم براي جلوگيري از تقليل نفوذ انگليس در خارج از تهران، در صورت امكان ترتيبات مشابهي زير نظر افسران انگليسي، بي‌نهايت مطلوب است.

و سرانجام نايب‌السلطنه هند با اين طرح موافقت كرد و نوشت:
ما هميشه از به وجود آوردن نيرويي زير نظر افسران انگليسي براي اين منظور پشتيباني كرده‌ايم.
سپس ديوان هند در ١٩ ژانويه ١٩١۶ (١٣ ربيع‌الاول ١٣٣۴) نوشت كه معتقد است اين طرح نظامي – استحفاظي اهميت زيادي دارد و بر آن پافشاري نمود و سايكس را براي اين كار توصيه كرد. و افزود كه سايكس از سيستان شروع كند و كار را تا كرمان و بندرعباس گسترش دهد و همزمان يكي از افسران زيرنظرش از ميان ايلات دوست در اطراف بوشهر سربازگيري كند اما مارلينگ و فرمانفرما كه بيشتر تقويت قوام‌الملك را در نظر داشتند و اقتدار حكومت كرمان در نظرشان بود مخالفت كردند و خواستار اعزام يك نيروي كوچك مجهز به توپ شدند و در ٢٨ ژانويه ١٩١۶ (٨ بهمن ١٢٩۴) حكومت هندوستان اظهارنظر كرد كه امكان اعزام نيروي نظامي به بندرعباس وجود ندارد و پيشنهاد كرد كه سايكس كار خود را شروع كند. وزارت خارجه انگليس هم پيشنهاد مشابهي داد و سربازگيري در بوشهر را صلاح ندانست.
اما در قرارداد روس و انگليس با تشكيل دو نيروي ١١ هزار نفره در شمال توسط روس‌ها و درجنوب توسط انگليسي‌ها موافقت شده بود. در ضمن چمبرلن مي‌دانست كه ايرانيان با تشكيل چنين نيرويي در ايران مخالفت خواهند كرد زيرا «اين امر به رسميت شناختن منطقه تحت نفوذ ذكر شده در كنوانسيون انگليس – روسيه قلمداد خواهد شد» اما مي‌گفت اين پيشنهاد را بايد بر آنها تحميل كرد.
ديوان هند نيز پيشنهاد كرد كه براي بستن دهان دولت ايران اظهار دارند كه سايكس براي فرماندهي بر نيروي انگليسي مستقر در سيستان مي‌آيد. سپس اين نيرو در اختيار دولت ايران قرارداده خواهد شد وهراعتراضي كه ازطرف ايران بشود جوابگو خواهد بود.
اوليفانت بر اين باور بود كه اين مسئله هر چه زودتر حل شود بهتر است و نيكلسون اظهار مي‌داشت: «... بلافاصله دست به كار شويم و اگر هدف اصلي اين مأموريت در لفافه است، اينجانب عرض مي‌كنم مي‌توانيم رضايت ايران را ناديده بگيريم«.
اين موضوع سبب بحث و جدل‌ها بين مارلينگ و نايب‌السلطنه شد. نايب‌السلطنه بر

این باور بود که این نیرو کاملاً نظامي است و حقوق افراد آن توسط حکومت هند پرداخت خواهد شد و هدف از برپايي آن صلح و امنيت مناطق شرق ايران در مرز هند است. از سوي ديگر هاردينگ معتقد بود که نظارت آن بايد در دست وي باشد و دولت ايران هم آن را به رسميت بشناسد. اما مارلينگ اين نيرو را سياسي مي‌دانست و بر اين باور بود که براي اعاده نظم و حفظ حيثيت انگليس در جنوب ايران است پس بايد تحت نظر او باشد.

مارلينگ دراول فوريه ۱۹۱۶(۱۲ بهمن۱۲۹۴) مي‌خواست نيرويي ۱۶۰۰ نفره از مصر به بندرعباس بفرستند تا ساکنان آنجا را بترساند و وادار به احترام و نظم کند.

البته اعزام اين نيرو از مصر بستگي به موافقت وزارت جنگ داشت و هاردينگ با آن مخالفت کرد. هاردينگ همچنين با اعزام نيرو به قلمرو قوام‌الملك مخالف بود زيرا اين کار را مسئله‌اي سياسي مي‌دانست و به علاوه بعيد مي‌دانست که اين نيرو بتواند زير سلطه قوام‌الملك انجام وظيفه کند چه او گروه بيشماري از عشاير بهارلو و عرب را به دور خود گرد آورده بود و انتظار داشت صولت‌الدوله به ژاندارمري حمله کند.

او سرانجام با رفتن سايکس به عنوان بازرس کل به بندرعباس و تشکيل نيرو موافقت کرد. و چون سايکس دير مي‌رسيد قرار شد قوام‌الملك فراري در بوشهر به کاکس مراجعه کند.

با اين آراي ضد و نقيض سرانجام کابينه جنگ بريتانيا در روز ۱۶ فوريه ۱۹۱۶ (۱۱ ربيع‌الآخر ۱۳۳۴) به وزارت امورخارجه انگليس، ديوان هند و وزارت جنگ دستورداد جلسه مشترکي براي برآورد اوضاع ستاد نيروهاي مسلح انجام دهند و نتيجه را در اختيار کميته جنگ بگذارند .

کميته جنگ روز ۲۹ فوريه ۱۹۱۶ (۲۴ ربيع‌الآخر ۱۳۳۴) گزارش رئيس ستاد ارتش انگليس را که از نظريه هاردينگ حمايت مي‌کرد، بررسي نمود و در روز اول مارس(۲۶ ربيع‌الآخر ۱۳۳۴) به اطلاع مارلينگ رساند که وزارت جنگ نيرويي به وجود خواهد آورد اما نه درمناطق داخلي. همچنين وزارت جنگ موافقت کرد که اين نيرو، به استثناي اعزام نيروي منظم، از قوام‌الملك حمايت کند حتي اگر با اعزام چند افسر انگليسي باشد. ضمناً به سايکس دستور داده شد تا با قوام‌الملك تماس بگيرد و نيازش را برآورد کند.

سرانجام مارلینگ و هاردینگ که با هم اختلاف داشتند به توافق رسیدند.
در ششم مارس ۱۹۱۶ (اول جمادي‌الاول ۱۳۳۴) نایب‌السلطنه به دیوان هند اطلاع داد که قرار است روز ۱۲ مارس، سایکس، کراچي را به مقصد ایران ترك کند و چون این موضوع، حرکت فوري قوام‌الملك را به تعویق مي‌اندازد، شایسته است که قوام‌الملك با اعطاي پول و جنگ‌افزار، دلگرم شود تا معطل سایکس نماند.
وزارت امور خارجه که مسئله مطرح شده بالا را از نایب‌السلطنه هند شنیدند تصور کردند سایکس در ایران است. اولیفانت در این مورد مي‌نویسد:
متجاوز از يك هفته قبل، دیوان هند خاطرنشان ساخت که سر پرسي سایکس در ایران حضور دارد، اما اکنون مي‌بینیم که تا يك هفته دیگر هم در آنجا نخواهد بود. با این کم‌تحرکي و مسامحه‌کاري، مقامات رسمي ما در ایران به دشواري خواهند توانست پیشرفتي در کارها داشته باشند...
در این حال لرد کرو (Lord Crew) که جانشین گري شد، خشم خود را چنین بیان مي‌کند: «ما در جنوب ایران آن طور که باید و شاید قدرت‌نمایي نمي‌کنیم.»
اما همزماني دیرکرد سایکس با حرکت قوام‌الملك این اندیشه را به وجود آورد که حکومت هند چنین وضعي را تعمداً به وجود آورده است.
سرانجام سایکس وارد بندرعباس شد. البته براي تأمین بودجه قرار شد در هیأت وزراي انگلستان مذاکراتي انجام دهند وسرانجام قرار شد حکومت هند و دولت انگلستان بودجه آن نیرورا تأمین کنند. وزارت امورخارجه انگلیس نیزبه خزانه‌داري آن کشور تأکید کرد که تشکیل این نیرو براي حفظ منافع انگلستان امري بسیار حیاتي است و در نتیجه خزانه‌داري روز ۳۰ مارس ۱۹۱۶ (۲۵ جمادي ۱۳۳۴) تصمیم گرفت که نیمي از هزینه را بپردازد.(۲)

پلیس جنوب ایران

محمد علی زندی در بارهٔ پلیس جنوب اینگونه شرح می کند: قدرت استعماری انگلیس در تاریخ ایران یکی از مهم‌ترین قدرت‌های مداخله‌گر جهانی به شمار می‌رود. استعمار انگلیس به اشکال مختلف در امور داخلی و سرنوشت سیاسی ایران دخالت کرده است و در هر مقطعی بسته به منافع خود علیه منافع ملی ایران دست به اقداماتی

زده است. یکی از دخالت‌های آشکار استعمار پیر در ایران تأسیس پلیس جنوب بوده است.

پلیس جنوب روز دوشنبه ۱۶ مرداد ۱۲۹۴ شکل گرفت و در ۲۶ اسفند ۱۲۹۴ با ورود سرپرسی سایکس به بندرعباس به طور رسمی کار خود را آغاز کرد. درابتدا دولت انگلیس دلیل تشکیل پلیس جنوب را حفظ امنیت وسرکوب راهزنان جنوب ایران اعلام نمود، اما گذشت زمان مشخص ساخت که این اهداف تنها سرپوشی برای حضور نظامیان تحت نظارت انگلستان در جنوب ایران بود تا حفاظت از منافع این دولت را در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن در این منطقه به عهده گیرد. و در این راستا به اقدامات مختلف نظامی، سیاسی و فرهنگی دست زد. این امر موجبات مخالفت و زمینه‌های مبارزات بعدی ساکنان جنوب ایران را فراهم آورد و بعدها تا جایی ادامه یافت که به بمباران مناطق مسکونی و سرکوب خونین ایلات و عشایر و روستائیان جنوب ایران انجامید و عزم آنان را برای اخراج انگلیسی‌ها جزم‌تر ساخت. تا بالاخره بعد از چند سال فعالیت پلیس جنوب ایران (۱۹۲۱-۱۹۱۶م/ ۱۳۴۰ - ۱۳۳۴هـ ق) به دلیل عوامل داخلی و خارجی منحل شد.

علل و اهداف تشکیل پلیس جنوب

۱. بهره‌گیری از نیروی مشابه قوای قزاق: رقابت بین روس و انگلیس در ایران داستانی طولانی دارد. روسیه برای تأمین امنیت مالی و جانی اتباع خود با تشکیل نیروی قزاق تحت فرماندهی افسران روسی تضمین کرده بود و در مواقع لزوم در جهت پیش-برد اهداف خویش به بهترین وجه از آنها سود می‌برد. به دلیل نفرت مردم ایران ازانگلیس‌ها، آنها به دنبال این بودند که با تشکیل نیرویی، تأمین امنیت مالی و جانی اتباع خود را حفظ کنند[۱] و به امیال خود جامعه--ی عمل پوشانده و نیرویی نظامی در جنوب ایران برای موازنه در مقابل نیروهای روسی قزاق که در شمال ایران بودند، تشکیل دهند.[۲]

۲. مقابله با مأموران آلمانی با گسترش نفوذ سیاسی و نظامی آنها در ایران: تمایل افکارعمومی به دولت آلمان، و ورود هیئت‌های آلمانی به ایران مانند کلاین،[۳] شونمان،زایلر،سوگمایر،[۴]واسموس[۵]و...آلمان توانست ازنفوذ سیاسی بسیار

بالایی درآغازجنگ جهانی اول در ایران برخورداد شود و مشکلات حاد و عدیده‌ای برای انگلیس در ایران به خصوص در میان عشایر جنوب فراهم آورد.[۶] تجربه-ی تلخ قتل چندین مأمور در خلال این مدت به دلیل عدم حضور قوای نظامی که بتواند ازمنافع و اتباع انگلیسی در قبال این تهاجمات، از آنها حمایت کند و نیز پیش-گیری ازتکراراین وقایع، از جمله دلایل تشکیل پلیس جنوب ایران بود.[۷]

۳. حفاظت از راه‌های تجاری جنوب ایران: از دیرباز بارزترین مشخصه-ی سیاست انگلیس، تاجرپیشه بودن آنها بود و اساسا تمامی اقدامات امپریالیستی و استعماری خود را نیزدر راه حمایت ازرونق، پیشرفت و انحصار مراکز تجاری در سراسر دنیا به نفع تجارت امپراطوری بریتانیا به کارمی‌گرفت. مشکل اساسی انگلیس درتجارت با ایران به راه‌های مواصلاتی بنادرجنوب با شهرهای بزرگ مربوط می‌شد[۸] که عواملی مانند ضعف قدرت دولت مرکزی، فقدان نیرویی برای حفظ امنیت راه‌ها، حملات مکرراهزنان به کاروان‌ها و مال التجاره‌های انگلیس در طول مسیر، از مهم‌ترین آنها بودند که این عوامل موجب اعتراضات مکرر سفارت انگلیس به دولت ایران بود که زمینه‌های تشکیل قوای ژاندارمری در ایران از همین اعتراضات فراهم آمد.[۹] نیروی ژاندارمری به خوبی توانست ازعهده-ی کنترل راه‌ها و ایجاد امنیت در آن برآید.[۱۰] ولی گرایش این نیروبه سمت آلمان درابتدای جنگ جهانی اول وهمراهی با نیروهای مردمی وحزب دموکرات در فارس، موجبات یأس وناامیدی انگلستان از ژاندارمری گردید. بنابراین مقدمات انحلال این نیرو به سرعت فراهم آمد و پس از آن راه‌های جنوب ایران خصوصا راه شاهی (راه بوشهر - شیراز) با معضل ناامنی روبرو شد. این مشکل برای اتباع انگلیس و کالاها و مال التجاره-ی آنان حادتر بود. بسته شدن راه شاهی در پی درگیری‌های انگلیسی با مردم جنوب ایران، مشکلات فراوانی را برای آنها فراهم آورد، لذا یکی ازاهداف عمده تشکیل پلیس جنوب گشایش این راه مواصلاتی و تأمین امنیت آن بود[۱۱].

۴. حفاظت ازچاه‌های نفت جنوب: با تبدیل سوخت زغال سنگ کشتی‌های نیروی دریایی به نفت و خرید قسمتی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در آغاز جنگ جهانی اول، امپراطوری بریتانیا از انگیزه‌ای بس مهم برای تداوم نفوذ وسلطهٔ خویش برایران برخورداربود. نفت جنوب هم ازلحاظ نظامی[۱۲] (وابستگی کشتی‌های

نظامی خود در دریاهای شرق و مدیترانه به نفت جنوب) هم از لحاظ سیاسی[١٣] (امتیازاتی که به موجب امتیاز دارسی به آنها داده شده بود، ودرآمد حاصل از شرکت نفت ایران و انگلیس می‌توانست تا حدی از تسلط و تفوق روسیه به ایران بکاهد و از جهت مالی ایران را به انگلستان وابسته‌تر سازد) و هم از لحاظ اقتصادی (دولت بریتانیا در ازای سرمایه‌گذاری خود از طریق قراردادهای مناسبی که می‌توانست برای نفت سوخت و سایر فرآورده‌ها با شرکت منعقد کند، نفع مالی سرشاری می‌برد)برای انگلستان اهمیت داشت. [١۴] با آغاز جنگ جهانی اول وتهدید چاه‌های نفت ایران ازسوی دولت عثمانی و اعزام هیئت کلاین از سوی آلمان به منظورانهدام تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران درآبادان وبه آتش کشیدن چاه‌های نفت، مقامات انگلیسی دریافتند که محافظت ازجنوب ایران وخصوصا مناطق نفتی ازاهمیت بسیاری برخوردار است که این دلایل برای توجیه تأسیس پلیس جنوب کافی بود.[١۵]

۵. مقابله با عشایر جنوب: ظلم و تعدی روسیه در شمال و انگلیس در جنوب ایران وناتوانی دولت مرکزی از مقابله با اجحافی که عمال و اتباع و کارگزاران این دو دولت بر مردم روا می‌داشتند، موجب گردید تا نیروهای خودجوش، بدون اتکا به قدرت دولت با هدف اخراج بیگانگان از کشور تشکیل یابند و به مبارزه با نیروهای خارجی درایران بپردازند. درگیری‌های ممتد و مکرر نیروهای انگلیسی با مردم جنوب ایران وطرفداری نیروهای ژاندارمری از مبارزات مردمی و همسویی با آنان، عرصه را برانگلیسی‌ها تنگ‌تر کرد.[١۶] انگلیس درپی انحلال نیروی ژاندارمری، عرصه را کاملا دراختیارآلمان‌ها یافتند، لذا برای دولت انگلیس که روش خصمانه‌ای با مردم ایران اتخاذ نموده بود، چاره‌ای جزاستفاده ازقوهٔ قهریه و تشکیل و ترتیب یك نیروی نظامی تحت سرپرستی افسران انگلیسی باقی نماند.[١٧]

افراد پلیس جنوب و تعداد آنها

پلیس جنوب متشکل شده بود ازافراد انگلیسی، هندی و ایرانی. نیمی از افراد ایرانی را نیروهای کوچنشین و نیمه کوچنشین محلی، نیمی دیگر را نیروهای ژاندارمری و نیروهای امنیه-ی سابق و جمعی نیز ازطبقات پایین جامعه‌ی شهری (طبقات پایین

بازار، شاگرد نانواها، حمالان مغازه‌ها و بیکاران شهری) و روستایی (کارگران کشاورزبی‌زمین) تشکیل می‌دادند.[۱۸] تعداد نفرات پلیس جنوب دائما در حال تغییر بود. طی این مدت میانگین تعداد افراد شاغل در پلیس جنوب ۶۰۰۰ نفر انگلیسی،هندی وایرانی بود.[۱۹] درپایان سال ۱۳۳۴ هجری قمری (۱۹۱۶م) مجموع نفرات ۵۰۰۰ نفر، در پایان سال۱۳۳۵ (۱۹۱۷) ۶۰۰۰ نفر، و در ماه‌های مارس و آوریل ۱۹۱۸ به بالاترین میزان، یعنی حدود ۸۰۰۰ نفر بالغ می‌شد.[۲۰] اما از پاییز ۱۳۳۶ (۱۹۱۸) تعداد نفرات ایرانی پلیس جنوب به طور مشخصی کاهش یافت و به ۵۰۰۰ نفر تقلیل یافت. دلایل این کاهش را می‌توان، شورش‌های مکرر در پادگان‌های پلیس جنوب، جنگ با قبایل و عشایر ایرانی، ترك خدمت، پیوستن به جبهه-ی مبارزین در حال جنگ با انگلیسی‌ها، بروز بیماری‌های واگیردارنظیرآنفلوآنزا ووبا،مجازات‌های سخت و اعدام اعضای ایرانی پلیس جنوب توسط فرماندهان انگلیسی به جرم خیانت، و یا زخمی شدن و مرگ آنان در زد و خوردهای نظامی و اخراج افراد مشکوك به همراهی با مجاهدین، نام برد. درفاصله-ی پاییز۱۳۳۶ (۱۹۱۸) تا بهار ۱۳۳۸(۱۹۲۰)، تعداد افراد ایرانی قوای پلیس جنوب۵۵۰۰ نفر بود و در زمان انحلال پلیس جنوب در سال ۱۳۴۰ (۱۹۲۱) شامل ۷۰۰۰ نفر می‌شد.[۲۱]

درگیری‌ها و برخوردهای پلیس جنوب با ایلات و عشایر جنوب ایران

عملکرد نظامی پلیس جنوب ایران را بر اساس درگیری‌های آنان با ایلات و عشایر و ساکنان روستاهای استان فارس می‌توان به شرح زیر تقسیم-بندی کرد:

۱. آغاز درگیری با ساکنان روستاها و ایلات مجاور آنان در منطقه-ی کرمان که به بهانه-ی حمایت آنان از آلمانی‌ها انجام می‌گرفت (مانند درگیری با مردم سعدآباد و ایل بچاقچی).

۲. حمله به ایلات کوچك ومنفرد به منظور آشنا ساختن نیروهای هندی پلیس جنوب با ویژگی‌های خاص منطقه و نحوه-ی مبارزه-ی جنگ‌جویان ایلی و حمله به روستاهای کوچك که غالبا اتهام همراهی یا پناه دادن به افراد ایل به مجازات می‌رسیدند (مانند حمله به افراد ایل کردشولی و روستای کافتر).

۳. درگیری جدی و وسیع با ایل قشقایی که به بهانه‌ای بسیار کوچك و ساده آغاز شد، به منظورسرکوب مقتدرترین و بزرگترین ایل جنوب ایران بدان امید که سرکوب این ایل راهگشای تسلیم وانقیاد سایر ایلات و ساکنان جنوب ایران باشد.
۴. ایجاد درگیری قومی و قبیله‌ای میان ایلات وحمایت نظامی از یك گروه برای سرکوب سایرگروه‌ها. این سیاست در پی شکست مقابله-ی مستقیم با ایلات و عشایر، در سال‌های پایانی حیات پلیس جنوب به اجرا در آمد.[۲۲]
ولی در تمام این مراحل، مقام‌های انگلیسی دلیل درگیری‌ها و برخوردهای نظامی با مردم جنوب را فقط وفقط به یك عامل تقلیل می‌دادندکه عبارت بود از راهزنی و غارت‌گری قبایل مذکور.البته پس از به رسمیت شناخته شدن پلیس جنوب توسط دولت وثوق الدوله، عامل مخالفت با اوامر دولت مرکزی نیزبه دلیل قبلی افزوده شد.[۲۳]
اما علاوه بر احساسات وطن پرستی و میهن دوستی مردم جنوب کشور، انگیزه‌های آنها را در مبارزه با پلیس جنوب را می‌توان چنین برشمرد: صدور فتاوی مراجع تقلید که مردم جنوب را تحت تأثیر قرار داده بود، تحریك مأموران آلمانی و دامن زدن آنها به این احساسات، اتخاذ شیوهٔ سرکوب وبرخورد خصمانه ازسوی فرماندهان انگلیسی دربرابرمردم،رقابت‌های دیرینهٔ قوام الملك و صولت الدوله، به مخاطره افتادن منافع مالی خوانین محلی به دلیل قطع اخذ وجوه راهداری توسط این نیرو، و تأیید و تحریك اقدامات خوانین جنوب توسط برخی از دولت‌هایی که در تهران بر سر کار می‌آمدند و رویه‌ای مخالف اهداف انگلستان داشتند.[۲۴]
به طور کلی برخوردهای صورت گرفته عبارت بودند از:
۱. برخوردهای پراکنده:عملیات سعدآباد،[۲۵]عملیات دشت ارژن،[۲۶] عملیات نیریز،[۲۷] اقدامات پلیس جنوب دریزدوشهربابك،[۲۸]عملیات گمبان،[۲۹] عملیات چاهك،[۳۰] عملیات زبارت.[۳۱]
۲. برخوردهای سازمان-یافته: عملیات خان زنیان،[۳۲] عملیات ده شیخ،[۳۳] شورش پاسگاه خان زنیان،[۳۴] محاصره-ی شیراز توسط صولت-الدوله،[۳۵] عملیات احمدآباد، عملیات چناراهدار،عملیات آباده،[۳۶] عملیات فیروزآباد. [۳۷]
۳. برخوردهای پلیس جنوب با ایلات و عشایر و روستاهای حاشیه-ی خلیج فارس:

سرپرسی سایکس فرمانده پلیس جنوب و عبدالحسین میرزا فرمانفرما

بازگشایی جاده بوشهر - شیراز،[۳۸] نبردچغادك،[۳۹] عملیات لرده،[۴۰]عملیات کازرون،[۴۱] عملیات شیخ حسین-خان وزایرحسن خان،[۴۲]عملیات خاویز، [۴۳] عملیات روستای خون.[۴۴]

اقدامات و عملکردهای سیاسی، فرهنگی و عمرانی پلیس جنوب

اقدامات سیاسی

۱ - سیاست ایجاد تفرقه: شکست پلیس جنوب از ناصردیوان در دشت ارژن در سال ۱۳۳۴ هـ ق (۱۹۱۶م) فرماندهان نظامی انگلیسی را به این نتیجه رساند که تنها مقابله-ی نظامی نمی‌تواند منجر به شکست و سرکوب نهضت‌های مردمی جنوب ایران شود و لازم است تمهیدات دیگری نیز در کنار عملیات نظامی برای این مهم در نظر گرفته شود. تجربه-ی اتحاد خونین برازجان، دشتی، دشتستان و تنگستان و مشکلات فراوانی که این اتحاد برای انگلیسی‌ها فراهم آورده بود، این نکته را به خوبی مشخص می‌کرد که تا زمانی که مردم جنوب تحت رهبری خان‌ها و کلانتران خویش به صورتی متحد و منسجم عمل می‌کنند، پیروزی بر آنان چندان ساده نخواهد بود، لذا بررسی سیاست ایجاد تفرقه از همین زمان آغاز شد.[۴۵] مانند استفاده از این شیوه توسط سایکس در اختلاف انداختن بین ناصر دیوان و صولت-الدوله،[۴۶] بین صولت-الدوله و برادرش احتشام،[۴۷] بین صولت-الدوله و قشقایی‌ها و خراب کردن صولت-الدوله در مقابل قشقایی‌ها.[۴۸] البته در صورت موفق نبودن این طرح، شیوه-ی مقامات انگلیسی تغییر می‌یافت[۴۹] و با اعمال نفوذ بر والی و حکمران به تعویض اشخاص مخالف با سیاست‌های انگلیس در شهرها و ایلات مبادرت می‌گردید. نمونه‌هایی از این سیاست را می‌توان در جایگزینی سردار معتضد به جای ناصر دیوان به دستور فرمانفرما، انتخاب آقایان به حکومت برازجان و عزل غضنفر-السلطنه از این سمت، انتخاب حسن-خان تنگستانی به جای زایر خضرخان در حکومت اهرم، و شیخ عبدالله به جای شیخ حسین-خان در حکومت چاه کوتاه مشاهده کرد .[۵۰]

این شیوه در تعویض حاکمان محلی و کدخدایان روستاها نیز مفید تشخیص داده شد و بر اساس این تصور غلط که تنها حاکمان این مناطق احساساتی ضد انگلیسی دارند و

با تعویض آن مشکل رفع خواهد شد، به بهانه‌های بسیار مختصر این عزل و نصب انجام می‌گرفت که البته بی‌نتیجه بود و به تشنج منطقه می‌افزود.[۵۱]

۲ - تصفیه نیروهای ایرانی پلیس جنوب: ژاندارمری در پلیس جنوب ادغام شد ولی واقعیت این بود که ژاندارمری ایران بافتی ملی‌گرایانه داشت که با اهداف انگلستان در تعارض آشکار قرار گرفته بود. سایکس از بیم اقدامات آنها بر علیه پلیس جنوب و فرار آنها، سیاست تنبیه را برگزید و قوانین سختی را برای فرار و خیانت افراد ایرانی پلیس جنوب وضع کرد که با وجود اعدام و شلاق زدن فراریان، تعداد دفعات و نفرات فراری رو به فزونی گذاشت.[۵۲] راه حل دیگری که سایکس برای این معضل در نظر گرفت اخراج افراد مشکوك پلیس جنوب بود. در پی اجرای این سیاست که با فرار افراد و ترك خدمت آنان توأم شده بود، تعداد نفرات پلیس جنوب به شدت کاهش یافت و سایکس در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸ (۱۳۲۶ هـ ق) گزارش کرد: «تیپ فارس پلیس جنوب به سطح یك هنگ سوار و یك گردان پیاده تنزل کرده است.»[۵۳]

اقدامات فرهنگی

پلیس جنوب به لحاظ ماهیت نظامی‌اش، بیشترین تلاش خود را صرف پیشبرد اهداف نظامی نمود و به جهت اینکه فرماندهان این نیرو نظامی بودند، مسلما تبحری در انجام فعالیت‌های فرهنگی نداشتند و تنها به انتشار روزنامه‌ی فارس که به عنوان سخنگوی پلیس جنوب مطرح گردید، اکتفا شد. روزنامه‌ی فارس به عنوان ارگان رسمی کنسولگری انگلستان در شیراز از سال ۱۳۳۵ هـ ق (۱۹۱۷م) تا سال ۱۳۳۸ هـ ق (۱۹۲۰م) به مدت سه سال و اندی به صورت هفتگی انتشار یافت. این روزنامه به عنوان ابزاری جهت توجیه اقدامات پلیس جنوب و تبلیغ و تلاش برای معرفی چهره‌ای مثبت از دولت انگلستان نزد مردم جنوب ایران عمل کرد.[۵۴]

اقدامات عمرانی

به منظور تسهیل در انجام عملیات نظامی و امور بازرگانی، اقدامات عمرانی زیر توسط پلیس جنوب مستقر در شیراز و نیروهای انگلیسی مقیم بوشهر انجام گردید:

۱. احداث جاده-ی ماشین رو به دشت ارژن در سال ۱۳۳۵ هـ ق (۱۹۱۷ م) که امتداد آن تا گردنه-ی دشت ارژن در سال‌های بعد انجام شد.[۵۵]
۲. خط آهن بوشهر به دالکی.[۵۶]
۳. کار تسهیلاتی و بهسازی جاده-ی بوشهر به شیراز.[۵۷]
از دیگر اقدامات عمرانی پلیس جنوب مرمت و حفاظت از خطوط تلگراف بود که به واسطه-ی درگیری‌های متعدد میان نیروهای انگلیسی و مردم غالبا قطع بود.[۵۸]

علل انحلال پلیس جنوب

علل داخلی: اوج اقتدار پلیس جنوب درایران، مربوط به زمان ریاست الوزرایی وثوق الدوله در خلال سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ هـ ق بود. او با رسمیت شناختن و تأیید اقدامات این نیرو بسیاری از مشکلات مقامات انگلیسی در این باره را از پیش روی آنها برداشت. اما قرارداد ۱۹۱۹ موجی از مخالفت‌های مردمی را در برابر وثوق الدوله و انگلیس برانگیخت. رئیس الوزراهای بعدی (مشیرالدوله و سپهدار اعظم) حاضر به تأیید قرارداد نبودند.[۵۹] و در زمان سید ضیاءالدین طباطبایی قرارداد ملغی شد. اما قوام-السلطنه شیوه‌ای غیر دوستانه در برابر انگلیسی‌ها اختیار کرد و بار دیگر دعوا بر سر انحلال پلیس جنوب از سرگرفته شد و دولت ایران پیشنهاد کرد که اکنون قوا را باید به آنها تحویل دهند و افسران انگلیسی در مدت سه الی شش ماه خارج گردند و قراردادی با بانك شاهنشاهی منعقد گردد که در مقابل درآمد گمرك به دولت اعتبار دهد تا بودجه-ی قوا را تأمین کند. همچنین دولت ایران قصد داشت با پرداخت وجهی به دولت انگلستان امنیت استان‌های یزد، اصفهان، شیراز و کرمان را به این قوا محول نماید.[۶۰] اما انگلستان به دلیل مخالفت‌ها و نفرت‌های مردمی، با این طرح موافقت نکرد و ترجیح داد پلیس جنوب را، که از آن با عنوان گرفتاری پرهزینه یاد می‌کرد را منحل کند تا آن را به صورت قوایی مجهز در اختیار دولت قوام-السلطنه قرار دهد. و در این راستا حتی از عودت تسلیحات، مهمات و اسب‌هایی که به هنگام انحلال ژاندارمری به پلیس جنوب انتقال یافته بود نیز، امتناع ورزید.[۶۱]
علل خارجی: تشکیل پلیس جنوب هنگام درگیری دول قدرتمند اروپایی در جنگ

جهانی اول انجام گردید. متفقین این امر را با سکوتی توأم با رضایت و تأیید پذیرفتند. اما انتشار خبر امضای قرارداد ۱۹۱۹ در ۱۳ ذیقعده-ی ۱۳۳۷ (۱۵ اوت ۱۹۱۹) که بخشی از آن به ادامه حیات پلیس جنوب مربوط می‌شد، واکنش شدید فرانسه، امریکا و روسیه-ی شوروی را در پی داشت. وزیر مختار فرانسه در تهران، آلبر توماس وزیر تسلیحات فرانسه و مطبوعات فرانسه در برابر قرارداد ۱۹۱۹ موضعی کاملا مخالف اتخاذ کردند و به انتقاد از انگلستان پرداختند. واکنش دولت و مطبوعات امریکا از عکس-العمل فرانسوی‌ها به مراتب شدیدتر بود و آن را گواهی مرگ ایران نامیدند. نخستین واکنش رسمی دولت روسیه با ارسال بیانیه‌ای از سوی چیچیرین کمیسر خارجی شوروی و نریمانف کمیسر امور مسلمانان اعلام شد که قرارداد را به بردگی ایرانیان تشبیه کردند.[۶۲]

از طرف دیگر با امضای عهدنامه-ی متارکه-ی -جنگ توسط آلمان یکی از انگیزه‌های مهم حضور پلیس جنوب که مقابله با خطر آلمان‌ها بود، از میان رفت. با پایان یافتن جنگ این فرصت برای دولت-مردان انگلیس فراهم آمد تا به بررسی اوضاع مالی و اقتصادی کشورشان بپردازند. عده‌ای از نمایندگان مجلس در اوایل سال ۱۹۲۰ این بررسی را انجام دادند و با اشاره به بحران شدید اقتصادی و ضمن انتقادد از سیاست خارجی بریتانیا و هزینه‌های سنگین نظامی که این سیاست‌ها بر مردم انگلستان تحمیل می‌کرد، خواستار این بودند که این هزینه‌های گزاف کاهش پیدا کند. حکومت هند، برای رفع این مشکل به دولت انگلستان پیشنهاد کرد که قبل از آن که ایرانیان قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را لغو کنند آن را ملغی و در مورد کمك به لشکر قزاق و نیروی پلیس جنوب از خود سلب مسئولیت کند. بدین ترتیب دولت هند و وزارت مالیه-ی انگلیس حاضر به ادامه-ی پرداخت مخارج نگهداری قوای انگلیس در نقاط مختلف ایران بدون دلیل موجه نبودند.[۶۳](۳)

انگلیس و ژاندارمری فارس

آوات ابراهیمی در مقالهٔ پزوهشی خود تخت عنوان «انگلیس و ژاندارمری فارس» می نویسد: انگلیسی‌ها می‌خواستند روس‌ها را که بیشترین سهم صادرات و واردات

ایران را به خود اختصاص داده بودند، زمین گیر کرده، مانع از پیشروی آنها به سرزمین هند شوند؛ بنابراین به دخالت بیشتر نظامی و اقتصادی در ایران روی آوردند و دامنهٔ فعالیت‌های اقتصادی خود را در جنوب ایران گسترش دادند، اما از آنجا که امنیت راههای کاروانرو، نقش بسزایی در رونق تجاری اتباع انگلیسی داشت، آنها برای حفاظت از تجارت و بازرگانی خود، طی اولتیماتومی، دولت ایران را برای ایجاد امنیت، تحت فشار قرار دادند. آنان پس از مدتی، نیروی نظامی متشکل از افراد انگلیسی و هندی را در بوشهر پیاده نمودند و تعدادی از آنها را به شیراز گسیل داشتند. دولت ایران به ناچار، فرمان تشکیل ژاندارمری را صادر کرد که قانون آن در مجلس دوم شورای ملی به تصویب رسید. این نیرو پس از ورود به فارس، امنیت راه ها را درمسیر جادهٔ بوشهر - شیراز ایجاد نمود و بسیار زود به هدف خود دست یافت، اما پس از مدتی، فرماندهان سوئدی و افراد ایرانی این نیرو، از دخالت انگلیس به ستوه آمدند و تحت تأثیر تبلیغات آلمانی ها وحس وطندوستی افسران جزء و سربازان که ایرانی بودنددست به قیام زدند. قیام‌کنندگان، افراد مستقردر کنسولگری انگلیس را دستگیر کردند و در پی مقابله با دخالت بیگانگان برآمدند.

با توجه به این مباحث، در ادامه به بررسی علل تشکیل ژاندارمری فارس، فراز و فرودهای آن، اسباب قیام و نتیجهٔ اقداماتشان در برابر انگلیس و طرفدارانش خواهیم پرداخت.

زمینه ها و علت‌های شکل گیری ژاندارمری فارس

تأمین امنیت راه‌های تجاری و مواصلاتی در عصر مشروطه از سوی حاکمان ایالت‌ها، به قراسوران‌ها[١] واگذارمی‌شد. عملکرد آن‌ها تا هنگامی که زیر نظر دولت بودند، رضایت‌بخش بود. دولت با هدف کاستن از هزینه‌ها، حراست و نگهبانی راه ها را به خان‌های محلی واگذار نمود و تشکیلات قراسوران را تابع آن‌ها نمود؛ با این اقدام، قراسوران کارآیی خود را از دست داد.[٢] تعدی و تجاوز این گروه وارتباطهای سازشکارانه وهمکاری آن‌هابا خان‌ها و قدرت‌های محلی، ناشی ازهمین مسئله بود. وجود قراسوران‌ها وقدرت‌های محلی خودکامه وسودجو در

مسیرراه های تجاری جنوب، عبور ومرور کاروان‌های تجاری را مختل می‌ساخت، از این رو دولت انگلستان که شرایط فوق را برای تثبیت جایگاه خود در جنوب وخصوصاً درفارس نامساعد یافت، وارد عمل شد و دولت ایران را واداربه ایجاد نیرویی برای تأمین امنیت راه‌های جنوب کرد. کالاهای وارداتی به ایران از طریق بوشهر، در شیراز که اولین بازارعمدهٔ فروش آن‌ها بود، به تجارایرانی عرضه می شد وآن‌ها نیزاین اجناس را درسایرشهرهای ایران توزیع می‌کردند. بیشتر واردات ایران از بندر بوشهررا کالاهای انگیسی تشکیل می‌داد که شامل انواع پارچه‌های ابریشمی، نخی، پشمی و مخملی، فلزات، قند، شکر، شمع و...بود. تولیدات اصلی ایالت فارس از جمله تریاک، پنبه،کتیرا و...، ازآنجا به خارج صادر می‌شد.[۳]

کاروان‌های تجاری درمسیربوشهر- شیرازموظف به پرداخت عوارضی به نام راهداری بودند. افرادی با عنوان راهداربا رؤسای خود درتمام شهرها و روستاهای واقع در امتداد جاده ها، این عوارض را ازکاروان‌ها اخذ می‌کردند. هرکاروان با پرداخت مبلغی مشخص به عنوان حق راهداری، می‌توانست از وجودکشیکچی وچند قراول مسلح تا منزل دیگر بهره گیرد.[۴] میزان عوارض راهداری درقسمت های مختلف جاده بوشهر–شیرازمتفاوت بود؛ راهدارها علاوه بر پولی که به عنوان حق راهداری از کاروان‌ها می‌گرفتند، ازکالاها و اجناس آن‌ها نیز مقداری برمی‌داشتند وهیچ گونه تضمینی برای جلوگیری ازغارت اموال کاروان‌ها نمی دادند. درمواقعی که راهزنان کاروانی را غارت می‌کردند، راهدارها در مقابل هیچ مقامی در این مورد پاسخگو نبودند.

در سال ۱۹۰۳م. (۱۳۲۰ ق)، قرارنامهٔ گمرکی بین ایران و انگلیس امضا شد که براساس فصل چهارم آن، دولت ایران متعهد شد همهٔ حقوقی را که به اسم راهداری و نگهداری راه های کاروان رو اخذ می‌شد، متوقف نماید و درهیچ نقطه‌ای اجازه ندهد حق راهداری دریافت شود، مگر در راه های ارّابه‌رو که در آن عملیات راهداری صورت گرفته باشد.[۵] با وجود این، عوارض راهداری همچنان در نقاط مختلف کشوراز جمله درفارس اخذمی شد، زیراحکومت مرکزی ناتوان‌ترازآن بود که بتواند از این امرجلوگیری کند.

در پی شکل گیری انقلاب مشروطیت (سال ١٣٢٤ق./١٩٠٦م.) تسلط دولت بر ایالات و ولایات کاهش یافت وانگلستان به منظورپاسداری ازمنافعش درایران که ازسال ١٩٠٨م. نفت نیزبدان افزوده شده بود به طور فزاینده ای با قدرت‌های محلی ایران به توافق‌هایی دست یافت.[۶] با عقد قرارداد ١٩٠٧م. و تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ و یک منطقهٔ بی‌طرف، رقابت تجاری روس و انگلیس، وارد مرحلهٔ جدیدی شد. منطقهٔ نفوذ انگلیسی‌ها از لحاظ سیاسی وحفاظت ازهند، برای آن‌ها اهمیت داشت،اما گسترش تجارت و همچنین کشف نفت درمنطقهٔ بی‌طرف به وسیلهٔ انگلیسی‌ها موجب گسترش فعالیت‌های اقتصادی آنان دراین حوزه شد.[٧]

حجم عمده‌ای ازمبادلات تجاری انگلستان با ایران ازطریق بندربوشهر، در کرانهٔ خلیج فارس صورت می‌گرفت. این بندرازسال ١٧٧٨م. که کمپانی هند شرقی قرارگاه اصلی خود را ازبندربصره به آنجا منتقل کرد، از نظر بازرگانی و سیاسی به صورت مرکزعمدهٔ بریتانیا درخلیج فارس درآمده بود.[٨] رقیب اصلی انگلیسی‌ها درعرصهٔ تجارت داخلی ایران، روس ها بودند. آن‌ها به دلیل هم مرزبودن با ایران، به راحتی کالاهای خود را دربازارهای آن عرضه می‌کردند و از این رو بیش ازنیمی ازمبادلات تجاری ایران را درانحصار خود داشتند. گسترش نفوذتجاری روس درمرکزوجنوب، ازنظرمقام‌های انگلیسی، بسیار زیان‌آوربود. [٩] با وجود تلاش‌های انگلیسی‌ها برای ممانعت از گسترش این تجارت، روس‌ها درخلال جنگ اول، حدود هفتاد درصد صادرات و پنجاه درصد واردات ایران رابه خود اختصاص داده بودند که تقریباً دو سوم کل تجارت ایران را شامل می‌شد.[١٠] اوضاع آشفتهٔ قبایل تنگستانی، قشقایی وایلات خمسه درجنوب ایران، موجبات مداخلهٔ انگلستان را درمنطقه فراهم آورد وناوگان انگلیس برای پاسداری ازهیئت های خود در سال ١٩٠٩ م. در بوشهر ودرسال١٩١٠ م. دربندرلنگه پیاده شد ودرسال١٩١١م. گارد محافظت کنسولی را تقویت کرده، یگان¬های سواره نظام هندی را به شیراز و اصفهان گسیل داشت.

دولت ایران برای تأمین امنیت راه‌های جنوب کشور، درصددتشکیل ژاندارمری در فارس برآمد که این اقدام می بایست به تأیید روسیه و انگلیس می‌رسید، زیرا آن‌ها با

هر اقدامی که به نوعی موقعیتشان را درایران تضعیف می‌کرد، مخالف بودند، بنابراین با توافق سفرای روس انگلیس در تهران، تصمیم گرفتند از سوئد که یک کشور بی طرف بود صاحب منصب استخدام کنند.[۱۱] و در عین حال دولت انگلستان که یکی ازعوامل اصلی کاهش حجم تجارت خود با ایران را ناامنی راه‌های جنوب می دانست، برای تأمین امنیت این راه‌ها، به تحقیق دربارهٔ ایجاد نیروی نظامی به فرماندهی افسران انگلیسی درجنوب ایران پرداخت. [۱۲]این طرح به دوصورت قابل اجرابود: نخست تشکیل نیرویی ازافراد ایرانی تحت فرماندهی انگلیس به شیوهٔ بریگاد قزاق که تحت تعلیم و فرماندهی افسران روسی بودند و دوم تأسیس نیروی مورد نظر انگلیسی‌ها به سرپرستی و فرماندهی گروهی از افسران یکی از دولت‌های بی‌طرف.

همچنین هیئت بازرگانی هندِ بریتانیا که در سال‌های ۱۹۰۴ ؛ ۱۹۰۴م. / ۱۳۲۳ – ۱۳۲۲ ق. به جنوب شرق ایران سفر کرده بودند، درگزارش خود، ضرورت تشکیل نیروی نظامی برای حفاظت ازراه‌های جنوب ایران را یادآور شده بودند؛ از این رو وزیرمختار انگلیس در تهران ازمورگان شوستر درخواست کرد که ژاندارمری خزانه، تأمین امنیت این راه‌ها را برعهده بگیرد. او انجام این کار را منوط به کمک مالی دولت انگلیس در تکمیل ژاندارمری خزانه دانست. هدف اصلی شوستر این بود که«امنیه» وسایرعوامل مسلح دست‌اندرکارمحافظت جاده‌ها را درهم ادغام سازد و ازنیرویی جدید، در کار وصول مالیات استفاده نماید[۱۳]، ولی مشکلات متعددی که مقامات گوناگون ایرانی بر سر راه وی ایجاد کردند، باعث شد شوستر از اجرای این برنامه چشم پوشی¬دند و در عوض، ژاندارمری خزانه را بنیاد نهد.

ژاندارمری خزانه، به استثنای چند افسر اروپایی و امریکایی، به‌طورکلی از افراد ایرانی تشکیل شد و به رغم هدف اولیهٔ آن که جمع‌آوری عواید گمرکی و مالی بود، رفته‌رفته قدرت گرفت، به گونه‌ای که ازافراد آن برای پاسداری جاده‌ها نیزاستفاده می‌شد.[۱۴] برای تشکیل نیرویی کاملاً ایرانی، ازجمله استخدام مستقیم و انتقال افسران ازسایرتشکیلات، گام های مهمی برداشته می‌شد وشخص شوستر برگزینش افسران نظارت می‌کرد.[۱۵] با اولتیماتوم روس‌ها و اخراج شوستراز ایران، تلاش انگلیسی‌ها برای استفاده از ژاندارمری خزانه برای اعاده ی نظم و امنیت در راه‌های

جنوب، بی‌نتیجه ماند.[۱۶]بالاخره دردهم شوال۱۳۲۸ ق./ ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰م . دولت انگلستان پس از هماهنگی با روس‌ها، طی اولتیماتومی به دولت ایران اعلام کرد: «در صورتی که ظرف سه ماه امنیت در جادهٔ بوشهر- اصفهان برقرار نشود، دولت انگلستان، خود وارد عمل خواهد شد و امنیت این جاده را با نیرویی متشکل از هزار تا هزار و دویست نفراز افراد محلی تحت فرماندهی صاحب منصبان انگلیسی و برقرار خواهد کرد و آن مخارج را از مالیات ایالت فارس و ده درصدی که بر حقوق گمرکی واردات از بنادر جنوب افزوده می شود، تأمین خواهد کرد».

حسینقلی خان نواب، وزیر امورخارجهٔ ایران، وضعیت ناامن در جنوب ایران را ناشی ازحضورنیروهای خارجی درکشور وحمایت آن‌ها از اشرار ومخالفان دانست و ادعای انگلیس مبنی بر کاهش واردات آن کشور به ایران را به دلیل ناامنی راه‌ها ردکرد.[۱۷]این اولتیماتوم دربین مردم ایران با مخالفت های شدیدی روبرو شد وحتی علمایی مانند آیت الله میرزا ابراهیم محلاتی، از مجتهدین شیراز، هرگونه داد وستد با انگلیسی‌ها را حرام اعلام نمود.[۱۸]

دولت انگلیس پس از اولیتماتوم، نیرویی متشکل ازدو گروهان سوار و یک گروهان پیاده را در ۲۶ شوال ۱۳۲۹ ق./ ۱۷ اکتبر ۱۹۱۱م. در بوشهر پیاده کرد و در جواب اعتراض‌های دولت ایران به این قضیه چنین نوشت: «وقتی که نقشهٔ دولت ایران برای امنیت راههای جنوب به کار افتاد و اثرات خود را بخشید، قشون اضافه شده، عودت داده خواهند شد».[۱۹]

تحریم داد و ستد با انگلیسی‌ها موجب شد که نیروهای انگلیسی در شیراز با کمبود آذوقه و مایحتاج اولیهٔ خود مواجه شوند، به نحوی که کنسول انگلیس در شیراز از وزیر مختار آن کشور در تهران تقاضا کرد تا با دولت ایران برای رفع تحریم خرید و فروش کالا با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شود. وزارت داخلهٔ ایران نیز پس از گرفتن قول مساعد از وزیر مختار انگلیس مبنی بر خارج کردن نیروهای انگلیسی از جنوب، از علما و مجتهدین شیراز درخواست کرد بنا به مصلحت کشور و جهت جلوگیری از تشنج، حکم رفع تحریم داد و ستد با انگلیسی‌ها را صادر کنند، اما نیروهای انگلیس عملاً تا تشکیل ژاندارمری، در فارس باقی ماندند.[۲۰]

دولت ایران پس ازاولتیماتوم دولت انگلیس، برای تأمین امنیت راه‌های جنوب کشور،

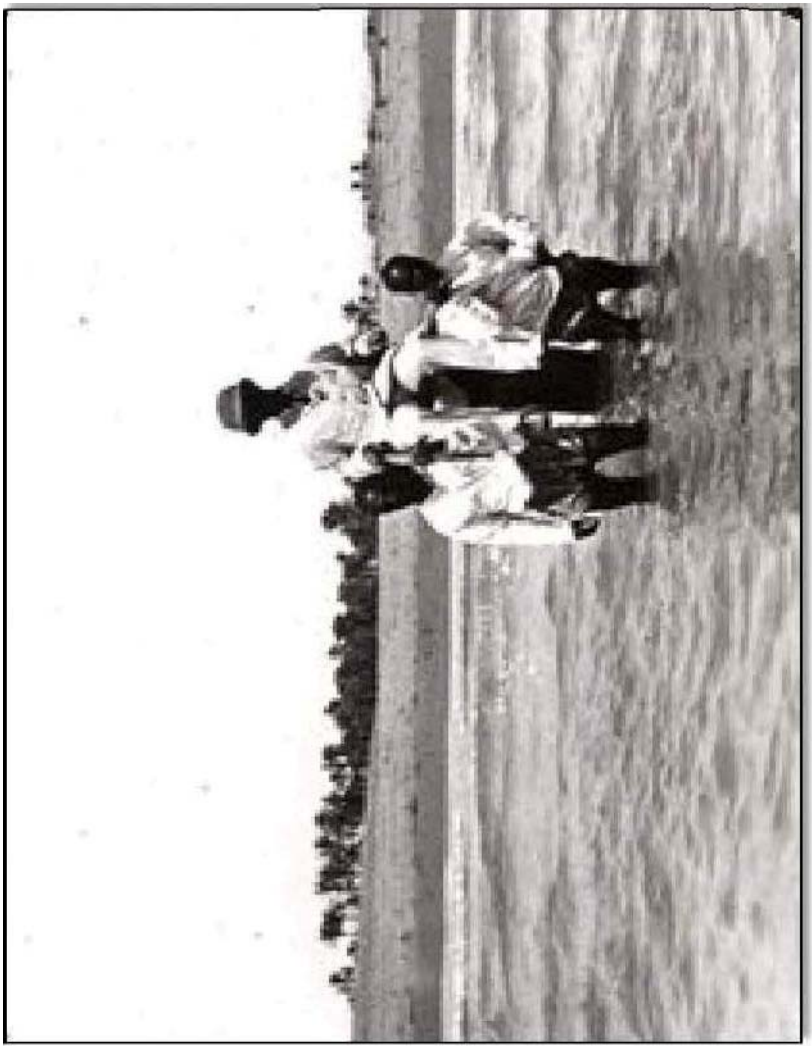

یکی از مقامات انگلیسی پلیس جنوب سوار بر تخت روان

درصدد تشکیل ژاندارمری در فارس برآمد و بدین منظور، از ژنرال مالتا، افسر ایتالیایی که از سال ۱۳۰۲ ق./ ۱۸۹۲م. استخدام وزارت جنگ بود، دعوت کرد و در محرم ۱۳۲۹ ق./ ژانویه ۱۹۱۱م. قراردادی به مدت سه سال با او منعقد کرد که به موجب آن، ژنرال مالتا می بایست هرچه سریع‌تر برای تشکیل ژاندارمری فارس اقدام کند.[۲۱] دولت ایران در نظر داشت بودجهٔ ژاندارمری فارس را از وامی که قرار بود از دولت انگلیس اخذ شود، تأمین نماید و اعتبار لازم را برای این منظور، در اختیار حاکم فارس قرار دهد تا هزینه‌های ژاندارمری با نظارت او پرداخت گردد. به هر حال، ژنرال مالتا در صفر۱۳۲۹ ق. / هشتم فوریهٔ ۱۹۱۱ م. به سوی شیراز حرکت کرد و پس از چند روز، وارد شیراز شد. همان طورکه او پیش‌بینی کرده بود، در شیراز با مشکلات و دشواری‌های فراوانی روبرو شد، زیرا دولت موفق نشد اعتبارهای لازم را برای ژاندارمری فارس تأمین کند و علاوه براین نظام السلطنه، حکمران فارس، ازهمکاری با او خودداری کرد.[۲۲] وضعیت مالی ایران در آن زمان به حدی بحرانی بود که یارای مساعدت وی را نداشت. ژنرال مالتا ناچار به تهران فراخوانده شد تا به خدمت در وزارت جنگ ادامه دهد. دولت ایران پس از عدم موفقیت تشکیل ژاندارمری فارس، درصدد استخدام تعدادی افسر خارجی برای این منظور برآمد و پس از کسب توافق روسیه و انگلستان، لایحهٔ استخدام افسران خارجی برای ژاندارمری را تقدیم مجلس شورای ملی کرد. لایحهٔ مزبور در سوم ژانویهٔ ۱۹۱۱ / دوم محرم ۱۳۲۹، با اکثریت آرا در مجلس به تصویب رسید. تأسیس ژاندارمری دولتی به‌وسیلهٔ مجلس دوم، نشان‌دهندهٔ تلاش مهمی بود که در دوران مشروطیت به دست دولت ایران برای ایجاد نوعی سازمان قدرتمند جدید و ملی که به صورت تمام و کمال در مقابل مقامات ایرانی پاسخگو باشد، انجام شد؛ این اقدام در واقع به مثابهٔ پایدارترین طرح از سلسله طرح‌هایی بود که برای نوسازی نیروهای مسلح به ریاست افسران خارجی اجرا می‌شد.[۲۳]

اولین اقدام افسران سوئدی، استخدام افراد محلی در نیروی ژاندارمری بود. بیشتر افراد داوطلب خدمت درژاندارمری، ازاهالی ایالت وروستاییان بودند. [۲۴] آن‌ها برای تأمین نیروی موردنیاز، اعلان‌هایی را منتشر کردند؛ از جمله شرایط استخدام این بود: سن افراد نباید کمتر از هجده و بیشتر از ۲۵ باشد؛ اشخاص باسواد و

صاحب‌نظر بر سایرین ترجیح داده می‌شوند؛ برای هر یک از افراد واجد شرایط خدمت در ژاندارمری پس از دخول در شغل، تمام وسایل از لباس، غذا، منزل و اسلحه فراهم می‌شود؛ مدت خدمت سه سال است و بعد از این مدت، در ترک یا ادامهٔ خدمت مختارند.[۲۵]

اولین دستهٔ ژاندارم اعزامی به فارس که تعدادشان ۴۵۰ نفر بود، در ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۱ ق./ یک مارس ۱۹۱۳م. به فرماندهی ماژور پطروسن، از تهران به سوی شیرازحرکت کرد. این دسته وظیفه داشت ضمن پاکسازی راه اصفهان – شیرازاز وجود اشرار و راهزنان درآباده، ده بیر،سیوند وزرقان، پاسگاه‌های ژاندارمری را مستقر کند. اولین دستهٔ ژاندارم،۲۳ ربیع‌الثانی۱۳۳۱ ق./ یک آوریل ۱۹۱۳م. وارد شیراز شد و مورد استقبال مردم و مقام‌های محلی قرار گرفت.[۲۶]

گروه دوم در شانزدهم جمادی الاول۱۳۳۱ق / ۲۴ آوریل ۱۹۱۳م. به شیراز اعزام شدند. آن‌ها وظیفه داشتند ضمن تقویت نیروهای ژاندارمری در فارس، پاسگاه‌هایی را در مسیر شیراز بوشهر ایجاد نمایند. احمد شاه، هنگام عزیمت این گروه به شیراز، از آن‌ها سان دید و نظم و انضباط آن‌ها را تحسین کرد.[۲۷]

با استقرار نیروهای ژاندارمری در شیراز، اولین اقدام افسران سوئدی در این زمینه، استخدام افراد محلی در نیروی ژاندارمری بود. پرداخت حقوق و جیرهٔ منظم در نام نویسی افراد محلی، جهت خدمت در ژاندارمری، تأثیر بسزایی داشت. فرماندهان ژاندارمری، مقتولین و زخمی‌ها را کماکان در لیست حقوق خود حفظ می‌کردند تا معیشت وارث یا خانوادهٔ آن‌ها تأمین گردد؛ علاوه بر این در بعضی مناطق، جوانان صرفاً به دلیل داشتن روح میهن پرستی به خدمت ژاندارمری درمی‌آمدند ؛[۲۸] بنابراین سربازگیری با استقبال قابل توجه مردم روبرو شد تا جایی که از هر صد نفر، ۹۵ نفر به استخدام ژاندارمری درآمدند و این پنج درصد، مازاد بر نیاز بودند.[۲۹]

ظهور ژاندارم به معنی سلطهٔ حکومت مرکزی بر جادهٔ فارس و سایر نقاط بود و این برای خان‌ها و سران قبایل خوشایند نبود. ایجاد موفقیت آمیز پست های ژاندارمری در طول جاده‌هایی که کاروانهای تجاری از آن‌ها عبور می‌کرد، به منزلهٔ قطع کامل وصول عواید پرمنفعتی موسوم به «عوارض راهداری» بود. وظیفهٔ اصلی

ژاندارمری فارس، متوقف ساختن باج خواهی و خارج کردن این گنج بادآورده ازچنگ خان‌ها بود؛ بنابراین خوانین دست به کارشکنی زدند.[۳۰] اولین مأموریت ژاندارمری فارس پس از استقرار درشیراز، تأسیس پاسگاه‌هایی در مسیر جادهٔ شیراز بوشهر و حمل اسلحه‌های خریداری شده از آلمان بود. از پاسگاه‌های شیراز-بوشهر می‌توان به پاسگاه‌های مستقر در کازرون، کنار تخته، برازجان[۳۱]و بوشهر اشاره نمود.[۳۲] وضع راههای کاروان رو منظم شد، سرقت و راهزنی دیگر به وقوع نمی‌پیوست و قافله‌های ایرانی و انگلیسی، بی‌آنکه کمترین آسیب و زیانی ببینند، در راه‌ها به رفت و آمد مشغول شدند؛ از این روست که سفیر انگلیس دراین‌باره نوشت:«آن‌هاهمگی، سربازهای قابلی هستند که جداً مشغول خدمت می باشند.»[۳۳] بارها شاهد این مسئله هستیم که تجار فارس، طی نامه های خود به مجلس شورای ملی، خواهان ابقای این نیرو، حتی با دادن ثلث مالیات خود بوده اند.[۳۴]

با اسقرار نیروی ژاندارمری در فارس، به آن دسته از سواران هندی که پس از اولتیماتوم انگلیس برای محافظت از اتباع خود در ۱۳۲۸ق./۱۹۱۰م. به شیراز اعزام شده بودند، اطلاع داده شده که دیگر نیازی نیست درفارس بمانند و می‌بایست از طریق بندر بوشهر، از ایران خارج شوند.[۳۵] با وجود مشکلات اولیه، وضعیت ژاندارمری فارس، رفته‌رفته رو به بهبودی نهاد و خوانین محلی نیز شروع به همکاری با این نیرونمودند. بیشترین هزینه‌های ژاندارمری را انگلیسی‌ها می‌پرداختند و پس ازمدت‌ها بحث وگفت‌وگو میان دولت ایران و انگلیس برسرتشکیل ژاندارمری در ۱۳۳۰ ق./ ژانویهٔ ۱۹۱۲م. با وام مشترک روس وانگلیس به ایران به مبلغ دویست هزار لیره موافقت شد؛ قرار بر این بود که هزینهٔ ژاندارمری را دولت انگلیس و بخش کمی از آن را دولت ایران بپردازد.[۳۶]

هدف اصلی انگلیس از ایجاد ژاندارمری فارس جدا از امنیت راههای جنوب، این بود که قوهٔ منظمی مقابل نیروی قزاق روس‌ها تشکیل دهد.[۳۷] افسران سوئدی که در ابتدای کار به این مقصود و هدفِ انگلیسی‌ها پی نبرده بودند، خود را به آنها نزدیک می‌کردند، چنان‌که کلنل یالمارسون در روزهای نخست، با سفیر انگلیس در تهران برای امور مربوط به تشکیل ژاندارمری مشورت می‌کرد و غالباً گوشِ شنوایی داشت و مسائل را با او در میان می‌گذاشت؛ اما کارشکنی‌ها در قبال نیروی ژاندارم

از سوی دولت روس و انگلیس بسیار زود آغاز شد. این نیرو در حفظ بازرگانی انگلیس نقش اساسی داشت، اما دولت انگلیس دیگرعلاقه ای به این نیرو نشان نمی داد، زیرا فرماندهان ژاندارمری حاضرنبودند آلت فعل سیاست انگلیس شوند؛ درنتیجه، انگلیس برخلاف گذشته، حقوق ژاندارمری را نپرداخت ودولت ایران هم درنتیجهٔ پشتیبانی نکردن انگلیس، سرانجام ازپرداخت هزینهٔ ژاندارمری ناتوان ماند. افسران سوئدی ژاندارمری تحت نفوذ سفارت آلمان قرارداشتند و در بیشتر موارد با آلمانیها همکاری می کردند ؛[۳۸] بنابراین روس و انگلیس به نوبهٔ خود سعی داشتند ازراه فشارها و تضییقات مالی، سازمان ژاندارمری را ازهم بپاشند.[۳۹]

مخالفت روس با ژاندارمری، فقدان پول، سلب اعتماد عمومی از این نیرو و دسیسه ها وتحریکات محلی، به استعفای برخی از افسران سوئدی، انفصال بخشی از نیروهای آن و میل به شورش درمیان آنان منجر شد.[۴۰] به دنبال این مسائل و تحریکات افسران سوئدی ژاندارم و دخالت های دولت آلمان در ژاندارمری فارس، زمینه‌های قیام ژاندارمری درفارس فراهم شد. بعد ازقبضهٔ بوشهر به دست انگلیسی ها، ، مردم شیراز بیش از پیش خشمناک شدند. حزب دمکرات که تقریباً منحل شده بود، با تلاش مخبرالسلطنه، والی ایالت فارس، باردیگر تشکیل گردید، کمیته ی مرکزی حزب معین شد ودرکارضد اجانب و طرفداران آن‌ها داخل گردید.

از آن طرف، انگلیس با امداد به طرفداران داخلی خود، نقشهٔ عزل وانفصال مخبرالسلطنه رابه سفارت انگلیس درتهران مخابره واورا به دوستی با آلمانها و عداوت با روس و انگلیس متهم کرد. این مسئله باعث عزل مخبرالسلطنه از شیراز و رفتن او به تهران گشت.[۴۱] مخبرالسلطنه در برلن درس خوانده بود و گرایش به آلمان دراو دیده می شد.[۴۲] پس ازبرکناری مخبرالسلطنه هدایت ازمقام ایالت فارس و انتصاب موقت میرزا حبیب الله خان قوام‌الملک به جای وی، گروههای ضد انگلیسی با همراهی ومساعدت عوامل آلمانی بر فعالیتهای خود افزودند وهمزمان با بحران حکومت مرکزی وقرارداد پنهانی مستوفی الممالک با آلمانی ها، شرایط برای قیام ژاندارمری و تأسیس حزب فراهم گردید.[۴۳]این حزب توسط افسران ایرانی ژاندارمری ایجاد شد که مشهور ترینِ این افسران یاور علیقلی خان بود. فرمانده ی سوئدی ژاندارمری فارس، کاپیتان انگمان ظاهراً در جریان همکاری ژاندارمری با

داوطلبان نظام ملی، مداخله ای نداشت، اما همانند سایر صاحب منصبان سوئدی ژاندارمری، باطناً طرفدار متحدین بود.[۴۴]
در فارس، تشکیلات حزب دمکرات، قدرت و نفوذ زیادی کسب کرده بود. علاوه برشخصیت‌های محلی، گروهی از صاحب منصبان و افراد ژاندارمری نیزعضویت حزب دمکرات را پذیرفته بودند. افراداین حزب برای پیشبرد اهداف خود، ازکنسول آلمان استفاده کردند، زیرا به لحاظ مالی، کنسول آلمان در شیراز در آن برههٔ زمانی به دلیل اینکه دولت متبوعش درگیر جنگ جهانی بود نمی توانست کمک چندانی به قیام ژاندارمری کند وحتی مبلغی که ووسترو، کنسول آلمان، پرداخت می‌کرد،به سختی کفاف ژاندارمری را می‌داد[۴۵] ؛ البته گفتن این جمله همراه تردید است، زیرا اگرهزینهٔ حزب را کنسول آلمان می داد، دیگر لزومی نبود یاورعلیقلی خان برای تأمین مالی، دست استمداد سوی چند تن از ثروتمندان و تجاردرجه اول شیراز، از جمله حاجی عبدالرحمن کمپانی و محمد ابراهیم خان مشیری دراز کند و به نام «اعانه»، مبلغی جمع کند.[۴۶]
از دیگرزمینه هایی که قیام ژاندارمری را تسریع بخشید، به شهادت رسیدن رئیس علیخان دلواری بود. با شهادت وی، طرفداران حزب دمکرات شروع به فعالیت کردند ودرمجلس ترحیمی که برای او برگزارشده بود، سیدابراهیم ضیاء الواعظین به خطابه پرداخت.[۴۷]مشکل دیگر، قوام الملک، نایب‌الایالهٔ فارس، از طرفداران دولت انگلیس بود؛ بنابراین ژاندارمری درصدددبود قوام الملک را با خود همراه سازد، زیرا او از منتفذین درجه اول فارس بود و اگر با افکار حزب همراه نمی‌شد یابی‌طرفی اختیارنمی کرد،جنگ داخلی شروع می‌گردید و تمام قوا، صرف منازعه و کشمکش با آن‌ها می‌شد.[۴۸] بعد از شروع قیام، ژاندارمری فارس در اندیشهٔ نیرو رساندن به مجاهدان بوشهر بود، اما خود رسماً نمی‌توانست واردجریان شود؛ درنتیجه، کارآموزش افراد داوطلب «نظام ملی» و مسلح‌کردن آنان را که درسوگ کشته‌شدن رئیس‌علی دلواری در«مسجد نو» گرد آمده بودندبرعهده گرفت. درحالی که قوام‌الملک می‌کوشید تهران را در جریان امر بگذارد، هفتصد تن از نیروهای نظام ملی در نهم ذیقعدهٔ ۱۳۳۳ق. / هجدهم سپتامبر۱۹۱۵م، به ریاست آقا شیخ جعفر مجتهد محلاتی، ازروحانیون شیراز،و فرماندهی محمدخان زند،به سوی

بوشهر حرکت کردند.[۴۹]
کنار این اقدام ژاندارمری،ازمدتی قبل،خبرهایی مبنی بر احتمال اقدام ژاندارمری ضدِ کنسولگری بریتانیا به گوش می‌رسید. این خبر، اوکانر، کنسول بریتانیا در فارس را به تکاپو واداشت ودر نهایت، منجرشد که تلگرافی ازسوی کلنل ادوال، رئیس کل ژاندارمری، مبنی بر احضار همهٔ ژاندارم های شیراز مخابره شود، اما یاور علی‌قلیخان و یاران او پیش‌دستی کردند و پیش از آنکه دستور دولت به ژاندارم ها ابلاغ شود، دموکرات ها را مطلع ساختند. به کوشش دموکرات‌ها، گروه زیادی از اهالی شیراز درتلگرافخانه متحصن شدند. تلگراف های تندی به تهران مخابره شدکه ابقای ژاندارمری را درخواست کرده بودند؛ بدین ترتیب کوشش انگلیسی‌ها برای برانداختن ژاندارمری، به جایی نرسید.[۵۰]
پس ازرفع خطرانحلال ژاندارمری فارس،شماری ازصاحب منصبان ژاندار مری از جمله نایب علی‌رضاخان، نایب حسن خان، نایب مجیدخان، نایب اول محمدتقی خان عرب،یاورمحمد صادق‌خان کوپال،سلطان حیدرقلی خان،سلطان مسعود خان کیهان، سلطان ابوالفتح‌خان،سلطان ملک‌زاده، کلنل ثقفی، سلطان مسعود خان، سلطان معاضدالسلطان، سلطان غلام رضا خان، سلطان شارق السلطان، نایب داودخان، سلطان نورالد هرمیرزا و سلطان احمد اخگر که دارای حس میهن‌پرستی بودند و ازاوضاع تهران و دخالتهای کشورهای خارجی در امور ایران به تنگ آمده بودند، به رهبری یاورعلی‌قلی خان پسیان، حزبی به نام «حافظین استقلال» تشکیل دادند[۵۱] آنان منویات خود را با عقاید دموکراتیک موافق دیدند، در ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۳۳ ق./ شش نوامبر ۱۹۱۵م. از احمد حکیم الهی، نمایندهٔ حزب دموکرات، خواهش کردند که اعضای حزب حافظین استقلال را به عضویت بپذیرد ودو حزب متحد شوند؛ این پیشنهاد پذیرفته شد.[۵۲]

اقدامات ژاندارمری پس از تشکیل حزب حافظین استقلال

برنامهٔ این حزب بر آن قرار گرفت که تا دوم محرم، تمام اداره‌ها را تصرف کنند و انگلیسی‌ها را دستگیر کرده، به تنگستان بفرستند؛ امورشهر را کمیتهٔ مرکزی حافظین استقلال در دست گیرد و نیروی نظامی مهیا شود تا اگرچه دشتستانی‌ها

نتوانستنددرمقابل«اجنبی»ها مقاومت کنند،نگذارنددشمن درفارس پیشروی کند. [۵۳] روزنامهٔ ارگان این حزب، «حافظ استقلال» نام داشت و در اوایل سال ۱۳۳۴ ق. به مدیریت دکتر ابوالحسن خان منتشر می‌شد.[۵۴] در ماه محرم، روزنامهٔ حیات، ارگان حزب دمکرات، مقاله ای منتشر کرد شامل آخرین پیام دربارهٔ لزوم قطع رابطه با حکومت تهران، اقدام برای نجات وطن و طرد مزدوران بیگانه با فرا رسیدن ماه محرم و به ابتکار طراحان قیام، در اداره ژاندارمری، مجلس سوگواری ترتیب دادند تا خطبا و مبلغین حزب دمکرات بتوانند با استفاده ازمنبرو وعظ و خطابه، آزاد به نشرو تبلیغ نظریات سیاسی خود بپردازند.[۵۵] فرماندهی عملیات ژاندارمری با یاورعلیقلی خان بودکه به دستور وی، سلطان مسعودخان پولادین: مأمور تصرف کنسولگری انگلیس و بانک شاهنشاهی و تلگرافخانهٔ هند و اروپا؛ سلطان معاضد: مأمورادارهٔ شهر و برقراری نظم و سلطان غلامرضاخان پسیان: مأمور تصرف ارگ، نظمیه و ادارههای دولتی شدند.[۵۶] مستحفظین کنسولگری بدون مقاومت تسلیم شدند. اوکانر، کنسول انگلیس در شیراز دستگیر شد.[۵۷] کنسول انگلیس می گوید: «نیم ساعت به وی فرصت داده شد تا تسلیم شود و او با بهره گیری از این فرصت، اسناد و مدارک محرمانهٔ کنسولگری را از بین برد و سپس تسلیم شد.»[۵۸] کمیتهٔ حافظین استقلال با ووسترو، کنسول آلمان، در شیرازارتباط نزدیکی برقرار نمود. به عقیدهٔ برخی، ووسترو طرح دستگیری کنسول و اتباع انگلیسی را به کمیته پیشنهاد کردوکمیته پس ازبررسی طرح او،ژاندارمری را مأموراجرای آن کرد.[۵۹] کمیتهٔ حافظین استقلال، اوکانر وسایر اتباع انگلیس راکه عبارت بودند از مسیو و مادام فرگوسن، مسیو آیرتن، مسیواسمیت، تلگرافچی ومعاونش، لیو ینگستون تاجر، مسیو ومادام پتی گرو و مسیوو مادام کریستمان را نزد زایرخان فرستادند.[۶۰]

هدف از قبضه کردن پست و تلگراف نیز این بود که قوام الملک نتواند با تهران مخابره کند؛ بنابراین موقتاً تلگراف شمال را قطع کرده، همان روز جرائد حافظین استقلال،جام جم، تازیانه وحیات که همگی جرایدارگان حزب دمکرات بودند، مقالات مفصلی ضد قوام الملک منتشر کردند و چون ایام عاشورا بود، ادارهٔ ژاندارمری،

بنای روضه خوانی را گذاشتند و روضه خوانان برفراز منبر، روضهٔ سیاسی می‌خواندند؛ حضرت سیدالشهداء را دمکرات می دانستند؛ مردم را به وطن دوستی دعوت می‌کردند و حال با کناباتی به قوام، او را از طرفداران سیاست انگلیس معرفی می کردند.[۶۱] کمیتهٔ حافظین استقلال بعد از عاشورا، اعلانی را طبع کرد و به در و دیوار چسپانید که موضوع آن، خطاب به قوام الملک بود: شما از کنسول انگلیس پول گرفته اید و به دولت و ملت خیانت می‌کنید؛ این مسئله سبب درگیری نیروهای قوام با ژاندارمری شد؛ روز دوازدهم صفر ژاندارم ها جنگ را شروع کردند. جنگ داخلی، دوازده روز طول کشید و در نهایت، قوام فرار کرد. ژاندارم ها پیش رفته، خانهٔ قوام و طرفداران وی را غارت کردند؛[۶۲] این مسئله وجههٔ افراد ژاندارم را در میان مردم کاهش داد. نحوهٔ رفتار ژاندارم های پیروز با اموال و اطرافیان قوام، نخستین اختلاف میان آن‌ها با دمکرات‌ها و ملیون شیراز را موجب شد، زیرا همراهی روحانیت ورؤسای مجاهدین جنوب، بیش از پیش به آنان امکان دفاع از وطن را داده بود.[۶۳] درمورداسرا، واسموس پیشنهادکرد که زنها به بوشهر انتقال یافته وبه کمیسر انگلیس مقیم آنجا تحویل داده شوند، ولی مردان را به صورت اسیردر ناحیهٔ اهرم به رئیس قبایل تنگستانی تحویل دهند. این عده تا ژوئن سال بعد درآنجابودند،سپس به موجب معاهدهٔ مبادلهٔ اسرا، آزاد شدند.[۶۴]

نیروهای ژاندارم خیلی زود ناتوانی خود را در تسلط بر شیراز نشان دادند؛ این ناتوانی از سویی ناشی از مشکلات مالی بود، ولی در اصل به دلیل عدم همراهی دمکرات ها در این مرحله بود. حزب دمکرات دارای شعب متعدد و اعضای بسیاری در شیراز بود و امور سیاسی شهر را در دست داشت؛ همچنین ژاندارمری برای پرداخت حقوق نفرات خود و دریافت مساعده، تجار و ملاکین را تحت فشار قرار داده بود؛ خرابی اوضاع اقتصادی، مانع از دستیابی آنان به مقصود شد درنتیجه ژاندارمری، متوسل به اقدامات شبه انقلابی در برابر ثروتمندان گردید که این مسئله بر نارضایتی مردم دامن زد.[۶۵] قوام الملک چون تاب مقاومت نداشت، به لار فرار

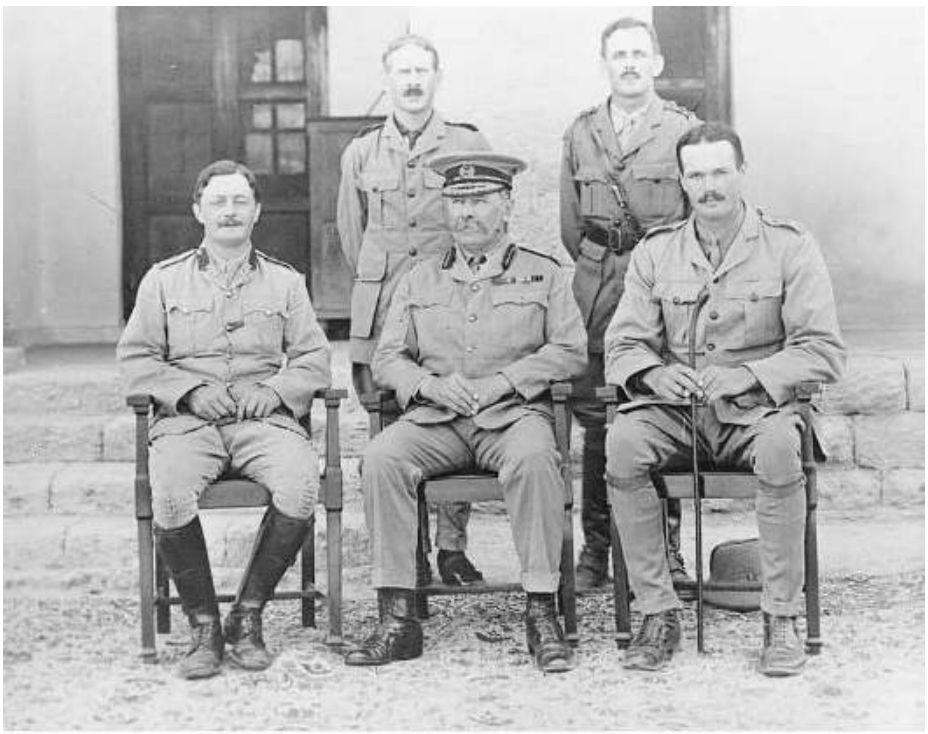

سرتیپ پرسي سایکس، پایه گذار و فرمانده قشون تفنگداران جنوب
در میان افسران بریتانیایي در بندرعباس در فروردین ۱۲۹۵ ه.ش.

کرد؛ افراد کمیتهٔ حافظین استقلال بر اساس اسنادی که از کنسولگری انگلیس به دست آورده و انتشار داده بودند وی را متهم به گرفتن پول از انگلیس کردند.[۶۶] در حالی‌که ژاندارمری گرفتار شیراز بود، قوام الملک به بندر لنگه و از آنجا به بوشهر رفت و توانست نظر مساعد انگلیسی‌ها را برای کسب حمایت سیاسی و دریافت کمک مالی و تسلیحاتی جلب نماید. او سپس از طریق بندرعباس به نواحی شرقی فارس وارد شد و عشایر خمسه را در جنگ علیهٔ ژاندارمری با خود همراه ساخت. تبلیغاتی که او در مورد قدرت و مهمات خود به راه انداخته بود ژاندارمری را هراسان ساخت؛ در نتیجه با شتاب، اردویی تشکیل شد و به نواحی شرقی فارس اعزام گردید. هدف از تشکیل این اردو علاوه بر مقابله با قوام الملک، جمع‌آوری مالیات ایلات خمسه نیز بود و این امر بر دشمنی آنان با ژاندارمری افزود. این اردو درشهر فسا درمقابله با حریف درهم شکست وراه شیرازبرروی قوام‌الملک گشوده شد.[۶۷]

دلایل شکست نیروهای ژاندارم و حزب حافظین استقلال

نبردی که بین نیروهای ژاندارم و نیروهای قوام درگرفت، درواقع شکست نظامی حزب محسوب می‌شد. عزیمت ووسترو از شیراز، بر فعالیت آلمانی‌ها تأثیر منفی‌گذاشت و باعث عدم تحقق وعده‌های او مبنی بر تأمین اسلحه، مهمات و پول برای ژاندارمری گردید.[۶۸] حکومت مرکزی نیزبا قطع بودجهٔ ژاندارمری فارس [هرچند که مدتها بود پرداخت نمی‌شد] باعث کاهش توانایی ژاندارمری گردید.[۶۹] با پیوستن نیروهای صولت‌الدوله به قوام الملک، مخالفان ژاندارمری تقویت شدند. در این زمان، افکار عمومی نیز کاملاً علیه آن‌ها برانگیخته شده بود، زیرا آنان در ابتدا، اقدامات خود را براساس دستور دولت توجیه می‌کردند، اما با روشن شدن نظر دولت، مردم چندان به همکاری با آنان راغب نبودند؛ علاوه بر این، اقدام های خودسرانهٔ ژاندارمری در تخریب و غارت برخی منازل مردم شیراز در زمان قیام، نفرت اهالی را برانگیخته بود و در آستانه ی ورود قوام، کودتایی به نفع او روی داد. سلطان قاسم خان فتح الملک، از افسران ژاندارمری طرفدار قوام که در زندان به سر

می برد، توانست از زندان فرار کند و رهبری کودتا را برعهده گیرد. او با کمک ژاندارم های مخالف، کنترل شهر را به دست گرفت.[٧٠] فتح‌الملک با کمک مالی انگلیسی‌ها توانست فرماندهان ارشد ژاندارمری ازجمله ماژور انگمان، رئیس ژاندارمری فارس و ماژور اریکسون،آلمانی‌های مقیم شیراز و مدیران روزنامه های جام جم، حیات و تازیانه را بازداشت کند. وی برخی از فرماندهان کودتا را اعدام کرده وعده ای ازافسران ایرانی آن را در قمشه تحویل روس ها دادند. درواقع با مرگ یاورعلیقلی خان که طراح ومجری اصلی حزب بود از قیام ژاندارمری وحزب حافظین استقلال جز خاطره ای باقی نماند.[٧١]

پس از سرکوب قیام ژاندارمری، اغتشاشات درفارس، ابعادی گسترده و غیرقابل کنترلی به خود گرفت، تا آنجا که اعتبارانگلیس در مناطق جنوبی ایران به پایین‌ترین سطح خود نزول کرد. این امر علاوه بر موفقیت‌های قوای ترک و آلمان در خارج از ایران، به موفقیت‌های سیاسی آلمان در ایران بازمی‌گشت که توانسته بود از انزجار ایرانیان از روس‌ها و انگلیسی‌ها بهره گیرد تا جایی که چیزی نمانده بود که بخش اعظم تنها نیروی نظامی مستقل ایران، یعنی ژاندارمری که زیر نظر افسران سوئدی و ایرانی اداره می‌شد، به همراهی عده‌ای از رجال و دولت مردان ایران، بی‌طرفی ایران را در جنگ به سود متفقین بشکنند.[٧٢]

در حین قیام ژاندارمری فارس، دولت انگلیس بر پایه‌ی موافقت سپهدارو به وسیله ی ژنرال سایکس دراستان‌ها و بنادر جنوب، نیرویی متشکل ازچندین هزار نفر از داوطلبان محلی را زیر نظر و تعلیم افسران انگلیسی و هندی با همکاری شماری از افسران جزء ایرانی به نام «تفنگداران جنوب» تشکیل داد. مرکز آن در شیرازو شاخه‌های آن دراصفهان، کرمان، یزد و بندرعباس حضور فعال داشتند. درشیراز، فرمانفرما، استاندار فارس، برای تثبیت تفنگداران جنوب، به ژنرال سایکس کمک کرد. سایکس که از سال ١٨٩۴م. تا ١٩١٣م. کنسول انگلیس در کرمان بود و به منطقه آشنایی کامل داشت و به زبان فارسی مسلط بود درهجدهم ربیع الاول ١٣٣۴ق./ ٢۴ ژانویهٔ ١٩١۶م. به فرماندهی پلیس جنوب، برگزیده شد. او در ربیع

الثانی ١٣٣٤ق./ مارس ١٩١٦.م وارد بندرعباس شد و دو ماه بعد، کرمان و بلوچستان را تصرف کرد؛ آن‌گاه دستور حمله به فارس، راصادر نمود.پلیس جنوب بعد ازشکست عشایرفارس پیروزمندانه وارد شیراز شد.[٧٣] ژاندارمری فارس هم به تفنگداران جنوب پیوست. وثوق‌الدوله آن را در فروردین ١٣٣٦ق./١٨١٩م. به رسمیت شناخت و به این ترتیب، به «پلیس جنوب» تغییر نام داد. انگلیس، پلیس جنوب را با هدف حفظ امنیت راه های جنوب که آن زمان در معرض تهدید طوایف قشقایی و سایر ایلات وعشایر جنوب بود تشکیل داد.[٧۴] انگیزهٔ اصلی این اقدام انگلیسی‌ها، بسته ماندن راه شاهی (بوشهر ـ شیراز) بود که با معضل ناامنی روبرو شده و این امربرای اتباع انگلیسی و کالاها و مال‌التجاره آنها مشکلات فراوانی فراهم نموده بود.[٧۵]

عمدهٔ درگیری‌های انگلیس، با قبایل غارتگر و راهزنان حرفه‌ای و محلی بود؛ این عملیات بیشتر به مناطق شمال شمال شرقی شیراز تا دریاچهٔ نیریز و مناطق مرزی فارس وکرمان محدود می‌شد. به طور کلی، کنارآمدن با راهزنان مشهور بسیار دشوار بود، زیرا موضع آن‌ها با توجه به مسائل روز تغییر می‌کرد؛ به علاوه، بسیاری از آنها با حکام، اعیان و کلانترها، پیوندهای سیاسی یا تجاری تنگاتنگی داشتند. که انتظار می‌رفت دهنشینان که بار سنگین مالیات‌های گزاف و غیرقانونی و هزینه ی حفاظت راه بر دوش آنها بود، دست‌کم با پلیس جنوب همکاری کنند، زیرا تنبیهات سختی برای روستاییانی که با غارتگران همکاری می کردند در نظر گرفته شده بود، اما روستاییان از دادن اطلاعات به پلیس جنوب امتناع می‌کردند.[٧۶]

دلیل دیگر تأسیس پلیس جنوب این بود که از اقدامات تخریبی و تحریکات دولت های اروپایی در ایران جلوگیری شود و اعتبار وآبروی انگلیس را درجنوب ایران دوباره زنده کند. این نیرو که اندیشهٔ برپایی آن از اوایل سال ١٣٢٠ق. /١٩٠٣م. در ذهن سیاستمداران انگلیسی نمود یافت، در ظاهر برای حفظ امنیت راههای جنوبی و در اصل به منظور حفظ نفوذ انگلیس در نواحی جنوب ایران پدید آمده بود. مقصود انگلیسی‌ها از ایجاد این قشون که ضربه‌های سهمگینی به پیکراستقلال ایران وارد

آورد این بود که سیاست خدعه و نیرنگ خود را در نواحی جنوبی ایران با یک قوهٔ منظم همراه نمایند تا همچون قزاق‌خانه، افراد آن ایرانی باشند، اما با لیرهٔ انگلیسی و صاحب‌منصبان انگلیسی تربیت شوند و در جنوب ایران حکم همان قزاق‌خانه را در نواحی شمالی ایران پیدا نمایند. به هرصورت، پلیس جنوب به طور کلی حکم دستهٔ قشون اجنبی را داشت که در خاک کشور دیگری ساخلو داده شده تا مأمور سرکوبی عده‌ای مردم بی‌گناه و بی‌پناه باشد.[٧٧] دو دولت روس وانگلیس، تمام این اقدامات نظامی را براساس قرارداد ١٩٠٧م. و به عنوان ایجاد امنیت در منطقهٔ نفوذ خود انجام دادند. آن‌ها برای فروش کالاهای خود در ایران، به امنیت احتیاج داشتند و به همین دلیل بود که هزینه‌های این ارتش‌ها را تقبل می‌کردند. پلیس جنوب در واپسین لحظات حیات خود، قبل ازادغام درارتش نوین ایران، همچنان زیرنظر افسران انگلیسی فعالیت می‌کرد و شامل ٥٤٠٠ سرباز ایرانی، ٤٧ افسر انگلیسی، ٢٥٦ افسر جزء انگلیسی و هندی و ١٩٠ افسر جزء ایرانی بود.[٧٨]

نتیجه:

بررسی‌ها مشخص می‌کند که دولت انگلیس، چندین هدف را ازتشکیل ژاندارمری فارس دنبال می کرد: نخست اینکه علاوه بر خودداری از پرداخت عوارض راهداری درمسیر، امنیت راههای جنوب را نیز تأمین کند تا بازرگانان انگلیسی در امنیت به داد و ستد بازرگانی با نواحی جنوبی و مرکزی ایران پرداخته، نفوذ خود را در این مناطق بیشتر کنند. دوم اینکه در تقابل با دولت روس که با داشتن بریگاد قزاق در شمال ایران که از آن همچون اهرمی برای فشار بر دولت مرکزی ایران استفاده می‌کرد، انگلیس نیز با داشتن نیرویی متشکل از افسران انگلیسی یا کشوری بی‌طرف و افراد بومی بتواند بر قدرت مرکزی اعمال نفود کند. ژاندارمری فارس با کمک مستشاران سوئدی از افراد محلی تشکیل گردید و درمدت کوتاهی پس ازتأسیس، کفایت خود را در برقراری امنیت راههای حوزهٔ استحفاظی خود نشان داد. این نیرو در ابتدا کاملاً مطیع انگلیسی‌ها بود و کنسولگری انگلیس را از کارهای خود آگاه می

کرد، اما پس از مدتی، افسران ژاندارمری با پی بردن به این مسئله که دولت انگلیس در پی سوء استفاده از آنهاست، سیاست خود را در قبال انگلیس تغییر داد.
با آغاز جنگ جهانی اول، ژاندارمری فارس تحت تأثیر فرماندهان سوئدی خود و کنسولگری آلمان، به اهداف دولت آلمان گرایش پیدا کرده بود و چون مواجب آنها دیگر توسط دولت انگلیس پرداخت نمی‌شد و افراد ایرانی ژاندارمری از دخالت‌های انگلیس در وطن خویش به ستوه آمده بودند، دست به قیام زدند. در طول مدت قیام، کنسولگری انگلیس، بانک شاهنشاهی و تلگراف شیراز را به تصرف درآورد. درآن برهۀ زمانی، بیشترامورشیرازدر دست حزب دموکرات بود؛ بنابراین افراد ژاندارمری با پیوستن به این حزب، «حزب حافظین اسقلال» را بنیاد نهادند.
قیام ژاندارمری به دلایلی از جمله پرداخت نشدن مواجب؛ خروج ووسترو، کنسول آلمان از شیراز که قرار بود پول واسلحه دراختیار ژاندارمری قراردهد؛ برخورد نادرست افراد ژاندارمری با طرفداران دولت انگلیس؛ کمک مالی و نظامی انگلیس به طرفدارانش؛ متحد شدن قوام الملکِ طرفدارانگلیس با صولت‌الدوله قشقایی؛ شکست نظامی افراد ژاندارمری در نبرد فسا؛ کودتای افراد ژاندارمری مخالف قیام و روشن شدن موضع مخالف دولت مرکزی در قبال این قیام، به نتیجۀ مطلوب دست نیافت.
دولت انگلیس که و همچنان در پی نفوذ اقتصادی بیشتر و تأمین امنیت در این نواحی بود، در حین قیام، با نیرویی متشکل از افسران انگلیسی و هندی و افراد بومی،«پلیس جنوب» را بنیاد نهاد که وظیفه اش همانند ژاندارمری فارس، حفاظت از مسیرهای کاروان رو؛ مستحکم کردن مواضع دولت انگلیس و ایجاد نیروی نظامی وابسته به خود در جنوب، همانند بریگاد قزاق وابسته به روسیه در شمال کشور بود. (۴)

◄ توضیحات و مآخذ:

۱- جهانگیر قائم مقامی «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران » از آغاز قرن یازدهم هجری تا ۱۳۰۱ هجری شمسی- کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء - خرداد ۱۳۲۶–صص ۲۲۴ - ۲۰۷
دکتر جمشید صداقت کیش، مبارزات مردم فارس علیه پلیس جنوب، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، بهار ۱۳۹۴، ص ۳۱۵ تا ۳۲۳
۳ - محمد علی زندی« پلیس جنوب ایران» (S.P.R) South Persia سایت پژوهه- ۲٤ آبان ۱۳۹۲
۴- آوات ابراهیمی:« انگلیس و ژاندارمری فارس » منبع: پیام بهارستان شماره ۱۱

◄ پی نوشت ها : جهانگیر قائم مقامی «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران »

(۱) ص ۲۴ کتاب محرمانه سیاسی انگلیس
(۲) تلگراف ۲۷۲ جلد ۴ کتاب آبی »
(۳) همان تلگراف
(۴) رجوع شود به محبث ۸ از فصل چهاردهم همین کتاب)
(۵) ص ۱۶۲ کشف تلبیس
(۶) (۱۵۵ کشف تلبیس)
.(۷) اینکه لرد کرزن در طی نطق۲۱ ژانویه ۱۹۱۸خود گفته بود:« حکومت ایران صورتاً پیشنهاد دولت اعلیحضرتی را در تشکیل این کار و بعهده گرفتن زمام امورآن و تعیین عده ای صاحبمنصب انگلیسی پذیرفت» گویا اشاره بموافقت وثوق الدوله بوده است منتهی مسترسکرین کفیل قونسولگری انگلیس در کرمان وقتی قسمتی از نطق لرد کرزن را در ۲۳ ربیع اثانی۱۳۳۶ مطابق با ۶ فوریه ۱۹۱۸در کرمان منتشرنمود این عبارات را بدینگونه تأویل کرد که « رفع شبهه از اولیای دولت علیه ایران شده و رسماً این قشون را قشون ایرانی شناخته » (روزنامه ایران ۱۸۷ سال دوم)

(٨) روزنامه ایران شماره ١٥٥ سال دوم.
(٩) شماره ١٧٨ سال دوم روزنامه ایران
(١٠) شماره ١٨٠ سال دوم روزنامه ایران
(١١) متن نامه وزارت کشور بهیأت متینگ احزاب این است: « هیئت محترم متینگ بموجب مراسله فوری که از وزارت جلیله امورخارجه بوزارت داخله واصل شده است نظربشایعه متینگی که امروزبرضد عملیات انگلیسی ها در خاک ایران در میدان توپخانه داده میشود از سفارت انگلیس مراسله بوزارت امورخارجه رسیده است که دولت فخیمه انگلستان حاضراست فوراً بدولت علیه ایران برای ترتیب دوستانه در خصوص پلیس جنوب و احضار قشون انگلیس از ایران داخل درمذاکره گردد. وزارت جلیله امورخارجه نظر بوصول این مراسله سفارت انگلیس بوزارت داخله خاطرنشان نموده که باین حال اقامه متینگ مقتضی نیست و وزارت معزی الیها تقاضا فرموده اند که وزارت داخله سریعاً دراین موضوع اقدامات مقتضی بعمل آورد. این است که نظرآن هیئت محترم را بمفاد مرقومه وزارت جلیله خارجه متوجه و بعدم انعقاد متینگ امروز جلب می نماید. وزارت داخله» (شماره ١٨٠ سال دوم روزنام ایران)
(١٢) شماره ٢٣٥ سال دوم روزنامهٔ ایران
(١٣)(همان شماره از همان روزنامه)
(١۴)» ص ١١٣
(١٥) رجوع شود به شماره ١٨٧ روزنامه ایران سال دوم بتاریخ سوم جمادی الاخره که متن اعلامیه وزارت داخله درباب تعطیل جراید در آن درج است
(١۶)»شماره ٧٢١ سال چهارم روزنامه ایران
(١٧) متن تلگراف مزبوراین است : « اداره پلیس جنوب که از قرارسه هزار نفراست کتباً و شفاهاً با ایالت مرجوعاتی داشته و دارند و درمواقع رسمی و اعیاد هم حاضرمیشدند مستدعی است تکلیف معین فرمایند که روابط آنها از چه قرار باید باشد، نمره ٢۶٣٠ – ١٩ میزان» (ص ٨٥ کتاب جریان مشروح دو روز تاریخی)
(١٨) ص ٨۶ همان کتاب این عده به طهران نیامدند و در اصفهان متوقف شدند..

(١٩) شرح این تجاوزات را در فصل شانزدهم مبحث چهارم دیدیم به آنجا رجوع شود.

(٢٠) متن فصول مزبور این است:

فصل پنجم - طرفین معظمتین متعاهدتین تقبل می‌نمایند که: (١) از ترکیب و یا توقف تشکیلات و یا دستجات (گروپ‌ها) به هر اسم که نامیده شوند و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبوره مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحده با روسیه باشد در خاک خود ممانعت نمایند و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون و یا قواء مسلحه تشکیلات مزبوره در خاک خود ممانعت نمایند. (٢) به کلیه ممالک و یا تشکیلات قطع نظر از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه با متعاهد معظم باشد نباید اجازه داده شود که به خاک هر یک از طرفین معظمتین متعاهدتین تمام آنچه را که ممکن است بر ضد متعاهد دیگر استعمال شود وارد نموده و یا عبور دهند. (٣) با تمام وسایلی که به آن دسترس باشد از توقف قشون و یا قواء مسلحه مملکت ثالث دیگری در صورتی که احتمال برود توقف قواء مزبوره باعث تهدید سرحدات و یا منافع و یا امنیت متعاهد معظم دیگر می‌شود باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نماید.

فصل ششم

طرفین معظمتین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که هر گاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحادی شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدام‌های لازم نظامی را به عمل آورد دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلادرنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

(٢١) در شعبان ١٣٣٨درزمان کابینه دوم وثوق الدوله حکومت شوروی یادداشتی بدولت ایران فرستاد و بموجب آن تقاضا کرده بود : « قوای انگلیس را ازخاک خود خارج کنند والا قوای ساویت از ناچاربه ایران حمله خواهد کرد» ولی چون دولت ایران درانجام تقاضای آنها کاری نکرد اولین دستجات بلشویکها در١٠ ذی حجه

دربندرانزلی(پهلوی امروز) پیاده شدند و ما شرح تجاوزات آنها و اقدامات دولت را در رفع غائله مزبورمختصراً درفصل قشون متحدالشکل دیدیم.

(٢٢) اهمیت وتأثیر فصول پنجم و ششم معاهده ایران و روس در مسألهٔ پلیس جنوب از قسمتی از نطق سید ضیاءالدین که در روز ١۶ اسفند ١٣٢٢ در مجلس شورای ملی برای دفاع از اعتبارنامه نمایندگی خود ایراد کرده است و ما قسمتی از آنرا که با موضوع کتاب ما بستگی داشت درهمین مبحث نقل کرده ایم بخوبی معلوم می شود. وی می گوید: « گذشته ازاینکه به استقلال وسلامت مملکت ما لطمه وارد می آورد (یعنی پلیس جنوب) دربدو امر که ما با دولت همجوار شوروی دارای مناسبات حسنه شده بودیم نمی خواستم در ایران دولت یک تشکیلاتی را داشته باشد که درتحت اداره افسران یک مملکتی باشد که درآن موقع با دولت شوروی دارای مناسبات حسنه نبودند و همدیگر را نشناخته بودند. » (٣١ کتاب جریان مشروح دو روز تاریخی)
.(٢٣) ص ٣٠ کتاب جریان دو روز تاریخی)

◄ پی نوشت های : محمد علی زندی« پلیس جنوب ایران» (South Persia S.P.R) سایت پژوهه- ٢٤ آبان ١٣٩٢

[١] . راضی، منیره؛ پلیس جنوب ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ١٣٨١، چاپ اول، صص ٩٨ - ٩۶.
[٢]. میرازیی، غلامرضا؛ قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ١٣٨١، چاپ اول، ص ٢١٣.
[٣]. گرگه، اولریخ؛ پیش به سوی شرق، ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول، ترجمه-ی پرویز صدری، تهران، کتاب سیامك، چاپ اول، ١٣٧٧، صص ١۶٧- ١۶٣.
[۴].باست، الیور؛ آلمانی‌ها در ایران، ترجمه-ی حسین بنی-احمد، تهران، شیراز،

١٣٧٧، چاپ اول، ص ٥٢.
[٥] . فن میکوش، داگوبرت؛ واسموس لورنس آلمانی، ترجمه-ی فرشته اعظم میرفخرایی، تهران، نویسا، ١٣٧٥، چاپ اول، ص ٦٩ و سایکس، کریستوفر، فعالیت‌های جاسوسی واسموس در ایران، ترجمه-ی حسین سعادت-نوری، تهران، بی‌نا، بی‌تا، ص ١٧.
[٦].سپهر(مورخ الدوله)،احمدعلی؛ایران درجنگ بزرگ١٩٨١– ١٩١٤ تهران ، ادیب، ١٣٦٢، چاپ دوم، صص ٤٧ - ٤٤.
[٧] . راضی، منیره؛ پیشین، ص ١٠٥.
[٨] . وادالا، رمی؛ خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه-ی شفیع جوادی، تهران، کتاب سحاب، ٢٥٣٦، چاپ اول، صص ٦٢ - ٥٥.
[٩] . بیات، کاوه؛ جنگ جهانی اول در جنوب ایران، بوشهر، بزرگ-داشت هشتادمین سالگرد شهادت رئیس علی دلواری، ١٣٧٣، چاپ اول، ص ٢١.
[١٠] . کیانفر، عین-الله؛ و استخری، پروین؛ کشف تلبیس یا دوروئی انگلیس، تهران، زرین، ١٣٦٣، چاپ دوم، صص ١١٤ -١١١.
[١١].راضی، منیره؛ پیشین، ص ٩٩.
[١٢] . پالمر، رابرت روزول؛ تاریخ جهان نو، ترجمه-ی ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر، ١٣٥٧، چاپ سوم، صص ١٤٦ - ١٤٢.
[١٣] . کندی، پال؛ ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ، ترجمه-ی ناصر موفقیان و دیگران، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ١٣٧١، چاپ اول، صص١٤٧ ١٤٣.
[١٤] . مقداشی، زهیر؛ تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه ١٩٦٥ ١٩٠١، ترجمه-ی سیروس ابراهیمی‌زاده، تهران، پیروز، ١٣٥٤، چاپ اول، صص ٤٧ - ٣٣ و فاتح، مصطفی؛ پنجاه سال نفت ایران، تهران، پیام، ١٣٥٨، چاپ دوم، ص ٢٦٦.
[١٥] . گرگه، اولریخ؛ پیشین، صص ١٦٨- ١٦٣.
[١٦] . وادالا، رمی؛ پیشین، صص ١٤٨ -١٤٦.
[١٧] . راضی، منیره؛ پیشین، صص ١٠٤ - ١٠٣.

[۱۸] . سفیری، فلوریدا؛ پلیس جنوب ایران، ترجمه-ی منصوره اتحادیه و معصومه جعفری فشارکی، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۴، چاپ اول، صص ۱۳۲ - ۱۳۰ و میرزایی، غلامرضا؛ پیشین، ص ۲۱۵.
[۱۹] . راضی، منیره؛ پیشین، ص ۱۱۹.
[۲۰] . مابرلی، جیمز؛ عملیات در ایران، ترجمه-ی کاوه بیات، تهران، رسا، ۱۳۶۹، چاپ اول، ص ۵۸۷.
[۲۱] . راضی، منیره؛ پیشین، ص ۱۱۹.
[۲۲] . همان، صص ۱۸۴ - ۱۸۳.
[۲۳] . همان، ص ۱۸۴.
[۲۴] . همان، ص ۲۶۸.
[۲۵] . کیانفر، عین-الله؛ و استخری، پروین؛ پیشین، ص ۱۲۱ و سفیری، فلوریدا؛ پیشین، صص ۱۴۸ - ۱۲۵.
[۲۶] . رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین؛ فارس و جنگ بین-الملل، تهران، اقبال، ۱۳۵۷، چاپ چهارم، ص ۳۱۵ و مابرلی، جیمز؛ پیشین، ص ۲۷۳ و بیات، کاوه؛ پیشین، ص ۶۶.
[۲۷] . سایکس، سرپرسی؛ تاریخ ایران، ترجمه-ی محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، علمی، ۱۳۶۲، چاپ چهارم، جلد دوم، ص ۶۷۶.
[۲۸] . قطبی، بهروز؛ اسناد جنگ جهانی اول در ایران، تهران، قرن، ۱۳۷۰، چاپ اول، صص ۲۵۸ -۲۵۷ و مابرلی، جیمز؛ پیشین، ص ۳۳۸ و بیات، کاوه؛ پیشین، صص ۱۵۷ - ۱۵۵.
[۲۹] . مابرلی، جیمز؛ پیشین، صص ۲۷۶ - ۲۵۳.
[۳۰] . سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۶۹۹.
[۳۱] . سفیری، فلوریدا؛ پیشین، ص ۴۳.
[۳۲] . رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین؛ پیشین، ص ۳۵۱ و سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۷۷۰.
[۳۳] . مابرلی، جیمز؛ پیشین، صص ۳۹۸ - ۳۹۳ و سفیری، فلوریدا؛ پیشین، ص ۲۳۳.

[۳۴] . بیات، کاوه؛ پیشین، ص ۸۷.
[۳۵] . سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۷۷۶.
[۳۶] . مابرلی، جیمز؛ پیشین، صص ۴۲۳ - ۴۱۱.
[۳۷] . رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین؛ پیشین، ص ۴۶۶.
[۳۸] . بیات، کاوه؛ پیشین، ص ۸۸ و سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۷۸۵.
[۳۹] . فرامرزی، احمد؛ شیخ حسین-خان چاه کوتاهی در جنگ مجاهدین دشتستان و تنگستان با دولت انگلیس، به کوشش سید قاسم یاحسینی، تهران، شیرازه، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۶۶.
[۴۰] . مابرلی، جیمز؛ پیشین، ص ۵۱۱.
[۴۱] . بیات، کاوه؛ پیشین، ص ۱۰۵.
[۴۲] . فرامرزی، احمد؛ پیشین، صص ۷۳ - ۷۲.
[۴۳] . همان، صص ۷۹ - ۷۶.
[۴۴] . سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۷۷۹.
[۴۵] . راضی، منیره؛ پیشین، ص ۲۲۹.
[۴۶] . فرمانفرمائیان، مهرماه؛ زندگی‌نامه-ی عبدالحسین میرزا فرمانفرما، تهران، توس، ۱۳۷۷، چاپ اول، جلد دوم، صص ۲۳۶ -۲۳۳ و سفیری، فلوریدا؛ ص ۲۰۶ و سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۷۳۵.
[۴۷] . مابرلی، جیمز؛ پیشین، ص ۴۰۶.
[۴۸] . سفیری، فلوریدا؛ پیشین، ص ۲۴۶.
[۴۹] . رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین؛ پیشین، ص ۳۲۸.
[۵۰] . بیات، کاوه؛ پیشین، ص ۹۱.
[۵۱] . راضی، منیره؛ پیشین، ص ۲۳۴.
[۵۲] . سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۷۶۴.
[۵۳] . مابرلی، جیمز؛ پیشین، ص ۴۶۵.
[۵۴] . راضی، منیره؛ پیشین، صص ۲۳۷ - ۲۳۶.
[۵۵] . سایکس، سرپرسی؛ پیشین، ص ۷۸۶.
[۵۶] . فرامرزی، احمد؛ پیشین، صص ۴۰ - ۲۵.

[۵۷] . مابرلی، جیمز؛ پیشین، ص ۵۶۸.
[۵۸] . راضی، منیره؛ پیشین، ص ۲۴۲.
[۵۹] . ذوفی، ایرج؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت-های بزرگ ۱۹۲۵ ۱۹۰۰، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸، چاپ اول، صص ۴۴۳ - ۴۳۴.
[۶۰] . سفیری، فلوریدا؛ پیشین، ص ۲۵۴.
[۶۱] . راضی، منیره؛ پیشین، صص ۲۴۹ - ۲۴۷.
[۶۲] . شیخ-الاسلامی، محمدجواد؛ اسناد محرمانه-ی وزارت خارجه-ی بریتانیا، تهران، موسسه-ی کیهان، ۱۳۶۸، چاپ دوم، صص ۵۹ - ۵۰ و ذوقی، ایرج؛ پیشین، ص ۳۵۰ - ۳۲۵.
[۶۳] . سفیری، فلوریدا؛ پیشین، ص ۲۵۵ و ذوقی، ایرج؛ پیشین، صص ۴۱۵ ۴۰۸.

◄ پی نوشت ها: آوات ابراهیمی:« انگلیس و ژاندارمری فارس »

۱. قراسوران یعنی کسانی که از طرف حکام در راه‌ها بنشینند تا قافله‌ها را در منازل مخوفه حفظ نمایند: صفائی، ابراهیم، برگ‌های تاریخ، بابک، تهران: ۱۳۵۵، ص ۱۳۶
۲. افسر، پرویز، تاریخ ژاندارمری ایران، قم: بی‌نا، ۱۳۳۲، ص ۲۲ .
۳. اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم (گزارش هیئت بازرگانی هند بریتانیااعزامی به جنوب شرق ایران۱۹۰۴– ۱۹۰۵) ترجمهٔ معصومه جمشیدی و دیگران تهران: مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶. ص ۳۲.
۴. احمد بشیری، کتاب آبی، ج ۸، تهران: نشر نو۱۳۶۲ ، ص ۱۹۱۵.
۵. ویلهلم، لیتن، ایران از نفوذ مسالمت¬آمیز تا تحت¬الحمایگی، ترجمه مریم احمدی، تهران: معین، ۱۳۶۷، ص ۳۱۷.
۶. رکن زاده، محمد حسین وفریدون آدمیت، فارس وجنگ بین الملل، تهران: اقبال ، ۱۳۴۹، ص۹۹.
۷. همان، ص ۹۹.

۸. رایت ، دنیس، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمهٔ لطفعلی خنجی، تهران: امیرکبیر ۱۳۵۹، ص ۱۳.
۹. قاسمی،ابوالفضل، کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلستان، تهران: سپهر، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ص ۱۸۹ .
۱۰. عیسوی، چارلز، تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار ۱۳۲۲ - ۱۲۱۵ ق)، ترجمهٔ: یعقوب آژند، تهران: گستر، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص۱۲۷.
۱۱. نصیری طیبی، منصور، ایالت فارس و قدرت های خارجی از مشروطیت تا سلطنت رضا شاه، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهش وزارت امور خارجی ،۱۳۸۴،ص۷۵.
۱۲. قائم مقامی، جهانگیر، تحولات سیاسی نظام ایران، تهران: کتابفروشی محمدعلی علمی، ۱۳۳۶، ص ۱۲۵.
۱۳. شوستر، مورگان، اختناق در ایران، ترجمهٔ: ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران: صفی علیشاه، ۱۳۶۲، ص۷۷.
۱۴. اخوان، صفا، ایران و جنگ جهانی اول، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص۲۴۰.
۱۵. یکرنگیان، میرحسین، سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)، تهران: خجسته، ۱۳۸۴،ص۱۳۹ .
۱۶. شعفی، هاشم، تاریخچهٔ ژاندارمری کل کشور، تهران: وزارت کشور، ۱۳۲۶، ص ۶.
۱۷. بشیری، ج ۴، ص ۹۵۱.
۱۸. ترکمان، محمد، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۲۴۹ ۲۷۵.
۱۹. بشیری، ج ۶، ص۱۲۹۱.
۲۰. ترکمان، صص۳۲۴ ـ ۳۲۳ .
۲۱. قائم مقامی،جهانگیر، تاریخ ژاندارمری ایران، تهران: ادارهٔ روابط عمومی ژاندارمری کشور شاهنشاهی، ۲۵۳۵، ص۱۰۳ .
۲۲. همان، ص ۱۰۴.

۲۳. گرونین استفان، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمهٔ غلامرضا علی‌بابایی، تهران: خجسته، ۱۳۷۷، ص۳۷.
۲۴. نصیری طیبی، ص۷۶.
۲۵. روزنامهٔ افتاب، سال اول، ش ۲۴، ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۰، ص۲ .
۲۶. قائم مقامی، جهانگیر، تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۱۶۹.
۲۷. روزنامهٔ آفتاب، سال اول، ش ۱۷۵، ۲۲ جمادی الاول، ۱۳۳۱ق / ص ۳.
۲۸. سفیری، فلوریدا، پلیس جنوب ایران، ترجمهٔ منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۱۷۲ .
۲۹. روزنامهٔ حبل المتین، سال اول، ش ۲۶، ۲۱ صفر ۱۳۳۲، ص ۹.
۳۰. گرونین استفان، ص ۴۷ .
۳۱. بشیری، ج ۸، ص ۱۷۰۳.
۳۲. روزنامه حبل المتین، سال ۲۱، ش ۲۱، ۲۱ محرم ۱۳۳۲، ص ۲.
۳۳. همان، ص ۱۱۲.
۳۴. نصیری¬طیبی، منصور، اسناد فارس در دوره دوم و سوم مجلس شورای ملی، تهران: کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی،۱۳۸۹،ص۱۱۶۳- ۱۶۵۱.
۳۵. نصیری طیبی، منصور، ایالت فارس وقدرت های خارجی، ص۷۶.
۳۶. سفیری، ص۳۴.
۳۷. علی‌بابایی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران: آشیان، ۱۳۸۲، ص۱۲۰.
۳۸. گرکه، اولریخ، پیش به سوی شرق(ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول)، ترجمهٔ پرویز صدری، تهران: کتاب سیامک،۱۳۷۷، ص۱۱۳.
۳۹. احرار، احمد، توفان در ایران، ج۱، تهران: نوین،۱۳۵۲، ص۳۱۸.
۴۰. مابرلی، جیمز،عملیات درایران(جنگ جهانی اول۱۹ - ۱۹۱۴) ،ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: آرمان، ۱۳۶۹، ص۷۹ .
۴۱. رکن زاده و آدمیت، ص۱۸.
۴۲. داگو برت، فن میگوش، واسموس،کیکاوس جهانداری، قم: مؤسسهٔ فرهنگی همسایه، ۱۳۷۷، ص۱۲۲ .

۴۳. بیات، کاوه ،اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، قم: مؤسسهٔ فرهنگی همسایه، ۱۳۷۷،ص۵.
۴۴. همان،ص۳۵۴.
۴۵. گرکه، ج ۲، ص۷۶۳ .
۴۶. احرار احمد، توفان در ایران، ص۵۸۴.
۴۷.رکن زاده محمدحسین،آدمیت،فارس وجنگ بین الملل،ص ۹۵- ۱۰۱.
۴۸. همان، ص ۱۱۱ - ۱۱۳
۴۹. احمد احرار، توفان در ایران، صص ۳۳۲ - ۳۴
۵۰ . رکن‌زاده و آدمیت، صص ۱۴۹ - ۱۵۰.
۵۱. فراشبندی، علیمراد، تاریخچهٔ حزب دموکرات فارس، تهران: اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۱۷ - ۱۵.
۵۲ .رکن زاده و آدمیت، ص ۱۶۴.
۵۳. همان، ص ۱۶۶.
۵۴ . محمد صدر هاشمی، تاریخ جرائد و مجلات ایران، ج۴، اصفهان: کمال، دوم، ۱۳۶۳، ص۱۹۹.
۵۵ . احرار، ص۳۵۹ .
۵۶. گرونین استفان، ص۷.
۵۷. فراشبندی، ص۳.
۵۸. اوکانر، فردریک، از مشروطه تا جنگ جهانی اول یا خاطرات فردریک اوکانر، حسن زنگنه، تهران: شیرازه، ۱۳۶۷، ص۱۰۳.
۵۹. فراشبندی، ص۳ .
۶۰. سپهر، احمد علی، ایران در جنگ بزرگ۱۹۱۴- ۱۹۱۸، ج ۲، تهران: ادیب، ۱۳۶۲، ص۸۰.
۶۱. رکن‌زاده و آدمیت، ص۲۰۰ .
۶۲. همان، ص۲۲۵ - ۲۳۲ .
۶۳. اعضای هیئت علمی کنگره، مجموعه مقالات رئیسعلی دلواری(قیام جنوب در جنگ جهانی اول) بوشهر: علوی، ۱۳۷۳،ص۱۵۷و۱۵۹.

۶۴. مونت اسکرین، سرکار، جنگ جهانی اول در ایران(خاطرات سرکارمونت اسکرین)، غلام حسین صالحیار، تهران: سلسله، ۱۳۶۳،ص۲۸ .
۶۵. مجموعه مقالات رئیسعلی دلواری، ص۱۵۹
۶۶. میرزایی دره شوری، غلام رضا، قشقایی ها ومبارزات مردم جنوب، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص۱۹۹ .
۶۷. مجموعه مقالات رئیسعلی دلواری، ص۱۵۹ .
۶۸. روزنامه اتحاداسلام،سال اول،شماره۵۱،۴ربیع الاول۱۳۳۴،ص ۴۳ .
۶۹. روزنامهٔ رعد، سال۷، ش۷۶، ۲۶صفر۱۳۳۴، ص۱.
۷۰. فراشبندی، علیمراد، تاریخچهٔ حزب دمکرات فارس، ص۱۳۱.
۷۱. احرار احمد، توفان در ایران، ص۵۹۹.
۷۲. سپهر، احمد علی، ایران در جنگ بزرگ۱۹۱۸- ۱۹۱۴، ج ۲، تهران: ادیب، ۱۳۶۲، ص۲۳۱ و ۲۳۷.
۷۳ . مشایخی، عبدالکریم، «بازخوانی تاریخ معاصر شیوه های انگلستان در کنترل قیام‌های ضد استعماری» مجلهٔ زمانه، شمارهٔ۵۲، دی۱۳۸۵، ص۶ .
۷۴ . بیانی،خانبابا، پلیس جنوب (S.P.R)، بررسی های تاریخی، شماره ۷۸، صفحه ۸۴.
۷۵ . بیات ،کاوه «جنگ جهانی اول در جنوب ایران (گزارش‌های کنسولگری بریتانیا دربوشهر):کنگره بزرگداشت هشتادمین سالگردشهادت رئیسعلی دلواری ، ۱۳۷۳، ص ۷۶.
۷۶. پیرا، فاطمه، در «پلیس جنوب ایران(SPR)»، مجلهٔ فرهنگ، پاییز۱۳۸۱، شماره۴۳، صص۱۱۷تا۱۳۸
۷۷ . غلامرضا وطن‌دوست و حسن جلیل‌پور، جنگ جهانی اول و برپایی ژاندارمری در فارس، تهران، به دید، ۱۳۸۰، ص۶۳ـ۶۴ .
۷۸ . نایب پور، محمد، «تحولات ارتش از عهد قاجار تا پایان سلسلهٔ پهلوی»، مجلهٔ زمانه، دی۱۳۸۵، شماره۵۲، ص۴ - ۱۳.

نویسنده: آوات ابراهیمی - منبع: سایت کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

فصل سوم

مکاتبات بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران

دکتر رضا نظرآهاری در بارهٔ «مکاتبات بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران در واقعه تاریخی» اینگونه آورده است: پلیس جنوب ایران (South Persia Rifles) که به اختصار آن را اس. پی. آر. نیز می نامند، جایگاه ویژه ای را در تاریخ معاصر کشورمان به خود اختصاص داده است. در این رابطه منابع متعددی به زبان های فارسی و خارجی به نگارش درآمده است که ابعاد مختلف واقعه تاریخی یادشده را مورد کنکاش قرار داده اند. در این منابع نقش کلیه عوامل کلیدی اعم از داخلی و خارجی در تأسیس این سازمان بررسی شده و شاید مسئله مبهمی در این پژوهش ها از قلم نیفتاده باشد. واضح است که پژوهشگران و محققان با توجه به مواضع کلی خود در قبال طرف های ذیربط به طرح مباحث پرداخته اند. در این بین پژوهشگران غربی و به ویژه انگلیسی نگاه مثبتی به فعالیت های انگلیس در ایران داشته اند و اقدامات این کشور در ایران را با نگاه مثبتی دنبال کرده اند. متقابلاً پژوهشگران ایرانی نگاه مساعدی به تشکیل پلیس جنوب ایران ندارند. بدین ترتیب مشاهده می شود که در مورد این حادثه تاریخی دیدگاه های متفاوتی وجود دارد؛ به همین دلیل پژوهش های جدید بر مبنای اسناد جدید می تواند گوشه های تاریک این مقطع زمانی را آشکار سازد.

در مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران اسنادی وجود دارد که می تواند در شناسایی هر چه بهتر این واقعه تاریخی به کار آید. در این مقاله از مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی از این پس به اختصار با عنوان «مرکز اسناد» نام برده خواهد شد. از جمله اسنادی که در اختیار مرکز اسناد می باشد یادداشت ها و مراسلاتی است که در مورد پلیس جنوب ایران بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران مبادله شده است. در این یادداشت ها به نکاتی برمی خوریم که کلیات آن در منابع وجود دارد؛ ولی جزئیات و ظرافت هایی که طرفین در این مکاتبات به کار می گیرند تا از منافع کشور متبوع خود دفاع کنند،

جالب و مثال زدنی است. طبیعی است که در برخی موارد، ناگزیربه منظورتوضیح این اسنادازمکاتبات وزارت امور خارجه با سفارت خانه های ایران در کشورهای خارجی و نیز کارگزاری های وزارت امور خارجه در فارس و ... بهره خواهیم برد.

لازم به ذکر است جنوب ایران در این مقطع زمانی بطورعمده ایالت های فارس و کرمان را شامل می شد که منطقه وسیعی را در بر می گرفته است. به عنوان مثال بندرعباس نیز بخشی ازفارس محسوب می شد. بعدها این ایالت ها به استان های کوچکتری تقسیم شدند. راه های جنوب که مسیر شیراز - بوشهر را شامل می شد، یکی ازمهمترین مسیرها محسوب می شد و بخش اعظم صادرات کشور از طریق بندر بوشهر انجام می گردید.

قبل از ارائه این اسناد لازم است اشاره کاملاً مختصری به تاریخچه پلیس جنوب ایران بشود تا در چارچوب آن بتوان به بررسی اسناد پرداخت.

مختصری از تاریخ تشکیلات موسوم به پلیس جنوب ایران

انگلیسی ها از مدت ها قبل در پی تشکیل قوایی در جنوب ایران بودند که بتوانند از منافع سیاسی و اقتصادی خود دفاع کنند. ظاهراً این تلاش برای نخستین بار در ۶ ژانویه ۱۹۰۲ به ذهن اولیای انگلیس خطور کرده، و در یادداشت وزیر وقت امور خارجه انگلیس خطاب به سر آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس در ایران آمده است: «... ما کوشش کرده ایم که تجارت و نفوذ بریتانیا را به هر وسیله ای که در دست داریم تأیید و تشویق نماییم و هم چنین پروژه های متعددی روی همین زمینه از قبیل تشکیل یک قوه پلیس بومی برای حفظ امنیت راه های جنوبی تحت مطالعه است» . ولی مدت زیادی طول کشید تا این آرزوی انگلیس جامه عمل بپوشد. از اوضاع داخلی ایران و نیز مواضع روسیه به عنوان دلایل تعویق این مهم یاد شده است. تصور انگلیس آن بود که امپراطوری روسیه درصدد دستیابی به راه های زمینی ایران برای رسیدن به خلیج فارس، هند و اقیانوس هند است. در سال ۱۳۲۲ ق/۱۹۰۴م در خوزستان نفت کشف شد و یک سال بعد کمپانی نفت ایران و انگلیس تشکیل گردید. کشف نفت که گسترش دایره منافع بریتانیا در ایران را در پی داشت و نیز انقلاب مشروطه ۱۳۲۷ - ۱۳۲۴ ق (۱۹۰۹ - ۱۹۰۶ م)، اوضاع مبهمی را به

وجود آورد که زمینه را برای دخالت روسیه در امور سیاسی و نظامی ایران فراهم آورد. می دانیم که کابینه فرمانفرما پیشنهاد داده بود تعداد نیروی قزاق به ده هزار نفر افزایش یابد. به همین دلیل در ژانویه ۱۹۱۶ وزیرمختار انگلیس در ایران به دولت متبوع خود پیشنهاد کرد در صورت افزایش نیروی قزاق، نیروی مشابهی نیز تحت نظر و فرماندهی افسران انگلیسی برای جنوب ایران تدارک دیده شود. وزارت امور خارجه بریتانیا نظر حکومت هندوستان را در این مورد جویا شد و نایب السلطنه هند موافقت خود را اعلام کرد.

علاوه بر فراز و نشیب هایی که تشکیل پلیس جنوب به همراه داشت، مسئله شناسائی آن ازجانب دولت ایران نیز مشکلی مأیوس کننده وطولانی برای کلیه جناح های ذیربط بود که مناسبات سیاسی دولتین ایران و انگلیس نیز بر سرنوشت آن نیرو تأثیر بسیار داشت.

موافقتنامه اوت ۱۹۱۶/ ۱۳۳۴ق محصول مذاکراتی بود که در ژانویه با کابینه فرمانفرما آغاز شده و به کابینه سپهدار اعظم رسیده بود. این موافقتنامه به شکل پیش نویس در ماه ژوئیه تنظیم شد و طی ادداشت اول اوت به اطلاع دولت ایران رسید. پاسخ کابینه ایران یادداشتی بود به امضای سپهدار در تاریخ ۵ اوت ۱۹۱۶. نامه سپهدار به سند بحث انگیزی تبدیل شد. به عقیده ایرانیان، معنی این کار به رسمیت شناخته شدن اصول عمده کنوانسیون ۱۹۰۷م/۱۳۲۵ق. یعنی تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلیس بود و این نه تنها کنترل سیاسی ایران، که کنترل نظامی آن را نیز دربر می گرفت. احمدشاه که از بحران پیش آمده و اخبار مربوط به موافقتنامه سپهدار پریشان شده بود، کابینه را منحل کرده، وثوق الدوله را در ۱۳ شوال ۱۳۳۴/ ۱۳ اوت ۱۹۱۶ به رئیس الوزرایی منصوب کرد؛ و وی در ۲۹ اوت ۱۹۱۶ اعضای کابینه خود را تعیین نمود.

کابینه وثوق الدوله تلاش کرد با ارائه یک پیشنهاد ۸ ماده ای، اطمینان دولت های روسیه و انگلیس را جلب کند. به کابینه وثوق الدوله اطلاع داده شد که اگر آن ها از به رسمیت شناخته شدن پلیس جنوب سر باز زنند، کمکهای مالی معوق خواهد شد. کابینه پس ازسنجش ها و مباحثات بسیار خود را به نوعی ملزم به شناسائی مشروط پلیس جنوب نمود که حداقل در فارس برای این تشکیلات نتیجه ای سودمند داشت.

وثوق الدوله نیزدر۲۲ اوت ۱۹۱۶به علت عدم موفقیت در تشکیل کابینه استعفا کرد و احمد شاه، علاء السلطنه را به نخست وزیری برگزید. روز بعد یعنی در ۲۳ اوت علاء السلطنه هم استعفا کرد و مجدداً وثوق الدوله ظرف چهل و هشت ساعت به نخست وزیری انتخاب شد. وی در۲۷ مه ۱۹۱۷ استعفا کرد و مجدداً علاء السلطنه به نخست وزیری انتخاب شده، در ۵ ژوئن ۱۴/۱۹۱۷ شعبان۱۳۳۵ کابینه خویش را تشکیل داد. کابینه علاء السلطنه نسبت به کابینه پیشین درقبال مسئله به رسمیت شناختن پلیس جنوب انعطاف کمتری ازخویش نشان داد. کابینه علاء تلاش کرد اندیشه تشکیل قوا را به کل کشور بسط دهد و مشیرالملک درلندن به تقویت و گسترش این اندیشه کمک نمود. علاء و وزرایش تکرار می کردند که حتی به طور موقت نمی توانند پلیس جنوب را به رسمیت بشناسند. بعد از آن ها نیزعین الدوله (۲۱ نوامبر ۱۹۱۷)، مستوفی الممالک (۱۷ ژانویه ۱۹۱۸)، صمصام السلطنه (۱ مه ۱۹۱۸)، وثوق الدوله(۷ اوت ۱۹۱۸) و... به رئیس الوزرایی رسیدند ولی هیچکدام به خود اجازه ندادند این تشکیلات را به رسمیت بشناسند و بحران پلیس جنوب تا پایان خود یکی از مسائل فیمابین ایران و انگلیس باقی ماند.

دراثنای این قضایا ژنرال سایکس سرگرم تشکیل یک نیروی نظامی پلیسی در کرمان و فارس، و روسها دست اندرکار افزایش تعداد افسران و افراد قزاق بودند. ایرانیان دریافتند کشورشان به تحت الحمایگی دو قدرت جهانی درآمده است. مطلبی که احتمالاً این دو قدرت پیش بینی آن را نمی کردند. شتاب روس و انگلیس در پرداخت اولین قسط کمک مالی درست در روز سقوط سپهدار از صدارت (۱۲ اوت ۱۹۱۶/ ۱۲ شوال ۱۳۳۴ ق) نشان می دهد آن ها سعی کردند با این کار مهر رسمیت بر پای موافقتنامه بزنند.

تشکیل پلیس جنوب نه تنها با اعتراض دولت ایران مواجه شد، بلکه عامه جراید و احزاب هم به انگلیسی ها تاخته و تشکیل پلیس جنوب را مقدمه تصرف نظامی ایران تلقی کردند. احساسات ایرانی ها با تظاهرات مردم در میدان توپخانه تهران (۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶/ ۲۷ فوریه ۶/۱۹۱۸ اسفند ۱۲۹۶) به اوج خود رسید.

عدم شناسایی تشکیل پلیس جنوب ایران توسط دولت و عدم تصویب آن توسط مجلس نشان داد این تشکیلات در ایران غیرقانونی محسوب می شود و ادامه حیات آن با

مشکلات عدیده ای روبرو خواهد بود. هر قدر هم انگلیسی ها سعی کردند رسمیت آن را به دولت های ایران بقبولانند، موثر واقع نشد. حتی درشیرازبه فرمانفرمای ایالت فشار آوردند دراستقرار امنیت خلیج فارس از پلیس جنوب استفاده شود، ولی وی از این کار سر باز زد و در نتیجه تیر انگلیسی ها به سنگ خورد و نتوانستند سندی دال بر استفاده دولت ایران از آن به دست آورند تا از آن در راستای شناسایی استفاده کنند.
در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۲۹۶ سفارت انگلیس یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران ارسال داشت و در آن خواهش کرد «دولت ایران حسیات دوستانه خود را کلیتاً نسبت به مصالح دولت انگلیس نشان دهد.» گفته می شود در همان زمان کابینه مستوفی الممالک «پلیس جنوب را یک قوه متجاوز خارجی» خوانده بود.
شدت فشارهای داخلی به حدی بود که انگلیسی ها ناچار شدند پلیس جنوب را به شرط پرداخت کلیه مخارجی که برای آن هزینه کرده بودند، واگذار کنند؛ ولی چون دولت ایران برپا داشتن آن تشکیلات را عملی خودسرانه و به مقتضای مصالح تشکیل دهندگان تلقی می کرد، حاضر به قبول این شرط نمی شد. سرانجام انگلیسی ها حاضر شدند به موجب ماده سوم قرارداد ۱۹۱۹، پلیس جنوب را در قشون متحدالشکل ایران ادغام کنند.
سقوط کابینه وثوق الدوله، اجرای قرارداد را متوقف کرد و کابینه مشیرالدوله نیز از اجرای آن سر باز زد. در نتیجه مخارج پلیس جنوب هم چنان بر گردن دولت انگلیس باقی ماند. با سقوط دولت مشیرالدوله و روی کار آمدن سپهدار رشتی مسئله از نظر انگلیسی ها هم چنان لاینحل باقی ماند؛ ولی با کودتای سوم اسفند، سیدضیاء الدین طباطبائی، بخشی از پلیس جنوب ایران را به منظور حفظ امنیت تهران احضار کرد.
به این ترتیب قشون جنوب جزئی از ابواب جمعی دولت ایران تلقی شد. با سقوط کابینه سیدضیاء الدین موضوع پلیس جنوب راکد ماند و دولت قوام السلطنه نیز صحبتی از استخدام مستشاران آن به میان نیاورد (اول تیر ۱۳۰۰ شمسی). در پی این ماجرا لرد کرزن در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۱ (۳ مرداد ۱۳۰۰)، یعنی یک ماه پس از تشکیل مجلس موعود ایران، طی بیاناتی در مجلس اعیان انگلستان زنگ انحلال پلیس جنوب را به صدا درآورد. در اوایل شهریور ۱۳۰۰ بود که ثلث تشکیلات پلیس جنوب را که در اصفهان بالغ بر ۱۵۰۰ نفر می شد، منحل کردند و بقیه بساط

سازمان را نیز برچیدند و به تلافی سرکشی های دولت ایران در به رسمیت شناختن آن، ساز و برگهایی را که قرار بود به ایران واگذار کنند نابود کردند.
یادداشت های متبادله بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس قبل از پرداختن به اسناد موجود در آرشیو مرکز اسناد توضیح این نکته ضروری است که اسناد مورد نظر معمولاً پراکنده بوده، گاهی یادداشت ارسالی و یا پاسخ آن به دنبال هم بایگانی نشده است و به همین دلیل گاهی با مقایسه اسناد می توانیم دریابیم که یک یادداشت در پاسخ به کدام یادداشت می باشد. در این مقاله تلاش شده است اسناد مربوط به پلیس جنوب ایران بر اساس تاریخ نگارش تنظیم شود تا درک آن برای مخاطبین تسهیل شود. ضمناً در این مقاله اسنادی انتخاب شده، که بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلستان در تهران مبادله شده اند، ولی گاهی اوقات تلگرام های محرمانه بین وزارت امور خارجه ایران با سفارت خانه های ایران در خارج از کشور و یا کارگزاری های وزارت امور خارجه در فارس، کرمان و ... نیز آورده شده تا خواننده را در درک بهتر بخشی از تاریخ معاصر ایران و نبرد دیپلماتیک طرفین ایرانی و انگلیسی و روسی یاری دهد.
یکی از اولین اسناد، تلگرام رمزی است که در تاریخ ١٩ جمادی الاولی ٢٤/١٣٣٤ مارس ١٩١۶ به وزارت امور خارجه مخابره شده است. در این تلگرام ضمن اشاره به بیوگرافی سر پرسی سایکس و اطلاع رسانی در مورد حضور وی در جنوب ایران از عدم خبررسانی مرکز به نمایندگی مذکور انتقاد شده است.
سند بعدی یادداشتی به امضای مارلینگ، وزیرمختار انگلستان در تهران، برای معرفی سر پرسی سایکس به وزارت امور خارجه ایران است:
شرف دارم خاطر نواب مستطاب اشرف والا را مستحضر سازم از اینکه به موجب مدلول مراسله متحدالمآل مورخه ۴ اوت و جواب نواب اشرف والا مورخ ۵ (١۴ اسد) دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جنرال سر پرسی سایکس را به سمت مدیری قوایی که برای حفظ انتظام جنوب ایران تشکیل می یابد انتخاب نموده اند.
از نواب اشرف والا خواهشمندم مقرر فرمایند بکارگزاران محلی از مأموریت معزی الیه اطلاع داده شده و به آنها دستورالعمل داده شود که حتی المقدور به معزی الیه مساعدت نمایند...

از نکات بسیار مهمی که در مورد این سند وجود دارد این است که در حاشیه این یادداشت نوشته شده:

اداره انگلیس:

جواب نوشته شود که وزارت امور خارجه هیچ اطلاعی از صدور چنین مراسله ای ندارد.

بر طبق این دستور در پاسخ به یادداشت مذکور وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تاریخ ۹ شوال ۱۳۳۴ می نویسد:

مراسله محترمه جناب جلالت مآب عالی مورخه ۷ شوال ۱۳۳۴ (۷ اوت ۱۹۱۶) راجع به جنرال سر پرسی ساکس واصل و سمت تکریم گردید. اطلاعاً خاطر.... را مستحضر می دارد که قبل از وصول مراسله محترمه فوق الذکر از طرف اولیاء دولت علّیه به مأمورین محلی صفحات جنوبی تعلیمات اکیده در مساعدت با معزی الیه داده شده است و ضمناً با نهایت احترام زحمت افزا می گردد که در ۴ آگوست نه مراسله ای به عنوان دوستدار رسیده و نه روز ۵ اوت (۱۴ اسد) مراسله در جواب جناب جلالت مآب عالی .... نگاشته است که بدان اشاره فرموده اند... .

نکته مهم در این یادداشت اشاره سفارت انگلیس به مکاتبه ای است که بین طرفین صورت پذیرفته ولی وزارت امور خارجه ایران در پاسخ ضمن اشاره به اقداماتی که برای استقبال از سر پرسی سایکس به عمل آورده، از مکاتبه مورد نظر سفارت انگلیس اظهار بی اطلاعی می کند و جالب اینکه سفارت انگلیس در مکاتبات بعدی، هیچ اشاره ای به جزئیات مربوط به نامه های مذکور نمی نماید و ظاهراً موضوع مسکوت باقی می ماند. سفارت انگلستان می توانست یک نسخه از سواد یادداشت های متبادله را که در یادداشت فوق مورد اشاره قرار داده بود، برای وزارت امور خارجه ارسال نماید.

فرمانفرما پیشنهاد داده بود برای حفظ امنیت داخلی و مقابله با ناآرامی ها، بریگاد قزاق نیروهای خود را به ۱۰ هزار نفر برساند و انگلستان نیز با استفاده از این مسئله درصدد برآمد که نیروی مشابهی در جنوب ایران تشکیل دهد. انگلستان از ابتدای تأسیس پلیس جنوب ایران تلاش نمود کابینه های وقت ایران این قوا را به رسمیت بشناسند؛ ولی پس از کابینه سپهدار که از طریق ارسال یادداشتی و به طور مشروط

(وضعیت فورس ماژور و صرفاً در طول جنگ) فعالیت این نیرو را به رسمیت شناخته بود و همین مسئله نیز باعث سقوط دولت وی شد، دیگر کابینه های ایران به خود اجازه ندادند پلیس جنوب را به رسمیت
بشناسند. البته مواضع آنها یکسان نبود و برخی از این کابینه ها مواضع کاملاً سخت تری در قبال پلیس جنوب اتخاذ می کردند؛ از جمله علاء السلطنه که خود علاوه بر نخست وزیری، وزارت امور خارجه را نیز به عهده داشت. سفارت انگلیس در تهران در تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۳/۱۳۳۵ فوریه ۱۹۱۷ در تعقیب اهداف کشور متبوع خود طی یادداشتی به وزارت امور خارجه می نویسد:
به تاریخ هفتم شوال گذشته به سلف جناب اشرف از انتخاب بریگادیر جنرال سر پرسی ساکس ازطرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای اصلاح و ترتیب استعداد جهت حفظ امنیت جنوب ایران اطلاع دادم و جواب وزیر امور خارجه به دوستدار اطلاع دادند که دستورالعملهای لازمه فوراً به کارگزاران محلی داده شده که بامعزی الیه مساعدت نمایند.اگرچه به این وسیله دولت علّیه انتخاب درست اعلی حضرت پادشاه انگلستان را در برگزیدن این صاحب منصب ذی شأن برای خدمات درست اوامردولت علّیه رسماً تصدیق فرموده اند ولی هنوز اقتدارات لازمه رسماً به معزی الیه داده نشده که مأموریت عمده ای که از طرف دولتین به ایشان تفویض شده است به موقع اجرا گذارند. چون ازنزدیک بودن این مسئله چنین برمی آید که ممکن است به پیشرفت زحمات مشارالیه سکته وارد آید شرف از جناب اشرف خواهش نمایم که قبول زحمت فرموده اقدامات لازم فرمایند که اختیارات لازمه رسمی به مثل اختیاراتی که به فرمانده بریگاد قزاق داده شده است به معزی الیه داده شود... .
مشاهده می شود که سفارت انگلیس با ظرافت سعی کرده است استقبال از سر پرسی سایکس را به منزله شناسایی پلیس جنوب ایران توسط دولت ایران قلمداد نماید؛ ولی همزمان در یادداشت فوق درخواست می نماید اختیاراتی مشابه فرمانده بریگاد قزاق به سر پرسی سایکس داده شود. وزارت خارجه پاسخ جالبی تهیه می کند. در هامش این یادداشت آمده است:
در جلسه ۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۵ این جواب در هیأت وزرا مطرح و قرار شد که مطابق آن از طرف وزارت خارجه با سفارت انگلیس مذاکره و در صورت قبول،

نسخه آنرا نوشته امضا و بفرستند.
در پای این نامه اسامی افرادی مانند وثوق الدوله، فتح الله، ابوالفتح طباطبایی، فیروز، ممتازالملک، قوام الدوله و امین الملک ذکر شده است. نکات مهم این یادداشت عبارتند از:
- استخدام و بکارگیری معلمین خارجی مشروط به انعقاد قرارداد با ایران است و تا وقتی دراین رابطه قراردادی با انگلیس منعقد نشده است، این مسئله قابل اجرا نخواهد بود.
- اشاره به تلاش دولت انگلستان در جهت تقویت سر پرسی سایکس
- آمادگی برای صدور دستور به مراکز ذیربط در مورد سر پرسی سایکس فقط در طول جنگ و آن هم به شرطی که نامبرده تحت ریاست عالیه اولیای دولت ایران فعالیت نماید.
- اشاره به تأمین بودجه نیروی نظامی از محل عایدات گمرکی.
اغلب منابع نوشته اند کابینه وثوق الدوله به صورت مشروط، یعنی تا پایان جنگ، پلیس جنوب ایران را به رسمیت شناخته است ولی در این سند آمده است حضور صاحب منصبان انگلیسی منوط به انعقاد قرارداد بین دو کشور می باشد. از طرف دیگر ژنرال سایکس ملزم شده است زیر نظر مقامات عالیه دولت ایران فعالیت نماید.
با توضیحات تکمیلی فوق، این یادداشت به شرح ذیل در اختیار سفارت انگلستان قرار می گیرد:
دوستدار در جواب مراسله مورخه ... (٢٠ ربیع الثانی) آن جناب جلالت مآب راجع به تقاضای دادن اقتدارات لازمه به بریگاد ژنرال سر پرسی سایکس برای اصلاح و تربیت استعداد از جهت حفظ امنیت جنوب ایران با کمال احترام زحمت افزاست که بدیهی است استخدام و انتخاب معلمین خارجی و تشکیل قوای تأمینیه در تحت تعلیم آن ها فقط بر حسب قراردادی ممکن است که با مبادله نظر مابین اولیای دولت علّیه ایران و دولتی که معلمین مزبور را به اختیار دولت ایران واگذار می نماید مقرر و متضمن شرایط استخدام و حدود اختیارات و عده معلمین باشد و مادام که چنین قراردادی مابین دولت ایران و دولت انگلیس مبادله نشده اجرای این مقصود ممکن نخواهد بود.

به علاوه به طوریکه خاطر آن جناب دوستان استظهاری مطلع می باشد اولیای دولت دوستدار پس از برهم خوردن ترتیب سابق ژاندارمری دولتی مصمم بودند که با استخدام معلمین از دولت ثالثی با تعاطی نظر با اولیای دولتین فخیمین روس و انگلیس تشکیلات قوایی امنیت را اعاده واستعداد منظمی برای تکمیل تأمینات مملکتی ایجاد نمایند ولی چون بالطبیعه به واسطه حالت جنگ مابین دول اروپا موفقیت به این مقصود به مشکلاتی که لازمه حالت جنگ بود برخورد، اجرای فوری این تصمیم میسر نشد.

اکنون که مراسله آن جناب جلالت مآب دریافت شده نظر به اینکه جنرال سایکس از مدتی قبل در جنوب ایران مشغول تشکیل و ترتیب استعدادی شده که مخارج آنرا به طوریکه دوستدار استنباط می کنم در مدت دوام جنگ اروپا دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تادیه و پرداخت خواهد نمود و به طوری که از مراسله آن جناب جلالت مآب بر می آید ممکن است از داده نشدن اختیارات لازمه به مشارالیه سکته ای در پیشرفت او وارد آید و با اینکه سابقا نیز ازطرف اولیای دولت دوستدار اقداماتی برای توصیه و تقویت از اقدامات ژنرال معزی الیه شده، اولیای دولت دوستدار با باقی بودن به تصمیمی که در فوق اشاره شده حاضر خواهند بود که فقط برای مدت جنگ اروپا به مامورین دولت علّیه تعلیمات بدهند که اقتدارات لازمه در تحت ریاست عالیه مقامات رسمی ایرانی به ژنرال معزی الیه داده از عملیات مشارالیه تقویت نمایند مشروط بر اینکه از حالا به طوری که اشاره شده مابین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت دوستدار مسلم شود که این اقدام موقتی و فقط برای مدت جنگ اروپا خواهد بود و در خاتمه علاوه می نماید چون برای نگاهداری قشونی که به ترتیب فوق تشکیل خواهد شد بعد از اتمام جنگ نیز محمل قابل اطمینانی لازم است اولیای دولت دوستدار در نظر دارند که مخارج آنرا از اضافه عایدات گمرکات دولت علّیه به وسیله تغییر تعرفه گمرکی تحصیل و در این خصوص موافقت اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را از حالا جلب می نمایند.

ظاهراً یادداشت فوق الذکر در تاریخ ١٩ جمادی الاول ١٣٣٥ به سفارت انگلستان فرستاده شده است و سفارت یادشده نیز طی یادداشتی در تاریخ ٢٦ جمادی الاول ١٣٣٥ (٢٠ مارس ١٩١٧) به مراسله مورد بحث پاسخ داده است. در این یادداشت

در واقع مطالب تکرار شده اند که احیاناً سوءتفاهمی بین طرفین رخ ندهد. سفارت ضمن اعلام این مطلب که سوادی از یادداشت را به لندن فرستاده است تا نظر لندن را جویا شود، از اینکه وزیر جنگ ترفیع درجات پیشنهادی از سوی ژنرال سایکس را پذیرفته است، قدردانی نموده است.

از دیگر یادداشت های واصله به وزارت امور خارجه، یادداشتی است که به تاریخ ۳ شعبان ۱۳۳۵/ ۲۵ مه ۱۹۱۷ مربوط می شود:

جنرال سر پرسی سایکس اینسپکتور جنرال قشون جنوب ایران صورتی از صاحب منصبان قشون مزبور که از غره ژانویه ۱۹۱۷ ترقی داده اند فرستاده اند که برای وزارت جنگ دولت ایران ارسال گردد که ترقیات مزبور را تصدیق و فرمان برای آنها صادر نمایند. اینک صورت مزبور لفاً ارسال گردید که برای وزارت جنگ ارسال گردد... .

یادداشت مشابهی نیز مجدداً در تاریخ ۱۰ شعبان ۱۳۳۵/ اول ژوئن ۱۹۱۷ توسط سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه ارسال شده است. مشاهده می شود که سفارت انگلیس درتلاش است تا باز هم ازطریق اقدام احتمالی وزارت امور خارجه در ارسال این فهرست به وزارت جنگ، آن را در مراحل بعدی، رسمیت بخشیدن به پلیس جنوب قلمداد کند. وزارت امور خارجه ایران در شوال ۱۳۳۵ به یادداشت اخیر سفارت انگلیس پاسخ می دهد:

گرامی مراسله مورخه دهم شعبان آن جناب جلالت مآب دوستان استظهاری واصل ... توقیر گردید. جوابا با نهایت احترام خاطر دوستی متظاهر را به این نکته متوجه می سازد بطوری که دوستدار کراراً در مذاکرات شفاهی خود اشعار داشته است اولیای دولت علّیه شناختن تشکیلاتی را که به اسم قشون جنوب ایران مذکور شده ازاختیار خود خارج می بیند و البته تصدیق خواهید فرمود که اولیای دولت علّیه در حینی که نهایت اهمیت را به روابط ودادیه خود با دولت بریتانیای کبیر داده و حفظ منافع تجارتی واقتصادی انگلیس راهمواره وجهه نظر نموده نمی تواند از مصالحی که راجع به استقلال و مصونیت ایران است صرف نظر نمایند. نظر به اینکه در ضمن اظهارات شفاهی به دوستدار تکلیف فرموده اند که دولت علّیه نظریه خود را در موضوع قوای تأمینیه متحدالشکل که موجبات تکمیل امنیت را در تمام ایران

فراهم آورد به اطلاع آن جناب جلالت مآب می رساند اینک خاطر محترم را زحمت افزا می شود چون طرحی که در این زمینه دولت علّیه در نظر گرفته و در اساس آن از حالا تصمیم کرده است مستلزم مطالبات دقیقه بود که هنوز باتمام نرسیده به محض اینکه مطالعات مزبور انجام یافت مراتب را باطلاع خاطر آن جناب جلالت مآب خواهد رسانید... .

بدین ترتیب در یادداشت به چند موضوع مختلف اشاره شده است. وزارت امور خارجه ضمن ابراز علاقه به گسترش روابط با انگلیس و حفظ منافع اقتصادی این کشور (و نه منافع سیاسی) درخواست سفارت انگلیس را نمی پذیرد؛ زیرا شناسائی پلیس جنوب را برخلاف استقلال و مصونیت کشور قلمداد می کند. هم چنین در این یادداشت به مطلب مهم دیگری اشاره می شود که عبارت است از تشکیل قوای متحدالشکل در سرتاسر کشور. شاید این مطلب برای اولین بار مطرح شده باشد.

وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به یادداشت مورخ ٧ ذی قعده ١٣٣٥ سفارت انگلستان طی یادداشتی اظهار امیدواری می نماید رئوس طرح دولت علّیه برای تشکیل قوای تامینیه متحدالشکل مورد استقبال قرار گرفته شده باشد. هم چنین با اشاره به مذاکرات روز دوشنبه مورخه دهم شوال (١٣٣٥) آمده است:

دلایل عدم امکان شناختن قراردادهای مذکوره در مراسله محترمه و تشکیلات فعلی قشون جنوب واضحا بیان شد و اضافه گردید که تشکیل قوای تامینیه متحدالشکل به فرماندهی صاحب منصبان یک دولت بیطرف علاوه بر اینکه با مصالح ایران موافق است منافع تجارتی انگلستان را نیز بهتر و مؤثرتر تأمین می کند با اینحال از مراسله آن جناب چنین استنباط می نمایم که به بیانات و دلایل مزبور توجه کامل نفرموده و شاید در این باب به لندن توضیحات لازمه نداده باشند...

متأسفانه پاسخ سفارت انگلیس به این یادداشت در آرشیو موجود نیست.

دراثنای مبادله یادداشت بین وزارت خارجه و سفارت انگلیس، طبق عرف دیپلماتیک ملاقات هایی نیز بین طرفین صورت می گرفت تا دو طرف از مواضع یکدیگر به خوبی آگاه شوند. در یکی از این ملاقات ها آقای منصورالملک با وزیرمختار انگلیس در تاریخ ٢٩ ذیقعده ١٣٣٥ دیدار نموده است. در گزارش مشهود است وزیرمختار انگلیس تلاش کرده است در مورد طرح ارائه شده توسط دولت ایران مبنی بر تشکیل

قوای متحدالشکل در سرتاسرایران اظهارنظرنکند وآنرا منوط به مطالعات و مذاکرات بین دو طرف نموده و اضافه کرده است اولیای دولت ایران باید معین کنند تا وقتی که مذاکرات بین دو طرف ادامه دارد، سرنوشت پلیس جنوب چه خواهد شد؟ امنیت کشور چگونه حفظ خواهد شد؟ و ... طرف ایرانی در پاسخ اعلام کرده است «اساس نقشه دولت مسئله صاحب منصبان و تعیین محل مخارج و تهیه اسلحه و مهمات است که در صورت موافقت اساسی انگلیس این مسائل فوراً حل می شود؛ مثلاً در باب صاحب منصبان الآن ممکن است بگویید از کدام دولت بیطرف می توانیم استخدام نمائیم. وزیرمختاراظهار داشتند هر چه در این کار عجله کنیم باز تا صاحب منصبها به ایران برسند مدتی طول دارد و باید معین شود در این مدت تکلیف قوای فعلی جنوب چه خواهد بود. در خصوص اصلاحات اساسی مالیه هم به طور خصوصی عقیده ایشان را خواستم که ازکدام مملکت بیطرف مناسب می دانند متخصصین مالیه استخدام نمایند. وزیرمختارگفتند نمی توانند در این باب اظهار عقیده نمایند و به علاوه جلب متخصصین فایده نخواهد داشت مگر اینکه به آن ها اختیارات تامه در اصلاحات بدهند و این اختیارات هم مجلس ایران تصدیق نخواهد کرد... وزیرمختار اظهار داشتند شنیده می شود دولت ایران عده[ای] صاحب منصبان سوئدی خواسته است که در راه می باشند. جواب دادم که اطلاع ندارم و گمان نمی کنم چنین اقدامی شده باشد. ضمناً وزیرمختار اظهار عدم اعتماد به سوئدی ها نمود».

همانطور که گفته شد سفارت انگلیس در یادداشتی به وزارت امور خارجه صورت صاحب منصبانی را که در پلیس جنوب ایران مشغول خدمت بوده اند به وزارت امور خارجه می فرستد ودرخواست می کند فهرست یادشده به وزارت جنگ ارسال گردد ولی وزارت امورخارجه از انجام این کار خودداری می نماید. سفارت انگلیس مجدداً در ۱۴ ذیحجه ۳/۱۳۳۵ اکتبر ۱۹۱۷ طی یادداشتی می نویسد:

مراسله مورخه ۱۱ ذیحجه ۱۳۳۵ جناب اشرف که امتناع فرموده بودند از اینکه صورت صاحب منصبانی که داخل قشون جنوب ایران شده قبول و برای وزارت جنگ جهت صدور فرمان بفرستند شرف وصول بخشید. شرف دارم خاطر محترم را متذکر سازم از اینکه کلیه مسئله قشون جنوب ایران فعلاً در تحت مذاکره دوستانه است تا اینکه قرارداد تازه نشده به نظر دوستدار دولت ایران حق ندارد که فقط به

وسیله اظهاری که در مراسله مزبوره شده از طرف خود قراردادهایی که فیمابین سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و یک کابینه ایران صادر شده و کابینه بعد اثرا آنرا تصدیق نموده است نسخ نمایند تا اینکه مذاکرات ختم نشده حق دارم از دولت علّیه انتظار داشته باشم که قرارداد حالیه را به موقع اجرا گذارند و افسوس دارم از اینکه برای دوستدار غیرممکن است جواب حالیه جناب اشرف را در خصوص خواهش خود قبول نمایم...

ارسال چنین یادداشت هایی توسط سفارت انگلیس بارها تکرار می شود؛ ولی وزارت امور خارجه از ارسال آن ها به وزارت جنگ خودداری کرده است. در یکی از پاسخ های وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۵ آمده است:

مراسله آن جناب جلالت مآب مورخه ۱۴ ذی حجه جاری واصل و سمت توقیر گردید.

جواباً خاطر محترم را به مفاد مراسلات رسمی خود مورخ ۴ ذیقعده و ۹ و ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵ و به مذاکرات روز دوشنبه دهم شوال که در طی آن عدم امکان شناختن تشکیلات قشون جنوب بیان شد معطوف می دارم. بدیهی است تصدیق خواهد فرمود وقتی نشناختن اساس تشکیلات مزبوره از اختیار اولیاء دولت علّیه خارج باشد درمسائل ...آن نیز که منجمله مسئله راجع به صاحب منصبان است دخالت ممکن نخواهد بود.

خیلی خرسند خواهم بود که آن جناب دوستان استظهاری راجع به اصل طرح دولت علیه برای تشکیل قوای تأمینیه متحدالشکل تحت صاحب منصبان یک دولت بیطرف موافقت نظر اولیاء دولت متبوعه خود را جلب و خاطرنشان فرمائید که تشکیلات فعلیه به اسم قوای جنوب ایران متأسفانه اسباب نگرانی عموم گردیده است و منافع حقیقی دولتین چنین اقتضامی کند که به فوریت تشکیلات مزبور به تشکیلات قوای متحدالشکل در تحت صاحب منصبان یک کشور بیطرف که اصل نقشه آن به استحضار اولیاء دولت بریتانیای کبیر رسیده است، تبدیل شود...

ملاحظه می شود وزارت امور خارجه در یادداشت خود اعلام کرده است وقتی دولت ایران در شناسائی اصل موضوع که همان پلیس جنوب است با طرف انگلیسی

اختلاف نظر دارد، پرداختن به مسائل فرعی مانند ارسال فهرست صاحب منصبان پلیس جنوب به وزارت جنگ بی معنا خواهد بود. در متن یادداشت می بینیم به مذاکرات ۱۰ شوال ۱۳۳۵ استناد شده است. در این مذاکرات چه مسائلی مطرح شده است؟ در یکی از اسناد ذکر شده است دولت علّیه طرحی را برای تشکیل قوای تأمینیه متحدالشکل درنظر دارد و چون جناب وزیرمختار می خواستند از اساس آن مطلع شوند، طی ملاقاتی در ۱۰ شوال ۱۳۳۵ به طور حضوری این توضیحات به وزیرمختار ارائه گردید. کلیات آن عبارتست از:

علاوه بر قشونی که برای ساخلو مرکز و ولایات لازم است، دولت مقتضی می داند که قوه مرکب از پانزده هزار نفر ژاندارم برای امنیت طرق و شوارع تشکیل و صاحب منصبان آن ها به اندازه لزوم از دولت بی طرفی جلب شوند.

- این قوه تقریباً هشت کرور مخارج لازم دارد که به عقیده دولت باید از تجدیدنظر در تعرفه گمرکی تحصیل شود.

علاوه براینکه تنظیمات مالیه مخصوصا مطمح نظردولت است، چون مسئله نگهداری قوا ارتباط کاملی به امرمالیه دارد لهذا دولت لازم می داند که متخصصین مالیه از دولت بی طرفی خواسته اختیارات کاملی به آن ها برای تنظیمات مالیه بدهد.

سفارت انگلیس باز هم طی یادداشتی درخواست خود را تکرار می کند و باز هم وزارت امورخارجه در تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۵ به یادداشت مورخه ۳ اکتبر ۱۹۱۷ سفارت انگلیس جواب می دهد:

نظربه اینکه شناختن تشکیلات قشون جنوب ایران در تحت فرماندهی ژنرال سایکس وسایر صاحب منصبان ولو موقتاً برای دولت علّیه امکان ندارد، اولیاء این دولت محض تکمیل امنیت جنوب وسایر نواحی ایران تشکیل قوای متحدالشکل را به فرماندهی صاحب منصبان از دولت بی طرف درنظر گرفته که با اصول واحد موجبات تکمیل امنیت رادرتمام مملکت فراهم سازد. طرح تشکیل قوای متحدالشکل که رئوس مسائل آن در یک ورقه یادداشت روز دوشنبه دهم شوال حضوراً به وزیرمختار انگلیس تسلیم گردید به اندازه ای ساده و سهل الاجرا می باشد که تهیه و مسائل اجرای آن آنقدر وقت زیاد لازم ندارد که تکمیل امنیت جنوب را دچار تعطیل سازد.

برای مزید توضیح وزیر امور خارجه نظر دقت وزیرمختار انگلیس را به فقرات ذیل متوجه می سازد:

۱. صاحب منصبان انگلیس و صاحب منصبان قشون هندی که فعلاً در قوای جنوب هستند احضار و قوای مزبور از طرف دولت علّیه به فرمانفرمای فارس سپرده می شود که تا ورود صاحب منصبان که از یک دولت بی طرف اجیر می شوند در تحت فرماندهی و مسئولیت معزی الیها مشغول کار باشند.

۲. اسلحه و مهماتی که متعلق به ژندارمری دولت علّیه بوده به تصرف قوای ژنرال سایکس درآمده مسترد و اسلحه و مهماتی که متعلق به دولت انگلیس می باشد در مقابل قیمت آن واگذار شود.

۳. چون موافق طرح دهم شوال دولت در نظر گرفته است مخارج قوای تأمینیه متحدالشکل از تفاوت عایدات حاصله از تغییر تعرفه گمرک پرداخته شود، مادام که تغییر تعرفه گمرکی صورت وقوع نیافته عجالتاً وجوه حالیه گمرکات به مصرف نگاهداری قوای مزبور می رسد و اقساط قروض دولت علّیه که محل آن عایدات گمرکات است تا زمان تغییر یافتن تعرفه به تعویق افتد و بعد از تغییر تعرفه اقساط قروض کمافی السابق از محل گمرکات پرداخته شود.

۴. صاحب منصبانی که از یک دولت بی طرف اجیر می شوند هر چه زودتر به ایران جلب ومشغول کار خواهند شد ودر نواحی جنوب که تکمیل امنیت آن بالخصوص مورد توجه است زودتر اقدام خواهند نمود اما راجع به اصلاحات مالیه نیز که یکی از مواد یادداشت دهم شوال است واهمیت آن در ضمن مذاکرات شفاهی عدیده خاطرنشان گردیده به محض اینکه تصمیم شود از کدام دولت بیطرف متخصصین مالیه خواسته می شوند، بلافاصله قراراستخدام و جلب آنها به ایران داده خواهد شد که شروع بکار نمایند. وزیر امور خارجه امیدوار است اولیاء دولت انگلستان مراتب فوق را که با ملاحظه منافع مشترکه دولتین منظور گردیده با حسن نظر تلقی نمایند.

این یادداشت یکی از واضح ترین پاسخ هایی است که وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلستان داده است. جالب اینکه در هامش پیش نویس این یادداشت آمده است:

در جلسه سه شنبه ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۵

هیأت محترم وزرا مطرح و تصویب شد
در یادداشت یادشده به مسائل مهمی اشاره شده است از جمله:
- بازگشت صاحب منصبان انگلیسی و هندی پلیس جنوب و اداره این نیرو به دست فرمانفرمای فارس
- عودت اسلحه های متعلق به ژاندارمری که توسط پلیس جنوب به کار گرفته شده اند و واگذاری دیگر اسلحه ها در ازای پرداخت وجه
- نحوه تأمین بودجه قوای متحدالشکل
-اجیر کردن صاحب منصبانی از یک کشور بیطرف
-عدم امکان شناسایی پلیس جنوب حتی به صورت موقت و در طول جنگ.
این یادداشت ها در دوره کابینه علاء السلطنه صادر شده است. در این دوره وی علاوه بر ریاست کابینه، سمت وزیر امور خارجه را نیز به عهده داشته است. در این دوره اختلافات بین ایران و انگلیس در حال اوج گرفتن بوده و سفارت انگلیس تلاش می کرد کابینه وقت را وادارسازد تا تشکیلات پلیس جنوب را به رسمیت بشناسد. دراین موقع گاه و بیگاه مقالاتی علیه فعالیت های انگلستان در ایران به چاپ می رسید. نشریه صدای ایران در تاریخ ۶ محرم ۱۳۳۶ طی مقاله ای می نویسد:
... دشمنان مملکت یا دلالان خارجی درصدد هستند کابینه آقای علاءالسلطنه را که شدیدا مخالف به آمال خائنین جنوب است انداخته و کسانی را سر کار آورند که پلیس را به رسمیت شناخته و قباله جنوب را به دست حامی دول صغیره سپارند.
در این دوران همزمان با حضور پلیس جنوب ایران در مناطق جنوبی، بریگاد قزاق نیز در مناطق شمالی کشور حضور دارد و بدیهی است بریگاد قزاق سابقه بیشتری دارد ولی اقداماتی که پلیس جنوب دراین مدت اندک عمر خود مرتکب گردید، ذهنیت مردم ایران را کاملاً نسبت به این نیرو منفی نموده بود. حمله به مردم عادی، غارت روستاها و اعدام های دسته جمعی فراریان از پلیس جنوب در حضور کنسول انگلیس دراصفهان و دیگر مناطق چهره زشتی از این نیرو ارائه داد. این مسئله در ملاقات های دوجانبه به طرف انگلیسی گوشزدمی شد. در یکی ازگزارش های وزارت امور خارجه آمده است:
روز شنبه مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۶با مستشار سفارت انگلیس ملاقات و به طور

خصوصی شرح مظالم قوای موسوم به قشون جنوب ایران را با اثرات سوئی که در روابط دولتین می بخشد شرح دادم و گفتم به طوری مردم در وحشت می باشند که به محض نزدیک شدن قشون مزبور به هر نقطه اهل آنجا خانه و زندگی خود را گذاشته فرار می کنند مثل اینکه از چند نقطه اطراف یزد و کرمان اخیراً تلگرافاتی به دولت نموده اند. مستشار اظهار داشت وزیرمختار از این حوادث متأسف و یقین دارند اهالی دهات اشرار را پناه داده حمایت کرده اند والا مورد حمله واقع نمی شدند. بالاخره پس از مذاکرات قرار شد ازطرف سفارت اوامر وتعلیمات به جاهای لازم صادر شود که از این قبیل حوادث جلوگیری شود وبا مردم اینطور رفتار ننمایند...

قبلاً گفته شد که وزارت امور خارجه ایران در یادداشت خود به سفارت انگلیس درخواست خروج صاحب منصبان انگلیسی و واگذاری پلیس جنوب به فرمانفرمای فارس را کرده بود. سفارت انگلیس در یادداشت مورخ نهم ربیع الاول ۱۳۳۶/ ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ به وزارت امور خارجه اعلام می کند:

در مراسله مورخه هفتم ذیقعده (۲۶ اگوست ۱۹۱۷) به جناب اشرف علاءالسلطنه اطلاع داده بودم که پیشنهاد دولت علّیه ایران را برای ضمیمه ساختن استعداد موسوم به قشون جنوب ایران به یک قوای متحدالشکل جهت وقایه نظم و امنیت در تمام مملکت ایران به دولت متبوعه خود تقدیم داشته ام و وزیر امور خارجه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به دوستدار اطلاع می دهند که دولت مشارالیها نظر به انجام این مسئله موافق اصول بیطرفی خالص به دوستدار اجازه داده اند محض ایجاد یک قوه متحدالشکل بعد از اتمام جنگ در تحت صاحب منصبان اروپایی که انتخاب آنها برحسب قرارداد فیمابین دولتین بوده باشد حال با دولت علّیه ایران داخل مذاکره شوم. گمان می کنم از این مراسله ثبوت نیت صادقانه دولت دوستدار را برای حصول یک تفهیم دوستانه در این مسئله و سایر مسائلی که در این اواخر فیمابین دولتین ایجاد شده است دولت علّیه ایران ملاحظه خواهند نمود...

در این یادداشت باز هم می بینیم که سفارت انگلیس، موافقت دولتش با ایجاد نیروی متحدالشکل را موکول به اتمام جنگ نموده، و اضافه می کند انتخاب و حضور صاحب منصبان اروپایی باید برحسب قراردادبا این کشور باشد. این مسائل در ملاقات مورخه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶ با وزیرمختار انگلیس مطرح می شود:

وزیرمختار سئوال کردند که به مراسله من در باب پلیس جنوب جواب خواهید داد. من اظهار داشتم مراسله جنابعالی را که در هیأت وزرا خواندم طوری موجب یأس شد که نمی دانم چه جواب بنویسم زیرا مفاد این مراسله ابدا تغییری به وضع حالیه نمی دهد... وزیرمختار گفت به طوریکه سابقاً اظهار کرده ام مفاد این مراسله با مذاکراتی که با یکی از اعضاء کابینه کرده بودم مطابق است. من جواب دادم فرمولی که نوشته شده بود با مراسله چندان موافق نیست. گفت بلی جزیی فرقی دارد یکی اینکه در آن فرمول استخدام صاحب منصب با موافقت با سفارت ذکر نشده و این مسئله در مذاکرات سابق معلوم بود که باید اینطور بشود. دیگر اینکه مدت معین نشده بود. این هم به ملاحظه این است که من مطلب را به انگلیس نوشته ام و گویا در ترجمه اشتباه شده است. من جواب دادم ملاحظه میکنید به طوریکه خودتان هم می گویید در این مراسله و آن مذاکرات خیلی فرق است...

وزارت امور خارجه در تاریخ ١٨ ربیع الثانی ١٣٣٦/ اول فوریه ١٩١٨ به یادداشت فوق پاسخ می دهد:
مراسله مورخه نهم ربیع الثانی ١٣٣٦ (٢٣ ژانویه ١٩١٨) ... واصل گردید... نظر به مصالحی که اولیاء دولت علّیه ایران وجهه خاطر خود ساخته مصمم بوده و هستند که قوای متحدالشکل راسریعاً در تحت صاحب منصبان یکی از دول بیطرف تشکیل بدهند و بدیهی است تمام اقداماتی که به جهت این تشکیلات در نظر گرفته و هر تقاضایی که دارند فقط به جهت استقلال ایران و نیل اصلاحات اساسی و حفظ بیطرفی محض است که برای مصالح دولت فخیمه انگلیس هم طبعا مفید می باشد. بنابراین تعلیق تفویض استعداد فوق الذکر به قوه ایران به بعد از جنگ با رعایت اصول بیطرفی متناقض بوده و مثل این است که استقرار اصل مزبور را ممتنع نماید چه اگر در تفویض قشون جنوب تعویقی حاصل شود دولت علّیه ایران را در اجرای نیات خود به مشکلات داخلی و خارجی دچار خواهد ساخت.
نظر به مراتب فوق از روی تحکیم روابط دولتین انگلیس و ایران دوستدار مسائل ذیل را که منظور خواطر اولیای دولت اعلیحضرت شاهنشاهی است به آنجناب جلالت مآب متذکر می شود:

۱ - مساعدت در تخلیه خاک ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب ایران به این دولت،
۲ - الغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ کلیتا،
۳ - قبول مشارکت نماینده دولت علّیه ایران در کنفرانس صلح،
۴ - تجدیدنظر در تعرفه گمرکی،
۵ - ... عاجل عایدات گمرکات و اقساط گذشته و آتیه موراتوریم بدون هیچ شرط،...
چنانچه مشاهده می کنیم به مرور مواضع ایران سخت تر می شود. دولت وقت در ابتدا صرفاً اعلام می کرد نمی تواند پلیس جنوب را رسمیت ببخشد ولی با گذشت زمان مسئله تشکیل قوای متحدالشکل را مطرح می کند و خروج صاحب منصبان انگلیسی و هندی را به آن اضافه می کند و بالاخره نیز ضمن تجدید درخواست های فوق الغاء قرارداد ۱۹۰۷ و برخی موارد دیگر را نیز خواستار می گردد. وزارت امور خارجه همزمان به سفارت ایران درلندن نیز دستور داده بود موضوع پلیس جنوب را پیگیری نماید. برهمین اساس سفیر ایران با وزیر خارجه انگلیس در تاریخ ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۶ ملاقات می کند. در این ملاقات وزیر خارجه انگلیس اعلام می کند انگلستان نمی تواند در طول جنگ با انحلال پلیس جنوب موافقت کند.
قبلاً گفته شد اقدامات پلیس جنوب باعث نارضایتی شدید مردم فارس و کرمان شده بود و هر از گاهی از این نیرو به دولت شکایت می کردند. وزارت امور خارجه این شکایات را از طریق یادداشت به سفارت انگلیس منعکس می نمود. سفارت انگلستان در پاسخ به یکی ازاین یادداشت ها در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶/ ۵ فوریه ۱۹۱۸ به وزارت امور خارجه می نویسد:
یادداشت مورخه ۱۶ شهر حال (ربیع الثانی ۱۳۳۶) وزارت جلیله امور خارجه که عریضه اهالی شهر بابک درخصوص رفتار قشون جنوب ایران ارسال داشته بودند به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان واصل گردید. اظهارات مندرجه در عریضه مزبور به کلی با راپرتی که از صاحب منصبانی که در آن ناحیه عملیات نموده اند رسیده منافات دارد. راپرت های مزبور مشعر است بر اینکه اهالی صلح جوی آنقریه با نهایت شعف قشون جنوب را پذیرفته واز محافظتی که خیال می کردند بر ضد سارقین ازآن ها به عمل خواهد آمد خیلی خرسند بوده اند. دو شب که قشون در آنقریه

اقامت داشته به هیچوجه اغتشاشی در آنجا روی نداده و بعد استعداد مزبور از شهر بابک به میمند که محاکمه سارقین در آن نواحی بوده می روند و همینقدر که نزدیک می شوند به استعداد مزبور تیر انداخته می شود. پس از جنگ مختصری سارقین فرار می نمایند و مقدار معتنابهی از جو و گندم که در مغازه ها بوده استعداد مزبور ضبط می کند وهم چنین یک گله گوسفند و بز را می گیرند. مسلم است سارقین که به مجازات حقه خود رسیده اند حال خود را بی گناه و صدمه دیده قلم می دهند. این سفارت افسوس دارد که درهمدردی که از قرار معلوم دولت علّیه با عریضه نویسندگان جسور دارند نمی تواند شرکت نماید.

مواضع انگلیس در قبال پلیس جنوب ایران ابهاماتی را بین مردم ایران ایجاد کرده بود. سفارت انگلستان با ظرافت این مطلب را به مردم القاء می کرد که انگلستان از استقلال ایران حمایت می کند و این کشور آمادگی دارد پس از پایان جنگ با اولیای ایران برای اجیر نمودن صاحب منصبان اروپایی همکاری نماید. وزارت امور خارجه وقت در آن زمان تصمیم می گیرد با صدور اعلامیه ای شرایط واقعی را به آگاهی مردم ایران برساند. درهمین رابطه در تاریخ ۵ جمادی الاول ۱۳۳۶ ابلاغیه ای به شرح ذیل صادر می گردد:

چون از مجاری مختلفه از وزارت امور خارجه مبنی بر جریان اوضاع حاضره سئوالاتی شده است برای اطلاع عموم به وسیله این مختصر خلاصه گزارشات جاریه را توضیح می دهد: پس از تشکیل کابینه حاضره دایر به اظهاراتی که از سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مشعربه موافقت و مساعدت اولیای امور آن دولت نسبت به ایران می شد وزارت امور خارجه داخل در مذاکره گردیده و در خلال این مذاکرات مراسله از سفارت معزی الیها به وزارت امور خارجه واصل گردید که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان موافق اصول بیطرفی خالص حاضر هستند که از حالا در باب قوای متحدالشکلی که بعد از اختتام جنگ در تحت تعلیم صاحب منصبان اروپایی به موافقت اولیای دولت انگلیس انتخاب شوند داخل در مذاکره گردند. چون مدلول مراسله مزبور بر وفق منظور اولیای دولت ایران نبود چه از یک طرف تفویض قوای مسمی به پلیس جنوب را به بعد از جنگ تعلیق و از طرف دیگر انتخاب صاحب منصبان را منوط به رضایت اولیای دولت انگلیس نموده

بود اولیای دولت ایران نظر به وظیفه که در حفظ تمامیت ارضی و استقلال مملکت ایران و رعایت بیطرفی کامل دارند ناچار به ایراد جواب گردیده نظریه خود را در خصوص تشکیل قوای متحدالشکل در تمام مملکت به سفارت فخیمه اشعار و در ضمن مواد پنج گانه ذیل انجام منظور است و مقاصد حقه خود را تقاضا نمودند.

۱ - مساعدت درتخلیه ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب به این دولت،

۲ - الغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ کلیتا،

۳ - قبول مشارکت نماینده دولت علیه ایران در کنفرانس صلح،

۴ - تجدیدنظر در تعرفه گمرکی،

۵- پرداخت کلیه... عایدات گمرکات و اقساط گذشته و آینده موراتوریم بدون هیچ شرط،

ارائه توضیحات یادشده باعث می گردد نظر مردم نسبت به سیاست انگلیس در ایران نسبت به گذشته منفی تر شود. همین مسئله سفارت انگلیس را وادار می کند در ۱۶ جمادی الاول ۱۳۳۶ یادداشتی را به وزارت امور خارجه ایران روانه کند:

چون به اطلاع سفارت انگلیس رسیده که بواسطه سوءتفاهم معلوم می شود سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مورد سوءظن بعضی احزاب ایران شده است لهذا سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است دولت علّیه ایران مستحضر دارد که سیاست دولت انگلیس نسبت به دولت ایران کاملاً از روی دوستی است و سفارت انگلیس حاضر است فوراً با دولت علّیه ایران برای ترتیب دوستانه در خصوص مسئله پلیس جنوب و احضار قشون انگلیس از ایران به طوری که مستلزم مصالح دولتین بوده می شد داخل مذاکره گردد. سایر مسائل متفرقه فیمابین دولتین با همین احساسات دوستانه در تحت مداقه خواهد آمد.

مشخص است انگلیس به واسطه اعلامیه دولت وقت کاملاً تحت فشار قرار گرفته و به فاصله اندکی از یادداشت قبلی مجدداً در تاریخ ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۶ (۱۱ مارس ۱۹۱۸) یادداشت دیگری را به وزارت امور خارجه می فرستد:

... دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ... به هیچ چیز آنقدر مایل نیستند که به یک هیات وزرائی که بتواند نظم را در تمام مملکت وقایه و ایران را از نتایج مقاصد

متجاوزانه آلمان و متفقین در مشرق محفوظ دارد... به ملاحظه مصالح فوق العاده انگلستان در جنوب ایران که همجوار است و به ملاحظه هرج و مرجی که به واسطه عدم یک قوه نظمیه ممکن است به ظهور رسد دولت علّیه قشون جنوب را به طوریکه حال تشکیل یافته و مخارج آنرا دولت انگلیس متحمل است تا آخر جنگ رسماً بشناسد... ازآن طرف دولت علّیه اعلیحضرت حاضرشده اندکه به طور ازدیاد و از روی سخاوت کمک نقدی به دولت علّیه بنمایند و برای ایجاد یک قوه نظامی متحدالشکلی پس ازاتمام جنگ برای تمام مملکت که بالاخره قشون جنوب ایران به آن منضم گردد و درتحت صاحب منصبان خارجه که ملیت آنها بعد از این فیمابین دولتین تصمیم می یابد مساعدت نمایند...

وزارت امور خارجه ایران درپاسخ به یادداشت فوق الذکر در تاریخ ۵ جمادی الثانی ۱۳۳۶ طی یادداشت مفصلی به سفارت انگلستان ضمن قدردانی از اولیای دولت انگلستان برای رعایت استقلال ایران به انتقاد شدید از سیاست های این کشور در قبال ایران می پردازد. در این یادداشت تجاوز نظامی دولت عثمانی به ایران به حضور نظامی دولت های روسیه و انگلستان نسبت داده می شود، در حالیکه ایران در جنگ بیطرفی را اتخاذ کرده است. متن یادداشت به شرح ذیل می باشد:

مراسله محترمه آن جناب جلالت مآب مورخه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۶ (۱۱ مارس ۱۹۱۸) واصل گردید. دوستدار از اینکه اولیاء دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینان های راجع به رعایت استقلال ایران را تجدید نموده اند امتنان خود را اظهار داشته اشعار می دارد که اولیاء دولت علّیه نیز با روابط دوستی قدیمی موجود بین دولتین و با احساسات صادقانه که نسبت به دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان داشته اند جز این انتظاری نمی توانند داشته باشند که استقلال خالص این دولت منظور نظر صمیمانه دولت معزی الیها باشد لیکن با کمال تأسف مشاهده می نمایند که مفاد تعلیمات مندرجه در مراسله مزبوره با انتظارات اولیاء دولت علّیه موافقت نداشته و به ارکان همان استقلالی که منظور است ... خلل می رساند. به طوری که بر خاطر محترم آن جناب مشهود است از ابتدای وقوع جنگ بین دولتین عثمانی و روس اولیاء دولت متبوعه دوستدار وخامتی را که از حضور قشون اجنبی در خاک ایران متصور بود پیش بینی کرده در مجالس متعدده توجه اولیاء سفارتین بهیتین انگلیس و

روس را به مضرات آن جلب و خواستار شدند که قشون روس را احضار و ایران را به حال خود بگذارند تا بتوانند با تعقیب رویه بیطرفی مصالح خود را که متضمن منافع دول همجوار نیز بود محفوظ بدارد. متأسفانه مسئول دولت علّیه ایران مورد قبول نیافت و مصائبی که بر عالم پوشیده نیست به ایران وارد آمد و حوادث پاییز و زمستان سال ۱۹۱۵ هم که بدان اشاره فرموده اند نتیجه تجاوزات نظامی دول متخاصمه بوده است که برخلاف اصول استقلال و بیطرفی ایران رخ داده و پیوسته مورد پروتست این دولت بوده است. اولیاء دولت علّیه رجعت قشون روس را که به نقض بیطرفی ایران مبادرت جسته بودند با کمال خوشوقتی تلقی نمودند چه این مسئله را عمده وسیله برای حفظ بیطرفی ایران و تسکین افکار عامه می دانستند ولی متأسفانه به محض اینکه قشون روس شروع به رجعت نمودند در غالب نقاط نظامیان انگلیس به جای آن ها آمده و بر خلاف مواعید مصرحه قطعیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دائر به رعایت استقلال و بیطرفی ایران همان تجاوزات و مداخلات را پیش گرفته از آن جائی که این تجاوزات حق شکنانه و این تقاضا که قوای مسمی به پلیس جنوب که در حکم قوای خارجی است تا آخر جنگ به رسمیت شناخته شود مصائب چندین ساله ایران را تجدید و استقلال و بیطرفی آنرا تهدید خواهد نمود. اولیاء دولت متبوعه دوستدار انتظار آنرا دارند که اولیاء وقت جناب مستطاب اجل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به نتیجه وخیمه اینگونه تصمیمات جلب و هر چه زودتر امر به احضار قوای انگلیس صادر و از مسئولیتی که از حضور آن ها در ایران حقا متوجه اولیاء امور انگلستان می شود احتراز نمایند. در موضوع سایر موارد مندرجه در مراسله دوستدار مورخه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶ با اظهار کمال تشکر از موافقت وتجدیدنظر در تعرفه گمرکی خاطر محترم آن جناب جلالت مآب را قرین استحضار می دارد که قبول استخدام صاحب منصبان خارجی برای قوای متحدالشکل که بر طبق تصمیم اولیاء دولت دوستدار باید تشکیل یابد با موافقت دولت فخیمه انگلیس ناقض حقی است که اولیاء دولت دوستدار در ابطال شناسائی اولتیماتوم ۱۹۱۱ دارا هستند و خاطر نصفت مظاهر آن جناب جلالت مآب اعتراف می فرمایند که چون قبول این مسئله را اولیای دولت دوستدار تثبیت اینگونه معاهدات مضره می شمارند از موافقت در آن معذور هستند و با اینکه مشارکت

ایران را در کنفرانس صلح به شراکت سایر دول بیطرف موکول می فرمایند لزوماً توجه آن جناب جلالت مآب را به این نکته جلب می نماید که اولیاء دولت دوستدار نظر به مصائب و خساراتی که به واسطه عملیات نظامی دول متخاصمه به ایران وارد آمده نمی توانند در این مورد ایران را در روال سایر دول بیطرف تصور نمایند. در این موقع که آن جناب جلالت مآب در طی مراسله فوق الذکر و اشاره به واقعه اسف انگیز ویس قونسول انگلیس و رئیس بانک شاهی مقیمین رشت فرموده اند مسئولیت واقعی این اتفاق ناگوار به نظامیان دولت فخیمه انگلیس که در خاک ایران نواب سلیمان میرزا و همراهان او را دستگیر و به بغداد روانه و توقیف نموده اند متوجه می باشد...

مشخص است انگلستان در قبال ایران سیاست دوپهلویی را اتخاذ کرده است. این کشور با سخت تر شدن مواضع دولت وقت مواضع خصمانه تری را در قبال کابینه دنبال می کند. در یکی از تلگراف های محرمانه سفارت ایران در لندن در تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۳۶ آمده است:

در باب مطالب معهود چند مجلس مذاکرات مفصل کرده ام. صریحاً می گویند اگر کابینه که با ما دوست باشد تشکیل بشود همراهی خواهیم کرد ولی نمی گویند به چه دلیل کابینه حاضر را دوست نمی دانیم. بالاخره در جواب استدلالات بنده می گویند اگر کابینه گواهی از دوستی خود بدهد ما هم همراهی خواهیم کرد. در باب میل کابینه به دوستی و اینکه واقعه فارس آنچه ممکن بود کرده ولی مخالف بیطرفی کاری نمی تواند بکند و صلاح شما هم این است که ایران کاملاً بیطرف بماند. آنچه لازم بیطرفی بود مطابق تلگرافات مبارک گفتم و مخصوصا توضیح کردم که بهترین پولیتیک اولاً تقویت کابینه است که قبولیت عامه داشته باشد. ثانیا رعایت بیطرفی کامل ایران را فقط به این وسیله می توانید افکار عامه ایران را نسبت به خودتان خوب بکنید. اتخاذ این پولیتیک

از هر قوه برای شما در ایران مفیدتر است. خلاف آن مضر و وضع را روز بروز بدتر خواهد کرد. عجالتاً در این زمینه مشغول مذاکره هستم. هر چه معلوم بشود و به نظر برسد عرض خواهد کرد... .

قبلاً گفته شد مواضع دولت ایران در قبال پلیس جنوب ایران به تدریج سخت تر شد و

همین مسئله باعث گردید مقاومت ها و شورش هایی در فارس بروز نماید. وزارت امور خارجه ایران از طرفی شکایت های مردم عادی را که مورد حمله نیروهای پلیس جنوب قرار می گرفتند، به سفارت انگلستان منعکس می کرد و از سفارت پاسخ می خواست، و از طرف دیگر حتی المقدور به نیروهای پلیس جنوب که از خدمت در این نیرو می گریختند به انحاء مختلف یاری می رساند. گزارش رمزازکارگزاری اصفهان به وزارت امورخارجه ایران مؤید این مطلب است:
رئیس مالیه به بنده شخصاً شفاهاً و محرمانه اطلاع داد دو سه نفر فراری های پلیس جنوب آباده به دهات خالصه دولت آمدند و تکلیف خواستند. چون توقف آنها در دهات متعلق به دولت مناسب نبود متفقاً عقیده مان این شد که به مباشر دهات تعلیمات داده شود محرمانه و با لباس مبدل مساعدت نمایند که آن ها بدون اینکه وارد اصفهان بشوند سمت کاشان و قم و طهران بروند و آن سه نفر را هم به همین ترتیب رئیس مالیه تعلیمات داد مساعدت نمودند و روانه شدند...(۱)

متن قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی بعنوان سند :

متن قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی

هشتم حوت ۱۲۹۹ هجری مطابق ۲۶ فوریه۱۹۲۱ میلادی
چون دولت ایران از یکطرف و دولت جمهوری اتحادی اشتراکی شوروی روسیه از طرف دیگر نهایت درجه مایل بودند که روابط محکم و حسنه همجواری و برادری در آتیه مابین ملتین ایران و روس برقرار باشد لهذا مصمم شدند که داخل مذاکره در این باب شده و برای این مقصود اشخاص ذیل را وکلای مختار خود نمودند:
از طرف دولت ایران: علیقلی خان مشاورالممالک
از طرف دولت جمهوری اتحادی اشتراکی شوروی روسیه: که ارکی واسیلیویچ چیچرین و لومیخائیلویچ کاراخان وکلای مختار پس از ارائه اعتبارنامه‌های خود که موافق قاعده و ترتیبات مقتضیه بوده در آنچه ذیلاً ذکر می‌شود توافق نظر حاصل نمودند.

فصل اول

دولت شوروی روسیه مطابق بیانیه‌های خود راجع به مبانی سیاست روسیه نسبت به ملت ایران مندرجه در مراسلات ۱۴ یانوار ۱۹۱۸ و ۲۶ ایون ۱۹۱۹ یک مرتبه دیگر رسماً اعلان می‌نماید که از سیاست جابرانه که دولت‌های مستعمراتی روسیه که به اراده کارگران و دهاقین این مملکت سرنگون شدند نسبت به ایران تعقیب می‌نمودند قطعاً صرف نظر می‌نماید. نظر به آنچه گفته شد و با اشتیاق به این که ملت ایران مستقل و سعادتمند شده و بتوانند آزادانه در دارایی خود تصرفات لازمه را بنماید دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادها را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع می‌نمود ملغی و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می‌نماید

.

فصل دوم

دولت شوروی روسیه از سیاست دولت‌های روسیه تزاری که بدون رضایت ملل آسیا و به بهانه تامین استقلال ملل مزبوره با سایر ممالک اروپا در باب مشرق معاهداتی منعقد می‌نمودند که بالانتیجه منجر به استملاک آن می‌گردد اظهار تنفر می‌نماید، این سیاست جنایت کارانه را که نه تنها استقلال ممالک آسیا را منهدم می‌نمود بلکه ملل زنده شرق را طعمه حرص غارتگران اروپایی و تعدیات مرتب آنها قرار می‌داد دولت شوروی روسیه بدون هیچ شرطی نفی می‌نماید. نظر به آنچه گفته شد و مطابق اصول مذکوره در فصل اول و چهارم این معاهده دولت شوروی روسیه استنکاف خود را از مشارکت در هر نوع اقدامی که منجر به تضعیف و محفوظ نماندن سیادت ایران بشود اعلان نموده و کلیه معاهدات و قراردادهایی را که دولت سابق روسیه با ممالک ثالثی به ضرر ایران و راجع به آن منعقد نموده‌است ملغی و از درجه اعتبار ساقط می‌داند.

فصل سوم

دولتین معظمتین متعاهدتین رضایت می‌دهند که سرحد مابین ایران و روسیه را

مطابق تعیین کمیسیون سرحدی ۱۸۸۱ تصدیق و رعایت نمایند؛ ضمناً به واسطه عدم میلی که دولت شوروی روسیه از استفاده از ثمره سیاست غاصبانه دولت تزاری سابق روسیه دارد از انتفاع از جزائر آشوراده و جزائر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد ایران واقع می‌باشند، صرف نظر کرده و همچنین قریه فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرارداد ۲۸ مای ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده‌است به ایران مسترد می‌دارد. دولت ایران از طرف خود رضایت می‌دهد که شهر سرخس معروف به سرخس روس یا سرخس کهنه با اراضی مجاورآن که منتهی به رودخانه سرخس می‌شود در تصرف روسیه باقی بماند. طرفین معظمین متعاهدین باحقوق مساوی ازرودخانه اترک و سایر رودخانه‌ها و آب‌های سرحدی بهره مند خواهند شد و ضمناً برای تنظیم قطعی مساله انتفاع از آب‌های سرحدی و برای حل کلیه مسایل متنازع فیهای سرحدی واراضی یک کمیسیون مرکب از نمایندگان ایران و روسیه معین خواهد شد.

فصل چهارم

با تصدیق اینکه هر یک از ملل حق دارد مقدرات سیاسی خود را بلامانع و آزادانه حل نماید هر یک از طرفین متعاهدتین از مداخله در امور داخلی طرف مقابل صرف نظر کرده و جدا خودداری خواهد نمود.

فصل پنجم

طرفین معظمتین متعاهدتین تقبل می‌نمایند که: (۱) از ترکیب و یا توقف تشکیلات و یا دستجات (گروپ‌ها) به هر اسم که نامیده شوند و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبوره مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحده با روسیه باشد در خاک خود ممانعت نمایند و همچنین از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون و یا قواء مسلحه تشکیلات مزبوره در خاک خود ممانعت نمایند. (۲) به کلیه ممالک و یا تشکیلات قطع نظر از اسم آن تشکیلات که مقصودشان مبارزه با متعاهد معظم باشد نباید اجازه داده شود که به خاک هر یک از طرفین معظمتین متعاهدتین تمام آنچه را که ممکن است بر ضد متعاهد دیگر

استعمال شود وارد نموده و یا عبور دهند. (٣) با تمام وسایلی که به آن دسترس باشد از توقف قشون و یا قواء مسلحه مملکت ثالث دیگری در صورتی که احتمال برود توقف قواء مزبوره باعث تهدید سرحدات و یا منافع و یا امنیت متعاهد معظم دیگر می‌شود باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نماید.

فصل ششم

طرفین معظمتین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که هر گاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحادی شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدام‌های لازم نظامی را به عمل آورد دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلادرنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

فصل هفتم

نظر به اینکه ملاحظات مذکوره در فصل ششم می‌توانند همچنین در باب امنیت در بحر خزر مورد پیدا نمایند لهذا طرفین معظمتین متعاهدتین موافق هستند که اگر در جزء افراد بحریه ایران اتباع ثالثی باشند که از بودن خود در بحریه ایران برای تعقیب مقاصد خصمانه نسبت به روسیه استفاده نمایند دولت شوروی حق خواهد داشت که انفصال عناصر مضره مزبوره را از دولت ایران بخواهد.

فصل هشتم

دولت شوروی روسیه انصراف قطعی خود را از سیاست اقتصادی که حکومت تزاری روسیه در شرق تعقیب می‌نمود و به دولت ایران نه از نقطه نظر توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای اسارت سیاسی ایران پول می‌داد اعلان می‌نماید. بنابراین دولت شوروی روسیه از هر نوع حقوق خود نسبت به قروضی که دولت تزاری به ایران داده‌است صرف نظر کرده و اینگونه استقراض‌ها را نسخ شده

و غیرقابل تادیه می‌شمارد و همچنین دولت شوروی روسیه از تمام تقاضاهای راجع به انتفاع از عوائد مملکتی ایران که وثیقه استقراض‌های مذکوره بودند صرف نظر می‌نماید.

فصل نهم

دولت شوروی روسیه نظر به اعلان نفی سیاست مستعمراتی سرمایه داری که باعث بدبختی‌ها و خون ریزی‌های بیشمار بوده و می‌باشند از انتفاع از کارهای اقتصادی روسیه تزاری که قصد از آنها اسارت اقتصادی ایران بوده صرف نظرمی‌نماید. بنابراین دولت شوروی روسیه تمام نقدینه و اشیاء قیمتی و کلیه مطالبات وبدهی بانک استقراضی ایران را وهمچنین کلیه دارایی منقول و غیرمنقول بانک مزبوررا در خاک ایران به ملکیت کامل ایران واگذار می‌نماید. توضیح آنکه در شهرهایی که مقرر است قونسولگری‌های روسیه تاسیس شوند و در آنجاها خانه‌های متعلقه به بانک استقراضی ایران وجود داشته و مطابق همین فصل منتقل به دولت ایران می‌شود دولت ایران رضایت می‌دهد که یکی از خانه‌ها رامجانا برای استفاده مطابق انتخاب دولت شوروی روسیه برای محل قونسولگری روسیه واگذار نماید.

فصل دهم

دولت شوروی روسیه کوشش سیاست مستعمراتی دنیا را که در ساختن راه‌ها و کشیدن خطوط تلگرافی در ممالک غیر برای تامین نفوذ نظامی خود بر توسعه تمدن ملل ترجیح می‌دهد نفی کرده و مایل است که وسایل مراودات و مخابرات که برای استقلال و تکمیل تمدن هر ملتی لزوم حیاتی دارد به اختیار خود ملت ایران واگذارده شود و ضمناً هم به قدر خسارات وارده به ایران به واسطه قشون دولت تزاری جبران شود لهذا دولت شوروی روسیه موسسات روسی ذیل را بلاعوض به ملکیت قطعی ملت ایران واگذار می‌نماید.

الف - راه‌های شوسه از انزلی به طهران و از قزوین به همدان با تمام اراضی و ابنیه و اثاثیه متعلق به راه‌های مذکوره

ب - خطوط راه آهن ازجلفا به تبریز و ازصوفیان به دریاچه ارومیه با تمام ابنیه و

وسایل نقلیه ومتعلقات دیگر
ت - اسکله‌ها وانبارهای مال التجاره و کشتی‌های بخاری و کرجی‌ها و کلیه وسایل نقلیه در دریاچه ارومیه با تمام متعلقات آنها
ث- تمام خطوط تلگرافی و تلفونی با تمام متعلقات و ابنیه و اثاثیه که در حدود ایران به توسط دولت سابق تزاری ساخته شده‌است
ج - بندرانزلی (پر) با انبارهای مال التجاره و کارخانه چراغ برق و سایر ابنیه

فصل یازدهم

نظر به اینکه مطابق اصول بیان شده در فصل هشتم این عهدنامه منعقده در دهم فورال ١٨٢٨ مابین ایران و روسیه در ترکمان چای نیز که فصل هشتم آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود از درجه اعتبار ساقط است لهذا طرفین معظمتین متعاهدتین رضایت می‌دهند که از زمان امضاء این معاهده هردو بالسویه حق کشتی رانی آزاددرزیر بیرق‌های خود در بحر خزر داشته باشند.

فصل دوازدهم

دولت شوروی روسیه پس از آنکه رسماً از استفاده از فواید اقتصادی که مبتنی بر تفوق نظامی بوده صرف نظر نمود اعلان می‌نماید که علاوه بر آنچه در فصول نه و ده ذکر شد سایر امتیازات نیز که دولت سابق تزاری عنقا برای خود و اتباع خود ازدولت ایران گرفته بود از درجه اعتبار ساقط می‌باشند. دولت شوروی روسیه از زمان امضاء این عهدنامه تمام امتیازات مذکوره را اعم از آنکه به موقع اجرا گذارده شده باشند و تمام اراضی را که به واسطه آن امتیازات تحصیل شده‌اند به دولت ایران که نماینده ملت ایران است واگذار می‌نماید. از اراضی و مایملکی که در ایران متعلق به دولت تزاری سابق بوده محوطه سفارت روس در طهران و در زرگنده با تمام ابنیه و اثاثیه موجوده در آنها و همچنین محوطه‌ها و ابنیه و اثاثیه جنرال قونسولگری‌ها و قونسول گری‌ها و ویس قونسول گری‌های سابق روسیه در ایران در تصرف روسیه باقی بماند. توضیح آنکه دولت شوروی روسیه از حق اداره کردن قریه زرگنده که متعلق بده دولت سابق تزاری بود صرف نظر می‌نماید

.

فصل سیزدهم

دولت ایران از طرف خود وعده می‌دهد که امتیازات و مایملکی که را که مطابق این عهدنامه به ایران مسترد شده‌است به تصرف و اختیار و یا استفاده هیچ دولت ثالث و اتباع دولت ثالثی واگذار ننموده و تمام حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران محفوظ بدارد.

فصل چهاردهم

با تصدیق اهمیت شیلات سواحل بحر خزر برای اعاشه روسیه دولت ایران پس از انقضاء اعتبار قانونی تقبلات فعلی خود نسبت به شیلات مزبوره حاضر است که با اداره ارزاق جمهوریت اتحادی اشتراکی شوروی روسیه قراردادی در باب صید ماهی با شرایط خاصی که تا آن زمان معین خواهد شد منعقد نماید. همچنین دولت ایران حاضر است که با دولت شوروی روسیه داخل مطالعه وسایلی که حالیه نیز تا رسیدن موقع شرایط مذکوره در فوق امکان رساندن مواد شیلات مزبوره را به روسیه در نظر ادارات ارزاق جمهوری اشتراکی روسیه تامین بنماید بشود.

فصل پانزدهم

دولت شوروی روسیه نظر به اصول اعلام شده خود در باب آزادی عقاید مذهبی مایل است به تبلیغات مذهبی که مقصود باطنی از آن اعمال نفوذ سیاسی در توده مردم و کمک به دسایس سبعانه تزاری بوده در ممالک اسلامی خاتمه دهد. بنابراین دولت شوروی روسیه انحلال تمام هیات‌های روحانی را که در ایران دولت سابق تزاری تاسیس کرده بود اعلان می‌نماید و اقدام خواهد نمود که بعدها از روسیه به ایران اینگونه هیات‌ها اعزام نشوند. دولت شوروی روسیه اراضی و انبیه ودارایی هیات ارتودکس را درارومیه وهمچنین تمام دارایی سایر موسسات سنخ هیات مزبوره را بلاعوض به ملکیت دائمی ملت ایران که دولت ایران نماینده آن است واگذار می‌نماید دولت ایران اراضی و ابنیه و دارایی مزبور را به مصرف ساختن مدارس و سایر موسسات معارفی خواهد رساند.

فصل شانزدهم
نظر به مندرجات مراسله دولت شوروی به تاریخ ۲۵ ایون راجع به ابطال قضاوت قونسول‌ها اتباع روسیه ساکن ایران و همچنین اتباع ایران ساکن روسیه از تاریخ امضاء این معاهده دارای حقوق مساوی با سکنه محلی بوده و محکوم قوانین مملکت متوقف فیها خواهند بود و به تمام کارهای قضایی آنها در محاکم محلی رسیدگی خواهد شد.

فصل هفدهم
اتباع ایران در روسیه و همچنین اتباع روسیه در ایران از خدمت نظامی و تادیه هر نوع مالیات نظامی با عوارض نظامی معاف هستند.

فصل هیجدهم
اتباع ایران در روسیه و اتباع روسیه در ایران در آزادی مسافرت در داخله مملکت دارای حقوقی می‌باشند که به اتباع دول کامله وداد به غیر از دول متحده با روسیه واگذار می‌شود.

فصل نوزدهم
طرفین معظمتین متعاهدتین در مدت قلیلی پس از امضاء این عهدنامه اقدام در تجدید روابط تجارتی خواهند نمود. وسایل تنظیم واردات و صادرات مال التجاره و تأدیه قیمت آن و همچنین طرز دریافت و میزان حقوق گمرکی که از طرف ایران بر مال التجاره روس تعلق می‌گیرد مطابق قرارداد خاص تجارتی که به وسیله کمیسیون خاص از نمایندگان طرفین تشکیل خواهد شد خواهد گردید.

فصل بیستم
طرفین معظمتین متعاهدتین متقابلاً به همدیگر حق ترانزیت می‌دهند که از طریق ایران و یا طریق روسیه به ممالک ثالثی مال التجاره حمل نمایند ضمناً برای مال

التجاره حمل شده عوارض بیش از آنچه از مال التجاره دول کامله الوداد غیر از ممالک متحده با جمهوری اتحاد شوروی روسیه اخذ می‌شود نباید تعلق بگیرد.

فصل بیست و یکم

طرفین معظمتین متعاهدتین در اقل مدت پس از امضاء این عهدنامه اقدام در استقرار روابط تلگرافی و پستی مابین ایران و روسیه خواهند نمود؛ شرایط روابط مذکوره در قرارداد خاص پستی و تلگرافی معین خواهد شد.

فصل بیست و دوم

برای تثبیت روابط ودادیه هم جواری و تهیه موجبات درک حسن نیت همدیگر که پس ازامضاء این عهدنامه فی‌مابین برقرارمی‌شود هریک ازطرفین معظمتین متعاهدتین درپایتخت طرف مقابل نماینده مختار خواهند داشت که چه درایران وچه درروسیه دارای حق مصونیت خارج ازمملکت(اکستری توریالیته) و سایر امتیازات مطابق قوانین بین‌المللی وعادات و همچنین قواعد و مقررات جاریه در مملکتین نسبت به نمایندگان سیاسی خواهند بود.

فصل بیست و سوم

طرفین معظمتین متعاهدتین به نیت توسعه روابط مملکتی متقابلاً در نقاطی که به رضایت طرفین معین خواهد شد تاسیس قونسولگری‌ها خواهند نمود. حقوق و صلاحیت قونسول‌ها در قرارداد مخصوصی که بلاتاخیر پس از امضاء این عهدنامه منعقد خواهد شد و همچنین مطابق قواعد و مقررات در هر دو مملکت نسبت به موسسه قونسول‌ها معین خواهد شد.

فصل بیست و چهارم

این عهدنامه باید در ظرف سه ماه تصدیق شود مبادله تصدیق نامه‌ها در شهر طهران حتی الامکان در مدت قلیلی به عمل خواهد آمد.

فصل بیست و پنجم

این عهدنامه به زبان فارسی و روسی در دو نسخه اصلی نوشته شده در موقع تفسیر آن هر دو نسخه معتبر می‌باشد.

فصل بیست و ششم

این عهدنامه فوراً پس از امضاء دارای اعتبار خواهد شد.

برای تصدیق آنچه گفته شد امضاء کنندگان ذیل این عهدنامه را امضاء کرده و به امهار خود ممهور نمودند در شهر مسکو در ۲۶ فورال ۱۹۲۱ تحریر شد.

امضاء: که ارگی چیچرین ل.کاراخان مشاورالممالک (۲)

◄ توضیحات و مآخذ:

۱ - « بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران در واقعه تاریخی پلیس جنوب ایران - مکاتبات » دکتررضا نظرآهاری: از مجموعه مقالات ارائه شده در همایش دوم ایران و استعمار انگلیس -موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی- صص ۲۶۲ – ۲۳۷

۲ - http://www.ensani.ir/fa/910/magazine.aspx

◄ پی نوشت ها: « بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران در واقعه تاریخی پلیس جنوب ایران - مکاتبات »

۱. علی بابائی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران: آشیان، ۱۳۸۲ ، صص ۱۵۹

. ۲. نصیری طیبی، منصور، ایالت فارس و قدرتهای خارجی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۴ ، ص ۱۰۹

۳. ذوقی، ایرج، ایران و قدرتهای خارجی، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸ ، ص ۱۵۵

۴. ایرج ذوقی، ص ۱۶۲

۵. سفیری فلوریدا، پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران : نشر تاریخ

.۱۹۶ - ایران، ۱۳۶۴ ، صص ۲۰۶

۶. تحولات سیاسی نظام ایران، دکتر جهانگیر قائم مقامی، ۱۳۲۶ ، ص ۲۱۹

۷. تلگراف رمز ۱۲ اسفند ۱۲۹۹

۱۳۳۴ ق. -۴۷-۱۹- ۸. سند شماره ۳۴

۱۳۳۴ ق. -۴۷-۱۹- ۹. سند شماره ۰۴

۱۳۳۵ ق و -۴۸-۳۷-۱/ ۱۳۳۵ ق، سند شماره ۹ -۴۸-۱/۳۷- ۱۳۳۴ ق، سند شماره ۹ -۴۷-۱۹- ۱۰ . سند شماره ۳۵

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- سند شماره

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۱ . سند شماره ۶۹
۱۳۳۵ ق. -۴۸ -۸ - ۱۲ . اسناد شماره ۴ و ۳
۱۳۳۵ ق. -۴۸ -۲/۳۷ - ۱۳ . سند شماره ۹۰
۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۳۳۵ ق و اسناد ضمیمه به شماره ۵۵ و ۵۴ -۴۸-۱/۳۷- ۱۴ . سند شماره ۵۳
۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۳۳۵ ق و ضمایم سند به شماره های ۴۳ و ۴۲ -۴۸-۱/۳۷- ۱۵ . سند شماره ۴۱
۱۳۳۵ ق. -۴۸-۱/۳۷- ۱۶ . سند شماره ۶۸
۱۳۳۵ ق. -۲۵-۱- ۱۷ . سند شماره ۸۹
۱۳۳۵ ق. -۲۵-۱- ۱۸ . سند شماره ۱۰۱
۳۷ ۴۸ ۱۳۳۵ ق. / ۱۳۳۵ ق وسند شماره ۱۳ ۱ -۲۵-۱- ۱۹ . سند شماره ۹۱
۳۷ ۴۸ ۱۳۳۵ ق. / ۲۰ . سند شماره ۳۷ ۱
۱۳۳۵-۴۸ ق. -۱/۳۷-۷۸ .۲۱
۳۷ ۴۸ ۱۳۳۵ ق. / ۲۲ . اسناد شماره ۲۵ و ۲۴ ۱
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۳ . سند شماره ۶۳
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۴ . سند شماره ۸۳
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۵ . اسناد شماره ۹۶ و ۴۱
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۶ . سند شماره ۳۰
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۷ . سند شماره ۷۴
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۸ . سند شماره ۲۹
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۲۹ . سند شماره ۴۴
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۳۰ . سند شماره ۱۲۵
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۳۱ . سند شماره ۷۱
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۳۲ . سند شماره ۹۲ تا ۸۹
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۳۳ . سند شماره ۱۱۴
۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴- ۳۴ . سند شماره ۵۰
۱۳۳۶ ق -۴۸-۱۴- ۳۵

فصل چهارم
جنبش جنوب

رئیس علی دلواری

حضور نظامیان انگلیس در بوشهر

سید قاسم یا حسنی در کتاب «رئیس علی دلواری - تجاوز نظامی بریتانیا و مقامت جنوب» اینگونه آورده استک با پیروزی انقلاب مشروطه و تحولات بعد از آن، جنوب ایران دستخوش یک هرج مرج شدید سیاسی و بحران گستردهٔ اجتماعی شد. به دلیل عدم نفوذ و قدرت دولت مرکزی و نفوذ بریتانیا بر حکام بوشهر، انگلستان یک تاز میدان و حاکمیت واقعی این نواحی را در دست گرفته بود. مرکز قدرت انگلیسی ها درجنوب ایران در این هنگام شهر بوشهر بود. آنان در این شهر علاوه بر تأسیسات وسیع اقتصادی و مراکز سیاسی، پادگان بزرگی نیزبا تعدادی سرباز و افسر هندی و انگلیسی به وجود آورده بودند. یک گزارشگرفرانسوی که درسال های آغازین انقلاب مشروطه ایران به بوشهر سفرکرده بود، دربارهٔ نفوذ و موقعیت انگلستان دراین شهرمی نویسد:« .. بوشهردرحقیقت مرکزاصلی مؤسسات انگلیسی در جنوب است: خانهٔ نمایندهٔ انگلستان درسبز آباد، ساختمان ها و تأسیسات تلگراف، کشتی مراقب بندر، که در لنگرگاه این بندر کوچک لنگرانداخته است، و آثار دیگری از این دست، همه نشان دهندهٔ قدرت و نفوذ انگلیسی ها دراین منطقه هستند. بوشهر تنها شهر ایران است که درآن زبان انگلیسی رواج دائمی دارد.بازرگانان ارمنی و زرتشتی، کارکنان هندی، زمینداران بزرگ جنوب ایران، حتی گاهی بعضی از سران ایل ها تحت نفوذ انگلیسی ها هستند.(۱) اوزن اوبن: ایران امروز۱۹۰۷ – ۱۹۰۶، ترجمهٔ علی اصغرسعیدی ، تهران : زوار، ۱۳۶۲ ، ص ۲۷۳

انگلیسی ها با قبضهٔ گمرک وسیستم تجارت برون ودرون مرزی و به انحصاردر آوردن بازرگانی این شهر، حیات اقتصادی بوشهر را به دست خود گرفته بودند.

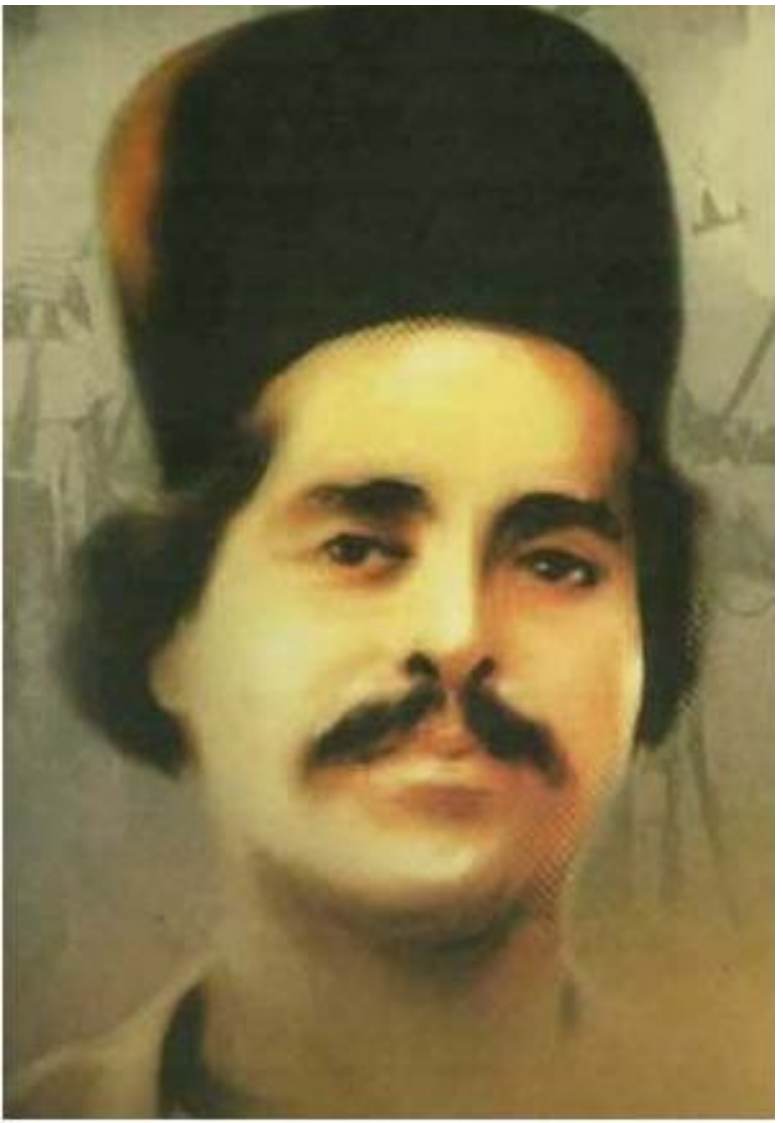

رئیسعلی دلواری

گمرک بوشهر در برابر وامی که آنان به مظفرالدین شاه قاجارداده بودند به گرو انگلیسی ها در آمده بود.(۲) مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، تهران: ادیب، ۱۳۶۲، ص ۹ همچنین تمامی مبادلات بانکی نیز توسط بانک شاهنشاهی که شعبهٔ آن از سال ۱۸۸۹ میلادی دربوشهرتأسیس شده بود، صورت می گرفت که سالانه تنها از همین رهگذرسود هنگفتی نصیبشان می کرد .(۳) آنت دستره: مستخدمین بلژیکی درخدمت دولت ایران،ترجمهٔ منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۱۷ انگلیسی ها چنان در بوشهر ریشه دوانیده بودند که اساساً این شهر را بیش ازآنکه متعلق به ایران و شهری ایرانی بدانند، مرکزی متعلق به دولت بریتانیا می داستند.(۴) بنگرید به دکتر محمد مصدق : خاطرات و تألمات مصدق ، به کوشش ایرج افشار ، تهران: علمی ، ۱۳۶۵ ، ص ۱۲۰

انگلیسی ها برای توسعهٔ نقوذ خود در جنوب ایران از بدو پیروزی انقلاب مشروطه، به طور تدریجی و گام به گام سعی کردند که نیروهای نظامی خود را به بهانه های مختلف دراین منطقه مستقرسازند تا در جهت حفظ منافع از آن ها استفاده کنند. ازاین روی آنان ازهرفرصت و بهانه ای برای افزایش حضور نظامی خود سود برده و اقدام به وارد کردن قشون نظامی به بوشهرمی کردند. (۵)دربارهٔ حضور تدریجی نیروهای نظامی انگلیس در بوشهر به بهانهٔ حفظ تأمین امنیت جانی و مالی اتباع انگلیسی، گزارش های جالب توجهی درمجلدات مختلف کتاب آبی وزارت امور خارجه انگلستان، به خصوص جلدهای ۳ و ۶ و ۷ و ۸ آمده است.

درسال ۱۹۰۷ / ۱۳۲۷ در پی قرارداد معروف بین انگلستان و روسیهٔ تزاری مبنی برتقسیم ایران به دو حوزهٔ نفوذ، توافق شده بود که حکومت هند همیشه نیرویی آماده برای اعزام به ایران دراختیارداشته باشد تا درموقع لزوم بتواند به عمل مؤثر نظامی علیه نیروهای ضد انگلیسی منطقه دست بزند. نایب السلطنهٔ هند با این طرح موافقت کرده بود اما درعین حال معتقد بود که اعزام نیرویی کوچک به ایران خطرناک است و بایستی نیروی بزرگ و دائمی در جنوب ایران مستقر شود. (۶) سفیری ، پیشین، ص ۳۴ دولت انگلستان برای مبارزه باتنگستانی ها ودیگرعشایر جنوب درژوئیه ۱۹۰۹چهل نفر سربازهندی و یک عراده توپ ماکزیم از گارد

کنسولی بوشهر به عنوان حفاظت از جان و مال اتباع خود به شیراز فرستاد و یک صد نفر سرباز برای تقویت گارد نمایندگی بوشهربه این بندراعزام کرد. (۷) کریستوفر سایکس، پیشین، صص ۱۶ - ۱۵ درسال۱۹۱۱ نیز به دنبال اولتیماتوم روسیهٔ تزاری به ایران دربارهٔ اخراج مورگان شوستر مستشارمالی آمریکایی در ایران، دولت انگلستان برای حفظ توازن و جلوگیری از شورش های محلی دربوشهر و تنگستان، و همچنین به منظور حفظ منافع اقتصادی خود در مناطق نفت خیز خوزستان، ۲۷۰ نفر پیاده نظام سپاه هفتادو نهم هندوستان رابه وسیلهٔ کشتی در بوشهر پیاده کرد .(۸) سفیری، پیشین، ص۳۵ در آب های خلیج فارس نیز انگلیسی ها خود را تنها نیروی نظامی موجود می شناختند و جلو تردد کشتی های نظامی دیگر دولت ها را سد می کردند.(۹) کریستوفر سایکس ، پیشین، ص ۱۵

حوزه های قدرت

با این حال خط مشی منطقه ای دولت بریتانیا برزمینه ای ازشرایط محلی استواربود که چگونگی توزیع قدرت درخطهٔ جنوب را می توان یکی از مهمترین آنها دانست. درسراسرخوزستان شیخ خزعل ملقب به سردارارفع حکمران بلامنازع وعلی الاطلاق بود. وی متحد محلی بریتانیا محسوب میشد وبا پیش آمد تحولات جنوب، که به همراهی نظامی او با قوای بریتانیا منجرشد بر میزان این وابستگی افزوده شد.(۱۰) مابرلی، پیشین ، صص ۸۹ ــ ۸۸

در فارس جناح بندی های محلی به دو نیروی رقیب قشقایی و قوامی تقسیم می شد. صولت الدوله رهبرایل قشقایی ازدیربازرویه ای مبتنی بر ضدیت با حضور سیاسی بریتانیا درمنطقه داشت که در پی تحولات مشروطه تا حدودی از این ضدیت کاسته شده بودولی با شروع جنگ جهانی و مداخلهٔ بریتانیا به نفع رقبای محلی ای چون قوام الملک ریاست اتحادیهٔ ایل خمسه که از متحدان دیرنیهٔ بریتانیا محسوب میشد، صولت الدوله از نوبه صف مخالفان فعال بریتانیا پیوست.(۱۱) پی یرا اُبرلینگ، « سیاست قبیله ای انگلیس در جنوب ایران»، ترجمهٔ کاوه بیات ، نامهٔ نور، شمارهٔ چهارم و پنجم، آذر ۱۳۵۸، صص ۱۰۴ - ۶۵حکمران سنتی کازرون، ناصردیوان بود وی نیز رویه ای ضد انگلیسی داشت و درخلال تحولات مشروطه با سیاست

بریتانیا درگیری هایی پیدا کرد. وی با قوای ژاندارمری هم برخورد هایی داشت که مداخلهٔ بریتانیا به نفع ژاندارمری موقتاً به زیان ناصردیوان خاتمه یافت. ناصردیوان باخوانین برازجان، کمارج ودالکی نیزاختلاف هایی داشت که در ماه های آغازجنگ به آنها پایان داد. دربسیاری ازمقاطع وی خط مشی هماهنگ با صولت الدوله اتخاذ کرد.(۱۲) رکن زادهٔ آدمیت، فارس و جنگ بین المللی ، صص ۲۶ ــ ۲۵

در تنگستان قدرت بین دونفر تقسیم شده بود؛ شیخ حسین چاهکوتاهی در منطقهٔ احمدی و چاهکوتاه و زایرخضرخان تنگستانی دراهرم. شیخ حسین خان (از طایفهٔ دموخ) از چهره های فعال منطقه ای محسوب می شد و در سالهای قبل از جنگ و حتی درمراحل نخست جنگ نیز روابط نزدیکی با کنسولگری بریتانیا داشت وبه همین جهت مورد انتقاد پاره ای ازمطبوعات ضدانگلیسی شیرازو تهران قرار گرفت. (۱۳) عصرجدید ، ۱۰جمادی الاول ۱۳۳۳ولی چند ماه پیش ازاشغال بوشهر توسط نیروهای نظامی بریتانیا دررمضان ۱۳۳۳ این روابط دوستانه به طور ناگهانی قطع وبه دشمنی تبدیل شد.(۱۴) شیخ حسین خان درنامه ای به کنسولگری بریتانیا علت این قطع ارتباط را رفتار ظالمانهٔ انگلیسی ها درجنوب و نقض بی طرفی ایران اعلام کرده است. متن این نامه که مورخ ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۳ است در آرشیو مرکز بوشهر شناسی نگهداری می شود.

زایر خضرخان تنگستانی که در بخش های پیشین نیزبه سوابق زدو خوردهای اوبا نظام السلطنه مافی اشاراتی شدازجمله قدرت جنوب بود. وی برسرمالکیت روستای احمدی با حسین خان چاهکوتاهی اختلاف هایی داشت که درآستانهٔ جنگ با وساطت برخی از روحانیون متنفذ محلی موقتاً رفع شد.(۱۵) مظفری، سال دهم شمار۳۴ اگرچه دلواراز نظر اداری درحوزهٔ فرمانروایی زایر خضرخان محسوب می شد ولی رئیس علی تابع وی نبود. پس ازرشته برخوردهای دورهٔ مشروطه که احمد خان دریابیگی باکمک زایرخضرخان به دلوار لشکر کشید، با پیش آمد لشکر کشی نظام السلطنه، زایر خضرخان و رئیس علی ازنوبه یکدیگر نزدیک شدند. اتحاد عملی که در خلال تحولات جنگ جهانی قوام بیشتری نیز یافت .

در منطقه دشتی که حد فاصل تنگستان تا بنادر ثلاث (کنگان ، دیر و طاهری) را تشکیل می دهد،جمال خان دشتی حکمروایی می کرد. وی در قلعهٔ اجدادیش درخور

موج (مرکزدشتی) مستقربود ودرایام مشروطه نیزبا شعاع السلطنه، حکمران وقت فارس بر سرمسئول مالی و ملکی اختلاف های بسیار داشت.
جمال خان دشتی اگر چه روحیه ای ضد انگلیسی داشت ولی با پیش آمد جنگ جهانی بنا بدلایلی چون کهولت و احتمالاً پاره ای از ملاحظات دیگر از فعالیت علی درجبهۀ مخالفان بریتانیا خود داری کرد و بی طرف ماند.(۱۶) مصاحبه با سید محمد نبوی درعوض خالو حسین برد خونی، خان بردخون که از توابع دشتی بود رویۀ کاملاً متفاوتی در پیش گرفت. وی ایام انقلاب مشروطه در فتح بوشهر شرکت داشت ودرجنگ جهانی نیز با تعدادی از افرادش به کمک رئیس علی دلواری شتافت.(۱۷) سید قاسم یاحسینی، خالو حسین بردخونی، ادارۀ کل فرهنگ و ارشاد اسلامیاستان بوشهر، بوشهر ۱۳۷۳ ، صص ۳۲ ـ ۳۱
دشتستان وسیع ترین بخش بوشهرو بنادراست که از یک سوبه کهکیلویه وبهبهان متصل است وازسوی دیگرنیزبه فارس.بلوک حیات داوودی که بنادرریگ ودیلم وگناوه رادربرمی گرفت تحت حاکمیت حیدرخان بندرریگی (حیات داوودی) قرارداشت که از متحدین محلی بریتانیا محسوب می شد و در طول جنگ نیز براین روال عمل کرد. ولی قدرت اصلی دردشتستان بین میرزا محمد خان غضنفرالسلطنه و اسماعیل خان شبانکاره تقسیم شده بود. مقر اصلی غضنفرالسلطنه برازجان بود که خود و پدرش سالها برآن حکمرانی داشتند. وی ازآغازدر صف مشروطه خواهان بود وبا جناح های جدید که درآستانۀ جنگ جهانی صورت گرفت نیز به نیروهای ضد انگلیسی پیوست. متحد اصلی او آقا خان کلانتر دالکی بود که وی نیزگرایش ضد انگلیسی داشت.(۱۸)جنگ جهانی اول درجنوب ایران،گزارشهای سالانۀ کنسولگری بریتانیا در بوشهر، پیشین ، صص ۳۵ ـ ۳۴ ، ۸۰
حوزۀ قدرت اسماعیل خان که رقیب سنتی غضنفرالسلطنه محسوب میشد، سعد آباد شبانکاره ونواحی اطراف آن بود. اگرچه وی در خلال مشروطه با مشروطه خواهان همکاری داشت ولی درسالهای نخست جنگ به علت درگیری هایی که با خوانین داشت، روی به جانب سیاست انگلیس نهاد.(۱۹) هیبت الله مالکی، «عصرخوانین سه گانه» رئیس علی دلواری، محموعه مقالات کنگره بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیس علی دلواری، بوشهر ، ۱۳۷۳ ، صص ۹۸ ـ ۹۵

وادالا نایب کنسول فرانسه در بوشهر در بارهٔ حضور همه جانبهٔ انگلیسی ها در خلیج فارس و قدرت این دولتند در این منطقه چنین نوشته است: « جنگ جهانی(اول) حتی به انگلیسیان اجازه داده است تا با تمام امکانات موجود در خلیج فارس انحصار واقعی اقتصادی داشته باشند. زیرا دوستان و دشمنان انگلستان در خلیج فارس، نا پدید شده اند و راه برای انگلستان گشوده شده است تا موقعیت خود را برای آینده، هرچه بیش تر و بهتراستوار و هموار سازد. به طور کلی می توان گفت، انگلستان از لحاظ نظامی، سیاسی، ارضی و اقتصادی در روی کرانه های خلیج فارس بر تمام اروپائیان وآسیاییان برتری دارد. تنها کاری که برای انگلستان باقی مانده این است که برنامه ای داشته باشند تا هیچ کشوری نتواند مثل سابق بر روی خلیج فارس سایه افکند و از طریق نظامی و غیر نظامی هرچه بیش تربه داخل خشکی ها نفوذ نماید. سیاستمداران، روزنامه نگاران، صاحبان کشتی ها، ارتشیان و بازرگانان انگلیسی روی موقعیت خلیج فارس حساب می کنند. بی دلیل نیست که طنزنویسان بذله گو، گاهی خلیج فارس را خلیج بریتانیا می نامند . شیرانگلیسی، طعمه ای را که سیصد سال پیش به دست آورده، هرگز از دست نخواهد داد.» (۲۰) وادالا، پیشین، ص ۸۱

با استقرار نیروی نظامی انگلیس دربوشهر ازسال های نخست قرن، دوردیگری ازرویارویی بوشهری ها و تنگستانی ها علیه انگلیسی ها آغازشد. به کاروان های تجاری انگلیسی ها حمله شد و کالاهای آنان به یغما رفت، طی چند عملیات برخی از نیروهای انگلیسی در جادهٔ بوشهر– شیراز مورد حمله قرار گرفتند. سیم های تلگراف بوشهر- شیرازمرتباً تخریب می شد. راه های عبوربسیارناامن بود. انگلیسی ها نیز برای مقابله با این وضع به دولت مرکزی ایران فشارمی آوردند تا تنگستانی ها عشایر فارس را سرکوب کند.

اما از آنجایی که دولت مرکزی ایران در نواحی جنوبی این کشور فاقد هر گونه قدرت و نفوذی بود، کاری از دستش بر نمی آمد. انگلیسی ها نیز ضعف دولت ایران را بهانه قرار داده وبه طورمرتب سرباز و نیروی نظامی وارد بوشهر می نمودند. این روند چنان سرعتی به خود گرفت که در آستانهٔ جنگ جهانی اول تعداد زیادی نظامی مسلح وچندین قبضه توپ صحرایی وکوهستانی در بوشهروجود داشت

وواحدهای نظامی انگلیسی برای حفظ منافع استعماربریتانیا از بوشهر به شیراز و اصفهان اعزام می شدند. در پی بروز جنگ جهانی اول نیروهای نظامی مستقردر بوشهر زیر نظر فرماندهی نیروهای نظامی واقع در منطقهٔ بین النهرین اداره می شدند. از این روی ادارهٔ امورنظامی بوشهر با مشارکت نایب السلطنهٔ هندوستان و با همکاری فرماندهی نظامی مستقر دربین النهرین انجام می گرفت. (۲۱) ما برلی ، پیشین، ص ۲۱

با شروع جنگ جهانی مبارزه مردم تنگستان و به ویژه حرکتی که تحت رهبری رئیس علی دلواری آغازشده بود ابعاد تازه ای به خود گرفت. در بخش پیش گفتیم که رئیس علی با واسموس نایب کنسول آلمان دربوشهردوستی و صمیمت ویژه ای داشت. درمقابل رفتارخشن انگلیسی ها ، امپراطوری آلمان برای جلب قلوب مردم بوشهرونواحی جنوب ایران سعی فراوان می کرد. از جمله با تأسیس قنسولگری و یک دفترتجاری دربوشهرو به کار گماردن عنصرسیاسی ورزیده ای چون ویلهم واسموس در جهت جلب اعتماد مردم به نفع سیاست خارجی خود در خلیج فارس تلاش بسیارکرد. واسموس که یک بار در سال۱۳۳۷هـ . ق/ ۱۹۰۹ م . به عنوان کنسول آلمان وارد بوشهرشده بود، اما به دلیل عدم آشنایی با محیط و روانشناسی اجتماعی مردم موفقیتی چندانی به دست نیاورده بود، این بار پس ازچند سال دوری ایران وفرگرفتن زبان فارسی و آشنایی با آداب و رسوم مردم، با ورزیدگی خاصی وارد بوشهرشد و تلاش کرد تا با اقشارمختلف تماس برقرارکند و حس اعتمادشان را به سوی خود و دولت متبوعش جلب نماید. او زبان فارسی به لهجه بوشهری و تنگستانی با تسلط کامل حرف می زد و به همین دلیل به آسانی در مردم نفوذ پیدا کرد. واسموس با قبایل وعشایرتنگستان روابط ویژه ای بر قرار کرد. وادالا دراین باره می نویسد: « ...به محض اینکه آتش جنگ ۱۹۱۴ در اروپا شعله ورگشت، رؤسای تنگستانیان با آلمانیان مقیم بوشهر، که از قدیم با آنان آشنایی داشتند، دوستی صمیمانه ای برقرارکرد...» (۲۲) وادالا ، پیشین ، ص ۱۴۶ با این حال واسموس در۱۵ رمضان ۱۳۳۳ هـ. ق. / ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۳ م. به آلمان فراخوانده شد و دکتر لیسترمن جانشین او شد. گزارش شده است که رئیس علی دلواری با لیستر من روابط گسترده ای داشته و برای عملیات علیه انکلیسی ها و قاچاق اسلحه با او مکاتباتی

انجام داد.(۲۳) ما برلی ، پیشین، ص ۸۹
گرچه دولت ایران درنخستین روزهای جنگ جهانی اول طی اعلامیه ای رسماً اعلام بی طرفی کرد، اما این بی طرفی توسط همسایگان شمالی، غربی و جنوبی نادیده انگاشته شد وخیلی زود روسیه، عثمانی وبریتانیا بخشهای وسیعی ازایران را به اشغال خود درآوردند. در جنوب ایران نیز انگلستان از یکی دو سال قبل از جنگ آرام آرام و بدون آنکه حساسیت ملیون و دولت ایران را برانگیزاند ، اقدام به اعزام نیروی نظامی از هند و اشغال تدریجی جنوب نمود، به طوری که همزمان با جنگ جهانی اول صدها نفر نیروی نظامی انگلیسی در جنوب مستقربودند. همزمان با موج گسترده ای که برضد حضور نیروهای بیگانه در ایران بالا گرفت، رئیس علی نیزبا نوشتن نامه وتلگراف به تهران، شیراز، بوشهر، کربلا ونجف به دولتمردان سیاسی و مجتهدین دینی، نار ضایتی خود را از این مسئله اعلام کرد. دریکی از این تلگراف ها ، که توسط معین التجاربوشهری برای مجلس شورای ملی فرستاد، و درآن آمادگی خود و مردم دلواررا برای مبارزه با انگلیسیان و نیروهای متجاوز به آب و خاک ایران اعلام کرد، آمده بود: «... دراین اوقات که هریک از ملل حیه یا برای استیصال بزرگواری یا به جهت استقرارشرف قومی به بذل جان و مال به مبالغه و خود نمایی جاهر وملت ایران به راحتی می گذرانند سزوار نیست تکمیل جزئی نواقص مالیه با مستجلات مساعدت خارجی موکول ووطن مقدس خودمان را مرهون احسان اجانب ساخته درعوض به هرگونه تجاوزات جابر باشیم. خوب است اولیای دولت متبوعه ما دراین اوقات که همه افراد ملت کاملاً متذکر احوال وطن مقدس خود هستند به وسائل مؤثره جلب حیات عمومی فرموده و به همین ذریعه ما به رسم اعانه یا به عنوان استقراض نقصان مالیه را جبران فرموده باشند. این کم ترین فدایی با تمام عشیره خود اوامر صادره دولت محبوب خود را استقبال کرده در این امربه اشیاء تمام هستی خود مضایقه ندارم البته که از توجهات فایقه آن ذوات مقدسه این ملت را به دادن یک نوع امتحان وطن پرستی سزاوار شوند».(۲۴) به امضای« جان نثارعلی دلواری تنگستانی »، روزنامه ارشاد، ش ۹ س ۹، ۶ صفر(برابر) ۲ جدی ۱۳۳۳ ، ص ۳
رئیس علی درکنار این اقدامات ارتباط خود را باروحانیون متنفذ منطقه مانند[

توضیح جمال صفری : آن موقع لقب آیت الله برای روحانیون مرسوم نبوده است] آیت الله سید عبدالله مجتهد بلاردی، شیخ محمد حسین برازجانی و سید علی نقی دشتی گسترش داد.(۲۵)

رویا رویی علمای بوشهر و رئیس علی دلواری با انگلیس

علمای مبارز بوشهری همواره در طول تاریخ معاصراین شهر، در مبارزات ضد استعماری نقش مهمی داشته و همواره با انگلستان و منافع اقتصادی و سیاسی این کشور درخلیج فارس و جنوب ایران مبارزه کرده اند. در جنگ جهانی اول نیز روحانیون بوشهری در کنار نیروهای انقلابی تنگستان قرار داشتند و با اعلام جهاد علیه انگلیسی ها به ستیز باآنان پرداختند . یکی از این روحانیان برجسته... سید عبدالله مجتهد بلادی بوشهری بود .
مظالم انگلیسی ها در نواحی جنوبی ایران موضوعی نبود که از دید .. بلادی دور بماند . وی در مجالس و موضع گوناگون به انگلستان و اهداف استعماری و ضد ایرانی ان دولت پحمله کرد و برای گسترش مبارزه با انگلستان به حمایت از با رئیس دلواری، همت گمارد و رئیس علی را در حرکت های ضد انگلیسی اش یاری داد. (۱)

قیام رئیس علی دلواری در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه استعمار

سیدعلی موسوی نژاد دربارۀ رئیس علی دلواری و مبارزات مردم جنوب ایران می نویسد:
برای شناخت ابعادمختلف یک پدیده اجتماعی،بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی ، شرایط عمومی حاکم بر زمان و به طور کلی بستر تاریخ آن پدیده ضروری است. قیام تنگستان نیز که یک پدیده مهم سیاسی - اجتماعی در تاریخ کشور ماست، در مقطع خاص زمانی خود به وجود آمد که مجموعه شرایط سیاسی - اجتماعی-

اقتصادی زمان در چگونگی پیدایش، نضج گیری و نتایج مترتب بر آن تأثیر به سزایی داشت. در این مقاله با توجه به محدودیت موضوعی و تلا ش برای خلاصه نگاری، بررسی همه جانبه قیام مد نظر نبوده و صرفاً به ذکر خلاصه موضوعات مربوطه پرداخته ایم.

این مقاله مشتمل بر سه بخش است:

- دربخش اول، با سیری گذرا، اوضاع سیاسی- اجتماعی کشوراز زمان تولد شهید رئیس علی دلواری تا آستانه قیام ازنظرگذرانده، سپس اوضاع سیاسی بسترجغرافیایی قیام را در معرفی حکام محلی هم عصر رئیس علی و چگونگی رابطه و نقش آنان را در قیام مورد بررسی قرار داده ایم.

- دربخش دوّم، مبارزات رئیس علی را درطول حیات وی اعم اززمان مشروطیت، جنگ بین المللی اول و قیام ۱۳۳۳مورد اشاره قرار داده و نقش او را دراوج گیری و جلوداری قیام یادآور شده ایم.

- دربخش سوّم به معرفی سلسله، نسب و موقعیت خانوادگی رئیس علی پرداخته ایم و در پایان انعکاس شهادت آن مرد آزاده را به بررسی گذاشته ایم.

شایان ذکر است که ابعاد قیام و شخصیت و نقش آفرینی رئیس علی دلواری در این حرکت مردمی با وجوه مذهبی - ملی، نیازمند تحقیق و تفحص بیشتر است که انتظار می رود خداوند بزرگ توفیق این خدمتگزاری را به اندیشمندان و محققین گرانمایه عنایت فرماید.

بخش اول

الف) اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران از ۱۲۹۹تا۱۳۳۳هجری قمری(روزگار زندگانی رئیس علی)

نظر به این که تولد رئیس علی دلواری در سال ۱۲۹۹هجری قمری بوده است که مصادف با سی و پنجمین سال پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار است، مبدأ بررسی را سال مذکور قرار داده ایم. ناصرالدین شاه که در سال ۱۲۶۴هجری قمری (۱۸۴۸میلادی)تا سال ۱۳۱۳(۱۸۹۶م)یعنی به مدت پنجاه سال حکومت نمود، روند تضعیف حکومت قاجار را که از زمان فتحعلی شاه قاجار دومین پادشاه این سلسله

آغاز و در زمان محمد شاه ادامه یافته بود، همچنان استمرار بخشید و علیرغم دوره طولانی سلطنت و وجود افراد شایسته ای چون امیرکبیر و میرزا حسین سپهسالار در برهه ای از زمان نه تنها از وجود آنان استفاده ای در جهت پیشرفت مملکت ننمود، بلکه با خودبینی و ناپختگی و گرایش به خوشگذرانی، خدمتگزاران به ملت و مملکت را نابود و شیرازه کشور را هر روز بیش از پیش از هم گسیخته نمود.

حدود ۳۶معاهده و قرارداد تجاری و سیاسی که اغلب از طریق رشوه و خیانت انجام یافته بود، در عهد این پادشاه ظالم و بی کفایت و خودخواه با بیگانگان منعقد شد که هر کدام بار مالی مملکت را افزایش داد و موجبات اضمحلال اقتصادی کشور را فراهم آورد.

به طور کلی موارد زیر، ضربا ت جبران ناپذیر عهد ناصری به کشور بود که در کارنامه سیاه سلطنت وی درج شده است:

۱ـ از دست دادن حق حاکمیت ایران در افغانستان

۲ـ تجزیه قسمتی از خاک خراسان

۳ـ از دست رفتن مرو و سرخس

۴ـ جدا شدن قسمتی ار ترکمنستان از ایران

۵ـ خروج مسقط از تابعیت دولت ایران، اعلام استقلال

۶ـ از دست رفتن نیمی از بلوچستان

۷ـ تجاوز همسایگان به سرحدات کردستان، آذربایجان و استرآباد

با توجه به موارد فوق در سال ۱۳۱۳هجری قمری، سلطنت به مظفرالدین شاه فرزند ناصرالدین شاه رسید. این پادشاه بی کفایت تر از پدر نیز جز به کبکبه و دبدبه اسطوره ای پادشاهی نمی اندیشید و به جای فکر و پیشرفت مملکت و رفع مشکلات اقتصادی -اجتماعی جامعه، همواره متوجه توسعه حرمسراها و خوشگذرانی های هوسبازانه خود بود. ضعف قدرت حکومت مرکزی، وابستگی کشوربه بیگانگان براساس قراردادهای ننگین فوق الاشاره، فقر عمومی، اختلاف شدید طبقاتی، در هم ریختگی نظام اداری، شیوع رشوه خواری و ناامنی عمومی، میراثی بود که از مظفرالدین شاه به پسرش محمدعلی شاه رسید. بی کفایتی محمدعلی شاه و فساد درباری وی نیز چون آباء او بر وخامت اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور افزود و روز به

این عکس قبل از واقع نبرد دلیران تنگستانی با قوای متجاوز انگلیسی، درمنزل شخصی ناصر دیوان درشهر کازرون گرفته شده است. نشسته وسط ناصردیوان، طرفین او شیخ حسین خان و زائر حسین خان چاکوتاهی، رئیسعلی تنگستانی، شجاع نظام و منشی ناصر دیوان.

روز سرنوشت ملت به دست دول بیگانه وبراساس سیاست های آنان بیشتر رنگ می باخت و به گونه ای دیگر رقم می خورد.
اوضاع آشفته مملکت و بی توجهی دربار و حکومت، کاسه صبر علماء و روشن فکران کشور را که تا آن روز گاه گاهی در امور مملکت و سرنوشت ملت دخالت می نمودند و به طور مقطعی اصلاحاتی در قالب نظام مستبد پادشاهی به وجود می آوردند، لبریز نمود وازطریق وعظ و خطابه و نشریات و جراید به افشاگری موقعیت آشفته مملکت و فساد دربار و سلطنت پرداختند. مبارزات پیگیر و آگاهی بخشیدن به مردم از سوی علماء و اندیشمندان منتج به اوج گیری قیام مردمی و پی ریزی انقلاب مشروطیت شد که واکنش محمدعلی شاه به تبعیت از سیاست ها و دستورات دول بیگانه خصوصاً روس، به توپ بستن مجلس شورای ملی وروی کار آمدن دوران استبداد صغیر گردید. هر چند که حکومت محمدعلی شاه با قتل و کشتار و تبعید آزادی خواهان بیش از یک سال دیگر به طول نیانجامید و در سال ١٣٢٧هجری قمری، احمد شاه نوجوان ١٢ساله به سلطنت رسید، امّا به دلیل ادامه حیات پادشاهی و عوارض ذاتی سلطنت موروثی زندگی عمومی مردم واوضاع کلی جامعه بهبود نیافت. نیابت سلطنت به دلیل کم سن و سال بودن احمدشاه، به عضدالملک رئیس ایل قاجار و پست صدارت به محمولی خان تنکابنی واگذار شد.
قیام های مردمی مشروطه خواهان در مناطق مختلف کشور علیه استبداد صغیرکه منجر به سقوط محمدعلی شاه گردید، نفوذ عناصر وابسته خارجی در بین آزادی خواهان را از بین نبرد. قرارداد١٩٠٧میلادی بین دولتین روس و انگلیس زمینه دخالت مستقیم در امور داخلی کشور را برای اجنبی فراهم آورد و نفوذ این عناصر وابسته زمینه حضور بیگانگان را بیشتر فراهم می کرد. وقوع جنگ جهانی اول در سال ١٩١٤و مسائل مختلف جهانی و منطقه ای آن زمان بهانه اشغال جنوب کشور را برای استعمارگر انگلیس به وجود آورد.

ب)اوضاع سیاسی نواحی جنوبی فارس از ١٣٢٤تا ١٣٣٣ه. ق

در فاصله ١٣٢٤تا١٣٣٣ه. ق، یعنی حد فاصل انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول، اوضاع سیاسی نواحی جنوبی فارس سخت آشفته بود. دلایل و عوامل این

آشفتگی را می توان در موارد زیر خلاصه نمود:
الف) همان طور که اشاره شد، در سال ۱۳۲۴ه.ق انقلاب مشروطیت آغاز گردید و در پی آن سال های استبداد صغیر فرا رسید. در پی این رخدادها اوضاع تهران نا به سامان بود و با گسترش انقلاب به ولایات، تقریباً در سراسر کشور هیجان عمومی و جدال نیروهای آزادی خواه و استبداد طلب شایع شد. شیراز و بوشهر به عنوان دو کانون مهم انقلاب مشروطه در جنوب ایران نیز شاهد هیجانات و جدال نیروها بوده است.
ب) استان پهناورفارس دراواخر قاجاریه شامل فارس کنونی، بوشهر،کهگیلویه و بویراحمد وهرمزگان، دارای سواحل گسترده، مردمان بسیارو قبایل متعددهمراه باعایدات اقتصادی مهمی بود. دراین استان درسال های انقلاب مشروطه و پس ازآن تعارضاتی ازقبیل رویارویی آزادی خواهان بامستبدین،رقابت ایل قشقایی با ایل خمسه و نامشخص بودن مرز دقیق ایالت فارس با حکمرانی بنادر، اوضاع پیچیده ای رابه وجودآورده بود.مورداخیریعنی تعارض میان ایالت فارس وحکمرانی بنادر موجب تضعیف قدرت مرکزی وسرگردانی اموراداری نواحی جنوب فارس شده بود.
ج) از سال ۱۹۰۷میلادی(۱۳۲۵ه. ق) مداخلات انگلیسی ها در جنوب ایران بیشتر شد. در این سال قرارداد معروف تقسیم ایران به سه منطقه میان روس و انگلیس به امضاء رسید. طبق این قرارداد، فارس منطقه تحت نفوذ انگلستان نبود. اما انگلستان می خواست در عمل چنین باشد. لذا به بهانه حفظ امنیت راه های تجاری و حفاظت از اتباع خود از سال ۱۹۰۹شروع به مداخله نظامی نمود. این امر، اوضاع فارس راآشفته کرد وبا دسیسه گری و تفرقه افکنی، برآشفتگی اوضاع بیش از پیش افزود.
د) رقابت میان قدرت های محلی اعم از خوانین و کدخدایان: این امر اگر چه پدیده تازه ای نبود،اما درچنین شرایطی بیش ازپیش فرصت بروزظهوریافت. در اختلافات میان قدرت های محلی عواملی مانند: مناقشات ملکی و حوزه نفوذ حکمرانی، رقابت های تجاری ودشمنی های خانوادگی نقش داشت. علاوه بر این ها، دخالت اجنبی و وابستگی بعضی از عناصر محلی بدان نیز از عوامل مهم کشمکش های محلی بود. این امردرسال های بعد، موجب صف بندی حکام محلی در سال های جنگ جهانی اول شد.

ج) مراکز قدرت و حکام هم عصر رئیسعلی

در فاصله سال های ۱۳۲۴تا۱۳۳۳ه. ق، در مناطق مختلف استان بوشهر کنونی، مراکز قدرت به شرح زیر بودند:

۱ـ بوشهر: (مرکز حکومت بنادر):

در سال ۱۳۲۴احمدخان دریابیگی حکمران بود. بعد، جای خود را به میرزاعلی محمد خان موقرالدوله داد و سپس در سال های جنگ جهانی اول، بار دیگر، دریابیگی به قدرت رسید.

۲ـ چاه کوتاه:

به عنوان یکی از مضافات بوشهر در دست شیخ حسین خان چاه کوتاهی بود. وی از مبارزان ضد استعماری و یکی از ارکان قیام تنگستان به شمار می آمد و در این راه خود و چند تن از فرزندانش به شهادت رسیدند.

۳ـ انگالی:

به عنوان یکی از مضافا ت بوشهر در دست احمد خان انگالی بود که از بیگانه حمایت می کرد.

۴ـ دشتستان:

در دست میرزا محمد خان غضنفرالسلطنه برازجانی بود که از مبارزان ضد استعماری محسوب می شد. وی در ابتدا به دلیل درگیر بودن با اسماعیل خان شبانکاره ای فرصت شرکت در قیام را پیدا نکرد، ولیکن در جنگ سربست چغادک و پس از آن، شرکت فعال داشت، به طوری که برازجان مرکز دشتستان به صورت کانون تجمع و تشکل مجاهدان درآمد.

۵ـ تنگستان:

در دست زائر خان اهرمی بود که از مبارزان ضد استعماری و یکی از ارکان قیام به شمار می رفت. وی از بستگان رئیس علی بود که سمت ضابطی تنگستان را به عهده داشت.

۶ـ دلوار:

مرکز تنگستان ساحلی در دست رئیس علی دلواری بود. او از پیش قدمان مبارزات

ضد استعماری بود و قلمروش جزء تنگستان محسوب می شد.
۷ـ شبانکاره:
در دست اسماعیل خان شبانکاره ای بود. وی با بیگانگان همرا ه و مشغول جدال با غضنفرالسلطنه بود.
۸ـ حیات داود:
تحت سیطره حیدرخان بندربیگی (حیات داودی) بود که از وابستگان به اجنبی به شمار می آمد. وی در جریان قیام، سعی در تطمیع سران قیام، به خصوص رئیس علی، داشت.
۹ـ دشتی:
در دست جمال خان دشتی بود. او ظاهراً موضع فعالی در جریان قیام نداشته است. ولیکن از قرائن برمی آید که پشتیبانی هایی از مجاهدان می نموده است.
۱۰ـ بردخون:
از نواحی ساحلی دشتی و کدخدایی آن خالو حسین بردخونی(دشتی) از پیش قدمان مبارزه با استعمار و متحد رئیس علی بود. وی اولین کسی بود که با اتباع خود به رئیس علی پیوست و پس از شهادت رئیس علی از دلیرترین مبارزین محسوب می شد. بعد از تلاش های زیاد در یکی از نبردها زخمی و اسیر گردید
که پس از بهبود، در جریان مبادله اسراء آزاد گشت.
لازم به ذکر است که در این زمان، کلانتر کازرون، ناصرالدیوان و ایلخان قشقایی اسماعیل خان صولت الدوله و هر دو از این ها مبارزان ضد استعمار بوده اند. ایالت فارس با مهدی قلی مخبرالسلطنه بود که با وطن دوستان همراهی می کرد.
نکته شایان توجه این که وجود علماء مبارز و آگاه زمان چون مرحوم سید مرتضی علم الهدی اهرمی، شیخ محمد حسین برازجانی و روحانیون منطقه دشتی و همچنین مرحوم شیخ جعفر محلاتی در شیراز و سید عبدالحسین لاری از پشتوانه های مستحکم قیام به شمار می رفت و همراهی مردم با سران قیام برخاسته از فتاوای علماء و نظر مساعد آنان نسبت به شرکت در مبارزه ضد استعماری بود.

مبارزات رئیس علی دلواری و نهضت مشروطیت

حکومت خاندان قاجار، به دلیل بی کفایتی شاهان این سلسله و بنا به خصلت ذاتی سلطنت، پرداختن به عیش و نوش و ایجاد حرمسراها را جایگزین تلاش برای حفظ ثغور و حراست از کیان مملکت نموده بود. ظلم و تعدی به رعیت، حیف و میل بیت المال، عدم تمایل و توانایی در ایجاد رشد و توسعه اقتصادی، ضعف قدرت نظامی و نتیجه تسلیم پذیری در مقابل هجوم بیگانگان و تن دادن به قراردادهای ننگین با آنان، زمینه نارضایتی اجتماعی را هر روز بیش از پیش فراهم می ساخت. این نارضایتی در زمان های مختلف به شکلی بروز می کرد. از عهد فتحعلی شاه که قراردادهای شوم در قالب عهدنامه های ترکمانچای و گلستان با دولت روس منعقد شد تا زمان ناصرالدین شاه که بحث دادن امتیازات در شکل واگذاری امتیاز تنباکو به دولت انگلیستان به میان آمد، اندیشمندان و آزادی خواهان کشور اقدامات مؤثری نمودند که با ایجاد وحدت، منتج به انقلاب مشروطیت گردید. در زمان ششمین پادشاه قاجار، محمدعلی شاه، قرارداد ۱۹۰۷، مملکت ایران را بین دولتین روسیه و انگلیس تقسیم نموده، شمال را به روس ها و جنوب را به انگلیسی ها واگذار نموده، جنب و جوش عمومی در بین مردم ایجاد گردید و آزادی خواهان به رهبری علماء عظام دست به اقدامات جدی علیه حکومت زدند.

عکس العمل محمدعلی شاه منجر به شدت عمل علیه انقلابیون و مآلاً به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف روسی در تاریخ ۲۳جمادی الاولی ۱۳۲۶گردید و فشار بیش از حد بر مردم وارد آورد که در تاریخ، از آن به آغاز دوران استبداد صغر یاد می شود. زندان و تبعید آزادی خواهان، و قتل و کشتار مردم، جامعه روحانیت را که پیشرو انقلاب مشروطیت بود برآن داشت تا از سوی مراجع عظام در داخل کشور و حوزه علمیه نجف اشرف در خارج، حکم جهاد صادر شود. مردم مسلمان و انقلابی ایران در جای جای مملکت، دیگر بار همچون زمان فتوای مرجع بزرگ، مرحوم آیت الله شیرازی در واقعه رژی، به ندای مراجع لبیک گفتند و در هر گوشه ای به جهاد علیه مستبدین داخلی و استعمارگران خارجی پرداختند. تبریز، رشت، اصفهان،

بختیاری، فارس و بسیاری دیگر از مناطق میهن، صحنه پیکارهای خونین با عوامل استبداد گردید. در لارستان فارس نیز مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری حکم جهاد صادر و مردم را به مقابله با مستبدین دعوت نمود. در بوشهر مرحوم آیت الله سید مرتضی علم الهدی اهرمی، به دنبال فتوای مجتهد لاری، حکم جهاد اعلام و مردم را به ایستادگی در برابر مستبدین تشجیع نمود. در این میان رئیس علی دلواری در کنار مرحوم علم الهدی و با همکاری احرار، از جمله مرحوم میرزا علی کازرونی، به مقابله با عوامل استبداد برخاست و با پشتیبانی تفنگچیان دریا دل تنگستانی توانست مردم را وادار به استنکاف از اداء مالیات به دولت نماید. او گمرک و سایر ادارات دولتی را در اختیار گرفت و بدین سان موقعیت مشروطه طلبان و آزادی خواهان را درجنوب کشور تحکیم بخشید. بی شک نقش مؤثر رئیس علی دلواری در این برهه حسّاس از تاریخ کشور اقدام دلیرانه وی به پیشوایی مرحوم مجتهد اهرمی، همزمان با فداکاری های آزادی خواهان در سراسر کشور منجر به پیروزی ملت بر حکومت مستبد محمدعلی شاه گردید و موجبات عزل وی را از سلطنت در تاریخ ۲۵جمادی الاخری سال ۱۳۲۷فراهم آورد. شرح مبارزات رئیس علی دلواری در دوره مشروطیت را برخی نویسندگان به رشته تحریر درآورده اند. در کتاب فارس و جنگ بین الملل اول نوشته محمد حسین رکن زاده آدمیت چنین آمده است: «...نخست بار حسن ملکاتش (رئیس علی)در زمان استبداد صغیر هویدا شد، به این معنی که پس از آن که بوشهر به تحریک و تهییج میرزا علی کازرونی و پیشوایی سید مرتضی مجتهد اهرمی از اداء مالیات به مأمورین دولت استنکاف ورزیدند و برای قبضه بوشهر از طرف ملت مجبور به دعوت اهالی تنگستان شدند، مرحوم رئیس علی خان، برحسب تقاضای کازرونی با یک عده صد نفری تفنگچی به بوشهر آمد و پس از تصرف گمرک و سایر ادارات دولتی محافظت مال التجاره که در گمرک بود و قیمت آن ها بالغ بر دو میلیون تومان می شد به او واگذار شد و به شهادت کسانی که در آن وقت متصدی امور داخلی گمرک بودند(از جمله مؤسسّ خان) یک سیر شکر یا یک گره منسوجات حیف و میل نشد و این موجب تعجب و تحیر خودی و بیگانه گشت که چگونه در نتیجه درستکاری و امانتداری مرحوم رئیس علی خان یک نفر از تفنگچیان به اجناس مذکور دستبردی نزند.» (رکن زاده

آدمیت، محمد حسین: فارس و جنگ بین الملل. اقبال. تهران.ص۶۹)
در کتاب جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری نوشته علی مراد فراش بندی نیز چنین نقل شده است:«....رئیس علی در این مبارزه پیش قدم شد و به موقع، به اتفاق دویست نفر تفنگدار ورزیده، شبانه رهسپار بوشهر گشت و بلافاصله اداره گمرک را اشغال کرد... بوشهر حدود نه ماه در اشغال طرفداران رژیم مشروطه بود و در طول این مدت سید مرتضی(مجتهد اهرمی) که حاکم علی الاطلاق بر مقدرات مردم آن بندر بود به رتق و فتق امور آنان می پرداخت و مشکلات و معضلات موجود را به نحو کدخدامنشی حل و فصل می نمود.»(فراش بندی. علی مراد: جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، شرکت سهامی انتشار. تهران. چاپ اول ۱۳۶۷.ص۴۲)

مبارزات رئیس علی دلواری علیه قوای انگلیس در جنگ بین الملل اول

توسعه طلبی های کشورهای غربی و تاخت و تازهای توسن نفس استعمارگران در دست اندازی به سرزمین های ملل مستضعف، موجبات بروز جنگی تمام عیار را به تقابل متحدین و متفقین فراهم آورد که به مدت چهار سال از ۱۹۱۴تا۱۹۱۸میلادی به طول انجامید و جنگ بین الملل اوّل نام گرفت. انگلستان که از زمان قرارداد ۱۹۰۷جنوب ایران را سهمیه خودمی دانست، به علاوه از دیرباز طی یک استراتژی دراز مدت، خلیج فارس را مطمح نظر خویش قرار داده بود، سیاست توسعه طلبانه خود را به بهانه های واهی، در مواقع مختلف به مرحله اجرا می گذاشت.
در زمان حکومت محمد شاه قاجار، کشور انگلستان به بهانه هجوم ایران به هرات در سال ۱۲۵۴جزیره خارک را اشغال نمود و بوشهر را تهدید به اشغال کرد که با درایت مرحوم شیخ حسن ال عصفور و رشادت باقرخان تنگستانی و اهالی غیور بوشهر، تنگستان و توابع، با این تهدیدها با جدّیت مقابله شد.
بار دوّم در سال ۱۲۷۳ه.ق یعنی ۱۸سال بعد، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، انگلیس، مجدداً به بهانه تصرف هرات توسط دولت ایران و در اصل همچون سال ۱۲۵۵به خاطر حفظ و حراست از منابع ناحق خود در شبه جزیره هندوستان و در اختیار گرفتن موقعیت استراتژیک افغانستان و جلوگیری از نفوذ و اقتدار ایران و

همچنین ترس از گسترش نفوذ دولت روسیه به سواحل جنوبی ایران لشکرکشی نمود و خارک و بوشهر را اشغال کرد که علیرغم ساز و برگ فراوان نظامی و طراحی دقیق نقشه های جنگی، لطمات زیادی از تنگستانی ها به رهبری باقرخان متحمل شد.
در سال ۱۹۱۳یعنی یک سال قبل از شروع جنگ جهانی اوّل نیز جنگ مهمی بین قشون انگلیس و مجاهدان تنگستانی واقع شد که به نقل از علی مراد فراش بندی در کتاب «گوشه ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار» به طور خلاصه چنین آمده است: «یکی از فرزندان زائر علی فرزند عوض از اهالی قریه رستمی (از توابع تنگستان) به نام زائر حسین در ارتباط با خرید اسلحه به مسقط و دبی مسافرت می نماید و در آن جا به علت شکسته شدن کشتی آنان بر اثر طوفان، محموله هایش مورد دستبرد و چپاول اتباع شیخ دبی قرار می گیرد. درگیری حاصله بین زائر حسین و هشت نفر عمله کشتی از یک طرف و اتباع شیخ از طرف دیگر، هشت روز به طول می انجامد. زائر حسین و همراهانش با تردستی و رشادت از چنگال عمال شیخ بیرون می روند و پس از تهیه اسلحه کافی، به تلافی، سرنشینان یک فروند کشتی مربوط به اهالی دبی را مورد حمله قرار می دهند، عده ای را به قتل می رسانند و سالم به تنگستان مراجعت می نماید.
نمایندگی انگلیس در خلیج فارس به بهانه تحت الحمایه بودن دبی توسط دولت انگلستان، در خواست شیخ دبی را مبنی بر تعقیب افراد مذکور پیگیری می نماید. فرصت به دست آمده، دستاویزی برای نیروهای انگلیسی شده و کشتی خود را با تجهیزات و قشون فراوان در تعقیب زائر حسین روانه ساخته و در ساحل دلوار لنگر می اندازند. ژنرال کاکس نماینده دولت انگلیس در بصره و حوزه خلیج فارس و مستر چیک کنسول انگلیس در بوشهر شخصاً حضور یافته و خواستار عودت زائر حسین و پدرش زائرعلی، از کدخدای دلوار(رئیس علی) می شود. رئیس علی در پاسخ به نامه کاکس می نویسند: «چنانچه تعداد یک هزار و پانصد نفر سرباز با مهمات کافی و مخارج لازم در اختیار من بگذارید، امکان دارد آنان را مقتول سازم و اجسادشان را به دست آورم. زیرا مادام که در قید حیاتند و جان در بدن دارند، دستگیر ساختن آنان به هیچ وجه امکان پذیر نیست. هر آینه اقدام به جنگ نمایید، تردید نیست مقابله به مثل خواهد شد و عکس العمل نشان خواهم داد.» پاسخ صریح

رئیس علی بهانه ای بود تا قوای انگلیس ایجاد درگیری نمایند که به نوشته غلامعلی سملی در یادداشت های خویش، سپاهی به تعداد ده هزار نفر به وسیله هشت ناو جنگی، ساحل تنگستان را لنگرگاه خود قرار دادند. جنگ سختی بین نیروهای انگلیس و رزمندگان تنگستانی آغاز شد و مدت بیست روز توپخانه سنگین و سبک انگلیسی ها از صبح تا غروب ساحل دلوار و محمد عامری را بمباران نمود و در طول این مدت تلاش به پیاده کردن نیرو در ساحل داشتند که دلیران تنگستانی هر بار با کشتار وسیعی از نیروهای دشمن مانع می شدند. انگلیسی ها مدت یک ماه در دریا توقف نمودند و چون از نتیجه کار مأیوس شدند، با دادن تلفات فراوان، ناچار سواحل تنگستان را ترک گفتند.

در سال ۱۹۱۵در بحبوحه جنگ جهانی، انگلستان با این پیشینه های تاریخی و پروراندن کینه تنگستانی ها در دل، شرایط و اوضاع جهانی را آماده دست درازی به سواحل خلیج فارس دید و بار دیگر خطه جنوب ایران را عرصه تاخت و تاز خود قرار داد. جلوگیری از نفوذ آلمان و دولت عثمانی و سرکوب قبایل عشایر جنوب، خصوصاً تنگستانی ها و دستیابی به موقعیت استراتژیک خلیج فارس، طرح هایی بود که دولت انگلستان برای خود ترسیم نموده بود. حضور ناوگان انگلیس در خلیج فارس و به دست گرفتن سرنوشت امت مسلمان ایران و عراق، علماء نجف اشرف از جلمه آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی و سید مصطفی کاشانی را به صدور حکم جهاد واداشت. مجتهدین مقیم بوشهر، مرحوم آیت الله سید عبداله بلادی، سید مرتضی علم الهدی اهرمی و شیخ محمد حسین برازجانی نیز مردم را به جهاد با کفار روس و انگلیس ترغیب و تحریص نمودند. این بار نیز تنگستانی ها به فرماندهی شهید رئیس علی دلواری، اوّلین پاسخ را به ندای علماء دین سر دادند. نیروی دریایی انگلیس، بوشهر را به عنوان پایگاه دریایی برگزیده و ماژور کاکس به عنوان نماینده سیاسی و نظامی انگلیس در بوشهر مستقر شده بود دو ماه قبل از اشغال بوشهر، کاکس نامه ای به شیخ محمد حسین برازجانی نوشت و با تهدید و تطمیع، سعی در هماهنگ کردن او با سیاست های دولت انگلیس نمود که با جواب دندان شکن وی رو به رو شد. پاسخ دلیرانه شیخ، رئیس علی دلواری را بسیار شادمان نمود و در تاریخ ۱۱جمادی الاولی ۱۳۳۳مرحوم رئیس علی طی نامه ای به شیخ محمد حسین برازجانی، ضمن تقدیر از

جواب قاطع وی به فرمانده سیاسی و نظامی انگلستان، تصمیم صریح خود را مبنی بر مبارزه جدی با قشون انگلیس مبرهن ساخت. این نامه که گویاترین سند تاریخی و حاوی انگیزه و هدف رئیس علی از مبارزه با قوای انگلیسی است، ازنمادهای مذهبی و ملی قیام تنگستان محسوب می شود و خط بطلانی بر هر گونه برداشت و تحلیل انحرافی از قیام کشیده است. نکات برجسته در متن نامه که به نقل از کتاب فارس و جنگ بین الملل اوّل، اصل مکتوب به خط شهید رئیس علی در دست نویسنده کتاب قرار دارد، به شرح ذیل است:

۱ـ صبغه دینی و مذهبی و اسلام خواهی به عنوان ریشه هدف و اساس حرکت

نمونه ها و فرازهایی از نامه چنین است: «...قربانت گردم، درجه بهشت پیدا کردن و شربت شهادت راداوطلبانه خواستن باید همتی عالی و عزمی راسخ داشت...کسی که حکم سخت علماء دیده باشد و حکم امام باشد. و جنگ نکند بهانه آن چیست؟... همین قدر با خود خیال کردم که بنی هاشم در مدینه بسیار باقی ماند، جز حضرت سید الشهداء که به تنهایی در صحرای کربلا با لب تشنه شهیدش کردند و در کوفه، حبیب بن مظاهر به تنهایی به یاری آن امام مظلوم حرکت کرد...و از این طرف هم حکم محکم علمای اعلام بر وجوب جهاد، البته خدا با ماست و فتح و نصرت نصیب جیش اسلام خواهد بود. در خانه نشستن و راحت طلبیدن، تمام وسوسه شیطان است. مستحق آن نیستیم که خدا و رسول(ص)را از خود خشنود سازیم؟

باری، اعتقاد راسخ به جایگاه ولایت و احکام شرعی و وجوب عمل به فتوای مجتهدین که در جای جای نامه متذکر شده و همچنین پذیرش رهبری دینی و پیشوایی و گرایش مذهبی او از نشانه های بارز این نامه است.

۲ـ حسّ وطن دوستی و ملت خواهی

در فرازی چنین آمده است: «...هر آینه... امید از آن وجود مبارک که در حقیقت، مجسمه شرف و وطن و اسلام خواهی است نداشتم، هر آینه تا حال، پروانه وار خود را فدای ملت و وطن و اسلامیت کرده بودم...»

٣ ـ شجاعت، غیرت و اتکاء به نفس و استقلال عمل

«...ای به فدای همت و غیرت و شجاعتت گردم...همین قدر اطمینان از حضرت مستطاب عالی دارم که روا مضایق از خط بیرون نمی روید و جان را ناقابل می دانید؛ نه مانند اشخاص راحت طلب تنبل راحت این دنیای فانی را به هیچ نمی شمارید... و نام نیک ابدی به غیر از جان شیرین نیست، نه آن که مرعوبانه، هر وقت طرف مقابل، مثل گربه را ساخت و مومو کرد، مثل موش بروند. این گونه احساسات، قابل همدردی با اسلام و وطن نیست. در تاریخ دنیا چنین اشخاص را ننگ عالم انسانیت دانسته اند. امروز روزی است که هر کس ادعای شرف و اسلامیت و وطن پرستی دارد، باید امتحان داده از بوته امتحان بی غل و غش به در آید، چنانچه عقلا فرموده اند:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

انگلیسی ها انتشار می دهند که «فلان، حمایت قنسول جرمن دارد» به حول و قوه خداوندی، از هیچکس اندیشه و باک ندارم. می خواهند به تشر، بنده را بترسانند...اگر از مردم مأیوس شده اید که همراهی ندارند اجازه بفرمایید تا خودم هنگامه بلند کنم و دست به کار شوم»

شناخت موقعیت و روحیات دشمن و دارا بودن دیدگاه ملی و فرامنطقه ای

«...به بوشهر هم نمی توانند اردو پیاده کنند، در صورتی که خودمان نزدیک و مواظب آن ها باشیم، چرا که بنده به خوبی این ها را (انگلیسی ها) را می شناسم هر آینه، فی الجمله حمله ای به عساکر ایشان در قلعه بهمنی شده بود، الان بصره خالی بود. قوه و مخارج از بوشهر جهت آن ها حمل می شود..خوب ملاحظه فرمایید روزی بهتر از امروز برای اهالی ایران فراهم نیست. یک طرف دولت آلمان، یک طرف دولت اتریش و عثمانی چه کارها بر سرانگلیس و روس آورده اند. دیگر انگلیس چه عضوی دارد که ماها باید از آن ها بترسیم؟!...»

شناخت موقعیت و وضعیت نیروهای خودی

«... می دانم که مردم در این کار چندان مساعدت و همراهی نمی کنند و بنده هم پابست کرده اند که نظرم به سوی ایشان است... [از قرائن موجود در همین نامه روشن می شود که منظور از مردم، عمدتاً متوجه سران برخی از قبایل و طوایف و خوانین و بعضی روحانیون ذی نفوذ بوده است، نه عوام معتقد و رعایای پیرو که بی شک تبعیت از سران قوم داشتند.] اگر از مردم مأیوس شده اید که همراهی ندارند... الان در کربلا و نجف در جنگ تمام علماء و پیشوایان دین ما در جهاد آب چشمان خود می خورند و امیدهای کلی از ما داشتند که خیال می کردند به ورود حکم تمام اهل دشتستان و تنگستان، بی بهانه دست به کار می شود. الحمد الله (به طریق استعجاب و تأثر) از این طرف مأیوس شدند. چنانچه تا به حال خدمت آقای حاج سید غلامحسین (از علمای بوشهر) ده عریضه عرض کرده ام جانب خدا به کلی جواب نکرده اند...»

خشم مقدس از جنایات دشمن و تهییج و تشجیع در قبال آن

«... روس و انگلیس، حق دارند اگر خودمان هیچ کاری نکنیم و آسوده بنشینیم! چرا که همه نوع احترام به بقعه مقدس امام ثامن (ع) در شمال و احترام به منبر سید الشهدا(ع)در جنوب کردند. در بمباران دمان دلبار(همان دلوار) کارهای خوب کردند!! تف به ما، تف به ما...»

به طوری که ملاحظه می شود، نامه سراسر سوز و عشق به دین و میهن و ملت رئیس علی، در بردارنده نکات ظریف و مهمی است که شایسته تحلیلی عمیق و غوری دقیق است و با توجه به برهه زمانی و موقعیت اجتماعی وی، در محتوا و صراحت کلام، منحصر به فرد است. می توان به خوبی ادعا نمود که همین نامه، به تنهایی، آینه تمام نمای شخصیت و انگیزه های حرکت رئیس علی و ترسیم کننده موقعیت و وضعیت دیگران در این قیام ایثارگرانه است.(عزم و اراده رئیس علی، منبعث از ایمان به اسلام بوده و حس وطن دوستی او را از مطلب ذیل می توان به خوبی دریافت. در کتاب دلیران تنگستانی نوشته رکن زاده آدمیت، نقل شده است:

رئیس علی در سفری که به اتفاق خالو حسین دشتی، در اوایل ماه رمضان سال ۱۳۳۳هجری قمری به بوشهر داشته ضمن ملاقات با حاج سید محمدرضا کازرونی، یکی از روحانیون مبارز بوشهر که از جمله تجار درستکار و مؤمن و وطن دوست بود، در منزل ایشان به کلام الله مجید سوگند یاد می کند که اگر انگلیسی ها بخواهند بوشهر را تصرف و به خاک وطن تجاوز نمایند، در مقام مدافعه برآیم و تا آخرین قطره خون من بر زمین نریخته است، دست از جنگ و ستیز با آنان نکشم و اگر غیر از این رفتار کنم، در شمار منکرین و کافرین به تو (قرآن) باشم و خدا و رسول از من بیزار باشند.)

اشغال بوشهر توسط قوای انگلیس

به طوری که ذکر شد، آیت الله محمد حسین برازجانی، در پاسخ به نامه کاکس، نه تنها ادعاهای دولت انگلیس مبنی بر سرپرستی کشورهای اسلامی و اظهار دوستی آن دولت با ملل اسلامی و همچنین شایعه تحریکات کنسول آلمان در مورد تنگستانی ها و طوایف دیگر را رد نمود، که صراحتاً اعلام داشت در صورت اقدام، هر گونه حمله و اشغال مناطق از سوی قوای انگلیس، مردم غیور تنگستان و دشتی و دشتستان زیر بار ذلت نخواهند رفت و بروز هر حادثه ای خارج از مسؤولیت وی، و صرفاً به عهده دولت انگلستان است. در ماه مارس ۱۹۹۵میلادی، انگلیسی ها به بهانه ارتباط کنسولگری آلمان در بوشهر با تنگستانی ها و تحریک آنان علیه انگلیسی ها، اقدام به محاصره کنسول خانه آلمان و دستگیری دکتر هیستمان، کنسول و هرآیزنهوت، رئیس تجارتخانه (ونکهاوس) و تبعید آنان به هندوستان نمودند که خود نقض آشکار بی طرفی ایران بود.

این امر، موجب برانگیختن خشم ایرانیان گردید و تحریکاتی علیه نیروهای انگلیسی صورت گرفت. در ۱۲ژوئیه ۱۹۱۵رئیس علی دلواری، در یک حمله ناگهانی، در حوالی تنگک زنگنه، یک صاحب منصب، نایب کنسول انگلیس در بوشهر و عده ای سرباز هندی را به هلاکت رساند.

وقوع این حوادث و پاسخ دندان شکن شیخ محمد حسین برازجانی به انگلیسی ها موجب شد که در هشتم اوت ۱۹۱۵میلادی، بوشهر توسط قوای بریتانیا اشغال گردد. بدین سان با تجاوز علنی به تحریم خاک کشور ایران، احساسات ملی و مذهبی غیور

مردان این خطه را برانگیختند چون شرح کلی ماجرا در این مقال نمی گنجد، ضرورتاً به بررسی اجمالی و نکات برجسته نقش شهید رئیس علی دلواری می پردازیم.

تطمیع و تهدید انگلیسی ها و پاسخ رئیس علی

با اشغال بوشهر، انگلیسی ها رئیس علی به مقابله پرداخت و با درگیری های پراکنده و شبیخون های مکرر به نیروی دشمن، مانع از انجام برنامه های آنان گردید. انگلیسی ها که کانون خطر را دلوار و سرسخت ترین دشمن خود را رئیس علی می دانستند، تلاش نمودند با تطمیع، وی را جذب و سیاست همیشگی خود را در خنثی نمودن خطرات از طریق تطمیع اجرا کنند، لذا حیدرخان حیات داودی را که حلقه به گوش آنان بود وادار نمودند دو نفر اتباع خود را نزد رئیس علی اعزام کند. نمایندگان حیدرخان به دلوار عزیمت کردند و به رئیس علی اعلام داشتند که انگلیسی ها وعده داده اند در صورت اختیاربی طرفی و خودداری از قیام علیه قوای انگلیس، چهل هزار پوند به شما بپردازند. رئیس علی با صراحت پاسخ داد: «چگونه بی طرفی اختیار کنم، در حالی که استقلال ایران در معرض خطر جدی قرار گرفته است؟!» (فراشربندی، علیمراد: جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری،ص۳۰) پاسخ قاطع رئیس علی که نشان از ایمان، آگاهی، استقلال و احساس مسؤولیت او داشت، باعث خشم فرماندهان انگلیسی گردید و نامه تهدی آمیز از طرف مقامات انگلیسی به رئیس علی نگاشته شد که در آن اعلام شده بود: «چنانچه بر ضد دولت انگلیس قیام و اقدام کنید مبادرت به جنگ می نماییم. در این صورت خانه های تان ویران و نخیلات تان را قطع خواهیم کرد.» رئیس علی در پاسخ نوشت: «خانه ما کوه است و انهدام و تخریب آن ها خارج از حیطه قدرت وامکان امپراتوری بریتانیای کبیر است. در صورتی که آن دولت اقدام به جنگ نماید، تا آخرین حد امکان مقاومت خواهم کرد.

رئیس علی جلودار قیام

تطمیع و تهدید رئیس علی توسط انگلیسی ها در آن برهه حساس، نشان از مؤثر بودن شخصیت و موقعیت وی در نظر قوای انگلیس داشت و پاسخ صریح و قاطعش

در رد آن پیشنهادها، بیانگر اراده قوی او در برابر دشمنان دین و میهن بود. رئیس علی به دنبال پاسخ دندان شکن خود، از یک سو به ارسال پیام به سران طوایف و کدخدایان مناطق همجوار اقدام نمود و از سوی دیگر شخصاً به تقویت نیروهای تحت امر خود پرداخت. ارتباط وی با علماء و کسبه بوشهر، از جمله میرزا علی کازرونی، سید محمدرضا کازرونی وسید مهدی بهبهانی، موجب گردید حرکت نیروهای انگلیسی تحت نظر و برنامه های آنان مورد شناسایی قرار گیرد. این ارتباط و حمله او به نیروهای انگلیسی در ۱۲ ژوئیه (۱۰ رمضان ۱۳۳۳) خشم انگلیسی ها را بر می انگیزد و آن ها نقشه حمله به دلوار و قلع و قمع رئیس علی را پی ریزی می کنند.

جنگ دلوار و فراگیری قیام مردمی

روز دوم شوّال سال ۱۳۳۳هجری قمری، ناوگان جنگی انگلیس، مرکب از چهار کشتی جنگی به نام های «جنو، اودین، لاورنس و اسپکل» در ساحل دلوار لنگر می اندازد. به نوشته مورخین، تعداد نظامیان انگلیسی و هندی
پنج هزار نفر بوده است. قبل از حرکت ناوگان، رئیس علی پیام مجاهدین بوشهر را دریافت می کند و از حمله قریب الوقوع نیروی دشمن مطلع می شود، نوزادان، کودکان و سالخوردگان را به کوه های اطراف دلوار انتقال می دهد و تفنگچیان خود را آماده دفاع می نماید. بمباران روستا توسط توپخانه انگلیسی ها آغاز می شود و دشمن، اقدام به انتقال نیروهایی به خشکی توسط قایق های نفربر می کند. جنگ مهیبی بین طرفین درمی گیرد. تعداد زیادی از سربازان هندی به دست مبارزان تنگستانی کشته می شوند با شدت گیری آتش توپخانه انگلیسی ها، مبارزان به دستور رئیس علی عقب نشینی تاکتیکی می کنند و نیروهای دشمن در ساحل پیاده می شوند و وارد روستا می گردند آن ها به طور وحشیانه ای به انهدام و تخریب و سوزاندن منازل و قطع نخیلات می پردازند. مجاهدین تا شب به مقابله می پردازند و شب هنگام، طی یک عملیات متهورانه، مواضع انگلیسی ها را مورد شبیخون و حمله قرار می دهند. با نبرد تن به تن نیروهای انگلیسی وهندی در مخمصه قرار می گیرند و تلفات زیادی متحل می شوند. در این گیر و دار فرمانده عملیات انگلیسی ها کشته می شود. از بین رفتن فرمانده، روحیه نیروهای دشمن را به شدت تضعیف می کند و

از سویی توپخانه آنان، اشتباهاً مواضع نیروهای انگلیسی را بمباران می نماید، به طوری که علیرغم تعداد زیاد نیروی دشمن، انگلیسی ها حداکثر تا ظهر روز بعد، بیشتر تاب مقاومت نداشته با شکست فاحش روستا را تخلیه نموده و عجولانه ساحل دلوار را ترک می نمایند وبا کشتی های خود برمی گردند. عملیات شجاعانه تنگستانی ها بدان حد بود که چند قایق را ازکنار کشتی های جنگی شبانه به ساحل انتقال می دهند وصبح، انگلیسی ها متوجه این اقدام می شوند. بدین سان قوای انگلیس، منفعلانه ساحل را به سوی بوشهر ترک می کنند.

شکست نیروهای انگلیسی،علاوه برتقویت روحیه مجاهدین تنگستانی، موجب انعکاس وسیع منطقه ای و جهانی پیروزی مجاهدین می گردد. خبر مسرت بخش پیروزی، به سرعت، درمناطق همجوار می پیچد و شعاع قیام را به دشتی، دشتستان، کازرون، فیروز آباد و شیراز می کشاند. نویسنده کتاب فارس و جنگ بین الملل در جلد اول کتاب، در خصوص جنگ دلوار می نویسد: «مکتوبی از رئیس علی خان رسیده بود [نامه به عنوان میرزا علی کازرونی بوده است.] که فرازی از آن چنین است:...انگلیسی ها پس از این که در جنگ خشکی [اشاره به نبرد روز ۱۲ژوئیه در حوالی تنگک زنگنه است که موجب کشته شدن نائب کنسول و یک صاحب منصب انگلیس و عده ای هندی شد] با دلواری ها مغلوب شدند، چهار فروند کشتی جنگی آن ها در مقابل دلوار سنگر انداخته، چند روز متوالی، علی الاتصال، دلوار را گلوله باران کردند و متجاوز از هزار گلوله توپ به دلوار افکندند و ما یکی از گلوله ها را وزن کردیم، بیست و چهار من بوشهر [تقریبا سی من تبریز] وزن داشت و چون از این کار هم فایده نبردند، یک عده هزار نفری تحت فرماندهی یک نفر سلطان انگلیسی پیاده و شروع به جنگ کردند و پس از تلف شدن صاحب منصب مذکور و نصف از قشون، بقیه فرار کرده و به کشتی پناهنده شدند. از ما معدودی بیش زخمی و تلف نشده اند. حال که آنان در خشکی و دریا مغلوب شده اند، دیگر نمی دانم این مرتبه از کدام طرف حمله خواهند کرد. چیزی که هست، از هر جا حمله آوردند، جز این که مغلوب و منکوب شوند، چاره نخواهند داشت. اجساد مقتولین انگلیس در خارج دلوار در گوشه باغی افتاده، اگر مایل باشید تشریف آورده، ببینید.

امضا علی دلواری

پس از جنگ دلوار، زائر خضر خان ضابط تنگستان و شیخ حسین خان چاه کوتاهی، ابواب جمعی خود را برای مقابله با انگلیسی ها و پشتیبانی از تنگستانی ها به روستای پهلوان کشی متمرکز نمودند. مرکز تجمع نیروهای رئیس علی نیز روستای گرگور بود و بدین آرایش برنامه ریزی برای ادامه نبرد انجام گرفت.
از خصوصیات دیگر این نبرد، این که خبر پیروزی تنگستانی ها به عنوان پیروزی مسلمین بر کفار مطرح شد و این امر مبین ایدئولوژی قیام و ارتباط حرکت جهادی مبارزین با علماء و استراتژی مذهبی رهبر عملیات، رئیس علی دلواری است که به نقل ازتاریخ نویسان و مطلعین بر سنگر مبارزه آن مجاهد راستین پرچم «نصر من الله و فتح قریب» نصب بوده است.

اوج گیری قیام، نقش واسموس آلمانی و جهت گیری رئیس علی دلواری

پس از جنگ دلوار، قیام مردمی علیه اشغالگران انگلیسی وارد مرحله جدیدی شد. مقاومت برخاسته از ایمان دلیران تنگستانی به رهبری رئیس علی و شکست قوای انگلیسی در سراسر منطقه و کشور پیچیده و به زودی این خبر از مرزهای کشور فراتر رفت. سران قبایل و حکام محلی به جمع آوری نیروها و امکانات خود پرداخته و منطقه تنگستان کانون و محل تجمع نیروها و برنامه ریزی و صحنه اجرای طرح های عملیاتی گردید. واسموس آلمانی نیز به علت درگیر بودن کشورش با متفقین و تبعید کنسول آلمان از بوشهر به هند، توسط انگلیسی ها به کمک مجاهدین شتافته و در تنگستان مستقر گردید.
نیروهای شیخ حسین خان و زائر خضرخان هم در چغادک گرد آمدند و مقابله با قوای اشغالگر هماهنگ شد. انگلیسی ها سعی در تخطئه حرکت و قیام مردمی داشتند و وجود واسموس در بین مبارزین را دستاویز قرار داده، تلاش نمودند این حرکت ملی - مذهبی را به تحریکات واسموس نسبت دهند. این امر، رئیس علی را که هوشیارانه متوجه اوضاع و خواستار استقلال قیام بود حساس نمود، بدان حد که نیروهای تحت امر وی، تهیه آذوقه و امکانات خود را به هیچ وجه با استفاده از هزینه های واسموس نمی پذیرفتند و به گفته حاج محمد نامور خواهرزاده رئیس علی، ابواب جمعی و سفره واسموس را قابل استفاده نمی دانستند و او را نیز اجنبی خطاب می

ویلیام واسموس آلمانی

کردند. از قرائن و شواهد برمی آید هر چند بقیه سران قیام نیز نمی گذاشتند ابتکار عمل به دست واسموس باشد و صرفاً از اطلاعات و مساعدت های او در پیشبرد اهداف مبارزه سود می جستند، اما شخص رئیس علی با بینش وسیع تری موضع یری داشت. اسماعیل نوری زاده بوشهری در کتاب نظری به ایران و خلیج فارس راجع به جنگ دلوار و مطلب ورود واسموس آلمانی به برازجان می نویسد: «....در این جا، واسموس مطلع می شود که کشتی جنگی انگلیسی ها موسوم به «جنو» بندر دلوار را نزدیک بوشهر بمباران نموده و زد و خوردی بین انگلیسی ها و رئیس علی واقع شده، سبب بمباران بندر دلوار و جنگ با رئیس علی خان دلواری این بود که انگلیسی ها مراسله ای به دست آورده بودند که او با بازرگانان آلمانی در بوشهر مکاتبه داشته است.» اگر نوشته فوق را مورد توجه قرار دهیم، به خواستگاه رئیس علی مبنی بر تنظیم رابطه با واسموس و تکیه بر استقلال فکری و عملی قیام و جلوگیری از سوء استفاده انگلیسی ها نسبت به حضور واسموس بین مجاهدین پی می بریم. سابقه چنین هوشیاری و و سعت دیدی را قبلاً نیز از شخص رئیس علی یادآور شدیم. همان طور که در زمان جنگ جهانی اول در نامه وی به شیخ محمد حسین برازجانی آمده است که: «....انگلیسی ها انتشار می دهند که فلانی حمایت از قنسول جرمن دارد. به حول و قوه خداوندی از هیچکس اندیشه و باک ندارم...»

یکی از مواردی که اراده تصمیم گیری مستقل رئیس علی در برابر واسموس را نشان می دهد، موقعی است که شیخ حسین خان و اتباعش برای کمین به کوه کزی می روند و چون اشتباهاً از سوی نیروهای تحت امر تیری شلیک می شود، یکی از ابواب جمعی به قتل می رسد، شیخ حسین خان این موضوع را به فال بد می گیرد و مراجعت می نماید. اصرار واسموس مبنی بر عدم مراجعت نیز سودی نمی بخشد، لذا یکه و تنها در راه رئیس علی و اتباعش که مقرر بوده به نیروهای شیخ حسین خان بپیوندد می ایستد تا او را مانع شود. واسموس با شرح قضیه، بازگشت شیخ حسین خان و نیروهایش را به اطلاع رئیس علی می رساند و خواستار مراجعت رئیس علی می گردد، اما رئیس علی وقعی نمی نهد و اقدام به اجرای عملیات و حضور در صحنه مورد نظر می نماید. [نمونه این مورد درخصوص یکی از ابواب جمعی زائر خضرخان نیز اتفاق افتاد که اصرار واسموس در مورد اتباعش در

صحنه کارگر نیافتاد و وقتی به محل کمین رئیس علی و تفنگچیانش «کوه کزی» رفت تا او را نیز با توجه به عده قلیل راضی به ترک صحنه نماید، رئیس علی در جواب با حالت خشم و غضب می گوید خدا در قرآن فرموده: «کم من فئه قلیله غلت فئه کثیره باذن الله» و بعد واسموس را راهی روستای پهلوان کشی (محل تمرکز نیروهای مجاهدین) می کند. این امر علاوه بر آن که نشان دهنده ایمان او و تکیه به امور مذهبی است، بیانگر عدم توجه به نظرات واسموس نیز هست. از همه روشن تر مکتوبی است که واسموس به شیخ محمد حسین برازجانی نوشته و پاسخی که ایشان ارسال داشته است. واسموس در این مکتوب، پس از شرح شجاعت و مردانگی رئیس علی دلواری و سایرین می نویسد:

«...از آقایان زائر خضرخان و شیخ حسین خان استدعا کردم که اجازه دهند با آن ها به میدان جنگ رهسپار شوم، به هیچ وجه قبول نکردند و می گویند بودن شما در میدان جنگ لزومی ندارد. شما اجنبی و مهمان هستید و در اهرم آسوده باشید ما هرگز شما را به میدان جنگ نخواهیم برد که بعدها انگلیسی ها بگویند واسموس به آنها تعلیم می داد و جنگ می کرد. خواهشمندم به مجاهدین توصیه کنید که اجازه دهند من در جنگ حاضر شوم...» شیخ محمد حسین در جواب، شجاعت رئیس علی را ستود، از اتحاد دلیران تمجید کرد و به واسموس نوشت:

«آقای واسموس، مراسله شریفه واصل شد. راجع به تقاضایی که از مجاهدین کرده اید و آن ها اجابت نکرده اند، معلوم شد در این قسمت حق با مجاهدین است. شما مهمان ما هستید و حضور در میدان زد و خورد از انصاف میزبان دور است. ما هم با عقیده آن ها موافقیم که سرکار در اهرم توقف کنید و عجالتاً از رفتن به چغادک صرف نظر نمایید. زیرا علاوه بر این که شاید خدای نکرده در آن جا به شما آسیبی برسد، از زیاد شدن یک نفر بر مجاهدین نتیجه مهمی حاصل نمی گردد. پس خواهش می کنم که همیشه مهمان باشید و به ما اجازه دهید که به مقتضای خوی نیکان خویش، صفت مستحسن مهمان نوازی را از کف ندهیم و مهمان عزیز را به قربانگاه نبریم.» [این موضع گیری ها به وضوح شایعات تحریک واسموس و انتساب حرکت مردمی مجاهدین به کنسول آلمان را رد می کند.

در طول مدت فراگیر شدن جهاد مردمی و بسیج نیروهای مبارز علیه قوای اشغالگر

تا زمان شهادت رئیس علی، همواره عملیات جنگی با حضور رئیس علی، توأم با موفقیت و پیروزی بود و با وجود زائر خضرخان و شیخ حسین خان، حضوررئیس علی درصحنه های مبارزه پشتوانه و دلگرمی شایان توجهی برای مجاهدین بود.

تاکتیک های رزمی رئیس علی دلواری

علیرغم عدم آموزش کلاسیک نظامی و صرفاً فراگیری آموزش های مرسوم محلی، رئیس علی دلواری از استعداد و نبوغ بالای رزمی برخوردار بود. این موضوع یقیناً علاوه بر ایمان و اراده قوی و روحیه عالی وی، حکایت از آمادگی جسمی و توانایی های بدنی او نیز داشت. در گذشته که مراکز آموزش نظامی و علوم خاص رزمی برای نیروهای محلی وجود نداشت، آمادگی های دفاعی منوط به کسب تجارب لازم بود. حکام محلی در درگیری های قومی و دعاوی ارضی و توسعه قلمرو حکومتی بود که کسب تجربه می نمودند، لذا هر چه زمینه این برخوردها و موقعیت اختلافات منطقه ای برای افراد بیشتر وجود داشت، آن افراد نیز ناگزیر به آمادگی متناسب با موقعیت خود بودند. رئیس علی دلواری که عنوان کدخدایی داشت و موقعیت وی شامل قدرت درون منطقه ای بود و در حقیقت یکی از اجزاء حکومت منطقه ای تحت ضابطی تنگستان به شمار می رفت، از موضع چندان حسّاسی برخوردار نبود که این آمادگی بالای روحی و جسمی را براساس تجربه دریافت کرده باشد آن هم با توجه به زنده بودن پدرش و جوان سال بودن رئیس علی این زمینه بایستی کمتر ایجاد شده باشد، مع الوصف قدرت روحی و آمادگی جسمی وی، به وضوح، شایستگی او را حتی فراتر از ضابطی منطقه نشان می داد و همین خصوصیات بود که وی را در مصدر امور قیام مردمی قرار داد و بدون تلاش تبلیغی در مرکز دایره دفاع و در رأس همه تهاجم علیه دشمنان جای گرفت و تاریخ، شایستگی او را در مقام رهبری نهضت امضاء نمود.

خصوصیات و تاکتیک های رزمی رئیس علی را می توان در موارد ذیل اشاره نمود:

- کسب اطلاعات مستمر از موقعیت نیروهای دشمن و ارزیابی وضعیت قوای دشمن جهت تنظیم موقعیت نیروهای خود.

غضنفر السلطنه برازجانی

- هجوم سریع و پاسخ متقابل بدون وقفه با توجه به شناخت روحیه دشمن.
- اجرای تاکتیک رزمی جنگ وگریز: دراغلب حملات نیروهای تنگستانی به رهبری رئیس علی، این روش ملاحظه می شود. اجرای این تاکتیک با توجه به قلت مجاهدین و کثرت نیروی دشمن و موقعیت و شرایط نابرابر جنگی مطلوب ترین شیوه نبرد بوده است.
- اجرای عملیات شبیخون به دشمن: به خاطر عدم آشنایی کامل انگلیسی ها با محیط و عوارض طبیعی منطقه، عملیات شبیخون، از روش های موفق مبارزین بوده که همیشه با قلع و قمع مقرهای دشمن همراه بوده است و نمونه های آن در جنگ دلوار و همچنین شبیخون های مکرر به محل استقرار نیروهای انگلیسی در بهمنی و تنگک قابل ملاحظه است. این روش باعث تضعیف شدید روحیه و ایجاد دلهره در قوای دشمن نیز می گردید.
- اتکاء به نفس و اتخاذ روش های مناسب در نبرد: حفظ خونسردی و عدم دستپاچگی از سوی رئیس علی موجب اتخاذ روش درست و به موقع در درگیری ها می شد. این خصوصیت و در اغلب برخوردها باعث تقویت روحیه افراد و در نتیجه پیروزی آنان می گشت.
- قدرت فرماندهی در هدایت عملیات: این ویژگی به گونه ای بود که پراکندگی و سردرگمی در بین افراد به وجود نمی آمد و آغاز و انجام عملیات را دقیقاً خود تحت نظرداشت. این خصوصیت در بین دیگر نیروها، خصوصاً در کوران مبارزه و درگیری، کمتر وجود داشت و همین ضعف در آنان بعضاً بهره برداری بهینه و لازم از نیروها را در پی نداشت.
- پیش قدمی و جلوداری در شروع عملیات: آمادگی رزمی و سرعت در اجرای عملیات از خصوصیات بارز رئیس علی بود. مهارت در تیراندازی و اسب سواری نیز کمک شایانی به کیفیت کار او می نمود.
- پیش بینی لازم در امور جنگی: این پیش بینی، چه از نظر تهیه و تأمین ادوات جنگی و چه تبعات عملیات و نتایج حاصله، به خوبی در برنامه های رزمی رئیس علی ملاحظه می شد. نقل شده است که در اوایل وقوع جنگ، اهالی روستاهای دلوار و محمد عامری به دستور رئیس علی، مقدار زیادی گندم به شیخ نشین های خلیج فارس

از جمله قطر که با آن جا روابط تجاری داشتند حمل نموده و درمقابل، تعداد زیادی تفنگ و فشنگ، تهیه و وارد منطقه تنگستان نمودند، زیرا پیش بینی می شد که با اوج گیری جنگ، کشتی های جنگی دشمن، مانع ورود اسلحه توسط مجاهدین به منطقه جنگی خواهند شد.

ـ دستور تقدم در کشتارافراد انگلیسی و تلاش در آسیب رسانی کمتر به افراد هندی: رئیس علی معتقد بود که افراد هندی به دلیل مستعمره بودن کشورشان تحت سیطره انگلیسی ها بوده و حضورشان در میدان های جنگ از روی اجبار و اکراه است، لذا دستورداده بود که حتی الامکان از کشتن آنان خودداری شود و مجاهدین، هدف خود را نابودی افراد انگلیسی قرار دهند.

ـ رعایت اصول ورفتارانسانی درجنگ: برخوردجوانمردانه رئیس علی با اسراء وزخمی های دشمن زبانزد خاص وعام بود.این روحیه درهمه مجاهدین خصوصاً سران نهضت وجود داشت. ولیکن رئیس علی دراین خصوص از رادمنشی ویژه ای برخورداربود.یکی ازدلایل عدمپاسخ سران قیام به درخواست انگلیسی ها مبنی برتسلیم نمودن واسموس آلمانی، همین روحیه جوانمردی سران قیام بودکه درخواست را خلاف اصول اسلامی وموازین شرعی و انسانی می دانستند و آن را در ترازوی قضاوت تاریخ برای خود ننگ می شمردند.

سلسله نسب و زندگی رئیس علی دلواری

الف ـ نسب رئیس علی

آن چنان که از اقوال برمی آید، حدود ۲۰۰سال قبل سه برادر به نام های احمدمحمد و حسن محمد و محمدمحمد، از ناحیه نورآباد لرستان [در خصوص محل اصلی و اولیه اجداد رئیس علی اقوال دیگری نیز وجود دارد از جمله این که مبدأ مهاجرت نیای وی نورآباد ممسنی یا کازرون بوده است. با بررسی به عمل آمده مبدأ لرستان و انتساب خانوادگی وی به ایلات بختیاری مقرون به صحت است. البته در مورد اصل و نسب تنگستانی ها نظرات مختلف از مورخین و جغرافی نویسان ارائه شده است. آن چه از نوشته های جغرافی نویسان برمی آید این که تنگستانی ها از نژاد پارس(شعبه ای از نژاد آرین) هستند که در زمان پادشاهی انوشیروان ساسانی به دلایلی از منطقه بحر

خزر به خاک بختیاری ها کوچ داده شده اند و بعداً از آن منطقه به تنگستان هجرت نموده اند.(این نظریه به صحت نزدیکتر است). بعضی از مورخین مردم تنگستان را به جز یکی دو طایفه که از نژاد لر و ایرانی الاصل دانسته اند. برخی نیز تنگستانی ها را مخلوطی از عرب و عجم شمرده اند.] به دنبال درگیری های قومی و اختلافات محلی و طایفه ای جلاء وطن نموده و راهی جنوب کشور می شوند. آنان به سواحل خلیج فارس رسیده و ناحیه تنگستان را به عنوان محل سکونت انتخاب می کنند و در آن جا رحل اقامت می افکنند. به گفته آقای حاج محمد نامور، خواهرزاده رئیس علی، احمد در روستای دلوار سکنی می گزیند و حسن در روستای چاه تلخ و محمد در روستای گلکی اسکان می یابند. از قرار معلوم، حسن در همان اوان اقامت در قلعه موسوم به قلعه تنگستان، واقع در نزدیکی چاه تلخ به دست عمال خان کشته می شود. علت قتل وی چندان مشخص نیست، و لیکن گفته شده است که ابتدا شایعه سهوی بودن قتل مطرح شده و با گذشت زمان، بیشتر جنبه تعمدی آن در اذهان تقویت شده است. از محمد، اولادی به وجود می آید که سلسله مشخصی پس از وی نقل نشده است، اما احمد که جد ششم رئیس علی محسوب می شود،اخلاف آن به ترتیب:عوض، عالی، زائر غلامحسین، زائر محمد و رئیس علی هستند. به دلیل استعداد و رشادت، اباء رئیس علی همگی سمت کدخدایی و رئیسی داشته و هرکدام در زمان خود مرجع رتق و فتق امور مردم بوده اند. پس از آن که نام خانوادگی در کشورمرسوم می شود، فرزندان احمد، فامیل«احمدی» را برای خود انتخاب می کنند که انتساب آنان را به «احمد» نمایان می سازد.

رئیس علی، فرزند زائرمحمد، از طایفه مشهور به «نیامتی» است. مادرش خانم شاهی(شهین)دخترعلی، فرزند زائر محمد از طایفه فولادی اهل باغک تنگستان است. وی با اهالی قریه گلکی قرابت نزدیک خویشاوندی داشت چون مادر پدرش پریزاد خانم دختر حاج احمدازطایفه معروف به ممستی، ساکن قریه گلکی بوده است. [ممکن است وصلت بین این دو طایفه نیابتی و ممستی، به خاطر قرابت خویشاوندی نسبی نیز بوده باشد و اتصال طایفه ممستی را به جد ششم، محمد محمد، برساند. هر چند اطلاع دقیقی در این رابطه به دست نیامده است] وی همچنین با اهالی روستاهای انبارک، باغک، چاه تلخ، چغادک و اهرم، نسبت خویشاوندی نسبی و سببی داشته باشد.

در این خصوص که از مبدأ مهاجرت رئیس علی، اجداد ارتباط خویشاوندی احتمال، در سنوات بعد با خانواده رئیس علی ایجادد شده باشد، مورد روشنی به دست نیامده، لیکن بنا به اظهار آقای نامور، در برخی مواقع، افرادی از سرحدات بختیاری که جهت خرید و فروش اسلحه به سواحل تنگستان می آمده اند، ابراز تعلق و اظهار نسبت نزدیک فامیلی با خانواده زائر محمد پدر رئیس علی می نموده اند.

زائر محمد پدر رئیس علی

زائر محمد کدخدای دلوار بوده که پس از شهادت رئیس علی در سفراحمد شاه قاجار به بوشهر به حضور وی رسیده و از طرف احمد شاه لقب شجاع الدین گرفته است [احمد شاه در بازگشت از اروپا به وسیله کشتی در بندر بوشهر پیاده شده و مرحوم زائر محمد را به حضور پذیرفته، او را مورد اعزاز و تفقّد خاص قرار داده و مدال (نشان) افتخار نیز در همین دیدار اعطاء نموده است.]زائر محمد به دلیل دارا بودن صفات و خصوصیات حسنه، مورد احترام و اکرام عموم مردم نواحی تنگستان خصوصاً منطقه ساحلی بوده است. زائر محمد با رعیت خود رفتار شایسته انسانی داشته و در طول حیات خویش ملجاء و مرجع مستمندان و بیچارگان بوده است. او نه تنها بر خلاف روش دیگر کدخدایان و خوانین، زیردستان را تحت فشار قرار نمی داده، که مجدانه در برابر ظلم و تعدی دیگران نسبت به ضعفاء ایستادگی می کرده و نسبت به دستگیری از بینوایان، اهتمام کامل می ورزیده و بدین سبب در بین مردم از نفوذ معنوی بسیار برخوردار بوده است. وی از نظر دارایی اموال، وضع نسبتاً خوب و مناسبی داشته و دارای باغ، احشام و بوم(کشتی) مسافری و باری بوده است و از این طریق ارتزاق می نموده و فقراء را نیز تحت پوشش قرار می داده است. از اخذ مالیات و حق راهداری مرسوم در آن زمان خودداری می نموده و مالیات حوزه سرپرستی او به وسیله مأمورین وصول مالیات ضابط تنگستان، مستقیماً دریافت می شده است. زائر محمد از نظر جسمانی دارای اندامی متناسب و رشید و بلند بالا بوده است. در جریان قیام تنگستان با همت و اراده قوی، منزل خود را محل برنامه ریزی و تدارکات جنگی مجاهدین قرار داده و شخصاً با ارسال نامه هایی به کدخدایان

همجوار، آنان را به شرکت فعال در جنگ دعوت کرده و عملاً پشتیبانی و هماهنگی و تدارکات جنگ را سرپرستی و هدایت می نموده است. وی در جنگ دلوار بر اثر بمباران توپخانه انگلیسی ها از ناحیه پا زخمی شد، و لیکن علیرغم آن، تا آخرین لحظات زندگی رئیس علی به عنوان پشتوانه قوی فرزند خود ایفاء نقش نمود.

زائر محمد از لحاظ تقید مذهبی و عمل به فرائض دینی زبانزد خاص و عام بود. همواره در منزل او جلسات روضه خوانی و قرائت قرآن منعقد می شد. از عادات و سنت های حسنه او سرکشی و رسیدگی مستمر به خانواده های فقیر و بی سرپرست و استفسار وضع عمومی خانواده ها و ایجاد ارتباط مداوم با اهالی بود. در اصلاح ذات البین پیش قدم و پیوسته رافع اختلافات بود. مجموعه این خصوصیات، موجب پیوند قلبی مردم با خانواده او می شد و نتیجتاً صفا، صمیمیت و محبت وی با اهالی منطقه در پشتیبانی و حمایت بی دریغ مردم در زمان جنگ از رئیس علی مؤثر بود.

زائر محمد دارای سه زن به نام های شهین، سبزه گل، و سلطان بوده که ثمره ازدواج با شهین خانم سه پسر به نام های رئیس علی، غلام حسین و امیر و پنج دختر به نام های سکینه، پریخان، فاطمه، خیری و مدینه بوده است. [در تحقیق به عمل آمده برخی معتقد بودند که رئیس علی دارای دو پسربه نام های غلام حسین و رئیس علی بوده است بعضی نیز فقط تنها پسر او را رئیس علی می دانند]. از همسر دوم، زائر محمد سه دختر به نام های زلیخا، فاطمه و پریزاد، دارا شد. از زن سومش سلطان فرزند قاسم اهل جائینک یک دختر به نام شهربانو داشته است.

غلام حسین و امیر در سن ۶و۷سالگی فوت می نمایند بنا به اظهار آقای نامور که زائر محمد را دارای دوپسر (غلام حسین و رئیس علی) می داند، غلام حسین در کودکی زیر آوار رفته و فوت می نماید. آن چه مشخص است، غیر از رئیس علی، پسر دیگری از زائر محمد نمانده است.

زائر محمد پس از شهادت جان گداز رئیس علی دچار اندوه و تأثر شدید شد، متنها قدرت روحی و ایمان استوار و تعبد دینی وی موجب تحمل و بردباری او گردید و تا ۲۳سال بعد از شهادت آن دلار یعنی تا حدود ۱۲۵۶ه. ق زندگی وی ادامه داشت.

زندگی رئیس علی دلواری

رئیس علی در سال ۱۲۹۹هجری قمری در روستای دلوار متولد شده که با توجه به سال شهادت وی یعنی سال ۱۳۳۳هجری قمری طول عمر با افتخار آن شهید ۳۴ سال بوده است. وی در طول حیات خود چهار زن اختیار کرد که عبارت بودند از:

۱ـ خیری(خیرالنساء) دختر خسرو، اهل روستای انبارک

۲ـ خیری (خیرالنساء) فرزند عبدالحسین، اهل روستای دلوار

۳ـ فاطمه آغا، از طایفه بهی، روستای تل سیاه

۴ـ مدینه، دختر صفر، اهل روستای دلوار

رئیس علی، از همسراول، دوم وسوم دارای فرزند نشده فقط ازهمسر چهارم پسری به نام عبدالحسین موسوم به «بهادر» دارا شده که بعداً شهرت «شهیدی» (انتخاب شهرت «شهیدی» به مناسبت شهادت پدرشان بوده است.) برای خود انتخاب نمود و از ازدواج وی با زبیده دختر عبدالرضا توانا(دختر عمه خود) سه فرزند به نام های غلام حسین، فرنگیس و گل اندام حاصل شد که غلام حسین و فرنگیس در قید حیات نیستند و تنها بازمانده ایشان «گل اندام» است که اکنون در قید حیات و همسر «حاج کرم توانا» اهل جائینک بوده است.

رئیس علی نیز چون دیگر کودکان هم دوره خود اززمان طفولیت به مکتب خانه[مکتب خانه تنها مرکزآموزش وتعلیم و تربیت آن زمان درمناطق روستایی بوده است. به غیر از آن مرکز تعلیم و آموزش خاصی وجود نداشته مگر حوزه های علمیه در مرکز برخی مناطق مانند بوشهر، برازجان و دشتی یا مدارس جدید مانند مدرسه سعادت بوشهر یا مدارس محدود دیگر که آن هم در مرکز هر منطقه بوده و روستاها فاقد این امکانات آموزشی بوده اند.] رفته و پس ازفراگیری قرآن،به خواندن کلیات سعدی، خمسه نظامی، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ و امثال آن پرداخته و بنابر سنت مرسوم منطقه دوره کتابت و املا و انشاء را نیز در نزد معلم کتب خانه مرحوم شیخ عبدالحسین و شیخ محمد که اصالتا بحرینی بوده و در روستای بردخون سکنی داشته اند گذرانده است. البته شیوخ مذکور به دعوت مرحوم زائر محمد، پدر رئیس علی مکتب خانه را تأسیس نموده بودند.

از نظر جسمانی، رئیس علی رشید، با اندامی متوسط و متناسب و چهره ای گندم گون و از نظر روحی مصمم و قاطع، با اراده و با ایمان، شجاع و بی باک و دارای صراحت لهجه بوده است. از دوران کودکی پرجنب و جوش و فعال بوده و در دوره نوجوانی مهارت های لازم را درامر تیراندازی، اسب سواری و کوهنوردی کسب نموده است.

از نظر روابط اجتماعی، دارای ویژگی هایی از قبیل حسن سلوک و خوش خلقی، تعهد و اعتماد، صلاح و انصاف، قدر شناسی وسخاوت بوده وبر دستگیری از درماندگان ورسیدگی به مستمندان اهتمام تمام می ورزیده است. تقید و تعبد دینی و مذهبی رئیس علی، مشهور خاص و عام و منزل وی همواره مجلس فیض قرآن و مراسم نوحه خوانی وعزاداری ائمه معصومین (ع)و محفل کتاب خوانی و علم و ادب بوده است. شخصاً موذن بوده، نماز شب را همیشه به جای می آورده و با قرآن، انس دائمی داشته است. با روحانیون منطقه، ارتباط مستمر داشته و برای علماء احترام خاص قائل بوده، خصوصاً با آیات الله بلادی، جناب علم الهدی اهرمی و آقا علی نقی دشتی و شیخ محمد حسین برازجانی رفت و آمد داشته و هم جلیس بوده است.

از سنت های حسنه او و پدرش، افطاری دادن در ماه مبارک رمضان بوده که حدود ۳۵الی ۴۰نفر از مردم فقیر مستمند را همه روزه افطاری می داده اند و نظارت و میزبانی را شخصاً بر عهده داشته اند، به طوری که اگر یک شب، افرادی بر سر سفره افطاری حاضر نبودند، به دنبال آنان می فرستادند و از احوال آن ها استفسار می کردند و می گفتند این افطاری حق و سهم خودتان می باشد. همچنین به خانواده هایی که دارای فرزند می شدند، سر می زدند و قدم نورسیده را مبارک باد می گفتند و برای هر نوزاد پسر، مبلغ ده تومان در نظر می گرفتند و زائر محمد ابراز می داشت که این پسر، یک تفنگچی و رزمنده برای رئیس علی خواهد شد و جهت نوازد دختر نیز شیرینی منظور می نمودند.

زندگی اجتماعی رئیس علی، به دلیل قرار گرفتن وی درشرایط وموقعیت سرپرستی و کدخدایی منطقه دلوار، از همان دوران نوجوانی شکل گرفت و به سرعت وارد مرحله رشد و بالندگی شد با توجه به قوه و استعداد درونی، در مدت کوتاهی، این قوه به فعل رسید و مجموعه خصایل و فضائل برجسته او بین الاقران وی را ممتاز نمود،

به طوری که عملاً کلیه امور مردمی و ایجاد، روابط هم جواری با دیگر کدخدایان و خوانین محلی و منطقه ای را در زمان حیات پدر، شخصاً عهده دار گردید و نظر به درایت شهامت و جوانمردی وی، روز به روز برحلقه دوستان و یارانش افزوده می گشت وطبیعی بود در آن شرایط زمانی و وجود سیستم ملوک الطوایفی که نفوذ و قلمرو ارضی هر حاکم، رابطه مستقیمی با ویژگی ها و شایستگی های فردی داشت، وجود رئیس علی محسود و مغایر گرایش های خوانین و کدخدایان مناطق همجوار واقع شود و چنانکه در آغاز فصل اشاره شد، قیام مردمی ودشمن ستیز دلیران تنگستان به رهبری رئیس علی موجب گردید و به موازات بالندگی شتابدار و رشد سریع شخصیتی او در عرضه نبرد با اجانب، که می رفت تا موقعیت دیگر سران منطقه را تحت الشعاع خود قرار دهد و موازنه قدرت و شهرت را با ایجاد موقعیت و جایگاه فرامنطقه ای به نفع وی تمام کند، حسادت حاسدان نیز به کینه توزی مبدل شد وخر الامر سیاست اهریمنی و شیطانی عفریت استعمارگرانگلیس با سوءاستفاده از این شرایط، موجبات شهادت آن دلیر آزاده را فراهم آورد و تیر کینه اجنبی، ازروزنه دید تنگ صیت شهرتش را پرطنین و نوک کوتاه مگسک اسلحه، جایگاه ابدیش را بر قله رفیع آزادگی تعیین نمود.

در این جا به منظور معرفی بیشتر خانواده رئیس علی، نمودار سلسله نسب وی را ترسیم نموده ایم:

شهادت رئیس علی و انعکاس آن

رئیس علی، در شب سوم سپتامبر ۱۹۱۵میلادی روز ۲۳شوال ۱۳۳۳ه. ق در جریان شبیخون به نیروهای انگلیس در محل تنگک، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و شهید شد. در مورد کیفیت شهادت این سردار رشید اقوال مختلفی وجود دارد که بنا به ایجاز مبحث جای مقال آن نیست. به هر حال جسد رئیس علی به گورک سادات انتقال داده شد و پس از تغسیل و تکفین طی مراسم خاصی و با حضور اکثر اهالی منطقه تنگستان و مناطق هم جوار تشییع و به آبادی «مل گپ» که پدرش زائر محمد و تفنگچیان وی در آن جا حضور داشته اند انتقال داده می شود و در محلی موسوم به «کله بند» در جوار امامزاده ای که در آن جا مدفون است، به رسم امانت

نگهداری می گردد. شش ماه بعد، تابوت وی را به نجف اشرف انتقال می دهند و در قبرستان وادی السلام به خاک می سپارند.
خبر شهادت رئیس علی، بلافاصله در تمامی مناطق بوشهر، تنگستان، دشتی و دشتستان پیچید و عموم اهالی سیاه پوش و عزادار گردیدند. در کلیه مساجد و حسینیه ها مجالس عزا و روضه خوانی برگزار گردید. در برازجان، مرحوم شیخ محمد حسین برازجانی مجلس ختم گرفت. خبر این حادثه مؤلمه به شیراز و تهران رسید. مردم شیراز در مسجد وکیل جمع شدند و ضمن عزاداری، مصمم به مساعدت تنگستانی ها گردیدند. ضیاء الواعظین بر منبر، خطابه ایراد نمود و مردم را به مقابله با انگلیسی ها تهییج کرد.
«در تهران نیز دولت وقت، با آن که به ظاهر اعلام بی طرفی داده بود، قیام تنگستانی ها را قیامی مردانه وبه حق اعلام نمود ومیرزا حسن خان مستوفی الممالک، رئیس الوزراء وقت، در اوراقی که به ژلاتین طبع کرده بود، برای کلیه نمایندگان وزارت خارجه فرستاد و قیام دشتستانیان و تنگستانیان را ستایش کرد و آن ها را به جوانمردی و مردانگی ستود و قیام آن ها را علیه اجنبی نتیجه احجافات اجانب دانست و همین که رئیس علی شهید شد، در مسجد شاه تهران برای او ختم گذاشت.» [رکن زاده، آدمیت، محمد حسین: فارس و جنگ بین الملل اول، ص۵]
علماء، و روحانیون، از جمله آیت اله شیخ جعفر محلاتی و فرزندش شیخ بهاءالدین در شیراز، آیت الله سید مرتضی مجتهد اهرمی و دیگر روحانیون و اعاظم و اکابر، از مناطق دور و نزدیک جهت تسلیت به زائر محمد پدر رئیس علی به دلوار آمدند و ابراز همدردی نمودند.
شهادت جان گداز رئیس علی، موجب تنفر و انزجار بیش از پیش مردم نسبت به اشغالگران انگلیسی شد ودامنه جنگ را وسعت بخشید. هر چند انگلیسی ها پس از اضمحلال نیروهای مجاهدین، برازجان را اشغال نمودند و با تشکیل پلیس جنوب در شیراز، مجاهدین را رو در روی افراد خودی قرار دادند. اما اسطوره مقاومت دلیرانه وجانبازی های ایثارگرانه مردم جنوب، ازمرزهای کشور ایران فراتر رفت و در قلب تاریخ تا ابد به یادگار ماند و بر قلعه رفیع این مقاومت و پایداری تندیس قهرمان آزاده، رئیس علی دلواری به عنوان سرباز جانباز دین و میهن قرار گرفت.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما (۲)

زندگی نامه شیخ حسین چاه کوتاهی

سایت دانا در بارهٔ زندگینامه شیخ حسین خان چاه کوتاهی اینگونه آورده است: شیخ حسین خان چاه کوتاهی ازجمله خوانین جنوب است که با تجاوز انگلیسی ها به خاک ایران در میانه جنگ جهانی اول مبارزه در برابر دشمنی کینه توزی که در سراسر ایران از نفوذ و قدرت فراوان بر خوردار بود را بر زندگی آرام و بی خیالی بودن را ترجیع داد و درکنارسایرمبارزان جنوب ازجمله رئیس علی دلواری، خالو
شیخ حسین چاهکوتاهی، معروف به شیخ حسین خان، ملقب به «سالار اسلام» از فعالان جنبش جنوب ایران و فرماندهان نیروهای تنگستان در برابر هجوم بریتانیا در جنگ جهانی اول و از همرزمان نزدیک رئیسعلی دلواری بود.
شیخ حسین خان فرزند شیخ احمد، متولد ۱۲۷۳ قمری (۱۲۳۵ خورشیدی) در چاهکوتاه حومه شهرستان بوشهر از خاندان دموخ بود که در تحولات محلی نقش داشتند. پدر بزرگ وی شیخ حسین دموخی در ماجرای نبرد قلعه ریشهر در برابر تهاجم انگلیسی‌ها درسال ۱۲۷۳ (قمری) شرکت داشت. پدرش حاکم نواحی چاهکوتاه و احمدی بود حسین بردخونی، زایر خضر خان اهرمی وغضنفر السلطنه برازجانی و... برای بیرون راندن انگلیسی های متجاوز از هیچ کوشش جانی ومالی دریغ نکرد.و پس از او شیخ حسین خان جای پدر را گرفت.

جنگ با انگلیسی ها

شیخ حسین خان بدنبال انزجار عمومی از تهاجم انگلیس و اعلان جهاد علمایی چون سید مرتضی اهرمی و شیخ محمدحسین برازجانی همراه با زایر خضرخان اهرمی و دیگر خانهای جنوب برای شرکت در جنگ علیه نیروهای بیگانه هم قسم شد. شیخ حسین خان هدف خانهای جنوب را عزل موقرالدوله(حاکم بوشهر)، خروج نیروهای

شیخ حسین چاه‌کوتاهی

انگلیسی ازبوشهر، بازگشت آلمانی‌ها اعلام کرد. شیخ حسین خان در زمان جنگ جهانی اول و اشغال بوشهر توسط انگلیس در سال ۱۳۳۳ قمری ضابط چاهکوتاه بود و در صف مبارزان تنگستانی با اشغالگران جنگید. نبرد تنگستانی‌ها و دشتی‌ها پس از کشته شدن رئیسعلی دلواری تا چندی ادامه یافت و با کشته شدن بعضی مجاهدین از جمله عبدالحسین فرزند شیخ حسینخان و اسیر شدن تعدادی از جمله خالوحسین از دیگر سران مجاهدین به سرانجام رسید.

در پی آن افسران ژاندارمری شیراز، افراد کنسول انگلستان از جمله «فردیک اکنورد» در آن شهر را به اسارت نزد شیخ حسین‌خان وزایر خضرخان به اهرم فرستادند، انگلیسی‌ها درصدد حمله و آزاد سازی افراد خود بودند.

بدنبال آن مذاکراتی بین انگلیسی‌ها و سران تنگستان برای آزادی و مبادله اسرا صورت گرفت و قراردادی در تاریخ هفتم اوت ۱۹۱۵. م/ هفتم شوال ۱۳۳۴. ق در محل سر بَسْت چُغادَک به امضای ماژور تریور، قائم مقام کنسول انگلیس در بوشهر، و زایرخضرخان اهرمی(امیر اسلام) و شیخ حسین خان چاه کوتاهی (سالار اسلام) به انجام رسید. از مهمترین مفاد این قرارداد (صلح نامه) مبادله اسرا و استرداد اسرای تنگستانی ودشتی از جمله خالوحسین دشتی، آزادسازی آلمانی‌های در بنادر خلیج فارس، تحویل دادن اموال توقیف شده اهالی تنگستان توسط انگلیسی‌ها از جمله پس دادن دو هزار تومان پول شیخ حسین خان چاه کوتاهی که در بوشهر گرفته بودند، افتتاح آزادراه بوشهر توسط انگلیسی‌ها و متقابلا مجاهدین تنگستانی، استرداد هشت نفر از اسرای انگلیسی، برقراری امنیت راه شاهی، حفظ خط تلگراف پس از تعمیر آن را متقبل شدند. و سرانجام اسرای خارجی در ازای آزادی خالوحسین و اسرای تنگستانی دربند مبادله شدند.

پس از جنگ جهانی اول

پس از جنگ جهانی اول نیز انگلیسی‌ها در قالب پلیس جنوب ایران به سرکوبی مجاهدان ادامه دادند.

در ۱۳۳۶ق درجریان بازگشایی جاده شیراز و طرح احداث راه‌آهن در منطقه، شیخ حسین‌خان و زایرخضر وشیخ محمد برازجانی، که ازاهداف انگلیسیها در کشیدن

راه‌آهن اطلاع داشتند، استقلال ایران را در خطردیدند ودرنامه‌ای از کنسولگری انگلیس خواستند تا پاسخ دهد که احداث راه‌آهن طبق معاهده با دولت ایران بوده‌است یا خیر و چون انگلیسیها پاسخی ندادند، مجاهدان به قصد نبرد با آنان در چُغادک مستقر شدند ولی، بر اثر خیانت عده‌ای از همراهان خویش، ناچار به عقب‌نشینی شدند. انگلیسیها پس از تصرف چغادک، چاه‌کوتاه را نیز تصرف کردند و شیخ حسین‌خان را، که به چاه‌کوتاه پناه برده بود، وادار به عقب‌نشینی کردند وی در ربیع الاول ۱۳۳۸ قمری ناچار به قلعه فاریاب در منطقه بلوک بوشکان پناهنده شد و جنگ وگریزبا انگلیسی‌ها مشغول بود. انگلیسی‌ها، پس ازتصرف چاه کوتاه، ضابطی آن را به شیخ‌عبدالله چاه‌کوتاهی، برادر شیخ‌حسین، سپردند.
انگلیسی‌ها چند ماه شیخ‌حسین را تعقیب و با هواپیما مواضعش را بمباران کردند. در آن زمان، به‌جز معدودی تفنگچی کسی با وی نمانده بود.

قسم نامه مجاهدین، شیخ حسین و خالو خضر و احمد اخگر

نبرد آخر و شهادت شیخ

شیخ حسین خان در رمضان-شوال ۱۳۳۸ق درصدد تصرف چاه کوتاه برآمد اما در این امر موفق نشد ودر دو کیلومتری چاه کوتاه سنگربندی کرده و آماده نبرد با قوای انگلیس شد.
در بعضی منابع با تاریخی متفاوت آمده‌است وی در شعبان ۱۳۳۸ قمری به اتفاق چند تن ازیارانش برای ارسال تلگرام و کسب تکلیف از مرکز، به باغی در نزدیکی چاه‌کوتاه رفت. در آنجا تفنگچیان انگلیسی و پلیس جنوب وی و همراهانش را محاصره و به آنها حمله کردند. قوای انگلیسی‌ها شامل ۱۰۰ پیاده، ۵۰ سوار و یک عراده توپ اتریشی شبانه حرکت کرد و درسپیده‌دم به شیخ حسین خان هجوم آوردند. این عملیات به فرماندهی کاپیتان مون انگلیسی و افراد پلیس جنوب انجام گرفت. پس از مدتی مقاومت شیخ‌حسین‌خان با همه همراهان، از جمله پسرش شیخ‌خزعل، (شعبان ۱۳۳۸ق) در این درگیری شهید شدند. در بعضی منابع دیگر تاریخ شهید

شدن آنها ١٢ شوال ١٣٣٨ قمری که برابر است با ٨ تیر ١٢٩٩ش (٢٩ ژوئن ١٩٢٠م)، نقل شده‌است.

پس ازشهادت

شهید شدن شیخ‌حسین، هیجان و اندوه زیادی در میان مردم بوشهر ایجاد کرد. این جنبش وهیجان عمومی درمورد شیخ حسین خان و تقویت روحیه ضد بیگانه، انگلیسی ها را سخت برآشفته می نماید و ازطریق کنسولگری خود در بوشهر دم از مخالفت می زنند و اینکه:([مردم بوشهر] مجاز نیستند نعش او را علنی و به طور احترام وارد کنند؛ یا مخفیانه او را آورده و مدفون سازند و یا روانه عتبات نماید.

این جریانات و خواسته های میهن پرستانه مردم بوشهر باعث شد که در تهران نیز دو روزنامه جدی آن دوران، نشریه عصر انقلاب و نشریه شفق سرخ با چاپ این نامه وارده تاسف خود را از بی کفایتی مقامات محلی که اجازه می دهد بیگانگان در مسائل داخلی کشور تا این حد مداخله نمایند، ابراز کردند.

همین مسائل باعث شد که در حدود چهارسال بعد از شهادت این بزرگ مرد در تاریخ دی ماه ١٣٠١خ، شیخ محمد خان فرزند بزرگ شیخ حسین خان چاهکوتاهی به همراه سایر برادرانش احتمالا پس ازچند سالی ازامانت گذاشتن پیکر پدرشان، جسد وی را در ابتکار عملی خردمندانه و وطن پرستانه، در امام زاده بوشهر و در جوار شهدای کوه کزی جایی که یکی از سخت ترین جنگ های مردم بوشهر با انگلیسی ها در آن رخ داده دفن نمایند. این عمل با حمایت همه جانبه اهالی بوشهر مورد تحسین و تعقیب قرار می گیرد و بوشهریها در یک اقدام بی سابقه با صرف حدود هفت هزار تومان، با ساخت مرقد و نیز بنای یک مدرسه چهار کلاسه برای کودکان فقیر امام زاده و تامین آب آشامیدنی محل، زمینه تشییع جنازه باشکوهی را برای شهید شیخ حسین خان چاهکوتاهی فراهم کردند.

مقبره ی شیخ حسین خان چاهکوتاهی و فرزندش شیخ خزعل هم اکنون کنار گنبد امامزاده عبدالمیهمن، واقع درکوی امامزاده از توابع شهر بوشهر قرار دارد.

از شیخ حسین‌خان هشت فرزند به جا ماند که دوتای آنها بنام عبدالحسین و شیخ خزعل درجنگ با نیروهای انگلیسی کشته شدند.دیگر فرزندان وی شیخ عبدالرسول

از چپ براست : شیخ حسینخان و زائر خضرخان
و محمدخان پسر ارشد شیخ‌حسینخان

خان، محمد خان، منصور خان، صالح، ناصر و دختری بنام خیرالنساء می‌باشد. حسین و سیروس چاهکوتاهی (دو فرزند عبدالرسول خان) از نوه‌های سرشناس او می‌باشند.(٣)

واکنش های مردمی جنوب کشور در مقابله با استعمار انگلیس (به روایت اسناد مجلس)

مهدی احمدی درمقالهٔ خود بنام «واکنش های مردمی جنوب کشور درمقابله با استعمار انگلیس(به روایت اسناد مجلس)» می نویسد:
خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران به دلیل موقعیت سوق الجیشی واقتصادی خود ، همواره مورد توجه کشورهای قدرتمند بوده است. به ویژه با ظهور پدیده ی استعمار این منطقه دستخوش تجاوزات عدیده ای گردید و یکی ازاین استعمار گران که همواره چشم طمع به این منطقه دوخته ، انگلستان است .
مقدمه نفوذ سیاسی و استعماری انگلیس در خلیج فارس به دوره ی سلطنت شاه عباس اول باز می گردد که ناوگان جنگی کمپانی آنها موفق به طرد پرتغالی ها ازبندر عباس و جزیره ی هرمز شد و به دنبال آن اجازه ی تآسیس تجارتخانه در کرانه های خلیج فارس را به دست آوردند. وبعد از آن در دوره ی افشاریه کشته شدن زود هنگام نادر شاه مجالی نداد تا به نیات وی در این منطقه ی حساس جامه ی عمل پوشانده شود. هرچند دردوره ی کریم خان عمال انگلیسی حاکمیت ایران بر آبهای خلیج فارس را به رسمیت شناختند ولی در دوره ی هرج و مرج سیاسی بعد از آن توانستند نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهند .
در دوره ی قاجاریه دولت انگلستان توانست نیروهای خود را وارد منطقه ی خلیج فارس کند و با ایجاد کنسول خانه، استحکامات نظامی، بیمارستان و . . . در بوشهر این شهر را بعنوان پایگاه خود در منطقه ی جنوب قرار دهد. اگرچه حکومت مرکزی به دلیل ضعف خود نتوانست موضع مستحکمی در مقابل استعمار انگلیس در جنوب ازخود نشان دهد ولی مردم ، علما و روحانیون بودند که خشمگین شده و به مبارزه با آنها پرداختند و در این راه از بذل هیچ کوششی دریغ نکردند .

نگارنده در مقاله حاضر با نگرشی توصیفی – تحلیلی و با تکیه بر اسناد و منابع در پی آن است تا به بررسی واکنش های مردمی جنوب کشور در مقابله با استعمار انگلیس پرداخته، و نشان دهد که انزجار از کشور های بیگانه امری است که همواره از سوی مردم مورد توجه قرار گرفته است .

پیشینه تاریخی حضور انگلیس در جنوب ایران

اولین نماینده ی سیاسی و تجاری دولت انگلیس که از طرف شرکت تجاری مسکوی در زمان شاه طهماسب اول در نوامبر ۱۵۶۲ م / ۹۷۰ ه ق وارد ایران شد آنتونی جنکینسون بود ولی وی به دلایلی مورد توجه چندانی قرار نگرفت و پس از آن بود که جان نیوبری به عنوان اولین فرد انگلیس نام گرفت که از راه زمینی به خلیج فارس سفر کرد . وی دربازگشت به لندن با دیگر بازرگانان تماس گرفت که از جمله ی آنان ادوارد ازبورن اولین مدیر کمپانی لوانت در ۱۵۸۱ م / ۹۸۹ ه ق بود. بازرگانان کمپانی لوانت با شنیدن خبرهای نیوبری تصمیم گرفتند تجارت خود را به ایران وهند توسعه بخشند و در ۱۵۸۳ م / ۱- ۹۹۰ه ق /بود که نیوبری به اتفاق گروهی از بازرگانان دیگر عازم هرمز شد تا مانند ونزیان ؛ تجارتخانه ای در آنجا دایر کنند ولی این گروه به جاسوسی و انحراف مذهبی متهم ، و از سوی پرتغالی ها دستگیر و زندانی شدند . به هر ترتیب تلاش انگلیسی ها در این دوره برای ایجاد یک راه زمینی به خلیج فارس با اقبال چندانی روبه رو نشده و آنان به این نتیجه رسیدند که برای پایان دادن به سلطه ی پرتغال به نیروی بحریه ای قوی احتیاج است که در مدت کوتاهی این نیرو به وسیله ی کمپانی هند شرقی انگلیس و کمپانی هند شرقی هلند تآمین شد اگر چه در ابتدا برای شکست پرتغالی ها با هم همکاری می کردند و سپس به صورت رقبای سرسخت در آمدند .

دکتر امین محقق عرب درخصوص چگونگی حضور نخستین انگلیسی ها در شرق می نویسد : "در سال ۱۶۰۱ م / ۱۰۱۰ ه ق چهار کشتی از لندن بادبان برافراشتند و تحت فرماندهی لانکاستر به اقیانوس هند آمدند وبرای اولین بار دفتر تجاری انگلستان را تآسیس کردند. این کشتی ها همگی در سال ۱۶۰۳ م / ۱۰۱۲ ه ق مملو از کالاهای گران قیمت و نادر شرق به لندن بازگشتند وبه این ترتیب بود که انگلستان به

شرق پا نهاد ."
در سال ۱۶۱۵ م / ۱۰۲۴ ه ق بود که ریچار استیل از طرف کمپانی هند شرقی توانست فرمان تجارت با ایران را از شاه عباس اول دریافت کند و اولین کشتی پارچه از انگلیس وارد بندر جاسک و از آنجا به شیراز رسید کمپانی انگلیسی تجارتخانه هایی در آن شهر و اصفهان دایر کرد. شاه عباس انتظار داشت که در مقابل امتیازی که به انگلیسی ها می دهد او را در اخراج پرتغالی ها از هرمز یاری کنند . در ۳ مه ۱۶۲۲م/۳ رجب ۱۰۳۱ ه ق بود که قوای انگلیسی به کمک امامقلی خان حکمران فارس آمده و توانستند پرتغالی ها را شکست دهند . بعد از آن بود که سر داد مور کاتن به عنوان اولین سفیر رسمی انگلیس از سوی چالز اول در ۱۶۲۷ م/۱۰۳۶ ه ق به دربار ایران فرستاده شد ولی در مدت کوتاهی که در ایران به سر برد درگذشت .
در ادامه حضور کمپانی هند شرقی انگلیس در ایران رقابت هایی با هلند و فرانسه داشت ولی توانست تا پایان دوره ی صفویه موقعیت دلخواه خود را در ایران حفظ کند و در قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم سلطه ی خود را بر آبهای خلیج فارس برقرار کند . سلطه ای که لرد کرزن با فصاحت تمام به ستایش آن برخاسته است " در میان همه ی گروها ؛ سیمای قدرتمند بریتانیا که قانون را با قدرت و عدالت برقرار می سازد ؛ حضور دارد ."
در دوره ی افشاریه فعالیت های تجاری انگلیس در ایران دارای نوسانات متعددی بود بیشتر از طریق نمایندگان شرکت مسکوی صورت می پذیرفت ولی هرچند فعالیت آنان در شمال ایران چشمگیر بود ، در نواحی جنوبی با موفقیت کمتری روبه رو بود . در این زمان نادر روی خوشی به انگلیسی ها نشان نمی داد و در پی آن بود که از تماس فرمانداران جنوب با انگلیسی ها ممانعت به عمل آورد .
رابین در کتاب خود نامه ای آورده که نادرشاه به شیخ نصر حاکم وقت بوشهر دربارهٔ تماس وی با یک نفرانگلیسی نگاشته و درآن نادر هشدارمی دهد که از تماس با انگلیسی ها پرهیز شود و درباره ی مسائل خلیج فارس و جزایر آن مذاکره نشود .
با قتل نادر هرج و مرج و آشفتگی سراسر ایران خاصه نواحی ساحلی خلیج فارس را در بر گرفت وبه دلیل نابسامانی داخلی و تآثیرات آن بر تجارت دیگر کشورهای خارجی ، فعالیت انگلیسی ها گسترش یافت . در این دوره ابراهیم میرزا که بعد از

قتل برادر خود عادل شاه، دراصفهان اقامت یافته بود، رفتار خوبی با اروپاییان نداشت و نماینده ی انگلیس که دراصفهان مستقر بود، چندین بار آماج ضرب و شتم مآموران حکومتی قرار گرفت. همچنین به علت تعدیات نصیر خان لاری، حاکم لارستان، که حوزهٔ قدرت وی به بندرعباس هم می رسید، نسبت به مآموران مرکزی تجاری شرکت انگلیسی هند شرقی دربندرعباس، روسای شرکت در سال های ۱۱۷۴ ه ق تا ۱۱۷۵ مقر خود را از بندرعباس به بصره انتقال دادند و درسال ۱۷۶۳ م / ۱۱۷۷ ه ق بود که آنها تصمیم گرفتند فعالیت تجاری خود را در ایران از سر گیرند .

دوگلاس نماینده ی کمپانی در بندر عباس بعد از بررسی موقعیت بنادر مختلف ایران بوشهر را برای تآسیس نمایندگی کمپانی هند شرقی پیشنهاد نمود وی در گزارش خود بوشهر را شهری معرفی کرده که از سه جهت به دریا محدود می شود و در صورت نیاز نمایندگی می تواند از موقعیت و منافع خود دفاع نماید . مخارج مناسب اقامت در این شهر بندری و نزدیک بودن آن به شیراز که دران روزگار پایتخت دولت زندیه بود از دلایل دیگری بود که بوشهر را از اهمیت ویژه ای برخوردار ساخت .

با ظهور کریم خان مناسبات ایران با قدرت های اروپایی دستخوش تحول شد از آنجا که او طرفدار تجارت بود زمینه برای تجدید فعالیت انگلیس فراهم شد و این دولت به تآسیس تجارتخانه یا نمایندگی در بوشهر پرداخت . به همین منظور هیآتی بازرگانی به همراه دو نماینده به نام های ویلیام آندرو پرایس و توماس درن فورد مآمور مذاکره با کریم خان شدند .این هیآت ، پیش از دیدار با کریم خان ، با شیخ سعدون حاکم بوشهر قراردادی امضاء کردند و از آنجا که کریم خان مایل بود تجارت بریتانیا دوباره رونق یابد ؛ به همین دلیل ؛ در محرم سال ۱۱۷۷ ه ق قرارداد مزبوررا تصویب کرد.با انعقاد این قرارداد نمایندگی انگلستان در بوشهر از صورت نمایندگی یک شرکت تجاری به صورت یک مرکز سیاسی درآمد که به مرور به شیخ نشین های سواحل عربی خلیج فارس نیز سایه می انداخت. ولی اندک زمانی بعد فعالیت های آنان موجب بدگمانی کریم خان شده و به صراحت اظهار داشت که انگلستان نمی تواند ایران را مانند هندوستان با مکر و تزویر به چنگ آورد. وسرانجام در فوریه

سال ۱۷۶۹ م / ۱۱۸۶ ه ق دستور داد نمایندگی انگلیس در بوشهر را تعطیل و تمام اتباع آنان را از ایران اخراج کنند. ولی با مرگ کریم خان در ۱۱۹۳ ه ق آشفتگی های خلیج فارس شدت بیشتری یافت .

حضور انگلیس در جنوب ایران در دوره قاجاریه

سیاست استعماری انگلیس در هند و آسیای جنوبی چنان اقتضاء می کرد که با دول مجاور هندوستان مخصوصآ ایران ، که از لحاظ موقعیت جغرافیایی و دست داشتن به معابر هندوستان و عظمت و قدرتی که در خاورمیانه داشت و همچنین بیش از سایر کشورها مورد توجه انگلستان بود، روابط دوستی برقرار سازد و از طریق روابط دوستانه مقاصد استعماری خود را پیش ببرد. در همین زمان بود که به علت فتوحات ناپلئون اعتبار انگلستان دچار خطر گردید، همین امر سبب شد که مدیران کمپانی هند شرقی درصدد برآیند تا موقعیت استعماری خودرا با توجه به ضعف سلاطین قاجار و بی خبری دستگاه حکومتی هرچه بیشتر تثبیت نمایند. به همین دلیل بود که سر جان ملکم از طرف فرمانفرمای هندوستان وپادشاه انگلستان به سفارت ایران مآمور شد وی در اوایل ربیع الثانی ۱۲۱۵ ه ق به بندر بوشهر رسید . ملکم در این مآموریت موفق شد که قراردادی را با فتحعلی شاه به امضاء برساند که بر اساس آن بازرگانان انگلیس و هندی حق داشتند در خلیج فارس بدون پرداخت مالیات به کسب و تجارت بپردازند و کالاهای انگلیس مانند قماش ، فولاد ،آهن ،سرب و امثال آنها را بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد ایران کنند. دراین دوره ملکم سه باربه ایران آمد که نتیجه انعقاد چنین امتیازاتی گسترش نفوذ استعماری انگلیس درایران به ویژه جنوب بود .

در۲ مارس ۱۸۳۹ /۹ محرم ۱۲۳۳ ه ق بود که دولت انگلستان به بهانه ی محاصره ی هرات توسط محمد شاه قاجار وارد آب های سواحل بوشهر شد و شهر به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد لردپالمرستون به شاه ایران پیام داد :هر گونه تجاوزبه هرات از نظر انگلستان به منزله ی عملیات خصمانه علیه کشور مزبور تلقی خواهد شد محمد شاه به ناچاربه محاصره ی هرات پایان داد .

یک نمونه از واکنش های مردمی اهالی جنوب درمقابله باتوسعه طلبی نیروهای

انگلیسی و مبارزه با استعمار درهمین سال ها اتفاق افتاد وهنگامی که توماس میتلند خواست درکنار ساحل وارد بوشهر شود یک سرباز ایرانی به طرف او نشانه رفت و خواست که از ورود او به سکو جلوگیری کند در همین حال انگلیسی دیگری جلو رفته و محکم به تفنگ فیتیله ای سرباز مشت کوبید همین امر سبب شد که مردمی که آنجا جمع شده بودند خشمگین شده و با تکه های چوب و پاره سنگ، به انگلیس ها حمله کنند وتنها اقدام ملوانان قایق حامل فرمانده ناو بود که سبب شد اهالی بوشهر عقب نشینی کنند ولی درگیری که بین آنها پیش آمد منجربه کشته زشدن یک سرباز ایرانی و زخمی شدن چند تن دیگر شد. درهمین زمان بود که شیخ حسن، مجتهد بوشهر علیه متجاوزان حکم جهاد صادرکرد و مردم آنجا با رهبری باقر خان تنگستانی به سربازان انگلیسی مستقر در دفتر نمایندگی انگلیس حمله بردند که توانستند نیروهای انگلیسی را از شهر بیرون کرده و بار دیگر بوشهر به تصرف مردم درآمد . از آن تاریخ تا سال ١٨٤١ م کنسولگری انگلیس در بوشهر به حالت تعطیل درآمد . این اتفاق نشان دهنده ی این بود که هرچند دولت مرکزی به دلیل ضعف و زبون بودن توانایی مبارزه با نیروهای خارجی را نداشت ولی این مردم بودند که همواره مخالفت خود را نسبت به استعمار به هر طریق نشان می دادند .

یک بار دیگر که جنوب کشور به خصوص بوشهر عرصه ی تاخت و تاز سربازان انگلیسی درآمد در دوره ی ناصرالدین شاه (١٨٥٦ م / ١٢٧٣ ه ق) بود که باردیگر این امربه بهانهٔ تسخیر هرات صورت گرفت که وقایع نگار خورموجی در ذکر این واقعه چنین آورده است: "درسنه ١٢٧٣ به دستاویز امورات افغانستان که درحقیقت جزو رعیت قدیمه ی دولت ایرانند و به بهانه ی چند بادبان جهازات به مخاصمه و مجادله افراشتند . قریب پنجاه و چهار فروند جهاز که مشحون به ده دوازده فوج سواره و پیاده نظام و توپخانه و استعداد مالا کلام بود ، غفلتآ بندر بوشهر را در ششدر مخاطره و محاصره انداختند. " پس از چند روز کشتی های جنگی و کشتی های سرباز بر انگلیسی لشکر دوم انگلیس را نیز به آب های بوشهر رساندند . این بار نیز مردم جنوب منتظر کمک از طرف حکومت مرکزی نشده و خود وارد میدان شدند و با نیرو های انگلیسی به نبرد پرداختند . در این زمان باقر خان تنگستانی و پسران خود و برادرزاده اش احمد شاه خان دوم بودند که شبانه وارد بوشهر شده و به

کمک دریابیگی حاکم بنادر، شتافتند . ولی با وجود کمک های مردم تنگستان و چاه کوتاه که داوطلبانه به نبرد با نیروهای بیگانه پرداختند و همچنین کمکی که از پایتخت رسیده بود به دلیل تفوق سربازان انگلیسی از لحاظ اسلحه بوشهر بار دیگر به تصرف آنها درآمد و کسانی که در مقابل نیروی انگلیسی مقاومت نمودند ، همان تنگستانی ها بودند که تفنگ های فیتیله ای داشتند و باقر خان تنگستانی و شیخ حسین چاه کوتاهی و مخصوصآ پسران باقر خان یعنی احمد خان [و حسن خان] در این جنگ رشادت فوق العاده ای ابراز نمودند و ۷۴۰ تن از سپاه انگلیس را هلاک ساختند. در این جنگ حسینعلی خان دریابیگی حاکم بنادر ، جریان واقعه را به شاهزاده طهماسب میرزا موید الدوله ، والی فارس و بنادر جنوب ، گزارش داد و او بلافاصله واحدهایی از سربازان زیر فرمان خود را به دشتی و برازجان فرستاد و به دریابیگی نوشت که: " به سران لشکر انگلیسی ابلاغ کن که دولت های بزرگ را هرگز بر قانون نبود که بی موجبی نقض عهد کنند و از شرایط چندین عهدنامه چشم بپوشند و بعد از نقض عهد آهنگ جنگ کنند ، این روش ترکمانان است که ناگاه بستیزند و بی آنکه خبر کنند با دوست و دشمن درآویزند . "

رشادت و دلیری سربازان تنگستانی و فرمانده وطن دوست آنان باقر خان ، را از شرحی که در ناسخ التواریخ آمده می توان دریافت :"اما از آن سوی لشکر انگلیس روز دوشنبه نهم ربیع الثانی در حلیله دو فرسخی بندر بوشهر از مراکب بحریه پیاده شدند . . . روز چهارشنبه با شش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده توپ به جانب قلعه ی بهمنی که یک فرسخی بوشهر است ، رهسپار شدند و وقت سربر زدن آفتاب به کنار قلعه آمدند و این همان روز که هنگام سپیده دم باقر خان از بوشهر برسید و هنوز از رنج راه نیاسوده بود که جن

گ پیوسته گشت و باقر خان و احمد خان ، پسرش ، و شیخ حسین چاه کوتاهی با چهار صد تفنگچی به قوت عدد وکثرت عدو نگران نشدند و چون شیران جنگی آهنگ رزم کردند. از دو رویه گلوله ی توپ و تفنگ باریدن گرفت و کشتی های بزرگ انگلیسی نیز از دریا عبور کرده در برابر قلعه ی بهمنی ایستاده شد و توپ های شصت و شش پوند به سوی قلعه گشاده گشت بالجمله ازبحرو برجنگ درانداختند باقر خان و مردم او استوار بایستادند واز هنگام سربرزدن آفتاب تا نیمه

ی روز نیران حرب مشتعل بود و زمین جنگ چنان تنگ افتاد که ایرانیان با شمشیر به روی انگریزان درآمدند و جمعی را با تیغ بگذرانیدند . . . هفتصد و چهل تن از لشکرانگلیس را به خاک درافکندند و پنج عراده توپ مآخوذ داشتند و بر زیادت ازاین پنجاه تن از مردم مهندس و حکیم وسردارتباه شدند ومردم جراحت یافته نیز بسیار داشتند . هفتاد و دو تن از خویشاوندان باقر خان و شصت کس از سپاه او مقتول گشت. "

ولی بالاخره تنگستانی ها شکست خوردند باقر خان به نزد شجاع الملک می رود و احمد خان فرزند وی در جنگ کشته می شود تا این ترانه بر سر زبان های زن و مرد دشتی و تنگستانی بیافتد :

خبر آمد که دشتستان بهار است زمین از خون احمد لاله زار است
الا ای مادر پیرش کجایی که احمد یک تن ودشمن هزار است

پس از تسلط نیروهای بریتانیا بر بندر بوشهر به دستور مقامات بریتانیایی حکمران ایرانی و هفت تن از همراهان او را به عنوان اسیر جنگی به بمبئی فرستادند و در بوشهر حکومت نظامی بر قرار شد و انگلیسی ها چنان بر شهر مسلط شدند که حتی مقررات حکومتی نیز برای آنجا تعیین نمودند .

نفوذ دولت استعماری انگلستان در ایران از این زمان به بعد چنان گسترش یافت که آنان موفق شدند امتیازات عدیده ای از جمله فروش دخانیات در ایران ، امتیاز بانک شاهنشاهی و . . . را از دولت قاجاریه دریافت کنند و هر چه بیشتر بر این آب و خاک دست اندازی کنند .

در این سال ها که دولت استعماری انگلیس بر نواحی جنوبی تسلط داشت این علما و روحانیون بودند که همواره با اعتراضات مردمی علیه استعمار پیشقدم بودند و هیچ فرصتی را برای تشویق مردم جهت ابراز احساسات ضد اجنبی از دست نمی دادند. مثلاً در فوریه ١٩٠٦ م موقعی که مدیر کل گمرک از تخلیه محمولات شناورهای محلی در باراندازهای خصوصی جلوگیری می کرد ، مردم بلافاصله به علما مراجعه کردند، و آنها نیز توانستند مدیر گمرک را وادار ساخته تا دستوراتش را لغو کند. همچنین مسیو هین سنز مدیر گمرک بوشهر که در رفتار با افراد محلی شیوه ی سختی در پیش می گرفت باعث شد که دشمنی مردم علیه او بر انگیخته شود به

طوری که کشمکشی بین کارمندان گمرک و کارکنان شناورهای تشاله ای درگرفت. بعضی ازروحانیون از کارکنان شناورها حمایت کردند که در نتیجه خصومت دامنه داری پی ریزی شد و همین امر سبب انتقال دریابیگی و مسیو هین سنز در ۱۹۰۶ م از بوشهر شد . و در همین سال ها بود که نیروهای محلی برای مقابله با نیروهای انگلیسی و ضربه زدن به آنها سعی می کردند که در راه ها به آنها حمله کنند و خساراتی وارد سازند چنانکه سر پرسی کاکس در گزارش سالانه خود در ۱۹۰۶ م آورده: " در آغاز ماه سپتامبر سروان ای . اف . ردی جمعی ارتش هند ، که از طریق شیراز و تهران عازم مشهد بود در بین این راه مورد تهدید واقع شد ،و تقریباً مقارن همین احوال ، کاردانی که حامل کالاهای شرکت دیکسون بود ، در کنار کنار تخته مورد تعرض قرار گرفت ، و محمولاتش هم به سرقت برده شد . در نقطه ی دیگری موسوم به ، پل آبگینه ، سر جوقه ی هندی ، جمعی دایره ی حمل و نقل که تصدی ۱۰۰ رآس قاطر را به عهده داشت چند ساعتی متوقف گردید و رآسی ۱۰ شاهی باج از او مطالبه شد . "

یکی از بزرگترین جنایات انگلیس در ایران که به کمک روسیه انجام گرفت قرارداد ۱۹۰۷ م بود که در زمان نخست وزیری امین السلطان اتابک در پترزبورگ پایتخت روسیه ، به امضاء رسید که بر اساس آن ایران به سه منطقه ی ، شمال روسیه ، جنوب انگلیس و یک منطقه ی ظاهرآ بی طرف تقسیم شد . در همین زمان مستر لینچ انگلیس که به قول ادوارد براون به اوضاع ایران آشنا بوده در مقاله ای که در شماره ی ماه آوریل مجله آسیایی امپراتوری نوشت با نهایت گستاخی و بی شرمی در صدد تحقیر ملت ایران بر آمده چنین می نویسد : " بیاییم امیدوار باشیم که این پیمان شاید ما را به مناسبات بهتری با روسیه رهبری کرده و بلکه از روی شالوده درستی ما را از ترس و نگرانی برهاند . من می ترسم تمایل به بهبودی روابط با ایران مشکل بشود ؛ چه ایران مانند روح مرده ای است که در ضیافتی که به احترام روسیه در این قرارداد بر پا ساخته ایم ، ظاهر شده باشد . وقتی نشاط این جشن اوج گرفت و جام ها به دور افتاده به سلامتی یکدیگر مبادله می گردد، این ملت کوچک که آثار هنر و هوش او جهان را منور و توانگر ساخته است و دست کم انتظارات او بیش از اینکه این قرارداد امضاء شده باشد تعهد شده بود ، میان حیات و مرگ افتاده ، پیچیده

کنارش انداخته ایم ، بدون اینکه شرکت داده شده باشد تنها و بیچاره به پای ما افتاده است . "

دکتر ملک زاده درکتاب زندگانی ملک المتکلمین درباره ی انعکاس قرار داد ۱۹۰۷ در ایران چنین می نویسد: " دولت ایران به وسیله وزارت خارجه و حسن پیرنیا ، مشیرالدوله ، که در آن زمان سفیر ایران دردربار روسیه بود ، به این معاهده اعتراض کرد و مجلس شورای ملی عدم رسمیت این معاهده را که بر خلاف حق و عدالت و استقلال ایران بود ، اعلام نمود ولی کسی به این اعتراض جوابی نداد. " بعد از این قرارداد بود که بار دیگر افکار عمومی جنوب کشور علیه استعمار انگلیس تهییج شد تا جایی که سر ژاژ وارندر فرمانده کل نیروی دریایی هند شرقی که هرسال از بوشهرو بندرعباس دیدارمی کردبه درخواست وزیرمختار انگلیس درسال ۱۹۰۷ م برنامه دیدارخود از این بنادر را کنار گذاشت و تنها از بنادر مسقط ، بصره ، کویت و بحرین دیدار نمود.

پس از صدور فرمان مشروطیت در۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ش و شکل گیری مجلس شورای ملی ، انجمن ها وروزنامه ها و. . . از آزادی بیشتری برخوردار شدند و توانستند به نقد حاکمان ولایات وزیر سوال بردن نفوذ کشور های خارجی درمملکت دست بزنند . در این دوره انجمن ها و روزنامه ها در جنوب کشور نیز رونقی گرفته ، و سعی می کردند تا مقامات رسمی دولتی را وادار سازند که برخلاف رفتارشان با نیروهای انگلیسی کمتر موضعی آشتی جویانه داشته باشند و درصدد بر می آمدند که صدای خود را از طریق ارسال نامه و تلگراف به پارلمان ملی برسانند یا اینکه در روزنامه های محلی مقالاتی علیه آنها به چاپ برسانند .

سر پرسی کاکس موضع مردم محلی جنوب کشور را در برابر نفوذ استعمار انگلیس این گونه بیان می کند : " در منطقه ی خلیج فارس این مطلب به خوبی قابل درک است ، که تنها نفوذ آشکار خارجی که توده ی مردم با آن آشنا بوده ، نفوذ بریتانیای کبیر است ، بنابراین اکنون بازتاب طبیعی آن این است که فشار تمام این تبلیغات و نشریات بر دوش ما سنگینی می کند . . . ضمناً در سال گذشته عوامل ملیون ایرانی تمالم توانشان را به کار بردند تا بر حکمران محلی فشار آورند تا او از دخالت های انگلیس در حمایت از اتباع بحرین و سواحل متصالح جلوگیری کند ؛ که در نتیجه

رخداد های پر درد و سر زیادی هم در این مورد به وقوع پیوست . "
در سال های پس از انقلاب مشروطه و استبداد صغیر تا زمان جنگ جهانی اول نارضایتی تجار ، نیروهای محلی ، گارگران بندری بوشهر و . . . روز به روز از حضور نیروهای انگلیسی در آن مناطق بیشتر می شد زیرا نیروهای انگلیسی در برابر نیروهای ملی و اسلامی محلی ایستادگی می کردند و همچنین باعث شده بودند که تجارتخانه های محلی مانند تجارتخانه ی شبانکاره که در بوشهر و شیراز ازمعتبرترین تجارتخانه ها بود ازرونق بیافتد . هرچند آنها عریضه هایی به وزارت خارجه ایران می نگاشتند ولی بدون پاسخ باقی می ماند و بالاجبار دادخواهی خود را به مجلس شورای ملی می فرستادند که کمتر به نتیجه می رسید . آنها در تلگراف های خود درد و رنج خود را این گونه بیان می کنند :
". . . هر چند عریضه به وزارت جلیله خارجه عرض می نماییم به کلی بی اعتناییی می نمایند . . . پس تکلیف ما فلک زدگان در این بین چه می باشد رو به کجا کنیم پناه به که ببریم . . . "
" عرض داشت ورثه سادات شبانکاره چقدر از ظلم وستم های کارگزاری و انگلیسی ها در حق ما فلک زدگان عرض نموده باشیم ما را از هستی نموده هر چه انگلیسی ها به آنان می گویند رفتار می نمایند آخر تقصیر و گناه ما چه می باشد مگر ما ملت ایران نیستیم نباید کارگزاری همراهی با ما بنماید مگر چه شده کارگزاری صراحتآ می گوید که می دانیم که انگلیسی ها طلبی ندارند وزارت خارجه عقب می کند که همراهی با انگلیسی ها نماییم . . . پس ما رو به کجا نماییم و غرض حال را به کی بنماییم کارگزاری مآمور دولت است در صورتی که همراهی با خارجه ها بنماید معلوم است که بر ما چه خواهد گذشت . . . "
همچنین ظلم و اجحاف نیروهای انگلیسی تا جایی رسیده بود که تاجران انگلیسی که با مردم آن نواحی معامله می کردند حق مردم را به درستی پرداخت نمی نمودند : " . . . فدوی یک نفر از رعیت بیچاره[نا خوانا]حب ایران چند سالی است مبلغی که فوق قوه و حوصله و تواناییم می شد از مستر دکسن تاجر انگلیسی طلبکارم . . . از ۱۳۱۹ تا کنون بدوآ به جناب مرحوم واثق الملک و بعد مرحوم محتشم الوزراء . . . همچنین به وزارت امور خارجه کرارآ تظلم و شکایت کرده ام . . . هیچ فایده ای

حاصل نیامده . . . حاج نصیر بهبهانی از بوشهر "
با توجه به اسنادی فوق و اسناد دیگر این نتیجه استنباط می شود که کارگزاری های گمرک هیچ قوه واختیاری ازخود نداشتند و به جای اینکه نسبت به مردم محلی تسامح بیشتری از خود نشان دهند نسبت به آنها سخت گیری کرده و بیشتر جانب نیروهای انگلیسی را رعایت می نمودند .
هنگامی که دولت انگلیس نیروهای جدیدی وارد سواحل جنوبی کشور می کرد با توجه به این که خیلی سریع توسط نیرو های محلی و علما و روحانیون به دولت خبر داده می شد ولی کمتر پیش می آمد که آنها بتوانند اقدامی سریع انجام داده و از ورود نیروهای انگلیسی به آن نواحی جلوگیری کنند. درچنین مواقع ای این نیرو های محلی و مذهبی بودندکه در مقابل نیروهای خارجی می ایستادند و نقش رهبری مردم را بر عهده می گرفتند از جمله ی این افراد کسانی مانند آیت الله سید عبدالله بلادی، آیتالله سید مرتضی اهری، رئیس علی دلواری، آیت الله سید عبدالحسین لاری و چند تن دیگر بودند که طی این سال ها به نحو موثری قدم در میدان مبارزه علیه استعمار گذاشته و از بذل هیچ کوشش و فداکاری دریغ نمی کردند . مثلاً در یکی از تلگراف هایی که آیت الله سید عبدالله بلادی و دیگر علما به مجلس شورای ملی ارسال می کنند نسبت به ورود قشون انگلیس به نواحی جنوبی اعتراض کرده و حتی تا جایی پیش می روند که به دولت پیشنهاد می کنند در صورتی که توان اداره مملکت و دفع حملات نیرو های خارجی را ندارند خادمان شریعت (علما و روحانیون) را در جریان قرار دهند .

نتیجه گیری

مقدمه حضور استعمار انگلیس در خلیج فارس به دوره ی سلطنت شاه عباس اول باز می گردد که ناوگان جنگی کمپانی آنها موفق به طرد پرتغالی ها از بندر عباس و جزیرۀ هرمز شد و توانستند اجازه ی تآسیس تجارتخانه در کرانه های خلیج فارس را بدست آوردند . هر چند در دوره ی افشاریه و زندیه نیز نیروهای انگلیس در خلیج فارس حضور داشتند ولی نتوانستند امتیازات چندانی به دست بیاورند و نفوذ خود را مستحکم کنند .

در دوره ی قاجاریه بود که دولت انگلیس توانست از ضعف و زوال پادشاهان این سلسله نهایت استفاده را کرده، وامتیازات عدیده ای بدست آورد واین پیرکهن استعمارسه باردرسال های ۱۸۳۷ م و۱۸۵۶ م و ۱۹۱۵ م به منطقه ی خلیج فارس هجوم آورد وصفحات جنوبی این مرز و بوم را دچار آشفتگی و هرج و مرج نمود. اگرچه هر سه بار دولت مرکزی از مقابله با نیروهای استعماری ناتوان بود ولی این مردم جنوب بودند که با حمایت افرادی چون آیت الله بلادی ، آیت الله لاری ، رئیس علی دلواری ، باقر خان تنگستانی ، حسین خان چاه کوتاهی و آیت الله اهری توانستند در مقابل نیروهای خارجی ایستادگی کرده و جان و مال خود را فدای ناموس و وطن خود کنند و اجازه ندادند که یک وجب از خاک جنوب کشور زیر سلطه ی استعمار برود.(۴)

◄ توضیحات و مآخذ:

١- رئیس علی دلواری « تجاوز نظامی بریتانیا و مقامت جنوب» نویسنده سید قاسم یا حسینی ، نشر – پردیس دانش – ١٣٩١ ، صص ١٠٢ – ٩٣
٢- این مقاله توسط آقای سیدعلی موسوی نژادبه کنگره هشتادمین سالگرد رئیس علی دلواری برای بحث وبررسی ارائه شده بود. ماهنامه شاهد یاران، شماره ٥٢
٣ - منبع – سایت دانا
٤ - **مهدی احمدی «واکنش های مردمی جنوب کشور در مقابله با استعمار انگلیس** (به روایت اسناد مجلس)» منبع – مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

غضنفرالسلطنه برازجانی

میرزا محمد خان برازجانی ملقب به غضنفرالسلطنه برازجانی(١٣٠٨-١٢٥٢ خورشیدی)، ادیب، شاعر، والی برازجان و از تاثیر گذاران قیام جنوب در مقابل هجوم بریتانیا بود.
از اقدامات مهم غضنفر السلطنه اتحاد با مجاهدین و یاری رسانی شیخ حسین خان چاه کوتاهی و زایر خضر خان اهرمی در آخرین حلقه مقاومت مجاهدین در نبرد «سربست چغادک» علیه نیروهای انگلیسی (ذیحجه ١٣٣٦ق/ سپتامبر ١٩١٨م) با سیصد نفر تفنگچی بود.[١] وی در این نبرد از تملک اقتصادی خود هزینه نمود. در این نبرد شیخ محمدحسین برازجانی نیز شرکت داشت. مسترچیک کنسول انگلیس در بوشهر همراه با دریا بیگی از غضنفرالدوله خواستند دست از جنگ بکشد که او نظر آنها را رد کرد. پس از آن نیروهای مجاهدین رو به اضمحلال رفتند و بتدریج چاهکوتاه، اهرم و برازجان بدست انگلیسی‌ها و پلیس جنوب مورد هجوم قرار گرفت و سران مجاهدین مجبور به جنگ و گریزهای

نامنظم و پناه بردن به کوهها شدند. در ۲۱ محرم ۱۳۳۷ قمری (۲۳ اکتبر ۱۹۱۸م) قوای انگلیس برازجان را اشغال کردند. غضنفرالسلطنه به اردوی خود در کوههای لرده -گیسکان- پیوست. بتدریج جاده بوشهر-شیراز تحت کنترل انگلیسی‌ها در آمد.[۲] وی **با روی کار آمدن مصدق به سمت والی فارس دوباره موقعیت خود را بازیافت اما بعلت هماهنگی با شورش علیه رضاخان مورد غضب حکومت مرکزی قرار گرفت.**[۳] میرزا محمدخان به لرده که مکانی کوهستانی و نزدیک جاده شیراز بود رفت و شبها به سپاهیان انگلیس شبیخون می زد. قشون انگلیس برای دفع وی عازم لرده شد. مردان و زنان لرده ای به پشتیبانی از میرزامحمدخان با سپاهیان انگلیس آماده نبرد شدند که از آن دلاوران می توان حاجی و فرهاد فرزندان رئیس ملک – مشهدی علیباز- رئیس حسین – غلامرضا –نظام و از زنان جنگجو – سوگل – جانی – سلطان و گل عنبر را نام برد. در لرده بین شش تا نه زن یک تیپ انگلیسی را تار و مار می کنند. با تغییر موضع محمدخان جنگ سپس به قلعه رودفاریاب کشیده شد.[۴]

بدنبال اعلام سیاست خلع سلاح جنوب توسط حکومت مرکزی پهلوی اول در ۴ آذر ۱۳۰۸ خورشیدی با ماموریت فوج گارد نادری قتل غضنفرالسلطنه نیز تصویب شد و **وی در شب ۲ اسفند ۱۳۰۸ خورشیدی در نزدیکی آرامگاه شاه پسرمرد دشتستان کشته شد.[۵] قتل وی همچنین در شب ۲۲ رمضان مطابق اواخر بهمن ۱۳۰۸ خورشیدی توسط یکی از گماشتگان دولت پهلوی نقل شده است.**

منابع:

لوائح و سوانح (اسنادی از جنبش روحانیت جنوب ایران در جنگ جهانی اول)، سید عبدالله مجتهد بلادی بوشهری، بوشهر: مرکز بوشهر شناسی (۱۳۷۱)، ص۱۶۳.

جنبس جنوب ایران، «جلد اول»، احمد دشتی، قم، هفته نامهٔ خلیج فارس، چاپ اول، ۱۳۷۹. ص ۳۶۳-۳۵۹
جنبس جنوب ایران، «جلد اول»، احمد دشتی، قم، هفته نامهٔ خلیج فارس، چاپ اول، ۱۳۷۹. ص ۳۷۲
اینجا بوشهر است، دارالحماسه ایران اسلامی «جنگ جهانی اول» پایگاه خبری تحلیلی جنوب کشور «کوگانا»
رئیسعلی دلواری (مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیسعلی دلواری)، چاپخانه علوی بوشهر(۱۳۷۳۹)

منبع : به نقل از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

◄سید علی موسوی نژاد« قیام رئیس علی دلواری در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه استعمار»

منابع

۱ـ رکن زاده، آدمیت، محمد حسین: فارس و جنگ بین الملل اول، تهران، چاپ تابش، چاپ سوم، دی ماه ۱۳۴۹.
۲ـ سایکس سرپرسی: تاریخ ایران، جلد۲(ترجمه فخر داعی گیلانی، سید محمد تقی)، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ پنجم۱۳۷۰.
۳ـ سایکس سرپرسی: فعالیت های جاسوسی واسموس یالارنس آلمانی در ایران، ترجمه سعادت نوری، حسین، تهران، انتشارات وحید.
۴ - فراش بندی، علی مراد: جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول ۱۳۷۶.
۵ـ فراش بندی، علی مراد: گوشه ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارزه تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار، تهران. شرکت سهامی انتشار.

۶ـ ملک زاده، مهدی : تاریخ انقلاب مشروطیت، تهران، انتشارات علمی، جلد ۱و۲و۳
۷ـ حاجی نژاد، غلام رضا: تحلیلی بر زندگی رئیس علی دلواری، نشر شروه، چاپ اوّل، بوشهر ۱۳۷۱
منابع شفاهی
۸ـ مصاحبه با حاج محمد نامور
۹ـ خدا کرم توانا
۱۰ـ خانم گل اندام(نوه مرحوم رئیس علی)
۱۱ـ حاج کرم عالی پور
۱۲ـ عباس رضائی

پی نوشت ها : احمدی «واکنش های مردمی جنوب کشور در مقابله با استعمار انگلیس (به روایت اسناد مجلس)»

[۱] دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه تهران ؛ گرایش مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز
[۲] عبدالرضا هوشنگ مهدوی ؛ روابط خارجی ایران از ابتدای جنگ جهانی اول ؛ چاپ دوم ؛ تهران: امیرکبیر ؛۱۳۵۵ ، ص۴۱
[۳] راجر سیوری . ایران عصر صفوی ، ت :کا مبیز عزیزی ، چ پانزدهم ، تهران : نشر مرکز ، ۱۳۸۵ ، ص ۱۰۹ .
[۴] عبدالامیر امین . منافع انگلیسی ها در خلیج فارس ؛ ت :علی میر سعید قاضی ؛ تهران : آژنگ ؛ ۱۳۶۷ ؛ ص ۱
[۵] ایران عصر صفوی صص ۱۲۱ ـ ۱۲۲
[۶] اسماعیل رایین . دریانوردی ایرانیان ؛ جلد ۲ ؛ چاپ دوم ؛ تهران : چاپخانه زیبا ؛ ۱۳۵۶ ؛ ص ۶۴۰.
[۷] ویلسون آرنولد . خلیج فارس، ت : محمد سعیدی ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۲ ، صص۲۱۰ ـ ۲۱۱

[٨] ویلم فلور . اختلاف تجاری ایران و هلند ؛ ت: ابوالقاسم سری ، تهران : انتشارات توس ، بهار ١٣٧١ ، ص ١٨٢
[٩] رضا شعبانی . تاریخ تحولات سیاسی – اجتماعی ایران در دوره ی افشاریه و زندیه ، چ پنجم ، تهران : تابستان ١٣٨٣ ، صص ١٨٥ - ١٨٦
[١٠] جان ر. پری.کریم خان زند (تاریخ ایران بین سالهای ١٧٤٧م ١٧٧٩م)ت: علی محمد ساکی ؛ تهران :انتشارات آسونه ؛ ١٣٨١ ؛ص ٢٢٤
[١١] روابط خارجی ایران از ابتدای جنگ جهانی اول ، ص ٢٠٨
[١٢] تاریخ تحولات سیاسی– اجتماعی ایران در دوره ی افشاریه و زندیه ؛ ص ١٨٧
[١٣] احمد فرامرزی. کریم خان زند وخلیج فارس؛ به کوشش حسین فرامرزی ؛ تهران ، بی نا ؛ ١٣٤٦ ؛ ص ٧
[١٤] تاریخ تحولات سیاسی – اجتماعی ایران در دوره ی افشاریه و زندیه ؛ صص ١٨٧ - ١٨٨
[١٥] علی اصغر شمیم . ایران در دوره ی سلطنت قاجار؛ چاپ دوم ؛ تهران : زریاب ؛ ١٣٨٣ ؛ص
[١٦] ؛ ایران در دوره ی سلطنت قاجار ص ٧١
[١٧] منیره راضی . پلیس جنوب ایران ، تهران:مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، ١٣٨١ ، ص ٣٤ .
[١٨] جی . بی . کلی – گرنی داد .ت:حسن زنگنه ، بوشهر:انتشارات شروع – مطالعات نی لبک ، ١٣٨٧ ،ص ٣ .
[١٩] میرزا جعفر حقایق نگار خورموجی . نزهت الاخبار ، تصحیح و تحقیق : سید علی آل داود، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات : کتابخانه ومرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ، ١٣٨٠، ص ٧٦ .
[٢٠] کیتن ،هنت. جنگ ایران وانگلیس در سال ١٢٧٣ ه ق ، ت: حسین سعادت نوری ، تهران: دنیای کتاب ، ١٣٦٢،ص٦٣ .
[٢١] شمیم ، ص ٢٣٤.
[٢٢] میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر . ناسخ التواریخ ، به اهتمام جهانگیر قائم

مقامی، جلدچهارم، تهران:انتشارات کتاب فروشی اسلامی،۱۳۵۳ش ،صص ۲۵۰ - ۲۵۱

[۲۳] فلیپ گریوز . مأموریت سر پرسی کاکس در حوزه خلیج فارس و ایران ، ت: حسن زنگنه ، تهران : نشر به دید ، ۱۳۸۰ ، ص ۴۷ .

[۲۴] گزارش های سالانه سر پرسی کاکس سر کنسول انگلیس در بوشهر (۱۹۱۱م – ۱۹۰۵ م / ۱۳۲۹ ه ق – ۱۳۲۳ ه ق) ، ت : حسن زنگنه ، به کوشش عبدالکریم مشایخی ، بوشهر : انتشارات پروین با همکاری مرکز بوشهر شناسی، بهار ۱۳۷۷ ، ص ۱۵ .

[۲۵] همان ، ص ۳۲

[۲۶] گزارش های سالانه سر پرسی ساکس سر کنسول انگلیس در بوشهر، ص ۲۵ وهمچنین ن ک ، گریوز ، ص ۴۶

[۲۷] ایران در دوره ی سلطنت قاجار ، ص ۵۰۰

[۲۸] ایران در دوره ی سلطنت قاجار ، ص ۵۰۳ .

[۲۹] مهدی ملک زاده . زندگانی ملک المتکلمین، تهران : شرکت نسبی علی اکبرعلمی و شرکاء، اردیبهشت ۱۳۲۵، ص ۲۲۸ .

[۳۰]گزارشهای سالانه سرپرسی کاکس سرکنسول انگلیس دربوشهر، ص۳۹ .

[۳۱] همان ، صص ۴۸ ، ۴۹

[۳۲] مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ، دوره ۲ ، کارتن ، ۱۶۳ ، جزوه دان ۳۲ ، پوشه ۷ .

[۳۳] همان

[۳۴] همان

[۳۵] مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ۲ ، کارتن ۱۶۳ ، جزوه دان ۳۲ ، پوشه ۱ .

[۳۶] همان

[۳۷] مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ۲ ، کارتن ۱۶۳ ، جزوه دان ۳۲ ، پوشه ۶و۲ .

[۳۸] مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ۲ ، کارتن ۱۶۳ ، جزوه دان ۳۲ ،

پوشه ۱.
[۳۹] مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ۲ ، کارتن ۱۶۳ ، جزوه دان ۳۲ ، پوشه۱ و ۱۱

« اسناد مورد استناد این مقاله در بخش نمایشگاه سند به آدرس
http://ir psri.com/Show.php?Page=ViewDocument&DocumentID=809&SP=Farsi
در دسترس می باشد»

منابع :

- آرنولد ، ویلسون . خلیج فارس، ت : محمد سعیدی ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۲ .
- امین، عبدالامیر. منافع انگلیسی ها در خلیج فارس، ت :علی میر سعید قاضی ، تهران : آژنگ، ۱۳۶۷.
- پری،جان ر.کریم خان زند (تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷م - ۱۷۷۹م) ت: علی محمد ساکی ،تهران : انتشارات آسونه ؛ ۱۳۸۱.
- حقایق نگار خورموجی ، میرزا جعفر. نزهت الاخبار ، تصحیح و تحقیق : سید علی آل داود ، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات : کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ، ۱۳۸۰.
- رابین ، اسماعیل. دریانوردی ایرانیان ؛ جلد ۲ ؛ چاپ دوم ؛ تهران : چاپخانه زیبا ؛ ۱۳۵۶.
- راضی ، منیره. پلیس جنوب ایران ، تهران:مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، ۱۳۸۱.
- سیوری ، راجر . ایران عصر صفوی ، ت :کانمبیز عزیزی ، چ پانزدهم ، تهران : نشر مرکز ، ۱۳۸۵ .
- شعبانی، رضا. تاریخ تحولات سیاسی – اجتماعی ایران در دوره ی افشاریه و زندیه ، چ پنجم ، تهران : تابستان ۱۳۸۳ .
- شمیم ، علی اصغر. ایران در دوره ی سلطنت قاجار؛ چاپ دوم ؛ تهران : زریاب ؛ ۱۳۸۳.

- فرامرزی ، احمد . کریم خان زند و خلیج فارس ؛ به کوشش ک حسین فرامرزی ؛ تهران ک بی نا ؛ ١٣۴۶ .
- کلی ، جی . بی . – گرنی داد .ت:حسن زنگنه ، بوشهر:انتشارات شروع – مطالعات نی لبک ، ١٣٨٧ .
- فلور ، ویلم. اختلاف تجاری ایران و هلند ؛ ت: ابوالقاسم سری ، تهران : انتشارات توس ، بهار ١٣٧١ .
- گزارش های سالانه سر پرسی کاکس سر کنسول انگلیس در بوشهر (١٩١١م – ١٩٠۵ م / ١٣٢٩ ه ق – ١٣٢٣ ه ق) ، ت : حسن زنگنه ، به کوشش ک عبدالکریم مشایخی ، بوشهر : انتشارات پروین با همکاری مرکز بوشهر شناسی [بهار ١٣٧٧.
- گریوز ، فلیپ . مآموریت سر پرسی کاکس در حوزه خلیج فارس و ایران ، ت: حسن زنگنه ، تهران : نشریه دید ، ١٣٨٠.
- لسان الملک سپهر ، میرزا محمد تقی. ناسخ التواریخ ، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی ، جلد چهارم، تهران : انتشارات کتاب فروشی اسلامی ،١٣۵٣ش .
- مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ٢ ، کارتن ١۶٣ ، جزوه دان ٣٢ ، پوشه ١، ٢ ، ۶ ، ٧ ، ١١ .
- ملک زاد ، مهدی ه . زندگانی ملک المتکلمین ، تهران : شرکت نسبی علی اکبر علمی و شرکاء، اردیبهشت ١٣٢۵.
- هوشنگ مهدوی ،عبدالرضا . روابط خارجی ایران از ابتدای جنگ جهانی اول ؛ چاپ دوم ؛ تهران: امیرکبیر ؛١٣۵۵.
- هنت ، کیتن . جنگ ایران و انگلیس در سال ١٢٧٣ ه ق ، ت: حسین سعادت نوری، تهران: دنیای کتاب ، ١٣۶٢.

فصل پنجم
جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس

کرامت عبدلی و حیدر بابانسب تحت عنوان«جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس» می نویسند:
در جریان جنگ جهانی اول دولتهای روس و انگلیس تلاش کردند با مداخله سیاسی در امور داخلی ایران عوامل وابسته به خود را در دولت و مجلس تقویت کنند. در نتیجه این مداخلات دولت استعماری بریتانیا در دومین سال جنگ جهانی اول، به بهانه ایجاد آرامش و امنیت در شهرهای جنوب کشورو راههای مواصلاتی این خطه تصمیم به راه‌اندازی و تشکیل پلیس جنوب درایران گرفت. در۲۷ بهمن ۱۲۹۴ ژنرال سرپرسی سایکس ازمشهورترین چهره‌ها وکارگزاران استعمار انگلیس، با هدف تأسیس پلیس جنوب برای پیشبرد اهداف استعمار انگلیس وارد بندر عباس شد و در ۲۶ اسفند همان سال، سازمان مزبور را تشکیل داد. به دنبال تأسیس پلیس جنوب در فاصله سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ شورشها و قیام‌های متعددی توسط سران محلی و روحانیون مذهبی در نقاط مختلف کشور به ویژه در نواحی جنوبی ایران که در حیطه تصرفات انگلیسی‌ها بود به وقوع پیوست.

تشکیل پلیس جنوب

انگلیس از زمانی که قرارداد ۱۹۰۷ را با روسیه منعقد کرد و حتی قبل از آن به فکر سلطه نظامی در جنوب ایران بود. اما رقابت روسیه و مواضع داخلی ایران (احساسات ضدانگلیسی درجنوب ایران) این اجازه رابه انگلیس نمی‌داد. استعمار گران انگلیسی ابتدا با تأسیس و تقویت ژاندارمری تلاش کردند به امیال خود جامه عمل بپوشانند. اما درجنگ جهانی اول این نیروها (ژاندارمری) به مخالفان جدی انگلیس تبدیل شدند. انگلیس نیز با قطع کمك مالی، ژاندارمری را از هم‌پاشاند و در اثنای جنگ و پس ازقرارداد ۱۹۱۵ با توافق با روسیه طرح تأسیس نیرویی نظامی تحت نظارت افسران انگلیسی را پی‌ریزی کرد.
تشکیل سازمانی به نام پلیس جنوب ایران در مذاکرات حبیب‌الله‌خان قوام‌الملک و سر

پرسی کاکس، نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس و بین‌النهرین، مطرح شده بود. بر مبنای این مذاکرات، قرار شد سر پرسی سایکس به وسیله یک نیروی محدود نظامی و پول و مهمات، به قوام‌الملک کمک کند تا وی بتواند شیراز را از دست ژاندارمری خارج سازد. در ١٣٣٤ هـ. ق، اولین بار انگلیسی‌ها پیشنهاد تشکیل و رسمیت یافتن نیروی نظامی و امنیتی پلیس جنوب ایران را به رئیس‌الوزرای وقت ایران (فرمانفرما) دادند؛ و گفتند اگر دولت ایران بپذیرد انگلیس در نواحی جنوبی ایران ارتشی به نام پلیس جنوب ایران تشکیل دهد، کمك مالی دریافت خواهد کرد.
سایکس فرمانده نیروهای پلیس جنوب در روز دوشنبه ١۶ مرداد ١٢٩۴هـ.ش این نیرو را تشکیل داد. وی در ٢۶ اسفند ١٢٩۴هـ.ش در بندرعباس به طور رسمی کار خود را آغاز کرد.
در واقع موضع‌گیری افسران ژاندارمری به نفع متحدین و علیه متفقین، انگلیسی‌ها را به این نتیجه رساند که ژاندارمری با اهداف آنها همخوانی ندارد و باید پلیس جنوب را تشکیل دهند.
سایکس پس از ورود به شیراز نفرات سابق ژاندارمری را به استخدام درآورد و شمار افراد پلیس جنوب، اعم از ایرانی و هندی و انگلیسی را تا اوایل سال ١٩١٨م به حدود ١٠ هزار تن رساند. سایکس در استخدام افراد برای پلیس جنوب ماهرانه عمل می‌کرد. یکی از این بهره‌گیری‌های ماهرانه استخدام و به کارگیری افراد قبایل محلی، در حکم نیروی نامنظم بود. این استخدام به دو صورت انجام می‌پذیرفت؛ یا از طریق توافق با بعضی از رهبران عمده قبایل چون بختیاری‌ها، قشقایی‌ها، ایلات خمسه و شیخ خزعل رهبر اعراب خوزستان که در این صورت آنها نیروهای خود را از جانب انگلستان به کار می‌گرفتند؛ و یا از طریق افراد و گروه‌های کوچك که در این حالت آنها می‌بایست زیر نظر افسران و درجه‌داران انگلیسی که هسته نیروی پیشاهنگ را به وجود آورده بودند ایفای وظیفه می‌کردند. در پایان جنگ، نیروهایی که بر اساس الگوی اخیر تشکیل شده بودند، در هر جا که یك نفر تبعه دولت انگلستان وجود داشت عملاً حضور داشتند. این نیروها در اهواز، شوشتر، دزفول، مشهد، همدان، سیستان، کرمان، کرمانشاه و سایر جاها حضور داشتند. نحوه اداره پلیس جنوب توسط ژنرال سایکس الگو گرفته از تشکیلات نظامی انگلستان بود.

علل تشکیل پلیس جنوب

دولت انگلستان به سه دلیل عمده در سال‌های جنگ جهانی اول اقدام به تشکیل پلیس جنوب نمود:

۱. مبارزه با نفوذ خارجی‌های غیر انگلیسی به ویژه آلمانی‌ها و عثمانی‌ها در بخش جنوب ایران.

۲. تأمین امنیت راه‌های جنوبی ایران برای تردد کاروان‌های تجاری و تدارکاتی و نظامی انگلیسی‌ها.

۳. تأمین امنیت میدان‌های نفتی ایران که تحت سلطه انگلستان قرار داشت.

انگلیسی‌ها زمانی اقدام به تأسیس پلیس جنوب کردند که مجلس شورای ملی تعطیل بود و در فترت بین دوره سوم و چهارم قرار داشت. مجلس سوم در ۲۱ آبان ۱۲۹۴ متعاقب مهاجرت انبوهی از نمایندگان مجلس و دیگر فعالان فکری و سیاسی به خارج از کشور در اثنای جنگ جهانی اول تعطیل شده بود. این مهاجرت گسترده همراه با انحلال وفروپاشی احزاب سیاسی، نگرانی وهراس توأم با مخالفت دولت با بازگشائی مجلس، سرخوردگی ازمشروطیت و بروز آشفتگی‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از جنگ جهانی، عواملی بود که مداخلات انگلیس را در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران تشدید کرد. در چنین شرائطی «پلیس جنوب» شکل گرفت. پس از تشکیل پلیس جنوب، خروج نیروهای روسی از ایران در پی وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۶، عامل دیگری بود که انگلیسی‌ها را در تعقیب اهداف و نقشه‌های خود در ایران مصمم‌تر ساخت.

پلیس جنوب در شهرهای کرمان، بندر عباس، یزد، شیراز، بوشهر، کازرون و دیگر نواحی جنوبی ایران بطور مکرر مورد حمله مبارزان ایرانی قرار داشت. در شیراز فرمانفرما، والی فارس، تمامی امکانات دولت مرکزی را در خدمت تثبیت و توسعه پلیس جنوب قرار داد، و ژاندارمری فارس را نیز تحت فرمان آن در آورد. این نیرو با شعار برقراری امنیت توانست در فروردین ۱۲۹۶ از دولت وثوق‌الدوله شناسائی رسمی نیز کسب کند. پلیس جنوب در این سال تمامی بنادر و مناطق نفتی جنوب ایران و همچنین بنادر فاو و بصره در عراق را تصرف کرد. تنها در اهواز یک

نیروی ۱۲ هزار نفری از سربازان پیاده هندی، زیر فرمان افسران انگلیسی برای حفظ لوله‌های نفت مستقر بودند. مردم این مناطق صدمات فراوانی از حضور نیروهای پلیس جنوب متحمل شدند.

مفهومی که در شکل گیری این نیرو وجود داشت از نظر انگلیسی‌ها ساده می‌نمود: این نیرو می‌بایست جانشین ژاندارمری می‌شد، نظم و آرامش را در جنوب برقرار می‌کرد، مانع از فعالیت‌های دشمن می‌شد و در برابر بریگاد قزاق توازن به وجود می‌آورد. نظر به اینکه افسران انگلیسی می‌بایست آن را اداره می‌کردند، لذا به تمام معنی برای انگلیسی‌ها قابل اعتماد می‌نمود. فکر تشکیل این نیرو چنان ساده می‌نمود که پیش از آنکه ایرانیان آن را به رسمیت بشناسند، انگلیسی‌ها آن را سازماندهی کرده بودند. دیری نپایید که این ساده‌انگاری پایان پذیرفت و پلیس جنوب موجب بروز بگو مگوهای تندی شد؛ نه تنها بین انگلستان و ایران، بلکه بین مقامات رسمی انگلستان هم راجع به نظارت بر نیرو، کاربرد و ارزش آن، اینکه واحدی است نظامی یا سیاسی و چه نهادی باید بر آن فرماندهی و نیازهای تدارکاتی آن را تأمین و از آن بهره‌برداری کند بحث و مجادله درگرفت. مثل خیلی از روش‌ها که در ایران محك زده شده بود، پلیس جنوب هم پیش از آنکه بتواند مشکلی را حل کند، گرفتاری‌های بیشتری به وجود آورد.

مبارزات ضداستعماری مردم مسلمان جنوب ایران و سواحل آن علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول

وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد، انگلیس جنوب ایران را به جولانگاه نیروهای خود تبدیل کرد. انگلیس برای بالا بردن حیثیت خویش در میان رؤسای عرب در دوسوی خلیج فارس و حفظ منافع تجاری خود و نیز محافظت از حوزه‌های نفتی خوزستان که دو میلیون لیره درآن سرمایه‌گذاری کرده بود، نیروهایی به آن سمت اعزام کرد. استقرار نیروهای انگلیسی دربین‌النهرین، سرنوشت ایران و بین‌النهرین را به هم گره زد. بازشدن این جبهه، به خلیج فارس بُعدی نظامی ولجستیکی داد. بوشهر مرکز هدایت این جبهه تدارکاتی بود؛ زیرا نسبت به شرق و غرب خلیج فارس، مرکزیت داشت و به علاوه مرکز حکومت بنادر و آبادترین شهر بندری جنوب به شمار

می‌رفت و حیات اقتصادی آن در دست انگلیسی‌ها بود. آنان در این شهرعلاوه برتأسیسات وسیع اقتصادی ومراکز سیاسی، پادگان بزرگی با تعدادی سرباز و افسر هندی وانگلیسی تأسیس کرده بودند.

ضعف دولت ایران و دور بودن جنوب از مرکز بهترین فرصت را برای انگلیسی‌ها فراهم کرده بود. آنها آشوب‌های جنوب و نا امن بودن جاده‌های تجاری را بهانه قرار داده، ابتدا از دولت ایران می‌خواستند نظم را در آن حدود برقرار کند و وقتی دولت نمی‌توانست کاری بکند خود وارد عمل می‌شدند وبه طور مرتب سرباز و نیروی نظامی وارد بوشهر می‌کردند. نفوذ و حضور انگلیس دربوشهر به حدی بود که به گفتهٔ اوژن اوبن، زبان انگلیسی در آن رواج کامل داشت.

بوشهربا آغاز جنگ و تقویت نیروها و استحکامات نظامی آن، به مرکز تدارکاتی انگلیس تبدیل شد و حتی نیازهای نظامی انگلیس در سایر نقاط ایران، از بوشهر تأمین می‌شد.

واقعیت این است که پلیس جنوب ایران در خلال سال‌های اول و دوم حضور خود در جنوب ایران، به منظور ایجاد آرامش نسبی و نشان دادن قدرت خود به ایلات و عشایر و ساکنان روستاهای منطقه، دست به درگیری‌های پراکنده‌ای با مردم جنوب ایران زد. یکی از اقدامات پلیس جنوب ایران، ایجاد ناامنی ونابسامانی در ابعاد گوناگون، برای القاء این فکر بودکه در آن شرایط، تنها نیروی توانا برای رفع مشکلات مردم، نیروی پلیس جنوب است. آنان در فارس و نیمه جنوبی ایران به خریدن گندم، جو و سایر اجناس، به چند برابر قیمت معمول و ذخیره کردن و یا سوزاندن آنها، برای ایجاد قحطی در شهر، اقدام کردند. در این شرایط، مردم حتی مجبور به خوردن آرد ذرت و خاك‌اره می‌شدند ولی در مقابل، مردم مسلمان انگیزه‌ای بسیار قوی برای مبارزه داشتند. در نامه یکی از سران مبارز منطقه دشت ارژن به فتح‌الملك در مورد مبارزه با استعمار انگلیس چنین آمده است:

انگیزه ما برای شورش، حفظ استقلال ایران است. شما انتقاد می‌کنید که ما علیه دولت ایران قیام کردیم، اما ایران این روزها در اشغال روسیه و انگلیس است. آن دسته از سران و خان‌های فارس که متحد شده‌اند بدین خاطر این کار را کرده‌اند که از اسلام و کشورشان حراست کنند و اجنبیان را از سرزمین آبا و اجدادیمان بیرون برانند و...

چه بر سر عزت و شرف و افتخار اسلامی ما آمده که با پول انگلیس و روسیه وسوسه شدیم و کشور محبوبمان را به دست اجنبیان بسپاریم و از مقامات خود بخواهیم زیرنظر سربازان خارجی خدمت کنند؟ خان‌های گرمسیر تحت زعامت امام زمان سوگند وحدت یاد کرده‌اند که تا زمانی که جان در بدن دارند بکوشند تا از انگلیسی‌ها و روسها انتقام بگیرند و آنها را از ایران بیرون برانند ما تا زمان انجام این مقصد خود از پای نخواهیم نشست.

مبارزات مردم جنوب هم پراکنده و هم سازمان‌یافته بود. مردم در سعیدآباد، دشت ارژن، نیریز و گمبان، خان زنیان، ده شیخ، احمدآباد، چنار راهدار و فیروزآباد، منطقه را برای پلیس جنوب ناامن کرده بودند. در دهم مه ١٩١٨م. عده‌ای از افراد درهشوری ایل قشقایی در اعتراض به بازداشت سه تن از افرادشان که به اتهام سرقت سه رأس الاغ از اموال پلیس جنوب دستگیر شده بودند، به مقرّ پلیس جنوب در خان زنیان حمله کردند. دسته‌ای از افراد اس. پی. آر (پلیس جنوب) با پشتیبانی قوای هندی توانستند مهاجمان را متفرق کنند و خساراتی به آنها وارد آورند. پس از این حادثه مکاتبات تندی میان صولت‌الدوله ایلخان قشقایی و فرمانفرما درگرفت. صولت‌الدوله مدعی بود در کلیه اقدامات خود، از اوامر دولت اطاعت می‌کند و اگر دستور دیگری از دولت دریافت ندارد، همه ایلات جنوب به ویژه قشقایی‌ها را بر ضد پلیس جنوب به جنگ وامی‌دارد. نامه‌های مشابهی نیز به دولت، علما و خوانین محلی نوشت که به نوعی اعلام جنگ به شمار می‌رفت. اوضاع بسیار خطرناک بود؛ به ویژه که علمای شیراز با اعلامیه، وعظ و خطابه مردم را به جهاد علیه انگلیسی‌ها تشویق می‌کردند و کوشش‌های فرمانفرما برای منع صولت از پیگیری اقداماتش به نتیجه‌ای نینجامید.

عوامل مختلفی در درگیری صولت‌الدوله و فرمانفرما نقش داشتند؛ مانند قحطی، گرانی و کمبود ارزاق، تضاد میان فرمانفرما والی فارس و صولت‌الدوله. از عوامل مهم دیگر، وجود احساسات ناسیونالیستی در میان عده‌ای از ایرانیان بود که تمایل داشتند کشورشان را از دخالت‌های خارجی آزاد سازند؛ به خصوص که پس از این وقایع، احساسات ضدانگلیسی روز به روز گسترش یافت؛ تا جایی که افراد انگلوفیلی چون فرمانفرما را نیز به حزم و احتیاط بیشتر در نزدیکی به انگلیسی‌ها واداشت.

قسمت دوم جنگ با صولت‌الدوله که از نظر اس. پی. آر (پلیس جنوب) بسیار خطرناک بود، محاصره قوا در شیراز توسط ایلات بود؛ به ویژه که نیروی موجود پلیس جنوب در شیراز و اطراف آن قدرت چندانی برای عملیات تهاجمی نداشت. به علاوه اعتماد نداشتن به وفاداری سربازان ایرانی، تا حدی قدرت حمله اس. پی. آر.را فلج می‌کرد. در این عملیات، باغ‌های با دیوارهای بلند و تاکستان‌های جنت و کوشان، نقش مهمی داشتند.در تمامی طول ماه ژوئن و ژوئیه/رمضان و شوال، ایلات به نزدیک دیوارها می‌خزیدند و با اس. پی. آر زد و خورد می‌کردند و سپس به محل خود در پای کوه برفی عقب‌نشینی می‌کردند. این عملیات که دو ماه بی‌وقفه ادامه داشت، عرصه را بر انگلیسی‌ها تنگ کرده بود.

مهم‌ترین دلیل ضعف و شکست تدریجی صولت‌الدوله، اقدامات انگلیسی‌ها در شیراز، یعنی تفرقه انداختن میان رؤسای ایلات بود. آخرین مرحله نبرد با صولت الدوله نیز بیشتر در آباده و اطراف آن رخ داد. صولت با افراد باقی‌مانده خود در ۲۴ ژوئیه، از قوای ایرانی که به جنگ او اعزام شده بود، شکست خورد و بالأخره در ۲۳و۲۴ اکتبر ۱۹۱۸م. با شکستی مجدد به سوی جنوب فارس عقب‌نشینی کرد.

سایکس فایده این برخوردها را آشنایی نیروهای انگلیسی و هندی با منطقهٔ عملیات و نحوه مبارزات عشایر ایرانی ذکر می‌کند. این درگیریها که غالباً توأم با مجازات‌های سخت از قبیل مصادرهٔ اموال، تخریب روستا، به آتش کشیدن چادرهای ایلات و توقیف چهارپایان روستاییان بود، نتیجه‌ای کاملاً معکوس بخشید و به جای آنکه موجب ترس و وحشت مردم از پلیس جنوب شود و به اطاعت و انقیاد ایلات و عشایر بینجامد، به اتحاد و هماهنگی و عزم آنان برای مقابله و برخوردی سازمان یافته و برنامه‌ریزی شده با نیروهای انگلیسی، اخراج قوای انگلیسی از جنوب ایران و انحلال پلیس جنوب منتهی گردید. از رجب تا ذیحجهٔ ۱۳۳۶/ مه ۱۹۱۸ - سپتامبر ۱۹۱۸ درگیریهای متعددی صورت گرفت که شامل عملیات خان زنیان، ده شیخ، شورش پاسگاه خان زنیان، محاصرهٔ شیراز توسط صولت‌الدوله، چنار راهدارو آباده بود. قشقاییها به رهبری صولت‌الدوله شکست خوردند ومبارزات ایلات نظم و سازمان یافتگی خودرا ازدست داد و به درگیریهای پراکنده و بدون برنامه تبدیل شد. صولت‌الدوله از مقام ایلخانی عزل و به اقامت در فیروزآباد محکوم گردید. پس از آن

پلیس جنوب اقدام به بازگشایی راه شاهی نمود و به نبرد با ایلات و ساکنان روستاهای حاشیهٔ خلیج فارس در مسیر این راه پرداخت که از آن جمله بود عملیات چغادک، سرده کازرون، مبارزات مکرر با شیخ حسین‌خان چاکوتاهی وزایر خضرخان اهرمی، و عملیات خاویز که تا زمان خروج نیروهای انگلیسی پلیس جنوب از ایران ادامه یافت. پلیس جنوب ایران با آنکه ماهیتی نظامی داشت، در جهت پیشبرد اهداف خویش از اقدامات سیاسی و فرهنگی نیز بهره می‌گرفت. درزمینهٔ اقدامات فرهنگی، پلیس جنوب به انتشار روزنامهٔ فارس در شیرازپرداخت. این روزنامه به عنوان سخنگوی پلیس جنوب عمل می‌کرد و به توجیه اقدامات نظامی این نیرو می‌پرداخت و اطلاعات دربارهٔ درگیریهای پلیس جنوب با ایلات و عشایر را به گونه‌ای که دلخواه فرماندهان پلیس جنوب بود، به اطلاع مردم می‌رساند. روزنامهٔ فارس از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ به مدت چهار سال انتشار یافت.

واکنش علما و مراجع علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول

مهمترین واقعه‌ای که در این مرحله از مبارزات مردم جنوب ایران با استعمار انگلیس، علما و مراجع را به طور یکپارچه به تکاپوهای سیاسی و مبارزات جهادی واداشت و بار دیگر علما و روحانیان پیشگام جهاد با دشمنان شدند و فتوای جهاد صادر کردند، وقوع جنگ جهانی اول و گسترش تجاوزات دولت استعماری انگلیس به جنوب ایران بود. در این مقطع زمانی، یکی از محورهای تلاش علما و روحانیان این بود که مردم مسلمان جنوب ایران و ایلات جنوب را برای مقابله با انگلیسی‌ها و پلیس جنوب بسیج کنند، زیرا ایلات سازماندهی رزمی خوبی داشتند و در صورت ورود به عرصه نبرد، می‌توانستند موفقیت‌های شایانی به دست آورند و متجاوزان را عقب برانند.

در واقع نقش علمای این خطه از آن جهت رفته رفته با اهمیت‌تر می‌شد که اینها در خط مقدم نهضت قرار داشتند. آنان با دادن فتوای مبارزه و جهاد علیه استعمار انگلیس نقش اصلی را بازی می‌کردند. از جمله علما و مراجعی که از آغاز جنگ جهانی اول به فعالیتهای سیاسی تبلیغی و اقدامات جهادی پرداختند، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: حجج اسلام و آیات عظام، سیدعبدالحسین لاری، میرزامحمدتقی شیرازی،

سیدمحمدکاظم یزدی، سیدعبدالله بلادی، سیدمرتضی علم‌الهدی اهرمی، شیخ حسن آل‌عصفور بوشهری، سیدعلی‌نقی دشتی، شیخ محمدجعفر محلاتی.
آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری موقعیت ممتازی در منطقه داشت و نفوذ و تأثیر عمیق او در تهییج و تحریك اقشار گوناگون مردم جنوب ایران علیه انگلیس در جریان جنگ جهانی اول انکارناپذیراست. اعلامیه جهاد اوعلیه انگلیس بیشترین تأثیر را در مشروع کردن حرکتهای مسلحانه صولت‌الدوله قشقایی، رهبر قدرتمند ایل قشقایی در فارس و تنگستانی‌ها دربوشهر داشته است. نمونه‌های گوناگون و متنوعی از احکام جهاد علیه انگلیس توسط سید در «فارس وجنگ بین‌الملل اول»، «اسناد کمیته حافظین استقلال»، نسخه خطی «بیانیه دفاعیه»،«یادداشتهای معین دفتر»، گزارش «سر پرسی سایکس» و اسناد و مکاتبات شخصی سید به دست آمده است.
اولین ارتباط جدی«سید»با «صولت‌الدوله قشقایی»و انقلابیون بوشهر سالها پیش از انقلاب مشروطیت به وجود آمده بود و در جریان پیروزی انقلاب او با ارسال نامه‌ها وپیامهای گوناگون و فعالیت‌های گسترده نظامی، عملاً به عنوان رهبر سیاسی مذهبی جنوب ایران مطرح گردید.
آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری در جریان جنگ جهانی اول و گسترش تجاوزات دولت استعماری انگلیس علیه مردم مسلمان جنوب ایران در جهت تقویت صولت‌الدوله قشقایی رئیس ایل قشقایی همت گماشت وازاوخواست با انگلیس وارد نبرد شود. وی در نامه‌ای به صولت، مبارزه با بیگانگان را بر مسلمانان واجب عینی اعلام کرد.
بالیوز انگلیسی در بوشهر در این ارتباط آورده است «آغازگر نهضت جنوب ایران، ملایی بنیادگرا به نام سیدعبدالحسین لاری» است. ارتباط او با نیروهای انقلابی بوشهر و فارس به گونه‌ای نزدیك و عمیق بود که بدون مطالعه نقش «سید» نمی‌توان روند حقیقی انقلاب مشروطه در فارس را درك کرد. اینکه بالیوز انگلیسی او را آغازگر نهضت جنوب ایران معرفی کرده است، درست است و دیگر منابع نیز آن را تأیید می‌کنند. همچنین آیت‌الله میرزامحمدتقی شیرازی در فتوایی علیه تهاجم انگلیس به جنوب ایران در جریان جنگ جهانی اول چنین نوشت:
بسم‌الله الرحمن الرحیم
حفظ بیضه اسلام و حراست ثغور مسلمین از تهاجم کفره و دفع متهاجمین از ممالك

اسلامیه «اول وظیفه اسلامیت و فریضه قاطبه اسلامیان» است. به همین جهت عموماً خاصه «ایالات و عشایر با حمیت که حصون منیعه و قلاع محکمه بلاد اسلامیه هستند در حراست حدود و ثغوری را که به عهده دارند، ید واحده و کلمه متحده، دقیقه از بذل جان و مال و با کمال جد و اهتمام در قیام به این وظیفه لازمه مضایقه و خودداری ننمایند که بر عموم اهل اسلام فرض و واجب و از اهم تکالیف الهیه جل شانه و توانی و تخاذل در این مقام منافی مقام اسلامیت و موجب ننگ و عار و دخول نار و سخط خداوند منتقم قهار عظم سلطانه است. نعوذبالله من ذلك و لاحول و لاقوة الا بالله و السلام علیکم جمیعاً و رحمةالله و برکاته.»

در نتیجه تلاش مراجع و علما در تشویق مردم مبارز جنوب علیه دولت استعماری انگلیس بود که پرسی سایکس، فرمانده پلیس جنوب ایران جسارت کرده و با کینه‌توزی در این باره نوشته است به پلیس جنوب در شیراز و سایر نواحی جنوبی ایران حمله می‌شود و ملاهای خشك و متعصب، فتوا صادر کرده‌اند که کشتن انگلیسی‌ها و کسانی که به آنها کمك می‌کنند، جایز است.

نتیجه

از تصویر بسیار فشرده‌ای که از پلیس جنوب و قیام‌های مردم مسلمان جنوب ایران علیه استعمار انگلیس در جریان جنگ جهانی اول داده شد، می‌توان به خوبی دریافت مردم مسلمان سرزمین جنوب ایران هیچگاه از نبرد علیه استعمار و استبداد و غارتگران و ستمگران خارجی و داخلی از پای ننشسته‌اند. پلیس جنوب ایران هم در نتیجه مبارزات مردم مسلمان جنوب ایران عمری کوتاه داشت و از زمان تأسیس تا انحلال آن بیش از پنج سال طول نکشید. در توضیح دلایل انحلال این نیرو می‌توان به این موارد اشاره کرد: مخالفت مردم مسلمان جنوب ایران با حضور نیروی بیگانه انگلیس در داخل کشور در جنگ جهانی اول، تشدید انزجار عامه از دولت انگلستان پس از انتشار مفاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان، ادامهٔ مقاومت و مبارزات مستمر مردم جنوب ایران در برابر پلیس جنوب تا آخرین روزهای حضور این نیرو در ایران، اعتراض نمایندگان مجلس انگلستان به هزینه‌های گزاف نظامی و مشکلات مالی دولت انگلستان و ناتوانی دولت ایران از پرداخت مخارج این نیرو که موجب گردید دولت انگلستان نتواند بودجهٔ جدیدی برای پلیس جنوب در نظر بگیرد و انحلال

آن قطعی شود.
سرانجام در۱۲ دسامبر ۱۹۲۱ به کار پلیس جنوب در ایران خاتمه داده شد و اداره مرکزی آن که از شیراز به بوشهر منتقل شده بود تعطیل گردید. با بررسی این سازمان می‌توان دریافت نیروی واقعی در تمام نبردهای این مناطق قطع نظر از اینکه چه طبقه و یا شخصی به قدرت رسیده، همواره مردم بوده‌اند. بدون شك مردم مسلمان جنوب ایران نقش اساسی را در زندگی سیاسی بازی کرده‌اند و بدون فعالیت آن‌ها جامعه و قبل از هر چیز مبارزه اجتماعی غیرقابل تصور است. قدرت اصلی همیشه مردم مسلمان بوده و خواهند بود. هر دولتی که در طول تاریخ معاصر ایران از مردم برید و رابطه خود را با آن‌ها از دست داد تبدیل به فرقه محدود و در بسته‌ای شده که وجود و عدمش یکی است. تجربه تاریخ به طور وضوح نشان می‌دهد تنها راه پیروزی علیه استعمار و استبداد، آگاه کردن، متشکل کردن و همراه مردم بودن است. این راهی است پیمودنی ولی بسیاردشوار و پرپیچ و خم. این راه را باید پیمود و از تجربه تاریخ درس گرفت. همانطور که از بررسی مقاله حاضر درمی‌یابیم که در نتیجه مبارزات، حماسه‌آفرینی‌ها و سلحشوری‌های مردم مسلمان جنوب ایران، بیگانگان با تمام وحشی‌گری‌هایی که انجام دادند در نهایت مجبور به ترك کشور با خفت و خواری شدند.(۱)

جنگ های منطقه کازرون

« من هدفي جز استقلال و عظمت وطن ندارم و با هر کس که با ایران دشمن باشد و در جهت مخالفت مصالح ما گام بردارد مبارزه خواهم کرد .»

ناصر دیوان

دکتر جمشید صداقت کیش در کتاب « مبارزات مردم فارس علیه پلیس جنوب » در بارهٔ «جنگ در منطه کازرون» آورده است: پیش از پرداختن به این قسمت لازم است خاطر نشان گردد که این بخش از تاریخ ما با ناصر دیوان کازرونی عجین است .

درکتب فارس و جنگ بین الملل اثرمحمد حسین رکن زاده آدمیت درباره وی چنین

آمده است:

ناصردیوان(ناصرلشکر) نامش خواجه عبدالله فرزند حسنعلی، خود و پدر و اجدادش همیشه به سمت کلانتری شهرکازرون برقرارو خانواده آنها همواره به شجاعت ودلاوری نامبردار بوده اند. ناصردیوان دلاوری است متوسط القامه، چهارشانه، شجاع و بردبار، کاملاً پای بند دیانت، همیشه مستظهر به الطلاف غیبیه و متوکل علی الله ، در وطن دوستی ثابت قدم است و درمخالفت با دشمنان ایران بی اختیار، به واسطه صفات حسنه داد و دهش و حسن خلق وبی طمعی که دارد درمیان کازرونیان محبوبیتی به کمال داشته ودارد. مردم کازرون اعتماد وافر به گفتاراو داشتند و مخالفتش را سزاوار نمی دانستند. پس ازمعاهده ١٩٠٧ مسیحی و تقشسیم جغرافیایی ایران بین دولت تزاری روسیه و بریتانیا، انگلیسی ها یک عده

در بوشهر پیاده کردند و قصد رفتن به شیراز را داشتند در آن وقت عده ای از احرار بوشهر و مخالفین اجنبی که محرک و پیشوای آنها میرزا علی کازرونی بود چند تلگراف به ناصر دیوان مخابره کردند و او را آگاه ساختند که از عبور قشون اجنبی ممانعت کند. ناصردیوان در سه فرسخی کازرون با عده کمی تفنگچی با نظامیان انگلیس مقیم شیراز به سفیرانگلیس در تهران و سفیربه وزیر امورخارجه لندن گریه و ندبه تلگرافی مبادله می کردند و صفحات کتب آبی انگلیس ازاین گریه وزاری ها سرشاراست و تا چند سال بعد از واقعه مذکور انگلیس ها از خیال قشون کشی به شیراز منصرف شدند.

دومین مصاف ناصر دیوان با دشمنان ایران پس ازقضیه بوشهر به دست اجنبیان و قیام تنگستانیان بود که این دلاورنیز به نوبه خویش مستعد فداکاری شد و شجاعان کازرون را با خود همراز و انباز ساخت حتی ارباب کسب وحرفت نیز با اوهم آواز ومستعد کارزارشدند و مادامی که یاورعلینقی خان واداره ژاندارمری برقراربود ناصردیوان فقط به فرستادن عده ای تفنگچی به مدد مجاهدین دشتستان یا مشاجره با بعضی از منتفذین محلی که با انگلیس ها همدست بودند می پرداخت و پس ازشهادت

ناصر دیوان کازرونی

یاورعلینقی خان و انحلال اداره ژاندارمری و تبدیلش به پلیس جنوب ناصردیوان رسماً و به نفسه علیه تجاوزات اجنبی قیام کرد و مشغول فداکاری شد...

سایکس در بارهٔ ناصر دیوان درکتاب خود چنین می نویسد: چندین سال پیش ناصردیوان یکی ازسران کازرون، شورشی علیه ژاندارمری کرده بود. دراین موقع این مردبه طوری که بعدها برما محقق شد توسط صولت[الدوله] اغوا شده بود. وی خائنانه به پادگان پلیس جنوب حمله برده وآنها را لخت نموده و فرارکرد و درعین حال فرماندارا نیزگرفته وحبس نمود. نامبرده با قبایل متمردویاغی که پشت بوشهرسکنی داشتند[براساس اسنادبریتانیا:منظوردشتستانی ها و تنگستانی ها] هستند. متصل در ارتباط بود واین سبب شده بود که موقع باریک و خطرناک گردد. درابتدا این شورش به نظرمی اید که چندان دارای اهمیت سیاسی نباشد وامید می رفت که اقدامات فوری موقع را از خطرنجات بخشد، ولی درحقیقت دامنه شورش تا وقتی که حقایق تازه ای کشف نشد درتوسعه بود و نتوانستیم فائق آئیم.

قلم دردست دشمن است وهمانطورکه درجایی دیگرنوشته ام سایکس در تحریر تاریخ خود بی نظر نبوده است.

به عنوان مؤخره هم این نکته را ذکرکنیم که درگزارش های سالانه کنسولگری بریتانیا دربوشهراز ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۱م. (۱۳۳۹– ۱۳۳۲هق/ ۱۳۰۰– ۱۲۹۲خ) به لندن مخابره کرده اند چند کلمه ناسزا نثارناصر دیوان شده است. و سند متنفر بودن انگلیسی ها ازناصر دیوان به حساب می آید.

جنگ کازرون

به یُمن وجود رهبرلایق، شایسته، مسلمان متعهد و وطن پرست، ناصردیوان درغرب فارس، حملات مجاهدان به انگلیس ها از ۱۳۳۱ هـ ق و به پلیس جنوب از لحظه تأسیس آن زیاد بوده است.

خواجه عبدالله ناصر دیوان، کلانتر موروثی کازرون، عضوحزب دمکرات فارس بوده و با اکثرعلما وروحانیان ارتباط داشته وآیت الله سید عبدالحسین لاری، فتوای جهاد را شخصاً برای وی فرستاده که نسخه آن را درصفحات پیش ارائه کردیم.

دراسناد انگلستان نام ناصر دیوان را با فحش و ناسزا همراه کرده و کریستو

فرسایکس مؤلف کتاب فعالیات های جاسوسی واسموس یا لارنس ایران، ناصر دیوان را میرزا کوچک خان جنوب نامیده است.

دراین جبهه نیزصولت الدوله با نیروهایش شرکت دارد.

اهم حملات و جنگ های ناصردیوان و قشقائی ها با پلیس جنوب به شرح زیراست:

۱. ژاندرمری کازرون را پلیس جنوب به دست می گیرد. ناصردیوان به ژندارمری حمله می کند و یک عراده توپ و چند مسلسل مصادره می کند. پلیس جنوب قصد حمله به نیروهای ناصردیوان را درچهارم دیماه ۱۲۹۵ دارد که در پی آن تمامی کتل پیرزن توسط نیروهای ناصردیوان تسخیر می شود و پلیس جنوب شکست می خورد و کاپیتان ویتکو گل ازپلیس جنوب زخمی می شود.

۲. در۲۶ آذر ۱۲۹۵ واحد پلیس جنوب کازرون توسط ناصر دیوان و۲۰۰ نفرافراد جنگجوی وی تسخیر می شود و افراد آن واحد و نیز حاکم شهر را از کازرون اخراج می کند.

۳. در چهارم دی ۱۲۹۵ کلنل تویک با نیرویی از ژاندارمری وپلیس جنوب ازیک دسته از آتشبار بیست وسوم کوهستانی و ۱۵۰ سرباز از نیروی صد و بیست و چهارم بلوچ به انضمام ده سوارو دو توپ کوهستانی ویک گروهان متشکل از ۱۱۸ سرباز پیاده پلیس جنوب به فرماندهی لیوتنان کلنل اف. اف هنتر برای سرکوبی ناصر دیوان و نیروهایش به کتل پیرزن رسید. جنگ درگرفت و نیروی اعزامی پلیس جنوب شکست خورد. از این نیرو ۱۰ نفر کشته شده بود که ۷ نفر آنها از پلیس جنوب بودند.

۴ . تسخیر پاسگاه پلیس جنوب دردشت ارژن در ۲۷ بهمن ۱۲۹۵ توسط ناصر دیوان.

درسم تیر۱۲۹۶صولت الدوله با پلیس جنوب قراردادی منعقد می کند که راه شیراز- بوشهررا کتل کند وامنیت بدهد. دربند ۴ این قرارداد متذکرشده که ناصر دیوان شش ماه از کازرون تبعید شود.

ضمناً محمدعلی خان کشکولی،کلانترطایفه کشکولی ایل قشقایی،به اشاره انگلیسیان ، سعی می کند که نفوذ خود را از شمال تا جنوب دشت کازرون گسترش دهد. وی

روستای دریس (Deris مالکی ناصردیوان) و میان کتل را تصرف می کند و اشغال آن را به پلیس جنوب پیشنهاد می کند. ناصر دیوان روستای شاهپور مالکی وی را تصرف می کند و صولت الدوله محمدعلی خان را از کلانتری طایفه کشکولی معزول می کند.

۵. در ۲۷ اردیبهشت ۱۲۹۷ نیروی ناصردیوان و قشقایی ها در خان زنیان با پلیس جنوب درگیرمی شود.

فتوی جهاد درهمین تاریخ صادرشده و طبق اسناد انگلستان درافسران ایرانی پلیس جنوب تأثیرداشته است.

۶.درهمان۲۷اردیبهشت۱۲۹۷درتپه های چنار راهدار صولت الدوله وناصر دیوان به همراه نیروها یشان به نیروهای پلیس جنوب حمله می کنند. وظاهراً پلیس جنوب از سلاح های پیشرفته خود را در این درگیری بهره می گیرد و دراثر شلیک تیربارهای انگلیسی تلفات نیروهای ناصردیوان و صولت الدوله ۱۵۰ کشته و حداقل۲۰۰ زخمی بوده است. تلفات پلیس جنوب ۴ نفرکشته و ۲۵ زخمی ذکر شده است.

در اول خرداد ۱۲۹۷ پلیس جنوب مطلع می شود که آیت الله عبدالحسین لاری فتوای جهاد داده است.

در پنج خرداد ۱۲۹۷ آمار نیروهای مخالف پلیس جنوب به شرح زیربوده است:

قشقایی ها : ۰۰۰ , ۱۰ نفر

کازرونی ها: ۰۰۰ ,۱ نفر که ممکن است به آنها افزوده شده است.

تفنگ مجاهدان : موزر ولی متفور دز

فشنگ کازرونی ها: بیش از ۰۰۰, ۶۰ گلوله از ۳۰۳ (که از چنار راهدار مصادره کرده اند.)

۷. در پنجم خرداد ۱۲۹۷ گزارش شده که در مقرهنگ پلیس جنوب خان زنیان گروهی از ایرانی ها ی پلیس جنوب پس از تبانی با کازرونی ها، درب مقرهنگ را به روی کازرونی ها بازمی کنند و کاپیتان ویل و گروهبان کومبر را می کشند و آنها را قطعه می کنند. کازرونی ها کلیه اموال اموال هنگ پلیس جنوب خان زنیان را به غنیمت گرفته و به کازرون می برند.

تعداد تلفات و زخمی پلیس جنوب ۶۱ نفر و تعداد تلفات و زخمی کازرونی ها ۴۰۰ نفرذکرشده است.

در ۱۲ خرداد ۱۲۹۷گزارش شده که ۴۵۰ نفر از تفنگداران کازرونی درقلعه خان زنیان حضور دارند که ۵۰ نفر از ها سوار هستند. ضمناً ناصر دیوان و پسرش نیز درمیان آنها دیده شده اند.

۸. در۱۵ خرداد ۱۲۹۷ گزارش شده که گروهی ازکشکولی ها وافراد ناصردیوان کاروانسرای چنار راهدار را تسخیرکرده اند.

۹. ناصر دیوان با نیروهایش در جبهه های شیراز شرکت می کند که درجایی دیگر از آنها صحبت خواهیم کرد.

۱۰. پس ازعقب نشینی ناصر دیوان از شیراز، ستون کلنل اورتون به سوی کازرون می رود و در ۲۷ آذر ۱۲۹۷ نیروهای ناصردیوان گردنه کمارج (Komarej) را سنگر بندی می کنند ورهبری آنها را شخصی به نام ملا عیوض به عهده داشته است. در این جنگ سه ستون از پلیس جنوب شرکت داشته است. اینان روستای جمیله را می سوزانند. افراد ناصر دیوان حمله را آغاز می کنند اما پلیس جنوب با آتش توپخانه به این حمله پاسخ می دهند و گروه تفنگداران پنجاه و پنجم کوک قسمتی از پرتگاه گردنه را با ازدست دادن یک نفرکشته تسخیر می کنند و سرانجام جنگ دراین جبهه پایان می پذیرد و کمارج را پلیس جنوب تصرف میکند.

درهفتم بهمن۱۲۹۷ نیروهای ژانرال السمی با صاف کردن جاده و بدون هیچ مانعی وارد کازرون می شود.

ناصر دیوان به روستایی در۲۰ میلی جنوب شرقی کازرون می رود. آن روستا درهفتم بهمن با هواپیماهای دراختیارپلیس جنوب، بمباران می شود و ناصردیوان به دیوان کوه ها فرار می کند.

۱۲۹۸ بهمن ـ جنگ تنگ ترکان

پلیس جنوب درکازرون دژی می سازد.ناصردیوان ویاران نزدیکش به شیرازمی روند ونزد قوام الملک بست می نشینند. سرانجام ناصردیوان دوسال به داراب تبعید می شود.

پلیس جنوب برای تنبیه مردم کازرون، بیانیه ای منتشرمی کندکه به هنگام برداشت جو، پنج در صدراز محصول آن به عنوان جریمه ضبط خواهد شد. ضمناً طبق اعلامیه دیگری اموال ناصر دیوان هم مصادره می شود.

جبهه شیراز

همانطورکه گفته شد حزب دمکرات فارس بسیارقوی و پرکاربود وپایگاه آقایان علما و روحانیان نیزبه شمارمی رفت. این فضا به گونه ای بود که یک نفرهندی نیز برای مبارزه با استعماربریتانیا به شیراز آمده بوده بود.

اعلامیه نویسی و شبنامه پراکنی علیه پلیس جنوب در شیراز بسیار متداول بود. ضمناً وجود چاپخانه درشیراز نیز کمکی بدین امر می کرد.

از سوی دیگر مقر فرماندهی پلیس جنوب در ایران، درشهر شیراز بود. البته وقتی جنگ درجبهه های آباده و سرچهان آغاز می شودوکازرونی ها و قشقائی ها ، جبهه غرب را بر می افروزد، شیراز شعله ور می شود.

مجاهدان در شیراز عبارتند از : جنگجویان قشقایی درتپه های شمالی شعر از جمله ابیوردی،سلحشوران کازرونی درغرب وجنوب شیراز،افراد حزب دمکرات و روحانیان و علماء.

اهم فعالیت های مجاهدان در درجبهه شیراز عبارتست از :

در۱۹ خرداد ۱۲۹۷ ناصردیوان با ۳۰۰ نفر سوار و پیاده درچنار راهدار بوده است. ضمناً درهمین زمان ۳۰۰ تفنگچی کازرونی درتپه های اطراف مسجد بردی (قصردشت) درشیراز بوده اند و ۱۰۰ نفر کازرونی دیگر در تپه های بالای ابیوردی در شیراز مستقر بودند.

در۲۱ خرداد ۱۲۹۷ نیروهای کازرونی باغ جنت در کُشن ومسجد بردی را درشیراز تسخیر کردند. ضمناً کلنل اورتون که با گروهی از سربازهای هندی مشغول تمرین ومشق نظامی بودند، باغ جنت و کُشن را هدف توپخانه ومسلسل قرارداد وحدود ظهرعملیات کازرونی ها را درآنجا متوقف کردند و حدود ۳۰۰ نفر ازکازرونی ها این دو نقطه را تخلیه وبه سوی شیراز رفتند. تلفات پلیس جنوب یک زخمی و تلفات کازرونی ها ۲۰ نفر بوده است.

در۲۲ خرداد گزارش شده که صدها نفردرکُشن و احمد آباد درحال دفاع بوده اند.
در۲۴ خرداد کازرونیها، آب قنات های شهر را ازطرف ابیوردی قطع می کنند.
۲۵ خرداد گزارش شده که۱۳۰۰ تفنگچی که اکثراً کازرونی بودند، دیشب حمله سنگینی به پست راجپوت های پلیس جنوب در باغ گلشن(باغ عفیف آباد) شیراز کرده اند.

تلفات پلیس جنوب دوکشته و یک مجروح و تلفات مجاهدان ۱۲ تا ۲۰ نفر کشته بوده است. ضمناًدر همین گزارش هاآمده است که« ملاها ترتیب نا آرامی[را می دادند ومردم را] تحریک می کردند اما شهر[شیراز]درساعت نُه بعد از ظهرآرام بوده »

درسحرگاه ۲۶ خرداد کلنل اورتون گروه کوچکی از نیروهایش را برای دفاع ازشهرشیراز می گذارد و خودش با اعظم نیروهای هندی و چند واحد پلیس جنوب وارد صحنه کارزارمی شود و قصدش این بوده که مجاهدان در امتداد محور مسجد بردی - باغ جنت را مشغول سازد وبقیه نیروهایش، ارتفاعات جنوبی احمد آباد را که در دست کازرونی ها بود، تصرف کنند. لیوتنان کلنل دیر وارد عمل می شود و تپه ها را با آتش گلوله توپ و تفنگ تسخیرمی کند و کازرونی ها عقب نشینی می کنند.

از چنار راهداربرای کازرونی ها کمک می رسد که در حقیقت نتیجه ای ندارد وتا ساعت ۱۰ بامداد همه عقب نشینی می کند وکلنل دیر، آنها را تا چنار راهدار تعقیب می کند.

درمسجد بردی۳۰۰ نفرتفنگچی ناصردیوان به رهبری محمدابراهیم خان فراشبا شی بوده اند. افزون برآن درگزارش ها نوشته شده که ۵۰ نفر از افراد ناصر دیوان در صحنه جنگ مانده اند.

در ششم تیر ۱۲۹۷نیروهای مجاهدان درابیوردی بوده اند که پلیس جنوب با آتش توپخانه، جنگ را دراین جبهه آغازودر نتیجه ۷ نفر کشته و۱۲ نفر مجروح ، مجاهدان تلفات داشته اند. مجاهدان کازرونی و قشقایی بعد از جنگ ابیوردی به تدریج صحنه نبرد را ترک می کنند.

اعدام مجاهدان

سه افسرایرانی. ۱۱ درجه دارایرانی که در سوم خرداد ۱۲۰۷ قلعه نظامی پلیس جنوب خان زنیان را تسلیم مجاهدان کازرونی کرده و در اثر آن کاپیتان ویل و گروهبان کومبرکشته شده بودند، در۱۵ تیر ۱۲۹۷ در پادگان پلیس جنوب ، مقر هندیها تیرباران شدند.

جبهه فیروزآباد

پلیس جنوب پیش بینی می کند که باید مواظب فیروزآباد باشد. بنابراین نیرویی با سردار احتشام (ول می گرفته و او را برای جانشینی صولت الدوله در نظر گرفته بودند) و قوا م الملک به فیروز آباد می فرستد بدین ترتیب زدو و خورد و جنگ، پس از شکست مجاهدان در جبهه شیراز و سایر جبهه ها آغاز می شود و فقط نیروهای قشقایی در فیروز آباد جنگ و مبارزه می کنند و از سایر نیروها خبری نیست.

اهم وقایع جبهه فیروز آباد عبارتست از :

در ۲۴ تیر ۱۲۹۷ قوام الملک و نیروی ایل عرب خود با سردار احتشام همراه با یک واحد نظامی پلیس جنوب به فرماندهی یک افسرایرانی پلیس جنوب به نام یاورمحمد تقی عرب، به سوی فیروز آباد حرکت می کنند و« پس از چند روز زد و خورد سطحی و پراکنده » دردوم مرداد ۱۲۹۷ به فیروز آباد می رسند.

در۲۰ آبان ۱۲۹۷ سردار احتشام با یک نیروی ایلی و حدود ۲۰۰ نفر از پلیس جنوب به رهبری افسران ایرانی در فیروزآبا د قرار داشت و صولت الددوله با حدود ۵۰۰ تفنگچی در کوه های غرب فیروز آباد سنگر بندی کرده بودند. در۲۴ مهر، سردار احتشام از ترس حملات صولت الدوله و شکیت از وی ، تقاضای کمک می کند.

در۲۵ مهر۱۲۹۷ گزارشی به شیراز می رسد که صولت الدوله ، نیروهای سرداراحتشام را در فیروزآباد محاصره کرده است و اغلب نیروهایش فرارکرده اند لذا پلیس جنوب در شیراز تصمیم عاجلانه ای می گیرد و کلنل ارتون با ستونی شامل

سه اسواران احتشام را در فیروزآباد محاصره کرده است اغلب نیروهایش فرار کرده اند سوار برمه، دو دسته از آتشبار سی و هشتم کوهستان ، نیروی ۳ / ۱۲۴ بلوچ و ۷۰۰ رأس قاطربار شیراز را در ۲۸ مهر به سوی فیروزآباد ترک می کند و هنگامی که در ۳۰ مهر به گردنه موک (Muk) می رسد ، مطلع می شود که نیروی صولت الدوله دو هزار نیرو دارد.

در روز اول آبان ۱۲۹۷ نیروی مزبور به یک تنگ می رسد ، با مقاومت نیروی صولت الدوله مواجه می شود وعصر همان روز، زد و خورد های اولیه را با هم داشته اند و. پلیس جنوب به پیشروی ادامه می دهد و شب را در اسماعیل آباد در۱۵ مایلی فیروز آباد می مامد. پلیس جنوب تعداد نیروهای صولت الدوله را بین ۵۰۰ تا ۸۰۰ نفر تخمین می زند و ۱۱ نفر تلفات پلیس جنوب بوده است. تلفات نیروی صولت الدوله نیز ۴۰ نفر گزارش شده است.(۲)

« عمده ترین دلیل محبوبیت ناصر دیوان جنگهای وی با استعمار بریتانیا مي باشد. که مهمترین آنها در سال ۱۳۳۶ ه . ق به مدت بیشتر از هفت ماه مي باشد که در کازرون، تنگ ترکان، کمارج، قله چنگ، خان زنیان، دشت ارژن و شیراز در جبهه های جنگ به همراه همه یاران کازرونی اش می جنگید. که به دنبال آن اموالش مصادره شده و به فسا تبعید می گردد.» سرانجام ناصر دیوان در سال ۱۳۲۰ جهان را بدرود گفت .(۲)

اطرات یک روزنامه‌نگار مشروطه‌خواه

موسی مطهری زاده روایت می کند: خاطرات مرحوم محمدرضا اصلاح دریستی،نه تنها مکمل نقاط مبهم تاریخ تحولات فارس در جنگ بین-الملل‌اول است بلکه از آنجا که وی خود در بطن وقایع بوده است منبعی در باب تاریخ جنوب است.

اثر پیشرو یعنی خاطرات مرحوم محمدرضا اصلاح دریستی،نه تنها مکمل نقاط مبهم تاریخ تحولات فارس در جنگ بین-الملل‌اول است بلکه از آنجا که وی خود در بطن وقایع بوده و با سران جنبش ارتباط تنگاتنگی داشته و از همه مهم‌تر این که وی نیروی فکری جنبش به حساب می‌آمده، می‌تواند منبعی باارزش پیرامون« تاریخ جنوب» در جنگ جهانی اول به شمار آید. اصلاح در یادداشت‌های‌خود ذکر

کرده‌است، این خاطرات در سال ۱۳۴۱ قمری تحریر شده‌است؛ یعنی زمانیکه هرچند جنگ به پایان رسیده‌است ولی حرارت انقلابیون فارس گرمی خود را از دست نداده و نیروهای انگلیسی هنوز به سرکوب نیروهای انقلابی باقی مانده از جنگ جهانی اول ادامه می‌دهند. وی در یکی ازشماره‌های‌روزنامهٔ اصلاح که خود مدیرمسؤولی آنرا به عهده داشت، در سال ۱۳۰۲ شمسی ضمن بیان این نکته که«تاریخچهٔ ما مشتمل بر ۲۰۰ صفحه حاوی حالات مجاهدین جنوب تحت‌الطبع است»،به‌ذکر فصول کتاب می‌پردازد اما این کتاب هیچ‌گاه منتشر نشد. آنچه در پی می‌آید، تصحیح متن خاطرات او بر اساس نسخهٔ دستنویس مولف است که متأسفانه دارای برخی افتادگی‌ها و نواقص نیز هست.

مقدمه

با پایان یافتن جنگ جهانی اول و به تبع آن فروکش نمودن جنبش ضد استعماری جنوب، لزوم ثبت و ضبط تحولات پیش آمده در فارس و بوشهر به عنوان یکی از نقاط پرجنب وجوش ضرورتی تام داشت و همین ضرورت بود که آثاری از این حیث منتشرگردید. دو اثر گران‌قدر مرحوم رکن‌زاده آدمیت آغاز این حرکت بود. این دو اثر هر چند «در مرز بین داستان و حقیقت» قرار داشت با این حال تا چندین سال پس از جنگ به عنوان مهم‌ترین منبع تاریخ تحولات جنوب در جنگ جهانی اول به شمار می‌آمد. پس از این دو اثر به منابع بی‌شماری پیرامون وقایع فارس در این دوره، چه به صورت عام و چه به طور خاص برمی‌خوریم که در این میان خاطرات و نوشته‌های اشخاص مؤثر در تحولات فارس در جنگ جهانی اول به عنوان منابع اصلی بیش از همه دارای اهمیت ویژه‌ای است. اگر این خاطرات و حسب‌حال‌ها را به دو بخش ایرانی و خارجی تقسیم کنیم، باید بگوییم عمده‌ای از ثبت وقایع فارس در این دوره به نویسندگان و به ویژه گزارشگران خارجی تعلق دارد؛ زیرا به جز چند اثر اندک، اغلب نوشته‌ها و خاطرات ایرانیان سال‌ها پس از وقایع به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند؛ خاطراتی هم که در زمان وقوع حوادث نوشته شده‌اند، به دلیل عدم حضور نویسندگان در بطن حوادث، اطلاع کافی در اختیار خواننده نمی‌گذارد. بر همین اساس می توان گفت کتاب پیش‌رو یعنی خاطرات مرحوم

محمدرضا اصلاح‌دریستی کازرونی، نه تنها مکمل نقاط مبهم تاریخ تحولات فارس در جنگ بین‌الملل اول است بلکه از آنجا که وی خود در بطن وقایع بوده و با سران جنبش ارتباط تنگاتنگی داشته و از همه مهم‌تر این که وی نیروی فکری جنبش به حساب می‌آمده، می‌تواند منبعی با ارزش پیرامون«تاریخ جنوب» در جنگ جهانی اول به شمار آید.

همان‌گونه که مرحوم اصلاح در یادداشت‌های خود ذکر کرده است، این خاطرات در سال ۱۳۴۱ قمری تحریر شده است؛ یعنی زمانی که هر چند جنگ به پایان رسیده است ولی حرارت انقلابیون فارس گرمی خود را از دست نداده و نیروهای انگلیسی هنوز به سرکوب نیروهای انقلابی باقی‌مانده از جنگ جهانی اول ادامه می دهند.

مرحوم محمدرضا اصلاح‌دریستی کازرونی، یادداشت‌های خود را تحت عنوان «هادی سالکین و مهیج قایدین» یا «سیاست تاریک انگلیس» نامگذاری کرده بود. وی در یکی از شماره‌های روزنامهٔ اصلاح که خود مدیر مسؤولی آن را به عهده داشت، در سال ۱۳۰۲ شمسی ضمن بیان این نکته که «تاریخچهٔ ما مشتمل بر ۲۰۰ صفحه حاوی حالات مجاهدین جنوب تحت الطبع است» به ذکر فصول کتاب می‌پردازد و در انتها می‌نویسد: «این مجلد با حروف سربی مزین و کاغذ مطبوع و جلد عالی الطبع خواهد شد. قیمت هر جلد ۱۵ قران. طالبین رجوع به ادارهٔ اصلاح در طهران شود».

مرحوم اصلاح ظاهراً بعدها موفق به چاپ این کتاب نشد و چنین شد که پس از سال‌ها، نسخه‌ای از این تاریخچه یا خاطرات به دست آمد که متأسفانه بخشی از ابتدای آن یعنی فصول اول تا سوم و بخشی از فصل چهارم که شامل «مقدمه»، «تاریخچه»، «کلیات»، «جزییات در تحت فصول اول بوشهر و تمام حیثیات آن»، «مدارج ما»، «علت تأسیس جریدهٔ اصلاح» و «مجاهدت ما در دشتستان» و همچنین فصول ۱۷،۱۸،۱۹،۲۰ که مربوط به انتهای خاطرات و شامل «مکاتبات ما بعد از حکم تبعید»، «محافظه‌کاری ما برای حیات»، «ایام محبس» و «مناظرات ما در ورود وطن» است، مفقود شده و کوشش ما برای یافتن آن‌ها به جایی نرسید.

و اما چگونگی تسخیر بوشهر و معرفی ایرانیان در بند انگلیسی‌ها و فرار برخی از آن‌ها ، انتشار جریدهٔ «ندای حق»، ارتباط واسموس با سران جنبش، چگونگی

شهادت رییس‌علی دلواری، معرفی سران دوست و دشمن انگلیسی‌ها در جنوب و ... مواردی است که از نکات ارزندهٔ کتاب محسوب می‌شوند.
انتشار این خاطرات، کوششی است درجهت معرفی یکی دیگرازچهره‌های شاخص و تأثیرگذار اما گمنام درجنبش انقلابی جنوب و درخطهٔ فارس وبوشهرکه به عنوان بازوی فکری جنبش درکسوت روزنامه‌نگاری به ثبت وقایع فارس اهتمام داشته است و نیز روشن ساختن نقاط مبهم وقایع فارس در این دورهٔ زمانی.

متن کتاب خاطرات

محمدرضا اصلاح‌دریستی

... با سواران انگلیسی نموده و راه فرار برای مجاهدین باز نمود. در این معرکه ۳۶ نفر مقتول وقریب ۱۷ نفر اسیر شدند؛ دیگر در تمام میادین سالماً مراجعت می‌نمودند.
ابتدای حملهٔ مجاهدین در اول رمضان سنه ۱۳۳۳ به ریاست شیر بیشه ایران، شهید اول دشتستان، رئیس‌علی دلواری ۱بود و حکومت بوشهر در آن وقت با مرحوم میرزاعلی‌محمدخان موقرالدوله۲و ایالت فارس با جناب [مهدی‌قلی‌خان] مخبرالسلطنه۳ حکومت صالح بود.
انگلیسیان در مقابل حرکت مجاهدین قدمی بالاتر گذارده و یک مرتبه بوشهر را اشغال۴ و قوهٔ نظامی جاری کرده، بیرق ایران را برداشته و به جای آن بیرق دولت بریتانیا استوار، موقرالدوله را تحت‌الحفظ و معدودی مردمان بیچاره کاسب که از وجودشان هیچ اثری مترتب نبود با کمال تحقیر و توهین به اسم اسارت به هندوستان رسانده و مدت یک سال حبس نمودند و ما محض تیمن و تبرک مجله خود به اسامی این اسرای بی‌تقصیر می‌پردازیم:
[۳۳] آقا عبدالحسین خرازدرویش، مرحوم مشهدی‌غلامرضا تاجر مشهور [به] عطار، آقا عبدالرسول چوبک۵ تاجر بوشهری، آقا عبدالحسین ولد حاجی اسماعیل بزازکازرونی، آقا میرزامحمدعلی تاجردیری، آقام یرزاعبدالکریم بهبهانی که یکی از ادبا و هماره مصدر کارهای دولتی بود، آقا سید محمدحسین ولد مرحوم حاج سید رضا مشهور [به] صفا۶. دربین این چندنفر تنها آقا میرزا عبدالکریم بهبهانی قابل ملاحظه

در امور سیاسی بود که حقیقتاً با یک متانت کاملی خدمات ملی خود را به پایان می‌رسانید ولی سایرین درهمان درجهٔ مردمانی بودندکه قبلاً شرح داده شد و خوشبختانه نتیجهٔ اسارت مذکور، آنان را به حس نوع خواهی و نتیجه حفظ قومیت کاملاً آشنا نمود.

اما شیران کارزار، آن کسانی که بانی و مؤسس و مولد روح اختلاف نسبت به انگلیسیان بوده: مانند جناب آقا میرزا علی کازرونی ۷و آقا سید محمد مؤیدالاطبا در همان حینی که مأمورین انگلیسی مشغول اسارت آن جماعت بوده، مشارالیها با یک دلاوری خود را به دشتستان سالماً رسانیدند.

مسعودالسلطان۸ برادر موقرالدوله که در آن وقت دخیل کارگزاری مهام خارجه بود، تن به هیچ گونه ذلت نداده، در موقع اختلال بوشهر وقتی که ادارات به تصرف انگلستان در آمد، او به توسط حکم کتبی قبول تسلیم نموده و با آن حال پس از آن که تمام اوراق دولتی را تحویل داده، محل اداره را تسلیم نموده و ترک بوشهر نمود و متأسفانه آن عنصرپاک به واسطهٔ نامساعدتی دولت که مجبور به بعضی رفتار شده، امروز وجودش خالی از حسن اثرات گردیده، درگوشه شیراز متواری گردیده است که تقریباً ما ناامید از اثرات وجود او شده‌ایم.

[۳۴] نمایندگان دولت انگلیس باید اعتراف کنند که قوای طبیعی آن‌ها در آن مواقع در تحت قوای طبیعی سرزمین ایران بوده؛ زیرا که با آن همه اقتدار و قوت موفق به گرفتاری این چند نفر بی‌بضاعت عاجز نشدند.

دایرهٔ عملیات ما درمدت توقف دشتستان به‌طور دایمی در مدت سه سال به طول انجامید؛ زیرا که ما درماه جمادی الاولی۱۳۳۶ترک دشتستان نموده و به هندوستان رهسپار گردیدیم.

اگرچه عملیات ما درمدت سه سال توقف دشتستان مادامی که مجاهدین به قوای ژاندارم وآن توجهات یگانه جوان آزادی‌خواه، یاور علی‌قلی‌خان۹، متکی بودند و به تأسیس ادارهٔ سانسورموفق بودیم و مفتش در تمام اوراق وعابرین داخله و خارجه بود ولی به طور دایمی در تمام مدت سه سال به طبع و توزیع جریدهٔ «ندای حق»۱۰و مراسلات ابلاغیه به تمام نقاط لازمه شمال و جنوب مملکت نایل بودیم و درنتیجه تفتیشات سانسوری به بعضی معلوماتی رسیدیم که شرح آن دررسالهٔ مسمی به «آلات

خطاعه» ذکر خواهم کرد؛ لیکن ابتدای سال دوم که مجاهدین شیراز و قوای امدادیه جناب [۳۵] سردار عشایر۱۱ به برازجان وارد شد، نه تنها دایرهٔ عملیات ما تنگ گردید، بلکه ترتیباتی درپیش آمده بود که رشتهٔ انتظام کلیهٔ مجاهدین تقریباً از یکدیگر گسیخته بود. فقط علامتی که از بقای مجاهدین دشتستان باقی بود، همان نشر جریدهٔندای حق بود.

ما در تمام مدت سه سال گاهی در چغادک، میدان جنگ و زمانی در برازجان و چندی در کمارج ۱۲و اهرم و مدت یک سال اخیرکه مجاهدین کاملاً تقاعد اختیار نموده و جنبش ملی در کازرون شروع شده بود، در کازرون رحل اقامت افکندیم. مسافرت ما به کمارج به واسطهٔ ورود موکب جناب فاخرالسلطنه۱۳ که امروزهٔ ملقب به سردار فاخر و از پیشرو قائدین مملکت به شمار می‌روند، بود، که مشارالیه بعد از نفوذ انگلیسیان در شیراز، مقهوراً و مردوداً غارت‌زده وارد کمارج شده بود به خیال این که خدمتی و مساعدتی با مجاهدین نماید که بالاخره با زحمات فوق‌الطاقه از طریق بی‌راه خود را به طهران رسانید.

ما بر حسب تصویب خوانین مجاهد، کلیهٔ امورات مسیوواسموس آلمانی۱۴ در دست ما قرار گرفته بود و به سمت معاونت مورد اطمینان طرفین واقع شده بودیم؛ این بود که در وقت متارکه تمام امانات طرفین از هرگونه مکاتیب امور ملی تسلیم مجاهدین و مسیوواسموس نمودیم.

فصل پنجم:

وضعیات مجاهدین

[۳۶] مجاهدین دشتستان عبارت بودند از: مرحوم شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی، شهید ثانی و زایر خضرخان [اهرمی] شهید ثالث و رئیس‌علی دلواری شهید اول و جناب میرزا محمدخان غضنفرالسلطنه [برازجانی] و مرحوم نورمحمدخان دالکی.

رئیس‌علی دلواری شهید اول که در حقیقت سرسلسله جنبان مجاهدت و پیش‌قدم میادین رزم با انگلیسیان بود، بعد از یک ماه از تاریخ شروع فتنه بوشهر به دست یک نفر ایرانی مجهول‌الهویه مقتول و شهید گردیده ۱۵و قلوب وطن‌خواهان جنوب را داغدار ساخته و چون در آن موقع هنوز شروع به اختلال طهران نشده بود [و]

هیئت دولت از صلحا[ی] مملکت بودند، این بود[که] تمام بلاد ایران حتی مرکز به عزاداری و سوگواری آن شهید قیام نمودند.
[شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی] شهید ثانی، رکن اعظم حوزه ومشهورترین مجاهدین به شمار می‌رفت و در تمام مدت انقلابات تا موقع سکوت انگلستان یعنی سه سال و نیم بعد از خاتمه جنگ، علم مخالفت با دشمنان وطن[۳۷] افراشته و چون بعد از حرکت و در غیاب ما درواقعات قتل مشارالیه فراهم آمد، ما نمی‌توانیم از روی حقیقت بیان شهادت او را نماییم. همین قدر گفته می‌شود که به وساطت تحریکات انگلیسیان و اقدامات احمدخان دریابیگی،۱۶ در میدان جنگ داخلی به شهادت رسید.۱۷ مشارالیه قبل از تقدیم جان خود در راه ملت یکی از پسرهای جوان و رشید نامی خود هم شیخ عبدالحسین‌خان به قربانی ملت در جنگ اخیر نثار نمود ولی اکنون ملت از جوانان رشید دیگرش چون شیخ محمدخان و شیخ ناصرخان که ناصر و معین ملت شده‌اند مفتخر و سرافراز هستند.
[زایرخضرخان اهرمی] شهید ثالث ۱۸در همین ایام یعنی ماه شعبان سنه ۱۳۴۱ به دست یکی از امناء خود که باز می‌گویند از تحریکات خارجی بوده، غفلتاً مقتول و شهید گردیده و در همان دم پسر رشید ناکامش سام که ارثا شجاعتی [۳۸] از سام نریمان داشت نیز مقتول و شهید نمودند.
این سه شهید بر حسب مواحدتی که در زمان حیات در طریق مجاهدت وطن داشتند و مانند یک روح در قالب‌های متعدد بودند، گویا بر حسب مواعید زودتری در آخرت به یکدیگر متصل گردیدند.
جناب آقا میرزامحمدخان غضنفرالسلطنه [برازجانی] ۱۹به سبب سواد و اطلاعاتی که از تاریخ دنیا حاصل نموده بود و از عبور او به طهران شمه‌ای از سیاست نیز به مشامش رسیده بود، مسلک او با مجاهدین مغایر [بود]؛ به این معنی که مشارالیه معاملات صورت پولیتیکی و سیاسی در مقابل دولت انگلیس تصویب می‌نمود و مایل به قشون‌کشی و رزم‌آزمایی نبود؛ کما این که در هیچ میدان خود و قشونش حاضر نگردیده و مبارزه را موقوف به رسیدن اسلحه کافی می‌دانست؛ همچنان‌که وقتی مسیوواسموس آلمانی از شیراز وارد و تبلیغات خود نمود، این جواب را شنید و تنها پول را مایهٔ نجات ندانست، فقط قول دادند که هر وقت [۳۹] اسلحه مکفی حاضر

شود او اقدام به جنگ خواهد نمود که تقریباً به خطا نرفته بود؛ اما چون معلوم بود به انتظار اسلحه نشستن چون دم بستن یا تسلیم شدن است و غرض ما کلیتاً نشان دادن قدرت ملی در مقابل صورت جلادت انگلیسیان بود، این بود که برخلاف نظر او با دست تهی به قول آن شاعر:

عاقل به کنار جوی تا پل می‌جست دیوانهٔ پا برهنه از جوی گذشت

تا ایشان انتظار لوازم جنگ بودند، مجاهدین به حکم آن که «به چنگ ار تیر نیست، بیل و کلنگ آورید» با همان اسلحه‌جات ناقص نتیجه حسنه خود را در این مجاهدات به دست آورده که تا دنیا هست فراموش نخواهد شد؛ لکن خوانندگان از شرح فوق در اشتباه داخل نشده تا گمان ننمایند که جناب غضنفرالسلطنه به واسطهٔ آن نظر تقاعد نموده و مساعدتی ننمودند؛ بلکه به واسطه مشی همان نظر و تعقیب در همان رویه که داشتند، انتفاعات کلی به اساس مجاهدین رسانیده و حصلهٔ تمامی از این شرافت تحصیل نمودند؛ چه، نقشه‌های سیاسی ایشان هر یک ضربتی عظیم بر فرق انگلیسیان بود؛ مخصوصاً مساعدتی که به ما در افتتاح اداره سانسور نمود، جلوگیری از بزرگ‌ترین عملیات و خیالات انگلیسیان کرده و اعمال آنان را کاملاً نقص رسانید.

[۴۰] ما تقریباً دو سال در حوزهٔ حکومت این شخص مدعی سیاست آزادانه هر اعمالی که موجب دفاع از [هجوم] انگلیسیان بود، به عمل آوردیم و مشارالیه تا آن جایی که قادربود به ما مساعدت مادی می‌نمود وبالاخره مشارالیه اگرچه مانند سایرین شهید نگردید،۲۰ لیکن با صدمات فراوان بعد از چندی که متواری بوده، در شیراز مدتی سرگردان بود. عاقبت‌الامر نفس قدسیه او حسن اثر خود بخشیده و روی کارآمدن هیئت صالحه دولت ایشان را به مقام حکم‌رانی خود مستقر و مستقل نمود.

مسیوواسموس آلمانی روح تمام تشکیلات به این معنی بود که چون مقاصد او با مقاصد وطن‌خواهان توأم به‌شمار می‌رفت و در علم نقشه‌کشی میدان جنگ ماهر و در سیاست و نکات دقیقه هم‌ترازوی دشمن بود و ابتدائاً به واسطهٔ مبلغی که مقدار هشت هزار پوند بود صرف اساسیات میدان جنگ نمود، وجود او اسباب تولید یک روحی گشته بود که ایجاد استقامت و پایداری می‌نمود؛ و چون غالباً به چند دانهٔ خرما سد اشتها نمودن و با پای پیاده از چغادک به میدان جنگ که تقریباً چهار فرسخ راه

است طی طریق نموده و در آن جا تا مدتی ترتیب سنگربندی تعلیم دادن و مراجعت او به اصرار مجاهدین بود، گویا یک مدرسه اخلایی برای مجاهدین[۴۱] مفتوح شد که معنی استقامت و قناعت را نشان می‌داد.

این وطن‌خواه صادق در مرتبه شریعتی که در طریق خود داشت، به ابراز جان‌بازی می‌نمود که تقریباً خارق عادت بود، در مصادمه که به توسط شخص فارسی‌مدان به او رخ داد و کاملاً مجروح گردید۲۱، از اراده بود که خواست از جنوب خود را به سمت مجاهدین شمال برساند. یک نکته قابل توجه این است در موقعی که یک سال از مدت تقاعد مجاهدین گذشته و تمام راه‌های امید نصرت و امداد مقطوع و برای کل مجاهدین مستلزم فرار می‌نمود و او به کلی وجهی در دست نداشت و ماهی دویست تومان برای مخارج او از طرف مجاهدین می‌رسید، دارای پنج هزار دانه فشنگ اعلی بود که به دست ما سپرده بود. نظر به این که شاید انگلیسیان باز حمله از سمت شیراز آورند و در کمارج لزوم به دفاع شود، به ما امر نمود که فشنگ همراه به آن سمت رسانیده و وقتی ما به دلالت او در تنگی موقع و لزوم سرمایه احتیاط برای نجات خود و همراهانش نمودیم، به یک جواب برجسته رسیدیم که سرمشق از برای عموم ملت است: مشارالیه با کمال صفا بیان نمود که این فشنگ‌ها مال ملت است و مربوط به شخص من نیست [۴۲] و ما نمی‌توانیم حقوق ملت را برای حفظ جان صرف نماییم.

یکی از متابعین مجاهدین مرحوم نورمحمدخان دالکی۲۲ بود که عاقبت هدف اغراض دشمنانش گردید. واقعهٔ مشارالیه چون ما خود در میدان مجاهدین در آن موقع نبوده و در هندوستان به سمع ما رسیده، نمی‌توانیم کاملاً به سمع قارئین برسانیم. همین قدر مسلم بود که در یک روز خود و برادر و عیال و اولادش مقتول گردیدند و تمام هستی او نیز غارت گردید که اکنون یک پسر پانزده ساله از او باقی مانده و نمی‌گذارند بعد از آن صدمات به آرامی در محل خود زندگانی نماید.

دوم متابعین مجاهدین وجود جناب آقا ملاباباخان کنارتخته[ای]۲۳ که در این اواخر به سبب قدرشناسی دولت صالح جدید ایران و نظر صائب محیی ایران اعنی رضاخان سردار سپه ملقب به هژبر دیوان گردید. مشارالیه حقیقتاً یک نفر مسلم وطن‌خواه ساده بی‌غل و غشی بود که در تمام این مدت واقع شده بود بین دشمنان

خود که دوستان انگلیس بودند۲۴ و مادامی که دور از دایره عملیات دشتستان واقع شده بود، هماره ابراز حسیات پاک او ممد حرکات و اقدامات مجاهدین بود.
مشارالیه نیز پس از ورود قشون انگلیسیان در کنارتخته، خود با یک‌صد و بیست نفر از متابعینش در کوه‌ها منزل نمود و پیشرفت قشون مذکور را به کمارج [۴۳] به‌آسانی مانع شدند؛ ولی چون دست تنها بود، بالاخره به تنگ آمده و [درحالی‌که] تمام طریق تا شیراز به دست انگلیسیان قرار گرفته بود، خود را به شیراز رسانیده، بعد از چند سال زحمات و مصارف بالاخره به مقر ضابطی خود برقرار گردید.
اولین مخالف مجاهدین مرحوم اسمعیل‌خان شبانکاره۲۵ بود که در طلوع مرض مشهور خانواده او تلف گردیدند. این شخص همیشه طرفدار انگلیسیان و خصم جناب غضنفرالسلطنه[برازجانی] بودو اقدامات او ملت را ازکارنوعی باز می‌داشت و اکنون سهراب‌خان نبیره او انتظام امور شبانکاره را به دست گرفته و چون ایشان جوان بیست سالهٔ ساده‌ای است، امیدواریم برخلاف اجدادش در حفظ وطن کوتاهی ننماید.
دوم مخالفین احمدخان انگالی بود؛ لیکن در تمام این مدت اسباب زحمتی برای مجاهدین فراهم نیاورده و فقط در طریق محافظه‌کاری که حفظ دوستی ظاهری با انگلیسیان بود، برای نگهداری حوزه خود می‌کوشید۲۶.

احمدخان انگالی در شمال غربی برازجان واقع بود و شیف که محازی بندرگاه بوشهر است در تصرف داشت و در حقیقت تأسی به رویّه دولت وقت خود نموده بود و مرتبه حزم و احتیاط را کاملاً منظور می‌داشت و درصورتی‌که انگلیسیان مایل بودند که از طریق شیف عرصه بر مجاهدین[۴۴] تنگ نمایند، او تن در نداد و ما بر خلاف اشخاصی که بدون دقت نسبت خیانت به او می‌دهند، وضع آن‌گونه محافظه‌کاری ایشان در آن موقع خالی از فایده ندانسته؛ چه، محافظت‌کاری او سبب و تأیید اقدامات تاریخی مجاهدین گردید.
رؤسای دشتی که در جنوب شرقی واقع‌اند چون حوزهٔ آن‌ها در تحت انتظامی نبود، بعضی ازآن‌ها خودسرانه با انگلیسیان ۲۷و برخی با ایرانیان اظهار تمایل می‌نمودند واز وجود آن‌ها هیچ‌گونه ترتیب اثری جز زحمت ما برای ارسال تبلیغات نبود؛ این

است که قابل ذکر نمی‌دانیم. بزرگ‌ترین قوا و تکیه‌گاه مجاهدین ادارهٔ ژاندارمری۲۸ بود که به ریاست یاور علی‌قلی‌خان شهید راه نادانان وطن در شیراز دردست سلطان احمدخان اخگر در برازجان بود و اگر این اداره و مجاهدات رئیس شیراز و رئیس برازجان نبود تدابیر مسیو واسموس عملیات ما به تهور و شجاعت خوانین به این اندازه صورت وقوع نمی‌نمود؛ چه، آن اداره نسبتاً قانونی و آشنا به سیاست بود و مادامی که قوای آن‌ها محکم بود، اسباب امنیت کامله طرق و شوارع فراهم آورده و جلوگیری از دسایس دشمنان می‌نمودند و متأسفانه در موقع ورود مجاهدین شیراز و قوای صولتی دست‌اندازی به مقام ژاندامری نموده و نزدیک به انحلال[۴۵] رسانیدند و از آن جایی که روساء مرکزی کاملاً به مرام دشمنان تعقیب می‌نمودند ترتیبات شیراز طوری شد که نه از ژاندارم و نه از مجاهدین شیراز و قوای صولتی اثری باقی ماند۳۰.

به مجرد منحل شدن قوای یاورعلی‌قلی‌خان و قرارگرفتن مخالفینش در شیراز مستمری ژاندارم برازجان که هیچ وقت وظیفه ده روز را در بر نداشتند، قطع گردیده و آنان برای تکلیف آتیه خود درصدد علاج برآمدند. بعضی از آنان که عوام صرف بودند با اسلحه خود به شیراز و کسانی که هیچ‌گونه طاقتی نداشتند به فروش اسلحه‌های خود تن در داده، به هر طرف که پیش آمد روی آوردند.

سلطان احمدخان [اخگر] ۳۰رئیس گروهان مذکور که مایل به نگاهداری عده بود و تن به وعده و وعید فریب‌آمیز رئیس جدید شیراز نداده بود، پس از مأیوسی از معاونت هر جا تا قوه داشت مقداری از بقایای گروهان را که به صفا و وفا پایداری نموده بودند نگاهداری کرده ولی بالأخره مجدداً با پنج شش نفر از اصحاب وفا با لباس درویشی روی به کرمانشاهان گذارد.

جزییات این واقعه خیلی رقت‌آور است و اشخاصی که به این گروهان و این سلطان خالص‌العقیده خیانت ورزیدند در رساله بعد شرح خواهم نمود.[۴۶]

فصل ششم:

شرح اسرای انگلیس در اهرم

در موقع اشغال بوشهر، هیئت دولت اشخاص صالحه و ایالت فارس جناب [مهدی‌قلی‌خان] مخبرالسلطنه بود. سیاست تاریک انگلیسیان که آن‌ها را به گودال عمیق ایران پرتاب کرده و در منجلاب خود را غوطه‌ور دیده اما نمی‌توانستند دست از کمر برداشته، مناعت را کنار نهند و مایل بودند ضرب دستی به مجاهدین دشتستان نشان داده و از اطفاء این نائره، شمال مملکت هم که به جنبش آمده و تشکیلات ضد حرکات آنان تولید کرده وجماعت زیادی از وکلاء و سرداران نهضت نموده بودند، خاموش کنند که مبادا تمام مملکت و بالاخره دولت برخلاف او قدم بردارد و مصادف به توجهات عظیمه و صرف اوقات کثیره آن‌ها به ایران گردد دست به حیله و تزاویر زده و جوانان خائنین وطن ملتجی گشته، هیئت صالح را از کار انداخته و طالحین مملکت به روی کار آورده مقاصد خود را انجام دادند.

از پیشرفت این نقشه فوراً به عزل جناب مخبرالسلطنه نائل گردیده۳۱ ولی چون پای ثابت یاور علی‌قلی‌خان نادری امکان تزلزل نداشت موفق به نصب و اعزام حکومت جدیدی درآن موقع نگردیده، سیاست[۴۷] قبول نمود که کفالت ایالت فارس به دست نصیرالملک شیرازی ۳۲قرار گیرد؛ لکن یاورعلی قلی‌خان آن جوان‌مرد آزادفکر دایره اقتدارات و عملیات خود را توسعه داده کاملاً قوه مجریه مجاهدین گشته و با آن نظر صائب که داشت فوراً وجود انگلیسیان محلی را در شیراز مخل پیشرفت امور ملی دانسته و یک چشم به هم زدن با کمال متانت آنان را دستگیر و تحت‌الحفظ به برازجان و دشتستان فرستاد.۳۳ سپس از نقطه نظری که خود می‌دید در کشمکش که با [حبیب‌الله‌خان] قوام‌الملک شیرازی برای قبول مداخله او در امور ملی داشت و از مساعدت او مأیوس شده و به محاصره او پرداخت، قوام‌الملک نیز فرار را برقرار ترجیح داده و خود را به بوشهر رسانید.۳۴

تقریباً تقاعد مجاهدین دشتستان شروعش ازتاریخی بود که اسرای انگلیس وارد اهرم گردیده و گویا انگلیسیان شیراز هشت ماه در قلعه اهرم اسیر بودند و در تحت نظر تفنگچیان دشتستانی محترمانه زندگانی می‌کردند .برخلاف حسیات انگلیسیان که

درموقع حبس ما رفتار نموده بودند مجاهدین تنگستان بالنسبه به اسرای از رسانیدن هرگونه متاع و مشتهبات آنان دریغ نکرده و همه قسم نعمات از بوشهر برای آن‌ها قبول می‌کردند. [۴۸] و به‌وسیله همین نکات بود که جاسوسان موقع و فرصت را به انگلیسیان برای حمله به اهرم حالی کرده که غفلتاً خود را تا تل‌سیاه که پنج فرسخ دوراز اهرم است رسانیده ولی به نظریاتی که خود دانا بوده مراجعت نمودند.۳۵
خوب در خاطر هست سیاست و متانتی که یاورعلی‌قلی‌خان شهید در مورد اعزام اسرا نشان داده بود طوری بود که تا زمان ورود حضرات به برازجان هنوز انگلیسیان مقیم بوشهر بی‌اطلاع بوده و وقتی احمدخان انگالی آن‌ها را از واقعه مطلع ساخت ابتداً تکذیب وسپس که به وصول سلامتی نسوان اسراکه توسط سلطان احمدخان کامیاب شدند، عظمت قوای فکری مجاهدین را سنجیده و تصدیق نمودند.
عالم یأسی که انگلیسیان از شکست عظمت خود فرا گرفته بود و امیدواری که به مجاهدین از دست یافتن به این اسرا روی آورده بود، سبب شد که از طرفین طبعاً متارکات جنگی فراهم آید؛ چه، سیاست انگلیسیان حکم نمی‌داد در آن موقع که نفوس متعدده‌ای [۴۹] در دست دشمن خود دارند اسباب آشفتگی مجاهدین فراهم آورند و مجاهدین نیز که اصلا قصدشان فقط به دفاع و بروز عظمت خود بود قناعت به نگاهداری این اسرا نموده بودند؛ این بود بعد از مدتی صدای اصلاح آنان از حلقوم [احمدخان]دریابیگی حکومت بوشهر دست نشانیده آن‌ها بلند شده و بعد از مذاکرات زیاد به صرفه مجاهدین اصلاح گردید؛ چه، مجاهدین قبول نکردند که اسرای آنان را فقط به تبدیل اسرای خود قانع شوند. به علاوه مقداری قابل چایی تنگستانی که ضبط شده بود و مبلغی پول با شرط عدم مداخله انگلیسیان در حدود آنان اخذ نمودند.۳۶

فصل هفتم:
عملیات صولت‌الدوله

این یک سلسله حقایقی است که ما نمی‌توانیم در این مجله گنجایش داده و مجبوریم به مجله آتیه قرار دهیم.

فصل هشتم:

رفتار خانواده قوام‌الملک شیرازی ۳۷

واقعاً اگر ما بخواهیم اصول تاریخچه خود را از روی حقیقت قرار دهیم، حق نداریم در محلی که زندگانی نکرده و رفتار یک خانواده عیناً مشاهده ننموده‌ایم به محل تعبیرات و مقالات محیط وطن ترتیب اثر داده و از روی آن اصول تعقیب نماییم؛ لیکن چیزی که ما را مجبور [۵۰] به تصدیق افواهیات و اخبارات می‌نماید روایات متواتره متفقه است که عقلاً نمی‌شود آن‌ها را از اعتبار ساقط نمود و از روی این اصول ما هم کاملاً هم‌عقیده مخالفین رفتار آن خانواده هستیم؛ اما از شرح یک حقیقت روشنی که اشخاص دقیق به نظردقت درآن توجه ننموده و باید به افکار عامه رسانید ناچاریم: که آن مسلک مبرز و روشنی است که ازآن خانواده نسبت به دولت‌خواهی نشان داده‌اند وبلا تفسیرهماره با یک عزم ثابت طرفداردولت وقت بوده و ملت را به اعمال نفاق‌آمیز چون سایر بزرگان مملکت حیران و سرگردان ننموده‌اند.

اگر در موقع انقلاب جنوب این خانواده مانند رقیبش با ملت از طریق دورنگی قدم زده بود و ملت را اغفال داده بود، بدانید به‌توفیقات ملت به آن درجه نمی‌رسید. اگر ما معتقد شویم که این خانواده هماره حفظ مراتب خود را منظور می‌داشته یا با لفظ توهین مغرضانه بگوییم خودخواه و خودپرست هستند چون نمی‌توانیم ثابت کنیم یک رئیس ایالت بزرگی [۵۱] که قادر به تشخیص حفظ مراتب خود شده قادر نیست وسیله حفظ مراتب خود را در حفظ مراتب قوم تشخیص دهد، باید دم در بسته و فقط تشکر نماییم که آن خانواده هماره ما را به مسلک مستقیم خود آگاه نموده است. و چون این ثبات مسلک که نتیجه‌اش هماره متابعت با دولت بوده از موفقیت ما به برقرار نمودن دولت صالح باعث انتفاع عظیمه از آن خانواده خواهد بود؛ لذا بایستی هماره در حفظ مراتب این خانواده کوشش نموده و این قوای طبیعی را امانتاً برای موقع حصول فایده و نتیجه عالیه نگاهداری نماییم. روی هم رفته وقتی ملت به حد رشد رسیده که تحسین نماید از تمام دوست و دشمنانی که عقاید و مسلک خود را سرباز به دست آن می‌دهند. این است که ما از آن نظر مسلک این خانواده را تحسین و تمجید می‌نماییم.

فصل نهم:

اثر مجاهدین شیراز در برازجان

مجاهدین شیراز که به ریاست و روحانیت جناب آقا شیخ جعفر [محلاتی] شیرازی۳۸ وارد برازجان گردیدند گویا تقریباً دویست نفر بودند،۳۹ در اول ورود[۵۲] ژاندارم محبوب ملت را که مسکن آن‌ها منحصر به کاروان‌سرای برازجان بود از آن محل خارج و در معبر جای داده و خودشان کاروان‌سرا را اشغال کرده، کوس استقلال زدند و همه روزه نفیر شیفورشان ابراز یک شجاعت و دلاوری در قلوب اهالی برازجان می‌داد. بالاخره در تمام مدتی که متوقف بودند یک روز به میدان جنگ داخل نگشته۴۰ و اثراتی که از آن‌ها انتظار بود در مقابل دشمن بروز دهند در مقابل دوستان کاملاً ارائه داده تا موقعی که شیراز محل نفوذ دشمن گردیده و رشته استمراری معاش آن‌ها مقطوع شد مراجعت به شیراز نمودند. لکن از یک عاطفه و حسن اخلاقی که از یک نفر رییس بی‌سواد به عرصه ظهور رسیده و شاید از کم‌تر آدم باسوادی به منصهٔ شهود برسد ناگزیریم که تشکرات قلبی خود را تقدیم نموده و ملت را به پاداش این حسن صفت بیدار نماییم. آن مجاهد با شرف جناب آقامیرزا علی‌اکبرخان کلانتر بود۴۱ که با یک ثبات عزم و حفظ شرف در مقابل مبلغ هنگفتی مواعید انگلیسیان مقاومت نموده و در حالی که می‌توانست با کمال سهولت مسیو واسموس آلمانی و همراهانش را فدای اغراض شخصی خودکند، برتمام آن فوائد پشت پا زده[۵۳] وکف نفس نمود. لیکن از سایرین جز ابراز بی‌مدرکی و بداخلاقی آثاری ظاهر نشده و اسباب تأسف از ورود آنان بود. اگرچه از شرحی که در فصل علی‌حده از معاینات ما در حق جناب آقا شیخ جعفر [محلاتی] بیان می‌نماییم قارئین می‌توانند بدانند که به واسطه وجود محترم معظم‌الیه خللی در امور روحانی ما رخ نیامد لیکن حقیقتاً هر قدر مدت توقف مجاهدین مذکور بود، همان اندازه از مدت پیشرفت ما کاسته گردید.

فصل نهم:
سیاست تاریک انگلیس

غرض از بیان این فصل تشریح اساس فکریه و مرتبه حرص و طمع‌ورزی دولت مزبوره است که با آن مرتبه علم و دانشی که در حق آنان صادق آمده و موقع و سیاست‌شناسی آن‌ها در درجه اول تمام دول دنیا محبوب است باز قوت حرص و جاه‌طلبی یا غرور و تکبر آنان بر قوه دانش و بینش آن‌ها افزوده، یک سیاست روشن مبرزی که ممکن بود با هیچ گونه خسارتی نسبت به ایران تعقیب نموده و یک عنصر قوی ایرانی را در سایه تلطف و مهربانی آبیاری کرده و برای عصر حاضره که دنیا دارد از پرده‌های ظلمت صفا می‌یابد و ملل در خط آزادی [۵۴] و حریت مشی می‌نمایند برای پیشرفت مقاصد تجارتی خود تهیه نماید، در عوض سیاست تاریکی را تعقیب نمود که با مبالغ هنگفت خسارت نتیجه یک حس خصومت‌انگیزی و عداوت سرشاری از برای خود تولید نمود که امروزه تا ممکن باشد از مداخله در معاملات با آن دولت استنکاف ورزیده و تا درجه امکان، دولت را نیز از معاهدات با آن دولت ممنوع می‌سازند. این یک دقایق روشنی است وقتی نظری عمیقانه به ابتدای جنگ بین‌الملل و حالت رفتار دولت و ملت ایران نسبت به واقعات جنگ شود که هیچ حرکتی که مستلزم این گونه اقدامات دولت انگلیس در وطن ما باشد از دولت و ملت ایران سر نزده بود و فقط یک جمله حسیات تفننی بود که جمعی سیاست‌بازان یا علاقه‌مندان به تاریخ ظهور می‌کرد؛ آن هم در صورتی که هیچ قدمی در عملیات برنداشته و در دائره الفاظ مستغرق بودند؛ مخصوصاً در شمال مملکت آن وقتی که یکی از قونسلات آلمانی را دستگیر نمودند در موقعی که تمام محیط ایران آرام [۵۵] و حزب اکثریت ملت مشغول به تجارت جدید دنیا شده بودند، اگر قونسل آلمان شمالی نیز مانند مسیو واسموس دارای همان اسبابی بود که به دست آوردند، هر عاقل می‌تواند بداند که آن اسباب فقط اثر تحبیبی در ایرانیان نسبت به آلمان تولید می‌نمود و ابداً ممکن نبود که با آن آلات جزیی ملت یا دولت ایران فریب خورده و داخل در جنگ به تمایل آلمانیان شوند. ابراز غرور و تکبر و حرکت خلاف قانونی دولت انگلیس به طور یقین بیشتر از آن آلات در قلوب ملت مؤثر بود؛ همچنانی‌که مادامی

که دولت انگلیس دست به آن حرکات نزده ملت نیز قدمی در دائره عملیات نگذاردند. نکته دقیق دیگر که کم‌تر جالب اذهان گشته تصور غلطی است که در قلوب متمدنین آسیا قرار گرفته است. متمدنین آسیا که هنوز دوره تکامل را طی ننموده و بالنسبه به سیاست [۵۶] عمیق دنیا سطحی هستند تصور می‌کنند به واسطه ترتیب ادارات علمی که در اروپا تشکیل یافته و رشته‌های امور از روی اساس عملی به هم پیوند گردیده، از مقام اعلی تا ادنی نظریات و احکامات و تدقیقات و تعلیمات بر یک نهج ساری و جاری است و قوت علم لکه تقلب و غرض‌رانی از قلوب مأمورین خارجی زدوده و یک پارچه هر مأمور خارجی یا هر قونسل قدمی جز برموافق فوائد دولت خود برنمی‌دارد. این یک اشتباه بزرگی است که از طنطنه و جلال ادارات اروپا که تمام ساختگی و مصنوعی است ما را احاطه نموده وما می‌توانیم از تعقیب سیر چند دقیقه در ادارات عدلیه آنان و دقت در ترتیبات تقلب و دغلی که در آن میدان جاری است به سایر ادارات آنان نیز آن اثرات استنباط نماییم. هر کس طرف رجوع به ادارات عدلیه دولت انگلیس در هندوستان شده باشد و محشور به وکلاء و قضات آن [۵۷] ادارات گردیده و مثل ما در بطون و عقاید آن‌ها داخل شده باشد که هم چنانی‌که آن مروجین عدالت و مشیدین اساس مدنیت موقع جیب پرکنی را اشتباه ننموده و در مدت ریاست خود عالمانه از هر سو که مرتبه علمی به آن‌ها اجازه دهد حرص و آز خود را آرام می‌کنند، همین طور قونسلات و نمایندگان دولت اروپایی در همان حال که فوائد دولت خود را منظور دارند فوائد شخصی را در مرتبه اول دیده و از روی علم و اصولی که در محور قوانین خود دانا هستند و آن‌ها را به تقدیم نظریات و اختیارات اعتبار بخشوده، کیسه‌های خود را به وسیله خرج‌تراشی مملو کرده و برای ایام فترت خود راحتی تهیه می‌نمایند. در بین مامورین مستبد و مأمورین عالم البته این قدر فرق باشد که ملت جاهل بتواند تشخیص حال استبدادیان دهد و ملت عالم ولو تشخیص دهد قانون نتواند راه معارضه به آن‌ها دهد. این است که ما می‌گوییم هم‌چنانی‌که حکام و مأمورین مستبد ما [۵۸] از برای خرج‌تراشی و حیب‌بری دولت خود، محلی را در تحت اغتشاش قرار می‌دهند که پس از گل‌آلودی آب ماهی بگیرند، نمایندگان دولت انگلیس نیز در جنگ بین‌الملل همین رویه را تعقیب نموده و دولت خود را مجبور به تقدیم مبلغ هنگفتی به اسم تأثیر نفوذ در ایران یا محل دیگر نموده و

ده یک آن صرف مقاصد مخصوص نکردند. اگر مبرزین مملکت و آن کسانی که آشنا به لسان و سیاست انگلیس هستند در اثبات امر فوق کتابی طبع نموده و با ادله و براهین ثابته بر زمامداران حکومت انگلیس عدم لزوم آن اقدامات و سوء تأثیر آن ثابت نمایند، ما قول می‌دهیم که دولت مذکور اگر ظاهراً تصدیق به سیاست تاریک مذکور نکنند، در باطن از مرتبه فهم و دانش ما تصدیق نموده و این مأمورین خودخواه را ابدالاباد سزا خواهد داد.

[۵۹] این یک نکته و اقدام عالی بود که دولت بهتر از سایرین می‌تواند از عهده برآید و تقریباً اثری که از طرف دولت بر آن مترتب است از نویسندگان دیگر نیست و واقعاً جای بسی تأسف است که دولت ما تاکنون چنین اداره تشکیل نداده و وزارت خارجه ما فقط مشغول عزل و نصب و داد وستد وجوهی است که باید گرفته و برساند. آن اقدامات روحی آن اساس حیات بخشی و لیاقت در سیاستی که لازمه یک وزارت امور خارجه است در وزارت خانه ما ظاهر نگردیده و البته این افق حالیه مملکت هنوز مصنفات آن را فراهم نیاورده و آن اشخاص نیز مقصر نیستند. ما با آن مدارج و مراتب سست در تعقیب این اثر چه وجهه داریم و فقط نقصان خودمان را در ترویج و تشکیل آن‌چنان معارضه در سرمایه کافی می‌دانیم که ممکن نیست به همت یک جوان‌مرد صورت گیرد.[۶۰]

فصل دهم:

معاینات ما در حق جناب آقا شیخ جعفر [محلاتی] شیرازی

هیچ لازم نبود که شرحی راجع به جناب مشار فوق در این مجله ذکر نماییم؛ لیکن بالنسبه به روحانیتی که به طور ساده و بی‌غل‌وغش از مشارالیه مشاهده نموده، محض تیمن و تبرک در رساله خود یادداشت نموده تا از جزییات حقایق چشم پوشی نشده باشد. اگر چه مشارالیه در طبقه روحانیین محبوب و برای یک قوهٔ روحانی میسر است که از مسلک و عاطفه روحانیین مطلع و احاطه نماید، لیکن چون ما درس جوانی مراتب خود را در این طریق سیر نموده و با این سلسله ممتازه غالباً محشور و بلکه متعلم بودیم، قوه تشخیص نکات دقیقه که دلالت بر حسن و قبح این‌گونه افراد می‌نمود در ما تولید گردیده؛ این است که از مشارالیه یک عاطفه که

باعث امیدواری ما بود ظاهر گشته و برای استحضار قلوب علاقه‌مندان به ذکرش می‌پردازیم: و آن این است [۶۱]که وقتی روحانیین ما آلوده به خرافت بوده و ظلمت جهل و نادانی آن‌ها را احاطه نموده باشد پرده‌های حرکات و سکنات او در محور بی‌التفاتی و بی‌توجهی و استبداد رأی نمایش نموده تأسفات و تألمات آنان نیز در موقع تصادمات شخصی خواهد بود و بالعکس اگر پرتوی از انوار و اشعه جمال معرفت دنیای جدید در قلوب آن‌ها سرایت نموده باشد یک پرده های عاطفه و لطایفی در حرکات و سکنات آن‌ها ظاهر می‌گردد که قلب پاک فوراً مجذوب او خواهد گشت. و ما با آن همه بدبینی که دربارهٔ آن طبقه بود از معاشرت چندین ماه با وجود معظم له آن پرده‌های عواطف که می‌توان گفت امروز از اثر احساسات جدید بیش‌تر برومند گشته مشاهده و معاینه نمودیم این است که برخلاف احساسات خودمان در حق مجاهدین شیراز از طرف معظم له تشکرات تقدیم می‌نماییم. [۶۶]

فصل یازدهم:

یگانه مجاهد جنوب

بزرگترین مجاهد جنوب، جناب میرزا علی کازرونی لسان‌الملّه که اکنون در پارلمان از طرف اهالی بوشهر وکالت دارند. مشارالیه در موقع گرفتاری قونسول آلمانی در بوشهر۴۲ و در تمام مدت انقلاب دشتستان علمدار ابلاغیات و تشکیلات اجتماعی بودند و ایشان به سبب قدرتی که تا یک اندازه در تمول داشتند تا وقتی که انگلیسیان به دشتستان وارد نشده، در حدود مذکور به توقف و پس از ورود آنان با زحمات فوق‌العاده خود را به مرکز رسانید.

مشارالیه بود هادی اصلاح اختلافات و مناقشات بین مجاهدین و رابط اصلاح اخیر بین انگلیسیان و مجاهدین. مشارالیه مورد اعتماد کلیه افراد بودند و ما در عالم انصاف نمی‌توانیم حقایق فوق به چشم غرض‌آمیز و حسادت آلوده نموده و محملی که بعضی ظاهربینان یا مغرضین بر او می‌بندند اعتقاد کرده، آن فداکاری‌ها و مشقات وخساراتی که از آن وجود محترم به عرصه ظهور رسیده پامال خودپسندی های این و آن نماییم.

ما خدا را شاکر و سپاس‌گزاریم که وجود محترم معزی‌الیه بعد از آن صدمات و

استقامت‌های بزرگ بالاخره رشته امور ملت رابه دست گرفته [۶۷] در اصلاحات اساسی مملکت قادر و توانا گردیده‌اند.

فصل دوازدهم:

تهورات و مبارزات ناصردیوان [کازرونی]۴۳

این راد مرد غیور با یک نفس سالم و صادقی بدون تحریکات احدی از اول انقلاب عضویت خود را در تشکیلات مجاهدین معرفی نموده و به مجردی که سیاست تاریک انگلیسیان معطوف به کازرون گردید، بدون معاونت احدی با کمال رشادت قد مردانگی علم نموده؛ شجاعتی که در مدت صد سال اخیر از احدی از ایرانیان دیده نشده بود بروز داد.

انگلیسیان پس از این که قوای ملت را در شیراز متفرق و به جای آن قوای خود قائم نمودند نظر به معاهده‌ای که تازه به مجاهدین دشتستان در عدم مداخله به حدود آن‌ها نموده بودند و جایز نمی‌دیدند که به این زودی نقض عهد کنند،۴۴ مصمم شدند که از طریق کازرون نفوذ خود را به بوشهر اتصال داده تا قهراً مجاهدین نیز تسلیم شوند. در آن موقع نیز فرمانفرما ۴۵با یک حرص سرشاری وارد شیراز گردید و تمام هم او مصروف به خدمت‌گزاری انگلیسیان و قلع و قمع مجاهدین بود .[۶۸] از طرفی [حبیب‌الله] قوام‌الملک نیز با اسلحه مفصل از طریق لنگه به شیراز رهسپار و مجاهدین شیراز چون قافله شکسته از برازجان به شیراز مراجعت می‌نمودند که قشون انگلیس بنای تعرض به کازرون گذارده با آن بساط شکست ملی و مأیوسی ملت از تمام طریق که قلب هر دلاوری را متزلزل می‌سازد و عقل حکم مقابله نمی‌دهد یک مرتبه صدای دبدبه ناصری بلند گشته ومیدان رزم در دشت‌ارژن۴۶ قرارگرفت رشادت واستقامتی ازآن سر صف مجاهدین جنوب بروز و ظهور نمود که در چند میدان قشون دشمن را شکست‌های پی‌درپی داده و غنیمت فراوان به دست آورده و سرکوبی کامل به آرزوی انگلیسیان داده که دیگر قدمی به رزم‌آزمایی برنداشتند.

تقاعد مجاهدین دشتستان و جنبش ناصری بود که ما را دلالت به ترک دشتستان و توقف کازرون نمود و تا یک سال تمام در کازرون در سایه آن وجود عالی مشغول

طبع و توزیع جریده ندای حق بودیم.
انگلیسیان که از پیشرفت خود در کازرون به طریق مبارزه سرخورده در تدبیر [۶۹] و سیاستی که جبلی آن‌ها بود داخل گردیده، به نام اصلاح خواستند مقاصد سیئه خود را از پیش برده و بهترین واسطه و وسیله این امر را جناب اشرف صولت‌الدوله دیده که با مراودات و سابقه که هماره با سردار رشید ناصردیوان امیدوار به انجام امر بودند.۴۷ لیکن چون ترتیب اصلاح مذکور و خصوصاً ملتی بر تسلیم و تحمل بعضی بی‌شرافتی‌ها مانند تسلیم نمودن اسلحه و تأدیه خسارات ادارهٔ ژاندارمری که به دستور ادارهٔ جدید انگلیس‌خواه شیراز عزم اقداماتی برخلاف ناصری داشتند و مشارالیه فوراً آن‌ها را دستگیر و خلع سلاح نمود ۴۸ و خارج شدن مشارالیه تا مدت چهل روز از کازرون بود،۴۹ صورت وقوع حاصل ننموده. فقط چون سیاست ناصری حکم بر اطاعت و شنوایی صولتی می‌نمود چند روزی مقدمات پیشنهاد او را پذیرفته، با حفظ حاکمیت و حفاظت حوزه خود چندی ترک کازرون نمود. لیکن به سایر پیشنهادات ... نگذاشته و عاقبت‌الامر جناب اشرف مذکور مأیوسانه مراجعت نمودند.
بعد از قضایای مذکور تقریباً تمام میادین مجاهدین شمالاً و جنوباً ساکت و صامت [۷۰] و صلاحیت هیچ حرکت و اقدامی از برای احدی از مجاهدین نبود طریق اخبارات بر ما بند [بود] و تقریباً بین شیراز و بوشهر محصور و از خستگی و تقاعد مجاهدین مزبور اثر خستگی و ناامیدی به ما هم روی آورده، درصدد علاج برآمدیم.

فصل سیزدهم:

سبب متارکه ما از میدان مجاهدین

اگرچه در شرح فوق ظاهر می‌دارد که عمده سبب متارکه ما از میدان مزبور خستگی و تقاعد مجاهدین و ناامیدی ما از پیشرفت بود، لکن آن بزرگ‌ترین علت گرانی ارزاق کازرون و کثرت عیال و تمام شدن مایه بود که فشار حیاتی به ما روی آورده و واضح است که همین قدر در یک خطه داخل شود تمام جهات آن را به نظر می‌آورد ما نیز به جهات نقصان مادی و معنوی خود برخورده وظیفهٔ اصلی که تربیت اطفال بود متوجه شده و این فقره را یک ظلم فاحش یا کفران بزرگی دانستیم که برای مقصدی که پایه آن بر ناامیدی قرارگرفته به طور لاابالیگری تعقیب نموده و

دست از وظیفهٔ اولیه خود که تربیت اطفال است برداریم در صورتی که سایر مجاهدین به واسطه قدرتی که داشتند هم در نعمت و راحت بوده و ما دچار [۷۱] فلاکت باشیم معقول ندیده فوراً درصدد چاره برآمده موافق فصل ذیل خود را نجات دادیم.

فصل چهاردهم:
اقدامات برای نجات

ما اگرچه می‌دانستیم کسانی که تن به فداکاری در طریق خودخواهی گذارده و هیچ وقت دارای عاطفه و شرافتی نیستند و رجوع ما به این‌گونه اشخاص مشت به سندان زدن است لیکن برای امتحان وشاید درنظریاتم اشتباهی باشد ابتدئاً گزارش حال وعقاید خود را به [میرزاعبدالحسین] فرمانفرما و چند نفرازبزرگانی که مصدرامورشیرازبودند نگاشته ونجات خود را خواستار شدیم. متأسفانه ملاحظه شد حس مابه خطا نرفته وبه هیچ جوابی نائل نگردیدیم؛ لذا به اقدامات ذیل قیام نمودیم.

شرح ذیل سواد مکتوبی است که مورخه ۱۷ محرم سنه ۱۳۳۶ به جناب کلنل گاف قونسل انگلیس در شیراز به انگلیسی نوشته شده:

بعد ازخطاب من دراین مدت به عقیده خدمت به وطن خود و حفظ بی‌طرفی دولت، این اقداماتی که ملاحظه کردید نمودم و اگر چه تمام آن اقدامات برخلاف میل دولت بهیه انگلیس بوده ولی شما می‌توانید [۷۲] درک نمایید من شخصاً مخالفتی با دولت مذکور ندارم بلکه متأسفانه چون فوایدملی من مخالف منافع دولت مذکور قرارگرفته این اثرات به ظهور می‌رساند. حالا چون من خود را به تعقیب مسلک خود قادر نمی‌بینم وحاضر برای متارکه شده‌ام، لازم دانستم از شما که نماینده محترم دولت مذکور هستید استفسار کنم که اگر من ادعای جدید خود را ثابت کنم و حتی قبول به اقامت در هندوستان در حال بی‌طرفی نمایم، شما چه نوع با من معامله خواهیدکرد؟

من به شما خاطر نشان می‌کنم که اگر در جواب این خط سهل‌انگاری شود، از این به بعد هر اقدامی ازمن صادر گردد مثل شمشیری است که شما خودتان به دست من داده‌اید برخلاف خودتان؛ زیرا که مرادرون میدان به همان حرکت باقی می‌گذارید. / امضا

شرح ذیل سواد مکتوبی است که جواباً واصل گردیده:
بعد از خطاب – چند روز قبل شرحی به زبان انگلیسی خدمت جناب مستطاب اجل کرنل گاف قونسل دامت شوکته عرض کرده بودید و از مفاد آن معلوم شد که از گذشته پشیمان شده و اینک حاضرید که عملاً این عقیده را تعقیب نمایید و بر این مقصود پیشنهادی کرده‌اند که تأمین به شما بدهند و حاضرید حتی به هندوستان مسافرت نمایید. اینک [٧٣] برای این که سوء تفاهم از میان مرتفع شود این مختصر را توسط قاصدی مخصوص به شما می‌نویسم و سریعاً منتظر جواب هستم که تکلیف شما را قطعاً از جانب قونسل تعیین نمایم. اولیا دولت فخیمه حاضرند که به شما تأمین دهند وقلم عفو برخطاهای گذشته شما بکشند واغماض ازمامضی نمایند. در این صورت ممکن است هم به هندوستان مسافرت نمایید و هم به شیراز بیایید. شما هم باید این عفو و اغماض را قویاً تقدیر و استقبال نمایید و سریعاً بنویسید که وسایل اطمینان شما به چه طریق ممهد خواهد شد و کدام یک از شقوق را برای ترفیه خودتان ترجیح خواهید داد: شیراز می‌آیید یا به هندوستان می‌روید؟ برای این که این مسئله کاملاً مذاکره و رضایت جناب قونسل فراهم و شما هم اقناع شوید جناب قونسل به شما تأمین می‌دهند که به شیراز آمده و مطالب را حضوراً مذاکره کنید. در صورتی که طرفین از یکدیگر راضی نشدید قول می‌دهند که شما را سالماً آمناً به نقطه که از آن جا حرکت کرده‌اید برسانند در این صورت لازم است که فوراً به شیراز آمده و قبلاً از آمدن خودتان اطلاع دهید.
از طرف قونسولگری انگلیس شیراز
١١ صفر به مضمون ذیل جواب داده شده:
بعدالعنوان من حاضرم به شیراز برای مذاکرات آمده، هر وقت مخارج راه [٧۴] با یک نفر سوار و ورقه تأمین‌نامه رسمی از طرف جناب قونسل به من برسد. / امضا
پاکیت ذیل مورخه ١٧صفر به توسط سوار مخصوص از شیراز رسیده:
بعدالعنوان از این که مراسله اولیه این جانب به حسن قبول تلقی کرده‌اند مسرور و خرسندم.
حسب‌التقاضا شخص امینی را که موسوم به غلامرضا بیگ است با مبلغ سی تومان

نزد شما فرستادم. غلامرضا بیگ جناب عالی را به منزل خود این جانب که تقریباً خارج از شهر است دلالت خواهد کرد و پس از ورود با جناب قونسل ملاقات و مذاکره فرموده. در صورتی که اقناع شدید، موافق آن تکلیف معین خواهد شد و بعد سالماً آمناً مراجعت به کازرون خواهید کرد و برای اطمینان شما جناب قونسل شرحی رسانده بود آن تأمین‌نامه مرقوم فرموده‌اند در جوف است ملاحظه خواهید فرمود. خود من هم همه گونه قول شرف می‌دهم که پس از ورود به شیراز در صورتی که خواستید مراجعت کنید، همه‌گونه تسهیلات مسافرت شما را فراهم کنم و سالماً به مقصد عودت کنید. زیاده زحمت است. / امضا

تأمین‌نامه رسمی [۷۵] محل مهر دولتی ۱۷ صفر

قونسولگری اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان

این جانب کرنل گاف قونسل اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز به میرزا محمدرضا مشهور به اصلاح تأمین می‌دهم که از کازرون به شیراز آمده، شخصاً و حضوراً در باب تأمین تعیین روش و مسلک آتیه خود مذاکره نماید. در صورتی که طرفین متقاعد نشدند میرزا محمدرضای مذکور می‌تواند همان طوری که مجهولاً به شیراز می‌آمد عودت به کازرون نماید بدون این که ممانعتی از او به عمل آید.

کرنل گاف قونسل اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان

مورخ ۲۲ صفربه شیراز وارد و۲۵ صفربا پیشنهاد ذیل به شرط این که به کازرون مراجعت نموده به شغل ومسلک خود باقی بوده تا از حکومت هندوستان جواب قبولی مواد ذیل برسد به کازرون وارد شدم؛ چه، قبولی آن را موقوف به اجازه حکومت هندوستان نموده بودند.

صورت پیشنهاد ما:

۱ - برای تأمین من از مداخلات مامورین انگلیسی در امور داخلی بایستی به من ماهی یک‌صد تومان از طرف دولت برسد.

۲ - برای رفع احتیاجات اولیه باید از حقوق فوق ابتداً پانصد تومان به‌عنوان [۷۶] مساعده دریافت گردد و این وجه بعد از یک سال از حقوق شروع به کسر شود به طور مناصفه.

۳ - دولت قبول کند که از گذشته هیچ‌گونه سؤالی از من ننماید و از من هیچ شغلی درخواست نکنند.
۴ - دولت قبول کند در همه جا آزاد باشم حتی در هندوستان.
۵ - نگارنده قبول دارد در مقابل اجراییات فوق مسلک بی‌طرفی را اختیار نموده باشم.
بعد از ورود به کازرون برای این که خیانتی به رفقای خود ننماییم و اتمام حجتی نیز نموده باشیم تمام اقدامات و مواد مراسلات فوق را با تصدیق محمدعلی‌خان هندی که با مسیو واسموس به خاک ایران وارد شده بود با کلیه عقاید خودمان به توسط مسیو واسموس که محل اطمینان عموم مجاهدین و آشنا به کلمات سیاسی بود در بین مجاهدین ... داد[ه] و علت این قصد نیز شرح داده و حاضر شدیم اگر مجاهدین رفع احتیاجات ما نمایند صرف‌نظر از مراتب فوق خواهم کرد لیکن مسیو واسموس جواباً با کمال صفا ما را از انتظار خارج نموده و اطلاع دادند که آن‌ها متأسف هستند که نمی‌توانند در این موقع هیچ‌گونه مساعدتی به ما نمایند و به علاوه ما را دلالت کرده بود که در انتظام و ترتیب امر مذکور کمال توجه شود.
[۷۷] ما از تاریخ مراجعت شیراز به یک ماه در کازرون اقامت داشته و به عملیات خود از روی صداقت مشغول و جریده ندای حق را نیز طبع می‌نمود و در این مدت بود که مبلغ پانصد تومان از سفارت آلمانیان از طهران به نام مسیو واسموس به توسط ما رسید که ما امانتاً سالماً به اهرم روانه نمودیم که در تاریخ ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶ عنوان ذیل از شیراز به دست آمد:
بعد از خطاب، دولت هندوستان نمی‌خواهد و میل ندارد که تکلیف شما را بپذیرد که شما را در هندوستان به ماهی یک‌صد تومان قبول کند ولی خود جناب قونسل حاضرند که هر کجا به‌جز هندوستان بخواهید تشریف ببرید، ببرید و مطابق پیشنهاد شما با شما تا آخر جنگ معمول می‌دارد؛ ولی باید همان‌طور که حضوراً قرار شد، تعهد نمایید و قول دهید که موافق قرارداد خودتان رفتار کرده و مداخله در اموری که راجع به شما نیست در پولتیک نمایید. / امضا
این فقره عین ورقه فوق را به ملاحظه جناب ناصر دیوان [کازرونی] رسانیده و به او تکلیف خود را خواستار شده و چون از طرف ایشان مأیوس گردیده، جواباً به

شیراز دستور سفارش‌نامه بر قونسل بوشهر و حواله وجه مساعده داده شده، [۷۸] در تاریخ ۲۵ فوریه سفارشات لازمه به لسان انگلیسی از شیراز واصل و ما به بوشهر حرکت نمودیم. در تاریخ ۱۰جمادی‌الاولی ۱۳۳۶ وارد بوشهر گردیده و ورود ما اسباب تعجب کارگزاران دولت انگلیس گردیده و بعد از یک روز ما را احضار نموده، از بی‌اطلاعی خود در این زمینه زمزمه نموده و بالاخره ما را معلق برای قبولی اوراق مذکور تا سه روز قرار داده؛ لیکن بعد از سه یوم که ما را حاضر نموده به استثناء یک نکته تمام اوراق را قبول نمودند. نکته تردیدیه آن‌ها این بود که قونسول شیراز اشتباه کرده که شما را به بوشهر فرستاده و وجود شما در بوشهر برای دولت انگلیس مضر است؛ علی‌هذا از ما خواهش نمودند که غیر از بوشهر هر جا را بخواهم اختیار کنم.

وضعیات آن موقع با نفوذی که دولت انگلیس از روی بی‌قانونی در وطن ما داشت به ما اجازه نمی‌داد که هیچ گوشه از وطن سکنا نماییم .و توجه ما بود در جایی که اقتدارات انگلیس در دایره قانون مجبور به گردش است قرار گیریم. این بود که به آن‌ها جواب قبول هندوستان داده و بعد از سه روز دیگر قونسل بوشهر افتتاع راه هندوستان در مکان حرکت ما را [۷۹] به آن حدود اطلاع داده و ما بعد از توقف دو ماه در بوشهر و انجام بعضی ترتیبات شخصی با تمام فامیل که عبارت از ۹ نفر در آن موقع بودیم در ۱۴ شعبان به هندوستان وارد شدیم.

فصل پانزدهم:

عملیات ما در هند

شرایط ما در هند کاملاً جاری بود یعنی در هیچ نقطه مزاحم ما نگردیده و مداخله در امور داخلی ما نداشته و مستمری را به توسط ادارهٔ تفتیش گناهان عمومی که به اسم آفیس می آی دی نامیده می‌شود از قرار ماهی ۲۵۵ روپیه به ما می‌رسانیدند.

ما فوراً به تعلیم و تربیت اطفال پرداخته، به علاوه خود تا مدتی مشغول تحصیل لسان انگلیسی گردیدیم لیکن انقلاب جنگ و اثراتی که در عالم بروز نموده بود و مردمان متوسط را به درجه تمول رسانیده بود، اسباب ترقی اجناس و گرانی ارزاق گشته، در ظرف سه ماه فهمیدیم که مصارف هندوستان برای اداره ما کمتر از ماهی۶۰۰ روپیه

نیست؛ لذا درصدد تدارک محل کسر برآمده و چون رشته تجارت به طوری که همه می‌دانند با نهایت تندی جریان داشت و دخل سرشاری برای دلالان بود خاصه در هندوستان که مرکز تجارتی آسیا به شمار است، فوراً تن بر دخول اشتغال[۸۰] این رشته داده و درتعدیل مرتبه دخل وخرج کوشیدیم؛ لیکن جنگ آخر اکتبر ۱۹۱۸ متارکه شد و با نظر بر این که بر حسب قرارداد مستمری ما قطع خواهد بود و هنوز در رشته دلالی کاملاً کامیاب نشده بودیم تقاضای گرفتن پاس علی‌الرسم و درخواست مراجعت نمودیم. اداره سی‌آی‌دی که پاس‌خانه عمومی بود در دادن پاس امتناع نموده وما به حکومت بمبئی کتباً مراجعه کرده قرارداد خود را متذکر شدیم و نیز اطلاع دادیم که اگر اراۀ دولت هندوستان برخلاف قرارداد به نگاهداری ما در هندوستان نیست، بایستی بر مستمری ما افزوده که اسباب نقصانی فراهم نیاید.

از طرف حکومت بمبئی مختصر جواب ذیل رسید:

مقام منیع حکومت جلیله متأسف است که نمی‌تواند اجازه پاس به شما دهد و نه قادر است چیزی بر مستمری شما بیفزاید. شما می‌توانید مراجعه به بوشهر نمایید.

در مراجعه ما به بوشهر چون هیچ‌گونه جوابی به دست ما نیامد و تجارت نیز ضمناً رواج گرفته و شغل ما ترقی نموده بود، مشغول به امور معاشیه گردیدیم. نظر به تسلطی که در امور تجارت و قوت مختصری که در لسان انگلیسی و هندی داشتیم، [۸۱] موفق به تحصیل فواید بزرگ گردیده که در ظرف سه سال اول مبلغ پنجاه هزار روپیه عایدی ماگردید؛ لیکن گرانی وکثرت فامیل وتقریباً ترتیب شرافت‌خواهی، ما را در میدان مصارف ماهی۸۰۰ روپیه پرتاب نموده بود که در نتیجه وجه قابلی در دست باقی نمی‌ماند اما مراودات ما با افیس‌های معتبر و ابراز درستکاری که نشان داده یک اعتبار قابلی به ما داده بود که ما را قادر به همه‌گونه رفع احتیاجات می‌نمود.

در هنگامی که بازار قند و شکر به واسطه دخول آمریکاییان در بازار ترقیات فوق‌التصور نمود و تمام عالم به هوای آن ترقی خود را آلوده می‌نمودند و یک مرتبه صدی پنجاه رو به تنزل گذارد ما نیز اتفاقاً در آخرین موقع صعود بازار مصارف به خرید قابلی از آن گردیده که در نتیجه بعد از یک ماه مصارف به ضرر مبلغی شدیم که نه تنها سرمایه ما از کف رفت مبلغ ده هزار روپیه نیز مدیون گردیدیم.

نظر به همان صفاتی که تجار در آن مدت از ما دیده و حقیقتاً وجودشان خالی از شرافت نبود با آن که آنان از قوم هندو بودند برای حکم خود [۸۲] تعاقب ننموده و هماره ما را به چشم خوشبین ملاحظه می‌نمودند لکن احساسات ما، ما را متألم نموده بود و مایل نبودیم در ادای دین مذکور بر اعتبارات خود بیفزاییم.
در آن موقع سکته بازار تجارت و پیچیده شدن بساط دلالی ما را مأیوس از طرق کسب نموده لازم دیدیم دست به ترکیب حقوق خود از طرف دولت بریطانیا زنیم؛ به این معنی که دفاتر ما نشان می‌داد در ظرف آن سه سال که برخلاف قرارداد مجبور به توقف هندوستان بودیم ماهی ۸۰۰ روپیه مخارج ما بوده و از طرف دولت مذکور زیاده از ۲۵۵ روپیه نمی‌رسید و چون ابتدا به ساکن در آن ادعا غلط بود سیاست ما حکم کرد که بدواً از آن‌ها اجازه حرکتی برای دو ماه موقتی بخواهیم تا نتیجه به دست ما آید در جواب به حادثاتی دچار گردید که فصل آتیه مفصلاً شرح خواهد داد.

فصل شانزدهم:
حادثات اخیر ما در هند

خواهش ما برای مرخصی دو ماه موقتی در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۲۱ بود و جواب ذیل در تاریخ ۱۲ اکتوبر بعد از دو ماه به ما رسید:
نمره ۰۵۰۵۳/ ۱۹۲۱ مورخ ۱۲ اکتوبر ۱۹۲۱ از طرف کمیشنر پلیس بمبئی:
[۸۳] راجع به خط شما مورخ ۸ اکتوبر ۱۹۲۱ اطلاع داده می‌شود که میرزا محمدرضا می‌تواند رها کند بمبئی را در نوامبر آینده و باید آگاه باشد که مستمری قطع خواهد بود از بعد ۳۱ اکتوبر ۱۹۲۱.
مشارالیه لطفاً اطلاع دهد که چند نفر فامیل دارند برای مراجعت تا لوازم انتظام حرکت آن‌ها فراهم آورده شود. / کمیشنر پلیس بمبئی
خلاصه جواب فوق توضیح داده شد که به واسطه مجبوریت ما در توقف برخلاف قرارداد مبلغ ده هزار روپیه کسر مخارج به ما تعلق گرفته و این مبلغ اسباب انتظام حرکت فامیل ما فراهم می‌آورد.
مکتوب ذیل به جنرال قونسل بوشهر در اول نومبر ۱۹۲۱ نوشته شد:
بالنسبه به قراردادی که جناب کلنل گاف قونسل شیراز با من داده بود و شما قبول

نموده بودید و فقط از من خواستید که غیر از بوشهر هر جا بخواهم انتخاب کنم و من هندوستان را خود اختیار نمودم، اطلاع می‌دهم که اولیاء دولت انگلیس برخلاف قرارداد قونسول شیراز که تا آخر جنگ بنا بود سه سال زیادتر مرا در تحت نظر خود در هندوستان گذارد و در این مدت توقف اجباری مصادف به ده هزار روپیه خسارت گشته‌ام [۸۴] حالا اعلانی که از طرف دولت رسیده دلالت می‌کند که آن‌ها مرا آزاد کرده و فقط حاضرند انتظامات حرکت مرا فراهم آورند. خواهشمندیم شما که اطلاع کامل از قضایادارید خاطر اولیای امور دولت را آگاه سازید. / امضا

مکتوب ذیل در تحت نمره ۴۳۷ مورخه۱۳ ربیع‌الاول سنه ۱۳۴۰ جواباً از بوشهر رسیده:

بعدالعنوان، عریضه شما مورخه اول نومبر که خواهش مساعدت مالی از جناب اجل آقای بالیوز صاحب برای ادای دیون خود نموده بودید به جناب معزی‌الیه واصل گردیده. در جواب حسب‌الامر شما را مطلع می‌سازم که تا اندازه که جناب اجل آقای بالیوز مسبوق هستند در خصوص شما اشتباهی نشده ولی در سنه ۱۹۱۸ شما را به هندوستان تا مدت جنگ فرستادند؛ زیرا که تصور شد که توقف شما در شیراز یا بوشهر به واسطه اقدامات شما بر ضد انگلیس صلاح نمی‌باشد. در این صورت فی‌الحقیقه جناب اجل آقای بالیوز تصور می‌نمایند شما خوشبخت بوده‌اید که مبلغ پانصد تومان پیشکشی و ۲۵۵ روپیه مادامی که در هندوستان بوده‌اید[۸۵] برای معیشت خودتان حاصل نموده. زیاده زحمت نمی‌دهد. / میجر انس نایب اول بالیوز دولت بهیه انگلیس

شرح ذیل سواد جوابی است که مورخه ۲۹ مارچ به بوشهر داده شده.

بعد از عنوان، در جواب دست‌خط مطاع مورخه ۱۳ربیع‌الاول لزوماً توضیح می‌دهد که هیچ ضرورت نیست ترتیبات زمان حضور در مقابل .... متذکر شود. فقط همین دست‌خط نمره ۴۳۷ در حضور محترم می‌گذارد. مرحمتاً امر نمایید این مضمون (در سنه ۱۹۱۸ شما را به هندوستان تا مدت جنگ فرستاده شد(در آن خط ملاحظه نمایید و اگر چه اصلاً هم چه قراردادی را در وقت حرکت مطلع نبودم ولی وقتی تسلیم به این شرط شود بایست از مأمورین دولت قوی شوکت در بمبئی استفسار نمود که از روی کدام دستور مرا تا آخر اکتوبر ۱۹۲۱ که سه سال بعد از خاتمه

جنگ بود ممنوع از حرکت شدند؟
تمنا می‌رود که دو کلمه بر تکلمت و توصیه فرموده که کارگزاران بمبئی خسارات وارده مرا بعد از خاتمه جنگ الی آخر اکتوبر ۱۹۲۱ که بی‌جهت مانع از حرکت شده‌اند عطا نمایند. چنانچه توجهی به این عرایض نشود هر اقدامی [۸۶] گردد ناشی از پریشانی خواهد بود چرا که دوست‌دار در کمال مکالی و سختی هستم. / امضا
شرح ذیل سواد جوابی است که در تحت نمره ۱۰۵ و مورخه ۸ آوریل ۱۹۲۲ از بوشهر رسیده:
بعد از عنوان، مراسله شما مورخه ۲۹ مارچ ۱۹۲۲ مشعر بر تمدید خواهش برای مساعده مالی به جناب اجل آقای بالیوز صاحب دام اجلاله داخل گردیده. به من امر شده است که نسبت به قسمت اخیر مراسله شما جواباً اطلاع دهم که از قرار مفهوم مقدمه خود را به حکومت جلیله هند معروض داشته‌اید ولی مضمون عریضه شما به آن‌ها ابلاغ خواهد گردید. زیاده مطلبی نیست.
کپتین شولدهم نایب بالیوز دولت بهیه انگلیس
سواد نوشته‌ای است که در تاریخ۱۲ جون در اداره کمیشنر پلیس مأمورین حکومت از نگارنده دریافت نمودند:
خدمت جناب اجل کمیشنر پلیس صاحب
امروز که ۱۲ جون میباشد، جناب خان‌صاحب بهاءالدین بنده را احضار فرموده و اظهار کردند که از [۸۷] طرف حکومت جلیله بمبئی امر صادر شده که به بنده سه هزار روپیه در مقابل ادعایی که کرده بودم مرحمت نمایند و در صورتی که در ظرف یک ماه از بمبئی به بوشهر حرکت کنم مخارج مسافرت را نیز متقبل هستند. من چون می‌بینم این مبلغ جواب خسارت کلیه مرا نمی‌دهد تأمل دارم تا سه روز دیگرجواب شافی عرض خواهم کرد. / امضا
شرح ذیل در تاریخ ۱۸ جون افیس مذکور نوشته شده:
خدمت جناب اجل کمیشنر پلیس صاحب
در خصوص جوابی که بایست این‌جانب بعد از سه روز بدهم اکنون اطلاع می‌دهم که من مقاصد و صورت خسارت خودم را به توسط سالیستر به حکومت جلیله بمبئی معروض داشته و نمی‌توانم کمتر از آن مبلغی که به من قرار داده‌اند تقبل کنم. لذا

احتراماً معروض داشتم. / امضا
شرح ذیل خلاصه مضمون خطی که مستر شرف ولام سالیستر عدلیه اعظم از طرف نگارنده به حکومت بمبئی نوشته است. بعد از القاب و شرح مفصلی که راجع به معرفی ما بوده می‌گوید:
[٨٨] موکل ما در ماه اکتبر صورت خسارت خود را در مدت توقف اجباری به ده هزار روپیه معین کرد و از آن تاریخ تا به حال هشت ماه گذشته و حقوقی هم به او نرسیده؛ لذا او عرض می‌کند که تا تاریخ امروز مبلغ خسارت او به چهارده هزار روپیه رسیده و او نمی‌تواند مبلغی از آن کسر کند .استدعا دارد حواله وجه مذکور بر کارگزاران خود صادر نمایید. / امضا
جواب ذیل در تحت نمره ٥٣٠٦ در تاریخ ١٨ جولای ١٩٢١به مستر شرف ولام سالیستر واصل گردیده:
بعد از خطاب، راجع به خط شما مورخه ١٨ جون بالنسبه به دعاوی میرزا محمدرضا من دلالت شده‌ام از طرف کورنمنت بمبئی به شما اطلاع دهم که این مسئله بایست در تحت نظر فرمان‌فرمای کل هندوستان تصفیه شود و مضمون ادعا را به حضورشان فرستاده شد. هر نوع از طرف حکومت جلیله هندوستان دستور بدهند به شما اطلاع داده می‌شود.
سکرتری عالی گورنمنت بمبئی شعبهٔ پولتیکی
تلگراف ذیل مورخه ١٩می لزوماً به بوشهر مخابره گردیده:
بعد از عنوان، با وجودی که شما تصدیق ادعای من کردید، هنوز پولی وصول نشده. [٨٩] من نمی‌توانم مقاومت کنم با کورنومنت. استدعا دارم دستورالعمل تلگرافی دهند که فوری مرحمت نمایند. / امضا

از تاریخ اول جولای الی ٢٠ اکتوبر پنج تلگراف به مقام حکومت کل هندوستان بدهی گردید. نظر بر این که در آن وقت عرصهٔ بی‌پولی تنگ شده بود و در تمام تلگرافات لزوم سرعت ملاحظه و توجه حکومت را واجب نشان داد.
سواد مکتوبی است که در تحت نمره ١٣٧ مورخه تمام٢٧ رمضان سنه ١٣٤٠ از بوشهر رسیده:

بعد از عنوان، این جانب مأمور است که به شما اطلاع بدهد که تلگراف شما مورخه ۱۹ می ۱۹۲۲ به جناب اجل آقای بالیوز صاحب دام اجلاله واصل گردیده و به نظر دولت فخیمهٔ هندوستان آورده شده است. نیز به شما اطلاع می‌دهم که تلگراف کردن به این جا فقط اسباب مخارج بی‌فایده برای خودتان است و شما را نصیحت می‌کنم که اگر مستقیماً [۹۰] طرف مکاتبه با حکومت بمبئی یا دولت فخیمه هندوستان بوده‌اید اظهارات خود را به آن‌ها بکنید. زیاده زحمت نمی‌دهد.

کاپتان شولدهم نایب بالیوزدولت بهیه انگلیس

سواد تلگرافی است که در تاریخ ۲۲ اکتوبر به بوشهر لزوماً مخابره شده:

بعد از عنوان، سفارش تلگرافی لازم؛ زیرا تاب مقاومت نیست. / امضا

سواد مکتوبی است که در تاریخ ۲۴ اکتوبر به بوشهر نوشته شده :

بعد از عنوان، سوادتلگرافی که در جوف فرستاده شده در مورخه ۲۲ اکتوبر لزوماً مخابره گردید؛ زیرا که اولاً ده ماه است که بنده در مذاکره اثبات حق هستیم و پیش از این طاقت نداشتم خودداری کنم. ثانیاً لزوم سفارشی...سرکارعالی که واقف از قوه امثال بنده بود می‌رسانیده که برحسب عریضه که تقدیم نمودم تا آخر اکتوبر ۱۹۲۱ مستحق سه سال نقصانات وارده به مبلغ ده هزار روپیه بودم و هیچ جای تأمل نیست که مخارج بمبئی برای این اندازه فامیل کمتر از ماهی یک هزار روپیه نیست و این جانب چون از ممردیگر ماهی چهار صد و پنجاه روپیه کسر آن را پر می‌نمودم نخواستم تحمیلی بر دولت بهیه نموده .فقط آنچه [۹۱] اخیراً کسر داشتم پیشنهاد نمودم. متأسفانه به واسطهٔ عدم قوهٔ و استطاعت ارادتمند تأخیری که در تصفیه این حقوق واقع شد مرا به نقصانات بزرگ‌تری برخوردار کرد که تا آخر جون چهارده هزار روپیه کسرداشتم. در دهم جون از طرف حکومت جلیلهٔ هندوستان حکم اعطای سه هزار روپیه رسید و چون از بنده می‌خواستند که به همین قدرقناعت کرده و قطع‌نامه دهم، بازبا کمال سختی خودداری کرده و توضیحات ثانوی دادم. از دهم جون تا به حال ۷۰ روز می‌گذرد که معطل هستم و در این مدت باز شش هزار روپیه دیگر ضررهای غیرمنتظره و خارج از قاعده که ناشی از تنگ‌دستی بوده وارد گشته که فعلاً بیست هزار روپیه متضرر هستم.

در پیشگاه سرکار عالی واضح است که آن نفس که طاقت همراهی با ترتیبات

حکومت جلیله هند داشته باشد در بنده نیست؛ چه، برای هر جواب دو ماه طول می‌کشد؛ این است که درخواست تلگرافی کردم زود مرا فارغ کنند با این تنگی نفس و عدم طاقت. اگر باز از طرف [۹۲] حکومت جلیله هند مبلغی عطا گردد که کسور بنده را جواب ندهد و در ضمن هم مرا مقید کنند به دادن قطع‌نامه چون قوه مقاومت و ایستادگی در مقابل حکومت جلیله هندوستان ندارم ناچاراً قبول خواهم کرد و اجباراً قطع‌نامه خواهم داد. لکن به طوری که حالا قبل از واقعه به عرض می‌رسانیم هرگاه چنین حالت اجباری به بنده دست داد، ارادتمند حقهٔ حقوق خود را هر وقت به ایران وارد شوم مطالبه می‌نمایم. از مقام منیع سرکار عالی استدعا می‌رود که در این باب نیز توصیه فرموده باشید.

یک نکته گمان می‌کنم اظهارش خالی از حقیقت نباشد و بتوانید صدق آن را دریابید؛ و آن این است که ارادتمند امتحاناتی که داده‌ام همیشه در عهود و ادعای خود محکم بوده و تزلزل نداشته‌ام. مادامی که خدمت به وطن خود نمودم تا نفس آخر کوشیدم و به مجردی که عزم ترک مسلک کردم ملاحظه نمایید تقریباً پنج سال است که بر عزم و عهد خود ثابتم .آیا آن حقیقت‌شناسان تمجید نمی‌کنند این‌گونه اشخاصی که دارای این مسلک هستند و در مقابل وقتی دارای حقوقی شوند [۹۳] این‌طور با او معامله می‌کنند؟ واقعاً اگر این ترتیبات از روی حسن پیش آمده باشد، جای خیلی تأسف است! بیشتر جسارت نمی‌کنم. / امضا

شرح ذیل در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۲۲ به بوشهر سفارشی ارسال شده:

بعد از عنوان، بالنسبه به شرایحی که یوم قبل به عنوان.... معروض داشت حالا تمسکاً معروض می‌دارم که در نتیجه ده ماه معطلی ومذاکرات وازدیاد خسارات با وجود تصدیق‌نامه اداره بوشهر در تحت خط نمره ۱۰۵ بنده می‌بینم ابداً جوابی از طرف حکومت جلیله هندوستان به توسط کارگزارانش به دست بنده نیامده و فقط می‌خواهند من غیر رسمی تمام حقوق و خسارات مرا که تا امروز بالغ بر بیست هزار روپیه است شفاهاً به سه هزار روپیه قطع کرده و قطع‌نامه کامل نگیرند و اگر مسامحه در قبولی کنم باز بلاجواب بلاتکلیفم گذارند که تنها در مقابل بلاجوابی بایستی بنده مبالغ کلی خرج مقدمه نموده، [۹۴] با حکومت جلیله هند طرف شوم. و این فقره معلوم است از قوه من خارج و محتاج هستم که فقط پولی به دست آورده،

برای این خساراتی پیش آمده در فکر بوده و فامیل خود را از هلاکت نجات دهم.
بنابراین قاعدهٔ عقلی به بنده حکم می‌دهد که در مقابل پیشنهاد و عطای شفاهی حکومت جلیله هیچ گونه مخالفتی نکرده و قطع‌نامه به طوری که امر نمایند اطاعت نموده و سه هزار روپیه پولی را برای حفظ جان نه نفر فامیل خود.... نمایم. هنوز این قطع‌نامه واقع نشده و شاید امروز یا فردا واقع شود .مادامی که هنوز امضاء آن چنین قطع‌نامه نکرده‌ام مسئول قانونی هیچ دولتی خاصه حکومت جلیلهٔ هندوستان هم نیستم که حالت اجباریه خود را در این موقع به یکی از نمایندگان محترمش که در حقیقت آن نماینده نیز طرف اصلی قرارداد من است به عرض برسانم.
تلگرافات اینجانب مورخه ۱۹می و ۲۲ اکتبر به بوشهر ثابت می‌دارد که من از ماه می چه حالت تنگی بوده‌ام. به علاوه به حکومت جلیله هندوستان هیچ تلگراف مفصلی نشده که ثابت می‌کنند اگر به من حالا هزار روپیه هم تکلیف کنند من مجبور به قبولی هستم. (۳)

◄ توضیحات و مآخذ:

۱ - کرامت عبدلی و حیدر بابانسب «جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس»مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ (۱۳۹۱)، ایران و استعمار انگلیس: مجموعه سخنرانی ها و مقالات(جلد دوم)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای– صص ۳۹۳ – ۳۸۱

۲- دکتر جمشید صداقت کیش « مبارزات مردم فارس علیه پلیس جنوب» مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی – ۱۳۹۴ - صص ۷۰۵ - ۶۹۲

۳- موسی مطهری زاده«خاطرات یک روزنامه‌نگارمشروطه‌خواه»، مطبوعات بهارستان شماره ۲ -دوشنبه, ۰۸ خرداد ۱۳۹۱

◄فهرست منابع و مآخذ: کرامت عبدلی و حیدر بابانسب «جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس»

- اخوان، صفا، (چاپ اول، ۱۳۸۰)، ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات سمینار) مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی مرکزچاپ وانتشارات وزارت امورخارجه.
- ایرجی، ناصر، (چاپ اول ۱۳۷۸)، ایل قشقایی در جنگ جهانی اول، مجموعه تاریخ معاصر ایران ۱۷، نشر پژوهش شیرازه.
- اوبن، اوژن، (چاپ اول ۱۳۶۲)، ایران امروز ۱۹۰۷ - ۱۹۰۶، (ترجمه علی اصغر سعیدی، زوار)، تهران، نشر زوار.
- پیرا، فاطمه، (پاییز ۱۳۸۱)، پلیس جنوب ایران، مجلات با موضوعات گوناگون علوم انسانی، فرهنگ، شماره ۴۳.
- روزنامه انجمن اخوت،شیراز،(۱۳۲۶)، شماره یکم، سال اول، و روزنامه اصلاح، کلکته، شماره‌های ۳۲، ۳۶، ۳۹، ۴۰.
- سفیری، فلوریدا، (چاپ اول، ۱۳۶۳)، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)، (ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و منصوره جعفری فشارکی رفیعی)، تهران، نشر

تاریخ ایران.
- صالحی، نصرالله و کاووسی، محمدحسن، (۱۳۷۵)، جهادیه (فتاوای جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول) بخش دوم، فتوای شماره ۳، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
-کحال‌زاده، ابوالقاسم،(چاپ دوم۱۳۷۰)،دیده‌ها وشنیده‌ها(خاطرات میرزا ابوالقاسم کحال‌زاده منشی سفارت امپراطوری آلمان در ایران درباره مشکلات ایران در جنگ بین‌المللی ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) تهران، نشر البرز.
- فصلنامه تاریخ روابط خارجی، (بهار ۱۳۸۳)، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه، سال پنجم، شماره ۱۸.
- ویلیام جی. اولسون، (چاپ اول ۱۳۸۰)، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، مجموعه تاریخ معاصر ایران ۳۱ (ترجمه حسن زنگنه)، نشر و پژوهش شیرازه.
- وین، آنتونی، (۱۳۸۳)، ایران در بازی بزرگ، (ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی)، انتشارات تهران، نشر تاریخ ایران.
- مابرلی، جیمز، (چاپ اول ۱۳۶۹)، عملیات در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹۱۹ - ۱۹۱۴)، (ترجمه کاوه بیات)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- میرزایی دره شوری، غلامرضا، (چاپ اول، ۱۳۸۱)، قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نبوی، سیدمحمدحسن، (چاپ اول، ۱۳۷۳)، نقش روحانیون در قیام ضداستعماری مردم جنوب، مجموعه مقالات قیام جنوب در جنگ جهانی اول، بوشهر، چاپخانه علوی.
http://www.irpsri.com/Show.php تاریخ مشاهده:یکشنبه ۱۴ شهریور ۵/۱۳۸۹ سپتامبر ۲۰۱۰
http://www.ravid.blogfa.com
- نویسنده: انوش راوید، موضوع یکی دیگر از چهره‌های مهم استعمار، تاریخ مشاهده: پنجشنبه ۲۴ تیر ماه سال ۱۳۸۹.
http://www.encyclopaediaislamica.com

-نویسنده: منیره راضی، پلیس جنوب. نیروی انگلیسی ایرانی تحت فرمان انگلیسیها در جنوب ایران از۱۳۳۵تا۱۳۴۰، بنیاد دایرۀالمعارف اسلامی**تعلیقات متن: موسی مطهری زاده«خاطرات یک روزنامه‌نگارمشروطه‌خواه»**

۱- رییس علی فرزند رییس محمد کدخدای دلوار در جنبش مشروطه در بوشهر، به جرگۀ مشروطه خواهان پیوست. او درهنگامۀ جنگ بین‌الملل اول، به اتحاد خوانین ضدانگلیسی پیوست و به عنوان یکی ازفعال‌ترین ومهم‌ترین عناصر این اتحاد درصحنه نبرد با دشمن، خود را شهرۀ خاص وعام کرد.« بیات، کاوه، اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، بوشهر، کنگره رییس علی دلواری، ۱۳۷۳، ص ۴۱». یورش‌های پی‌درپی و بی‌امان اوعلیه قوای بریتانیا، واکنش شدید انگلیسی‌ها را در برداشت که منجر به بمباران و تخریب دلوار شد و سرانجام نیز در یکی از این درگیری‌ها، رییس علی کشته شد.دربارۀ وی ر.ک: رکن زاده آدمیت، محمدحسین، دلیران تنگستانی(اتحاد دلیران)، تهران، اقبال ویاحسینی، سیدقاسم، رئیس‌علی دلواری (تجاوزنظامی بریتانیا و مقاومت جنوب)، تهران، شیرازه، ۱۳۷۶.

۲ - میرزا محمدعلی ملقب به موقرالدوله از سال ۱۳۳۰ تا اشغال بوشهر توسط انگلیسی‌ها در ۱۳۳۳ ه.ق حکمرانی بوشهر را به عهده داشت. وی متمایل به انگلیسی‌ها بود فرامرزی، احمد، شیخ حسین چاه‌کوتاهی، به کوشش سید قاسم یاحسینی، تهران، شیرازه،۱۳۷۷، ص ۲۶». موقرالدوله درآستانۀ جنگ جهانی اول و در سرکوب «علی تنگستانی» کدخدای ری‌شهر که درآن از نیروهای نظامی انگلیسی استفاده نمود، بی‌اندازه خشم خوانین ضدانگلیسی جنوب را علیه خود برانگخیت. این امر حتی مورد خشم و شکایت والی فارس نیز قرارگرفت: بیات، کاوه، اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، قم، مرکز بوشهرشناسی و نشر همسایه، ۱۳۷۷، ص ۱۴۴». وزیر داخله نیز نسبت به این امر اعتراض کرد:«پلیس جنوب ایران، ص ۴۹ ». موقرالدوله با اشغال بوشهر و از آن‌جا که انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند درخلال اشغال بوشهر وی در مقام خود باقی نماند، برکنار و توسط کشتی به بمبئی فرستاده شد: «اسناد جنگ جهانی اول، ص ۴۰». همچنین ر.ک: رکن

زاده آدمیت، محمدحسین، فارس و جنگ بین الملل، ج ۲ و ۱ ، تهران، اقبال، ۱۳۵۷، ص ۲۲۷.

۳ - حاج مهدی قلی خان هدایت ملقب به مخبرالسلطنه و معروف به خان خانان. درسال ۱۳۳۰ق به ولایت فارس برقرارشد و سرانجام به اتهام همراهی با انقلابیون شیراز و مأمورین آلمانی با تلاش انگلیسی‌ها از این سمت برکنار شد. برای اطلاع بیشتر از شرح حال او بنگرید به دو اثر وی با عنوان: هدایت، مهدی‌قلی، خاطرات و خطرات، تهران، زوار،۱۳۴۴.

و گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران، نقره،۱۳۶۳.

مابرلی می‌نویسد:«درشیراز تمایلات آلمان‌خواهانهٔ آشکار مخبرالسلطنه هدایت والی فارس و افسران سوئدی ژاندارمری باعث نگرانی ما شده»: مابرلی، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران، رسا، ۱۳۷۰، ص ۸۸ ».

۴ - بوشهر در۲۷ رمضان ۱۳۳۳/ ۸ اوت ۱۹۱۵ به اشغال انگلیسی‌ها در آمد. در اسناد انگلیسی‌ها آمده است: با توجه به تصمیم اتخاذ شده، بوشهر در روز روشن و بدون مواجهه با مخالفتی، توسط نیروی یازدهم راجپوت و به فرماندهی لیوتنان کلنل لین، از پیاده نظام نود و ششم برار، افسر فرمانده قوا تحت اشغال درآمد. افسر فرماندهی به حکومت نظامی و معاون نمایندگی به مدیریت مدنی بوشهر انتخاب شدند:«اسناد جنگ جهانی اول، ص ۳۹».

۵ - دراصل حوک.

۶ - عده‌ای دیگر از تجار از جمله حاجی محمدابراهیم ملک‌التجار، اصفهانی، حاجی عباس عرب، حاجی عبدالرحمن شیرازی، حاجی امین‌التجار بوشهری، حاجی لطف علی تبریزی، میرعبدالباقی و پسران، مشهدی اسماعیل سلماسی و گروهی از شرکت‌ها و موسسات ایرانی و خارجی جزء لیست سیاه انگلیسی‌ها قرار گرفت:«پلیس جنوب ایران، ص۸۷». همچنین عبدالرضا چوبک، کربلایی‌باشی بزاز، علی‌اکبر خراز، سید شاه نصرالله دلال، زایرعلی تنگستانی و میرزا حسین‌علی اهرمی‌فر جزء دستگیرشدگان بودند: «دلیران تنگستانی، ص ۹۹».

۷- میرزا علی کازرونی مشهور به لسان‌المله فرزند مرحوم میرزا حسین کازرونی. وی از سن دوازده تا شانزده سالگی در تجارت‌خانه حاج محمدحسن کازرونی

دربوشهر منشی بود و درهمین زمان مستقلاً به شغل تجارت پرداخت. وی یکی ازعناصر مهم و عمدهٔ مبارزه علیه اجانب در بوشهر بود و در تمامی مراحل مبارزه در کنار مجاهدین جنوب به ویژه خطهٔ بوشهرنقشی ارزنده داشت. درگزارشات انگلیسی‌ها از وی به عنوان یکی از محرکان ضدانگلیسی جنوب نام برده شده است:«جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص ۸۹». دربارهٔ وی و مبارزاتش بنگرید:حق شناس،علی، فرازوفرود شخصیت سیاسی میرزا علی کازرونی، بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی،۱۳۸۹ و نیلستروم، گوستاو، جنگ جهانی اول و فارس، ترجمه افشین پرتو، شیراز، آباد بوم،۱۳۸۹ و«دلیران تنگستانی».

۸ - مسعودالسلطان پس از جنگ در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰/ ۱۱ربیع الاول ۱۳۳۹به عنوان کفیل حکومت ادارهٔ امور را در بوشهربه دست گرفت و پس از چندی به مقام حکومت بنادر ارتقاء یافت. ولی ایام حکومت اوبه درازا نکشید ومشارالدوله به جای او تعیین شدو وی به تهران رفت:«جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص ۱۳۸».

۹ - فرزند ژنرال حمزه خان و پسر عم کلنل محمدتقی خان پسیان. علی قلی خان با ورود به تشکیلات ژندارمری که تحت فرماندهی سوئدیان بود با درجهٔ یاوری به فارس و شیراز آمد. در آغاز جنگ جهانی اول وی با انقلابیون شیراز هماهنگی شد و ضدیت با بیگانگان، آزادی‌خواهان ژاندارمری را بسیج نمود و در شیراز مقامات انگلیسی را بازداشت کرد و آن‌ها را به اهرم فرستاد. با سرکوب قوای ژندارمری از سوی قوام‌الملک شیرازی، وی دست به خودکشی زد:«فارس وجنگ بین‌الملل اول» و فراشبندی، علی مرداد، تاریخچه حزب دمکرات فارس، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۱۰۲.

۱۰ - از جریدهٔ ندای حق اطلاعات زیادی در دست نیست. تنها در کتاب فن میکوش اشاراتی به این نشریه شده است. ندای حق از سوی واسموس آلمانی و با هدف اطلاع‌رسانی اخبار جنگ به ویژه فتوحات آلمان و نیز آگاه کردن مردم و بیداری افکار ملی منتشر می‌شد:«واسموس، لورنس آلمانی، ص ۲۶۴». همچنین برای اطلاعات بیشتر ر.ک: «مقاله روزنامهٔ ندای حق دربرازجان، سیدقاسم یاحسینی». دکترپروین، پژوهشگر و محقق ارجمند تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران براین اعتقاد است که تلاش وی درآرشیوکشورهای هندوانگلستان برای یافتن نسخه‌هایی ازاین

جریده به جایی نرسیده و تنها احتمال دارد نسخه‌هایی از این نشریه در میان منابع و اشخاص محلی یافت شود.«نامهٔ اینترنتی از جناب دکتر ناصرالدین پروین». اصلاح کازرونی، جریدهٔ ندای حق را پس از ترک برازجان، درکازرون پی گرفت و شمارهای آخرین این نشریه درکازرون به چاپ رسید.

۱۱ - اسماعیل‌خان صولت‌الدوله سردار عشایر قشقایی فرزند داراب خان. درسال ۱۳۲۴ه.ق ریاست ایل قشقایی را به عهده داشت و همزمان جزء حامیان مشروطیت به شمارآمد. وی درجنگ جهانی اول هرچند دیر به صفوف انقلابیون پیوست اما در بحبوحهٔ جنگ جهانی مزاحمت‌های بی‌شماری را برای انگلیسی‌ها به وجود آورد. دربارهٔ وی و فعالیت های سیاسی اوبنگرید به کتاب‌های «فارس و جنگ بین‌الملل» و ایرجی، ناصر، ایل قشقایی در جنگ جهانی اول، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸. و .....

۱۲ - روستای کمارج در دشت وسیعی از جنوب شرقی کازرون واقع شده است. در هنگامهٔ جنگ جهانی اول مردم این سامان به تأسی از انقلابیون کازرون علیه نیروهای انگلیسی بسیج شدند. در این زمان کمارج متعلق به یکی از اعضای حزب دمکرات فارس یعنی فاخرالسلطنه بود که وی نیز فردی ضدانگلیسی به شمار می‌رفت.

۱۳ - از اعضای حزب دمکرات فارس به شمار می‌آمد که همراه با انقلابیون فارس برای جلوگیری از نفوذ انگلیسی‌ها فعالیت‌هایی را از خود نشان داد. وی پس از سرکوب نیروهای ژاندارمری فارس توسط ایادی انگلیسی‌ها از شیراز فرار نمود و به تهران رفت. دربارهٔ وی ر.ک: حکمت، سردار فاخر، خاطرات، به کوشش س. وحیدنیا، تهران، البرز،۱۳۷۲و «سردار فاخرحکمت» و«تاریخچه حزب دمکرات فارس».

۱۴ - واسموس یکی از مأمورین آلمانی‌ها بود که در هنگامهٔ جنگ جهانی اول وارد جنوب ایران شد وبا انقلابیون جنوب باهدف به خطر انداختن منافع انگلیسی‌ها متحد شد. وی چند سال قبل از جنگ جهانی اول نیز در جنوب ایران به عنوان کنسول آلمان به سر می‌برد و با زبان و فرهنگ فارس آشنا بود. سران محلی جنوب نیز او را به عنوان متحد خود می‌شناختند و لذا با مشارکت هم عملیات‌هایی را علیه قوای

انگلیسی پی‌ریزی نمودند. دربارهٔ زندگی و فعالیت‌های وی ر.ک: سایکس، کریستوفر، فعالیت های جاسوسی واسموس یالورس آلمانی، ترجمه حسن سعادت نوری، تهران، وحید، ۱۳۴۸ و نیدر مایر، اسکارفن، زیر آفتاب سوزان، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، تاریخ ایران،۱۳۶۳ و گرکه، اولریخ، پیش به سوی شرق، ترجمه پرویز صدری، ۲ جلد، تهران، کتاب سیامک، ۱۳۷۷ و«عملیات درایران» و «واسموس لورنس آلمانی»

۱۵- دربارهٔ چگونگی شهادت رییس علی دلواری وواکنش مردم جنوب به این کتاب‌ها رجوع کنید:«دلیران تنگستانی»،«شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی»،«رییس علی دلواری» و «تحلیلی بر زندگی رییس علی دلواری». شهادت رییس علی دلواری به عنوان یکی ازمهم‌ترین عنصر انقلابی جنوب در برابر نیروهای انگلیسی موجب خشنودی انگلیسی‌ها شدتا آنجاکه در گزارشات خود نوشتند:«رییس علی فعال‌ترین و مصمم‌ترین خان دشتی بود و حذف وی از صحنه ضربه مهمی برآن‌ها و به همان نسبت شانس بزرگی برای ما بود»: «جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص ۴۱».

۱۶- میرزا احمدخان دریابیگی در این زمان حکمران بوشهر و بنادر بود. وی در دوران مشروطیت مبارزه سختی را با حامیان مشروطه در بوشهر آغاز کرد و با تلاش وی عده‌ای ازمشروطه‌طلبان از بوشهرتبعید شدند. دریابیگی در جنگ جهانی اول نیز در حمایت انگلیسی‌ها قرار گرفت:«فارس و جنگ بین‌الملل، ص ۱۵».

۱۷ - در محرم ۱۳۳۷ه.ق با اشغال چاه‌کوتاه، شیخ عبدالله از طرف انگلیسی‌ها به جای شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی برگزیده شد:«همان، ص ۹۱». در رجب ۱۳۳۸ ه.ق شیخ حسین‌خان تلاشی را برای تصرف چاه‌کوتاه از خود نشان داد ولی در انجام این امر توفیقی نیافت و در یکی از باغ‌های اطراف اقامت گزید. درنتیجه نیروهای انگلیسی و نیز برخی خوانین حامی انگلیسی‌ها بر او حمله‌ور شدند که به کشته شدن وی و یکی از فرزندانش به نام خزعل و نیز برخی اطرافیانش منتهی گردید. در این عملیات هفت تن از یاران شیخ حسین کشته و بیست و چهار نفر نیز اسیر گشتند:«جنگ جهانی در جنوب ایران، ص۱۰۹». دربارهٔ چگونگی کشته شدن وی ر.ک:«شیخ حسین چاه‌کوتاهی»، «فارس و جنگ بین‌الملل» و «دلیران تنگستانی».

۱۸ - زایر خضرخان اهرمی یکی از سران محلی ضدانگلیسی ناحیه تنگستان به

شمار می‌آمد که همراه با شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی ورییس علی دلواری مقاومت هایی را در برابر انگلیسی‌ها از خود نشان داد. وی در سال۱۹۲۰ در توطئه‌ای که از سوی ایادی انگلیسی‌ها ایجاد شده بود همراه پسرش کشته شد. برای اطلاع بیشتر به کتاب‌های«جنگ جهانی اول و فارس»، «فارس و جنگ بین‌الملل»، «دلیران تنگستانی»، «رییس علی دلواری» و «شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی» رجوع کنید.

۱۹ - میرزامحمدخان غضنفرالسلطنه برازجانی ضابط برازجان درجنبش ضد استعماری جنوب بود. وی با سران محلی خطهٔ بوشهر برای مقابله با نیروهای انگلیسی همراه شد اما تنها به فرستادن سیصد تفنگچی به یاری مجاهدین بوشهر اکتفا نمود. با این حال برازجان محل حکمرانی اوهمواره مأمن وپناهگاه وطن خواهان به شمار می‌آمد:«فارس وجنگ بین‌الملل، ص۳۲». دراواخرجنبش جنوب نیز وی در برازجان توسط عوامل انگلیسی دستگیر اما موفق به فرار شد. وی آن گاه به شیخ حسین‌خان و زایرخضرخان پیوست ولی یک ماه بعد خود را در شیراز به فرمان‌فرما تسلیم نمود:«جنگ جهانی در جنوب ایران، ص ۱۰۹». غضنفرالسلطنه قبل از تسلیم خود و در یک نبرد حماسی که به نبرد لرده معروف شد به انگلیسی‌ها خسارات فراوانی وارد آورد:«عملیات در ایران، ص ۵۰۹».

۲۰ - غضنفرالسلطنه در سال ۱۹۲۱میلادی در ارتفاعات شرقی برازجان معروف به «گیسکان» درنبردی کشته شد.

۲۱ - چگونگی مجروح شدن واسموس از سوی افراد طایفه فارسی‌مدان در این کتاب آمده است:«واسموس یالورنس آلمانی». افراد طایفه فوق به اشتباه واسموس را مورد حمله قرارداده بودند؛ لذا سران این طایفه پس ازاین حادثه ضمن عذرخواهی ازواسموس گفتند اگر می‌دانستند که او کسی جز واسموس نیست هرگز به او حمله نمی‌کردند:«همان، ص۲۷۰».

۲۲ - نورمحمدخان دالکی در جنبش ضداستعماری جنوب هر چند متحد برخی از سران جنبش از جمله غضنفرالسلطنه برازجانی بود با این حال به ظاهر دم از دوستی با انگلیسی‌ها می‌زد:«عملیات در ایران، ص۴۶۶». در اواخر جنبش جنوب وی توسط انگلیسی‌ها دستگیر شد و پس از چندی توسط آنان کشته شد:«فارس و جنگ بین‌الملل، ص ۶۹».

۲۳ - باباخان کدخدای کنارتخته از حامیان نورمحمدخان دالکی بود که به محض بازداشت نورمحمدخان توسط انگلیسی‌ها، ازکنارتخته گریخت و مقاومتی از خود در برابر نیروهای انگلیسی نشان نداد:«جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص ۹۳».
۲۴ - منظور از دشمنان باباخان احتمالاً «علی ویس خان و سردارخان کلانتران مشترک خشت است که حامیان انگلیسی‌ها محسوب می‌شدند:«فارس و جنگ بین‌الملل، ص ۷۷».
۲۵ - اسماعیل‌خان شبانکاره حاکم منطقه شبانکاره در شمال بوشهر به واسطهٔ اختلافات ارضی مهم‌ترین مخالف و رقیب غضنفرالسلطنه برازجانی بود، به همین سبب هرچند که این دوبا هم خویشی داشتنداما همواره درجنگ ونزاع بودند. خصومت این دو و توجه غضنفرالسلطنه به سوی شبانکاره، موجب شد نیروهای غضنفرالسلطنه نتوانند درخدمت مجاهدین خطه بوشهر قرار گیرند:«جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص۳۸». اسماعیل‌خان با بالیوزگری انگلیسی‌ها در بوشهر روابط دوستانه داشت:«همان، ص۱۸۰».
۲۶ - از آن جایی که درجنگ جهانی اول راه شاهی یاراه احمدی ازخاک چاه‌کوتاه می‌گذشت و شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی راه احمدی را برای هرگونه فعل وانفعال انگلیسی‌ها بسته بود در نتیجه انگلیسی‌ها متوجه راه دیگری به نام «شیف» شدند که در قلمرواحمدخان انگالی قرارداشت. احمدخان نیزهر چند با مجاهدین خطهٔ بوشهر همراهی نکرد با این حال ضمن دوستی با خوانین دوست انگلیسی، عملاً به آن‌ها ملحق نشد:«همان، ص ۳۶».
۲۷ - عموماً در خطه بوشهر خوانین حیات داوود، لیراوی، رودحله و شبانکاره از دوستان انگلیسی‌ها به حساب می‌آمدند:«همان، ص۳۶». به نوشتهٔ مابرلی خوانین شمال و غرب جادهٔ بوشهر– شیراز روی هم رفته نسبت به بریتانیا رویه‌ای دوستانه داشتند و یا بی‌طرف بودند:«عملیات در ایران، ص۴۵۶».
۲۸ – ژاندارمری فارس دراین زمان زیر نظر افسران سوئدی اداره می‌شد. با آغاز جنگ جهانی اول، افسران سوئدی ونیزافسران ونیروهای ایرانی ژاندارمری متمایل به انقلابیون شیرازشدند ودرصددبرآمدندبرعلیه نیروهای انگلیسی واردجنگ شوند.تمایلات آلمان‌خواهانه افسران سوئدی وضدیت این نیروعلیه منافع انگلیسی ها

درانتها منجربه انحلال این نیروشد. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به کتاب‌های: نیلستروم، گوستاو، شاخه نبات،ترجمه افشین پرتو، بوشهر، اداره کل ارشاد اسلامی استان بوشهر،۱۳۷۳ ورنجبر،محمدعلی، فارس از مشروطیت تا جنگ جهانی اول، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۸۹ و سپهر، مورخ الدوله، ایران در جنگ بزرگ، تهران، ادیب،۱۳۶۲ و اخگر، احمد، زندگی من یا هفتاد سال تاریخ معاصر ایران، تهران، اخگر،۱۳۶۶ و «پیش به سوی شرق».

۲۹ - احمدخان اخگر یکی ازفرماندهان ژاندارمری در برازجان به هنگام جنگ جهانی اول بود که با آغاز جنبش جنوب در کنار انقلابیون قرار گرفت و به مبارزه علیه نیروهای انگلیسی اقدام نمود. دربارهٔ وی نگاه کنید به کتابش تحت عنوان «زندگی من یا هفتاد سال تاریخ معاصر ایران». احمدخان اخگردر انتهای جنبش جنوب به کرمانشاه فرار کرد و به اردوگاه ملی نظام‌السلطنه وارد شد. وی در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی نمایندگی اهالی بوشهرو دشتی ودشتستان را برعهده داشت و درسال ۱۳۴۸ شمسی در تهران وفات یافت:«فارس وجنگ بین‌الملل، ص۱۷».

۳۰- یاورعلی‌قلی‌خان که توانسته بود با نیروهای ژاندارمری تحت فرمانش، قوای محکمی را علیه انگلیسی‌ها بسیج کند، سرانجام با یورش قوام‌الملکی‌ها به شیراز که انگلیسی‌ها از آن‌ها حمایت می‌کردند شکست خورد که در نتیجه عده‌ای زیاد از نیروهای انقلابی شیراز پس از این واقعه اعدام و زندانی شدند و یاورعلی‌قلی‌خان نیز دست به خودکشی زد. دربارهٔ چگونگی سرکوب نیروهای ژاندارمری به فرماندهی یاورعلی‌قلی‌خان و ورود قوام‌الملکی‌ها به شیراز و چیرگی انگلیسی‌ها بر شیراز رجوع کنید به: ملک زاده هیربد، حسن، سرگذشت حیرت انگیز، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰،ص۲۱ و

«فارس و جنگ بین‌الملل، فصل نوزدهم». «پیش به سوی شرق، ص۷۶۹».

۳۱ - انگلیسی‌ها با تسخیر بوشهر در ۸ اوت ۱۹۱۵م/ ۲۷رمضان ۱۳۳۳، شرایطی را به ایران پیشنهاد کردند که در صورت قبول آن شرایط بوشهر را رها سازند. یکی از این شرایط، برکناری مخبرالسلطنه والی فارس بود که انگلیسی‌ها او را مخالف برنامه‌های خود درفارس می‌پنداشتند:«جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص۳۹».

۳۲ - میرزا ابوالقاسم‌خان نصیرالملک شیرازی یکی از اعیان شیراز بود که پس از حملهٔ انقلابیون شیرازی به خارجیان مستقر در شیراز توسط انگلیسی‌ها دستگیر و از شیراز اخراج شد:«خاطرات فردریک اوکانر، ص۸۹». وی پس از فرار قوام‌الملک از شیراز از سوی انقلابیون حکمران شیراز شد:«جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص۳۲». ظاهراً وی پس ازسرکوب انقلابیون شیراز نیز چندی کفیل حکمرانی شیراز را به عهده داشت:«پیش به سوی شرق، ص۷۶۹».

۳۳ - یاورعلی‌قلی‌خان با«کمیتهٔ حافظین استقلال»که توسط نیروهای انقلابی ژاندارمری شیراز تشکیل شده بود، کنسول وکارکنان کنسولگری انگلیس در شیراز را دستگیر و آنها را نزد انقلابیون بوشهر، به اهرم فرستاد. این زندانیان پس از چندین ماه با اسرای ایرانی گرفتاردردست انگلیسی‌ها مبادله شدند. دربارهٔ چگونگی اسارت وتبادل آن‌ها بنگریدبه کتاب:اوکانر،فردریک، خاطرات، ترجمه حسن زنگنه، تهران، شیرازه، ۱۳۷۶و «پیش به سوی شرق»، «تاریخچه حزب دمکرات فارس».

۳۴ - دربارهٔ چگونگی فرار قوام‌الملک شیرازی که کمیتهٔ حافظین استقلال او را متهم به گرفتن پول و حمایت از انگلیسی‌ها کرده بودند و نیز نزاع بین انقلابیون با قوام‌الملک که به فرار او منجر شد ر.ک:«فارس وجنگ بین‌الملل، فصل هفدهم». درمنابع آلمانی مدیریت انقلابیون شیراز و فرار قوام‌الملک به آلمانی‌ها نسبت داده شده است:«پیش به سوی شرق، ص۷۶۶». قوام‌الملک پس ازفرار ازشیراز به بوشهر آمد ودر آنجا با تجهیزکردن وی از سوی انگلیسی‌ها بار دیگر به شیراز برگشت تا انقلابیون شیراز را سرکوب سازد؛ امری که اتفاق افتاد:«عملیات در ایران، ص۲۰۱».

۳۵ - احتمالاً منظور مرحوم اصلاح، واقعه‌ای باشدکه در روز ۲۷ آوریل ۱۹۱۵م/ ۲۳ جمادی‌الاخر۱۳۳۴ اتفاق افتاد. در این روز نیروهای انگلیسی تا چند مایلی قلعه اهرم آمدندو بین آنان و حافظین قلعه تبادل آتش درگرفت که سرانجام انگلیسی‌ها مجبوربه عقب‌نشینی شدند:«خاطرات فردریک اوکانر، ص۱۲۸». سر در گمی دولت بریتانیا برای رهایی اسرای انگلیسی دراین کتاب آمده است: «عملیات در ایران، ص۲۳۱».

۳۶ - دربارهٔ چگونگی تبادل اسرای ایرانی و انگلیسی بنگرید به کتاب:«خاطرات

فردریک اوکانر، فصل اسارت در ایران» و نیز:«جنگ جهانی درجنوب ایران، ص۶۰ -۵۷»، «عملیات درایران، ص۲۳۱»، «شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی، ص۶۰ - ۴۷».

۳۷- دربارهٔ این خانواده بنگرید به:«فارس‌نامه ناصری،ج۲، ص۹۶۲». در انقلاب مشروطیت کشتن دو تن از روحانیون بزرگ شیراز توسط این خانواده و جانبداری آن‌ها ازاستبداد، تنفر مردم فارس را از این خانواده در پی داشت. در جنبش ضد استعماری جنوب، حبیب‌الله‌خان ریاست این خانواده و نیز ایل خمسه را بر عهده داشت و متمایل به انگلیسی‌ها بود. این خانواده درسرکوب انقلابیون جنوب نقش بسیاری داشتند: رجوع کنید به منابع پیشین.

۳۸ - از روحانیون معروف فارس که از شاگردان آخوند خراسانی بوده و از وی اجازه اجتهادداشته است. پس ازاشغال بوشهردرجنگ جهانی اول توسط انگلیسی‌ها، وی اهالی فارس را به دفاع و جهاد تشویق کرد و خود لباس رزم پوشید و همراه با صدها نفر ازانقلابیون شیراز به برازجان رفت و تا تخلیه بوشهر همان جا ماند. وی در سال ۱۳۱۸ شمسی به رحمت ایزدی پیوست: رجوع کنید به منابع پیشین.

۳۹- به روایت رکن‌زاده آدمیت همراهان شیخ جعفرمحلاتی پانصدنفر بودند: «فارس وجنگ بین‌الملل، ص۱۲۴». روایت احمد فرامرزی یک صدوپنجاه نفر است:«شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی ،ص۴۱». درگزارشات انگلیسی‌ها تعداد همراهان همراهان شیخ جعفر محلاتی ۶۰ نفر تخمین زده شده است:«جنگ جهانی درجنوب ایران، ص۴۵».

۴۰ - همراهان شیخ جعفر محلاتی حاضر به شرکت در جنگ و حضور در کنار مجاهدین بوشهر بودند اما دریابیگی و غضنفرالسلطنه که در آن وقت مجاهدین از آن‌ها حرف‌شنوایی داشتند، مجاهدین را به دلایل مختلفی از حرکت به بوشهر بازداشتند. دراین باره رجوع کنید به:«فارس و جنگ بین‌الملل، فصل دهم».

۴۱ - منظور مرحوم اصلاح، میرزاعلی‌اکبرخان خردل کلانتر ده‌بزرگی شیراز است. وی فرماندهی بخشی ازهمراهان شیخ جعفرمحلاتی را به عهده داشت. همچنین وی یکی از افرادی بود که عقیده داشت مجاهدین شیرازی در برازجان باقی بمانند و

به سوی بوشهر حرکت نکنند:«همان، ص۱۳۱».
۴۲ - در مارس ۱۹۱۵م/ ۱۸ اسفند ماه ۱۲۹۳ دو تن از اتباع آلمان در بوشهر، از جمله دکتر لیسترمن کنسول آلمان در آن شهر توسط انگلیسی‌ها بازداشت شدند. انگلیسی‌ها وی را به دست داشتن در ناآرامی‌های بوشهر و همراهی کردن با مجاهدین این ناحیه متهم کرده بودند:«عملیات در ایران، ص۸۸». دستگیری لیسترمن هیجانات زیادی را به‌ویژه در میان علمای بوشهر برانگیخت به طوری که آن‌ها تجمعات وسیعی در اعتراض به این عمل انگلیسی‌ها در مساجد به راه انداختند:«اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص۲۶۶». ظهیرنژاد ارشادی، مینا، گزیده اسناد روابط ایران و آلمان، ج ۱، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۷۶، ص۱۸۳.
۴۳- مرحوم خواجه عبدالله کازرونی ملقب به ناصر دیوان و ناصر لشکر. ناصر دیوان درجنبش جنوب یکی از مهم‌ترین متحد مجاهدین جنوب بود که منطقهٔ مهم و استراتژیکی کازرون را تحت فرماندهی داشت. وی در این سامان همراه با مجاهدین کازرونی ضربات مهلکی را به انگلیسی‌ها وارد آورد و مانع چیرگی قوای انگلیسی بر جاده‌ی بوشهر–شیراز شد. برای اطلاع بیشتر از زندگی و مبارزات وی بنگرید به:«ناصر دیوان کازرونی به روایت اسناد» و مطهری زاده، موسی، جنبش ضد استعماری جنوب و آزادیخوان کازرون، تهران، قو، ۱۳۷۸.
۴۴ - منظور همان معاهدهٔ مبادلهٔ اسرای انگلیسی با اسرای ایرانی است که میان مجاهدین بوشهر و انگلیسی‌ها منعقد شد. براساس این معاهده میان مجاهدین و انگلیسی‌ها آتش‌بسی ایجاد شد که همین عامل موجبات کاهش قدرت مجاهدین را فراهم آورد. دربارهٔ این معاهده بنگرید به:«شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی» و «خاطرات فردریک اوکانر». نیز رجوع کنید به:«جنگ جهانی اول درجنوب ایران، ص۵۹».
۴۵- عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما فرزند فیروزمیرزا نصرت‌الدوله فرزند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه. وی پس از عزل مخبرالسلطنه از فارس که با فشار انگلیسی‌ها انجام گرفت، به ولایت فارس منصوب شد. وی با دریافت ماهی۳۰ هزار تومان به فارس آمد و چون حامی انگلیسی‌ها به شمار می‌آمد، آن‌ها از انتصاب وی بسیار خوش‌حال بودند:«گزارش ایران، ص۹۴». انگلیسی‌ها بر این عقیده بودند که توفیق حرکات

سیاسی و نظامی آن‌ها بستگی به انتصاب فرمانفرما به ولایت فارس داشت، در نتیجه در رسیدن به این هدف از هیچ کوششی فروگذار نکردند:«عملیات در ایران، ص۲۶۶». «پیش به سوی شرق، ص۸۲۵».

۴۶ - واقعهٔ دشت ارژن در ۲۵ دسامبر ۱۹۱۶ م / ۴ دی ۱۲۹۵اتفاق افتاد که طی آن انگلیسی‌ها ازمجاهدین کازرونی شکست سنگینی رامتحمل شدند؛ تا آنجا که مجبوربه عقب نشینی تاشیراز شدند. مابرلی شرح این واقعه را به دقت آورده است: «عملیات درایران، ص۲۸۴». رکن‌زاده آدمیت نیز شرح پایداری و مقاومت کازرونی‌ها رابه تفصیل آورده است:«فارس وجنگ بین‌الملل، فصل سوم، جلد دوم». سرپرسی سایکس، فرماندهٔ انگلیسی‌ها نیزاین واقعه را شرح داده وبه شکست نیروهای انگلیسی ازکازرونی‌ها اعتراف کرده است:«تاریخ ایران، ص۶۶۶». یک کاپیتان انگلیسی به نام ویتکوگل دراین نبردکشته شد:«عملیات درایران، ص ۲۸۵».

۴۷- انگلیسی‌ها پس از شکست از مجاهدین کازرون و دست نیافتن بر راه مهم بوشهر– شیراز ناچار شدند به طرف صولت‌الدوله قشقایی رفته و با وی به مذاکره بپردازند. صولت‌الدوله نیز تمایل خودش را برای انجام یک معاهده نشان داد و در حالی که نیروهای انگلیسی در ضعف سیاسی و نظامی بودند وی درتاریخ ۲۵ مه ۱۹۱۷ م / ۲ رجب ۱۳۳۵ با کلنل گاف دیدار و میان آن‌ها قراردادی بسته شد. یکی از مواد قرارداد ساکت نگه‌داشتن ناصردیوان بود و دیگری دستگیری مرحوم محمدرضا دریسی که نویسندهٔ همین خاطرات است. برای اطلاع ازاین معاهده رجوع کنید به کتاب: «جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص۷۶». این قرارداد به‌طور مشروح نیزدر«نبردقشقایی‌ها باانگلیسی‌ها،ص۶۰» آمده است.فعالیت‌های صولت الدوله برای ساکت نگه‌داشتن ناصردیوان ویا دستگیری محمدرضا دریسی «اصلاح» موفقیت‌آمیز نبود. نیز رجوع کنید به بخش پیوست.

۴۸ - منظور خلع سلاح پادگان نظامی پلیس جنوب توسط ناصر دیوان است که چندی پس از تشکیل پلیس انگلیسی جنوب انجام گرفت. در ۱۷ دسامبر ۱۹۱۶ م / ۲۶ آذر ۱۲۹۵ واحد پلیس جنوب مستقر درکازرون مورد حملهٔ ناصر دیوان قرار گرفت و پس از خلع سلاح، از شهر بیرون رانده شدند. ناصر دیوان حاکم شهر را نیززندانی کرد. همزمان سایر پاسگاه‌های پلیس جنوب در جادهٔ شیراز–کازرون نیز

مورد حمله قرار گرفتند:«عملیات در ایران، ص۲۷۳»، «تاریخ ایران، ص۶۶۲». در این حمله یک نفر مقتول و دو نفر نیز از نیروهای نظامی مجروح شدند:«نبرد قشقایی‌ها با انگلیسی‌ها، ص۴۸».

۴۹ - در متن قرارداد مذکور مقرر بود که ناصر دیوان شش ماه از کازرون خارج شود:«جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص۷۶»، «نبرد قشقایی‌ها با انگلیسی‌ها، ص۶۱».

[i]. لازم می‌دانم ازعزیزان دیگری که دربه ثمررسیدن اثرحاضرسهم درخوری داشتند، تشکرنمایم: آقای ایرج سلطانیان رئیس دفتر مشاور استانداری خوزستان، رئیس کتابخانه و اسناد ملی ایران و رئیس کتابخانه دانشگاه تهران، حاج آقا بسی، مدیر کل اداره کل ارشاد اسلامی استان خوزستان، آقای علیرضا احتشامی مدیرکل راه آهن ناحیه جنوب، آقای دکتر عبدالکریم مشایخی رئیس بنیاد ایران شناسی، شعبه بوشهر، آقای سید قاسم یاحسینی نویسنده و پژوهشگر، آقای دکتر نظرآهاری رئیس سازمان اسناد وزارت امورخارجه ایران، آقای دکتر ناصرالدین پروین نویسنده وپژوهشگر، آقای حجت ا... کریمی نویسنده و پژوهشگر، آقای دکتر جمشید صداقت کیش نویسنده و پژوهشگر، آقای سیروس انصاری نویسنده و پژوهشگر، آقای محمدجواد فخرائی نویسنده و پژوهشگر، آقای دکتر کورش پرویز نویسنده وپژوهشگر، نوادگان دختری آقای اصلاح (فرزندان بزرگوار مرحوم آقای شیخ امین اخباری) خصوصاً جمشیدو منصوراخباری وهمشیره‌های آن‌ها، فرزندان مرحومان محمدکریم ومحمدرحیم اصلاح، خانم پروین دخت اصلاح متعلقه مرحوم عبدالرحمان الهی که سال‌های زیادی با مرحوم محمدرضا دریسی (اصلاح) زندگی کردند، خانواده محترم حاج حسین آدمیت داماد یکی ازفرزندان مرحوم محمدجواد اصلاح، آقای افتخار فرج سرپرستی نشریات اقتصادی در استان خوزستان.

فصل ششم

ایل سنجابی به روایت دکتر کریم سنجابی

س – آقای دکترسنجابی* دربدو امرمی خواهم ازشما خواهش کنم که لطفاً به تفصیل سوابق خانوادگی و چگونگی آغازفعالیتهای سیاسی واجتماعی خودتان را برای ما شرح دهید.
ج - خیلی تشکرمیکنم. امیدوارم حال من اجازه بدهد و بتوانم بطورکافی به مطالبی که مورد نظر شما هست جواب بدهم و یک نتیجه مفید و مطلب از این مصاحبه بدست بیاوریم.
همانطوریکه قبل ازاین صحبت ها خدمت شما گفتم فقط خواهش و تقاضای من این است تا زمانی که من حیات دارم این مصاحبه انتشارپیدا نکند مگراینکه اگرزمانی لازم بشود و من حیات داشته باشم با مشاوره خود من باشد. این نکته ای است که بین ما توافق روی آن حاصل شده است.
س – بله صد درصد
ج - حالاسئوالی که شما کردید یکی راجع به سوابق خانوادگی من بود ویکی راجع به سوابق تحصیلات وآغازفعالیت سیاسی من. راجع به خانواده من بطوریکه می دانید من کرد واز ایل سنجابی هستم که یکی ازایلات کُرد ساکن کرمانشاه است و اگرلازم بدانید وبخواهید من اول میتوانم اطلاعاتی هر قدرشما بخواهید و بهراندازه که لازم بدانید راجع به ایل سنجابی به شما بدهم.
س- ازآنجائیکه یک چنین اطلاعاتی به تفصیل منتشرنشده است من خیلی ممنون خواهم شد، اگر شما لطف بفرمائید و این را به تفصیل توضیخ بدهی.
ج – بله. محل سکونت ییلاقی یا به اصطلاح سرد سیری ایل دردشتی معروف به ماهی دشت است که درلغت اصلاً ماد دشت بوده است. ماهی دشت جزاستان کرمانشاه است که تقریباً ازچهارفرسخی غرب شهرکرمانشاه شروع می شود وتا ده دوازده فرسخی آن ادامه دارد. یک بعد دیگرآن ازدامنه کوه شاهو

دکتر کریم سنجابی

نزدیک روانسرآغازوتا کاروانسرای ماهی دشت وتا پشت شهرشاه آباد کشیده می شود. این محل ییلاقی ایل سنجابی است که الان درحدود صد و شصت پارچه آبادی وده درآن قراردارد. محل گرمسیری و قشلاقی ایل در زمانهای بیش قسمتی در خارج از مرز ایران و قسمت دیگردرمرز ایران از نزدیکی های قصرشیرین و نزدیکی های نفتخانه ومحل نفت قصرشیرین بود که ازآنجا شروع می شد و تا حدود قزل رباط و شهربان که الان جزو عراق است ادامه پیدا می کرد. درسال ۱۹۱۴ قبل ازشروع جنگهای بین الملل اول یک هیئتی از طرف دولت انگلیس واز طرف دولت روس بصورت میانجی برای تعیین مرزایران و دولت عثمانی آن زمان آمدند تا با نمایندگان ایران و نمایندگان عثمانی سرحدات غرب ایران را که مورد اختلاف بین دو دولت بود معین بکنند. درآن موقع به حدود قصرشیرین که رسیدند پدربزرگ من حاکم قصرشیرین وسرحدار بود درآنجا عثمانی ها فوق العاده فشارآورده بودند وانگلیسی ها با نظرعثمانی ها موافقت داشتند که قصرشیرین و قسمتی از غرب ایران را که جلگه است و تقریباً به جلگه عراق متصل و معروف به جلگه زهاب است در مرزعثمانی قراربدهند.

س- آقای دکترسنجانی اسم پدربزرگ شما چه بود؟

ج - شیرمحمد خان صمصام الممالک بود. سنجابی ها درآنجا مقاومت فوق العاده سختی کردند و تسلیم تمایلات اجنبی نشدند وبالاخره مرزبهمین حدودی که الان معین است معلوم شد ولی آن مراتع قشلاقی خارج از نفتخانه را که در حدود قزل رباط وشهربان قراردارد جزو خاک عثمانی آن زمام شناختند. ولی یک پروتکل ضمیمه این قرارداد مرزی شد که نمایندگان دولت انگلیس دولت روس هم امضاء کردند و همینطورنمایندگان ایران وعثمانی که به وجب آن دولت عثمانی برسمیت شناخت که این نقاط ازلحاظ مرتع ملک سنجابی ها است و متعلق به سنجابی است و سنجابی ها بدون پرداخت مالیات به دولت عثمانی هرساله برای محل قشلاقی وتعلیق احشامشان به آنجا می رفتند، ودولت عثمانی هم تعهد کرد که حق آنها را محفوظ بدارد و منظوراینست که محل تعلیف احشام و قشلاق ایل سنجابی دراین حدود ازخاک عثمانی که فعلاً عراق است قرارداشته است ومعمولاً آنجا می رفتند. اما ایل سنجابی که ایل کُرد است، درواقع ایل جوان و یک ایل جدید است. درتواریخ قدیم

مااسمی ازایل سنجابی نتوانستیم پیدا کنیم. آنطورکه خود مااطلاع داریم حداکثرایلی که فعلاً به این نام درناحیه کرمانشاه است ازاوایل دور قاجاریه وجود داشته ودربعضی ازلشگرکشی های دولت ایران هم سوارهای آن شرکت می کرده اند. مثلاً دراردوکشی که دولت ایران برای تصرف هرات کرد ازایل سنجابی یک عده ای سوار بطورمسلم حضورداشته اند. حتی افسانه ای درمیان مردم سنجابی هست که می گویند رؤسای آن سوارها با لباسهایی برتن داشتند که آستر یا یقه آنها از پوست سنجاب بوده وبهمین مناسبت آنها را هم سنجابی ها خطاب می کردند و این اسم ازآنجا برای آنها باقی مانده است. سنجابی ها از سه ناحیه مختلف به کرمانشاه آمده اند. آنها از دوازده تیره مرکب اند. چندین تیره اینها علی التحقیق از ناحیه فارس کوچانده شده اند. شاید در زمان نادرشاه افشار یا دردوره صفویه با اجبارو اکراه و یا از روی رضا ورغبت آنها راآورده اند برای اینکه دراین مرز و بوم ساکن و نگهبان سرحدات باشند. آن تیره هایی که از فارس آمده اند بیشتر تیره هایی رؤسای ایل سنجابی وبه اصطلاح خانهای سنجابی هستند یعنی خانواده ما علی التحقیق جزو کوچانده شده ها یا مهاجرین از ناحیه فارس هستند.

شما شاید در تواریخ قدیم ایران هم خوانده باشید که طوایفی از کردها در دوره های بعد از اسلام در بعضی ازنواحی فارس مثلاً درناحیه شبانکاره بوده وحتی حکومتهایی هم داشته اند. بنابراین بعدنشست که دردوران صفویه مردمی ازکرد درآن نواحی وجود داشته باشند. چندتیره سنجابی که اسامی آنها معمولاً با کلمه وند خاتمه پیدا می کند ازناحیه لرستان آمده اند و اینها عبارتند از تیره هایی بنام جلیله وند، سمینه وند، سرخاوند که الان هم درسنجابی از تیره هایی مشهورهستند و لهجه و تکلمشان هم لهجه لری ولکی بیشترشباهت دارد. چند تیره سنجابی هم ازعراق و از حدود شهرزور وازکناره های دیاله عراق آمده و مشهوربه دیالیان هستند. تمام این تیره های سنجابی دراین ناحیه ماهیدشت سکونت اختیارکردند که آن وقت ملک مردم شهری و قسمت عمده ی آن جلکه ی سر سبزو چمنزاربوده است وبعلت اینکه سنجابی ها هم حشم دارو گوسفنددار بودند و این مراتع در تابستان فوق ا العاده مطبوع بود، آن مردم درحواشی چمنزارها در کوههای پیرامون آن سکونت پیدا کردند. تا اینکه کم کم توانستند که خودشان نیزبعضی ازاملاک آنجا را بخرند. آنطور

که دراطلاعات ما هست بنیانگذارایل سنجابی بصورت یک ایل جدا و مستقل جد بزرگ ما شخصی بوده است بنام حسن خان. این حسن خان که تقریباً معاصر یا اواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجاربوده است ، مردی بوده قوق العاده کافی و زرنگ و کاردان و توانست املاک بسیارزیادی درآن نواحی کم کم خریداری نماید. او پسرلایقی هم بنام محمد رحیم خان داشته است. حسن خان و پسرش محمد رحیم خان تقریباً در حدود چهل پنجاه آبادی بزرگ درهمان ناحیه ماهیدشت بتدریج خریداری میکنند که همان پایگاه محل قدرت و اعتیار آنها میشود. به عنوان جمله معترضه راجع به سابقه ی تاریخی ایل سنجانی این نکته را هم اضافه کنم که مطابق تحقیقاتی که خود بنده کرده ام، دریافتم که درناحیه شمال کردستان یعنی درحدود شمال مهاباد و در خاک عراق در اوایل قا جاریه یک طایفه ای بنام سنجابی درهمان حدود بین رضائیه وعثمانی آن زمان وجود داشته است دریک کتاب تاریخی ازتاریخ قاجاریه که بوسیله یکی از شاهزادگان قاجاریه نوشته شده و مرحوم عباس اقبال آشتیانی آن را چاپ کرده چنین آمده است که رئیس قشون ایران یک طایفه از اکراد را که یاغی و گردن کش بوده اند شکست میدهد وتعقیب میکند و آنها متواری میشوند و به ایل سنجابی درآن طرف رضائیه در خاک عثمانی پناه میبرند. بنابراین معلوم است که در آن موقع یک طایفه ای بنام سنجابی، یک مردمی بنام سنجابی درآنجا بوده اند ولی من هرچه دراین اواخرکوشش کردم که ببینم آیا از آنها اشخاصی وجود دارند نتوانستم چیزی بیابم. هرچند ازخانواده خودم شنیده بودم که درآن حدود ما بستگانی داریم. در اشعارنظامی گنجوی هم مخصوصاً دراسکندرنامه وی هم بنده یک شعری دیدم که درآن!، چون مادرش کرد بوده - محققاً مادرش کُرد بوده - درآنجا که ازتبارخودش صحبت کنم

دست پیچی زسنجابیان / زنم سکه برسیم سقلابیان!

میکند کلمه سنجابی رابکارمیبرد. آیا واقعاً درزمان نظامی هم یک چنین طایفه ای وجود داشته؟ درست برمن معلوم نیست. آنچه محقق است همین است که در آغازصحبت خود عرض کردم یعنی ایل سنجابی عبارت از آن تیره هایی است که درآغازصحبت خود عرض کردم یعنی ایل سنجابی عبارت از آن تیره هایی است که از ناحیه فارس وازناحیه لرستان وازناحیه دیاله و شهر زورو عراق آمدند ودر

ناحیه ماهی دشت کرمانشاه سکونت اختیارکردند. آن تیره ها بعلت اینکه مذهب تقریباً تمام آنها یک مذهب بوده است یعنی آنها به اصطلاح خودشان اهل حق یا آنطوریکه متداول است علی اللهی بوده اند، به یکدیگر گرایش داشته اند. درباره کلمه علی اللهی هم بی مناسب نیست توضیح بدهم که درواقع اینها علی را خدانمی دانند بلکه معتقد به ظهورات محتلف ومتدرج خداهستند وظهور اکمل او رادرشخص علی می دانند ولی این ظهور منحصر بفرد نیست، ظهورات وتجلیات دیگری هم حضرت حق باصطلاح علی اللهی ها داشته است که حتی بعد اززمان حضرت علی هم کسان دیگری صاحب این ظهورات شده اند. ازجمله شخصی بنام سلطان سحاق که میگویند درعهد امیر تیموربوده مظهریکی ازهمین ظهورات بوده و هم او در واقع بنیانگذار این طریقه است.

س- مقصود شما از ظهورات جلوه و...

ج - بله مقصود جلوه ومظهراست. بنابراین اینها این اعتقاد را دارند و خودشان را مسلمان میدانند و به قرآن معتقد هستند و به امامان معتقد هستند، البته آن ارادت خاص رابه حضرت علی دارند که او را جلوه واقعی حضرت حق می دانند. تقریباً کم و پیش نظیر آنچه عیسویان درباره مسیح میگویند. بهر حال، سنجابی ها که همه آنها که همه آنها اهل حق بودند، درهمان زمان اجتماع آنها پیشوای بزرگی از صوفیه اهل حق درناحیه کرمانشاه بنام سید براکه ظهور می کند که در گوران و از طایفه گوران بوده و تأثیر فوق العاده ای درپیروان این طریقه داشته است. مردم و درویشان زیادی در پیرامون او جمع میشوند وخانقاه او مرجعیت عظیمی پیدا میکند. بیشترمردم طوایف گوران که آنها هم ده پانزده هزارخانوارهستند و بیشتر مردم سنجابی پیروسید براکه وخاندان او میشوند. این وحدت مذهب یکی از وسایل پیوند دادن تیره های مختلف سنجابی به همدیگر بود. یکی دیگر از وسائل پیوند آنها همان محلهای سکونت ییلاقی وقشلاقی آنها بود.

سنجابی ها درابتدا جزو ابوابجمع ایل بزرگ زنگنه محسوب می شدند. بطوریکه میدانید زنگنه از ایل های خیلی بزرگ کرد ایران بوده و درزمان پادشاهان صفویه عظمت واعتبارزایدی داشته است. شیخ علیخان زنکنه صدراعظم بعضی از پادشاهان صفوی – ظاهراً شاه سلیمان - مردی فوق العاده مقتدر و توانا و

سرداربزرگی بود، ایل زنگنه تا این اواخر درایران بصورت ایل وجود داشت هرچند بعداً رؤسای آنها شهرنشین شدند و شیوه ی ایلی را ازدست دادند، خانواده زنگنه درکرمانشاه ازمهمترین خانواده های آن شهرهستند. طوایف زنگنه هم در بین ایلات دیگر پراکنده و مستهلک شدند. ولی هم اکنون یک ایل زنگنه در خاک عراق وجود دارد که از حدود خانقین تا کرکوک پراکنده هستند. بهر حال در دوره قاجاریه این تیره های کوچیده و یا کوچانده شدهٔ سنجابی را ابوابجمع زنگنه کردند. پیدا است که زنگنه چون ایل قوی و مقتدری بوده سنجابیها پیوستگی به آنرا برای خودشان وسیله حمایت و پشتیبانی میدانستند. تا زمان حسن خان جد اعلای من که الان اسم بردم سنجابیها جزایل زنگنه بودند ولی در زمان حسن خان اختلافی با رئیس ایل زنگنه پیدا میکنند و زد و خورد و قتل و کشتاری بین اینها رخ میدهد از آن تاریخ مدتی ایل سنجابی متواری می شود تا اینکه بعداً دولت وقت و والی کرمانشاه فرمان ریاست ایل سنجابی را بصورت ایل جدایی بهمان حسن خان میدهد و او دراین ایل سنجابی موجود، اولین رئیس ایل می شود.

بنابراین تاریخ پیدایش این سال شاید در حدود صد و پنجاه سال بیشترنباشد. حسن خان پسرهای متعددی داشته که بزرگترین آنها محمد رحیم خان و کوچکترین آنها شیر محمد خان صمصام الممالک جد پدری من بود. شیر محمد خان نیز سه پسر نامی داشت. پسر بزرگترش قاسم خان ملقب به سردار ناصرپدرمن بود. از پسرهای دیگرش یکی سردار بسیار معروف و با کفایت و وطندوست ایران علی اکبرخان سردارمقتدر بود که عموی بزرگ من حساب می شد و پسردیگرش سالارظفرحسین سنجابی بود. شیر محمد خان جد من از طرف دولت بعنوان حاکم قصرشیرین و سرحد دار منصوب شد و از آن تاریخ تا زمان پهلوی حکومت قصرشیرین و مرز داری آن حدود با سنجابی ها بود که امنیت جاده کاروان رو وجاده تجارتی و زیارتی معروف قصرشیرین به کرمانشاه را حفاظت میکردند. به این ترتیب ایل سنجابی وسعت و توسعه پیدا کرد، خود شیرمحمد خان صمصام الممالک درقصر شیرین اقامت داشت که هم اکنون عکس قلعهٔ محل اقامتش را به شما نشان دادم، و حکومت ایل را به پسر بزرگترش که پدرمن باشد قاسم خان واگذار کرد. پدرم درایل حکومت داشت وایشان در مرز، خوانین سنجابی در ناحیه ماهیدشت که محل اقامتشان بود دهات

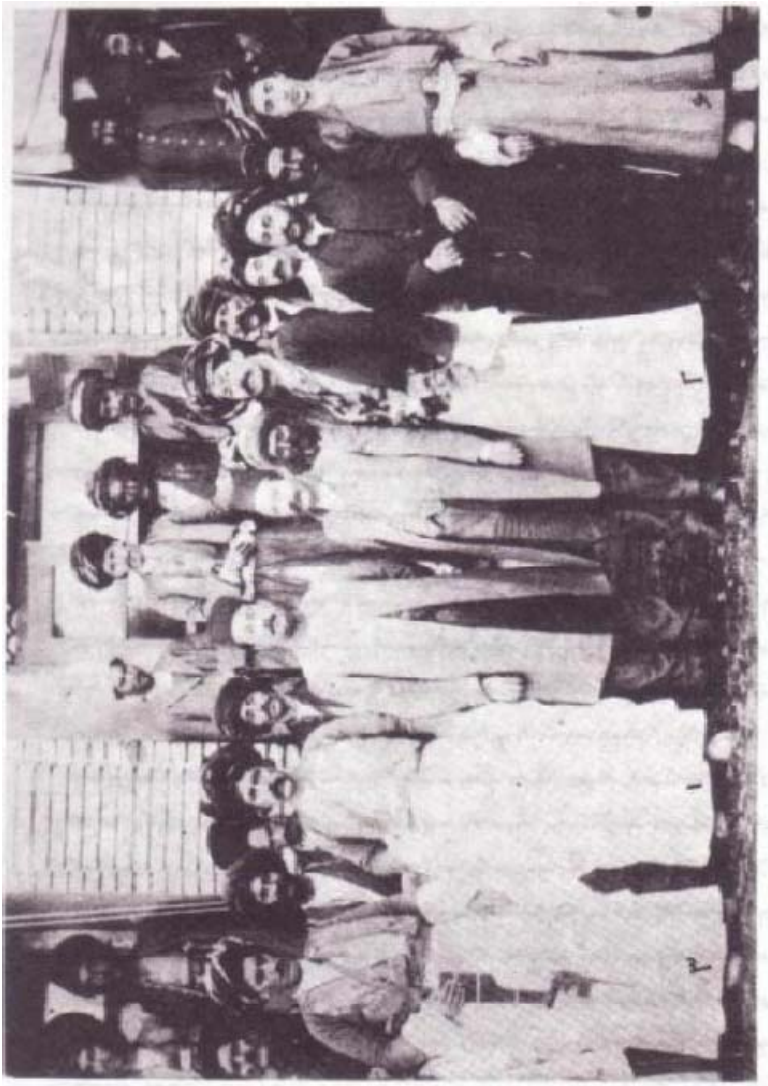

۱ـ قاسمیخان سردار ناصر رئیس ایل سنجابی ۲ـ علی‌اکبرخان سردار مقتدر سنجابی ۳ـ حسن‌خان سالار ظفر سنجابی
۴ـ امیر کل استاندار بعدی کرمانشاه ۵ـ مرآت‌السلطان جهانسوز نماینده کرمانشاه در دورهٔ سوم مجلس شورای ملی ۶ـ غلامرضا رشید یاسمی شاعر نامی

مختلف داشتند و هر یک قلعه بنا کرده بود. قلعه در آن زمان یک محل استحکامات جنگی بود با سنگرها و جان پناههای مخصوص و هم یک کارگاه، محلی که درقسمتهایی ازآن داربست های قالی بافی، نمد، گلیم و این جور چیزها بر پا می شد. خانها درقلعه های خودشان سکونت داشتند ونوکرها و اتباعشان دردهات مختلف. قوه جنگی ایل سنجابی ازدو نیروتشکیل میشد. یکی سوارهای نوکری بود که خانها افرادی را بصورت نوکر خودشان استخدام میکردند وبه آنها معمولاً اسب وتفنگ میدادند و در دهات پیرامون خود آنها را ساکن می کردند. اینها وابسته ودرخدمت آقای خودشان بودند. پدر وعموهای من درزمان خود تقریباً هفتصد سواربصورت نوکرشخصی داشتند. قسمت دیگری ازنیروی مسلح ایل ازخودمردم ایل تشکیل میشد. ایل سنجابی درآنموقع که درحدود شاید هفت تا هشت هزارخانواربود درحدود حداقل دو هزار مرد جنگی داشت که هفتصد سوارآن جز نوکری واتباع شخصی سردارها بودند وهزارسیصد تا هزار و پانصد نفر از تیره های مختلف ایل و خود این یک نیرو وقشون قابل توجهی به حساب می آمد. سنجابی ها همیشه نسبت به دولت مطیع بودند، بعلاوه محل سکونت آنها چون به کرمانشاه خیلی نزدیک و درجلگه صاف همواری است وکوهستان های سخت ندارد آنها نمی تواستند مثل طوایف کوه نشین دیگربصورت یاغی و سرکش زندگی کنند و می بایستی همیشه حسن رابطه را با دولت و باوالی های کرمانشاه نگاه بدارند. بطوریکه تاریخ زندگیشان نشان می دهد تقریباًهیچ وقت مردمان این ایل بصورت یاغی و گردنکش درمقابل دولت وحکومت مرکزی قرارنگرفته وبلکه برعکس همیشه همراه وهمکار بوده اند، در نهضت مشروطیت ایران ایل سنجابی با مشروطه خواهان همکاری کرد و جهات مختلفی باعث آن بود. یکی از آن جهات مذهبی بود چون خانواده مستقیم پدری من شیعه بوده وهستند، هم پدرم و هم پدر بزرگم هم جد اعلای ما حسن خان که اسم بردم، شیعه بودند. چنانکه جنازه حسن خان را بعد از فوتش به نجف بردند، وهم چنین جنازه پسر بزرگ او محمد رحیم خان را. صمصام الممالک نیز یک شیعه متعصب بود،، بدین مناسبت به روحانیون فوق العاده احترام می گذاشت. درصدر مشروطه آخوند ملامحمد کاظم خراسانی که پیشوای بزرگ شیعیان ایران درنجف بود نامه ای به پدربزرگ من و ایل سنجابی نوشت و بوسیله مرحوم علی هیئت فرستاد

که بنده نسخه اش را یک وقتی داشتم، وی سنجابی ها را دعوت کرد از مشروطیت حمایت بکنند، بله یک علت این که سنجابی ها به مشروطیت گرایش پیدا کردند همین تبلیغ علمای بزرگ این طوری بود. یک علت اجتماعی آن که نظرخود بنده است، این است که ایل سنجابی درآن موقع در برابر تجاوز ایل قدرتمند کُلهر قرار داشت ایل کُلهر بزرگترین ایل کرد است. شاید در تمام نواحی کرنشین ایران وعراق و ترکیه هم ایلی به بزرگی آن نباشد.

ایلخانی کُلهردرآن زمان داود خان امیر اعظم رئیس ایل کُلهربود که وی بنا بر جهاتی که حالا تفصیلش بی مورد است با سنجابی ها خیلی بد بود وچندین بار به منطقه سنجابی ها اردو کشید و قلعه های سنجابی ها را آتش زد و این اختلافات بین این دو ایل وجود داشت. بمناسبت اینکه داود خان امیراعظم رئیس ایل کُلهربا مستبدین و با سالارالدوله یاغی که علیه مشروطیت بود همراهی میکرد سنجابی ها که مخالف او بودند بالطبع به مشروطیت علاقه پیدا کردند و خود همین کیفیت یک آبرو و احترامی به ایل سنجابی بعنوان آزادیخواهی داد و این جریان باعث گردید که در دوران مشروطیت حزب دموکرات هم که حزب تندرو مشروطیت بود تمایل زیادی نسبت به سران و مردم سنجابی داشته باشند. دموکراتهای شهرکرمانشاه اغلب با سنجابی ها مربوط بودند وسنجابی ها هم درانتخابات از نامزدهای دموکرات کرمانشاه حمایت میکردند درنتیجه یک نوع پیوستگی بین ایل سنجابی و دموکرا تها ورهبران دموکراتها که درآن زمان تقی زاده و سلیمان میرزای اسکندری بودند بوجود آمده بود. تا جنگ بین الملل اول پیش آمد. درجنگ بین الملل اول که با پیشرفت قشون اشغالگر روس درداخل ایران و وارد شدند آن به آذربایجان وشمال ایران ورسیدن به قزوین بیم این بود که به تهران وارد بشود بطوریکه میدانید دردوره ی سوم پارلمان واقع مهاجرت صورت گرفت یعنی اکثر زعمای دو حزب دموکرات واعتدالی آنوقت که باهمدیگرائتلاف کردند. درآنموقع چون دودولت بزرگ استعمارگر یعنی یعنی انگلیسها وروسها با همدیگرمتحد بودند و درسال ١٩٠٧هم آن قرارداد معروف تقسیم ایران را به دومنطقه نفوذ بین خودشان منعقدکرده بودند مردم ایران، ملیون ایران وبخصوص آزادیخواهان و دموکراتهای ایران علیه این دو دولت بودند و بلطبع گرایش فوق العاده ای نسبت به آلمانها داشتند. از طرف دیگردرآن

زمان دولت عثمانی هم متحد دولت آلمان بود و این دولت در بین مردم مسلمان دعوت به اتحاد اسلام می کرد که مسلمانها با اوعلیه روسها و انگلیسها همراهی کنند واینهم دراذهان مردم ایران تا حدی مؤثر واقع شده بود. این بود که وقتی مهاجرین از تهران حرکت کردند و بعد به کرمانشاه رسیدند و در کرمانشاه حکومت مقاومت ملی به زعامت نظام السلطنه مافی تشکیل دادند سنجابی ها با مهاجرین همراهی کردند. قسمت بزرگی از نیروی ژاندارمری ایران هم همراه مهاجرین به کرمانشاه آمد. این نیروی ژاندارمری وسنجابی ها وطوایف دیگری متحداً یک نییروی مقاومت درمقابل پیشروی روسها تشکیل دادند . روسها که قسمت عمده ایران را اشغال کرده بودند، به همدان وبعد به کرمانشاه رسیدند وکرمانشاه را نیز تصرف کردند . سنجابی ها درمقابل روسها ایستادگی کردند و سه ماه تمام پیشروی نیروی روس درناحیه ماهیدشت سنجابی متوقف شد. این مقاومت مردم سنجابی وژاندارم هایی که درداخل سنجابی بودند درمقابل روسها یکی از موجبات فتح عثمانی درجبهه ی کوت العماره شد که توانست قشون انگلیس را که تحت محاصره بود از پا در آورد و قریب ١٢هزارنفر از آنها را اسیر کند. بعد از این فتح بزرگ بود که عثمانیها فراغتی پیدا کردند و توانستند قسمت بزرگی از نیروی خود را به فرماندهی علی احسان پاشا فرمانده معروف به جبهۀ ایران اعزام دارند و روسها را از کرماشناه عقب بزنند ولی این پیروزی عثمانیها و رجعت مهاجرین و حکومت مقاومت ملی به کرمانشاه بی دوام بود زیرا انگلیس ها به سرعت شکست خود را جبران کردند و نیروی تازه نفس وارد بصره نمودند و عثمانیها رابه عقب رانده و بغداد را در خطرسقوط قرار دادند. نیروی فاتح عثمانی درجبهۀ ایران ناچار به عقب نشینی شد. روسها مجدداً همدان و کرمانشاه رابه تصرف در آوردند. کارمهاجرین و حکومت مقاومت ملی نیز ازاین تاریخ به پایان رسید. یک عده ازآن ها همراه نظام السلطنه و مدرس به استانبول رفتند ولی قسمت بزرگی از مهاجرین که دل خوشی از عثمانیها نداشتند به داخل ایل سنجابی آمدند که درکوههای سرحدی متواری بودند. قریب هفتصد نفراز آنها مدت چندین ماه در[ایل] سنجابی مهمان بودند و سنجابی ها از آنها پذیرایی می کردند. این جمعیت بزرگ درخانه پدرمن و عموهای من مهمان بودند و منزل با ما حرکت می کردند تا زمانیکه انقلاب در کشور روسیه صورت گرفت و

نیروی اشغالگر روس در ایران دچارآشفتگی گردید.

س - انقلاب ١٩١٧.

ج - بلی انقلاب ١٩١٧ در روسیه صورت گرفت و دولت انقلابی دستور به وابس خواندن نیروی خودش داد وآنها هم یعنی آن قوایی که درکرمانشاه داشتند تأمین به مهاجرین دادند و مهاجرینی که درایل سنجابی بودند با تأمینی که از روسها و انگلیسها گرفتنند از راه کرماشاه به اوطان خود و به تهران برگشتند ولی یک عده ای از آنها تأمین پیدانکردند وباقی ماندند. از آن جمله کسانی که در خانه باقی ماندند مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری بود و مرحوم میرزا طاهرتنکابنی نمایده مجلس و از استادان معروف دانشگاه و تاجر بزرگی بنام حاج محمد تقی شاهرودی .

اینها ماندند ودرخانه پدرم بودند. درمدتی که مرحوم سلیمان میرزا درخانه ما بود خود ایشان لطفشان و با محبت خاصی که داشتند از من که یک بچه ده دوازده ساله بودم دعوت کرد که خدمت ایشان بروم و به من تدریس کنند و من این افتخار تحصیل را در پیش ایشان به مدت چند ماه داشتم که هر روز میرفتم و زانوی ادب به زمین میزدم ودوساعت درس می خواندم. من درآن مدت چند ماه یک دوره کامل حساب و یک دوره هندسه مختصر تاریخ و جغرافیا که همه جا توأم با بحث های سیاسی و آموزشی وطن دوستی وآزادیخواهی بودآموختم. بعد هم خود اوعلاقه پیدا کرد که یک آموزشگاه کوچک ایلی برای کدخداهای سنجابی و سوارهای سنجابی ترتیب بدهد. این بود که نزدیک چادراو به دستور پدرم یک چادر بزرگ پنج ستونی برپا کردند که درواقع بصورت یک کلاس اکابر درآمد و شاهزاده شبها به آنجا می آمد و برای کدخداها وسوارها که جمع میشدند صحبت میکرد و من صحبت های او را به کردی برای آنها ترجمه میکردم. این وضع ادامه داشت و سلیمان میرزا در خانه ی ما بود و ما در حال کوچ بودیم تا نزدیک خانقین که انگلیس ها با حیله و مکر و با یک خدعه و نیرنگ ضربت بزرگی برما و برتمام سنجابی ها وارد آوردند. خلاصه آن چنین بود که ما درمحلی تقریباً یک فرسخی خانقین که قوای انگلیس ها هم در آنجا بود چادر زده بودیم. فرمانده انگلیس در آنجا با سلیمان میرزا هم صحبت کرد و به سلیمان میرزا گفت که شما با آلمانی ها همراهی می کنید و به سنجابی ها اعتراض کرد که شما به آلمانی ها و عثمانی ها آذوقه می دهید، واین در

ابتدای سال ۱۹۱۸ سال قحطی بزرگ ایران بود، سال مجامه ی معروف، درآن موقع مردم سنجابی اغلب با نان بلوط سد جوع می کردند. پدرم دستورداد بروند از توی ایل مقداری از آن بیاورند و به آن فرمانده ی انگلیسی نشان داد وگفت، مردمی که نانشان این است از کجا می توانند آذوقه بدیگران برسانند. بالاخره آنها برحسب ظاهرتآمینی به سلیمان میرزا و به ما دادند و رفتند ولی یک هفته بعد درحدود دو هزارسرباز شبانه حرکت دادند و در صبح زود که هنوز ما از خواب بیدار نشده بودیم دور چادر های ما را محاصره کردند و سلیمان میرزا و برادرش عیسی میرزا را اسیرکردند و بردند. سلیمان میرزا را بعد از آنجا به بغداد بردند و از آنجا به بصره واز بصره به بمبئی و او سه سال دراسارت انگلیسیها باقی ماند. بعد از این غائله خفت آور ایل ما پراکنده و متواری شد. یک یا دو ماه بعد انگلیسی ها مجدداً اردو کشیدند و طوایف ایرانی دیگری مثل ایل کلهر و ایل گوران که بیشتراز متحدین ما بودند با انگلیسها همراه شدند وانگلیسها با توپ و با طیاره ایل سنجابی را دربهار سال ۱۹۱۸ در محل معروف بدشت حر بمباران کردند . درآن واقعه حداقل پانصد نفر زن و مرد و بچه ی سنجابی کشته ویا درهرحین فرار در رود خانه معروف به زمکان غرق شدند وتمام هستی ایل با سیصد چهار صد هزارگوسفند به غارت رفت و بعد پدرم بازنها و بچه های خانواده برای دادخواهی به کرمانشاه رفت و به دولت مرکزی تلگراف کرد انگلیسی ها او را نیزگرفتند واسیرکردند وبه بغداد بردند . عموهای دیگرم که سردارمقتدر و سالار ظفر بودند با برادر بزرگترم سالار مقتدر و یک عده ای سوار زبده فراری و متواری شدند و بخاک عثمانی پناه بردند و از کرکوک به موصل رفتند. در اواخرهمین سال ۱۹۱۸ که جنگ بین الملل خاتمه پیدا می کردندوعثمانی ها تسلیم شدند و قوای آنها از بین رفت در شهر موصل عموماً و برادرم توانستند فرارکنند واز شمال کردستان و جنوب آذربایجان با هفت هشت سوار خود را به تهران برسانند و اینها وقتی به تهران میرسند که کابینه وثوق الدوله برسرکار و نصرت الدوله فیروز دادگستری بود. انگلیسها دستورمی دادند که آنها باید در تهران بمانند. عمومهای من بدین کیفیت مدت دوسال در تهران در تهران تحت نظر بودند. (۱)

ایل سنجابی و سیاست‌های انگلیس در غرب ایران در جنگ جهانی اول

محسن رحمتی وپیرحسین نظری درمقالهٔ پژوهشی خود در بارهٔ «ایل سنجابی و سیاست‌های انگلیس در غرب ایران در جنگ جهانی اول» اینگونه مورد بررسی قرار داده اند: ایل سنجابی از ایلات کرد غرب ایران هستند که در جریان جنگ جهانی اول، به حمایت از دولت موقت ملی نظام‌السلطنه و ملی گرایان همراه وی برخاستند و ضمن اعلامِ مخالفت با حضور و فعالیت سپاهیان دولتهای انگلیس و روس، با نیروهای آلمانی وعثمانی همراه شدند. بعد ازغلبهٔ سپاهیان روس وانگلیس بر منطقهٔ غرب، این ایل پناهگاه عناصر ملی دولت موقت شدند وبه مخالفت باحضورو برنامه های نیروهای بریتانیا درغرب ایران ادامه دادند. این مقاله درصدد بررسی چگونگی تقابل سران ایل سنجابی با اقدامات و برنامه های دولت بریتانیا درغرب ایران در جریان جنگ جهانی اول است. این مطالعه نشان می دهد انگلیسی‌ها بعد از غلبه بر غرب ایران، قصد داشتند پلیس غرب را از طریق جذبِ ایلاتِ منطقه تشکیل دهند و ایل سنجابی نیز با توجه به قدرت نظامی قابل توجه و حمایت ازعناصر ملی، بیش از دیگر ایلات مورد توجه آنها قرارگرفت. سران ایل سنجابی ضمن ادامهٔ همکاری با اعضای کمیتهٔ دفاع ملی، مخالفت خود را با برنامه ها و اقدامات نیروهای انگلیسی در غرب اعلام کردند. کارگزاران انگلیسی در غرب ایران کوشیدند تا سران ایل سنجابی رااز چهار طریقِ گفت وگو، تحریک ایلات مجاور علیه آنها، قطع ارتباط اعضای کمیتهٔ ملی با ایشان و سرانجام حملهٔ نظامی، با خود همراه و از مخالفت آنها جلوگیری کنند.

١.مقدمه

ایل سنجابی ازایلات کرد در نواحی غربی ایران بودند که در نوار مرزی بین ایران و عثمانی سکونت داشتند و در طی سال‌های جنگ جهانی اول، در حوادث غرب ایران نقش قابل توجهی ایفاء کردند. در جریان این جنگ، باتوجه به نقضِ بی‌طرفیِ دولتِ ایران از سوی عثمانی، عبور نیروهای نظامی آن کشور از مرزهای غربی و

شمال غربی ایران و در پی آن هجوم نیروهای روسی و انگلیسی به بهانهٔ مقابله با نیروهای عثمانی، نواحیِ غرب کشور، به ویژه منطقهٔ زندگی ایل سنجابی، عملاً صحنهٔ زد و خورد و رقابت شدید بین این سه قدرت شد. با توجه به ناتوانی حکومت مرکزی ایران در حفظِ بی‌طرفیِ خود، حضور و وجود تعدادِ زیادی از ایلات کرد در غرب ایران و همچنین قدرت رزمی قابل توجه این ایلات، برهر سه قدرتِ رقیب معلوم بود که فقط از طریق اتحاد با این ایلات می توانند در منطقه نفوذ کنند و هر کس بتواند با تعداد بیشتری ازایلات متحد شود، ابتکار عمل درآن منطقه را در دست خواهد گرفت.

تا زمان حضور دولت موقت ملی به ریاست نظام‌السلطنه مافی درکرمانشاه و حضور مهاجران ملی درآنجا، همهٔ ایلات غرب براثرتمایلات و احساسات وطن - دوستانه به آن پیوسته بودند، اما بعد از رانده شدن این دولت، تعرّض مقطعی و متناوب هر سه قدرت در این منطقه و لزوم داشتن پایگاه درمنطقه از طریق اتّحاد با این ایلات، رقابت شدید آنها را درجلب همکاری واتّحاد با سران ایلات غرب ایران درپی داشت؛ در نتیجه، ایلاتِ کرد منطقهٔ غرب، به کانون مرکزی این رقابتِ سه جانبه مبدّل شدند. ایل سنجابی نیز به عنوان یکی ازاین ایلات، در جریان جنگ جهانی اول حامی منافع ملّی و پناهگاه اعضای دولت موقت ملّی و مهاجران ایران بودند که از آن پس در معرض حملات نیروهای هر دو دولت روسیه و انگلستان قرارگرفتند، اما با توجه به آنکه در پایان جنگ، انگلستان فاتح اصلی محسوب شد و بر همهٔ نواحی غربی تسلّط یافت، مطالعهٔ رابطهٔ بین آنها و سران ایل سنجابی در طی جنگ جهانی اول، اهمیت بیشتری دارد.

به‌رغم آنکه پژوهش‌های متعدّدی دربارهٔ سیاست انگلیس در میان ایلات غرب و جنوب غربی ایران و همچنین دربارهٔ ایل سنجابی و تاریخچهٔ آن انجام شده است، هنوز روابط و در واقع نوع واکنش آنها در قبال سیاست اعمال نفوذ انگلیس در غرب ایران به تفصیل بررسی و مطالعه نشده و رسالت مقالهٔ حاضر پرداختن به این قضیه یا به عبارت بهتر، ارائهٔ پاسخی روشن به این پرسش است که چگونه ایل سنجابی مورد توجه انگلیسی‌ها قرارگرفت و سران این ایل در قبال سیاست نفوذ انگلستان در غرب ایران چه واکنشی نشان دادند؟

۲. محدودهٔ جغرافیایی و قلمرو ایل سنجابی

ایل سنجابی از ایلاتِ متأخر و نوبنیان است که از اواسط عهد ناصری (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هـ.ق) و با انشعاب از ایل زنگنه به وجود آمد. حسن-خان بختیار با پرداخت پیشکش به حکّام قاجاری در سال ۱۲۹۳هـ.ق این انشعاب را رقم زد و خود به عنوان نخستین ایلخانِ آن انتخاب شد. دربارهٔ وجه-تسمیهٔ این ایل، نظرهای متعددی ابراز شده است که اقناع کننده نیستند.۱

محل زندگی ایل سنجابی، بخش وسیعی از اراضی غربی استان کرمانشاه را در بر می-گیرد که از شمال به شهرستان روانسر کنونی و بخش میان-دربند کرمانشاه و از جنوب و جنوب شرقی به منطقهٔ ایل کلهر (شهرستان اسلام-آباد غرب) محدود است و از طرف شمال غربی وغرب نیزبا اراضیِ ایلات گوران، ولدبیگی و جافِ جوانرود هم- مرز است؛ بنابراین، قلمرو ایل سنجابی از ماهی-دشت تا قصرشیرین امتداد داشته و مناطقی از اورامانات را نیز در بر می‌گرفته است. این قلمرو در سمت غرب از قصرشیرین تا حدود خانقین، مندلی، قزل-رباط، شهربان و نفت-شهر امتداد داشت. در سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۳۳۲هـ.ق) به موجب قرارداد تحدید حدود بین ایران و دولت عثمانی که با حکمیت دولت-های انگلستان و روسیه انجام شد، قسمت عمدهٔ مراتع ایل سنجابی ضمیمهٔ خاک عثمانی شد و در حال حاضر جزء کشورعراق است (مکری، ص۱۰)؛ بنابراین، اکنون مرزهای غربی قلمرو ایل سنجابی به نوار مرزی ایران و عراق، از بالادست رودخانهٔ تنگاب تا حوالی نفت-شهر، محدود است.

اگرچه این ایل دراوایل تشکیل دارای دوازده طایفهٔ چالاوی، اللهیارخانی، عباسوَند، خرده دسته، دولتمند و دَستَجه، دارخور، دالیان، رهبروَند، تَکِه وَند، بیوه جَشنیان، مَجریلان و بَراز بوده است که گرچه دارای منشأ واحد نیستند (سلطانی، ص۸۳۸-۸۳۹)، مع‌الوصف، به خاطر ماهیت زندگی ایلیاتی و لزوم اشتراک در مرتع برای چراگاه احشام و ضرورت ترتیب تقسیم و توزیع ادواری آن بین تیره‌های ایل، مسئلهٔ خدمت سربازی برحسب بنیچهٔ قدیم، دفاع از موجودیت ایل در برابر طوایف دیگر، همچنین تجانس زبان و مذهب، اعضای این ایل پیوند خود را حفظ و موجودیت خود را به عنوان یک ایلِ واحد تضمین و تثبیت کردند.

۳. سیاست بریتانیا در ایران، در جنگ جهانی اول

انگلستان از ابتدای قرن نوزدهم، با پیشی- گرفتن از رقبای استعمارگر خود بر نواحی وسیعی از جهان (از قارهٔ آمریکا گرفته تا آفریقا، آسیا و اقیانوسیه) مسلّط شده بود، اما هندوستان در میان این مستعمرات موقعیتی ممتاز داشت. از همان زمان، ایران و به-ویژه مناطق جنوب شرقی آن را به عنوان «دروازة هندوستان» و «سدّ محافظتی از منافع بریتانیا در هند» تلقی می کردند و در طی این قرن، سیاست انگلستان در ایران بر جلوگیری از تهاجم احتمالی به هند از طریق ایران متمرکز بود (سایکس، سفرنامه، صص۴۳۸-۴۳۹).

از اوایل قرن بیستم، تشدید رقابت های استعماری و تلاش برای توسعة نیروی دریایی و تصاحب منافع و مستعمرات بیشتر توسط قدرت‌های جدید، به تنش منافع بین دولت-های اروپایی انجامید ودسته-بندی آنهاعلیه یکدیگر آغاز شد (موروا، ص۵۳۳-۵۴۲) و در این میان، بریتانیا در نواحی مختلف جهان (از اروپا تا شرق آسیا) با رقبای متعدد درگیر بود که مهم‌ترین رقیبش در آسیا روسیه بود که در خاور دور وخاورمیانه، به ویژه ایران، منافع بریتانیا را تهدید می کرد و مقامات انگلیسی با جدیّت زیاد فعالیت های روسیه در این نواحی را رصد می-کردند. در شرق آسیا، انگلستان با اتّحاد با ژاپن کوشید تا کمربند محافظتی و دفاعی در برابر پیشروی‌های روسیه ایجاد کند (kazemzadeh, p.366)، ولی در ایران اوضاع فرق می-کرد.

از ابتدای قرن ۱۹ تا آغاز جنگ جهانی اول، مقامات سیاسی بریتانیا بر «تمامیت ارضی» ایران به مثابة «دولت حایل» میان هند و روسیه اصرار و تأکید داشتند. افزایش نفوذ روسیه در ایران و پیشروی آن به سوی جنوب و رسیدن ناوگان روسی به خلیج فارس در آغاز قرن بیستم و همچنین حضور مأموران روسی در منطقة سیستان، انگلستان را به شدت از پیشروی روسیه نگران ساخت (Nazem, p.11-14). اکتشاف و استخراج نفت در نواحی جنوبی ایران و در حوزهٔ نفوذ بریتانیا، در اوایل قرن ۲۰ نیز بر اهمیت ایران و لزوم حفظ سلطه بر آن، در نزد دولت-مردان انگلیسی و نگرانی آنها از پیشروی روسیه به جنوب افزود (Nazem, p.145-152؛ فاتح، ص

۲۶۴-۲۶۶)؛ لذا انگلستان به اتحاد با آلمان علیه روسیه متمایل بود، اما ناکامی در جلب اتّحاد آلمان، آن دولت را مجبور ساخت تا توسعه-طلبی روسیه در ایران را به تنهایی مهار کند. نتیجة چنین روندی قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بود (Kazemzadeh, p.476-477; Nazem, 21-25)، اما روس ها با تحکیم سلطهٔ خود در منطقهٔ تحت - نفوذشان و همچنین اعمال قدرت از طریق برخی دولت مردان هوادار روس، موفق شدند تا در زمینه های تجاری و اقتصادی فرایندی قرارداد ۱۹۰۷ وتقسییم ایران به سه منطقه بود بنابراین، نسبت به انگلیس برتری نسبی پیدا کنند؛ بنابراین، در سال‌های بعدی، انگلیس به نتایج قرارداد۱۹۰۷با تردید می نگریست (Burrell, v.5, p.639-641).

در همین هنگام رقابت-های استعماری در اروپا و آفریقا به دسته‌بندی‌های مشخص تر و جبهه گیری علنی کشورهای اروپایی منجر شد و انگلیس که منافعش با همهٔ کشورهای اروپایی در بخشی از جهان اصطکاک داشت، به انزوای سیاسی عجیبی دچار شد. در حالی که دولت-های محور، یعنی آلمان و عثمانی قصد داشتند از طریق ایران منافع بریتانیا را در هندوستان تهدید کنند و در این وضعیت، بی‌طرفی ایران بیش ازهرچیزدیگر می توانست منافع بریتانیا راتأمین کند، دولت مردان انکلیس برای رهایی ازانزوا، ناچار شدند تا با چشم پوشی ازبرخی منافع، اختلافات خود را با فرانسه و روسیه خاتمه دهند. دربارهٔ روسیه، با دادن برخی امتیازات در ایران کوشیدند تا اتحاد خود را با آنها حفظ کنند؛ چنان که به رغم ناراحتی و اعتراض شدید ایرانیان به سلطهٔ روس ها بر نواحی شمالی ایران و درخواست تخلیهٔ آذربایجان و نواحی شمالی با توجه به تضمین بی‌طرفی ایران در جنگ، روس-ها به بهانهٔ واهیِ احتمالِ خطر حملهٔ عثمانی از طریق این منطقه، از تخلیهٔ آن خودداری کردند (Olson,p.35-37).

انگلستان به-رغم آن که منافعش در تثبیت و تحکیم بی‌طرفی ایران بود، با این تجاوز آشکار و رفتار نامعقول روسیه همراهی کرد تا بتواند اتحاد خود را حفظ کند. از طرفی، آلمان و عثمانی قصد داشتند از طریق ایران منافع بریتانیا را در هند تهدید کنند. با این وضعیت جنگ آغاز شد و به رغم اعلان بی‌طرفی دولت ایران در این جنگ، نیروهای روس و عثمانی این بی‌طرفی را نقض کردندوایران را عرصة

تاخت وتاز خود قرار دادند.
در ابتدای جنگ جهانی اول، به رغم آنکه توجه انگلیس بیش از هر چیز و هر جا به تحولات اروپا و تحرکات آلمان معطوف بود وکمتر به ایران توجه داشت (Olson, p.32)، هدف دولت مردان آن کشور در ایران، بر محورِ ناکام گذاشتنِ هرگونه تلاشِ مداخله آمیزِ دولت-های محور برای نفوذ در افغانستان و سپس هندوستان و همچنین تأمین منافع سرشار اقتصادی و سیاسی در ایران و در رأس آن منابع نفتی غرب و جنوب غربی ایران متمرکز بود. از طرف دیگر، افزایش نسبی نفوذ روسیه در ایران نسبت به انگلیس بعد از قرارداد ۱۹۰۷ (Burrell, v.5, p.641) و همچنین ناتوانی دولت مرکزی ایران ازاعمال سلطه بر ایلات و عشایر پراکنده در غرب و جنوب غربی کشور و همچنین علاقه-مندی سران این ایلات وعشایربه همکاری واتّحاد با دولتهای محورو آلمان (Burrell, v.5, p.670-71)، سیاست انگلیس را در ایران تحت تأثیر قرارداد؛ بدین معنی که در اوایل جنگ، سیاست انگلیس در ایران تابع روابط آنها با روسیه و به صورتی دوگانه بود؛ از یک سو، برای مقابله با آلمان چنان با روسیه همکاری میکردکه گویی امپراتوری وجود نداردو از سوی دیگر، در حفاظت از منافع خود دربرابرروسیه، چنان رفتارمیکرد که گویی جنگی وجود ندارد (Olson, p.34) . انگلستان با توسل به این سیاست دوگانه ضمن آنکه به شدت مراقب فعالیت‌های روسیه در تهران و نواحی شمال ایران بود، برای آنکه اتحاد برقرار بماند، دست روس-ها را در شمال باز گذاشت و برای ممانعت از نفوذ آنها در جنوب، سیاست نزدیکی به رؤسای ایلات و عقد قراردادهای جداگانه را با آنها در پیش گرفت (رایت، ص۱۹۱؛ سایکس،تاریخ ایران، ج ۲، ص ۶۱۳؛ کسروی، تاریخ پانصدسالة خوزستان، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۲۱۶) که دولت مرکزی و به تبع آن روسیه قادر به نفوذ در آن نواحی نباشند (Burrell, v.5, p.730-31).
بنابراین، با توجه به اتحاد انگلیس با روسیه علیه دولت-های محور و همچنین نفوذ قابل توجه نیروهای آلمانی در ایران در نخستین ماه‌های جنگ، انگلستان بر سیاست تقسیم کامل ایران بین خود و روسیه راسخ تر شد و در گفت وگو با نمایندگان روسیه در اوایل ۱۹۱۵م/ ۱۳۳۳هـ.ق، عملاً قرارداد ۱۹۰۷ را اجرایی و حتی منطقة بی‌طرف را نیز بین خود قسمت کردند تا هیچ بخشی از ایران برای نفوذ آلمانی ها

خالی نماند (مکی، زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، ص۲۳۴-۲۳۷).
وقوع انقلاب روسیه، لزوم حفظ منافع سیاسی و اقتصادی در ایران از طریق مقابله با نفوذ رقبای دیگر و همچنین مقابله با نفوذ و گسترش کمونیسم (شیخ‌الاسلامی، ص ۱۰۶؛ هوشنگ مهدوی، صص ۳۵۳- ۳۵۴)، دولت انگلیس را در تداوم سیاست نزدیکی با ایلات وعشایر ایران راسخ ترکرد؛ زیرا با توجه به ضعف مفرط حکومت مرکزی فقط از طریق اعزام نیرو یا جلب همکاری ایلات و عشایر غرب و جنوب غربی ایران می‌توانست به اهداف خود برسد (کاتوزیان، ص ۲۷۹). سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox) حتی پیشنهاد می‌دهد که در صورت لزوم، این ایلات را از ایران مستقل و با آنها پیمان همکاری متقابل امضاء کنند (لورن، صص ۵۹-۶۰). بدین-ترتیب، پیداست که ایلات و طوایف مناطق غربی و جنوب غربی در آغاز قرن بیستم و به ویژه در جریان جنگ جهانی اول، تا چه اندازه در سیاست بریتانیا اهمیت داشتند.

۴. سنجابی-ها و دفاع از کشور در جنگ جهانی اول

مدتی بعد ازآغاز جنگ جهانی اول در اروپا در اوایل اوت ۱۹۱۴م/ شعبان ۱۳۳۲هـ.ق، دامنة جنگ به آسیا و دیگر قاره‌ها نیز رسید. به‌رغم آنکه دولت ایران بی‌طرفی خود را در این جنگ اعلام کرد، نیروهای روسی و قوای عثمانی با بی اعتنایی به این موضوع، آذربایجان و کردستان را صحنهٔ نبرد و رقابت خود ساختند (کسروی،تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان،صص ۵۸۸ و ۵۹۹-۶۰۴؛ ایوانف، ص۶۹). قوای عثمانی از سوی دیگر با کمک دولت آلمان با تهیة تدارکات لازم در بغداد و بصره، قصد داشتند به نیروهای انگلیسی در جنوب بین‌النهرین و خوزستان حمله کنند. اعزام نیروهای انگلیسی برای مقابله با این تصمیم و حملة سپاهیان روس به صفحات غربی ایران برای کمک به قوای محاصره شدهٔ بریتانیا، عملاً صفحات غربی و جنوب غربی ایران را صحنة زد و خورد نیروهای هر سه دولت متخاصم کرد (فرمانفرماییان، صص ۲۷-۲۸) در این میان، به ویژه منطقهٔ سکونت ایل سنجابی، در مرکز تصادم این سه نیرو قرار گرفت.

ایل سنجابی که ازچند دهه قبل مهمترین وشایدتنها مدافعِ منافع دربرابر زیاده طلبی‌های عثمانی درغرب کشوربود وبارها در برابر تجاوز عثمانی ایستادگی کرده بود (مکری، صص ۵۵-۵۶؛ Burrell, v.5, p.513)، در این زمان نیز با ملی گرایان همراه شد. همکاری تنگاتنگ ایل سنجابی با دولت موقت ملّی و اتحاد اعضای این دولت باعثمانی وآلمان، عملاً سنجابی‌ها رابه عنوان مهم ترین مدافعان تمامیت ارضی کشور از طریق طرفداری از سیاست آلمان و عثمانی در منطقة غرب درآورد (دولت آبادی، ج ۳، صص ۳۳۶-۳۳۷ و ۳۴۲-۳۴۴)، اما با پیشروی سپاهیان روس به سوی غرب وعقب راندن دولت موقت ونیروهای عثمانی،ایل سنجابی تنها ماند. سران ایل، ضمن پناه دادن به اعضای متواریِ دولت موقت، به مبارزات خود با سپاهیان روس ادامه دادند تا همة آن اعضا بتوانند با آرامش از کشور خارج شوند و از دسترس لشکر روس دوربمانند (همان، صص ۳۴۲-۳۴۴ و ۳۴۶-۳۴۸؛ ج۴، صص۹-۱۲)؛ بنابراین،ایل سنجابی تازمان خروج کامل اعضای دولت موقت از ایران، در برابر سپاه روس مقاومت و بعد از آن به خاطرکمبود فشنگ وتجهیزات جنگی با روس‌ها گفت وگو کردند(دولت آبادی،ج ۴، ص۱۰). سپاهیان روس نیزکه درپی جلب اتّحاد ایلات بودند(مردوخ، ص۵۷۱)، با سران ایل سنجابی وارد مذاکره شدند.

سران ایل سنجابی، برای تأمین جان مهاجران و همچنین محافظت از منافع ایران در ربیع‌الثانی ۱۳۳۴هـ.ق/ فوریه ۱۹۱۶م، میهمانی بزرگی به هزینهٔ خود ترتیب دادند که به مذاکرات «صلح بُندار» معروف است. ایل سنجابی در این جلسه و در حضور بیش ازهفت هزار نفر ازسران و بزرگان شهری، ایلی، رؤسای دوایر دولتی، نظامیان روسی و نمایندگان دولت های انگلیس و روس، با کنارگذاشتن نشان‌های آلمانی، شرایط صلح نامه ای ده ماده ای را مطرح ساخت که به تصریح مردوخ، حفظ استقلال ایران را ضمانت می‌کرد(سنجابی، ص۴۳۱؛ مردوخ، ص۵۶۲)؛ البته چنان که از فحوای کلام مورخان برمی آید، این مذاکرات بی نتیجه ماند و سپاهیان روس برای حمایت از نیروهای انگلیسی، پیشروی به سوی غرب را ادامه دادند و ضمن تصرف قصرشیرین و سپس شهرهای خانقین و رواندوز در ماه مه ۱۹۱۶م/ رجب ۱۳۳۴هـ.ق، برای حمله به قوای عثمانی آماده شدند (ایوانف، ص۷۳

؛ مردوخ، ص ۵۶۵).
اندکی قبل از این، نیروهای انگلیسی در پیشروی خود به سوی بغداد ناکام ماندند و در ۲۶ آوریل ۱۹۱۶ در کوت العماره به سختی ازنیروهای ترک شکست خوردند (اردلان، ص ۸۷؛ سمیعی، صص ۳۰-۳۱). در این زمان، ترک ها به جای تعقیب و راندنِ نیروهای انگلیسی از جنوب بین‌النهرین، تمام توان خود را برای بیرون راندن روس‌ها از خانقین و غرب ایران به کاربستند (فرمانفرماییان، صص ۱۹۴-۱۹۵).
سپاه روس به علت گرمای طاقت فرسای بین‌النهرین و همچنین شیوع بیماری وبا از قوای عثمانی شکست خورد و به سوی کرمانشاه عقب-نشینی کرد که در مسیر بازگشت، مورد حملهٔ قوای عثمانی و عشایر منطقه، به‌ویژه ایل سنجابی قرارگرفت و متحمل تلفات سنگینی شد. علی احسان پاشا با کمک این ایلات وعشایر، به ویژه سنجابی، شهرهای قصرشیرین، سرپل ذهاب وکرند و کرمانشاه را آزاد کرد و در مدتی اندک خود را به همدان رساند (هوشنگ مهدوی، صص ۳۴۹-۳۵۰). بعد از تصرف همدان و نواحی مجاور در ذی الحجه ۱۳۳۴هـ.ق/ اکتبر ۱۹۱۶م، نیروهای روسی را تا آن سوی گردنهٔ آوج عقب راند. درهمین زمان، ایلاتِ کردستان نیز روسها را از آن منطقه راندند (ذی‌الحجه ۱۳۳۴هـ.ق/ اکتبر۱۹۱۶م) و تا حدود بیجار را تصرف کردند (مردوخ، ص ۵۶۸).
در این میان، لشکر انگلیس با تجدید قوا، علاوه بر تصرف مجدد کوت-العماره (۲۴ فوریه ۱۹۱۷م)، به سوی بغداد پیش رفت و درمارس۱۹۱۷م/ جمادی-الاولی ۱۳۳۵هـ.ق آنجارا تصرف کرد (کسروی، تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، صص ۶۶۶-۶۶۷). سقوط بغداد مهم‌ترین مرکز تجمع قوا و تدارکات سپاه را دربین‌النهرین از عثمانی‌ها گرفت و به قطع ارتباط آلمانی‌ها با جاسوسان و عواملشان در ایران و افغانستان منجر شد و همچنین نگرانی انگلیسی ها را دربارهٔ هندوستان مرتفع کرد. (فرمانفرماییان، ص ۲۴۷). پس ازاین، قوای عثمانی شهرهای غربی ایران را یکی یکی رها کردند و ازخاک ایران بیرون رفتند (کسروی، تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، ص ۶۶۷).چنان که در همین زمان، یعنی اواسط مارس ۱۹۱۷/ اواسط جمادی‌الاولی ۱۳۳۵ هـ.ق، کردستان دوباره به دست روسها افتاد (مردوخ، صص ۵۶۹-۵۷۰).
هم-زمان با عقب-نشینی عثمانی، ماجرای فرار مهاجران و اعضای دولت ملی پیش

آمد که به چند دسته تقسیم و عدّه-ای به همراه نظام‌السلطنه به عثمانی و استانبول عازم شدند. دولت عثمانی به علت ترس از وجود و نفوذ جاسوسان در میان مهاجران، تنها به تعداد اندکی از آنان به صورت گزینشی، روادید ورود به عثمانی را داد و بقیة مهاجران، اعم از کارگزاران دولت موقت، مجاهدان داوطلب، قوای ژاندارمری، برخی نمایندگان مجلس و سایر حامیان آنها به سرعت پراکنده شدند و در میان ایلات کلهر و سنجابی پناه گرفتند تا در فرصت مقتضی به وطن خویش بازگردند (دیوان-بیگی، صص ۸۰-۸۱).

سران سنجابی با آغوش باز این مهاجران را پذیرفتند (طاهرزاده، ص ۵۰۰). کسروی جوانمردی ایل سنجابی را در همراهی با دولت موقت و همچنین پذیرایی از مهاجران ستایش می-کند و تعداد آنانی را که به سنجابی‌ها پناه بردند، دویست تن می-شمارد (تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، ص ۶۶۷). سردار مقتدر، خود نیز این ماجرا را تأیید و تشریح می-کند و معتقد است که فقط آن دسته از مهاجران که «نه دلخوشی از نظام‌السلطنه و عثمانیان داشتند و نه جرئت مراجعت به داخل ایران را داشتند»، به ایل سنجابی پناه آوردند وتعداد آنها را حدود پانصد نفر می-داند (سنجابی، صص ۳۹۷-۳۹۹). حسن اعظام قدسی که خود از مهاجران مهمان ایل سنجابی بود، میزبانی آنها را می ستاید و عدة مهاجران را متجاوز از چهارصد نفر می‌داند که سران ایل، یعنی سه برادر با نام سردار ناصر، سردار مقتدر و سالار ظفر، پسران شیرخان، آنها را به سه دسته تقسیم و هر کدام یک-دسته را نگهداری و پذیرایی کردند (اعظام قدسی، ص ۴۰۱).

در این زمان با ورود روس-ها به کردستان، در جمادی‌الاولی ۱۳۳۵هـ.ق/ فوریه ۱۹۱۶م، مناطق غربی ایران به دست روس ها افتاد (مردوخ، صص۵۷۰-۵۷۴). از آن سو، انگلیسی ها بعد از غلبه بر بغداد، دیگر نواحی شمالی و شرقی عراق را اشغال کردند و با تصرف مناطق همجوار با مرز ایران، در حدود قصرشیرین کم-کم به منطقة ایل سنجابی نزدیک شدند (فرمانفرماییان، ص ۲۵۲)؛ بنابراین، خطر جانی، مهاجران را تهدید می کرد، ولی سران ایل سنجابی با جدّیت برای محافظت از میهمانان خود اقدام کردند (کسروی، تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، ص ۶۶۷؛ مردوخ، ص ۵۶۲)، اما در همین زمان، آغاز انقلاب در روسیه و استعفای نیکلای

دوم، تزار روسیه، تداوم پیشروی سپاه روس و همچنین تحکم نظامی آنها را بر نواحی غربی ایران تحت‌الشعاع قرارداد (سپهر، صص ۴۴۳-۴۷۸). چنان-که از این زمان به بعد، نیروهای روسی از ایران عقب نشستند و مناطق تحت اشغال را رها ساختند.

۵. جایگاه ایل سنجابی در سیاست-گذاری بریتانیا در ایران

با عقب-نشینی نیروهای روسی، از اکتبر ۱۹۱۷م/ محرم ۱۳۳۶هـ.ق حفاظت از همهٔ نواحی غرب ایران در مقابل نفوذ نیروهای عثمانی و آلمان به دست نیروهای انگلیسی افتاد. با توجه به نیروی نظامی ایلات منطقه و همکاری آنها با عثمانی‌ها و آلمانی‌ها از یک-سو و همچنین تعداد اندک نیروهای انگلیسی برای کنترل منطقه از سوی دیگر، جذب همکاری و همراهی این ایلات برای محافظت درست و دقیق از منافع بریتانیا در منطقه ضرورت داشت؛ بنابراین، از این زمان به بعد، سیاست بریتانیا در غرب ایران تغییر کرد و به تشکیل «پلیس غرب» متمایل شد (Olson, p.44).

حوادث مختلف منطقهٔ غربی در طی جنگ جهانی اول و به-ویژه همراهی صمیمانه و همه-جانبهٔ ایل سنجابی با ملی‌گرایان دولت موقت در مبارزه با روس‌ها (اردلان، ص ۸۳، ۹۲ و ۹۹) و همچنین مقاومت در برابر روس‌ها (کسروی، تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، ص ۶۶۷) و تلاش برای انعقاد صلح بندار با روسیه، جایگاه بلند و مستحکم ایل سنجابی (به-رغم تازه تأسیس بودن) را در غرب ایران نشان داد، اگرچه رقبای ایلیاتی سنجابی ها، سعی داشتند نقش سنجابی‌ها و ماجرای صلح بندار را کم اهمیت جلوه دهند؛ چنان که مردوخ آن را مذاکرات عوامانه می خواند (مردوخ، ص ۵۶۲) و در جای دیگر، میزبانِ این جلسه را روسیه معرفی میکند (همان، ص۵۶۴)وامجدی ولدبیگی آن را بی اهمیت می‌انگارد(صص۱۰۷،۱۲۸). با این حال، هم روحیهٔ ایثار و میهن پرستی سران سنجابی که برای حفظ استقلال ایران به آلمانی‌ها پشت کردندونشان‌های آنها را دورریختند(مردوخ ، ص۵۶۲) و هم میزبانی در میهمانی باشکوهی که برای سران ایلات گرفته شد، توانمندی و اهمیت فوق العادة

سنجابی‌ها را در میان ایلات دیگر نشان داد و بیش از هر چیز، توجّه انگلیسی‌ها را به خود جلب کرد.
علاوه بر همة اینها، یک عامل اساسی بیش از هر چیز دیگر توجه انگلیسی‌ها را به ایل سنجابی جلب می‌کرد و آن هم حضور مهاجران و اعضای کمیتة دفاع ملی در میان این ایل بود که اکثر آنها از نخبگان فرهنگی جامعة ایران و به نحوی متمایل به همکاری با آلمانی-ها بودند (ذوقی، ص ۱۴؛ شمیم، ص۵۶۸)؛ بنابراین، تحکیم سلطهٔ انگلیسی‌ها بر غرب ایران و مهار تحرکات سیاسی دولت-های محور در آن منطقه، بیش از هر چیز منوط به مهار قدرت سنجابی‌ها بود. آنها برای تحقق این قضیه چند راهکار را در قبال سنجابی-ها اتخاذ کردند:

۵-۱. تلاش برای جلب دوستی سنجابی‌ها و اتحاد برای تشکیل پلیس غرب

نخستین راهکار بریتانیا در مقابل سنجابی‌ها، سیاست همکاری و درخواست اتحاد برای تشکیل پلیس غرب بود. با وقوع انقلاب فوریة ۱۹۱۷ در روسیه، نیروهای روسی اگرچه حضور داشتند و به-رغم بیانیه‌هایی سیاسی که حکومت بورژوازی موقت روسیه در حمایت از انگلیس و تداوم سیاست‌های روسیة تزاری صادر می‌کرد (ایوانف، صص ۷۸-۷۹)، عملاً حضور نیروهای روسی در ایران بی- اثر شده بود؛ زیرا آنها در بدترین شرایط روحی و پشتیبانی بودند و اکثر قوای موجود از فرماندهانشان اطاعت نمی-کردند و می-خواستند هر چه زودتر به روسیه برگردند. در همین زمان، عثمانی‌ها برای بازپس-گیری بغداد از انگلیسی‌ها، از سران سنجابی کمک خواستند، اما سران ایل سنجابی با درک اوضاع منطقه و شرایط ایران به آنها پاسخ ردّ دادند (سنجابی، ص ۴۴۲).
بنابراین، انگلستان که مدتی قبل با تشکیل پلیس جنوب و نیروی گشت موسوم به «حلقة خاوری ایران» خیال خود را در صفحات جنوبی و شرقی آسوده ساخته بود (Burrell,v.5,p.762؛ بهار، ج ۱، ص ۲۸؛ ذوقی، ص ۱۶)، در این مقطع حساس تصمیم گرفت درمنطقهٔ غرب که محل نفوذ و ورود نیروهای عثمانی و آلمانی به ایران بود و همچنین به دلیل اهمیت جادهٔ تجارتی قصرشیرین-کرمانشاه- همدان که

برای اجرای طرح های آتی در ایران و قفقاز، به منظور مقابله با کمونیسم به آن نیاز داشت، تشکیلات مشابهی با عنوان «پلیس غرب » به وجود آوَرَد (Olson, p.44). با توجه به کثرت این ایلات و عشایر و هم توان رزمی آنها، ایجاد هر نوع تشکیلات نظامی بدون جلب موافقت این ایلات میسر نبود؛ بنابراین، گام‌های بعدی برای تشکیل پلیس غرب بایستی با جلب موافقت این ایلات برداشته می‌شد. با توجه به جایگاهی که در آن زمان ایل سنجابی در میان ایلات غرب پیدا کرده بود، بدیهی بود که بدون حضور آن ایل، پلیس غرب مفهومی نداشت.

نخستین اقدام دولت انگلستان برای جلب حمایت ایل سنجابی، برقراری رابطة دوستانه بود. آنها از طریق «دوری»، رئیس بانک شاهنشاهی کرمانشاه که در مجمع صلح بندار شرکت کرده بود و به ادعای رقبای سنجابی‌ها (امجدی ولدبیگی، ص ۱۰۶) دارای سابقة دوستی با سردارمقتدر بود، پیام خود را به او اعلام کردند و از او خواستند که رابطه اش را با آلمانیها قطع کند و با دولت انگلیس متحد شود. انگلیسی‌ها همچنین قول دادنددرصورت اجرای این خواسته ومشارکت ایل سنجابی در تشکیلات پلیس غرب، زمینه را برای افزایش اقتدار سران ایل فراهم سازند (سنجابی، صص ۴۲۹-۴۳۰)، اما سردار مقتدر سنجابی، با تکذیب روابط خود با آلمان، به نمایندهٔ انگلیسی توصیه کرد که از هدردادن امکانات و پول خود برای جلب ایلات خودداری ورزند. او همچنین گوشزد کرد که این عدم همکاری را دشمنی تلقی نکنند (همان، ص۴۳۰). نمایندهٔ انگلیس نیز در پاسخ، تأکید کرد که بزرگان سپاه انگلیس در غرب ایران، به اقدامات و رفتارهای سران ایل سنجابی بدگمان هستند و در ضمن با لحنی بین تهدید و نصیحت، از آنها خواست که «به هر ترتیب شده، رفع سوءظنّ از خود بکنند» (همان، ص ۴۳۱). چند روز بعد، کلنل کنیون انگلیسی همین پیشنهاد را مطرح کرد و همان جواب را شنید (همان، صص ۴۳۲- ۴۳۳).

۵-۲. تحریک ایلات مجاور بر ضد سنجابی‌ها

ناکامی انگلیسیها در جلب موافقت سران سنجابی برای تشکیل پلیس غرب، به تغییر سیاست انگلیس در قبال این ایل منجر شد؛ بنابراین، به منظور آنکه این ایل و دیگر

ایلات پایگاه نفوذ عثمانی و آلمان نشوند، برای ایجاد تفرقه و تشتّت در میان ایلات غرب اقدام کرد تا از مقابله با انگلیس و یاری به رقبای آن باز بمانند. به همین منظور، برای ایجاد دسته-بندی‌های جدید در بین ایلات غرب کشور و ایجاد اختلاف ودوگانگی بین آنها و به نحوی تنبیه وتضعیف سنجابی‌ها، سلیمان خان امیر اعظم ،رئیس بخشی از ایل کلهر را تقویت کرد. به گفتهٔ سردار مقتدر سنجابی:
«کلنل کینون انگلیسی مایل بود از ما (ایل سنجابی) به نفع سیاست‌های استعماری دولت خود استفاده کند؛ چون جواب یأس شنید، درصدد برآمد که سلیمان خان امیراعظم را درعشایر غرب شاخص سازد و بین ما [سنجابی ها] و رؤسای طوایف گوران تفرقه بیندازد». (سنجابی، ص۴۳۷)
سنجابی‌ها نیز که از نقشهٔ انگلیس آگاهی یافتند، به مقابله -به -مثل پرداختند و با برقراری رابطهٔ دوستانه با عباس خان امیرمعظم، برادرزادهٔ سلیمان-خان، سعی کردند تا اتحاد همهٔ کلهرها را علیه خود برهم بزنند و دست-کم تا مدّتی، از اقدامات آنان علیه سنجابی‌ها جلوگیری کنند. طبیعی‌ترین نتیجهٔ چنین روندی، تشدید کینه و کدورت بین ایلات سنجابی با ایلات مجاور، به ویژه کلهرها بود.

۵-۳. تلاش برای قطع ارتباط سنجابی‌ها با عناصر ملی

انگلیسی ها با علم به اینکه اختلاف ایلات مجاور با ایل سنجابی در کوتاه مدت نمی تواند سنجابی ها را از مخالفت با نفوذ انگلیس در غرب ایران بازدارد، به راهکار دیگری متوسل شدند؛ به همین منظور تلاش کردند ارتباط ایل سنجابی را با عناصر ملی قطع کنند. در این مرحله، انگلیسی ها برای بازخوانی فرماندهان روسیهٔ تزاری تلاش کردند و همچنین با ایلات لرو در رأس آنها، با والی پشتکوه که در منطقهٔ تحت حاکمیتش نفت پیداشده بود، قراردادهمکاری واتحاد منعقد کردند (Burrell,v.5,p.783؛ بهرامی، ص۱۳۷) و سپاهی را از راه پشتکوه به کرمانشاه فرستادند. به گفتهٔ سردار مقتدر، وقتی «قریب به چهارصد سوار انگلیسی با چند صاحب منصب از راه پشتکوه به کرمانشاه رسیدند، کلنل کنیون، قونسول انگلیسی، جمعی از قوای روسی را نیز با خود همراه ومتحد ساخته بود؛ ازآن جمله ژنرال باراتف وبالکونیک

پیچراخوف در واقع جیره خوارآنها شده بودند» (سنجابی ، ص ۴۴۴). با رسیدن سپاه انگلیسی به کرمانشاه وغلبه بر این شهر و با جذب فرماندهان روسی، چون ژنرال باراتوف وپیچراخوف که به مخالفت با انقلاب کمونیستی برخاسته بودند، موضعِ نیروهای انگلیسی در غرب ایران تقویت شد و به آنها فرصت داد تا ایل سنجابی را از دو سو در محاصره بگیرند.

با وجود این، هنوز سران ایل سنجابی حاضر نبودند با انگلیس همراهی کنند. از آنجا که این مقاومت وتسلیم ناپذیری ایل سنجابی، مرهونِ حضور، تحریک و راهنمایی هایِ اعضای کمیتهٔ دفاع ملی بود (فرمانفرما، فیروزمیرزا، ج ۱، صص ۳۹-۴۰)، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند تا ارتباط سران ایل سنجابی را با این اعضا قطع کنند؛ بنابراین، نخست با در اختیارگرفتن تشکیلات پست و تلگرافِ منطقهٔ غرب، از مبادلهٔ تلگراف بین سران ایل سنجابی وعناصر ملی درتهران جلوگیری کردند (سنجابی، ص ۴۴۴)؛ البته ایل سنجابی، بعد ازاین قضیه هم تسلیم نشد؛بنابراین، کارگزاران انگلیسی که این نوع موضع-گیری را نتیجهٔ حضور عناصرِ مهاجر، همچون سلیمان میرزا، درمیان سنجابی‌ها می دانستند، برای اخراج آنها دست به کار شدند، به ویژه که سلیمان میرزا درانتخابات مجلس چهارم در ۱۳۳۶هـ.ق، به عنوان نماینده انتخاب شده بود (همان، ص ۴۴۸) و حضور او در مجلس می‌توانست از منافع میزبانانِ وی، یعنی سنجابی‌ها حفاظت کند؛ بنابراین، انگلیسی ها از سران سنجابی خواستند تا مهاجران ودرصدرهمه، سلیمان میرزا را که به علت همدلی اش با آلمانها، هم با نظام السلطنه وهم با عثمانی‌ها درافتاده (بهار، ج۱، ص۲۲-۲۳) و ناچار از موصل به میان سنجابی ها بازگشته بود، به انگلستان تحویل دهند، اما در سنّت و رسوم ایلیاتی تحویل پناهنده، ناپسند به حساب می‌آمد؛ بنابراین مذاکرات باسنجابی ها برای اخراج یاتحویل سلیمان میرزا بی نتیجه ماند وانگلیسی‌ها برای رسیدن به هدف خود، یعنی قطع ارتباط سنجابی‌ها با عناصر ملی و همچنین لطمه زدن به حیثیت ایلیاتی سنجابی‌ها، مجبورشدند درعملیاتی غافلگیرانه در محرم ۱۳۳۶ هـ.ق سلیمان میرزا را دستگیروبه هندوستان تبعید کنند(سنجابی، صص۴۵۴-۴۵۵).ایل سنجابی که درجریان دستگیری سلیمان میرزا غافلگیر شده بودند و این اقدام را توهین به خود تلقی می کردند، درصدد مقابله بر آمدند که با توجه به

پراکندگی ایل در محلات گرمسیری امکان آن فراهم نشد.
سردار ناصر سنجابی طی تلگرامی دستگیری سلیمان میرزا را به تهران گزارش داد (کحال زاده، صص٣١١-٣١٢). با رسیدن خبر دستگیری سلیمان میرزا به تهران، افکار عمومی بهشدتبرضد انگلیسی‌ها بر انگیخته شد و عموم جراید تهران با احساسات وطن پرستانه خبر دستگیری سلیمان میرزا را درج کردند. حزب ملّیّون در اجتماعات خود به شدت علیه اقدامات انگلیسی‌ها موضع گیری کردند (همان،صص ٣١٢-٣١٣). این واکنش ها بیش از هر چیز دیگر، روابط مستحکم بین ایل سنجابی وعناصرملی رادرتهران نشان داد.

۵-۴. حمله نظامی

تداوم حضور مهاجران ملی گرا در میان سنجابی ها از یک سو و تکدّر خاطرِ سنجابی‌ها از دستگیری سلیمان میرزا که آن را توهین به خود می دانستند، از سوی دیگر، هر لحظه بر تیرگی روابط بین سنجابی ها با انگلیسی ها می افزود. در همین زمان، لشکرکشی به قفقاز برای پر کردن خلأ قدرتِ ناشی از فروپاشی روسیة تزاری و مقابله با سلطه جویی های عثمانی و همچنین مقابله با نفوذ کمونیسم در آن منطقه ضرورت داشت. برای این کار گروهی از سپاهیان انگلیسیِ حاضر در بغداد، به سرکردگی دنسترویل نامزد شدند (دنسترویل، ص ٧ و ٣٢-٣٣)، لیکن از آنجا که مسیر عبور این لشکرازحدود قلمرو سنجابی می گذشت و احتمال می رفت که حملة تلافی جویانة سنجابی‌ها مانعی بر سر راه این لشکر باشد، انگلیسی-ها با اقدامی محتاطانه برای پیشگیری از چنین وضعی بر احتمال وقوع جنگ افزودند؛ بنابراین،کارگزاران انگلیسی که پس از تسلط بر کرمانشاه، به نحوی همة ایلات غرب را با خود همراه ساخته بودند، تصمیم گرفتند که این آخرین کانون مقاومت در غرب ایران (ایل سنجابی) را هم از سر راه بردارند و به همین منظور، استفاده از نیروی نظامی علیه سنجابی‌ها در دستور کار قرار گرفت، اما در صورتی که نیروهای انگلیسی به تنهایی به این کار مبادرت می-ورزیدند، در حکم اعلام جنگ با ایران به شمار می رفت؛ لذا به بهانة «طرفداری سران سنجابی از آلمانی ها و دریافت اسلحه و پول از دولت آلمان و تشویق ایلات به ضدّیت با انگلیس و عدم

مطاوعت از اوامر انگلیسی‌ها و خنثی نمودن عملیات آن ها و تأسّی نکردن به رؤسای عشایر دیگر» و عجیب-تر از همه «استنکاف آنها از پرداخت مالیات و تجاوز به خالصه جات دولتی»، به متحدانِ ایلیاتی خود در منطقه؛ اعم از کلهر، گورانی، جاف وجز آن دستور دادند تا به سنجابی‌ها حمله کنند. از آنجا که از پیروزی این ایلات اطمینان نداشتند، یک لشکر انگلیسی مرکب از سه هزار نفر سوار و پیاده نظام، همراه با توپخانه و تجهیزات کامل به سرکردگی سرویلیام مارشال نیز وارد عملیات شد (سنجابی، ص ۴۶۵؛ سایکس، تاریخ ایران، ج۲، ص۶۸۸).

بنابراین،در ۲۰رجب۱۳۳۶هـ.ق/ ۱۲ اردیبهشت ۱۲۹۷هـ.ش/ ۲ مه ۱۹۱۸م، سنجابی‌ها را در حال حرکت به سوی ییلاق، از دو سو مورد حمله قرار دادند (سنجابی، صص ۴۶۰-۴۶۴)؛ انگلیسی ها و ایلات کلهر و گوران از جنوب و سردار رشید از طرف شمال و شرق، راه را بر سنجابی ها بستند؛ به طوری که راه فرار و نجاتی برای آنها باقی نماند (همان، ص ۴۶۲). ایل سنجابی، نومیدانه مقابله و مقاومت کردند. اسلحة آنها منحصر به سلاح های سبک بود که در مقابل توپخانه و هواپیماهای انگلیسی، وسیلۀ دفاعی کارآمدی به حساب نمی آمد. بعد از چند ساعت درگیری شدید، سنجابی ها با شیوۀ جنگ و گریز عقب نشینی کردند تا شاید مفرّی برای فراربیابند (همان، صص ۴۶۸-۴۶۹). در همین هنگام، هواپیماهای انگلیسی آنها را به شدت بمباران کردند. آب رودخانه مانع از فرار آنها شد و تلفات بسیاری به ایشان وارد آمد (همان، صص ۴۶۹-۴۷۱). خان ها و بزرگان کلهر نیز در یادداشت های خود شرحی مشابه با روایت سردار مقتدر سنجابی، دربارۀ این واقعه آورده اند (کشاورز، ج ۱، ص ۵۶۴).

در روز ۲۱ رجب ۱۳۳۶هـ.ق سردار ناصرسنجابی با جمعی از زنان و کودکانِ ایل، برای تظلّم عازم کرمانشاه شدند، اما او به اتّهام همکاری با دولت-های عثمانی و آلمان، دستگیر و به بغداد تبعید شد (سنجابی، ص ۴۷۵). سرکوبیِ سنجابی‌ها، غوغایی در تهران به پا کرد. بسیاری از روزنامه‌ها دربارة این واقعۀ هولناک قلم فرسایی کردند(همان، ص ۴۷۶). در این زمان، دولت ایران به ریاست نجفقلی خان صمصام السلطنه طی مکاتبات متعددی با سفارت ودولت انگلستان، مراتب اعتراض شدید خود را به این اقدام اعلام داشت (سنجابی، صص ۴۷۶ -۴۸۴؛ مکی،

سال‌های نهضت ملی ایران، صص ۱۲۱- ۱۲۹).
بعد از دستگیری سردار ناصر، به دستور انگلیسی‌ها سران ایلات و طوایف کرد، از جمله سردار رشید کردستانی، از هر طرف سنجابی ها را تحت فشار قرار دادند (سنجابی، ص ۴۸۵). با فشار این ایلات، سردار مقتدر و حسین خان سالارظفر و سلیمان-خان سالارمقتدربه همراه۱۵۰نفر از سواران برگزیدهٔ سنجابی، در شانزدهم رمضان ۱۳۳۶هـ.ق ایل را ترک و راهی عثمانی شدند (سنجابی، ص ۵۳۱؛ مکری، ص۹۳). در این میان، انگلیسی‌ها توانستند با اخراج بقایای مهاجرانِ ملّی از میان سنجابی‌ها (آبراهامیان، ص ۱۳۹) آسوده خیال شوند. با شکست عثمانی‌ها در کلیة جبهه های جنگ از انگلیس و توطئهٔ عثمانی‌ها برای نابودی سران سنجابی، آنها چاره را در بازگشت به ایران دیدند و بعد از مدت‌ها دربه-دری، سرانجام در رجب ۱۳۳۷هـ.ق به تهران بازگشتند.

با میانجیگری عبدالحسین میرزا فرمانفرما (والی فارس)، عباس میرزا فرمانفرما و نصرت-الدوله فیروز، انگلیسی‌ها با اقامت سردارمقتدر سنجابی در تهران، ریاست سردار ناصر برایل سنجابی و حضورسالارظفردرکرمانشاه موافقت کردند (سنجابی، صص ۶۳۳-۶۳۴؛ فرمانفرما، عبدالحسین میرزا، صص۶۸۰-۶۸۲، ۶۹۲-۶۹۳، ۶۹۸ -۶۹۹ و ۷۳۷-۷۳۸). به گفتهٔ نصرت الدوله فیروز، دولت ایران به ریاست وثوق الدوله برای سردارمقتدر، ماهی سیصد تومان شهریه تعیین کرد و تا زمانی که وثوق الدوله بر مسند قدرت بود، این روال تداوم یافت (فرمانفرما، فیروزمیرزا، صص ۳۹-۴۰)؛ این بدان معنا بود که دولت ایران ارزش اقدامات سنجابی را می-دانست، ولی در نتیجة نفوذ انگلستان نمی توانست کار دیگری برای آنها بکند. سردارمقتدر قریب سه سال در تهران تحت نظر بود تا در اوائل زمامداری رضاشاه آزاد شد و به همراه سالارظفر برای سرکوبی سرداررشید اردلان به خاک سنجابی مراجعت کردند (مکری، ص ۹۴). از این زمان، دورهٔ جدیدی در تاریخ حیات ایل سنجابی آغاز شد که با تمرکزگرایی رضاخان و سیاست اسکان عشایر وی مربوط است.

۶. نتیجه

تعرضِ قوای عثمانی به غرب ایران و مقابلهٔ نیروهای روسی و انگلیسی با آنها، در ۱۹۱۴م/ ۱۳۳۲هـ.ق، ضمن نقض بی‌طرفیِ ایران، صفحات غربی ایران را به صحنهٔ مبارزه و رقابت هر سه قدرت مبدّل ساخت. از آن پس، تلاش هر سه قدرت برای جلب همراهی ایلات و عشایر منطقه با خود، سران این ایلات و عشایر را به عرصهٔ سیاست وارد ساخت. ایل سنجابی نیز با توجه به قدرت نظامی قابل -توجه و بیش از هر چیز، احساسات ملی‌گرایانهٔ قوی و اقداماتی که برای حمایت از دولت موقت ملی و مهاجران انجام داد، بیش از دیگر ایلات مورد توجه قرار گرفت. سران این ایل که در نتیجهٔ احساسات وطن-دوستانه و برای رهایی کشور از سلطهٔ روس و انگلیس با دولت موقت ملی همراه شدند و از طریق آنها با آلمانی-ها و عثمانی‌ها متّحد بودند، پس از غلبهٔ روس‌ها و انگلیسی‌ها بر آن مناطق، همچنان با سلطهٔ آن دو مخالفت کردند.

با وقوع انقلاب در روسیه در اواسط جنگ، سیاست بریتانیا در ایران تغییر کرد. آن کشور، برای مقابله با تجدید نفوذِ آلمان و عثمانی، از طریق تمرکز نیروهای خود در منطقهٔ غرب و اتحاد با ایلات و عشایر منطقه، سعی کرد پلیس غرب را تشکیل دهد. از آنجا که سنجابی-ها با این برنامه مخالفت ورزیدند، انگلیسی-ها با اتخاذ چهار شیوهٔ مذاکره، ایجاد اختلاف بین ایلات مجاور با سنجابی‌ها، قطع ارتباط بین اعضای کمیتهٔ ملی و سران ایل سنجابی و سرانجام حملهٔ نظامی تلاش کردند که مخالفت سنجابی ها را در این زمینه از بین ببرند. سنجابی ها ضمن تقیُّد به اصول ایلی خود، برای دفاع از منافع ملی و حیثیت ایرانی، در قبال این اقدامات مقاومت کردند و در واقعهٔ معروف دشت حرّ با نیروهای انگلیسی درآویختند که فقدان دولت مقتدر مرکزی و عدم حمایت رسمی از ایل سنجابی به شکست و پراکندگی سران این ایل منجر شد که در نتیجهٔ آن سران سنجابی مدتی را به تبعید رفتند و سال-ها بعد، در اوایل سلطنت رضاشاه به ایل خود بازگشتند. (۲)

◄ توضیحات و مآخذ:

۱- خاطرات سیاسی دکترکریم سنجابی ازانتشارات جبهه ملیون ایران چاپ لندن – ۱۳۶۸ - صص ۲۳ - ۱۱

* دکتر کریم سنجابی (زادهٔ ۱۲۸۳ در کرمانشاه – درگذشتهٔ ۱۳۷۵ در آمریکا) سیاست‌مدار و حقوقدان ایرانی و از بنیان‌گذاران جبهه ملی ایران بود. سنجابی از یاران دکتر محمد مصدق، وزیرآموزش حکومت مصدق، قاضی اختصاصی ایران دردیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نفت ایران و انگلیس، رهبر جبههٔ ملی در هنگام انقلاب ۱۳۵۷ و اولین وزیر امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران بود. در بارهٔ این رجل برجستهٔ ملی در جای خود به تفصیل خواهم آورد.

۲- محسن رحمتی و پیر حسین نظری «ایل سنجابی و سیاست‌های انگلیس در غرب ایران در جنگ جهانی اول»نشریه پژوهشهای علوم تاریخ ، انتشارات دانشگاه تهران -دوره ۷، شماره ۱، تابستان و پاییز ۱۳۹۴، صفحه ۲۱-۳۹

پی نوشت ها :

۱. برخی بر این باورند در زمان محمدشاه، زمانی که اردویی شامل دویست سوار از این طایفه تجهیز و برای جنگ و محاصرهٔ هرات گسیل شدند، چون آستر جامهٔ آنها از پوست سنجاب بوده است، رئیس اردو آنها را «سنجاب پوش» یا «سنجابی» نامیده است و ازآن زمان به -بعد، این طایفه به سنجابی شهرت یافتند (مکری، صص۱-۲؛سنجابی، ص ۲۹؛ برای اطلاع بیشتر در این باره نک: سلطانی، صص ۸۳۵-۸۳۶).

مراجع

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمهٔ احمد گل-محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.
- اردلان، امان الله (حاج عزّالممالک)، خاطرات؛ اولین قیام مقدس ملّی در جنگ بین‌المللی اول، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۲.

- اعظام قدسی، حسن، خاطرات من (روشن شدن خاطرات صدساله)، چاپخانهٔ حیدری، تهران، ۱۳۴۲.
- امجدی ولدبیگی، آرش، «سردار مقتدر سنجابی از ادعا تا واقعیت»، تاریخ معاصر ایران، سال هفتم، شمارهٔ بیست و پنجم، بهار ۱۳۸۲.
- ایوانف، م.س، انقلاب مشروطیت ایران، مترجم ناشناس، بی-نا، تهران، بی-تا.
- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۰.
- بهرامی، روح-الله، سلسلهٔ والیان لرستان، حروفیه، تهران، ۱۳۸۸.
- دولت-آبادی، یحیی، حیات یحیی، انتشارات عطار و فردوسی، تهران، ۱۳۶۱.
- دیوان-بیگی، رضاعلی، سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۸۲.
- دنسترویل، یادداشت-های ژنرال ماژور دنسترویل یا امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز، ترجمهٔ حسین انصاری، منوچهری، تهران، ۱۳۵۷.
- ذوقی، ایرج، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پاژنگ، تهران، ۱۳۶۸.
- رایت، دنیس، انگلیسی-ها در میان ایرانیان، ترجمه اسکندر دلدم، به-آفرین، تهران، ۱۳۸۵.
- سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۶.
- ، سفرنامهٔ ژنرال سایکس یا ده هزار مایل در ایران، ترجمهٔ حسین سعادت نوری، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۶.
- سپهر، احمدعلی خان (مورخ-الدوله)، ایران در جنگ بزرگ، نشر ادیب، تهران، ۱۳۶۲.
- سلطانی، محمدعلی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، نشر سها، تهران، ۱۳۷۲.
- سمیعی، حسین (ادیب‌السلطنه)، خاطرات؛ اولین قیام مقدس ملّی در جنگ بین‌المللی اول، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۲.
- سنجابی، علی-اکبر خان، ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران، به تحریر و تحشیهٔ

کریم سنجابی، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۸۰.
- شیخ‌الاسلامی، جواد، سیمای احمدشاه قاجار، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۵.
- شمیم، علی-اصغر، ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، نشر مدبر، تهران، ۱۳۷۴
- طاهرزاده، کریم، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، با مقدمه سیدحسن تقی-زاده و شفق رضازاده، اقبال، تهران،۱۳۳۲.
- فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، کاوش، تهران، ۱۳۵۸.
- فرمانفرماییان، عباس-میرزا، جنگ انگلیس و عثمانی در بین-النهرین و عواقب آن در ایران، به کوشش منصوره اتحادیه و بهمن فرمان، کوثر، تهران، ۱۳۸۶.
- فرمانفرما،عبدالحسین میرزا،مجموعهٔ اسنادعبدالحسین میرزا فرمانفرما، به اهتمام منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۶.
- فرمانفرما، فیروزمیرزا، مجموعهٔ مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروزمیرزا فرمانفرما (نصرت-الدوله)، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۹.
- کاتوزیان، محمدعلی، دولت و جامعه در ایران، ترجمهٔ حسن کامشاد، مرکز، تهران، ۱۳۷۹.
- کشاورز، اردشیر، امیر مخصوص (دورهٔ سه جلدی)، طاق-بستان، کرمانشاه، ۱۳۹۰.
- کحال‌زاده، میرزا ابوالقاسم-خان، دیده‌ها و شنیده-ها یا خاطرات کحال‌زاده، به کوشش مرتضی کامران، البرز، تهران، ۱۳۷۰.
- کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، خواجو، تهران، ۱۳۶۲.
- تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- لورن، سرپرسی، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، فلسفه، تهران، ۱۳۶۳.
- مردوخ، شیخ محمد، تاریخ مردوخ، کارنگ، تهران، ۱۳۷۹.
- مکری، محمد، عشایرکرد: ایل سنجابی، تاریخچه، جغرافیا، تیره ها، دانش، تهران،۱۳۳۳.

فصل هفتم

شیخ محمد خیابانی

بقلم حاج محمد آقا بادامچی

جاج مخمد آقا بادامچی یار و دوست شیخ محمد خیابانی در بارهٔ او چنین می نویسد : شهید فقید آقا شیخ محمد خیابانی پسر حاجی عبدالحمید تاجرخامنه؛ تولدش در سال هزارو دویست و نود وهفت هجری قمری در قصبهٔ خامنه (یکی از قصبات معتبر ارونق از توابع تبریز است) پدرش حاجی عبدالحمید مرحوم تجارت روسیه داشته و قریب سی سال در « پطروسکی » مقیم و داد و ستد می کرد.

مرحوم خیابانی اوایل صباوت مکتب رفته مقدمات درس آن دور را تمام و بروسیه سفرکرده در تجارت خامهٔ پدرش مشغول تجارت بوده بعد مراجعت کرده درتبریز مشغول تحصیل علوم دینیه گشته فقه و اصول را از حجهٔ الاسلام آقای حاجی میرزاابوالحسین آقا مجتهد انگجی تحصیل ودرآن دورشته مبرزترین متعلمین حوزهٔ درس حجهٔ الاسلام معظم له بوده و خودش مشغول مطالعهٔ کتب معتبرهٔ اساتید عظام بوده دراندک مدتی ازجودت فکر وحدت ذهن و کثرت ممارست قریب باجتهاد بود؛ علم هیئت و نجوم و حساب را از مرحوم میرزا عبدالعلی منجم معروف تحصیل و در آن فن نیزگوی سبقت را ازهمه ربوده مسائل غامضهٔ هیئت را استخراج و تقویمهای رقومی می نوشت؛ درعلم حکمت و کلام و طبیعات و تاریخ و ادبیات مهارتی داشت.

شهید خیابانی علاوه برمعلومات علمی دراخلاق نیز دارای مقام بلندی بوده حایز مراتب فضل و کمال و درذهد و ورع مشاربا لبنان بودند. بطوریکه پس از وفات مرحوم مغفور آقای حاجی سید حسین آقا پیشنماز خامنهٔ پدر زن فقید شهید که در مسجد جامع تبریزامامت داشت. خیابانی مرحوم قریب سه چهارسال ظهرها در مسجد جامع و شب ها و صبح ها درمسجد کریم خان(که در محلهٔ خیابان) امامت کرده زیاده از هزار نفرمأموم داشت؛ می توان گفت که در زمان خود مرحوم خیابانی

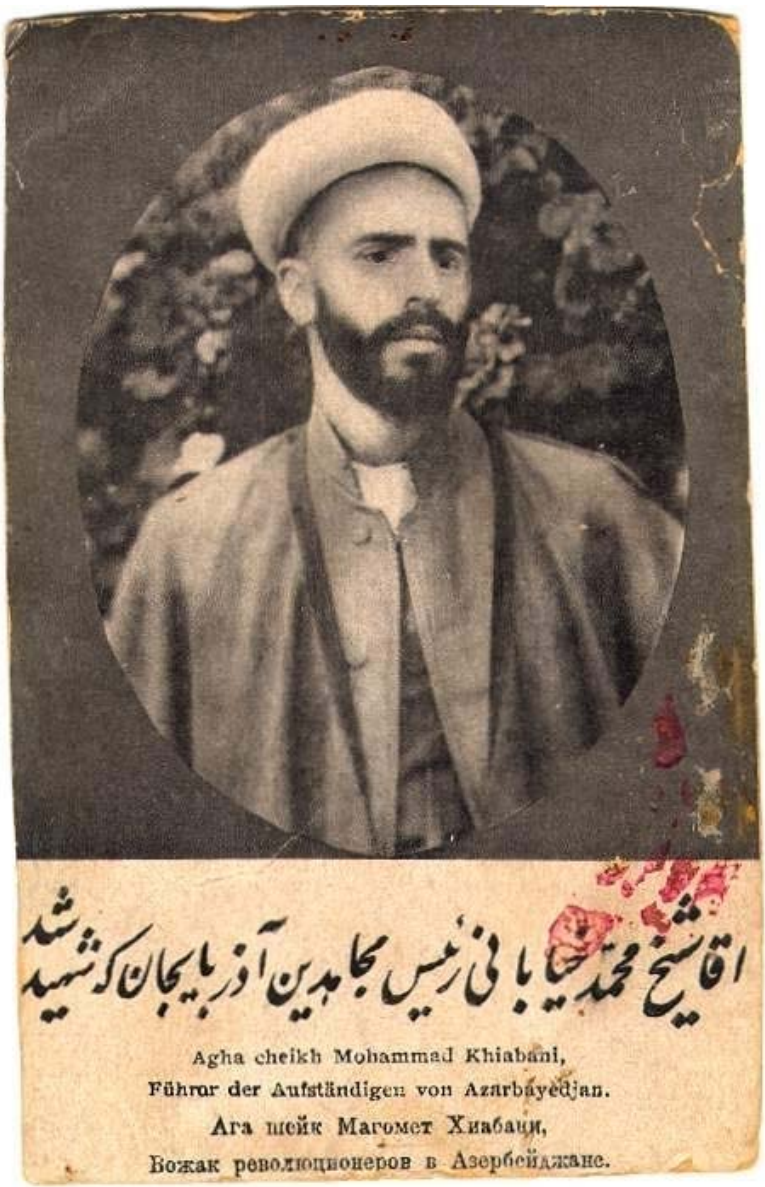
آقا شیخ محمد خیابانی رئیس مجاهدین آذربایجان که شهید شد
Agha cheikh Mohammad Khiabani,
Führer der Aufständigen von Azarbayedjan.
Ага шейк Магомет Хиабани,
Божак революционеров в Азербейджане.

اورع وازهد ونسبتاً افقه هم قطاران خود ازائمهٔ جماعت بود.
فقید مرحوم برادری دارد آقا حسین نام که مدتی است در پطروسکی مقیم است و درهنگام حملهٔ قزاقها (قوای دینکن) عمویش را کشته و تمام دارائی شان را غارت کردند.

زندگی سیاسی شیخ

درسال هزار و سیصد بیست و چهار که رژیم حکومت ایران تغییر یافته و اصول حکومت شوروی در ایران بر قرار شد، مرحوم خیابانی داخل یک زندگانی جدید شده و شروع بمقدمات دورهٔ حیات سیاسی خود نموده، بمفاد فرمایش صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم که در اصول کافی است: من اصبح و سعادت مسلمین داخل مجاهدت شده واز پیشروان و قائدین لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم عمل کرده در ترفیه حال عموم انقلاب گردید؛ ایامی که قوای ارتجاع و قشون محمد علی میرزا دور تا دور شهر تبریز را محاصره و آب و آذوقه را بروی اهالی شهر بسته بودند مرحوم خیابانی تفنگ بر دوش در سنگرها با مجاهدین، مدافعه از مشروطیت وآزادی می نمود؛ و موقعی که از قائدین مجاهدین اندک فتور و سستی حس می نمود با بیانات شیرین و نطق های میهج آنها را تشجیع و روح تازه در کالبد افسردهٔ آنها تولید میکرد؛ درعین حالتیکه تفنگ بر دوش در سنگرها مشغول مدافعه بود در انجمن ایالتی نیز عضویت داشته بلکه یکی از عوامل مهم اعضاء انجمن بوده با فکر و تدبیر امور انجمنی را اداره می نمود تا آنکه سلطنت محمد علی میرزا خاتمه یافته و باندازهٔ انقلاب داخلی سپری و اعلان انتخابات مجلس دوم از طرف دولت جدید انتشار و در آذربایجان هم شروع بانتخاب گردید.
مرحوم خیابانی که محبوبیت عامه داشتند با اکثریت آرا بسمت نمایندگی آذربایجان در دورهٔ دوم انتخاب و به طهران عزیمت نمودند، در مدت اقامت خود در طهران دائماً دفاع ازحقوق ملی و آزادی می نمود. اگرچه اوایل درهیچ یک از فراکسیونها عضویت نداشت و بیطرف و مستقل بود ولی در عین بیطرفی همواره فکر و عقیده

اش با دست چپ مجلس بوه و در مسائل مهمه و قوانین موضوعه با دست چپ متحد و متفق و هم رأی بود؛ تا آنکه اولتیماتوم معروف هزار و سیصد و بیست و نه روس به ایران داده شد. مرحوم خیابانی یکی از عوامل مهم معتضرین بوده و کاملاً با دست چپ متفق وداخل فراکسیون آنها شده و رسماً عضو مهم تشکیلات فرقهٔ دموکرات ایران گردید.

در منبر خطابهٔ مجلس قریب یک ساعت در مضرات و خطرات قبولی اولتیماتوم (که وثوق الدوله وزیر خارجه قبل از ایشان در منبر خطابه لزوم قبولی اولتیماتوم را با آن بیانات که دارد گفته بود) اظهارت نموده و علناً ضدیت خود و رفقایش را نسبت به اولتیماتوم و بهر هیئت دولتی که اولتمیاتوم را قبول کند بیان و نطق وثوق الدوله را رد نمود(عین نطق آن مرحوم را که در جریدهٔ یومیهٔ ایران نو درج شده نگارنده دیده ام).

در مسافرت طهران که نگارنده با مبرزین و لیدرهای فرقهٔ محترم دموکرات ملاقات کردم درضمن مصاحبات که از اولتیماتوم نیز صحبتی به میان آمد همه به اتفاق گفتند که خیابانی درآن موقع یک فداکاری نمود که برای دیگران مثل آن فداکاری غیرمقدور بود.

پس از آنکه دولت وقت به صوابدید ناصرالملک نایب السلطنه اولتیماتوم را قبول و مجلس دوم را با سر نیزه بست و یک کودتا در ایران شروع شد. مرحوم خیابانی در سبزه میدان بالای سکوئی رفته بر علیه کودتا و حکومت وقت واولتیماتوم متینغی[متینگی] داده و زیاده از یک ساعت نطق نموده در میان دست زدنهای چندین هزارنفر و زنده باد ایران و خیابانی از سکو پائین آمده بمنزلش رفته پس از چند روزکه از نهضت ملیون طهران مأیوس شد فامیل خود را برداشته عازم مشهد مقدس می شود. بعداز دو روزکه دولت وقت رفقای آن مرحوم را دستگیرو به کاشان و قم تبعید می کند سر وقت آقای خیابانی هم میروند که او را هم بگیرند معلوم می شود که رفته است. پس ازتوقیف چند ماهه در مشهد مقدس از راه روسیه عازم تبریز شده ازجلفا وضع شهررا استعلام می کند. یک نفر از خویشان نزدیک آن مرحوم

بجلفا رفته فامیلش را به تبریزآورده، خودش باز مدتی در روسیه مانده بولادی قفقاز و پطروسکی رفته پس از چند ماه بوسیله ای به تبریز آمد.
چون آنوقت آذربایجان در تحت استیلای روسها بوده و شجاع الدوله حاکم بود آزادیخواهان قدرت نفس کشیدن نداشتند لذا مرحوم خیابانی باقتضای وقت ساکت نشسته مشغول داد و ستد وتجارت شدند تا آنکه اعلان تاجگذاری سلطان احمد شاه بدر و دیواور شهر از طرف دولت چسبانده شد وعمال شجاع الدوله با یک وحشیت و بربریت با تعلیمات مشارالیه اعلانهای مذکور را پاره کرده بزیر پای انداخته لگد مال می نمودند. نگارنده با مرحوم خیابانی در بازار تصادفاً ملاقات و از این وحشیت اظهار کردم قرار شد فردا صبح منزل فقید مرحوم رفته دراین باب اقدامی نمائیم. فردا علی الطلیعه از بی راهه ها منزل معظم له رفته و آقای معتمد التجار نمایندهٔ آذربایجان هم تشریف داشتند. پس ازمذاکره در همان مجلس یک پروتست نامه بنام آزادیخواهان آذربایجان از این بربریت شجاع الدوله و عمالش در هشت نسخه نوشته بقونسول خانه های دول متحابه فرستاده که مضمونش را به سفرای خودشان در طهران بگویند که علاقمندان آذربایجان از این وحشیگری شجاع الدوله نفرت کده و پروتست می نمایند و یک نسخه هم توسط آقا جلیل اردبیلی بطهران فرستاده که در جراید مرکز درج نمایند.
خلاصه درچهار و پنج سال ایام فترت در دورهٔ زمامداری شجاع الدوله سردار رشید که روسها در آذربایجان استیلا داشتند و آزادی خواهان نمی توانستند تشبثات و اقداماتی بکنند مرحوم خیابانی مشغول تجارت بوده و خوب داد و ستدی داشت و در این بین یک مسافرتی بطهران کرده و قریب یک ماه در طهران در منزل نگارنده تشریف داشتند و با رفقای حزبی و وزراء و متنفذین ملاقاتها کرده در مسائل مملکتی تبادل فکر می نمودند . پس از یک ماه به تبریزمراجعت کرده بازمشغول تجارت بوده و ضمناً مجلس ادبیه ازرفقا خود داشت که درادبیات و فلسفه گاهگاهی در سیاسیات با آنها مصاحبه داشته و افکار آنها را حاضر می نمود. تا آنکه انقلاب روسیه شروع و پرتوآن به ایران سرایت و آذربایجان که همسایهٔ روس انقلابی بود

Publications Iranschähr
No. 14

شمارهٔ ١٤
از انتشارات ایرانشهر

شرح حال و اقدامات

شیخ محمد خیابانی

بقلم

چند نفر از دوستان و آشنایان او

در روی خرابه های دیروز
باید عمارت فردا را بلند کرد
(شیخ محمد خیابانی)

Cheikh Mohammad Khiabani

Sa biographie et son activité politique et sociale.
p. ses amis et ses admirateurs.

برلین ۱۳۰۴ ـ در چاپخانه ایرانشهر چاپ شد

Orientalischer Zeitschriftenverlag Iranschähr G.m.b.H.
Berlin - Wilmersdorf, Augustastrasse 1
1926

تأثیراتش در آذربایجان که همسایهٔ روس انقلابی بود لابد تأثیراتش در آذربایجان بیش ازسایر جاها نتیجه میداد و بناءً علیه در آذربایجان نیز نهضت ملیون و آزادی خواهان شروع تشکیلات فرقهٔ دموکرات که پنج سال تعطیل بود ازنو تأسیس و در اندک مدتی در تمام نقاط آذربایجان شعباتش منعقد گردید.

خیابانی و رفقایش موفق شدند یک کنفرانس ایالتی که مرکب از چهار صد و هشتاد نفرنمایندگان شهر تبریز و ولایات آذربایجان که دعوت شده بودند داده کمیتهٔ ایالتی انتخاب نمودند. فقید شهید امتیاز جریدهٔ فریدهٔ تجدد را که اورگان فرقه بوده تحصیل و قریب پنج سال در تحت مدیریت و نظرآن مرحوم با یک عفت قلمی مشغول تنویر افکار و ترویج مسلک بوده و خدمت بمعارفف مملکت می نمود(می توان گفت که در میان جراید داخلهٔ ایران جریدهٔ تجدد اولین روزنامه بود که مصداق و مفهوم جریده نگاری را ثابت نمود)

مرحوم خیابانی با معضدت رفقاء و هم مسکان خود مشغول توسعهٔ تشکیلات فرقه بوده و اصلاحات اساسی نمود؛ شالودهٔ تشکیلات ژاندارمری در آذربایجان از نتایج فکر سلیم او بود که در اندک مدتی موفق شدند که قریب پانصد نفر ژاندارم با ریاست آقا سید حسین خان یاور مطابق رگلمان ژاندارمری مرکزی تشکیل کردند و در نظر داشتند این قوای نظامی را توسعه دهند که متاسفانه ورود قشون عثمانی به آذربایجان مانع از این مقصد مقدس گشته تشکیلات ژاندارمری در حال تعطیل ماند.

در اواخر شعبان قشون عثمانی به بهانهٔ تنبیه آثوریها و استخلاص ارومی و سلماس به آذربایجان وارد و پس از اشغال نقاط غربی و شمال غربی آذربایجان بمرکز آن که شهر تبریز است دوهزار نفر قشون سوق داد. با آن که آن سال قحط و مجاعه سرتاسر ایران را فرا گرفته زیاده از ده هزار نفوس ایرانی از گرسنگی ترک جان می گفتند و قیمت گندم بهاء جان بود این میهمانان عزیز دست قدرت خودشان را به تمام انبارهای غلهٔ دهات آذربایجان گشاده بدون حق و حساب می بردند. بالاخره حکومت وقت و امناء مالیه با شعار خیابانی مرحوم و مبارزین فرقه پس از مذاکرات

طولانی حاضر شدند که یک مقدار هنگفتی غله بقشون عثمانیی مجاناً بدهند تا خودشان مداخله نکنند. با وجود این قرار داد باز اعتناء نکرده هم حوالهٔ مالیه را گرفته و هم خودشان هرجا انباری سراغ کردند بردند، خلاصه پس از ورود عثمانیها به تبریز جمعیتی بنام اتحاد اسلام تشکیل داده و یوسف ضیاء بیک را که اصلاً قفقازی و از معلمین بادکوبه بود صدر جمعیت مذکور معین و کمکم بنای مداخله در امورات کشوری و لشگری ایران گذاشته و زمزمهٔ تر، فارس، ایران، توران کرده می خواستند آذربایجان را که جزء لاینفک ایران و اکلیل تاج با عظمت کیان است بقفقاز ملحق و جزو ممالک شاهانهٔ عثمانی بکنند!! تنها قوهٔ که در مقابل این مالیخولیای چندین صد سالهٔ خود دیدند که بنای مخالفت با این فکرسخیف گذاشته فرقهٔ مقدس دمکرات را که با وطن پرستی و ایرانیت مباهی و مفتخر و درمواقع سخت امتحان ایرانیت خودد را داده اند مشاهده کرده و دیدند که با وجود فرقهٔ دمو کرات نمی تواند این لقمهٔ چرب از حلقوم بپائین ببرند و هر گونه عملیات استقلال شکنانهٔ آنها را فرقهٔ دموکرات خنثی می کند. دراین صدد شدند که ضربهٔ سخت و مهلکی بقرقهٔ دموکرات زده و تار و پودش را از هم بگسلانند. خائنین داخلی و بی شرفترین مردم که از جمله آنها بود مکرم الملک پسر حاجی عدل الملک که حالا لقب قائم مقامی دارد، مؤید خیالات آنها شده و در این باب سندی که به عثمانیها نوشته فعلاً اصل و فوتو گراف همان سند در دست است.

در هشت ذی قعده ۱۳۳۶ خیابانی مرحوم و اقا میرزا اسمعیل نوبری و نگارنده را عثمانیها دستگیر و به ارومی برده دو ماه تمام حبس کردند (نمی خواهم جزئیات آن حبس و مظالمی که برادران اسلامی به حبسها وارد نمودند بیان نمایم). پس از دوماه که عثمانی ها مجبور شدند ارومی را تخلیه و قشون خود را بموصل سوق دهندحبسی ها راتحت الحفظ بشرفخانه و صوفیان بعزم تبریزفرستادند. در صوفیان بنا به تحریک مکرم الملک عثمانیها تلفون کردند که حبسی ها را بقارص ببرند. آقای اجلال الملک والی ارومی را که از یک ماه قبل عثمانی ها دستگیر و حبس کرده بودند دراین مسافرت قارص یا محبوسین مرقوم هم سفر و تحت الحفظ بقارص

بردند و قریب پانزده روز درقارص محبوس و بعد بملاحظهٔ پیش آمدها عثمانیها مجبور شدند که حبسی ها را خلاص و اجازهٔ مراجعت دهند. با وجود آنکه « شوقی پاشا» فرمانده تمام قوای قفقاز و ایران حبسی ها را خلاص و اجازهٔ مراجعت داده بود درالکساندرا پول بنا به شیطنت دوسه نفرسلماسی کاظم پاشا فرمانده قوای ساخلوی تبریزکه مراجعت کرده و در الکساندر پول بنا بشیطنت دو سه نفر سلماسی کاظم پاشا فرمانده قوای ساخلوی تبریز که مراجعت کرده و در الکساندر پول اقامت داشت سه نفر حبسی را دو باره توقیف فقط آقای اجلال الملک را اجازهٔ مراجعت به تبریز داد. دیگران بعد از سه روز با اجازه و امر ثانوی شوق پاشا مستخلص و مراجعت به تبریز کردند. فراموش نمی کنم شهامت و متانت فقید شهید خیابانی مرحوم را که روز اول دستگیری تصمیم کرد ابداً ولو یک حرف هم باشد به صاحب منصبان عثمانی نگفته و اعتنا ننماید و حتی با رفقا قرارداده بود که در موقع استنطاق ابداً سئوالاتشان جواب نداده و تنها بگویند شما حق ندارید ما را استنطاق کنید و دراین رأی راسخ بوده اعتنائی به تهدیدات عثمانیها نکرده ابداً جوابی به آنها ندادند. درموقع صحبت و مذاکره آقای نوبری ناطق ما بود.

پس از مرتجعت به تبریزمکرم الملک که تیرش را بسنگ خورده دید خواست اسبابی فراهم نموده آنه را به طهران تبعید نماید(چون آنوقت آن جانی نایب الایاله بود). مبرزین فرقه پس از مشاوره و تبادل افکار باقتضای وقت سکوت اختیارو از تظاهرات خود داری نمودند. **مکرم الملک جانی بی شرف که دستش ازعثمانیها کوتاه شد انگلیسیها را واسطهٔ تهدید و تخویف وطن پرستان کرده با هر کس غرض شخصی داشت می گفت که قونسول انگلیس می گوید فلان آدم مخل آسایش و مضر منافع ما است ، باید تبعید شود. بهمین بی شرفی .** بی ناموسی آقای آقا میرزا اسمعیل نوبری را مجبور کرد که ترک وطن و مسقط الرأس خود گفته به همدان مهاجرت و رفقا و هم مسلکان خود را بمفارقت خود مبتلا نمود. پس از تبعید نوبری بنای پیچیدگی بمرحوم شیخ شهید و بندهٔ نگارنده گذاشته نزدیک بود که ما را هم تبعید یا مجبوربه مهاجرت نماید که خوشبختانه آقای سپهسالار به ایالت

از چپ به راست : محمد علی بادامچی – شیخ محمد خیابانی – حاج علینقی گنجه ای

آذربایجان معین و وارد و وطن پرستان و آزادی خواهان از شر آن خائن و اجنبی پرست مستخلص شدند.
پس از ورود سپهسالار که آزادی خواهان از تحت مراقبت و فشار مرتجعین خلاص و قدرتی برای نفس کشیدن پیدا کردند مجدداً فرقهٔ دمکرات شروع باجتماعات کرده و تشکیلات خود را منظم نمود تا آنکه اعلان انتخاب دورهٔ چهارم داده شد. از تدابیر صائبهٔ خیابانی مرحوم و رفقایش با وجود آن تهدیدات و اعمال نفوذ وثوق الدوله رئیس دولت وقت که مخصوصاً درانتخابات آذربایجان نظرخاصی داشت که کاندیدهای خودش انتخاب شوند و برای پیش بردن مقاصد خود اسبابها چیده پولها ریخته و کربلای حسین آقا فشگچی معروف را با اعتبار هنگفت مالی و قدرت مخصوص وکلید رمزکه تلگرافاتش را رمزاً طهران گفته و دستورالعمل بگیرد، چاپاری به تبریزاعزام کرده بود.
ازجدیت و فداکاری افراد فرقه شش صندلی از صندلیهای پارلمانی را دموکرات های اشغال نمودند. خیابانی مرحوم با نه هزار رأی و رفقاء پنجگانه اش حائز اکثریت تام بودند و سه صندلی که دیگران بردند آنهم بجهت این بود که اسامی کاندیدهای فرقهٔ دمکرات به نقاط جزو و حومهٔ شهر دیر رفت یعنی وقتی که اسامی کاندیدها ها فرستاده در اکثر نقاط آراء را گرفته بودند مخصوصاً در شهر تمام نه نفر از کاندیدهای فرقه انتخاب شده بودند . پس از اختتام انتخابات شهر تبریزمخالفین فرقه خیلی تشبثات کردند ولی نتیجه نداد.
در این اثنا وثوق الدوله قرار داد معروف انگلیس و ایران را بانگلیسها بسته بود. فرقهٔ دموکرات بواسطهٔ اشتغال بانتخابات موقتاً ساکت بودند ولی روزنامهٔ تجدید که اورگان فرقه بود در اطراف قرارداد این جملهٔ « **مادامیکه این قرار داد از تصویب مجلس نگذشته ما آن قرار داد رابیش از یک ورق پاره چیز علیحده نمی دانیم و ترتیب اثری به آن قرار داد نمی دهیم**» را در سر لوحهٔ خود نوشت. وثوق الدوله پس از آنکه از انتخابات مأیوس شده و عظمت فرقه را دانست و فهمید که بعد از آنکه نمایندگان آذربایجان با قیادت لیدر محبوب و مقدورشان خیابانی مرحوم وارد

مجلس شدند محال است قرارداد از تصویب مجلس بگذرد لذا در این صدد شد که بهر وسیله باشد این نور را خاموش و آذربایجان را که مهد آزادی و حریت است خفه کرده بمقصود فاسد حود برسد. بناءً علیه « بیورلنگ» و « فوکل کلو » ی سوئدی را با عدهٔ صاحب نصبان نظمیه با تعلیمات و دستورالعمل مخصوص به تبریز اعزام داشت که بهر قیمت باشد فرقهٔ دموکرات را خفه و مبرزین آنها را ازمیان بردارد(چنانکه یکی از صاحب منصبان نظمیه که اسمش را حالا نمی خواهم بنویسم در حالت مستی گفته بود که مأموریت داریم مبرزین دموکراتها را از میان برداریم).پس از ورود سوئدیهای مذکوروصاحب منصبان اعزامی از طهران کم کم شروع به عملیات کردند(در این موقع سردار انتصارنایب الایاله بود) و از آنطرف هم دیده شد وثوق الدوله که اجرای قرار داد را موکول به تصویب مجلس کرد بود کم کم عملی کرده مستشاران مالیه و نظام را بمرکز وارد نموده و شروع به عملیات کرده اند و چیزی نخواهد گذشت که تمام مورد قرار داد اجرا یافته و استقلال ایران و داع ابدی گفته ایرانیان محکوم به فنا و اضمحلال خواهند شد لذا فرقهٔ دموکرات سکوت را دراین موقع خیانت بوطن شمرده مجبور شدند که در تحت قیادت قائد دلیر و با شهامت و لیدر متین و با درایت خود آقا شیخ محمد خیابانی بر ضد عملیات استقلال شکنانهٔ دولت وقت قیام نمایند.

این بود که در۱۷ حمل ۱۲۹۹ قیام شروع و در مدت دو روزتمام شهرو ادارات دولتی بتصرف ملیون آمده و مأمورین طهران خایب و خاسرمجبور به مراجعت به طهران شدند. پرنسیب و شعار قیامیون این بود که می خواستند در غیاب مجلس یک قوه قاهرهٔ ملی تشکیل داده و کابینهٔ صالح مرکب از وزرای ایران پرست بروی کار آورده به اتکال و استظهاراین قوهٔ ملی در مقام خود پایدار و شروع باصلاحات اساسی نمایند و این مقصود که موجب یک لایهٔ مطبوعه که بتمام سفراء و نمایندگان دول متحابه و بتمام ولایات و ایالات فرستاده شد (عبارت از حفظ استقلال مملکت و تأمین آتیه و تحکیم مواد قانون اساسی بود و بس) . علاوه بر آن مرام و مقصد قیامیون کاملاً در صفحات جریدهٔ تجدد مندرج و مضبوط است.

شش ماه که طول این نهضت با نزاکت و قیام اخلاقی ملی شد هر روزمرحوم خیابانی مرام ملیون رابه آواز بلند و بیانات کافی در زمینهٔ نغزو تازه تری بعنوان نطق باهالی گفته (مرام دموکراتها از قیام و علو مرتبه و بلندی مقام آن یگانه قاید آزادی و شهید راه حریت را بطوریکه گفته شد صفحات جریدهٔ تجدد که روزانه نطقهای آن راد مرد را ضبط می کرد شاهدی صادقست).

مقصد قیامون در اصلاحات داخلی توسعهٔ معارف و تشکیل یک قشون منظم و با دیسپیلنی درتحت سر پرستی صاحب منصبان ایرانی و اصلاحات اقتصادی و تأسیس مؤسسه های ملی و روی کار آوردن یک کابینهٔ صالح و مقتدری که اقلاً دوسال روی کار مانده به هرج مرج ایران و حکومتهای دره بگی خاتمه بدهد، و آوردن مستشارهای فنی ومتخصص از دول بی طرف برای اصلاح مالیه واستخراج معادن وتسطیح طرق و بکار انداختن چرخهای مملکت بطرف ترقی وتمدن این بود اجمال مرام قیامون؛ و این نهضت از تبریز طلوع کرده و امید داشتند که تمام نقاط ایران تأسی باین نهضت کرده ایران را از گرداب فلاکت و پرتگاه هلاکت نجات دهند.

قریب شش ماه قیامون با کمال متانت این مقصد را تعقیب و هرگونه انتریک و تفتین وافساد را جلوگیری کردند، به شهادت اشخاص بی طرف از تجارو کسبه و اعیان اگر قیایم ملیون تبریز نبود و یا آنکه این نهضت در دست دیگری بود حتماً مملکت بطرف آنارشیگری وهرج و مرج رفته و بالاخره نظیرهمسایهٔ شمالی خود شده بود و زمینهٔ کاملاً مهیا و آماده بود، **تنها وطن پرستی و فداکاری فرقهٔ دموکرات و درایت و عقل و کفایت و تدبیر فقید شهید خیابانی بود که جلو این سیل بلا را گرفته و مملکت را از یک بدبختی غیر قابل التحمل نجات و استقلال ایران را حفظ و اموال و اعراض اهالی را از تعدی و تجاوز اشرار خلاص داد؛ تنها این خدمت بزرگ که فقید شهید باین مملکت کرد و تمام دوست و دشمن مقر و معترفند کفایت می کند و شهادت میدهد که دموکراتها و قائد و لیدر محبوب شان غیر از وطن پرستی حفظ عظمت ایران و تأمین آزادی و تحکیم قانون اساسی نظردیگری نداشته** و لعنت می فرستند به آنها ئیکه از راه اغراض فاسده یا بجههٔ عدم بصیرت و اطلاع

دموکراتها را آشوب طلب نامید و یا به اینها تهمت تجزیهٔ آذربایجان را از ایران بزنند؛ و چه طور تصور می توان کرد که دمکراتها قایل به تجزیهٔ آذربایجان شوند در حالتی که اصل مهم مرام آنها و شالودهٔ تشکیلات فرقهٔ دموکرات در روی مرکزیت ریخته شده و دموکراتها هستند که با جمعیت اتفاق و ترقی که قائل بعدم مرکزیت بودند همیشهه در زد و خورده بودند. شعار فرقهٔ دموکرات که با خطوط برجسته در تمام نشریات و جراید خود درج و بعموم اعلام کرده این است: « آذربایجان حزء لاینفک ایران است. مبارزهٔ دموکراتها با ترکها و آنهمه حبس و فشار د رسر همین مسئله بود که ترکها می خواستند آذربایجان را که فعلاً ترک زبان است بخودشان ملحق کنند و دموکراتها قبول نکرده و مخالف نمودند.

خلاصه در اثناء قیام، کابینهٔ وثوق الدوله سقوط کرده آقای مشیر الدوله بروی کار آمده بتصور اینکه علت این قیام فقط ضدیت با کابینهٔ وثوق الدوله بود خواست قیام و نهضت ملی را ساکت کند با مرجوم خیابانی داخل مذاکره شد. خیابنی مرام و مقصود اصلی ملیون را به آقای مشیرالدوله اظهار و ضمناً گفتند که صلاح دولت و صلاح وطن پرستان دراین است که این قیام ادامه داده شود و بخود آقای مشیرالدوله و سایر زمامداران و هئیت دولت وقت به صراحت مکرر گفتند که کابینهٔ حاضر بدون استهظار به تکیه گاه قوای ملی محال است چند ماهی دوام کند و لابد مشیرالدوله محلل یک کابینهٔ دیگری است که خلف وثوق الدوله خواهد شد. باین ملاحظه ادامهٔ قیام را صلاح دانستند آقای مشیر الدوله قبول نکرده! آقای مخبرالسلطنه را (۱) که وکیل طهران وبه آزادی خواهی و وطن پرستی (!!!) معروف بوده بسمت حکومت آذربایجان به تبریز فرستاد.

باوجود آنکه ملیون با نظریهٔ فوق و دلایل متقن لزوم و وجوب ارادهٔ قیام را ثابت کردند که درغیاب مجلس بدون استهظار بقوای ملی یاین کابینه بیش ازسه ماه عمر ندارد واتصالاً کابینه های سیایه وسفید روی کار آمده و در نتیجه کشمکشهای کابینه مملکت زیاده از سابق دچارهر و مرج شده و به پرتگاه فنا و زوال خواهد رفت بازقبول نشده آقای مخبرالسلطنه دو اسبه (!!) برای خفه کردن قیام و آزادی از

طهران رهسپار و دراواسط ذیحجهٔ ۱۳۳۸ وارد تبریز شد.
با بیاناتی که مخصوص مشار الیه پیغاماتی بی موجه به مرحوم خیابانی داده و باطناً مشغول تهیهٔ قواء بود که قیام را خفه و نورآزادی **و نهضت ملی** را بیکبارگی خاموش نماید، و ملیون که همیشه اتکال شان به صحت عمل نیت پاک خود بوده حاضر نشده بودند که قوهٔ مسلحه حاضر کرده و درموقع ضرورت مدافعه کند. علاوه برآن از مخبرالسلطنه انتظار نداشتند و تصور هم نمی کردند برای خفه کردن آزادی استعال اسلحه نماید و میدانستند که مخبرالسلطنه شنیده و فهیمده است که دولت وقت و کابینهٔ وثوق الدوله ای تکلیف خفه کردن آزادی با استعمال اسلحه را به شاهزاده عین الدوله (که به صطلاح فامیل مخبرالسلطنه مستبد فرتوت بوده) نمودند و حتی آتریاد اردبیل را برای این مقصود به تبریز اعزام داشتند. شاهزادهٔ مذکور زیربار این ننگ تاریخی نرفته و صراحتاً گفته بود: « ببخشید این کلاه رابسر دیگری بگذارید، من نمی توانم در آخرعمرم دست خود را بخون آغشته کنم». ولی آقای مخبرالسلطنه ، آن مؤسس آزادی (!) و آن معلم حریت (!) آن نمایندهٔ ملت (!) عصر روز ۲۸ ذیحجهٔ الحرام پس از آنکه تمام وسایل کودتا را فراهم کرده بوده به قزاقخانه رفته و شب را با رئیس قزاق که روس بود علی روایهٔ پارهٔ مأمورین دیگر که در این مذاکره شرکت داشتند نقشهٔ حمله به آزادی خواهان و آزادی را تهیه کرده و شبانه شروع به عملیات نموده مرکزقیامون و آزادی خواهان را طلوع آفتاب بمبارده وتصرف نموده و چند نفرآزادی خواه را مقتول و بخون آغشته کرد (بعقیدهٔ خود مخبر السلطنه) پس از این فتح بعالی قاپو آمده مرتحین و مستبدین و دشمنان آزادی را بدبار احضار و ایشان هم بوالی آزادی خواه (!) تهنیت گفتند و درعین حالیکه فرمان فرمای آزادی خواه درصندلی حکومت با کمال عظمت مستقربود قریب سیصد خانهٔ آزادیخواهان را بقول خود مخبرالسلطنه قوهٔ غالب (در مقابل شکایت بعضی ها از وحشیگری قراقها گفته بود که قوهٔ غالب باید این کارها را بکند و تا سه روز مجاز هستند) یغما و تاراج کرد ؛ پس از استقرار در حکومت به قزاق و نظمیه امر می کند بهر وسیله خیابانی را زنده یا مرده پیدا کنند. بناءً علیه روز بیست و نهم ذی حجه پس از آنکه

خانهٔ فقید مرحوم را غارت و خراب کردند دو نفر قزاق با راهنمائی یک سگ بچه جای اختفاء فقید شهید را که در منزل آقا شیخ حسن میانجی بود کشف کرده آن مرحوم را با چند تیرتفنک کشته به آنهم قناعت نکرده بازویش را با شاشقه قطع کرده بعد جنازه اش را در نهایت بی احترامی بیرون کشیده در روی یک نربان کوچکی گذاشته با هلهله و شادی مثل اینکه یک مملکتی را از اجنبی فتح کرده اند بدربار آقای مخبرالسلطنه می آورند. حکمران آزادی خواه (!!!) که با کمال کبر و غرور در صندلی حکومت نشسته و متملقین بی شرف دورش را گرفته بودند یکمرتبه صدای هلهله و دست زدنها را می شنود، پیشخدمت را می فرستد که تحقیق کند، جواب می آورد که جنازهٔ شیخ محمد است آورده اند. آن نمایندهٔ مجلس و آن آدیخواه وطن پرست که چشم و گوشش را حب ریاست کر و کور کرده بود با بی اعتنائی تمام با کمال تحقیر می گوید: « ببرید یکجائی دفن کنند».

اگر تمام سیئات مخبرالسلطنه قابل عفو بوده باشد تنها این مسئله بی رحمی و بی وجدانی مخبرالسلطنه ابداً قابل اغماض نیست که جنازهٔ فقید شهید را که آنهم نمایندهٔ مجلس و قائد یک جمعیت وطن پرست بود به پیش چشمش بیاورند متأثر نمی شود و وظایف انسانیت را بجا نمی آورد جای خود که به آن اندازه تحقیر و بی اعتنائی هم می کند یا للعجب!آیا ممکن نبود بیک شکلی رفتار نموده وبرائت خود را ظاهراً از خون شهید سعید ثابت و جنازه را با احترام تجهیز و تدفین نمایند ولی خواست خدائی بود که ماهیت مخبرالسلطنه را برهمه کس معلوم نماید و جای بهانه و عذری نگذارد و این آخرین جنایت را در حق جنازهٔ آن مرحوم معمول دارد!

بلی خیابانی را کشتند و قاتلش را درهمان روز دو درجه ترفیع رتبه دادند! ولی قاتل حقیقی هزار درجه ازرتبه ومقام خود تنزل کرده و تا آخر عمر حیات وزندگانی معذب و تاریخ هم اسم او را بلعنت ضبط خواهد کرد.

از مرحوم فقید شش اولاد صغیر که چهار تا پسر و دو دختر بیادگار مانده سه پسر و دو دخترش مشغول تحصیل و تدریس اند. دولت با تصویب مجلس ماهی یکصد و پنجاه تومان برای مصارف فامیل و مخارج تحصیل اولادش حقوق معین و پرداخت

می کند. این است شرح زندگانی فقید شهید خیابانی که بطریق اجمال و آن اندازه اطلاعات که مخلص داشته تقدیم حضور محترم آن دوست عزیز و صمیمی خود کرده و موفقیت حضرتعالی را زا خدواند جل وعلاء مسئلت می نمایم. (١)

شیخ محمد خیابانی مخالف هرگونه مداخلهٔ بیگانه در امور داخلی ایران

شمیم در کتاب «ایران در دوره سلطنت قاجار» در بارهٔ جنبش شیخ محمد خیابانی می نویسد: شیخ محمد خیابانی از آزادیخواهان و مجاهدین دوره انقلاب مشروطه‌ی ایران در تبریزبا یاران و دوستان وهمفکران خود در تمام مراحل نهضت و انقلاب بزرگ و مبارزه با نیروهای استبداد در کنار رهبران و سران دیگر آزادیخواهان مانند ستارخان و باقر خان و امثال آنان به کوشش برخاسته بود و چون پس از انقلاب روسیه، درتبریز کنسولخانه‌ی آلمان با اسلحه و مهماتی که برای تحویل به نیروی عثمانی گردآورده وبه علت صلح روس وعثمانی ازتحویل آن‌ها منصرف شده بود، به يك كانون ضد ملی و شاید به يك مركز انقلابی برای واژگون کردن رژیم مشروطه و استقرار رژیم بولشویکی در آذربایجان مبدل گردیده بود و از طرف دیگربرخلاف تمایل ملیون و آزادیخواهان تبریز، دولت مرکزی باردیگر عین الدوله رابه فرمانروایی آذربایجان انتخاب واعزام نموده بود ونیز پاره‌ای مسائل داخلی و اختلاف رأی و عقیده و مسلك سیاسی که بین خیابانی و دیگران بود، به تدریج مقدمات قیام خیابانی علیه دولت مرکزی فراهم گردید.

شیخ محمد خیابانی بدون تردید مردی وطن‌دوست و دارای تعصب ملی شدید و دشمن سرسخت بیگانگان و مخالف با هرگونه مداخله‌ی اجنبی در امور داخلی ایران و طرفدار ایجاد يك حكومت ملی و مستقل و نیرومند بوده و چون رجال آن روز را برای ایجاد چنان حکومتی، ناتوان ونالایق تشخیص می‌داده، می خواسته است خود آن حکومت ملی نیرومند وصالح را بوجود آورد و طبیعی است که تحقق آرزوهای خیابانی می‌بایستی از تبریز وآذربایجان آغاز گردد و بر سراسر ایران گسترش یابد.

کسروی درباره‌ی خیابانی می‌نویسد:
«... آنچه ما می‌توانیم گفت این است که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران می‌بود و یگانه راه آن را به دست آوردن سررشته‌های (حکومت) می‌شناخت که ادارات را به هم زند و از نو سازد و قانون‌ها را دیگر گرداند. چنان‌که در همان هنگام میرزا کوچك خان در جنگل به همین آرزو می‌کوشید. آنان نیکی ایران را جز از این راه نمی‌دانستند. از آن سوی خیابانی، این کار را تنها با دست خود می‌خواست و کسی را با خود به همبازی نمی‌پذیرفت».
آنچه درباره‌ی آمال و اهداف خیابانی گفته شد، درباره‌ی کوچك جنگلی و کسانی چون او که درد وطن و عرق ملی داشتند، کاملا صادق است. این افراد، هرچند که گفته شود مردمی جاه‌طلب و خودخواه بوده‌اند، به قول کسروی آرزویی جز نیکی ایران و سربلندی میهن خود نداشتند. اما آیا راهی که برای وصول به هدف خود برگزیدند، در شرایط خاص سیاسی و اجتماعی آن عصر، درست بود؟ و آیا این افراد آنچنان قدرت و نیرویی در اختیار داشتند که بتوانند راه خود را تا رسیدن به هدف نهایی دنبال کنند؟ حوادث آینده، که شرح آن‌ها خواهد آمد، جواب این پرسش‌ها را روشن خواهد ساخت.
آنچه در این مورد باید تذکر دهیم، این است که هیچ نویسنده و مورخی حق ندارد اقدامات میهن‌دوستانه‌ی خیابانی و کوچك جنگلی و پسیان و امثال آنان را تخطئه کند و این مردان شریف از جان گذشته را در ردیف اسماعیل آقا سمیتقو و ماشاء الله خان کاشی یا فئودال‌ها و شیوخ متمرد گردنکشی چون شیخ خزعل و سران ایلات لر و قشقایی و امثال آنان قرار دهد.
اقدامات خیابانی از روز ۱۶ سال ۱۳۳۸ قمری با کمك سردار انتصار، رئیس نظام و برخی از یاران فرهنگی او مانند فیوضات سرپرست فرهنگ تبریز و اسماعیل امیرخیزی آغاز گردید و یکی از زندانیان سیاسی را از زندان کلانتری نجات داد و روز به بعد عده‌ای از مجاهدین قدیم و بعضی از دموکرات‌ها به خیابانی پیوستند و دانش‌آموزان مدارس به بازارها ریخته و دکان‌ها و مغازه‌ها را تعطیل کردند و چون سربازان و پاسبانان شهربانی چند ماه حقوق نگرفته بودند، آنان رابرای دریافت

حقوق خود به مرکز قیام خیابانی(اداره‌ی روزنامه‌ی تجدد) دعوت نمودند و بدین‌ترتیب ارتباط پاسبانان بامرکز شهربانی قطع گردید ومردم به اداره‌ی شهربانی ریختندورئیس سوئدی شهربانی به نام کاپیتن بیورلینگ (Captain Biurling) وهمراهانش به دستور امین الملك نایب الایاله بدون مقاومت شهربانی را ترك گفته به باسمنج (خارج تبریز بر سرراه تبریز به تهران) رفتند تا به وسیله‌ی تلگراف با تهران تماس بگیرند. بدین‌ترتیب شهربانی و سررشته‌ی امورشهر به دست خیابانی افتاد وروزپنجشنبه ١٨رجب١٣٣٨قمری(١٩فروردین١٢٩٩شمسی)بیان‌نامۀزیرازطرف«هیئت مدیره اجتماعات » به دو زبان فارسی و فرانسه صادر شد:

«آزادیخواهان شهر تبریز، به واسطه‌ی تمایلات ارتجاعی که در یك سلسله اقدامات ضد مشروطیت حکومت‌های محلی تجلی می‌نمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یك طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود، به هیجان آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده‌اند».

«آزادیخواهان تبریز اعلام می‌کنند که تمامیت پرگرام آنان عبارت است از تحصیل یك اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت، رژیم آزادانه‌ی مملکت را محترم و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین می‌نماید، به‌طور صادقانه مرعی و مجری دارد. آزادیخواهان کیفیت فوق العاده باریك وضعیت حاضره را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم و آسایش را، به هر وسیله که باشد، برقرار دارند. در دو کلمه‌ی پرگرام آزادیخواهان عبارت از این است: برقرار داشتن آسایش عمومی. از قوه به عمل آوردن رژیم مشروطیت».

احمد کسروی که خود از همفکران و دوستان قدیم خیابانی بوده و در جریان قیام کنار کشیده و به انجام وظیفه‌ی دولتی در دادگستری تبریز ادامه داده و به همین علت مورد بی‌مهری و به قول خودش مورد سختگیری و آزار پیروان خیابانی قرار گرفته است، درباره‌ی نطق‌ها و سخنرانی‌های خیابانی می‌نویسد:

«در این میان هرروز دسته‌های انبوهی در حیاط تجدد گرد می‌آمدند. برای سرگرمی آنان، خیابانی چنین نهاد که هر روز خود به جلو بیاید و گفتاری رانده، ولی کم‌کم این

گفتار رانی داستانی پیدا کرد. زیرا هرزمان که گفتاری رانده می‌شد، برخی ازپیروان خیابانی و بسیاری ازچاپلوسان و رویه‌کاران به نمایش‌هایی برمی‌خاستند. بدین‌سان که در میان گفتار و در پایان آن با سختی کف می‌زدند ویك آوای بزرگی پدید می‌آوردند. درروزنامه‌ی تجدد این رابه جمله‌های شگفتی «کف زدن‌های برق‌آسا» ودست زدن‌های رعدآسا یاد کرده، گاهی برخی چاپلوسی بیشترکرده، خیابانی را ازجای خود به سرداشته به روی دست می گردانیدند. گاهی چنین می‌گفتند: آمریکا اگر ویلسن دارد ایران خیابانی دارد».

بنابر پیشنهاد حاجی اسماعیل امیرخیزی، یار و همکارخیابانی، بدین مناسبت که آذربایجان درکسب آزادی ومشروطه کوشش فراوان به کاربرده است. نام آذربایجان به آزادیستان مبدل گردید وچون مردم قفقازیه شرقی یعنی سکنه‌ی باکو وشیروان نام جمهوری آذربایجان برای دولت خود انتخاب کرده وآرزومند بودند که آذربایجان ایران را نیز با خود متحد سازند، پیشنهاد امیرخیزی مبنی بر تغییر نام آذربایجان به آزادیستان با حسن استقبال مردم که به هیچ‌وجه حاضر نبودند ازملیت ایرانی خود چشم بپوشند، مواجه گردید وبه دستورخیابانی کاغذها وکلیه‌ی اوراق رسمی را با مارك آزادیستان چاپ کردند وبعدها خیابانی در مکاتبات خود با تهران، این مطلب را پیش کشید که«بایددولت آزادیستان به رسمیت شناخته شود» واین عنوان درحقیقت جلوه‌ای ازتمایلات تجزیه‌طلبی خیابان و مسلما مقدمه‌ی سقوط و نکبت او بود.

تحولاتی که در روش مسلکی و سیاسی خیابانی روی داده، او را به صورت یك آدم مرموزدرآورده است. او درهمان حال که با انگلیس‌ها به سختی دشمنی می‌ورزید و با کنسولگری آلمان درتبریزارتباط داشت وزمزمه‌ی استقلال داخلی آذربایجان (آزادیستان) را آغاز نموده بود، گاهی برای تهدید تهران ودولت مرکزی با بولشویك‌ها که در تبریز گروهی تشکیل داده بودند، همدردی نشان می‌داد و گاهی طی سخنان و اقدامات خود، دشمنی خویش را با مسلك بولشویکی ابراز می‌داشت.

احمد کسروی، چنان‌که بالاتر اشاره کردیم، در جناح مخالف روش خیابانی قرار داشت وجزاو کسان دیگری مانندسلطان‌زاده وعلی آقا هیئت ازرهبران دموکرات نیز

با روش سیاسی خیابانی و تجزیه‌طلبی او مخالف بودند. کسروی درکتاب «تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان»به گفتگوی خود بامیجرادموند(Major Edmond) رئیس اداره‌ی سیاسی سفارت بریتانیا که به عنوان دیدار از آذربایجان که به تبریز رفته بود و پیشنهاد مأمورانگلیسی درباره‌ی قیام کسروی علیه خیابانی با کمك و دستیاری انگلیس‌ها و سپس به گفتگوی خود با کربلایی حسین آقا فشنگچی نماینده‌ی وثوق الدوله نخست‌وزیرو پیشنهاد فشنگچی درباره‌ی مبارزه‌ی کسروی ویارانش با خیابانی اشاره کرده و می‌نویسد که به هردو نفر جواب رد داده و گفته است که چون خیابانی برای آذربایجان قیام کرده است، وی وهمراهانش هرگز با اوبه مبارزه برنخواهند خواست. اما میجرادموند به وسیله‌ی ورامخان ارمنی از پیروان خیابانی با او ملاقات کرد و قرار بر این نهادند که انگلیس‌ها از مخالفت با خیابانی دست بردارند مشروط بر آنکه خیابانی از ابراز تمایل و همدردی با بلشویك‌ها خودداری کند.

عین الدوله در برابر قیام خیابانی به عمد یا به سهو، اقداماتی کرد که به سود خیابانی تمام شد و در پایتخت نیز مشاجره‌ی قلمی شدیدی بین مطبوعات موافق و مخالف قیام درگرفت و روزنامه‌های ایران و رعد، سخت به خیابانی حمله کردند و او در تبریز ضمن سخنرانی‌های خود، به نوشته‌های آن دو روزنامه پاسخ گفت و به‌طور کلی این قیام که می‌رفت به زودی فرو نشیند، بازار مجادله و مشاجره بین احزاب و مطبوعات را برای مدتی گرم نگه داشته بود.

خیابانی که با انگلیس‌ها عهد و پیمان بسته بود، برای به راه انداختن کانون نشر افکار کمونیستی یعنی کنسولخانه‌ی آلمان در تبریز و اخراج کورت ووسترواو Curt (Wustrouo) ، کنسول آلمان، از آن شهر که دستور حرکت او از تبریز به وسیله‌ی سفارت آلمان در تهران صادر شده و او از رفتن امتناع ورزیده بود، اقدام نمود و کنسول آلمان در جریان این حوادث کشته شد (۱۴ رمضان ۱۳۳۸ قمری) و بدین‌ترتیب کانون خطری که در قلب تبریز به‌وجود آمده بود، از هم پاشید و در تبریز تنها نیرویی که دربرابر خیابانی باقی ماند، قزاقخانه بود که حفظ شهر و عمارت عالی‌قاپو (مقر محمد حسن میرزا ولیعهد و خانواده‌ی او (ولیعهد در آن موقع در تهران

بود و خانواده‌ی او در تبریز بسر می‌بردند.) را برعهده داشت و چون قزاق‌ها حین گردش در شهر گاهی شرارت می‌کردند، خیابانی در سخنرانی روز پنجم شوال ۱۳۳۸ قمری، خود درتبریز صریحا اعلام نمود که «از این پس هر قزاقی به مردم تعدی یا دست‌درازی کند، کشته خواهد شد. بنابراین قزاق‌ها هنگام ورود به شهر و بازار باید غیرمسلح باشند و در کاروانسراهای داخل شهر اقامت نکنند».

بر اثر اخطای خیابانی، قزاق‌ها از داخل شهر به قزاقخانه احضار شدند و مقدمه‌ی حمله به پایگاه‌های خیابانی و پیروانش را آماده کردند. حاجی مخبر السلطنه که از طرف کابینه‌ی مشیر الدوله با اختیارات تام برای فرونشاندن قیام به آذربایجان اعزام شده بود، در اواسط ذی‌حجه ۱۳۳۸ به تبریز رسید و نیروهای لازم برای سرکوب کردن قیام و بازگرفتن عالی‌قاپو از یاران خیابانی از هر جهت تدارك شده بود. روز ۲۹ ذیحجه نیروهای قزاق به شهر ریختند و ضمن بیرون راندن پیروان خیابانی از عالی‌قاپو به خانه‌های سران قیام هجوم بردند و دست به کشتار و غارت زدند و خود خیابانی نیز در حال دفاع در زیرزمین خانه‌ی یکی از دوستان خود، به ضرب گلوله‌ی قزاقان کشته شد و قزاقان جنازه‌ی او را بیرون آوردند و به خیابان انداختند و بدین‌ترتیب داستان قیام خیابانی پایان یافت.

کسروی در این‌باره می‌نویسد:

«بدین‌سان شادروان خیابانی کشته گردیده از میان رفت. می‌باید او را کشته آن نمایش‌های رویه‌کارانه مردم و آن کف‌زدن‌ها و زنده‌باد گفتن‌های دروغی دانست. یك پستی فراموش نشدنی که در داستان خیابانی از این دسته مردم نمایان گردید، آن بود که چنان‌که درپای گفته‌های خیابانی کف زده بودند، در گرداگرد جنازه‌ی او نیز کف زدند و دژ رفتاری بسیار از خود نشان دادند (همانطورکه کسروی نوشته است چه‌بسا کسانی، از متظاهرین به دوستی با خیابانی بودند که طناب به پای جسد بی‌جان اوبستند وجسد را درخیابان‌ها روی زمین کشیدندتا خود را به دستگاه نیرومند جدیدی که مخبرالسلطنه دررأس آن قرارداشت نزدیك سازند.)

یکی از نتایج شوم کشته شدن خیابانی این بود که بعضی از یاران و هواداران او برای

انتقام‌جویی، آتش فتنهٔ اسماعیل آقا سیمیتقو یاغی ستمگر و خونخوار آذربایجان را، که با سیاست وثوق الدوله خاموش شده بود دوباره روشن ساختند و درکشاکش و نبرد نیروهای دولتی با آن گردنکش بی‌باك تلفات سنگینی به نیروی دولت و خسارات هنگفتی به مردم ستمدیده آذربایجان غربی وارد آمد و دنباله‌ی این نبردها تا مدتی بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی کشیده شد.(۲)

کابینه‌ی مشیر الدوله

مشیر الدوله که پس از سقوط وثوق الدوله از روز ۱۸ شوال ۱۳۳۸ تیرماه ۱۲۹۹ شمسی روی کار آمده بود، برای تسکین افکار عمومی و از میان بردن عللی که موجب سقوط کابینه‌ی وثوق الدوله گردید، اعلام نمود که قرارداد دولت گذشته با انگلستان یعنی قرارداد ۱۹۱۹ موقوف الاجرا خواهد ماند. سپس با احمد شاه که تقریبا یك ماه پیش از آن تاریخ از سفر دوم خود به اروپا، به ایران بازگشته بود، برخلاف وثوق الدوله رویه‌ی سازش و همکاری را برگزید و شاه و نخست‌وزیر دست به دست هم دادند و برای دفع خطر بلشویك‌های گیلان که تا قسمتی از مازندران نیز پیش رانده بودند نیروی قزاق را به کار انداختند.

یکی از اقدامات اولیه‌ی دولت جدید، چنان‌که بالاتر گفته شد، اعزام مخبر السلطنه به استانداری آذربایجان بود و او با مهارت و تجربیات سیاسی خاصی که داشت پس از ورود به تبریز با دموکرات‌ها کنار آمد، به شرحی که گفتیم به کمك قزاق‌ها به قیام خیابانی پایان بخشید.

اقدام دیگر مشیرالدوله، دنبال کردن شکایت ایران ازروسیه شوروی در مجمع اتفاق ملل و طرح تقاضای ایران از مجمع برای بیرون راندن نیروهای شوروی از خاك ایران بود که قبلا به وسیله‌ی کابینه وثوق الدوله آغاز گردیده بود ولی با مقتضیات سیاسی آن عصراروپا وعدم عضویت شوروی درمجمع اتفاق ملل وبی‌اعتنایی فرانسه، عضومهم ومؤثر مجمع، به دعاوی وشکایت ایران این اقدام به نتیجه نرسید.

انگلستان برای آنکه بتواند در فرصت مناسب دیگری مقاصد خود را پیش ببرد، در

این موقع که قرارداد ۱۹۱۹ موقوف الاجراء گردیده و نیروهای قزاق ایران و نیروی انگلیسی درمحور قزوین رشت با نیروهای بلشویك‌ها درحال نبرد بودند و امید موفقیتی می‌رفت، هیئت نظامی خود را به غیراز کلنل اسمایس، از ایران فراخواند و آرمیتاژاسمیت نیز ازکار کنارگرفت ونیروهای انگلیس خراسان را تخلیه کردند و به هندوستان بازگشتند و مقداری مهمات واسلحه‌ی موجود خود را به دولت ایران فروختند که تحویل ژاندارمری خراسان ومایه‌ی نیرومندی آن قوا گردید.

شیخ حسن خان چاکوتاهی فرزند دلیر ایران، که با دلیران تنگستانی علیه پلیس جنوب و نیروهای انگلیس می‌جنگید، در همین ایام در دام انگلیس‌ها افتاد و خود و پسران شجاع وعده‌ی زیادی از یاران وفادارش با وضع فجیعی به قتل رسیدند و این فاجعه به حساب استقرار امنیت در جنوب ایران گذاشته شد و ارزش و مقام دولت مشیرالدوله را که بر قیام خیابانی پیروز گردیده و در مازندران بلشویك‌ها را عقب رانده و امیدوار بودکه نهضت بلشویکی شمال را به کلی ریشه‌کن سازد افزود؛ به‌ویژه که نیروی قزاق ایران درگیلان نیز به نبرد شدیدی علیه بلشویك‌ها دست زده و آنان را تا کرانه‌ی دریای خزر در انزلی عقب رانده بود.

اما دولت مشیرالدوله، که پنجاه و پنجمین کابینه‌ی دوره‌ی مشروطه بود، علیرغم اقدامات مفیدی که در راه ایجاد امنیت و مبارزه با قیام‌ها و تجزیه‌طلبی‌ها کرده بود، به تدریج با مخالفت محافل ملی و سیاسی و مطبوعاتی روبه‌رو گردید و کشته شدن خیابانی در تبریزواقدام خودسرانه‌ی پلیس جنوب درکشتن شیخ حسن خان و یارانش در تهران هیجانی فوق العاده در مردم و محافل ملی پدید آورد. درهمان اوقات دولت مشیر الدوله درصدد برآمد که هرچه زودتر روابط عادی و سیاسی با رژیم شوروی برقرار کند و بدین منظور مشاور الممالك سفیر ایران در استانبول را با سمت وزیرمختاری به مسکو فرستاد (ذیقعده ۱۳۳۸) و این اقدام به مذاق انگلیس‌ها خوش نیامد و مسئله‌ی پرداختن مساعده‌ی بانك شاهنشاهی به دولت را پیش کشیده و اظهار داشتند که چون قرارداد ایران و انگلیس به تصویب نرسیده است، بانك دیگر مساعده‌ای به دولت نخواهد پرداخت. مذاکره‌ی ایرانی با انگلیس‌ها به این نتیجه رسید

که تا سه ماه دیگر بانك مساعده‌ی ماهانه را بپردازد و نیروی انگلیس، که قزاق ایران را در برابر بلشویك‌های گیلان تنها گذاشته و تا منجیل عقب نشسته بود، به همکاری نظامی خود با نیروی قزاق ادامه دهد و البته این مهلت سه ماهه برای آن بود که دولت قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند، اما مشیر الدوله در برابر ایستادگی نمایندگان مجلس که به وسیله‌ی آبستراکسیون، مجلس را از اکثریت می‌انداختند، موفق به انجام تقاضای انگلیس‌ها نشد و در میان وضع مبهم و پیچیده‌ی سیاسی کشور، که حتی بسیاری از رجال سیاسی نیز از جریان حوادث پشت پرده آن بی‌اطلاع بودند، از کار کناره گرفت.(۲)

نظر کسروی در بارهٔ جنبش شیخ محمد خیابانی

گفتار هفتم داستانهایی که زمینه به برخاستن خیابانی داد

احمد کسروی درکتاب «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» دربارهٔ قیام خیابانی اینگونه شرح می دهد: در اینهنگام در آذربایجان یکرشته داستانهای دیگری در کار رخ دادن بود و برخی تکانهایی پدید میآمد و چنانکه خواهیم دید این داستانها بود که زمینه برای خیزش خیابانی آماده گردانید.

چگونگی آنکه چون در اینهنگام بالشویکها در روسستان نیرومند گردیده و بدشمنان خود چیرگی نموده بقفقاز نزدیك میشدند این وثوق الدوله را بتلاش انداخته از رسیدن بالشویکی بآذربایجان بیمناك میگردانید. در آذربایجان در این هنگام یك کانون بالشویکی کوچکی پیدا شده و بیم آن می‌بود که از رسیدن بلشویکها بقفقاز این کانون نیرومند گردد و ببرخی کارهایی برخیزد.

آن کانون کونسولخانه آلمان در تبریز و داستانش این بود که در ماههای آخر جنگ جهانگیر که عثمانیان در تبریز میبودند و با سپاه انگلیس در میانه می‌جنگیدند یك کونسول آلمانی بنام «کرت و ستورو» با افزار جنگ و قورخانه بسیار به تبریز آمد.

همانا این افزار و قورخانه را برای عثمانیان آورده بود ولی چون همانروزها گفتگوی آشتی بمیان آمد و جنگ از میان برخاست و از آنسوی در آلمان شورشی پدید آمده دولت پیشین بکنار رفت کرت و ستورو که خود مرد گردنفراز و بیباکی میبود افزار و قورخانه را بعثمانیان نداده در کونسولخانه در انبار چید و نگهداشت. سپس چون سپاه عثمانی از آذربایجان بیرون رفتند و یکدسته هندی بجای آنها آمدند کونسول پروایی ننموده و همچنان در جای خود نشست. مکرم الملك که نایب الایاله می‌بود انگلیسیان باو نامه‌ای نوشتند که از روی پیمان ما با آلمان باید آن افزار و قورخانه از دست کونسول گرفته شود و مکرم الملك نامه‌ای بکونسول نوشت و کونسول گردن نگزاشت وچنین پاسخ دادکه اگر بخواهند زورآزمایی نمایند قورخانه را آتش زده خود و همه آن پیرامونها را بهوا خواهد پرانید، و برای آنکه راستی آنگفته را بفهماند بخلیفه‌گری ارمنیان آگاهی فرستاد که من قورخانه را آتش خواهم زد و شما بارمنیانیکه در این پیرامونها خانه میدارند آگاهی دهید که خانه‌های خود را تهی گردانند. چون مرد بیباك و دیوانه‌واری میبود و بیم میرفت که بچنانکاری پردازد انگلیسیان بخاموشی گراییدند ومکرم الملك هم او را بحال خود گذاشت.

ولی کرت و ستورو آسوده نمی‌نشست و این زمان کومونیستی از خود نشان میداد، و کسانی را از تبریزیان بر سرش گرد آورده بکوششهایی می‌پرداخت. گفته می‌شد کونسول کسانی را بسوی خود میخواند که چون دسته انبوهی شدند یکروزی با تفنگ و بمب و مترالیوز بیرون ریزند و در شهر آشوبی برپا گردانند و اداره‌ها را بدست گیرند و آیین بلشویکی را روان گردانند.

این سخنان گرچه گزافه‌آمیز می‌بود بیکبار بی‌بنیاد نمیبود و یکدسته‌ای چنان آرزویی را دردل میداشتند. از اینرو در اینهنگام دولت میترسید بلشویکی از قفقاز بآذربایجان رسد و این بود بتلاش افتاده اندیشه جلوگیری میکرد. برای این کار چنان خواستند که شهربانی تبریز را نیرومند گردانند و سران آن اداره را یکسره از تهران فرستند. این بود ماژور لئوپولد بیورلینك را که یکی از سرکردگان سوئدی شهربانی تهران بود برای سرشهربانی آذربایجان برگزیدند و چنین پیدا بود که بیورلینك اداره تبریز را بهمزده آنرا از سر نو خواهد ساخت. زیرا این آگاهی را در روزنامه رعد و دیگر روزنامه‌های تهران چنین نوشتند که بیورلینك «با یکنفر صاحبمنصب سوئدی و چهل

و سه نفر صاحب‌منصب و صاحبمنصب جزو ایرانی و عده مأمورین تأمینات برای تشکیلات نظمیه آذربایجان» برگزیده شده و بزودی روانه خواهند گردید.
در ایران پس از جنبش مشروطه نخستین شهربانی بسامان در تبریز برپا گردید.
در سال ۱۲۸۶ (ذیحجه ۱۳۲۵) که در تبریز در میان دوچی و دیگر کویها جنگی برخاست و چند هفته در شهر زدوخورد بود و برای آرامش و ایمنی رشته کارها بدست اجلال الملك سپرده گردید. او در اندك زمانی يك شهربانی آراسته و بسامانی پدید آورد.
بدینسان که بپاسبانها رختهای پاکیزه یکسانی از ماهوت مشگی پوشانید و تفنگ بآنان داد و بمشق واداشت و بسرکردگان رختهای زیبا و سردوشها داد. رویهمرفته يك اداره بسیار بسامان و آراسته‌ای پدید آورد که در ایران مانندش نمیبود.
از همان هنگام شهربانی آذربایجان بنیاد یافت، ولی چون سپس در تهران سرکردگان سوئدی بآیین اروپا شهربانی بنیاد نهادند چون شهربانی تبریز پدید آورده خودشان نبود در آن با دیده بیگانگی مینگریستند و با آنکه چند سال پیش آقا میرزا عبد الله خان بهرامی بسر شهربانی تبریز آمده واو سر ورویه دیگری باین شهربانی داده بود سرکردگان سوئدی بآن اندازه بس نمی‌کردند و این هنگام که بیورلینك آهنگ تبریز داشت چنین میخواست که اداره را بهمزده از سر نو سازد.
ولی این آگاهی در تبریز مایه رنجش سران شهربانی گردیده آنانرا بتکان آورد زیرا بسیاری از آنان سالها در آنراه زیسته و کوشیده بودند و اکنون می‌بایست بیکار گردند و در پی کار دیگری باشند.
در همان روزها يك آگاهی دیگری رسید، و آن اینکه ترجمان الدوله پیشکار مالیه آذربایجان گردیده و او نیز پنجاه و شصت تن همراه میآورد که اداره مالیه تبریز را بهمزده از سر نو بسازد، و این نیز مایه رنجش کارکنان مالیه گردید و آنان نیز بتکان آمدند.
از آنسوی این رفتار دولت يك گونه بدخواهی بآذربایجانیان شمرده میشد، و چون داستان لکستان و آن نتیجه زشت و نابیوسان آن از آبروی دولت در پیش مردم بسیار کاسته بود، این رنجشها نیز بآن افزوده گردیده زبان همگانرا بگله و بدگویی از دولت بازمیداشت.

اینها در بیرون بود. در نهان نیز برخی کارها میرفت، زیرا خیابانی و همدستان او بودن یك اداره شهربانی نیرومندی را بدانسانکه تهران می‌خواست بزیان خود می یافتند و آنان نیز رنجیده و ناخشنود می‌بودند. همچنین آندسته‌ای که گفتیم با کونسول خانه آلمان سازش میداشتند از آمدن بیورلینك و همراهانش بیمناك شده بودند. خیابانی که از چند سال باز کوشیده و با دور راندن همچشمان زمینه‌ای برای سررشته‌داری خود آماده گردانیده بود کنون آنزمینه را در کار بهم خوردن میدید.

از آنسوی سردار انتصار که با برانداختن سردار معتضد بنایب الایالگی رسیده و چنین امید میداشت که بایالت نیز خواهد رسید اینزمان آگاهی می‌آمد که عین الدوله که بنام والیگری آذربایجان تا بزنجان آمده و در آنجا درنگ می‌کرد از تهران امین الملك را بنام نایب الایاله بجانشینی از او فرستاده‌اند و از این آگاهی سردار انتصار هم میرنجید.

بدینسان چند دسته رنجیده و ناخشنود می‌بودند. خیابانی از این پیش‌آمدها بسودجویی برخاسته کارکنان مالیه را واداشت که تلگرافهایی بتهران و بزنجان بوثوق الدوله و عین الدوله فرستادند. همچنین کارکنان شهربانی را بگله و دادخواهی برانگیخت. و چون سردار انتصار اینزمان با خیابانی همدست گردیده و فرمانبرداری ازو می‌نمود او نیز تلگرافهایی درباره شهربانی بتهران و زنجان فرستاد.

استشان از این کوششها آن بود که بیورلینك به تبریز فرستاده نگردد، ولی تهران از فرستادن او چشم نپوشید. چیزیکه بود از شماره همراهانش کاست. همچنین ترجمان الدوله همراهانش را کمتر گردانید.

روز شنبه بیست و چهارم بهمن ماژور بیورلینك با یکتن سوئدی بنام فوکل کلو و یکدسته از سرکردگان ایرانی و همراهان دیگر به تبریز رسیدند و کارکنان شهربانی بپیشوار آنها شتافته از پذیرایی بازنایستادند ولی خیابانی و همراهانش بیکار ننشسته کوشش‌های خود را در نهان و آشکار دنبال می‌کردند و سردار انتصار با آنان همدست می‌بود.

در همان روزها سردار انتصار بنام کناره‌جویی آهنگ رفتن بتهران نمود.

خیابانی بازرگانانرا واداشت که بدولت تلگراف کردند و خواستار گردیدند که دولت او را خرسند گرداند و در تبریز نگهدارد. از تهران این درخواست را پذیرفتند و بسردار

انتصار دستور فرستادند که در تبریز بماند.
بیورلینك اداره را بدست گرفته بکار پرداخت، ولی خیابانی و یارانش نومید ۸۶ یك نمونه از شهربانی تبریز در سال ۱۲۸۸نگردیده کار خود را دنبال کردند. پس از چند روزی یکداستانی رخ داد که خیابانی و همراهانش خواستند بدستاویز آن بیورلینك و همراهانش را براندازند ولی به نتیجه نرسیدند. چگونگی آنکه در یکی از تیمچه‌های تبریز دزدی رخ داد و یك پول بزرگی از حجره بازرگانی برده شد. شهربانی داستان را دنبال کرده باین نتیجه رسید که دزد همان نگهبان تیمچه است و او کلیدهایی برای حجره‌ها ساخته و از چندی پیش کارش همین بوده. اینست او را بزندان سپردند که ببازپرس پردازند، ولی شبانه آنمرد بگریخت و شهربانی نتوانست دوباره او را دستگیر گرداند.
برای آنکه جای پولها را بدست آورند زن او را باداره آورده ببازپرس پرداختند و او را در اداره نگهداشتند. چون نخستین‌باری بود که در تبریز زنی را در شهربانی نگه میداشتند و از آنسوی خواهر این زن همسر یکی از ملایان بنام و نیك تبریز (حاجی سید حاجی آقا) میلانی میبود این بمردم گران افتاد و ملایان بپاس همکاری با شادروان حاجی سیدحاجی آقا وبا انگیزش خیابانی و همدستان او بهیاهو برخاستند و نشستها برپا کردند. بیورلینك پروا ننمود و ملایان بخشم و دشمنی افزوده سخن را بآنجا رسانیدند که سرشهربانی جز از مسلمانان نباید بود و از قرآن آیه‌ها آوردند «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا».» و نامه‌ای در همین زمینه بسردار انتصار نایب الایاله نوشته خواستار گردیدند که بیورلینك از سرشهربانی تبریز برداشته شود.
در همانروزها سال ۱۲۹۸ بپایان رسیده نوروز سال ۱۲۹۹ آغاز گردید. در روزهای نوروز در نشستهای ملایان همه این گفتگو بود. حاجی سید المحققین که یکی از برگزیده‌شدگان برای دار الشوری و خود از همدستان خیابانی میبود در نشستها بملایان دل میداد و آنان را بپافشاری وامیداشت، لیکن چون در همانروزها شهربانی آن زنرا رها کرد و از آنسوی برخی از همچشمان خیابانی با ملایان گفتگو کرده آنانرا از چگونگی آگاه گردانیدند در نتیجه اینها هیاهوی ملایان فرونشست و خیابانی و همدستانش بخواستی که میداشتند دست نیافتند، ولی این زمینه برای کارهای دیگری آماده گردانید.

در همانروزهای نوروز امین الملك نایب الایاله بتبریز رسیده رشته کارها را از دست سردار انتصار گرفت و این نزدیکی او را با خیابانی بیشتر گردانید.
شهربانی کارهای خودرا دنبال میکرد وکسانی که گمان بهمبستگی آنان با کونسو لخانه آلمان میرفت میگرفت. چنانکه در همانروزها آقا میر محمد علی فشنگچی را که از مجاهدان شمرده میشد با دو تن دیگر گرفته بند گردانید. نیز میرزا باقر نامی را چون میخواستند بشهربانی برند او ایستادگی نموده میگفت: «باید سرشهربانی مسلمان باشد چون بیورلینك مسلمان نیست من این اداره را رسمی نمی شناسم»، و باین ایستادگی و هیاهوی او مردم بر سرش گرد آمدند، ولی پاسبانان پروانمنموده اورا نیزدستگیرکردند ودریکی ازکلانتری‌ها نگهداشتند.
این گویا در پانزدهم فروردین بود و چون خیابانی و همدستانش زمینه کار را نیك آماده گردانیده بودند بر آن شدند که همانروزها بشورش برخیزند و چنانکه خواهیم دید همین را بهانه‌ای برای خود گرفتند.

خیزش خیابانی

خیابانی چه میخواست و چرا برخاست؟ .. این پرسشیست که می‌باید همراهان خیابانی پاسخ دهند، زیرا با وی همدست میبودند، ولی از آنان نیز پاسخ درستی در این‌باره نخواهیم شنید، زیرا خیابانی بآنان نیز سخن روشنی نگفته بوده، و اگر ببرخی گفته بوده تاکنون بآشکاره نیاورده‌اند. آنچه ما میتوانیم گفت اینست که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران میبود و یگانه راه آنرا بدست آوردن سررشته‌داری (حکومت) میشناخت که ادارات را بهم زند و از نو سازد و قانونها را دیگر گرداند. چنانکه در همان هنگام میرزا کوچکخان در جنگل بهمین آرزو میکوشید.
آنان نیکی ایران را جز از این راه نمیدانستند. از آنسوی خیابانی این کار را تنها با دست خود میخواست و کسی را با خود بهمبازی نمیپذیرفت. نیز خواهیم دید که یکراه روشنی در اندیشه نمیداشت و چنین میدانست که چون نیرومند گردد و رشته را بدست آورد هر نیکی را که بخواهد در توده پدید خواهد آورد.
چنانکه گفته‌ایم خیابانی از سالها باز چنین آرزویی میداشت و از چند ماه باز بکار

پرداخته زمینه برای آن آماده میگردانید. نیز دیدیم که در هفته آخر از هر باره زمینه آماده گردید. این بود خیابانی دیگر نایستاده بکار برخاست.

روز سه‌شنبه هفدهم فروردین (۱۶ رجب) هنگام پسین در حیاط تجدد جوش و جنبی پدیدار بود و پیروان خیابانی یك بیك یا دسته‌بدسته در آنجا گرد میآمدند.

این دستور از خیابانی داده شده بود که همه در آن هنگام با تفنگ یا تپانچه بحیاط تجدد بیایند، و چون انبوهی از آنان گرد آمدند فرمان رسید که یکدسته از ایشان بروند و از کلانتری نوبر میرزا باقر را کشیده بیاورند.

میرزا باقر مرد گمنامی می‌بود و بستگی چندانی هم بخیابانی نمیداشت ولی چون میخواستند بیورلینگ را براندازند و بکار پردازند آنرا بهانه ساخته‌اند.

باین فرمان یکدسته که همانا پنجاه یا شصت تن بیش نمیبودند آهنگ کلانتری نوبر کرده میرزا باقر را خواستند. کلانتری ایستادگی نموده از سپردن زندانی باز ایستاد و در میانه اندك کشاکشی رفت. در این گیرودار سردار انتصار بآنجا رسیده بکلانتر دستور داد که ایستادگی ننموده درخواست شورشیانرا بپذیرد. چون سردارانتصار«رئیس نظام» میبودکلانتردستوراوراپذیرفت، ولی چگونگی را با تلفون به اداره شهربانی آگاهی داد.

ماژور بیورلینك از رفتار سردار انتصار رنجیده فکل‌کلو را که دستیارش میبود با یکدسته پولیس سوار روانه گردانید که بشورشیان رسیده میرزا باقر را بازگیرد.

فکل‌کلو از دنبال شورشیان شتافته در نیمه راه بآنان رسید ولی گلاویز نگردید و با شمشیری آخته بدست و با حال آمادگی آنان را دنبال کرد، و چون شورشیان بحیاط تجدد درآمدند فکل‌کلو در جلو در و در آن پیرامونها قراول گماشت و چنین میخواست که خود با یکدسته بدرون رود، و پیداست که خونریزیهایی در کار رخ دادن میبود که ناگهان سردار انتصار، باز خود را بجایگاه هنگامه رسانیده بجلوگیری پرداخت و بفکل‌کلو فرمان بازگشت داد. فکل‌کلو ناگزیر شده بازگشت و بدینسان کشاکش بفیروزی خیابانی و همراهانش پایان یافت.

در اینهنگام خیابانی و همراهانش آن توانایی و دلیری که با شهربانی بجنگ پردازند

نمیداشتند و اگر یاوری‌های سردار انتصار نبودی کاری از پیش نبردندی، ولی چون این گام را بفیروزی برداشتند همین مایه نیرومندی آنان گردید.
در این هنگام آفتاب در افق ناپدید گردیده شب فرامیرسید. خیابانی و همراهانش آنشب را در عمارت تجدد بسر بردند و سردار انتصار نیز بدستاویز میانجیگری بآنجا درآمد و باهم نشسته بنقشه کارهای خود پرداختند. همانشب یکدسته از مجاهدان کهن نیز که جز از دموکراتها میبودند بخیابانی پیوستند. آندسته از دموکراتها که گفتیم بخیابانی ایرادها میگرفتند و بر گرد سر دکتر زین العابدین خان و نویسنده این تاریخ میبودند امشب پس از آگاهی از داستان خیابانی و همراهانش بر آن دور ماندی از گزند و آسیب چنین نهادند که پراکنده باشند و دیگر فراهم نیایند.
فردا چون روز شد گروه انبوهی از دموکراتها و مجاهدان و دیگران، برخی بآهنگ همدستی و برخی برای تماشا گرد آمدند. اما خیابانی و همدستانش نخست شاگردان دبیرستانها را واداشتند که ببازار ریزند و با هیاهو و فشار بازاریان را به بستن دکانها برانگیزند. (چنانکه گفته‌ایم آقای فیوضات که یکی از نزدیکان خیابانی میبود دستیاری اداره معارف را داشت و از اینرو رشته دبیرستان در دست آنان میبود). اینان در بازارها گردیده دکانها را بندانیدند و سپس به «قویون‌میدانی» رفته چوبه دار را که از زمان نایب الایالگی مکرم الملك بازمانده و خودداری میبود که چند تن از آدمکشان خیابانی بالای آن رفته بودند کنده و آتش زدند.
پس از این نمایش و کوشش شاگردان، چون بازاریان بتجدد رو آوردند و انبوهی بیشتر گردید گفتارهایی در بدگویی از شهربانی و کارهای آن رانده میشد، و چون از چند ماه باز ماهانه برای سربازان داده نشده بود بهمداستانی سردار انتصار چنین نهادند که ماهانه‌ای برای آنان در حیاط تجدد پردازند و بدینسان دلجویی از آنان نمایند. این بود آگاهی بسربازان فرستادند و آنان دسته‌بدسته آمده ماهانه گرفته و رفتند، و چون پاسبانان شهربانی نیز از چند ماه باز پول درنیافته بودند از شنیدن آنکه بسربازان ماهانه داده شده بسخن درآمدند و آنان نیز شهربانی را رها کرده و برای آنکه پول گیرند دسته‌بدسته بتجدد شتافتند و خواست خیابانی و همراهانش نیز همین میبود.

چون بسیاری از افسران از رفتار بیورلینگ در آینده بیم میداشتند و از درون دل ماندن او را نمیخواستند از اینرو از پاسبانان جلوگیری ننموده بلکه بآنان در آنکار دل دادند.

بدینسان میانه پاسبانان و اداره شهربانی جدایی افتاد. خیابانی و همدستانش چون شهربانی را ناتوان یافتند پسین آنروز مردم را برانگیختند که بشهربانی ریزند و زندانیان را بیرون آورند و بیورلینگ و همراهان او را از اداره بیرون کنند، و چون مردم بدینسان بشهربانی تاختند بیورلینگ و همراهانش در کار خود درماندند و چاره جز بیرون رفتن ندیدند.

بویژه که امین الملك نایب الایاله که از چند روز پیش بشهر رسیده و از درماندگی و ناتوانی سررشته را گم کرده افزاری در دست سردار انتصار و خیابانی شده بود دستور فرستاد که ماژور بیورلینگ و همراهانش ایستادگی ننمایند و از اداره بیرون روند و آنان ناچار گردیده ایندستور را بکار بستند.

شورشیان در اینجا نیز فیروز آمدند و زندانیان را برداشته با یك شادمانی به تجدد بازگردیدند. بیورلینگ و همراهانش در شهر نمانده آهنگ واسمنج کردند که از آنجا با سیم تلگراف با تهران گفتگو کنند. از اینسوی امین الملك بدلخواه خیابانی شهربانی را بسردار مکرم (یکی از درباریان پیشین) سپرد. بدینسان در روز دوم شورش رشته همگی شهر بدست شورشیان افتاده کسی در برابر آنان نماند.

فردا پنجشنبه یك «بیاننامه» ای بچاپ رسیده بدیوارهای شهر چسبانیده شد بدینسان:

بیان نامه

آزادیخواهان شهر تبریز، بواسطه تمایلات ارتجاعی که در یك سلسله اقدامات ضد مشروطیت حکومات محلی تجلی مینمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یك طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود بهیجان آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده‌اند.

آزادیخواهان تبریز اعلام میکنند که تمامت پرگرام آنان عبارتست از تحصیل یك اطمینان تام و کامل از این حیث که مامورین حکومت، رژیم آزادانه مملکت را

محترم، و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین مینماید، بطور صادقانه مرعی و مجری دارد. آزادیخواهان کیفیت فوق العاده باریك وضعیت حاضره را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم و آسایش را، بهر وسیله که باشد، برقرار دارند. در دو کلمه پرگرام آزادیخواهان عبارت از اینست:

برقرار داشتن آسایش عمومی.
از قوه بفعل آوردن رژیم مشروطیت.
تبریز پنجشنبه ۱۹ حمل - ۱۸ رجب ۱۳۳۸ هیئت مدیره اجتماعات

این را در دو زبان بفارسی و فرانسه نوشته در شهر پراکندند. همچنان نمایندگانی برگزیده بکونسولخانه‌ها فرستادند که چگونگی را بآنها آگاهی دهند.
۸۷ - شادروانان خیابانی و نوبری و دیگران همین نوشته را اگر نیك اندیشید بیمایگی کار خیابانی و همدستانش پیداست در چنان هنگامی بجای آنکه یك آرمان بزرگی را بمیان کشند و با سخنان هنایند‌ه دلها را بتکان آورده توده شهر را بشورانند یك نوشته گنگی بیرون داده همین اندازه میگویند که چون برخی کارکنان دولتی پاس مشروطه نگه نمیداشتند ما «قیام» کرده‌ایم و خواست خود را «از قوه بفعل آوردن مشروطه» که یك جمله گنکی میباشد نشان میدهند. این نمونه بی‌پروایی خیابانی بمردم میباشد. چنان میپنداشت که همینکه رشته را بدست آورده هرکاری را خواهد کرد و نیازی به پشتیبانی توده نخواهد داشت، و آنچه این بی‌پروایی او را بیشتر میگردانید آسانی کار پیشرفت میبود. چون در نتیجه همراهی سردار انتصار و دیگر پیشآمدها بآسانی رشته کارهای شهر را بدست گرفتند چنین پنداشتند که همچنان پیش خواهند رفت و چندان نیازی به پشتیبانی مردم نخواهند داشت.
پس از این «بیاننامه» نمایندگانی نیز برگزیده بکونسولخانه‌ها فرستادند که خواست خود را از خیزش بکونسولها آگاهی دهند. کونسول آلمان که یادش کرده‌ایم با وی گفتگوهایی در میان میرفت و خیابانی بدستیاری یکی از نزدیکان خود ازو دلجویی

مینمود. همانروز خیابانی بیك کار بخردانه‌ای برخاست، و آن اینکه برای جلوگیری از لگام گسیختگی و نابسامانی چنین نهاد که با همشی (اجتماعی) در بیرون از حیاط تجدد نباشد.

پس از این کارها دیگر کسی در برابر نمی‌ایستاد و دشمنی در جلو نمیبود، ولی خیابانی بکسانیکه از پیش با وی دشمنی نموده یا از در خرده‌گیری درآمده بودند بد گمان میبود. از اینرو آنان را از اداره‌ها بیرون میکرد (روز سه‌شنبه که داستان خیزش رخ داد نویسنده از فردای آن آمد و رفت کم کردم و جز بعدلیه که از کارکنانش می‌بودم نرفتم و روز پنجشنبه از اندیشه خیابانی و همراهانش درباره خود و یارانم آگاهی یافته دیگر بعدلیه نیز نرفتم، ولی کسانیکه میرفتند روز شنبه پیروان خیابانی آمده از عدلیه و دیگر اداره‌ها بیرون راندند.) و بهریکی دیده‌بانی برمیگماشت. دکتر زین العابدین خان و نویسنده بدرفتاری بیشتر میدیدیم. با آن‌که از روز نخست خود را بکنار کشیدیم چاره ببدگمانی خیابانی و بکینه‌توزی یارانش نتوانستیم. از این‌رو از روز چهارم خیزش بما پرداختند و سخت‌گیری و آزار دریغ نگفتند.

در اینمیان هر روز دسته‌های انبوهی در حیاط تجدد گرد میآمدند. برای سر گرمی آنان خیابانی چنین نهاد که هرروز خود بجلو بیاید و گفتاری راند، ولی کم‌کم این گفتار رانی داستانی پیدا کرد. زیرا هر زمان که گفتاری رانده میشد برخی از پیروان خیابانی و بسیاری از چاپلوسان و رویه‌کاران بنمایشهایی برمیخاستند. بدینسان که در میان گفتار و در پایان آن با سختی کف میزدند و یك آوای بزرگی پدید میآوردند.

در روزنامه تجدد اینرا با جمله‌های شگفتی «کف‌زدنهای برق‌آسا» و «دست‌زدنهای رعدآسا» یاد کرده. گاهی برخی چاپلوسی بیشتر کرده خیابانی را از جای خود برداشته بروی دست میگردانیدند. گاهی چنین میگفتند: «آمریکا اگر ویلسون دارد ایران خیابانی دارد».

این گفتارهای خیابانی که بترکی رانده میشد و تا پایان کارش هرروز بوده در تجدد کوتاه شده هر یکی را آورده، ولی باید گفت: میرزا تقی خان رفعت (نویسنده تجدد) در

برگردانیدن آنها بفارسی دستی در جمله‌ها برده. زیرا بیشتر آن‌ها جز سخنان ناروشنی نیست و این شگفت‌آور است که خیابانی در برابر مردمی که بیشترشان بیسواد میبودند باین سخنان گنگی برخاسته باشد. برای نمونه از آن گفتارها اینك تکه‌ای از نخستین گفتار او را که روز بیست و هشتم فروردین رانده در پایین می‌آورم:

«دیگر وقت آن رسیده است که اصلاحات را فقط از نظریات قصد ننموده عملیات را نیز بطور استوار و محکم بروی یکزمینه صحیح تکیه و استناد بدهند چنانکه معلوم است رادیکالیسم یعنی جذریت در مسالك مستلزم عملیات عمیقه و اقدامات سریعه و قاطعه است که عیوبات مشهوده و موجوده را بالمره از بیخ و بن کنده هیئت جامعه را بیك‌باره از اثرات نتایج سوء آن خلاص می‌بخشد برعکس رادیکالیسم اوپورتونیسم با فرصت‌جویی و ملاحظه‌کاری در مسالك سیاسیه مروج مماطلات و مسامحات بیهوده که اغلب بهانه یگانه آنها عبارت از تصور یك عده اشکالات عمل و موانع موجود است، ایندو مسلك را میتوان از چند نقطه‌نظر ملاحظه نمود و درتطبیق آنها طرق عدیده پیش‌بینی نمود، ولی از مقایسه دو قول شارح فهمیده خواهد شد که در مملکتی که همه چیز داعی و هادی بر اهمال و مسامحه میباشد قاطعترین و صالحترین طریق حل مسائل معلقه و اجرای اصلاحات اساسیه فقط در سایه یك رادیکالیسم معین و لا یتزلزل میتواند صورت بگیرد ..»

از این سخنان مردم چه توانستندی فهمید، و اگر هم فهمیدندی چسودی توانستندی برداشت؟!.

چنانکه گفتیم از چندی پیش عین الدوله را بوالیگری آذربایجان فرستاده بودند و او تا زنجان آمده و دانسته نبود برای چه در آنجا مینشست. باید گفت از هرباره زمینه فیروزی برای خیابانی و همراهانش آماده میشد. زیرا عین الدوله در اینزمان بیش از هشتاد سال زندگی کرده و بیکبار از کار افتاده بود. از آنسوی اینمرد چون در آغاز جنبش مشروطه در تهران صدراعظم بوده و با آزادیخواهان نبردها کرده و سپس نیز پس از بمباران مجلس شوری بر سر تبریز آمده نه ماه این شهر را بتنگنا انداخته، و از اینرو ببدخواهی با مشروطه و کشور شناخته گردیده بود، اینزمان میخواست با کار

هایی آن بدنامی را از خود برگرداند و پرهیز سخت داشت از آنکه بار دیگر با آزادیخواهان دشمنی نماید و یا بکوشش پردازد.
از اینرو همینکه داستان شورش و خیزش تبریز را شنید با دستور تهران از زنجان برخاسته روانه تبریز گردید و روز سی‌ام فروردین باینجا خواستی رسید، ولی هنوز از راه پیامها میفرستاد که رفتار من با شما رفتار پدر و فرزندان خواهد بود و من بشما پدری خواهم کرد. با اینحال خیابانی جایگاهی باو نمیگزاشت و از اینرو دستور داد که کسی بپیشواز نرود.
عین الدوله با خواری بسیار بشهر درآمد و در آلاقاپو نشیمن گرفت، ولی خیابانی کارکنان خود را بگرداگرد او گماشت که کسی بنزدش آمدوشد ننماید و فرصت فرمانروایی باو داده نشود. عین الدوله از درماندگی و بیکارگی باین خواری و زبونی تن در داده آرام نشست و کاریکه کرد این بود که بتهران تلگراف فرستاده دویست هزار تومان پول خواست که بکار پردازد و شهر را آرام گرداند. چاره کار را جز خواستن پول ندانست.

گفتار هشتم آزادیستان

در همان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که از آزادیخواهان کهن و اینزمان از نزدیکان خیابانی میبود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته نامش را «آزادیستان» بگزاریم. در اینهنگام نام «آذربایجان» یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس ترکی‌زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدید آورده آن را «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتاب‌ها «آران» است، ولی چون این نام از زبانها افتاده بود، و از آنسوی بنیادگزاران آن جمهوری امید و آرزوشان چنین میبود که با آذربایجان یکی گردند، از اینرو این نامرا برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که بچنان یگانگی

خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشمپوشی نمیخواستند از آن نامگزاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نامگزاری شده و گذشته بود کسانی میگفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از اینراه بوده.

هرچه هست خیابانی آن را پذیرفت و چنین دستور داد که مارك‌های کاغذها را دیگر گردانند و در هیچجا جز آن نام را ننویسند و نگویند. از آنسوی همین را پرده‌ای (لفافه‌ای) برای خواستهای خود گردانید. زیرا چنانکه خواهیم آورد با تهران در گفتگو چنین میگفت «باید دولت آزادیستان را برسمیت شناسد».

چنانکه گفتیم در این هنگام بالشویکها بقفقاز نزدیك میگردیدند و از آنسوی در آذربایجان یکدسته هواخواه آنان بودند. نیز کونسول‌خانه آلمان یك کانون بیمناکی برای بالشویکی شمرده میشد. از این‌رو خیابانی میبایست اندیشه یکسره گرداند که آیا ببلشویکها می‌گراید و با آنان همدستی مینماید یا بدشمنی برخاسته در برابرشان ایستادگی نشان میدهد، ولی خیابانی بیك سخن روشنی بر نمیخاست و در همین زمینه هر زمان گرایش دیگری از سخنانش فهمیده میشد. یك روز یکی از پیروانش با گروهی در پشت سر بیرق قرمزی برداشته در کوچه‌ها گردیدند و بیگمان این با دستور خود خیابانی بود، ولی از فردا چنان کاری دیگر دیده نشد.

راستی اینست که خیابانی گرایش ببلشویکها نمیداشت و جز در پی اندیشه‌های خود نمیبود، لیکن برای ترسانیدن دولت ایران و انگلیسها (که هنوز در ایران دسته‌های سپاهی و اداره‌های سیاسی داشتند) بچنان نمایشی راه میداد و رشته را با کونسول آلمان پاره نمیکرد.

همین رفتار خیابانی نتیجه‌هایی در پی داشت. زیرا هم انگلیسها و هم دولت ایران ببیم افتادند و بچاره‌جوییهایی برخاستند. آنکه انگلیسها بودند میجراد موند رئیس اداره سیاسی ایشان از قزوین بتبریز آمد و زمانی در اینجا میبود تا دوباره باز گشت. عنوان این «دیدن حال آذربایجان از نزدیك» بود، ولی راستی آنست که میجراد موند میخواست با پیش گرفتن یکراهی جلوگیری از جنبش بلشویکی در آذربایجان بکند و چنین میخواست که اگر بتواند کسانی را در برابر خیابانی بر انگیزد و

او را براندازد، وگرنه با خود او نزدیك بیاید و نهشی نهد. این اندیشه نماینده انگلیس میبود، ولی دولت یا بهتر گویم: وثوق الدوله، میخواست از هر راهی است خیابانی را براندازد.

میجراد موند یکی از کسانیکه دید نویسنده بودم. در آنروزها من با کسانی از یاران بدیه فخرآباد در دو فرسخی شهر رفته بودم، چون بازگشتم کارتی دیدم بخانه‌مان داده وچنین نوشته‌اند: «میجراد موند رئیس اداره سیاسی انگلیس بتبریز آمده خواهشمند است با شما ملاقاتی کند و چون موضوع کارهای آذربایجانست دعوت را اجابت فرمایید».

من همان روز بکونسولگری رفتم و میجراد موند را با بودن کاپتین کرت که او نیز یکی از کارکنان سیاسی انگلیس میبود و بتازگی کارهایی در کردستان کرده بنام گردیده بود، دیدار کردم. میجرادموند با زبان ساده‌ای انگیزه آمدن خود را به ۸۸ آقای عطایی (یکی از همراهان خیابانی) این پیکره در سال ۱۳۲۶ برداشته شده وچون آقای عطایی را که یکی از همراهان خیابانی بود نشان میدهد در اینجا آوردیم.

آذربایجان بازنموده سپس گفت: «چون شنیدم شما دارای دسته‌ای هستید که دشمنی با خیابانی مینمایید میخواهم بپرسم: آیا شما توانید، اگر کمکی هم دولت کند، با خیابانی بنبرد برخیزید و او را براندازید؟!.» گفتم: شما چون با زبان بسیار ساده پرسیدید منهم با زبان بسیار ساده پاسخ میدهم: ما چنان کاری نتوانیم، زیرا نخست همراهان ما بیشترشان کسان بازارند و شایای زدوخورد و پیکار نمیباشند. دوم ما دسته خود را همانروز نخست خیزش خیابانی پراکنده گردانیدیم و سود ما در همان میبود. سوم خیابانی چون بنام آذربایجان برخاسته ما دوست نمیداریم در این خیزش با او به نبرد پردازیم.

با خشنودی این سخنان مرا شنید. سپس چیزهایی نیز من ازو پرسیدم و همه را پاسخ گفت، و با یك خشنودی از هم جدا شدیم. همانروز کربلایی حسین آقا فشنگچی که نماینده وثوق الدوله در آذربایجان میبود با من دیدار کرده چنین گفت:

«از رئیس الوزرا تلگراف رمزی رسیده که میباید با شما گفتگو کنم، اگر شما بتوانید

با خیابانی بنبرد برخیزید و جنبشی از خود نمایید دولت هراندازه پول بخواهید بشما خواهد رساند، و آنگاه از بیرون دسته‌های سواره بیاری شما خواهد آمد». گفتم:
ما چنین کاری نتوانیم و نمیخواهیم بگفتگویش نیز پردازیم. همان روز بدیدن دکتر زین العابدین خان رفته هر آنچه شنیده و یا گفته بودم بوی آگاهی دادم. دکتر بسیار خشنود گردیده گفت «گزندهایی را از ما دور گردانیده‌اید».
این رفتاری بود که ما کردیم. اما از آنسوی میجراد موند بهتر دید که با خیابانی بکنار آید و با او نهشی نهد، و چنانکه سپس آگاهی یافتیم بمیانجیگری و رامخان که یکی از آزادیخواهان ارمنی و این زمان از نزدیکان خیابانی میبود با وی بگفتگو پرداختند و نهشی نهادند که انگلیسیان با خیابانی از در کارشکنی نیایند و خیابانی نیز از ترانه بالشویکی در گذرد و کونسول آلمان و کسانی را که از تبریزیان با وی پیوستگی میداشتند از میان بردارد. پس از این نهش بود که یکدسته از سپاه هند که از زمان جنگ جهانگیر در تبریز می‌ایستادند آنجا را گزارده روانه زنجان گردیدند.
از آن سوی رفتار خیابانی هم دیگر شد و خواهیم دید که با کونسول آلمان و دیگران چه داستانی پیش آمد.
اما نماینده وثوق الدوله نقشه خود را با خامی بسیاری بکار بست که نه تنها سودی نبرد، خود و دیگران را هم گرفتار گردانید، و شگفتی آنکه خامی ایشان دامنگیر من و دکتر و دیگران نیز گردید.
ما در آنروز از درون کار آگاهی نیافتیم ولی سپس که دانستیم مرا مایه افسوس گردید. چگونگی این بوده که فشنگچی چون از من نومید شد با میرزا علی آقا هیئت که از سران دموکرات شمرده میشد و با خیابانی همچشمی و همسری مینمود گفتگو کرده، و او بکوشش و همدستی گرایش نموده و چنین نهاده‌اند که هیئت جنبشی در شهر پدید آورد و عین الدوله ازو نگهداری نماید و از آنسوی سوارانی از قره‌داغ بشهر درآیند و بیاری اینان خیابانی و یارانش را بگیرند، و چون محمد حسینخان سردار عشایر که یکی از سرکردگان قره‌داغ بشمار میرفت با عین الدوله بشهر آمده بود او را نیز در این نهش همدست گردانیده‌اند و از یاران ما سلطانزاده که با هیئت مهر می ورزید نیز

همراهی نموده. اینان در این نقشه میبوده‌اند که یکداستانی رخ داده و عنوان بدست ایشان داده، بدینسان که کسان خیابانی در بازار سلطان‌زاده را کتك سختی‌زده‌اند.
من و دکتر از این کارها بیکبار ناآگاه میبودیم و چون گماشتگانی از خیابانی همیشه در دنبال ما میبودند از خانه گامی بیرون نمیگزاردیم. ولی روزی دیدیم فرستاده آقا هیئت آمد که سلطان‌زاده را کتك زده‌اند بیایید ببینیم چکار باید کرد. چون رفتیم چنین گفتند: ما میخواهیم فردا بایالت برویم و با عین الدوله این پیشآمد را گفتگو کنیم، و چون ما را ایمنی در شهر نمانده در همان‌جا بست نشینیم تا دولت چاره‌ای بما کند.
با ما بیش از این گفتگو نکردند، و ما با آنکه از درون خرسند نبودیم بپاس نام سلطان‌زاده پذیرفتیم. گذشته از آنکه رفتار کسان خیابانی با یکایك ما بسیار ناستوده میبود و بارها رخ میداد که در جایی از کوچه که رهگذری دیده نمی‌شد جلو من و یا دیگری را گرفته رولور خود را نشان میدادند. سلطانزاده را کتك سختی زده سپس برای شورانیدن بازاریان گفته بودند: چون بزنی دست یازید از اینرو زدیمش.
برای پیشرفت خواستهای بی‌ارج خود از اینگونه دروغبندیها نیز بازنمی‌ایستادند.
فردا دوشنبه بیستم اردیبهشت (٢١ شعبان) در خانه هیئت گرد آمدیم، ولی پنجتن بیشتر نبودیم: هیئت، دکتر زین العابدین خان، میرزا باقر طلیعه، سلطانزاده، من. هیئت نتوانسته بود دسته‌ای پدید آورد. با این کمی روانه عالی‌قاپو شدیم و چون بآنجا درآمدیم همگی دانستیم بکار بیهوده‌ای برخاسته‌ایم. در عالی‌قاپو چیزیکه مایه امیدی برای ما باشد نمودار نمیبود و چشممان جز بعین الدوله هشتاد ساله افسرده و پسرش شمس الملك و چند تنی از پیرامونیانشان که بیکارگی از سر و روی همگیشان میبارید نمی‌افتاد. عین الدوله در برابر سخنان ما، با یك افسردگی چنین پاسخ داد:
«من از دولت پولی خواسته‌ام تا آن نرسد بهیچکاری دست نتوانیم زد.» و با زبانحال فهمانید که نگهداری از ما نخواهد کرد.
ما این را دیده از آمدن پشیمان شدیم و درنگی نکرده برخاستیم که بازگردیم.
آن سه تن از در بزرگ که درآمده بودیم بیرون رفتند. دکتر با من از در دیگری که بخانه دکتر میرفت روانه شدیم. در راه چند تنی دنبالمان کردند ولی داستانی رخ نداد و

بخانه دکتر رسیده بنهار خوردن نشستیم و در میان ناهار بود که آگاه شدیم آن سه تن را بهنگام بیرون رفتن از عالی‌قاپو دستگیر کرده‌اند.
خیابانی از سازش فشنگچی و هیئت و سردار عشایر آگاه میبوده و ما را نیز همدست ایشان میدانسته این بود همینکه ما بدرون عالی‌قاپو رفته‌ایم بازجویان بسیار گرد آنجا را فراگرفته‌اند و چون آنان بیرون آمده‌اند هر سه را دستگیر گردانیده‌اند که همان روز هیئت را با طلیعه در درشکه نشانیده روانه تهران ساخته‌اند ولی سلطان‌زاده را بشهربانی فرستاده بند کرده‌اند. نیز همانروز فشنگچی و سردار عشایر و صدق السلطنه و حاجی معتمد همایون را دستگیر ساختند.
فردای آن روز دکتر و میرزا علی اکبر حریری را نیز گرفتند و بشهربانی برده بند کردند و پس از یکی دو روز با سلطان‌زاده بدرشکه نشانیده بکردستان فرستادند. دیگر سرشناسان از یاران ما هرکدام بجایی گریختند و یا در شهر پنهان شدند. اما من چون در خانه دکتر از چگونگی آگاه شدم با دکتر بدرود گفته بخانه خود رفتم و چشم براه پیشآمد نشستم. تا شام کسی نیامد شبانه یکدسته بدر خانه آمدند چون کسی از شهربانی همراهشان نمیبود نخواستم شبانه خود را بدست آنان دهم و از پشت‌بام بخانه همسایه رفتم. فردا باز کسی نیامد. این بود نهانی از خانه بیرون رفتم و چندی در خانه دوستان می‌زیستم تا خود از شهر بیرون رفته از راه صایین قلعه روانه تهران شدم.
این بود کوشش نابخردانه دولت در برابر خیابانی که نتیجه وارونه داد و کار خیابانی را هرچه استوارتر گردانید. شگفت‌تر آنکه در تهران این داستان را بنام ما شناختند. در جاییکه ما از آن آگاهی نمیداشتیم و راست سخن همانست که نوشتیم، ما با خیابانی پیش از خیزش دشمنی مینمودیم و پس از خیزش نیز رنجش میداشتیم، ولی در اندیشه کوشش بزیان او نمیبودیم. در این‌باره یاران من بیگناه زیان دیدند.
بویژه دکتر زین العابدین خان که مرد بسیار بی‌آزار و پاکدلی میباشد و بی‌هیچ انگیزه‌ای آن همه زیان دید و رنج کشید. خیابانی بکار بزرگی برخاسته بود ولی برای آن یاران شاینده‌ای کمتر میداشت، بیشتر یاران او در چنین هنگامی جز در پی کینه توزی نمیبودند.

بهرحال از این پیشآمد خیابانی باستواری کار خود افزود. زیرا از یکسو با انگلیسیان راه خود را روشن گردانید و از یکسو نقشه دولت را بهم زد، و گذشته از اینها بسیاری همچشمان و بدخواهان خود را از میان برداشت. چون بدینسان فیروزی هایی یافت چنانکه ماژور بیورلینك و دیگران را با دست امین الملك بیرون گردانیده بود، با دست عین الدوله نیز امین الملك را بیرون گردانید، و از نمایندگان دولت کسی جز خود عین الدوله نماند که او هم بیکبار خود را کنار کشیده بیش از این کاری نکرد که دویست هزار تومان پول از تهران خواست و با پافشاری آن را گرفت. سستی عین الدوله باندازهای میبود که دستورهای تهران را نیز بکار نمیبست.

این بود رشته فرمانروایی در سراسر آذربایجان بدست خیابانی افتاده این زمان بآن پرداخت که بشهرها حکمران از سوی خود فرستد و باداره‌ها رئیس از کسان خود گمارد. ترجمان الدوله پیشکار مالیه را بیرون کرده ناظم الدوله را بجای او گمارد و چون او هنگام رفتن پولهایی همراه خود برده بود کسانی از دنبالش فرستادند، ولی باو نرسیدند. رکن الملك چون از لرستان نماینده مجلس شده بود و این هنگام مجلس بازمیگردید همین را عنوان گرفته روانه تهران شد و خیابانی بجای او امیرخیزی را برای ریاست استیناف برگزید.

مظفر خان که آنهمه یاوریهای سودمند بخیابانی نموده و خود مایه پیشرفت کارش شده بود، چون دیگر نیازی باو نمانده و از آن سوی عنوان نمایندگی دولت میداشت خیابانی ماندن او را در تبریز نپسندید و بتهران روانه‌اش گردانید مظفر خان پس از آنهمه چشمپوشی را که از بایای خود کرده و نادرستیها که با دولت نموده بود بسودی از رهگذر خیابانی نرسیده تهیدست بتهران بازگردید.

اکنون در سراسر آذربایجان کسی که با خیابانی نافرمانی نماید نمیبود مگر سردار ارشد (برادر سردار عشایر) در قره‌داغ و بریکاد قزاق در تبریز که داستان اینها را خواهیم آورد. دیگران همگی خواه و ناخواه فرمانبرداری مینمودند. در همانروزها بود که کریم آقا صافی که یکی از پیروان گرمدل خیابانی بود شعرهایی ساخت که در کنسرت خواندند و یکی از آنها این بود:

بهلاکت رسد امروز ز نادانی خویش‌دست بیعت ندهد هرکه خیابانی را از اینسو نیز یکی از همراهان ما آقا میر باقر اسلامبولچی شعرهایی سروده بود که من چند بیت پایین را بیاد میدارم:

دریغ و درد که آزادگان اسیر شدند بدست بی‌هنری چند دستگیر شدند
خوشا زمان سلاطین و دور استبداد که خلق یکسر از این روزگار سیر شدند
گذشت عمر و ندیدیم روی آزادی هزارها ز جوانان ز غصه پیر شدند
چه گرگها که در این گله پاسبان گشتند چه دزدها که در این کاروان امیر شدند
بگو بشیخ حصیر و پلاس پاره توچه شد مبدل با قالی حریر شدند

یکی از کارهای نیکی که در آن روزها رخداد این بود که با دستور خیابانی یك «گاردن پارتی» برپا نمودند که از درآمد آن خاکهای کشتگان راه مشروطه را بالا آورند و در آن میان یادی از باسکرویل جوان آمریکایی کرده شد و خیابانی و دیگران گفتارهایی راندند، و چنین نهاده شد که یك فرش گرانبهای ارجداری که دارای پیکره باسکرویل باشد ببافانند و برای مادر آن جوان بآمریکا فرستند.

٨٩ باسکرویل

گفتار نهم رفتن خیابانی بعالی‌قاپو

در این میان که آوازه خیزش تبریز بتهران رسیده میان مردم پراکنده شده بود ناگزیر پاد آوازهایی دیده میشد. تهران در این هنگام کانون پراکنده اندیشی میبود، و در این‌باره نیز نمایشهای گوناگون دیده میشد. یکدسته از دموکراتها بنام دیموکراتی و یا از روی دلبستگی بآذربایجان و از اینرو که آزادیخواهان هر جنبشی را که بزیان دولت بود آزادیخواهی میشماردند هواداری بسیار نشان میدادند. نیز گروهی از آذربایجانیان به پشتیبانی از خیزش و خیابانی می‌کوشیدند، ولی دسته‌هایی نیز دشمنی نشان میدادند. زیرا بسیاری از سران دموکرات این برنمیتافتند که خیابانی بکار بزرگی برخیزد و بنام گردد و از روی رشگ خرده‌گیری می‌نمودند. کسانی هم با

وثوق الدوله پیوستگی میداشتند و بهواداری ازو از بدگویی بازنمی‌ایستادند.
همچنین امین الملك و دیگران که از تبریز رانده شده بودند در تهران بکینه‌جویی می‌کوشیدند.
این دو دستگی در روزنامه‌ها نیز نمودار گردید و دو روزنامه رعد و ایران که پول از دولت میگرفتند گفتارهایی نوشتند، و چون اینها به تبریز رسید بخیابانی گران افتاد، و این بود در یکی از سخن‌رانیهایش (روز چهارم خرداد) بآنها پرداخته سخنان بسیاری گفت که ما اینك برخی جمله‌ها را میآوریم:
«امشب نظر بموضوع دیگر داشتم ... ولی جراید تهران مرا وادار مینماید که امشب مدتی با آنها اشتغال ورزیم، رعد بیانات امین الملك را درج کرده. ایران نیز با مقاله مخصوصی اظهار رأی و وجود نموده. تاکنون مقالات جرائد تهران در نظرما اهمیتی نداشته و بعد از این هم نخواهد داشت و بالاخره نور تبریز چشم این شب پره‌ها را خیره خواهد ساخت ... در یکجای دیگر امین الملك میگوید: «عین الدوله در اینکارها مداخلاتی دارد». نه امین الملك و نه تهران هنوز ما را نشناخته‌اند و هرگز ملتفت نخواهند شد که ما این را هشت ماه قبل از این تصمیم کرده مشغول فراهم آوردن اسباب آن شده‌ایم. عین الدوله خودش را در پیش یك امر واقع پیدا نمود و مخالفت نکرد و احترام او محفوظ ماند. اگر او نیز مثل دیگران رفتار مینمود او هم مثل دیگران مقابله میدید. دست هیچکس در این قیام نیست.
هرگز تهران پی به مقاصد این قیام نخواهد برد .. بلی اگر میفهمیدند در آن محیط فاسد و ملوث زندگی نمیکردند ... تهران بخودی خود این آمال را نمیتواند فهمید و ما خواهیم فهمانید.
ولی روزنامه ایران، آن جریده بیوفا و حقیقت، از طریقی مستقیم‌تر از رعد بمطالعه این قیام پرداخته و لاعن شعور حرف زده است ... در آخر مقاله خودش نویسنده ایران، یکحرف خیلی سقیم و سخیفی را بزبان آورده است. باید آن قلم لاابالی که این جسارت را کرده است عذر بخواهد و ترضیه بدهد. میگوید:
ترسم نرسی بکعبه ای تبریزی‌این ره که تو میروی بترکستانست بدبخت! تبریز قصد

هیچ کعبه‌ای را نکرده است ... تبریز این مرکز سربلند آزادیستان خودش کعبه آمال آزادیخواهان است ...
شعرای تهران دیگر شعر برای ما نخواهند سرود. عجب! چه تصور میفرمایند؟! ما در سر آن شعرای مداهن که قابل خرید و فروش هستند با هیچکس طرف نخواهیم شد و هیچ انتظاری هم نداریم. شما بروید رباعیهای نفرت‌انگیز خودتان رابرخاك پای خائنین تقدیم نمائید ... بگذارید تبریز این جهاد را بدون قصیده‌های شما انجام دهد ...»
اینهاست نمونه‌هایی از پاسخهای خیابانی بروزنامه‌های تهران. در همانروزها داستان کونسولگری آلمان یکرویه سختی بخود گرفته بود. چنانکه گفته‌ایم این کنسول نشیمنگاه خود را کانونی برای رواج کمونیستی گردانیده کسانی هم از تبریزیان بنزد او آمدوشد میداشتند و چون کنسول میکوشید که گروهی را با خود همدست گرداند و افزار جنگ بآنان دهد که یکروزی بشهر درآیند و آشوبی بنام کمونیستی پدید آورند، و گاهی نیز بیم میداد که اگر فشاری باو آورند، به بمبها و افزارهای جنگی که در کنسولخانه آکنده میداشت آتش زده سراسر آن پیرامونها را بهوا خواهد پرانید، از هر باره بیم‌هایی میرفت، و از اینرو خیابانی در اندیشه از میان برداشتن او میبود، بویژه پس از گفتگوهایی که با نماینده انگلیس در میان رفته بود.
کسانیکه بنام کمونیستی با کنسولخانه بهم بستگی میداشتند کم‌کم دلیر گردیده برای خیزش در جلو خیابانی آماده میگردیدند. برخی از آنان بکونسولگری پناهنده شده در آنجا نوشته‌هایی بزیان خیابانی مینوشتند و در شهر می‌پراکندند.
از اینرو خیابانی دستور داد که یکدسته پاسبان در پیرامون کونسولخانه نگهبان ایستند و کسی را بآنجا راه نداده و هرکه را که بیرون میآید دستگیر گردانند.
این رفتار بکونسول آلمان برخورده و خود بیرون میآمد و بپاسبانها پرخاش میکرد، و بیم میداد که اگر بازایستند تفنگهای ایشان را خواهد گرفت، و چون پاسبانها پاسخی نمیدادند بازمیگشت از بس خشمناك و بیمناك میبود از پشت‌بام بشلیك شصت تیر میپرداخت. گاهی بشهربانی نامه نوشته بیم میداد که اگر پاسبانها را برندارند بجنگ خواهد برخاست.

از جمله روز چهارشنبه سیزدهم خرداد نامه‌ای ازو بشهربانی رسید که اگر تا فردا نیمروز پاسبانها را برندارند در زمان بکار خواهد برخاست، و چون خود مرد بیمناك و دیوانه میبود بیم هرکاری ازو میرفت. از اینرو خیابانی بسیج کار را دیده کسانی را از تیراندازان مجاهدان بآنجا فرستاد که در پشت‌بامها جا گرفتند و آماده ایستادند.

در این هنگام در تهران سفارت آلمان از بدرفتاری کونسول آگاهی یافته و «تذکره سفر» برای او از وزارت خارجه خواسته و گرفته بکارگزاری تبریز فرستاده بود که باو داده شود. این تذکره در این گرماگرم کشاکش بتبریز رسیده و روز پنجشنبه چهاردهم خرداد بود که فرستاده کارگزاری آنرا برداشته بنزد کونسول برد، ولی کونسول پروا ننموده با یك خشم آنرا بازگردانیده و ساعت خود را بیرون آورده چنین گفته بود: «پنج دقیقه از سر وقت میگذرد». فرستاده کارگزاری با شتاب بیرون آمد و در همان هنگام از پشت‌بام کونسولخانه شصت‌تیر آغاز گردید.

خوبیش در اینجا بود که کارکنان کونسولخانه پیروی از کونسول نمیکردند و فرمان ازو نمیبردند. این بود کونسول خود بتنهایی در پشت‌بام بجنگ و شلیك می کوشید. باز خوبیش در اینجا بود که یکی از تیراندازان او را آماج گردانیده با یك تیری که از دهانش زد از پایش انداخت.

بدینسان جنگ گرم نشده بپایان رسید و شلیك بریده شد و سپس کارکنان کونسولخانه کشته شدن کونسول را آگاهی دادند و پاسبانان و مجاهدان نیز دست از جنگ کشیدند.

کونسول از دیوانگی و بیباکی سیم بانبار بمب و قورخانه کشیده بوده که اگر خود را در تنگنا دید بآنها آتش زند و خود را و دیگران را با آن پیرامونها بهوا پراند، ولی خوشبختانه فرصت پیدا نکرد.

خیابانی در این هنگام نیز دوراندیشانه رفتار کرد. بدینسان که کونسولخانه را به همانحال بازگزاشت. شهربانی چند تن پزشگی فرستاد که کشته کونسول را ببینند و دو تن از آنان (یکی روسی و دیگری ایرانی) که بدرون رفتند چنین گفتند که گلوله بدهان او برخورده و از بالا بپایین فرو رفته و از دوش چپ او بیرون آمده از اینرو داستان را «خودکشی» وانمودند و در روزنامه تجدد نیز همین را نوشتند.

چنانکه گفته‌ایم نام این کونسول «کرت و سترو» «.Curt Wustrouo » می‌بود. گور او که اکنون در تبریز در گورستان آمریکائیان پدیدار است بروی سنگش می‌نویسد:

«زاییده شد در ریکا در سال ۱۸۷۸، مرد در تبریز ۳ جون ۱۹۲۰ چهاردهم رمضان».

این یك فیروزی دیگری از خیابانی بود و راستی را یك آسیبی از سر تبریزبرداشته شد. کسانیکه در کونسولخانه بست‌نشین میبودند یکایك بیرون آمده خود را سپردند و یا نهانی بگریختند.

اکنون در تبریز یگانه نیرویی که سر بخیابانی فرونمی‌آورد «قزاقخانه» میبود.

این دسته از سپاه که زیردست سرکردگان روس راه برده میشد، و یکه‌های آن بیشتر جوانان دژآگاه و بدرفتاری می‌بودند که جز زیردستان خود از کسی فرمان نمیبردند و پروایی نمی‌نمودند، جنبش خیابانی و همراهانش در آنان نهناییده گرایشی از آنان بسوی خیزش دیده نمیشد، بجای خود که دشمنیها و بدخواهیها نیز نمودار میگردید.

در همین روزها یکدسته دیگری از اردبیل به تبریز آمد، و اینان بقزاقخانه نرفته در کاروانسراها در میان شهر نشیمن گرفتند، و یکه‌هاشان در بازار و دیگر جاها با مردم زمختی و دژخویی آغاز کردند، که تو گویی فرماندهان دستورهایی داده بودند و قزاقخانه میخواست بودن خود را بخیابانی بفهماند.

از اینرو خیابانی در سخنرانی خود بیاد ایشان پرداخت که از جمله روز دوشنبه یکم تیرماه در گفتار خود چنین گفت: «دو روز است تجلی این تصمیم ما که میخواهیم حاکمیت ملیه را برقرار داریم در دشمنان ما مؤثر افتاده و سر خود را می‌جنبانند. با تشویقات و ترغیبات آنان افراد قزاق ... بنای شرارت را گزارده باهالی پیچیدگی می کنند. اهالی تا امروز بواسطه اخطارات سخت ما دست و پا بسته و مغلول بود ...

امروز اخطار می‌کنیم: بعد از این هرگاه یکنفر قزاق بیکنفر اهالی تعرض کند باید جسد بیروح او در کوچه بماند. قزاقخانه باید راحت بنشیند و موجودیت خود را بما احساس نگرداند ... قزاقها وقتی که وارد شهر و بازار می‌شوند باید غیرمسلح باشند،

در کاروانسراهای داخل شهر اقامت نکنند. هرگاه این اخطار را فورا تلقی نکرده از کاروانسراها خارج نشوند هیچ نوع آذوقه بآنان داده نخواهد شد و محصور خواهند ماند تا وقتیکه مقدرات قزاقخانه یکمرتبه حل گردد».

اینهاست جمله‌هایی از گفتار درازی که خیابانی درباره قزاقها رانده و همانا در نتیجه این گفتار قزاقها از شهر برداشته شدند که همگی در قزاقخانه گرد آمدند، ولی خواهیم دید که همینان چه گزندی بخیابانی رساندند.

بدینسان خیابانی در کارهای خود فیروزی می‌یافت، و چون ولیعهد این هنگام در تهران میزیست و شمس العماره یا عالی‌قاپو که کاخ پادشاهی و نشیمنگاه ولیعهدهای ایران میبود زنان و بستگان او می‌نشستند خیابانی خواست آنان را بیرون کند و آنجا را نشیمنگاه خود و کانون خیزش گرداند و بزنان ولیعهد دستور بیرون شدن داده روز سوم تیرماه را برگزید که از تجدد بآنجا روند، و در این میان خواست آنروز یك جشن باشکوهی باشد و هواداران خیزش نیروی خود را بمردم نمودار گردانند، و این بود دستور بسیج داد.

زنان ولیعهد و پیرامونیان او یك کاروانی بستند، و چون عین الدوله نیز نه کاری از پیش میبرد و نه سودی برمیداشت و از درنگ در تبریز نتیجه‌ای ندیده در آهنگ رفتن میبود، او هم با پیرامونیان خود بباسمنج رفت، و از آنجا همگی همراه گردیده کاروان بزرگی پدید آوردند و رو بتهران روانه گردیدند. بدینسان تبریز از نمایندگان دولت تهی گردید و کسیکه در برابر «قیام» ایستادگی نماید نماند.

از آنسوی خیابانی دستور داد روز پنجشنبه سوم تیرماه اداره‌ها از آغاز روز، و بازارها پس از نیمه روز، بسته گردد و دستگاه «قیام» باشکوه و نمایش از تجدد برخاسته در عالی‌قاپو جا گیرد.

۹۰سلطانزاده در آنروزاداره‌ها و بازارها بسته گردید. خود خیابانی با پیرانیامون در عالی‌قاپو جا گرفتند و موزیك بنوازش پرداخت و مردم در آنجا و در سر راهها انبوه شدند. از آنسوی همگی پیروان، از مجاهدان و گارد ملی و دیگران که نیروی «قیام» شمرده میشدند تفنگها بدوش در عمارت تجدد گرد آمدند و دسته‌ها بستند و موزیك

بجلو انداختند و پای‌کوبان روانه گردیدند، و از بازارها گذشته بعالی‌قاپو درآمدند و در آنجا سان داده بنمایشهایی پرداختند. همچنان شاگردان دبیرستانها دسته‌دسته آمده سرودهاخواندند. خود خیابانی و میرزا تقیخان و دیگران گفتارها راندند و امیدها نمودند و نویدها دادند.

امروز رویه‌کاریهای بسیاری رفت. پیاپی بانگ «زنده باد دموکراسی» و «زنده باد خیابانی» بلند میشد، پیاپی دست می‌زدند، سرودهای گوناگون (از جمله «مارسیز») میخواندند، شادیها مینمودند. امروز خیابانی خود را در اوج فیروزی دیده از گناهکاران سیاسی درگذشت (عفو عمومی داد).

در روزنامه تجدد این جشن و نمایش را بزرگ نشان داده و باز از «کف‌زدنهای رعد آسا» یادها کرده، لیکن چنانکه تبریزیان میگویند، در این روز بود که انبوه مردم به سستی کار خیابانی پی بردند. زیرا پس از چند ماه خیزش و کوشش، پس از آنهمه فیروزیهای پیاپی که خیابانی را در برابر دشمنان رخداده بود، امروز شماره کسانیکه بایستی تفنگ بدوش اندازند و یگرنگی خود را با «قیام» بهمگی نشان دهند بسیار کمتر از آن بودند که امید میرفت.

همانا خود خیابانی و پیرامونیانش اینرا دریافته بوده‌اند که میبینیم در روزنامه تجدد مینویسد: «قائدین قیام خواسته بودند حدود این جشن را حتی الامکان محدود ساخته این آیین انقلابی را با یك نوع محرمیت و در داخله یك دایره خصوصی و خودمانی برپا دارند ...»

گفتار دهم پایان کار خیابانی

بدانسان که گفتیم خیابانی تبریز را از نمایندگان دولت و از بدخواهان تهی گردانید، و خود رخت بعالی‌قاپو کشیده در کاخهای آراسته و دلگشای آنجا که ولیعهدها برای خوشگذرانیهای خود ساخته و آراسته بودند نشیمن گرفت، و چنانکه می‌گویند از همان هنگام رفتارش نیز دیگر گردید و به پیرامونیان بیپروایی نشان داد.

از آن سوی بشهرهای آذربایجان پرداخته برای هریك فرمان‌روایی از پیرامونیان خود

فرستاد. چون امیر ارشد در قره‌داغ گردنکشی نشان میداد باندیشه کوفتن سر او افتاد. چنانکه گفته‌ایم سردار عشایر را در تبریز گرفته با دستور خیابانی بند کرده بودند. از اینرو برادرش امیر ارشد دشمنی مینمود و ایستادگی نشان میداد. از آنسوی برخی از خان‌های قره‌داغ که با وی همچشمی میداشتند بخیابانی گراییده پیامها و نویدها می‌فرستادند.

این بود خیابانی دسته‌ای از ژاندارم و دیگران را جدا گردانیده بنام «قوه اعزامیه»، با یکی دو تن از پیرامونیان خود روانه قره‌داغ گردانید که در آنجا بهمدستی خانانی که نوید همدستی داده بودند با سواران امیر ارشد بجنگند. ما از کارهای این سپاه آگاهی نمیداریم، ولی در روزنامه تجدد می‌بینیم خیابانی در روزهای اخیر زندگانی خود از فیروزی این سپاه سخن رانده و چنین گفته که امیر ارشد زینهار خواسته است و از در فروتنی درآمده.

در خود تبریز که از قزاقان بدرفتاریها دیده میشد و خیابانی بارها از ایشان بد

تاریخ هیجده ساله آذربایجان، متن، ص: ۸۹۰

میگفت اینزمان از آنسو نیز بدرفتاری کمتر گردید و رئیس قزاقها که یك کولونل روسی میبود با خیابانی از در دوستی درآمده ایمنی‌ها داد. از اینرو خیابانی نیز زبان از بد گفتن بازداشت.

رویهمرفته کار خیابانی در آذربایجان از هرباره در پیشرفت و شکوهش هر زمان در فزونی می‌بود، لیکن از سوی تهران بیمها میرفت.

در همان روزها که خیابانی رخت بعالی‌قاپو می‌کشید از تهران آگاهی رسید که وثوق الدوله کناره جسته و کابینه‌اش از میان رفته و خیابانی آن را بسود خود شمرد و در گفتارهایش چندبار یاد کرد. پس از وثوق الدوله مشیر الدوله سروزیر گردید. خیابانی باو خوشگمان بود و از او جز نیکی درباره خود امید نمیداشت.

راستی هم مشیر الدوله با آن ترسناکی و با آن پروابیکه به نیکنامی خود می داشت جز نیکرفتاری با خیابانی نمیخواست و بیگمان برنجش آزادیخواهان آذربایجان خرسندی نمیداد، لیکن درخواست‌های خیابانی درخور پذیرفتن نمیبود. چنانکه گفته‌ایم

خیابانی این میخواست که آذربایجان در دست او باشد که جداسرانه فرمان راند و سپس که نیرومند گردید بسر تهران رفته آنجا را هم «اصلاح» کند.
این می‌بود آرزوی خیابانی، ولی چون نمیتوانست آن را بزبان آورد بتهران می‌گفت: «باید آزادیستان را برسمیت شناسید». دولت آگهی میداد که برای آذربایجان والی فرستاده خواهد شد. خیابانی پاسخ میداد: «بوالی نیازی نیست. شما پول برای ما بفرستید». پیداست که این درخواستها درخور پذیرفتن نمیبود. اینها چیزهایی میبود که خیابانی بایستی با زور و نیرو بدست آورد وگرنه چشم پوشد.
در گفتارهاییکه هر روز در عالی‌قاپو میراند دیده میشود که گاهی سخن رانده که به تبریز «حمله» خواهد شد، و گاهی گله کرده که تهران «هنوز اسم آزادیستان را قبول نکرده است».
اینها میرساند که خیابانی از تهران بیم میداشته. با اینحال خواهیم دید که به بسیجی در این‌باره نپرداخت. ما از گفتگوهایی که میانه خیابانی و کابینه مشیر الدوله رفته آگاه نگردیده‌ایم. این اندازه میدانیم خیابانی پامیفشرد که «قیام» همچنان برپا، و دست او در آذربایجان گشاده باشد از آنسو مشیر الدوله در کار خود درمانده چاره نمیدانست. سرانجام چنین نهاده شد که مخبر السلطنه را که در آن کابینه از وزیران میبود بنام والیگری بآذربایجان فرستند و باو توانایی دهند که هرچه بهتر شناسد بکار بندد. مخبر السلطنه که سالها در آذربایجان والیگری کرده و بهوش و کاردانی خود بسیار دلگرم میبود بدلخواه این کار را پذیرفته بگفته خودش «با یك کیف» از تهران روانه گردید و جز چند نوکری همراه نداشت.
خیابانی باین نیز خرسندی نمیداد. این بود از مخبر السلطنه به پیشواز و پذیرایی نپرداخت. مخبر السلطنه با همان کسان خود بشهر درآمده، چون عالی‌قاپو در دست خیابانی میبود بششکلان رفته در آنجا در خانه‌ای نشیمن گرفت. خیابانی میخواست دست او را ببندد و بهیچ کاری آزادش نگزارد که خود بستوه آید و همچون عین الدوله و دیگران از آمدن پشیمان شده راه تهران را پیش گیرد. باین اندیشه در پیرامون نشیمنگاه او جاسوسان گماشت و میدان را باو تنگ گردانید.

ولی در همانحال گاهی کسانی از پیرامونیان خیابانی از ناظم الدوله و حاجی سید المحققین و دیگران در نزد او می‌رفتند و بسخنانی میپرداختند. خیابانی میخواست او را ببازگشتن خشنود گرداند،ولی سستی کارخیابانی بیش ازهمه از رهگذر بی‌ارجی پیرامونیانش میبود. چنانکه گفته‌ایم بسیاری از نزدیکان خیابانی دلبستگی باو و کارهایش نمیداشتند و این شیوه کهن ایشان میبود که بهر جنبشی درآیند و سود جویند.
تنها چند تن دلبستگی میداشتند وآنان نیز دراین هنگام از رفتار خیابانی که جداسرانه بکارها میپرداخت آزردگی مینمودند. ما شنیده‌ایم برخی از آنان که با دستور خیابانی یا با آگاهی او بنزد مخبر السلطنه میرفتند از خیابانی بیزاری مینموده سستی کارهای او را آگاهی میدادند.
از آنسوی خیابانی به مخبرالسلطنه خوش گمان بوده باورنمیکرد که با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پردازد و رفتار نامردانه او را با ستار خان و باقر خان در دوازده سال پیش از آن فراموش گردانیده بود.
باری پس از نیمه شهریور بود که مخبر السلطنه به تبریز رسید و چون ده و چند روز در شهر گذرانید و از چگونگی کار خیابانی آگاه گردید روز یکشنبه بیست و یکم شهریور (۲۸ ذی الحجه) شهر را رها کرده بقزاقخانه رفت، و شبانه در آنجا با رئیس قزاقخانه و با سرکردگان بشور پرداخته نقشه تاختن بشهر و گرفتن آنرا کشید.
دانسته نیست خیابانی باین رفتن او چه معنایی داد که بدگمان نگردید و بهیچ آمادگی نپرداخت. چنانکه گفتیم نیروی جنگی خیابانی گذشته از پیروان خود ژاندارمهای تبریز و دسته «گارد خیابانی» میبودند. از ژاندارمها یك گروهان بقره‌داغ فرستاده شده بود و بازمانده که با رئیسشان یاور میر حسینخان در شهر میبودند، چون یکرشته بارهای بازرگانی بدیه حاجی آقا (چند فرسخی تبریز) رسیده و از آنجا از ترس شاهسونان که راه را بسته بودند پیش آمدن نمیتوانست، همان روز بیست و یکم شهریور میر حسینخان با ژاندارمها برای باز کردن راه و آوردن بارهای بازرگانی از شهر بیرون رفتند و خیابانی از بس بیباکی مینمود نه تنها آنان را نگه نداشت چنانکه گفته میشود خود پافشاری نموده آنان را روانه گردانید.

فردا دوشنبه بیست و دوم شهریور هنوز آفتاب درنیامده دسته‌های قزاق از قزاقخانه درآمده رو بشهر آوردند. کسی برای جلوگیری نمیبود. تنها در عالی‌قاپو و شهربانی کسانی از گارد خیابانی و پیروان خیابانی اندك ایستادگی نشان دادند و باندك جنگی برخاستند، ولی چون دو سه تن کشته گردید آنان نیز رها کرده هر کسی بجایی گریختند.

قزاقان بسراسر شهر دست یافتند و دستگاه «قیام» یکباره بهم خورد. قزاقان بخانه‌های سران «قیام» ریخته دست بتاراج نهادند.

خیابانی که شب را بخانه خود رفته بیباك و آسوده خوابیده بود بامدادان هنگامی برخاست که قزاقان بشهر درآمده بودند، و چون بیم گرفتاری میرفت بخانه یکی از همسایگان رفته در آنجا نهان گردید. از نزدیکان او کسانیکه با مخبر السلطنه از پیش راه میداشتند آسوده ماندند. دیگران ناچار شدند رو نهان کنند و برخی نیز شهر را رها کرده بیرون رفتند. خانه‌های بسیاری از ایشان تاراج یافت.

مخبر السلطنه بشهر درآمده درعالی‌قاپو نشست. اما خیابانی، قزاقان به نهانگاه او پی برده چند تن بسرش رفتند، واو را با چند تیر کشته جنازه‌اشرا بروی نردبانی انداخته بیرون آوردند. در اینباره سخن دوگونه است: مخبر السلطنه میگفت قزاقان چون نزدیك شده‌اند خیابانی خودش خود را کشته میگفت: نوشته‌ای در این‌باره از جیب او درآمده ولی دیگران میگفتند: خیابانی در زیرزمینی میبوده و تفنگی بدست میداشته، قزاقان آنرا دیده از بیرون شلیك کرده خیابانی را از پا انداخته‌اند و همانا این راست‌تر است.

٩١ میرزا تقیخان رفعت

بدینسان شادروان خیابانی کشته گردیده از میان رفت. میباید او را کشته آن نمایشهای رویه‌کارانه مردم وآن کف‌زدن‌ها و «زنده باد» گفتنهای دروغی دانست.

یك پستی فراموش‌نشدنی که در داستان خیابانی از این دسته مردم نمایان گردید آن بود که چنانکه در پای گفته‌های خیابانی کف زده بودند در گرداگرد جنازه او نیز کف زدند و دژرفتاری بسیار از خود نشان دادند.

چنانکه گفته‌ایم یکی از نزدیکان خیابانی میرزا تقیخان رفعت میبود. این مرد با چند تنی از شهر گریخته بآرونق و انزاب رفته بود و در آن‌جا خود را کشت (یا دیگران کشتند)، و ما از داستان او نیك آگاه نگردیده‌ایم.
همان روز دوشنبه مخبر السلطنه نوشته‌ای بچاپ رسانیده در شهر پراکند که در پایین نسخه آنرا می‌آوریم:

اخطار عمومی

«از دور تصور میرفت قیام آقایان در تبریز واقعا از برای تحکیم قانون اساسی است. اینجانب که خود را در تبریز از هرگونه معرفی مستغنی میدانم کمر خدمت اهالی را بمیان بسته بعجله هرچه تمامتر با یك شوقی بآذربایجان آمدم. از جمال آباد تا تبریز آنچه مطالعه شد از دمکراسی اثری ندیدم همه‌جا رنجبر در عذاب و رعیت پریشان بود و فریادرسی نداشتند. در میانج حال رقت‌آوری مشاهده شد. ناامنی تا یك فرسخی شهر حکمفرما است. ولایات همه بلاتکلیف، در شهر دلها خون و زبان‌ها بتهدید موزر مهر است.
در ظرف هفته گذشته بهر زبان وهر وسیله خواستم مطالب آقایان را بفهمم جز نظریات شخصی چیزی مفهوم نشد. آنچه نصیحت کردم جواب منطقی نشنیدم و روزی که فقط اتحاد بدرد مملکت درمان است آقایان جاده افتراق میروند. نشستن و اصلاحات کردن بهتر از قیام و هرج‌ومرج در مملکت انداختن است. نظمیه گرسنه ژاندارم بی‌معونه، راهها ناامن، آقایان در باغ دولتی نطق میکنند. ادارات رسمی را به ارتکاب بی‌قانونی مجبور کرد چرخها را از محور بدر انداخته.
لهذا بیش از این تأمل و تحمل مقتضی نبود. بموجب اختیاری که داشتم بقزاق امر شد شهر را از این حال اسف‌آور خلاص کنند تا بتوان به اصلاحات امور داخل و خارج پرداخت. اداره نظمیه باید کماکان فقط مشغول نظم باشد. اداره ژاندارمری راه را تأمین نماید، لازم است محاسبات خود را ترتیب داده بیاورند که حقوق آنها پرداخته و تعلیمات آنها داده شود.

مخبرالسلطنه

کشته شدن خیابانی در تهران و دیگر شهرها اثر بدی داشت. روزنامها در همه‌جا زبان بدگویی بمخبر السلطنه باز کردند. سپس که مجلس چهارم گشاده شد قانونی گذشت که ماهانه پولی ببازماندگان او دهند.

از آن سو در آذربایجان چند تن از یاران او بنام کینه‌جویی از مخبر السلطنه بیك کار بدی برخاستند، و آن اینکه با اسماعیل آقا (سیمگو) بهمبستگی پیدا کرده او را دوباره به آشوب برانگیختند، و ارشد الملك نامی را بنزد او فرستادند. اسماعیل آقا که با دولت دو رویه راه میرفت و خودخواهان آشوب می‌بود فرصت را رها نکرده دوباره بکار پرداخت. ارشد الملك که خود از مردم ارومی میبود با دستور اسماعیل آقا بآنجا رفته با نیرنگ شهر را گرفت و این در زمستان ۱۲۹۹ بود.

بدینسان دوباره ارومی گرفتار گردید و دوباره آذربایجان دچار آشفتگی شد.(۳)

خاطرات حاج مخبرالسلطنه هدایت در بارهٔ شیخ محمد خیابانی

کابینه مشیر الدوله ۱۵ شوال ۳۸

حاج مهدیقلی مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خود تحت عنوان «خاطرات و خطرات» در زمان جنبش خیابانی والی آذربایجان متصدی بود و مسئول قتل شیخ محمد خیابانی می باشددر باره آن رخداد تاریخی اینگونه شرح می کند: ، در این کابینه من وزیر مالیه بودم بر طبق قرارداد ۱۹۱۹ ژنرال دیکسن از اردوی انگلیس برای نظام حاضر شده است آرمیستاژ اسمیت برای مالیه.

در نظام دست بکار زده است، برای متخصص مالی میرزا عیسی خان که در فترت مدیر بود دفتری تنظیم کرده‌اند فردای ورود من بمالیه معهود است آرمیتاژ اسمیت

بدفتر بیاید گفتم در دفتر را بستند و تصدیق دارم که آرمیتاژ اسمیت کارآگاهتر از شوستر بود یا از میلیسپو که بعد آمد کاش ما او را باختیار خودمان خواسته بودیم.
دخانیات را بمیرزا آقای نفتی سپرده بودند آنچه کرده بود بنفع خود و ضرر اداره، وی از هوچی‌های نمره اول است او را کنار کردم.
تبعید در این دوره وجهه ملی باشخاص میدهد، میرزا آقای نفتی را عین الدوله بکلات تبعید کرده بود و قبلا ارفع الدوله از اسلامبول، به تبریز آمده آزادیخواه دو آتشه بقلم رفت بوکالت انتخابش کردند پس از منازعه میرزا جعفر زنجانی که از طرف کمیته اجتماعیون عامیون به خوی آمده مردم را بجنگ با اقبال السلطنه برانگیخته جمعی را بکشتن داده بود (۴ شعبان)، برای اصلاح بخوی رفته بود چون آب از آسیا افتاده بود متوجه ماکو میشود و از اقبال السلطنه و خوی مزد شست میگیرد، در تهران هم چندی نقشش گرفته بود و در عنوان آزادیخواهی خدمت به جیب خود میکرد.
موسس خان را که از شیراز می‌شناختم امین و صدیق بجا آورده بودم بجای او گذاردم درمالیه رسم بود امین مالیه بهرجا میفرستادند مفتش همراه او را بانتخاب خودش تعیین میکردند و در بوستان خوانده‌ایم:

دو همکار دیرینه هم قلم نباید فرستاد یکجا بهم

چه دانی که دمساز گردند و یاریکی دزد گردد یکی پرده‌دار

در چین شنیده بودم که از مؤسسات کنفوتسه یکی اداره تفتیشی است مقتدر و نافذ بر همه تشکیلات.
پدر جد خاقان اخیر بلا وارث درمیگذرد، مقدم خوانین حرم او باتفاق یکی از امرا زنی را که آبستن بوده است و پسر می‌آورد خود و پسرش را تلف می‌کند و از اولاد آن امیر تازه مولودی را جا می‌زنند هیجده ساله می‌شود و نوبت تقلد میرسد.
چینی و ژاپنی عقیده‌ای نسبت باموات خود دارند در هر خانه تذکر گاهی برای رفتگان خانه هست، در دستگاه سلطنتی قصری.
خاقان قبل از تقلد امر باید در آن قصر تشریفاتی بعمل بیاورد فردا نوبت انجام آن تشریفات است امروز مفتشی وقت می‌خواهد و بعرض میرساند که برحسب وظیفه

باید مطلبی را خاطرنشان نماید میگوید در سلطنت شما حرفی نیست اما تشریفات نیاکانی را نمی‌توانید بعمل بیاورید اگر مرا هم میکشید بوظیفه مجبورم عرض کنم که شما از خانواده خوانین نیستید.

همیشه آرزوی من این بود که در ایران چنان اداره‌ای داشته باشیم، در هیأت پیشنهاد کردم که این‌گونه تفتیش مصرف ندارد خوب است از بهترین اشخاص که داریم اداره تفتیشی بسازیم و در تحت امر هیأت دولت باشد. مشیر الدوله بلحن نامرغوبی رد کرد، آقای مستوفی که وزیر مشاور بودند تعجب کردند و من یخ کردم، شاید آن تلخی برای ترشی من بود در رد آرمیتاژ اسمیت. شغل شاغل این کابینه مسأله متجاسر بن رشت و متقائمین تبریز است.

قزاق در رشت با میرزا کوچك خان که رسما اعلان جمهوری کرده است و تمبر پست چاپ کرده است می‌جنگد، تبریز همان خیال را دارد ولی نمیگوید.

در رشت اهالی با میرزا کوچك همداستانند و جماعتی از اهل باکو همراه. در تبریز خیابانی با چند نفری اصحاب، مردم را به ترور مرعوب کرده است، از تهران وجوه می‌خواهد و منکر اعزام حکومت است، بیست هزار تومان برای او فرستاده شد و همین او را جرأت داد و اهالی را متأمل کرد.

سلیمان میرزا و سیدکمره‌ای هرروز بهیأت می‌آیند و مستوفی را بحرف میگیرند و دو ساعت در تقویت خیابانی صحبت می‌کنند.

براوین قنسول روس در خوی باعتبار خبر روزنامه خودش را نماینده روس میداند البته شناخته نشد. کالامینف نامی بمازندران آمده نسخه‌ای از قراردادی مشتمل بر ۱۶ ماده به تهران فرستاد لیکن معلوم نیست چه‌کاره است.

مشیر الدوله، مشاورالممالك را از اسلامبول بمسکو میفرستد و در مقابل ۱۶ ماده پیشنهاد روس ۲۶ ماده تنظیم کرده نزد او میفرستد، مشاور قرارداد را با کمیسر وزارت خارجه روس امضا میکند مسأله لوث میماند (ووسترف قنسول آلمان که دفاتر قنسول انگلیس را همراه برده بود کتابی بعنوان کشف تلبیس چاپ کرده بود، نسخه آن بسفارت فرانسه رسید، عضو نظامی سفارت آن کتاب را که در آن از عدم

همراهی من بآلمانی‌ها در شیراز ذکری شده بود بسفارت انگلیس برد که شما چه می‌گوئید این مرد چه می‌گوید جواب نداشت.)

تلگراف حشمت الدوله بخیابانی از باغ به تبریز

خدمت آقای حاج سید المحققین دامت برکاته، بنده بواسطه کثرت امورات مهمه همه‌روزه در تلگرافخانه باغ حاضر و همینکه تلگراف محترم مقارن غروب وصول شد جواب اطلاع دادم که برای اصغای مطالب حاضرم.
در هرحال مفاد تلگراف حضرتعالی را به اطلاع آقایان وزراء رساندم میفرمایند از بدو تشکیل کابینه حاضره از توجه بامور وآسایش اهالی آن ایالت مضایقه نشده ونهایت علاقمندی ابراز گردیده وبقدری که درحدود امکان است فروگذاری نیست. در هر مورد که حوائج آنجا از طرف دولت استعلام و وسایل لازمه استفسار شده فقط در باب تنخواه اظهار حاجت فرموده‌اید که برای تهیه آن‌هم اقدام شده و بیست هزار تومان عجالتا تصویب و قرار شد از طرف وزارت مالیه برات شود ولیکن تصدیق میفرمائید که با این وجوهات قلیل در مقابل این مصارف کثیره که همه‌روزه هم بواسطه ظهورحوادث تازه محل خرج آن زیادترمی‌شود وفا نخواهد کرد و تنخواه عمده را باید از خارج استقراضا تهیه و ایصال داشت. برای اعضای کابینه حاضره هم تدارك این قبیل وجوهات بطوریکه متضمن شرایط غیر مناسب و مضر به استقلال نباشد چندان کار آسانی نیست.
مسأله مدتی تا انجامش فاصله پیدا میکند وطن‌پرستان حقیقی نباید از این نکته غافل شده و نسبت به این کابینه و شخص بنده نسبت تسامح بدهند. درهرحال برای تکمیل و تهیه قوا در نتیجه مساعی مقام محترم ریاست جلیله وزراء وجهی تدارك شده که انشاء الله این هفته قراروصول آن داده و برای مصارف لازمه آن ایالت هم بمرور ارسال و تخصیص داده میشود. آقای حاج مخبر السلطنه هم که سابقه و روابطشان با افراد آقایان ملیون آنجا معلوم است بسمت ایالت نامزد شده‌اند انشاء الله تا آخر هفته

حرکت میفرمایند. امید است با معاضدت دولت و ملت که امروز هردو حکم واحد دارند، از مشکلات و مخاطرات بتفضل خداوند جلوگیری شود.
ابو الفتح طباطبائی.
صحبت غیر رسمی از حرکت من به آذربایجان هست ولی رسما مذاکره نمیشود، کسی هم نیست. محمد حسن میرزا ولیعهد را به افتضاح از تبریز بیرون کرده‌اند، عین الدوله و سپهسالار را هم عذر خواسته‌اند، در تهران سهل است کلاه را کج‌گذاردن و باد زیر بغل انداختن.
از خیابانی تلگرافی رسید خطاب بوثوق السلطنه که فلانی اگر میآید تنها بیاید، آذربایجان را آزادی ستان کرده‌اند و دسته قشون ملی تشکیل داده‌اند.
خیابانی در یکدو مراسله مرا هم مسلك محترم خطاب میکند، در مراسله‌ای از اوضاع و اشخاص شکایت میکند و میگوید باز در این دوره امیدواری بامثال وجود محترم حضرت عالی است بلکه با یك‌نوع تدابیر علمی و عملی نقشه‌ای در اصلاح این امور پاشیده بکشند که خیر عموم ناس در آن باشد و از قراری که شنیده‌ام کابینه بحمد الله تشکیل شده و یك وزارتخانه بوجود مبارك مزین شده.
امیدوارم آنچه منظور نظر خیرخواهان دولت و ملت است بتوجه حضرت اشرف عالی بعمل بیاید محمد خیابانی.

مکتوب دیگر خیابانی ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۶

همسلك محترم معظم، دستخط مبارك زیارت، از تفقد و یادآوری آن وجود مقدس مفتخرا تشکرات خود را تقدیم می‌دارم، نسبت بآقای اعتضاد الملك البته لازمه همسلکی منظور و معمول خواهد شد، امیدوارم از حسن نیت ایالت جلیله و مساعدت و همراهی آقای معزی الیه کارها بر وفق مرام انجام پذیرد و بمناسبت ورود حضرات هیجان اهالی باندازه‌ای سکونت یافته و یك حالت انتظاری حاصل آمده و افکار عامه باین نکته قانع شده که باید مدتی را مهلت داد تا ایالت بتواند با فراغت بال و آسودگی خاطر از احتیاجات محلی اطلاع بهم رسانده و اسباب کار را کاملا بدست

گرفته و دارا باشد.
فرازهای حکیمانه و مطابق واقع رقعه شریفه حرفا بحرف با عقیده و خط مشی اینجانب موافق و تا توانستهام سعی و کوششم را صرف در تقویم اعوجاج افکار و تحویل خطوط حرکات بر روی محور استقامت و سلامت نمودهام ولی اوضاع مرکز که آنهم مسلك محترم صدبار بهتر از ما بصیرت دارند یك قسم سوء ظنی در مردم تولید نموده و از تأثیر تبلیغات و تحریکات تنبهی در عوام حاصل شده که اسکات و اطفاء آنرا جز اقدام باصلاحات اساسی تدبیر دیگری نخواهد نمود.
مخصوصا تعلل در امر انتخابات را مستند بدربار مینمایند و این باعث حصول تنقر و انزجار از شخص شاه میشود و امثال این مواد چند هم میشمرند کیست که بتواند جلو احساسات را بگیرد تا رشته کار بکلی از دست ارباب معاقله و محاکمه بیرون نرفته چاره باید اندیشید. خود بهتر میدانید که اگر مقدرات مملکت باختیار مردم بیاراده بیفتد نه سر خواهد ماند و نه دستار با دعای وجود مقدس ختم کلام میکنیم. محمد خیابانی.
دولت در امر آذربایجان مردد است، من باحوال روحیه تبریز آشنا بودم و قیام را بازی میدانستم و تصور مخالفت نمیکردم در هیأت گفتم آذربایجان را به مفت نمیشود از دست داد و لو کار بجنگ در قافلان کوه بکشد، من حاضرم بآذربایجان بروم، در جلسه شنبه ششم ذیحجه تصمیم گرفته شد من سهشنبه نهم حرکت کردم.
در نتیجه خانهنشینی پنج هزار تومان به تومانیانس مقروضم، سپهسالار حسابش باکرام الکاتبین است. به عین الدوله پنجهزار تومان میدادند بمشیر الدوله نوشتم چون حضرت اشرف والا نیستم و نمیخواهم بیش از این مقروض بشوم سه هزار تومان بیشتر تقاضا ندارم. نصیحت اخوی هم در گوشم بود که خدمت بجای خود، بفکر زندگی هم باید بود. فقط منتظم الحکماء را برای رمز همراه برداشتم، ملکزاده و میرزا اسد الله پسر امام جمعه خوئی خودشان را بمن بستند و رسمیتی ندارند، پسر امام جمعه برای سرکشی با ملاك پدرش در خوی میآید یعنی اینطور میگوید.
خیابانی بوثوق السلطنه تلگراف کرده بود فلانی تنها بیاید من هم تنها رفتم، در زنجان

یکروز توقف شد، ساعد السلطنه نایب الایاله تلگراف کرد در زنجان توقف بفرمائید مذاکراتی بشود گفتم مصمم حرکتم هر مذاکره‌ای هست در باسمنج میکنم، در میانه نماندم ناهاری در منزل بهاء السلطان صرف شد بعد از ناهار بصومعه رفتم، قبلا به بهاء السلطان تلگراف کرده بودم عده‌ای سوار در میانه حاضر کرده بود.

جواب بهاء السلطان

مقام منیع فرمانفرمای کل روحنا فداه تلگراف نمره ۱ و ۸ زیارت گردید بابت سوار که مقرر شده بود دیشب ارشد السلطان را خود با ۲۵ نفر سوار دولتی باستقبال موکب مبارك فرستادم، در سرچم یا آقمزار بین راه شرفیاب خواهند شد، سوار خوانین هم احضار شده امروز شاید برسند، حسب الامر ترتیب میدهد که در راه‌ها حاضر باشند، جمعیت خلخالی و سالار مظفر پس از اقدامات این دوسه روزه فدوی و استماع ورود موکب مبارك از دور امیر مؤتمن متفرق شدند و امنیت برقرار است، امروز صبح برای اصلاح، فدوی حرکت به ماهی‌آباد کرده در وسط راه استماع تفرقه سوار نموده برای انجام اوامر مبارك میانج مراجعت نموده ۴ سنبله نمره ۹۰ فدوی بهاء السلطان.
آخر شب در صومعه از حشمت الدوله تلگرافی رمز رسید که در میانج توقف بفرمائید راپرتهائی رسیده است لازم است مذاکراتی بشود جواب دادم از میانج گذشته‌ام مراجعت به میانج در حکم برگشتن بتهران است و صلاح نیست.
به نایب الایاله تلگراف کرده بودم امروز که سه‌شنبه نهم شهر جاری است برحسب تصمیم هیأت معظم دولت حرکت کردم چون اجزاء و سوار همراه ندارم و بطور خیلی ساده می‌آیم لازم است به قراسوران خط راه قدغن نمائید مواظب انتظام راه بوده و اگر صلاح بدانید عده‌ای سوار هم به میانج اعزام دارید که در ورود اینجانب در آنجا حاضر باشند ۹ ذیحجه. مهدیقلی
همه‌جا در راه خرمنها نکوفته مانده و گله‌ها در حصار محصورند و رعایا از ترس شاهسون تفنگ بدست در برجها نشسته‌اند این است احوال آزادی‌ستان که

آزادیخواهان برای نجات آن دامن بکمر زده قیام فرموده‌اند، بقعودهم معتقد نیستند و از تهران وجوه متوقعند معلوم نیست برای آزادبودن، ایران به چند جمهوری باید تقسیم شود، گیلان و آذربایجان پیشقدمند همه امیدواری قیام بعمید السلطان تالش است که خلخال را آتش زده است. عمید السلطان که در ۲۲ سال قبل در تبریز دم توپش گذاردند یا حضرت عباس گفت و آسیبی باو نرسید چه پنجهزار تومان بولیعهد و امیر نظام رسیده بود.

در تیکمه‌داش بدسته‌ای شاهسون برخوردیم، آنها سی سوار بودند و من هفتاد سوار همراه داشتم بریاست دو نفر از خوانین گرمرود، کار به تیر و تفنگ کشید اسبی از ما و اسبی از آنها تلف شد، گلوله‌ای پیش پای من بزمین آمد شاهسونها رد شدند و ما گذشتیم در جانگور دچار تیراندازی رعایا شدیم که ما را شاهسون تصور میکردند درشکه‌ها را جلو انداختیم تیراندازی موقوف شد.

۱۸ ذیحجه منزل ما باسمنج است، ساعد السلطنه به باسمنج آمده اهالی از استقبال ممنوع بوده‌اند از املاك حاجی فرج آقا برنج و روغن دست و پا شده ناهاری مهیا کرده بودند، ناهار صرف شد، بحاجی ساعد السلطنه گفتم تکلیف چیست؟ بزنجان چه میخواستید بگوئید؟ گفت باید با شیخ محمد مذاکره کرد، عصرها در عالی‌قاپو مجلسی دارد گفتم بگو حاضرم به آن جلسه بیایم بگوئیم بشنویم، تلفن کرد جواب آمد که تصمیم ما غیر از این است گفتم به عمارت علاء الدوله یا بلدیه که خالی است می‌آیم باز گفتند تصمیم غیر از این است. این بود پذیرائی از همسلك محترم.

از قزاقخانه تلفن رسید، اجازه خواستند عده‌ای جلو بفرستند منع کردم، سوارهای سرابی را مرخص کردم، قیمت یك اسب که تلف شده بود با انعامی بآنها دادم، یکساعت بغروب حرکت کردم، شب وارد منزل ساعد السلطنه شدم کسی ملتفت نشد.

معهود بود پس از ورود، خیابانی کسی بفرستد حرف بزنیم، دو روز گذشت نفرستاد، روز دوم ناظم الدوله بدیدن من آمد، از سفر قبل سابقه داشتیم گفتم رفیق چه فن؟ شانه بالا انداخت مطلب معلوم شد.

روز سوم بادامچی و سید المحققین آمدند صحبت طولانی شد نتیجه آنکه قیام نقشه

دارد گفتنی نیست شما بتهران برگردید و پیغامات را ببرید. شب بمنزل سید رفتم و صحبت طولانی‌تر شد دیدم مرغ یك‌پا دارد و دنده عوض نمیشود گفتم منهم یکی باتفاق کار میکنیم برای تهران محظوری در مساعدت نخواهد بود کانه با دیوار صحبت میکنم.

گفتم قیام بر علیه قرارداد ۱۹۱۹ بود، وثوق الدوله که آن قرارداد را امضا کرد از بین رفت فقط پرتست لازم است و استعانت از دول دیگر، مخالفت هم با قرارداد کرده‌اند جنگ خانگی مایه خانه‌خرابی است، حدود ایران محترم است تا جامعیت دارد، اجزای کابینه را میشناسید همه مردمان وطن‌پرستند باحوال منهم سابقه دارید، جواب همه حرفها مرام نگفتنی است: «برین عقل و دانش بباید گریست» مأیوسا بمنزل آمدم، بیرون شهر آن بود که دیدیم شهر هم در کار است از حیث نان به مضیقه افتد، چهار نفر از تجار بمراغه رفته‌اند که برای شهر جنس تدارك کنند عدل الدوله ربیع آقا مانع است که اگر او خیابانی است من بیابانیم، دست خالی برگشته‌اند مردم شهر را نمیگذارند خارج شوند و اگر میشوند باید دو قران بدهند.

مشتیج رئیس قزاق بدیدن من آمد اظهار کرد که قیام پروپائی ندارد، عده فوج ملی فعله‌اند، لباس بیخود بآنها پوشانده‌اند، اگر ژاندارم با قیام همراهی کند که آنرا هم احتمال نمیدهم در چهار ساعت و الا در چهل دقیقه بساطشان برچیده است، مترجمش پسر علاء الملك بود سردار مکرم که منسوب با سید المحققین است.

گفتم برای جنگ نیامده‌ام، مشغول نصیحتم، علماء و قنسول‌ها دیدن میکنند اعیان ممنوعند، پسرهای بصیر السلطنه را گرفته‌اند به نظمیه برده بودند در بازدید علماء و قنسولها شش سوار قزاق همراه من است. مردم از حضور من در تبریز آگاه شدند، در عبور از چشم کسبه پیداست که استغاثه دارند، از در ژاندارمری که میگذرم بوقی میزنند شیپور ندارند، رئیس ژاندارم بدیدن من نیامد ولی به پیغام اظهار انقیاد کرد.

قنسول انگلیس در ملاقات گفت از ما چه برمیآید؟ گفتم نصیحت، همچنین قنسول امریکا.

پس ازملاحظه کتاب ووسترف، انگلیس روی موافقت نشان میدهد، قنسول انگلیس

وقت ملاقات خواسته خیابانی بقنسولگری میرود صحبت میکند میگوید اگر ده هزارنفر هم از تهران بیایند جواب میگویم، قنسول گفته بود یك ملاقات با فلانی بکنید، میگوید زبان‌آور است مرا مجاب میکند، قنسول امریکا پیغام داد خیابانی بتهران یاغی است.

قصد من از نصیحت قنسولها این بود که شاهدی در بین باشد اگر کار دنباله پیدا کرد نگویند تهوری شد یا اتمام حجت نشد.

مجاهدین ستار خانی پیغام کردند که ما حاضریم گفتم من حاضرنیستم نمیخواستم جنگ بحوباره بیفتد نصایح علماء اصلا مورد نداشت خیابانی قدغن کرده است در دهه تعزیه‌داری نشود حرفها شنیدم لیکن چون محتمل صدق و کذب بود یك ط بر آنها میگذارم و میگذرم. مشتیج در ثانی آمد نزد من نقشه سابق را تکرار کرد میدانستم از طهران دستور دارد بفرمان من باشد این نوبت مترجم او ظفر الدوله است پسر سردار مؤید که با قیامیها ارتباط ندارد و نصایح هم کامل شده بود گفتم اطراف کار را باید درست دید نمیخواهم زدوخورد بسیار بشود و تلفات واقع گردد شما به عالی‌قاپو رفتید قیامیها مرا در ششکلان گرفتند، قصه ول کن تا ول کنم میشود. تصور میکردم تشکیلاتی دارند قرار شد روز یکشنبه که معمولا دعوت چای دارد من هم بقزاقخانه بروم یکشنبه ٢٣ طرف صبح سید المحققین مرا ملاقات کرد که خیابانی میگوید نشسته‌ای اینجا که چه؟

گفتم منتظرم شما از خر شیطان پائین بیائید گفت تصمیم ما تغییرناپذیر است گفتم من سرخود نیامده‌ام که سرخود بروم باید با تهران صحبت کنم گفت تلگراف سانسور است گفتم اگر دروغ گفتم مخابره نکنند گفت حضوری بخواهید گفتم فردا دوشنبه تعطیل است برای سه‌شنبه حضوری میخواهم.

به سید گفتم فرضا من رفتنی شدم امنیت من در راه چیست؟ گفت سوار همراه میکنیم گفتم بسوار شما اعتماد ندارم گفت قزاق همراه ببرید گفتم این حرف حسابی است. ساعد السلطنه کسالت دارد گفتم رئیس قزاق دعوت کرده گفت همه بدعوت او میروند دو ساعت بغروب مانده باتفاق هدایت قلی خان پسرعمو که برای تقسیم اعانه به

ارومی آمده بود و در تبریز است و فرزندی لطف الله که همراه است بقزاقخانه رفتیم، جمعی بودند کم‌کم رفتند نصف شب شد خبر رسید که ژاندارمها بنا بر مواعده از شهر رفتند که مال التجاره از باسمنج بیاورند قزاق‌ها را هم باین بهانه نگاه داشته بودند.
رئیس قزاق کسان بر سر راه خیابانی گماشته بود که او را به قزاقخانه بیاورند منع کردم که سوء اتفاقی نیفتد معلوم شد خیابانی امشب بر خلاف عادت با جمعی آمده است و مأمورین احتیاط کرده بودند.
می‌بایست تصمیم گرفت، باز از رئیس پرسیدم که بعمل خودتان اعتماد دارید که کار دنباله پیدا نکند؟ اطمینان داد، حکمی هم برای سوارهای مراغه خواست، دادم، شامی حاضر شده بود صرف شد تختخواب یکی بود بمن رسید رفقا را گفتیم روی تخت‌های سالن شب را باید گذراند کی خوابش برد من قدری با لباس در رختخواب غلطیدم تا سپیده دمید. درها روسی است هیچ منفذ ندارد و صدا نمیرسد در را باز کردم صدای تیر میآمد، گاهی کمتر گاهی بیشتر، سر آفتاب ظفر الدوله خبر داد که مرکز نظمیه، عالی‌قاپو و مرکز تلفن بتصرف ماست درشکه قزاق‌باشی را حاضرکردند با دوازده سوار نیزه بدست از طرف ارمنستان به عالی‌قاپو حرکت شد کسبه در راه از خانه‌ها بیرون می‌آمدند ماشاء الله و ساق اسون میگفتند رسیدم درب نظمیه صاحب‌منصبان جمع بودند از آنها دلجوئی شد، چه گفته میشد که ژاندارم و نظمیه با خیابانیند و نبودند موافقت صوری بوده است.
اداره نظمیه وصل به عالی‌قاپو است، درعالی‌قاپو هیچکس دیده نشد، چهار انگشت خاك روی فرشها است، پرده‌ها راکنده‌اند، فرصت نکرده‌اند ببرند، صدای تیر که شب بلند شده بود ناظم الدوله گفته بود واویلا که شش ماه این صدا از گوش ما بیرون نخواهد رفت من خودم هم تصور نمیکردم کار باین خفت باشد. معلوم نیست چه غفلتی خیابانی را گرفته بود حب الشئریعمی و یصم ثقهٔ الاسلام به خیابانی گفته بود چه می‌کنی؟ نمی‌بینی در همسایگی چه خبر است؟ گفته بود میخواهم همرنگ بشویم که آهنگ ما نکنند، زهی اشتباه که اصل مقصود عبا است بهررنگ که باشد.
به منزل ساعد السلطنه تلفن کردم که اصحاب بیایند غیر از ساعد السلطنه و منتظم

کسی نبود اول کسی که آمد بهاء السلطان بود که بعد از من بشهر آمده است گفتم برو خیابانی را پیدا کن بگو من باز حاضرم با شما کار بکنم میل دارید بیائید پیش من، میل ندارید در خانه باشید و در را باز بگذارید گفت بنویس نوشتم رفت نزدیك ظهر آمد که خیابانی را نجستم و خانه او را اهل محل تا در و پنجره چاپیده بودند گفتم باز سعی کن نوشته مرا به خیابانی برسان موفق نشد، در عدم تعرض به خیابانی سفارش و تأکید کرده بودم.

تمبر آزادی ستان که باستمعال نکشید

اگر مردم خودشان خیابانی را از شهر بیرون نکردند و اشرار دور او را بجای خود ننشاندند برای حفظ اصول بود و مخابرات دولت با خیابانی در انتظار آن‌که حکومتی بیاید و اصلاح مفاسد و رفع تروربازی بشود.

چه فرق است بین سید عبد الحسین لاری یا خیابانی با میرزا کوچك که خود سر مملکت را از مرکز مجزی می‌خواهند. چرا باید پهلوان آزادی فرار کند و در زیرزمین خانه پنهان شود.

تمبر لارکه استعمال هم شد

من که مکرر در مکرر گفته بودم که باهم کار کنیم اگر منظور اصلاح امور بود قزاق شهر را نظامی کرد و مراقب است اجتماعی در نقطه‌ای نشود غالب قزاقها اهل تبریزند و در خانه‌ها لباس قزاقی پیدا میشود، متفرقه در لباس قزاقی بخانه‌ها میرفتند و مزاحم بودند. دسته‌ای قزاق مأمور بازار شدند دو ساعتی گذشت از منزل سید المحققین و ناظم الدوله تلفن کردند که جماعتی برای چپاول ازدحام کردند، قزاق فرستادم منازل آنها را حفظ کردند، امیر خیز بمرکز دور است زحمتی به امیر حیزی وارد آمد.

در نتیجه نطقها و بدگوئی‌ها به شاه، قزاق که شاه‌پرست تربیت شده است عداوت مخصوص با قیامی‌ها دارند اهالی هم از نظر مذهبی، حقیقت معلوم نشد این مرد چه میخواست و با کدام اسباب این تصمیم بی‌معنی را گرفته بود .

(جنون انواع دارد در اخبار خارجه خوانده شد که محسن نامی از اجزای شاه سابق

در پاریس از خبرچینی گذران میکرده بواسطه انتفای موضوع و خالی ماندن کیسه محبوبه‌اش از او بیزاری میجوید، دوساعت بعد از ظهر باتفاق هم به باغ سن‌ژرمن میروند بر تختی می‌نشینند کارشان به تلحی میکشد محسن از طپانچه دو تیر به محبوبه میزند معزی الیها فرار میکند ودر راه می‌افتد محسن تیری هم به کله بی‌مغز خود میزند درمیگذرد زن را به مریضخانه میبرند و معالجه میشود مارس ۱۹۱۱ عشق‌ها مختلف است.) من که به قزاقخانه رفتم در اثر صحبت صبح، سید المحققین به خیابانی گفته بود فلانی رفت بگذار برویم او را بیاوریم پول که نداریم (و عقل) گفته بود بگذار برود.

تا ظهر بازارها باز شد و هرکس دنبال کار خود رفت، ما هم مشغول وظایف شدیم، من به تهران چیزی نگفتم تلگرافخانه راپرت داده بود، بصیر السلطنه که بعد از تهران آمد گفت نزد مشیر الدوله بودم گفتم از تبریز چه خبر دارند گفت تلگرافی رسیده است اما من هنوز باور نمیکنم. حق داشت باور نکند چه در طهران تصور میشد این قیام هم مثل قیام اسبق پشت‌بند ملی دارد و اگر من میدیدم که صد نفر برای دفاع حاضرند در آن اقدام دست نگاه میداشتم. روز دیگر نزدیك ظهر از طرف نظمیه همهمه شنیده شد، صدای کفـزدن، قیه و فریاد. گفتم چیست؟ گفتند نعش خیابانی را آورده‌اند مردم جمع شده‌اند دست میزنند هیاهو میکنند و میخواهند دور بازار بگردانند فوق العاده متأسف شدم گفتم ببرند در سید حمزه محترما دفن کنند دو سه ناسزا هم باین جماعت کوفی گفتم تا دوروز قبل پای نطق او دست میزدند و مردی را شیفته کردند امروز پای نعش او دست میزنند رحم الله امرءا عرف قدره و لا تجاوز عن حده اجازه فاتحه خواستند اجازه دادم و منتظرم ببینم چه شده است.

ظهر راپرت واقعه رسید، معلوم شد دختربچه‌ای به پست سه نفر قزاق میگوید خیابانی در فلان خانه در زیرزمین است، قزاقها کسب تکلیف نکرده وارد خانه میشوند، بین حیاط و زیرزمین چند تیر ردوبدل میشود تیری بدست یکنفر قزاق میخورد تیری هم بپای خیابانی و تیری هم به سرش.

گفتند تیر سرش را خودش زده است مؤید این قول نوشته‌ای از بغلش درآمد (عین

نوشته: «**رفقا خداحافظ، چون تنها ماندم و تصمیم نموده بودم که دستگیر نشوم خودم را کشتم، بعد از این سست نشوید، مرام را تعقیب کنید، از بازماندگان من غفلت نکنید، کسی را ندارم تمام دارائی مرا بغارت بردند، این بود آزادیخواهی مخبرالسلطنه ۲۲ سنبله محمد خیابانی.**» هیچ تصور نمی‌کردم اهل محل، خانه خیابانی را بچاپند بلکه رئیس قزاق اندیشه داشت که در محلی سنگری مرتب گردد و به همین لحاظ شهر را نظامی کرد) که چون نخواستم تسلیم بشوم انتحار کردم، این بود آزادیخواهی مخبر السلطنه. نفهمیدم با عقیده به آزادیخواهی من آن رفتار چه بود و آزادی چیست؟

یك تفنگ سه تیر داشته است و یك هفت‌تیر و از غرایب است که تیری چنان به سینه تفنگ سه تیر مصادف شده بوده است که لوله را فروبرده بود و عجب است.

اگر تجزیه مملکت آزادیخواهی است بنده آزادیخواه نیستم. آزادیخواهی من همینقدر بود که با سمت حکومت قزاق را از استقبال منع کردم دەروز در منزل ساعد السلطنه نشستم نصیحت کردم و قسمی به آن جنجال خاتمه دادم که تلفاتی نشد. باز کسی که به کسان او رسید من بودم.

حکایتی بنظرم آمد، پدرم در بدو امر دردار الفنون خدمت می‌کرده است و از اصحاب اعتضاد السلطنه وزیر علوم بوده است، وزیر علوم بیرون دروازه گمرك‌دهی داشته است، خانی‌آباد، گاهی بآن ده می‌رفته است، راه پدرم از کنار خندقهای کوره‌پزخانه بوده است، می‌فرمودند یکطرف چاله بود که خاك آنرا برداشته بودند، یك‌طرف دیوار، اسبی داشتم رموك از سایه خودش بدیوار رم می‌کرد و طرف چاله می‌رفت و زحمتی داشتم که اسب را در نتیجه رم از سایه خودش از افتادن در چاله حفظ کنم.

فکر انسان سایه او است و بسیار مردم از نهیب فکر خودشان در چاله افتاده‌اند. لفظ آزادی مفتاحی شده است که تا هر اندازه شر و فساد را در تحت این لفظ جایز میدانند و عوام کالانعام هم کور تلخی میکشد کورانه فریب آن لفظ را میخورد.

نمی‌دانم در من چه مرض است که در هرموقع خودم را به زحمت و خطر می‌اندازم. آقای وزیر مالیه در خانه‌ات نشسته‌ای مدعی حکومت آذربایجان چرا میشوی و خودت

را به مخمصه می‌اندازی؟ شعر فردوسی را یاد می‌کنم ولو اینکه حمل بر دعوی بی‌جا بشود.

که آواره دشت غم رستم است که از روز شادیش بهره کم است

طرفدار مجهول مطلق نبودم آنچه سعی بود کردم چه در نصیحت چه در حفظ خیابانی باقضا چه میشود کرد .

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا بسوی دانه و دام

اینکه از تهران حضوری نخواستم برای آن بود که تهران قیام را پروپا میداد و من نمیتوانستم وضعیت را آزاد بگویم.

در تیکمه داش هیچ نمانده بود خودم هدف گلوله بشوم، بمن نخورد پهلوی من خورد.

منزل خیابانی را دادم تعمیر کردند، اثاثه برای اولادش تدارك کردم، حقوق برای اولادش خواستم، شش هزار تومان از هر محل نزد ناظم الدوله جمع شده بود به اولادش دادم، جعبه عیالش را گماشته خودش که مسبوق بود از زیر خاك درآورده بود بدست نظمیه آمده بود رد کردم.

هشت هزار تومان باسم خیابانی از عوارض قراردادی در گمرك جمع شده بود که جزء عایدات رسمی نبود رئیس گمرك از من تکلیف خواست گفتم داد به دار التربیه که مقروض بودند

در تشریفات هفته و سال او مساعدت کردم، در سال او تمام اجزای ادارات حاضر شدند، در تهران سید کمره‌ای برای او ختم گذارد.

صمصام السلطنه‌ها و مستشار الدوله‌ها بختم رفتند، برای ارادت به خیابانی نبود برای تظاهر بود و دماگوژی، مستشار الدوله آذربایجانی بود صمصام السلطنه رئیس بختیاری که مکرر ریاست دولت داشته هم می‌رود به ختم، نظمیه مانع می‌شود در کوچه می‌نشیند اقلیت مجلس و فتنه‌جویان شهر حامی قیام بودند، مشیر الدوله در محظور واقع شد و من در دادن گزارش واقعه به تهران غفلت کرده بودم.

وثوق الدوله و مشیر الدوله هردو اسمشان حسن است، ملك الشعراء بهار در ترجیع بندی میفرمایند:

کشت آن حسن از بهر وطن گر دو سه کاشی / کشت این حسن احرار وطن را چو مواشی نظرها مختلف است.
نظر به بی‌خبری از کیفیات حادثه و نظر بشکرانه از سهم ناز شست قرارداد ۱۹۱۹ طغیان قلم آقای ملك مغتفر است در تجاوز از نعم الخلفان به اسلاف تالله باشی قافیه را باخته‌اند. تاریخ نه قضایای مرو را فراموش میکند نه ۱۹۱۹ را، نه قطع عضو فاسد را. نه سید عبد الحسین لاری را کسی سربرید نه خیابانی را، آن به قشقائی فرار کرد این در لجاج انتحار.

تلگراف مشیر الدوله

ایالت جلیله، تلگراف جناب مستطاب عالی بعرض پیشگاه اقدس ملوکانه روحناه فداه رسید موجب مسرت و خرسندی خاطر مهر مظاهر گردید، برای تکمیل مرحمت نشان قدس با حمایل مخصوص آن بحضرت عالی اعطا فرمودند. تبریکات صمیمانه خود را زحمت میدهد ۲۳ سنبله ۵۴۲۶ مشیر الدوله ریاست وزراء.
در جواب کشف تشکر کردم و رمزا عرض کردم مقرر بفرمائید نشان را نفرستند یك نفر هم در دولت بی‌نشان باشد.
بصیر السلطنه که از تهران آمد گفت شاه نشان اقدس مرحمت کرده بودند مشیر الدوله قدس پیشنهاد کرد گفتم من که نخواستم قدس و اقدس تفاوتی ندارد. جد من ناظم دار الفنون بود، عمو و پدرم وزیر علوم، خودم هم چند نوبت وزیر علوم بودم خدمتی که من بمعارف کردم کمتر کسی کرده است، نشان طلای علمی نسبتا شأنی دارد و سیاسی نیست هرگز نه من خواستم نه دولت بخیال افتاد که زحمات مرا باظهار خشنودی ترمیمی کند.
مردم شهر از تاجر و اشراف اصراری دارند که چند نفر از سران قیام در شهر نباشند، من ضرورتی نمیدیدم، در اثر اصرار و ابرام گفتم باختیار خودشان روزی چند بطرفی بروند، بادامچی، امیرخیزی و فیوضات چندی به قراجه‌داغ رفتند.
ظاهرا باشتباه خودشان مقر بودند و آن خاتمه را طبیعی میدانستند لیکن نفس سرکش

در دلشان وسوسه داشت و تولید زحمت بسیار کردند.
دکتر بهرامی شرحی بمن نوشته بود که اگر از کیفیات مستحضر باشد کنفرانسی بدهد نوشتم اظهارات روزنامه وطن از روی مدارك و عقیده نیست که به منطق متقاعد شود، «بر سیه‌دل چه سود خواندن وعظ.»
یاوه‌گوئی امروز قیمتی دارد، میگیرند میگویند یا میگویند که بگیرند من در هیچ‌موقع اشخاص را بر مملکت ترجیح نداده‌ام.
آیا هیچ دولتی خصوص دولت صالحه که طرف قبول عامه باشد میتواند یك‌گوشه مملکت را بی‌پرستار بگذارد، سیاست داخله اجازه بدهد سیاست خارجه اجازه نمی‌دهد.
مطلق دعوی آزادی شتر گاو پلنگ وطن‌پرستی نیست، حفظ استقلال و تمامیت مملکت است
«هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.»
سردار ملی حقوق ثابت داشت بر خلاف محمد خیابانی وقتی حرف حساب بگوشش فرو نرفت دولت جز آنچه کرد چه میکرد؟
من اسم مملکت را برگردانیدن، قشون ملی ساختن، حکومت نخواستن، جلو تلگراف و پست را گرفتن و عراقی را از کارها دور نمودن درموقع آرامش مملکت یاغیگری میدانم. نصیحت، راهنمائی و اظهار همکاری بقدری که ممکن بود کردم. در هر موقع گفتند مرامی داریم آسمانی و نگفتنی، جز تجزیه مملکت چه میتوانست باشد. آنهم با بیزاری اهالی.
وظیفه وطن‌خواهی و حفظ استقلال مملکت بمن اجازه نمیداد که آذربایجان را تسلیم افکار بی‌بنیان چند نفر خودخواه بکنم و حامل پیغامات آنها بمرکز بشوم برای اینکه در شهر زدوخورد نشود و اشکالات سیاسی پیش نیاید بقزاقخانه رفتم و با بسی احتیاط شبانه فرستادم عالی‌قاپو را متصرف شدند بقسمی که آب از آب نجنبید. شرحی بخیابانی نوشتم که باز حاضرم با شما کار بکنم متأسفانه از خانه بیرون رفته بود. خانه او را چاپیده بودند. نوشته بودم پنهان نشود، پنهان شد، درنتیجه آن سوء قضا اتفاق

افتاد و بنا برنوشته خودش از صد نود و نه احتمال است که انتحار کرده باشد خداوندش رحمت کناد.
در۲۹ربیع الثانی ۱۳۳۹مستشارالدوله می‌نویسد اینکه پس از اصرار زیاد وزارت داخله را قبول کردم می‌دانستم که اگر در این اواخر کاری از روی بی‌غرضی و جد و جهد نشود حالت منتظره دیگران که در تقسیم دنیا عجله دارند انجام خواهد شد و تصور می‌کردم که این حس لااقل در افکار خواص اثری بخشیده و قوای مستحسن آنان اقلا با این کابینه همراهی خواهد کرد. بعد از آنکه بدبختانه این‌بار وزر و وبال را بدوش گرفتم دیدم تصور باطل کرده‌ام و عده آنان که درد وطن را بر اغراض و امراض ترجیح میدهند خیلی محدود است افسوس که همان محدود هم دست بهم ندادند و الا کارها بهتر می‌شد. در این سفر که نوزده ماه طول کشید روزی نبود که بحادثه گرفتار نباشیم. خاتمه(۴)

قیام در آذربایجان به روایت عبدالله مستوفی

روایت عبدالله مستوفی در بارهٔ قیام خیابانی این چنین است: مشیر الدوله، از همان روزهای اولیه زمامداری خود، با قیامی‌ها وارد مبادله تلگراف گشته، موقوف الاجرا ماندن قرارداد و آزادی مطبوعات را متذکر شده، افتتاح مجلس شورایملی را وعده داد، و آنها را دعوت کرد که کسری وکلای خود را زودتر تعیین کرده، بمرکز بفرستند تا مجلس تشکیل و تکلیف قرارداد هم تعیین شود. مشیر الدوله منتظر بود که قیامیها از این اقدامات دولت قدرشناسی کرده، با مشروعات دولت مساعدت نمایند. ولی آقایان دست از حرف‌های سربالای سابق برنداشته، بترکی گفتن « کنایه از حرف بی‌منطق زدن است.!!» خود ادامه دادند. مشیر الدوله حاجی مخبر السلطنه (جناب آقای مهدیقلی هدایت) را که در دو مورد دیگر از موارد مشکل والی آذربایجان شده. و مردم به بی غرضی و بی طمعی او کمال اطمینان را داشتند بداوطلبی خود ایشان بایالت آذربایجان انتخاب و مامور کرد. تصور میرفت وجاهت

والی جدید، و اعتماد عامه نسبت باو، قیامی‌ها را نیز سر جای خود بنشاند. ولی آقایان این والی را بدار الایاله راه ندادند، بطوریکه حاجی مخبر السلطنه مجبور شد بیکی از خانه‌های شهری فرود آید. هرقدر این والی وجیه و طرف اعتماد عموم با آقایان از در مسالمت درآمد، آن‌ها بیمزگی را زیادتر کرده، حتی والی را در خانه خود هم تهدید باخراج از شهر نمودند. مخبر السلطنه مجبورا بنظامیه (محل پادگان قوه نظامی در باغ شمال) رفت.

قیامیها این کار را مقدمه فرار والی دانستند و بر رعونت ترکی خود افزودند. ولی مخبر السلطنه در دو سه هفته اقامت خود در تبریز، بخوبی اطلاع حاصل کرده بود که اهالی از این اقدامات تبری جسته، و همگی هواخواه وحدت ملی هستند، و قوه جنگی این آقایان هم چیز مهمی نیست و قلع و قمع آنها در کمال سهولت ممکن است. این بود که بقزاقان نظامیه امر داد بشهر رفته بمرکز قیام یعنی دار الایاله حمله و آنها را متفرق، و از آنها نزع اسلحه کردند. شیخ محمد رئیس قیام در خانه‌ای پناهنده و در زیر زمین متواری شده بود. قزاقها بهدایت دختر بچه‌ای که بآنها گفته بود شخصی در این خانه است، برای گرفتن او باین محل آمده، و شیخ که بقصد دفاع از خود بسمت آنها تیراندازی کرده بود آماج شلیك قزاقها شده مقتول گردید. ولی دکتر مأمور معاینه جسد استدلالاتی میکرد که شیخ محمد خودکشی کرده است و شاید این قول بی‌وجه هم نباشد.

بعد از بیست و پنج سال که از این تاریخ میگذرد، و بخصوص بعد از وقایع اخیر آذربایجان که معلوم نیست نتیجه آن‌چه میشود، و دست تقدیر تا چه وقت برادران آذربایجانی ما را مثل غلامان صد سال پیش، اسیر سرپنجه بالشویزم و محرومیت از آزادی شخصی خواسته باشد، امروز، البته نه از نظر مؤسسین اوضاع فعلی این ایالت، بلکه از دیده اشخاص وطن‌پرست، که آذربایجان را جزو لایتجزای ایران دانسته، و این

نغمه‌های وحشی را مخالف تمامیت ایران میشمارند شاید گفتن این حقیقت مشکلی نداشته باشد و بتوان نوشت که: نغمه قیام شیخ محمد خیابانی، با همه نطقهای

وطن‌پرستانه او بسیار بیمورد، و قلع و قمع او از لوازم، و خیلی بموقع و بجا بوده است. آنها که نطقهای خیابانی را منتشر کرده، و او را در عداد شهدای راه وطن بشمار آورده، و بر قتل این یگانه مرد وطن‌پرست (!) افسوس میخورند و آقای حاجی مخبر السلطنه را در این اقدام وطن‌پرستانه، بتلویح و تصریح ملامت کرده، و میکنند، کار خوبی نکرده‌اند. البته این قماش انتشارات، که بیشتر برای تحریك حس «بیزیمکی» و «ازکه» و از کارهای بیمزه بعضی اهالی تبریز است، در آزادیخواهان واقعی که ایران را قطع نظر از زبان و مذهب، دوست دارند، اثری نداشته، و مردمان عاقل دوراندیش پاپی این حرفها نیستند و دوست و دشمن ملیت ایرانی را خوب میشناسند. من این جمله را برای آنها که میخواهند در این میان از سادگی آذربایجان سوء استفاده و آبرا گل‌آلود کرده، و بصرفه شخص خود، ماهی وجاهت و وکالت بگیرند مینویسم که طرفیت جمعیت قیام با کابینه مشیر الدوله بی‌منطق، و این نوحه و زاری به خاموش شدن سرمنشاء این آتش که ممکن بود، در بیست و پنج سال قبل، آذربایجان را بروز امروز مبتلا کرده باشد، بیمحل است.

شیخ محمد خیابانی چه میگفت، و مقصود جمعیت قیام چه بود؟: این آقایان میخواستند مأمورین ادارات دولتی را از طرف خود معین کنند، و مالیات بمرکز نفرستند سهل است، از مرکز دستی هم بگیرند، و هیچیك از اوامر دولت مرکزی را اطاعت نکرده، حتی والی ایالت را هم بدار الایاله راه ندهند، و «خودمختار» باشند. حتی، اسم آذربایجان را هم تغییر داده؛ و «آزادی‌ستان»، اسم تازه را بالای کاغذهای رسمی خود هم چاپ کرده بودند!. هزار رحمت به پیشه‌وری و دمکرات‌های امروزه که بنفع یا ضرر تمامیت ایران، در هرحال این کار آخری را هنوز مرتکب نشده‌اند!

این نغمه‌ها (غیر از تغییر اسم) شاید در دوره کابینه وثوق الدوله بد نبود و حکومت مرکزی را متنبه کرده، رادع اعمال دولت برای کارچاقی از خارجیها میشد. ولی وقتی دولت جدیدی از سران آزادی‌خواه تشکیل شده، و مشغول جبران مافات گشته است دیگر سربالا حرف زدن و ترکی گفتن و پا از رویه دیرین پائین‌تر نگذاشتن یا بعبارت ساده، از خر شیطان پائین نیامدن، آنهم بدون هیچ قوه مادی، مسلما خلاف

رویه عقلا بوده است زیرا، گذشته از مخالفت این عمل با وطن‌دوستی، قیامیها با این دویست سیصد نفر تفنگچی شهری خود از دروازه تبریز هم بیرون نمیتوانستند بروند، و نفوذ حکم آنها شاید به اسکو و قره‌چمن و مرند و سراب هم نمیرسیده است. و الا، چگونه ممکن بود با دویست نفر قزاق، در ظرف دو سه ساعت کار آنها ساخته شود؟ اگر مردم با آنها همراه بودند چگونه ممکن بود والی ایالت بعد از این اقدام تا یکسال و نیم دیگر هم با کمال احترام در این ایالت بماند و جزئی تعرضی از هیچکس نبیند؟

آقای حاجی مخبر السلطنه هم بروز من گرفتار است که، بعد از سلام و صلوات‌هائی که برای اقدامات خود در نان دادن ششماهه شهر تبریز، از طرف اهالی خیرخواه این شهر دریافت داشته، و با کمال مهر و محبت این شهر را ترك گفتم و یکسال و نیم هم از این تاریخ گذشت، همان استفاده‌چیها و بیمزه‌ها که بخیال وکالت دوره بعد بوده، و میخواستند راهی برای وجاهت خود پیدا کنند، چیزهای ناروا از قول من جعل کرده، در دهنها انداخته، و مرا واداشتند که در این کتاب خود قدری از اخلاق ترکی آنها بکنایه نقادی کنم. توده اهل تبریز و آذربایجان هیچوقت خدمات مرا نسبت بخود فراموش نخواهد کرد. حتی گندم‌دارها هم که این اراجیف را شهرت داده‌اند، همه متفق القولند که من در گرفتن گندم، برای نان دویست و پنجاه هزار نفر سکنه گرسنه تبریز، بین همان گندم‌دارها، نیز، فرقی نگذاشته‌ام، و از هیچکس یك حبه و یك شاهی، نه در این مورد، و نه در هیچ مورد، نگرفته‌ام. با تمام طبقات اهالی، حتی جذامیهای بابا باغی پدرانه و برادرانه رفتار کرده‌ام، منتها من اهل تظاهر نبوده و نیستم، و آنچه کرده‌ام برای ادای وظیفه و، مخصوصا، تأسی به بزرگان دین و حفظ شرافت ملی بوده است.

امروز هم، که این چند سطر را مینگارم، برای ارشاد خلق خدا بیکی از وظایف ملی، یعنی حق‌شناسی است، که باین وسیله بتوانند مردمان فداکار خدمت‌گذار در جامعه ایجاد کنند وگرنه من، بعدازهفتاد سال عمر وبازنشستگی وتقاعد، حاجتی بشهرت هائی که برای اول دوره خدمت بکار است ندارم.

باری، سخن از قیامیها و شیخ محمد بود. من، برعکس آنها که این انتشارات را برای خیابانی و برضد جناب آقای هدایت میدهند، اگر بین خیابانی بیست و پنج سال قبل و پیشه‌وری امروز فرقی قائل شوم از راه نقطه اتکاست، که مسلما شخص خیابانی از اتکای به بیگانه مبرا بوده است. اما از حیث فکر تجزیه آذربایجان از ایران که همانطور که آندفعه کاری پیش نرفت ایندفعه هم بخواست خدای ایران کاری پیش نخواهد رفت، بین این دو واقعه هیچ فرقی نمیبینم. همانطور که اقدامات دمکراتهای امروزه تبریز و پیشه‌وری را بر ضرر ایران میدانم، رویه شیخ محمد و قیامیهای آنروز را نیز بر ضرر ایرانیت و آذربایجان و آذربایجانی تشخیص میدهم.

خواهند گفت شیخ محمد مرد خوبی بوده است. شاید اگر من هم با آن مرحوم رابطه داشتم و بر احول روحیه او آگاه بودم، در این عقیده، با این آقایان هم فکر میشدم. آدم خوب زیاد است. شاید سید جعفر پیشه‌وری هم آدم بدی نباشد. ولی اگر آدم خوب آلت دست دیگران بشود، و جمعی مفسده‌جو، یا خارجی را بخود راه دهد، و با آنها همصدا شده، نغمه‌های وحشی کوك کند، و سروصدای تجزیه آذربایجان را بلند نماید، قلع‌وقمع این آدم خوب را. ولو با یزید بسطامی و شیخ ابو الحسن خرقانی باشد از لوازم میشمارم.

يك موضوع باقی، و آن کشته شدن خیابانی است، که بگویم مناسب‌تر این بود که شیخ را دستگیر و تبعید میکردند، و جان او را حفظ مینمودند که مثلا در آینده مردم از نطقهای وطن‌پرستانه او محروم نمانند! اگر آقای[مخبر السلطنه] هدایت، خیابانی را دستگیر و بعد اعدام میکرد، ممکن بود بگوئیم تند روی کرده است، ولی در صورتیکه خیابانی در ضمن جنگ، و تا حدی ناشناخت، کشته شده، یا بقولی انتحار کرده است، چه اعتراضی بر ایشان وارد است؟

تبریزیها هرقدر میخواهند عکس این یگانه شخص آزادی‌طلب (؟) را در قالیچه کشیده و در بالای اطاقهای خود بگذارند این حب و بغضها تمام میشود، و تاریخ درباره شیخ محمد خیابانی خواهد نوشت: که شخص جاه‌طلبی موسوم بشیخ محمد خیابانی فریفته اطرافیان خود شده، بدون داشتن قوه مادی و معنوی، بفکر افتاد که آذربایجان را از

پیکر ایران جدا نموده، خود را رئیس و فرمانروای آن کشور کند. دولت مرکزی هرقدر بمسالمت با او رفتار و اتمام حجت کرد، ثمر ننمود. حتی والی مأمور از طرف مرکز را هم بدار الایاله راه نداده، و تهدید باخراج کرد، والی هم عده‌ای را مأمور نمود، و در ظرف دو سه ساعت جمعیت او را متفرق کرده، بساط او را برچیدند، و خود شیخ محمد هم در ضمن جنگ کشته شد، یا انتحار کرد.(۵)

گزارش مشیر الدوله در بارهٔ «خاتمه جنبش خیابانی» در مجلس شورای ملی

مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره۴ - جلسه: ۲۴

صورت مشروح مجلس لیله چهارشنبه چهارم محرم ۱۳۴۰ مطابق پانزدهم سنبله ۱۳۰۰ مجلس مقارن مغرب در تحت ریاست آقای مؤتمن‌الملك تشکیل گردید.

صورت مجلس شنبه بیست و نهم ذیحجه یازدهم سنبله ر آقای آصف‌الممالك قرائت نمودند.

رئیس - نسبت به فوریت مجلس اعتراضی هست یا نه

آقا میرزا علی کازرونی - در خصوص آوردن دوسیه راجع به آقای حاج شیخ اسدالله از عدلیه بنده تقاضا کردم چون این قضیه راجع به انتخاباتی که از طرف مجلس شورای ملی تصویب شده به منزله استیناف است و شاید دیگران هم راجع به انتخابات چیزهای دیگر و اعتراضاتی داشته باشند و در صورت مجلس ذکر شده است.

رئیس - چند دفعه عرض کرده‌ام اگر بنا باشد تمام مطالب را بنویسند صورت مشروح مجلس خواهد بود. این صورت خلاصه است و صورت مشروح علیحده نوشته می‌شود. اگر مراجعه بفرمایید اظهار جنابعالی در صورت مشروح است غیر از این دیگر اعتراضی نیست.

رئیس- این پیشنهاد طبع و توزیع شده و در جلسه دیگر رأی گرفته می‌شود. فعلًا کار دیگری در دستور نداریم غیر از انتخاب کمیسیون‌ها
مشیرالدوله - بنده اجازه می‌خواهم.
رئیس - بفرمایید

مشیرالدوله - بدواً بنده از آقایان نمایندگان معذرت می‌خواهم که با این عرایض خودم تضییع وقت فراهم می‌کنم. ولی ناگزیرم عرایضی که دارم عرض کنم. در شماره چهارم جریده طوفان شرحی راجع به مرحوم آقا شیخ محمد خیابانی مندرج بود که قسمتی از آن راجع به کابینه بنده است و چون به کلی عاری از حقیقت است لازم می‌دانم که در این جا بعضی توضیحات برای اطلاع خاطر آقایان نمایندگان عرض کنم. اگر چه در موقع خود و زمان کابینه بنده تمام وقایع کما هو حقه در بیانیه‌هایی که صادر شده بود به توسط جراید به اطلاع عامه رسیده یقیناً آقایان نمایندگان از آن بیانیه‌ها بی‌اطلاع نیستند. ولی چون یك چیزهای تازه در روزنامه نوشته شده است ناگزیرم آن اظهارات را بلاجواب نگذارم و شرح می‌دهم بنده را با سابقه مرحوم خیابانی هیچ کاری نیست. ایشان چه نیتی داشتند و چه اقداماتی قبل از تشکیل کابینه بنده در آذربایجان کرده‌اند به بنده مربوط نیست و اطلاع کاملی هم ندارم و اولیاء امور وقت بهتر از چگونگی آن اطلاع دارند.
توضیح و تصدیق و تکذیب آن مسائل راجع به کابینه بنده نیست. آن قسمتی که راجع به کابینه بنده است بنده ناگزیرم و لازم می‌دانم حاق مسأله را به عرض برسانم. در شماره چهار همان روزنامه که اسم بردم مطالبی نوشته شده و این طور جلوه داده شده است که مسأله آذربایجان در زمان کابینه بنده در اطراف شخص مخبرالسلطنه دور می‌زده و مرحوم خیابانی اصرار داشته است که مخبرالسلطنه به آذربایجان نرود. بنده و کابینه بنده اصرار داشته‌ایم او برود. خیر این طور نیست و به کلی عاری از حقیقت است. تلگرافاتی که مکرر می‌کرد با حضور تمام اعضاء کابینه در مدت یك ماه با مرحوم خیابانی با اعضاء هیأت قیام به عمل آمد و صورت آنها در کابینه ریاست

وزراء در تلگراف‌خانه ضبط است. مسأله را معلوم می‌دارد **صریحاً به ما می‌گفتند که ما والی نمی‌پذیریم ما از مرکز نمی‌خواهیم که به کار آذربایجان دخالت بکند ولی هر قدر پول می‌خواهیم بدهید.**

بدیهی است که آقایان نمایندگان تصدیق می‌نمایند که رژیم مشروطیت یعنی همان رژیمی که مرحوم خیابانی به قول هوا خواهانش اجرای او را از کابینه ما می‌خواست همان رژیم آیا به یك هیأت دولتی اجازه می‌دهد که اصل و اساس مرکزیت و تجزیه ایران را قبول کند. (جمعی گفتند خیر) گفتیم آذربایجان جزء لایتجزای ایران است. اگر حرف در شخص والی آذربایجان بود برای حل مسأله آذربایجان اشکالی باقی نمی‌ماند. بالاخره از اقدامات زیاد وقتی دیدم هیچ منطقی را گوش نمی‌دهند و هیچ حرف صحیحی به خرجشان نمی‌رود مصمم شدیم و والی را که خودشان صلاح می‌دانستیم فرستادیم در همان روزنامه این طور نوشته شده که توطئه و نقشه فوت خیابانی در مرکز کشیده شده بوده است. این مسأله را هم بنده تکذیب می‌کنم. وقتی که والی از اینجا حرکت کرد باز امیدوار بودیم که مرحوم خیابانی آن قدر دارای عقل سلیم هست که بعد از ورود والی نظر به اوضاع امروزه دست برادری به طرف والی دراز کرده و با هم کار بکنند. ابداً یك همچو نقشه در اینجا کشیده نشده والی هم کمال جد وجهد را داشت که وقتی وارد محل می‌شود به طور مسالمت و مصالحه خاتمه به این کار بدهد و اگر موفق نشد به واسطه اولتیماتومی بود که مرحوم خیابانی به والی داد. آقایان نمایندگان این مطالبی راکه عرض می‌کنم فقط ازطریق راپورت‌های رسمی نیست بلکه غیر از راپورت‌های رسمی راپورت‌های خصوصی هم به بنده می‌رسد و از طرف دیگر هم بنده از اوضاع آذربایجان بی‌اطلاع نبودم و مخصوصاً می‌دانم والی ما که وارد شد به اندازه‌ای حوصله و بردباری کرد که هیچ کس منتظر نبود. این اطلاعات از یك منبع موثق و بی‌طرفی است که اگر مجلس شورای ملی یك وقتی بخواهد به این کار رسیدگی کند کاملاً می‌توانم آن منبع را به دست بدهم ولی حالا هیچ نخواهم گفت و بازهم عرض می‌کنم این که نوشته شده است نقشه در اینجا کشیده شده بود خیر مسأله آذربایجان و مرحوم خیابانی چنانچه بعضی‌ها

تصور می‌کنند آن قدرها هم اهمیت در نظر دولت نداشت. دولت جد و جهد می‌کرد که مسأله به مسالمت بگذرد و دولت در کمال خوبی می‌دانست که در آذربایجان غیر از عده معدودی هیچ کس با دیکتاتوری مرحوم خیابانی همراه نیست و به خاتمه دادن این مسأله هیچ اهمیت نمی‌داد که نقشه آن را بکشد. مسأله جنگی در کار نبود که کابینه دولت وقت خودش را صرف نقشه کند. **مقصود این بود که حتی‌المقدورکار به مسالمت بگذرد زیرا آنها هم تبعه داخله و ایرانی بودند. والی هم نهایت جد و جهد را به خرج داد که به مسالمت بگذرد ولی موفق نشد و بعد از ورود به تبریز بعد از آن که التیماتوم از طرف شیخ محمد خیابانی به او داده شد مجبور شد که به قوه قزاق متوسل شود و فوت خیابانی همچنان که والی آذربایجان می‌گوید به واسطه انتحار بوده.** به هرحال وقایعی که اتفاق افتاد خوب ثابت کرد که دولت در نظریه خودش صائب بوده و مسأله آن اهمیتی نداشته. برای این که ورود دویست نفر قزاق به تبریز به تمام این اوضاع خاتمه داد. **اگر قلوب آذربایجانی‌ها با خیابانی بود آیا دویست نفر قزاق می‌توانست به این اوضاع خاتمه دهد. آیا فراموش کردید اهالی آذربایجان با ستارخان چقدر مقاومت و ایستادگی نمودند و بالاخره فاتح بیرون آمدند. آذربایجانی که خود را همیشه دست راست و قوی هیکل ایران دیده آذربایجانی که عادت کرده همیشه جوی‌های خون برای حفظ حدود و ثغور ایران برای حفظ قومیت و ملیت ایران جاری کند. با این حرف‌های مشعشعی گول نمی‌خورد.** (احسنت احسنت) تاریخ سه هزار ساله ایران آذربایجان را با ایران چنان ممزوج کرده است که به هیچ وجه قابل تجزیه و انفکاك نیست. (احسنت احسنت) شخص عاقل و مآل اندیش می‌داند که فقط سعادتمندی آذربایجان در پرتو اتحاد و جزء ایران بودن است. آذربایجانی‌ها گول این حرف‌ها را نمی‌خورند و می‌دانند که اگر آذربایجان از ایران مجزی شود قائم بالذات نخواهد بود. دیر یا زود جزء این یا آن خواهد شد. (صحیح است) **من وکابینه وزرای من درپیشگاه کلام الله مجید قسم یاد کرده بودیم اصل مشروطیت را حفظ کنیم. قسم یاد ننموده بودیم ایران را تجزیه کنیم. (احسنت احسنت) قسم برای این نبود که ملوك‌الطوایفی در این مملکت تأسیس کنیم. پس ما به وظیفه خودمان رفتار**

نموده‌ایم. حالا هرچه می‌خواهند بگویند این مطالب را برای این عرض کردم که آقایان نمایندگان (اگر چه تا اندازه مسبوق بوده‌اند) بهتر مسبوق شوند.
بالاخره قسمتی در روزنامه مربوط به شخص بنده است. چون مطلب شخصی است بنده وقت مجلس را به دفاع شخصی تضییع نخواهم کرد. به خصوص که تصور می‌کنم بنده صلاحیت قضاوت را درباره خود ندارم ولی در عین حال می‌گویم و البته آقایان نمایندگان نیز تصدیق خواهند نمود که مخالفین من هم که در خارج مجلس هستند چنین صلاحیتی را ندارند. قضاوت درباره بنده و اولیاء امور ایام فترت راجع به محکمه صالح و بی غرضی است.

سردار معظم [تیمور تاش]- بنده بعداز بیانات آقای مشیرالدوله چند کلمه در اصل مطلب می‌خواهم عرض کنم. البته آذربایجان عزیزترین عنصر ایران است در این تردیدی نیست که گرانبهاترین درتاج ایران است. ولی این گرانبهایی آذربایجان مادامی است که جزء ایران باشد به مجردی که از ایران مجزی شود دیگر عزتی برای آن باقی نمی‌ماند و بنابراین احترام وقدردانی راجع به اشخاصی است که بخواهند آذربایجان را برای این حفظ کنند.هر که می‌خواهد باشد به مجرد این که از این حد خارج شد (در خارج هر کس هر چه می‌تواند بگوید) ما او را صالح و خدمت‌گذاربه وطن خود وایران نمی‌دانیم. آقای مشیرالدوله فرمودندخودشان نمی‌توانند درباره خود قضاوت کنند و سایرین هم نمی‌توانند در حق ایشان قضاوت بکنند من می‌گویم آقای مشیرالدوله ملت ایران در حق شما قضاوت کرده است. در این مملکتی که خدمت‌گذار کم است شما به واسطه عملیاتی که کرده‌اید مظهر وطن پرستی هستید. شما محتاج به محاکمه نیستید. دلتنگ نباشید زیرا در این مملکت به وطن خواهی و اصلاح خواهی امر نمی‌گذرد. در این محیط اصلاح و اصلاح خواه دشمن زیاد دارد. این محیط دوره فترت پسندیده اصلاح نمی‌خواهد زیرا اصلاح با منافع خصوصی داخلی و خارجی مغایرت دارد. بلی خیلی اشخاص هستندکه دشمنان واقعی اصلاحند. همان دشمنان واقعی اصلاح که جامه‌های سرخ وسبزو سفید اصلاح رابه تن خودشان

می‌کنند وقتی آن جامه‌ها را از روی آنها بردارند خواهید دید که در زیر آن جامه‌ها دشمنان حقیقی ملت ایران می‌باشند.
شما و مجلس شورای ملی از حملات دشمنان مکدر نباشید زیرا وظیفه شما و وظیفه مجلس دوره چهارم که پس از شش سال دوره فترت می‌خواهد زمام امور مملکت را در دست بگیرد این است که آن سنگ‌هایی که در راه اصلاح حکومت‌های مختلفه دوره فترت و منافع خارجی انداخته‌اند به دست شما و به دست مجلس شورای ملی و به دست عناصر اصلاح خواه باید برطرف شود. شما می‌دانید که از هر طرف مورد حمله خواهید شد. از این حملات نگران نشوید زیرا اگر در طهران که مظهر افکار واقعی ایران نیست طرفدار کم داشته باشید اگر در طهران ما مورد حمله و تنقید جرایدی که معلوم نیست به پول کی طبع و همه روزه منتشر می‌شوند واقع می‌شویم نباید دلتنگ باشیم. برای آن که آن حس واقعی ملت ایران یعنی همان ملتی که زحمت و رنج می‌برد و به عرق جبین خود نان می‌خورد پشت سر شما و مجلس شورای ملی مثل کوه خواهد بود.

رئیس - آقای نظام‌الدوله

نظام‌الدوله - عرضی ندارم

آقا سید فاضل - بنده خواستم مختصری نسبت به اظهارات آقای مشیرالدوله عرض کنم و حقیقتاً آقای سردار معظم داد سخن را دادند و خود آقای مشیرالدوله هم در مسأله آذربایجان لقد عجاز فیما افاد آنچه را باید بفرمایند فرمودند. البته آن کسی که مؤسس مشروطیت است هرگز حاضر نمی‌شود این افکار ناقصه را قبول کند و بالاخره نسبت به آقای مشیرالدوله عرض می‌کنم که وجود ایشان یك عنصر وطن خواه و اصلاح طلبی است که از برای ملت ایران مغتنم است و حقیقت باید ایران و ایرانی‌ها به وجود ایشان فخر بکنند زیرا شخصی هستند از برای مملکت فداکار و این اراجیف

که در جراید نوشته می‌شود بنده خودم امروز خدمت آقایان عرض کردم خیلی باعث تاسف شده معلوم است بعضی ترتیبات هست که صلاح نیست بنده عرض کنم که چطور این جراید با آبونه کم و مخارج زیاد اداره می‌شوند و معلوم نیست از کجا است. بنده خدمت آقای مشیرالدوله عرض می‌کنم مثل کوه باشید که لایحو که العواصف استقامت بفرمایید. در همین رویه جاریه که داشتید و داد وطن خواهی و فداکاری داده باز هم از برای ملت خود با هر کس که در رویه خودتان شریك می‌دانید بایستید و استقامت کنید. خلاصه این که بنده کمال تشکر را از زحمات ایشان نسبت به مملکت دارم.

رئیس - ملك‌الشعرا (اجازه نطق)

ملك‌الشعرا - در عین این که بنده تمام فرمایشات آقای مشیرالدوله را تصدیق دارم و بلکه بیش از آنچه ایشان فرمودند بنده یك اطلاعاتی در این موضوع داشتم حتی من در روزنامه من قریب ۶ ماه در اطرف این قضیه که فرمودند یعنی مسأله آذربایجان با مطبوعات بادکوبه و سیاسیون تبریز یك مناقشات قلمی در این قضیه داشتم. ولی یك نکته خیلی مختصر را که مربوط می‌شود به قبل از زمان کابینه آقای مشیرالدوله می‌خواهم عرض کنم و اذعان بکنم که در قضیه تبریز بعضی از زمام داران طهران قبل از کابینه آقای مشیرالدوله یك اقداماتی کردند و یك بوالهوسی‌هایی دارند که آن بوالهوسی‌ها به عقیده بنده هیچ اساسی نبود و باعث بر این شد که خیابانی‌ها یك مجالی پیدا کردند و تظاهراتی دادند و متاسفانه این تظاهرات باعث شد که حکومت مرکزی ایران (حقاً ده دقیقه عرض می‌کنم) حقاً وادار شدند آن قوه را قلع و قمع کنند. بنده متاسفم از فوت خیابانی نه بنده بلکه آقای مشیرالدوله هم فرمودند. **من هم از فوت خیابانی متاسفم ولی تمام اعتراضات و تمام احساسات خشم آمیزی که شما و سایر مردم در خارج نسبت به فوت مرحوم خیابانی داریم نسبت به اشخاص می‌دانیم که به واسطه اقدامات خودشان مسبب به تحریك و سبب قیام خیابانی شدند. بنده به**

خوبی اطلاع دارم پس از آن که مرحوم خیابانی از تبریز انتخاب شد هیچ نظر سویی نداشت بلکه فوق العاده میل داشت و داوطلب بود که اعتبار نامه او و رفقای او قبول شود و به طهران بیاید و در اطراف قیام تجددهیچ توطئه هم نبود. حتی بنده هم که دعوت لامرکزیت ترك اجاقی و آن اجاق ترکیه که به وسیله عثمانی‌ها در بادکوبه کانون پیدا کرده بود و در اطراف تبلیغ شده بود آن دعوت را هم خیابانی و رفقای او جداً رد می‌کردند و در عین این که این احساسات به خرج می‌دادند تنها به این قانع بودند که حکومت وقت اعتبارنامه آنها را تصدیق کند و بیایند به طهران. اما این قضیه در طهران به تعلل گذشت و درباره آمدن خیابانی و رفقای او غرض شخصی به خرج داده شد و بالاخره این غرض به اندازه اهمیت پیدا کرد و قوی شد و به طور کثیفی تظاهر پیدا کرد که منجر شد به اقدام خلاف ملیت و خلاف مشروطیت و ایرانیت و دولت ایران را مجبور کرد که آنها راقلع و قمع کند. **بنده به همان اندازه که آقای مشیرالدوله را تصدیق می‌کنم همان اندازه هم از فوت خیابانی متاسف هستم و بر اشخاصی که سبب قتل او شدند و او را قهراً وادار به قیامی کردند که به واسطه آن از بین رفت لعنت می‌فرستم و این گناه را به گردن کسانی می‌دانم که غیر از این گناهان دیگری هم به گردن آنها هست و امیدوارم در مقابل محکمه صالحه عدالت محاکمه بشوند و خوب از بد تمیز داده بشود.**

رئیس - گویا مذاکرات کافی است چون کار دیگری در دستور نداریم. با اجازه آقایان جلسه را ختم می‌کنیم ولی قبل از آن که تشریف ببرند خوب است بعضی از این کمیسیون‌ها را معین بفرمایند.

برای کمیسیون خارجه شش نفر باید معین شود امشب یعنی بفرمایید کمیسیون‌های عرایض و محاسبات و بودجه و مبتکرات همه از شعبات باید معین بشوند.

کمیسیون عرایض شش نفر. کمیسیون محاسبات شش نفر. شش نفر کمیسیون بودجه. ۱۸ نفر کمیسیون مبتکرات

سردار معظم - در موضوع کمیسیون‌هایی که از شعب معین خواهد شد چون مدت مدیدی تعطیل در پیش داریم و مدت کمی باقی خواهد ماند که شعبات تجدید بشود بهتر

این است که پس از تجدید شعب این کمیسیون‌ها از شعب تازه انتخاب بشود. اما اجازه که خواستم راجع به خودم بود که از آقایان استدعا کنم بنده را در هیچ کمیسیونی انتخاب نفرمایند که بنده معذور خواهم بود.
رئیس - از حالا تا چهاردهم میزان اگر یك لایحه یا یك طرح قانونی پیشنهاد بشود باید به کمیسیون مبتکرات رجوع شود. ممکن است کمسیون مبتکرات انتخاب شود بقیه کمیسیون‌ها بماند برای بعد.
رئیس - آقای مدرس (اجازه نطق)
مدرس - بنده هم خواستم همین اظهاری را که آقای سردار معظم فرمودند طابق النعل بالنعل
عرض کنم چون حالش ندارم معذرت می‌خواهم که عضویت کمسیون‌ها را قبول کنم.
محمد هاشم میرزا - کمیسیون بودجه را بنده خیلی لازم می‌دانم وعرض می‌کنم خیلی اهمیت دارد. اما کمیسیون مبتکرات ومحاسبات و عرایض چندان اهمیتی نداشته وبهدها لازم می‌شود.
سلطان العلماء - بنده در جلسه سابق راجع به شعبه‌ها عرض کردم که نه سه ماه گذشته ونه چهاردهم میزان رسیده است و هنوز تجدید شعبات مدتش نرسیده است وتصویب هم شد.
رئیس - بلی تا دوم میزان شعباتی که فعلاً موجود هستند باقی خواهند بود. در دوم میزان تجدید می‌شود.

آقای سردار معظم - (اجازه نطق)

رئیس - بفرمایید.

سردارمعظم [تیمور تاش] - نظر به این که تقریباً دو یا سه روز بعد از تعطیل محرم باید شعب تجدید شود در ظرف سه روز هم یقین دارم نه طرح قانونی و نه لایحه

پیشنهاد خواهد شد. از این نقطه نظر بود که بنده عرض کردم که شعب پس از تجدید کمسیون‌ها را از روی تجانس اعضای خود انتخاب کنند و اما این که آقای محمد هاشم میرزا فرمودند کمیسیون بودجه باید فوراً تشکیل بشود هیچ عیب ندارد. اما کمسیون بودجه حالا هیچ کار ندارد. زیرا کمیسیون بودجه بالذات به وجود خودش اثر و فایده ندارد کمیسیون بودجه برای رسیدگی به بودجه است. پس ابتدا باید از طرف دولت بودجه تهیه شده و به مجلس تقدیم شود و بعد به کمیسیون بودجه می‌رود ولی حالا که هنوز بودجه تهیه نشده و اطلاعات خارجی داریم که هنوز هیأت دولت هم بودجه را تهیه نکرده است و متأسفانه معلوم نیست به چه وقت محول می‌شود و مجلس شورای ملی یکی از وظایف اولیه‌اش این خواهد بود که بعد از تعطیل محرم به دولت هر روزه یاد آوری کند که بودجه را بفرستند بنابراین من مقتضی نمی‌دانم در تعیین کمیسیون امشب عجله شود و تصور می‌کنم بهتر این باشد که شعب تجدید بشود و تجدید شعب هم مقارن خواهد شد با بعد از تعطیل محرم آن وقت پس از تجدید شعب از روی مطالعه کمسیون‌ها انتخاب می‌شود. من هیچ نمی‌دانم اگر به این ترتیب عمل بکنند به کدام قسمت از وظایف مجلس لطمه وارد می‌آید.

رئیس - پس رای می‌گیریم به پیشنهاد آقای سردار معظم که کمسیون‌هایی که از شعب باید انتخاب شود بماند برای دوم میزان آقایانی که با این ترتیب موافقند قیام کنند.(جمع کثیری قیام کردند)

رئیس - تصویب شد. پس فقط کمیسیونی که امشب معین خواهید فرمود کمیسیون خارجه است و شش نفر خواهد بود. جلسه آینده شنبه چهاردهم محرم و دستور آن رسیدگی به اعتبار نامه‌های آقایان سدیدالملك،شیخ‌العراقین زاده و نجات و تعیین بقیه کمیسیون‌ها خواهد بود و این که عرض کردم برای عضویت تحقیق انتخابات آذر بایجان و در دفعه ثانی ۳ نفر اکثریت پیدا کرده‌اند اشتباهاً عرض کردم فقط آقای سلیمان میرزا و آقای رکن الملك اکثریت حاصل نموده‌اند و با آقای مشیرالدوله ۳ نفر می‌شوند و ۳ نفر دیگر باید انتخاب شوند.(مجلس یك ساعت و نیم از شب گذشته ختم شد) (۶)

◄ توضیحات و مآخذ:

١ - « شیخ محمد خیابانی» بقلم حاج محمد آقا بادامچی - انتشارات ایرانشهر – شماره ١۴ – ١٣٠۴(١٩٢۶) برلین – صص ٣٩ – ٢٣

٢ - علی اصغر شمیم،« ایران در دوره سلطنت قاجار : قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهارهم»نشر بهزاد، ١٣٨٧ ، صص: ۵٩١ - ۵٨۵

٣- احمد کسروی «تاریخ هیجده ساله آذربایجان: بازمانده تاریخ مشروطه ایران» انتشارات امیرکبیر، ١٣٨۴.، صص ٨٩۵ - ٨۵٨

۴ - حاج مهدیقلی مخبرالسلطنه هدایت«خاطرات وخطرات» چاپ چهارم– انتشارات زوار تهران - ١٣۶٣ ، صص ٣٢١ - ٣١١

۵ – عبدالله مسوفی «شرح زندگاني من، یا، تاریخ اجتماعي واداري دوره قاجاریه ،جلد – سوم » نشر زوار،[١٣۴١] - ١٣۴٣- صص ١٣١ – ١٢٩

٦ - گزارش مشیر الدوله در بارهٔ « خاتمه جنبش خیابانی » در مجلس شورای ملی - مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره۴ - جلسه: ٢۴- لیله چهارشنبه چهارم محرم ١٣۴٠ مطابق پانزدهم

فصل هشتم
دیدگاهها در بارهٔ جنبش خیابانی

◄۱- اصغر شیرازی در **کتاب «ایرانیّت، ملیّت، قومیّت»** می نویسد: « شیخ محمد خیابانی، روحانی مشروطه خواه، نمایندهٔ تبریز در مجلس دوم و عضو برجستهٔ شاخهٔ آذربایجانی حزب دموکرات[۱] رهبر حرکتی در این استان بود که برای مدت کوتاهی در فاصلهٔ میان پاییز ۱۲۹۶ و خرداد ۱۲۹۷ و مدت کوتاه تری میان ۱۷ فروردین ۱۲۹۸ و ۲۲ شهریور همان سال موفق به ایجاد دولتی غیررسمی، خودمختار و ایران گرا در آذربایجان شد. شایعاتی که مخالفان تمرکزگرا و دیگران دربارهٔ تجزیه طلبی آن حرکت و رهبر آن می پراکندند، غرض آلود و نادرست بود. اسنادی که محمدعلی کاتوزیان نام می برد و پایهٔ داوری خود می سازد، شاهدی بر این مدعا هستند. او علاوه بر دست نوشتهٔ سال ۱۳۰۲ کسروی از گزارش های هفتگی و ماهانهٔ ماژور ادموند انگلیسی، عضو « نُر پِر فورس »در سال های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ، گزارش جاسوسان عثمانی و بلشویك ها، گزارش های کنسول انگلیس در تبریز، خاطرات کحال زاده و، خاطرات مخبرالسلطنه، سرکوبگر آن حرکت نام می برد (کاتوزیان، ۱۳۷۹ ، ص ۲۰۱ و بعد).[۲] شاهد دیگر تصمیم او تغیر نام آذربایجان به « آزادیستان» بود، که واکنشی بود مخالفت آمیز در برابر هدف الحاق گرایانهٔ بنیادگزاران جمهوری آذربایجان در قفقاز (همان، ص ۲۰۳) [۳]

شاهد دیگر نامه ای است به امضای کمیتهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات ایران که در آن شایعه های پراکنده شده در قفقاز مبنی بر قصد جداسازی آذربایجان از ایران توسط آن فرقه شدیداً تکذیب شده است. این شایعات

از جمله در روزنامه تفلیسکی لیستوف، آچیق سوز و پاره ای دیگر از روزنامه های ترك زبان قفقاز پراکنده شده بود. پاسخ کمیتهٔ ایالتی فرقه به نگرانی ایرانیان مقیم قفقاز، خصوصاً آذربایجانیان نوشته شد. در آنجا آمده است: « این اخبار به کلی مغایرحقیقت » است. » کمیتهٔ ایالتی نمی تواند چنین شایعاتی را لاقیدانه تلقی نماید».

کمیته سپس به اعلامیه ای اشاره دارد، که پیش از آن به تصویب کنفرانس ایالتی فرقه رسیده بود. حاضران کنفرانس « به آوازی بلند و طنین انداز در جهان اعلام کردند که " آذربایجان جزو لاینفک ایران است"، ذربایجان عضو مهم خانوادهٔ ایران است». این نامه را رحیم رئیس نیا در مقدمه ای که بر مجموعهٔ مقالات پیشه وری در روزنامهٔ حقیقت نوشته، نقل کرده است (همو، ۱۳۷۷ ، ص ۱۹ و بعد).

نظیر همین مضمون را می توان در گزارش کنسول بریتانیا در تبریزدربارهٔ گفتگویی که با خیابانی داشت، مشاهده کرد. این گزارش هرگونه شایعه دربارهٔ جدایی طلبی حکومت خیابانی را تکذیب می کند. خیابانی نیز تأکید می کند که «" در نظر او آذربایجان یکی از مؤلفه های ایران است "» (اتابکی، ۲۰۰۰، ص ۴۹). علاوه بر همهٔ اینها، ایران گرایی برجستهٔ منعکس در برخی از مقالات روزنامهٔ تجدد است که این گونه شایعات را باطل می سازد: «فرقهٔ دموکرات ایران چه می خواهد؟ آسایش و کامرانی « و پیشرفت و سرافرازی دموکراسی ایران را »، (تجد،د ۲۲ صفر ۱۳۳۶ ، ص ۵۶ ، برگرفته از کُهن، ۱۳۶۲ ، ج ۲، ص ۷۴۹).

خیابانی به گرایش های قومی ترکی اقبالی نداشت. عثمانی ها او و برخی دیگر از رهبران فرقه را پس از اشغال آذربایجان تبعید کردند. تجدد، روزنامهٔ حزب به زبان فارسی منتشر می شد، همین طور مجلهٔ آزادیستان که ارگان فرهنگی حزب بود. ترك گرایی موقت میرزاتقی رفعت، مدیر این دو نشریه در هنگام اشغال آذربایجان توسط قوای نظامی عثمانی، به قول کسروی از بوقلمون صفتی او ناشی می شد (کسروی، ۱۳۷۶ ، ص ۱۲۵)

نقش خیابانی در این قیام آن چنان برجسته بود که فرصت زیادی برای حزب دموکرات در کلیت آن باقی نمی گذاشت. حزب به دو گروه « تجددیون»، هواداران خیابانی و « تنقیدیون» که مخالفان او بودند، تقسیم شده بود. گروه دوم با وجود این که به قول کسروی اکثریت اعضا را تشکیل می داد، به علت ترکیب اعضای بیشتر بازاری آن، قادر به قبولاندن نظر خود به خیابانی نمی شد (کسروی، ۱۳۷۶ ، ص ۱۰۴ ، ص ۱۳۲). کسروی خیابانی را رهبری خودسر معرفی می کند، که بیشتر به

نیروی رزمنده و اهل سلاح حزب اتکاء داشت (همان، ص ۱۲۱). به نظر او خیابانی محبوبیت چندانی در میان اهالی آذربایجان نداشت (همان، ص ۱۱۸). او شکست آسان و سریع هواداران خیابانی از قزاق ها را بر همین واقعیت حمل می کند.[۴] با این همه، به نظر نمی رسد که تمایل خیابانی به ایجاد دولت ایالتی در آذربایجان با مخالفت اکثریت حزب و دیگر فعالان سیاسی در آن ایالت روبه رو شده باشد. اما تنفیذ حکم آن دولت بستگی زیادی به موافقت یا دستکم مدارای دولت مرکز و نمایندگان آن در ایالت نیز داشت. او می توانست حتی بر نیروی پلیس فرمان براند، چنانچه شخصی مانند سردار انتصار، رئیس کل نیروهای نظامی در استان، از این کار حمایت می کرد (کسروی، ۱۳۸۶ ، ص ۶۹۶ و بعد) و حاکم ایالت کاری به آن نداشت، ولی از طرف دیگر نه نیروی قزاق از او حساب می برد و نه هر حاکمی فرمانروایی او را تحمل می کرد. مخبرالسلطنه که عضو حزب دموکرات و حاکم منتصب از طرف مشیرالدوله، نخست وزیر دموکرات وقت بود، به تعطیل دولت خودمختار خیابانی مکلف شد. او پیشنهادی برای مصالحه داشت که نافرجام ماند. پس وارد عمل شد و با سرعتی نامنتظر مأموریت خود را به پایان رساند. خیابانی با تیر یك قزاق کشته شد یا خودکشی کرد.[۵]

گفتیم که دولت خیابانی غیررسمی بود. منظور این است که آن دولت نتیجهٔ انتخابات و مستند به قانون نبود، دولتی بود برخاسته از درون هرج ومرجی که در سا لهای جنگ و پس از آن در ایران و تمامی ایالات و ولایات آن رواج داشت، هرج ومرجی که میدانی مناسب برای تظاهر خودمختاری قدرتمندان محلی شده بود. دولت او به رغم همهٔ نیات مشروطه خواهانه و اقدامات اصلاحاتی آن، بخشی از آن هرج ومرج بود.

هرج ومرج بر کوشش آن دولت برای برنامهٔ ناظر بر ادارهٔ غیرمتمرکز ایالات و ولایات سایه انداخته بود. آن را هیچ دولتی در مرکز نمی توانست بپذیرد، حتی دولت مشروطه خواه مشیرالدوله که آن را نپذیرفت و مخبرالسلطنه، عضو حزب دموکرات

را مأمور تعطیل آن کرد.
دولت خودمختار آذربایجان با همهٔ ایران خواهی و گرایش آشکاری که به استقرار مشروطه در سرتاسر ایران داشت، کوشش چندانی در جهت برانگیزاندن گرایش های خودمختاری طلبانهٔ مشابه در ایالات دیگر و سازمان دهی قیامی سرتاسری نکرد. تماس او با میرزاکوچك خان ظاهراً از فرستادن يك پیام فراتر نرفت. گیرندهٔ پاسخ در راه بازگشت درگذشت و موضوع دنبال نشد (فخرایی ۱۳۴۶ ، ص ۳۷۰ و بعد). اتابکی با استناد به روزنامهٔ ایران ما علت کوتاهی در این باره را در مخالفتی می بیند که خیابانی نسبت به همکاری میرزاکوچك خان با بلشویك ها داشت (اتابکی، ۲۰۰۰ ، ص ۵۱). به نظر می رسد که او بیشتر از آنچه اتحاد اقتضا می کرد، به دولت خودمختار در آذربایجان توجه داشت. شاید به همین علت بود که قیام او در نظر مشیرالدوله ومخبرالسلطنه جلوه ای تجزیه طلبانه پیدا کرده بود.[۶]
دولت خیابانی در بیان نامه ای که سه روز بعد از آغاز قیام صادر کرد، « از قوه به فعل درآوردن مشروطیت » را یکی از دو اصل برنامهٔ خود اعلام کرد. اما در عمل، او چندان هم به مراعات آزادی های مصرّح در قانون اساسی مشروطه پایبند نبود. کسروی در دست نوشته های خود نمونه هایی از این انحراف را ذکر می کند. تبعید سران جناح تنقیدیون حزب و چند تن از مشروطه طلبان نامدار آذربایجان و ایجاد جوّ ترس به وسیلهٔ خبرچینان از آن جمله است (۱۳۷۶ ، ص ۱۱۸ ، ص ۱۴۸ و بعد). ولی باید در نظر داشت که انتظار مراعات آزادی ها در آن جوّ آکنده از آشوب، مخالفت، فقر و احتکار نیز چندان معقول نبود. خیابانی قول بزرگی داده بود که اجرای آن با موانع بسیار روبه رو می شد.(۱)

مبارزات شیخ محمد خیابانی در راه آزادی و استقلال ایران

◄ دکتر شاهپور رواسانی در مقاله تحقیقی خود در بارهٔ « زندگی و مبارزات شیخ محمد خیابانی در راه ازادی و استقلال ایران» اینگونه بررسی نموده است: «.... دراین نوشتار، با بررسی اقدامات، گفته ها و شعارهای شیخ محّمد خیابانی وآنچه در مراحل نخست و دوم جنبش رخ داده وچیزهایی که او درسراسر زندگی اجتماعی وسیاسی خود تا آخرین روز و لحظه از آن دفاع کرده است، می توان نشان داد و ثابت کرد که این روحانی شجاع وایران دوست وآزادیخواه نه تنها اندیشهٔ جدایی بخشی ازخاک میهن در سرنداشته ، بلکه با همهٔ وجود و در پرتو عشق و منطق، خواستار آزادی و استقلال و یکپارچگی ایران واحقاق حقوق ایرانیان بوده و دمی از یاد میهن وآیندهٔ آن غافل نبوده است. یکی ازبهانه های وابستگان به طبقهٔ حاکم در آن روزگارو پاره ای روشنفکران کم اطلاع یا بی اطلاع ازتاریخ معاصرایران درتبلیغ برضد این مرد بزرگ ایران دوست وپاکدامن که شوربختانه هنوزهم به کارگرفته می شود، پذیرش پیشنهاد یکی از یاران جنبش در تبریز ازسوی خیابانی است در بارهٔ گزینش واژهٔ آزدایستان به جای آذربایجان.

خیابانی دراین زمینه چنین گفته است:

« چون تبریز محل نشو ونمای آذایخواهان است در راه تحصیل آزادی پیوسته پیش قدم بوده وفدائیان خود را دررا استقلال وعظمت ایران به خاک سپرده است، اسم آذربایجان را به آزادی ستان تبدیل نموده ازاین تاریخ رسمیت آنرا اعلام مینمایم.» (١) با کمی دقت به روشنی می توان دریافت که تأکیدخیابانی به « ایران» است ویاد آوری خواست مردم آذربایجان به استقلال وعظمت ایران.

آیا شرافتمندانه ومنصفانه است که چنین گفتاری را نشانهٔ تجزیه طلبی خیابانی بدانیم؟

کسروی با آنکه نظراتی انتقادی دربارهٔ شیخ محّمد خبابانی و جنبش تبریزدارد، دربارهٔ گزینش نام آزادی ستان به جای آذربایجان می نویسد:
در همان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که از آزادیخواهان کهن و اینزمان از نزدیکان خیابانی میبود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته نامش را «آزادیستان» بگزاریم. در اینهنگام نام «آذربایجان» یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس ترکی‌زبانان قفقازدر باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدید آورده آن را «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتاب‌ها «آران» است، ولی چون این نام از زبانها افتاده بود، و از آنسوی بنیادگزاران آن جمهوری امید و آرزوشان چنین میبود که با آذربایجان یکی گردند، از اینرو این نامرا برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که بچنان یگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم‌پوشی نمیخواستند از آن نامگزاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نامگزاری شده و گذشته بود کسانی می گفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بود. (٢)
با توجّه به گفتارکسروی، آیا این تغییرنام را می توان پیشنهادی در راستای دفاع از ایران وایرانی بودن و ایرانی ماندن شمرد یا مقّدمهٔ تجزیه طلبی؟
بی گمان پیشنهاد تغییر نام استان آذربایجان به آزادیستان بعنوان یکی از آستانهای ایرانی، تلاشی برای حفظ یکپارچگی سرزمین ایران و مخالفت با پان تورکیسم بوده است. نه نشانهٔ تجزیه طلبی؛ [هرچند می توان آنرا بد سلیقگی بزرگ و خطرسازدانست.]
« درسراسرنطق های ونوشته های خیابانی جمله ای که تجزیه آذربایجان ویا نقض اصول مشروطیت را – آنچنان که نوکران خود فروختهٔ ایرنی نما، دردفاع از سرکوب خیابانی و کشتن اومدّعی آن بودند – ولی بطور سربسته و مبهم به آدمی تداعی کند نمی توان یافت.»(٣)
شیوهٔ دیگری که سالها طبقهٔ حاکم پیوسته به استعمار برای سرکوب مخالفان

وبویژه کسانی که از منافع تهیدستان ومحرومان دفاع وبه نظام طبقاتی اعتراض می کردند، به کارمی گرفت، متّهم ساختن آنان به بی دینی ووابستگی به بلشویسم بودوالبتّه دراین راستا همهٔ ویژگیهای زشت اخلاقی واجتماعی نیزبه«بلشویکها» نسبت داده می شد. طبقهٔ ثروتمند حاکم با این ترفند می کوشید از احساسات واعتقادات ملّی ودینی توده مردم برای سرکوب معترضان به کجرویهای خود بهره برداری کند. درمورد شیخ محمد خیابانی نیزطبقهٔ حاکم همسو با سیاست انگلستان درایران چنین رفتار کرد ومرد بزرگ را گذشته از جدایی خواهی، به بلشویک بودن متهم ساخت. اما بررسی دقیق سخنان و رفتار های خیابانی ثابت می کند که او و یارانش درآذربایجان به هنگام پیش آمدن قحطی، زلزله و گرانی خوابار دست به اقدامات انسان دوستانه وخیرخواهانه می زده اند ومی کوشیده اندازمردمان تهیدست ومحروم دربرابرمحتکران وغارتگران داخلی ومحلی پشتیبانی کنند ودرهیچ مرحله و موردی سخن ازالغای مالکیّت خصوصی به میان نیاورده اند.

دراین مورد می توان به گزارش سرگردادموندز رایزن سیاسی بریتانیا درسپاه شمال ایران اشاره کرد:

« روزششم اردیبهشت۱۲۹۹ به تبریزرفت تا اوضاع را ارزیابی کند. اوملاقاتی طولانی با خیابانی کرد وبه این نتیجه رسید که جنبش او تلاشی است برای سرکوبی دولت وثوق الدوله واستقراریک دولت قانونی. او به این نتیجه دست یافت که درنهضت خیابانی اثری ازجدایی طلبی ویا گرایش های بلشویکی وجود ندارد.» (۴)چنینمی نمایدکه بازرگانان بزرگ وثروتمند تبریز، زمینداران واشراف ومحتکران، اقدامات خیرخواهانهٔ خیابانی را گونه ای سرکشی، جسارت و تجاوز به امتیازات طبقاتی خود دانسته وباصطلاح بلشویک بازی بشمارمی آورده اندوچون احتمال می داده اند درصورت استقرار دموکراسی درایران و اجرای اصول مشروطه چنان که درقانون اساسی مطرح شده بود ازمنافعشان کاسته شود، باصطلاح به علاج واقعه قبل ازوقوع پرداخته اند و به

متّهم ساختن شیخ محمّد خیابانی وایجادبحران دراقتصاد آذربایجان دست زده اند.
شیخ محمّد خیابانی درباره رفتار بازرگانان ثروتمند تبریز دریکی از سخنرانیهای خود گفت:
«مبلغی پول موجوداست که محافظت آن به تجارپیشنهاد شده وتجارازقبول این تقاضا استنکاف ورزیده اند! درمواجهۀ این حادثه، انسان نمی تواند از شگفتی خود داری نماید. تجارهمیشه آسایش و امنیّت می خواهند. برای تأمین امنیّت این همه فداکاری می شود. وقتی که لازم می شود یک وجهی به آنها سپرده شود در قبول آن مضایقه می کنند! البته بایستی تمام هزینۀ این امنیّت برگردن تجارتحمیل شود. باید با پول آنان این همه اقدامات وعملیات به راه افتد، نه اینکه یک وجه حاضر و آماده را، به صندوق آنها سپرده محافظت آنرا تقاضا نمایند! استحقاقشان به جبر واعتساف، به ظلم و تعدی است و از شرکت جستن در حیات اجتماعی، متحاشی وبی میل می باشند. ولی این یک اشتباه خطرناکی است. ما امنیّت را برای تأمین رفاه و آسایش بیچارگان ملت، بخاطرصنوف درمانده و دمکراسی بی تاب و توان ملتزم و متعهد شده ایم، نه برای تزیید کرورها ومیلیون ها ثروت تجارمتمول و طمعکار! آنان که امنیّت را فقط برای تأمین منافع خسیسۀ خودشان آرزومی کنند، آن خود پرستان خوداندیش که گمان می برند باید یک عده مردم فداکار زحمت بکشند. امنیّت و آسایش بی عیب ونقصان جهت آنان تهیه ببیند، بدانند که این امنیّت شامل حال آنان نخواهد شد. آنها باید ازامنیّت اجتماع خارج شوند. رخت خود را ازاین مملکت بیرون برند واموال وثروت خودشان را بگذارند که محصول این مملکت است ودموکراسی به آن احتیاج دارد.»(۵)
شهادت شیخ محمد خیابانی خواسته دولت انگلستان وطبقۀ پیوسته به استعمارایران ومخبرالسلطنه هدایت (فراماسون) بود(۶)و« مشیرالدولۀ پیرنیا... مخبرالسلطنه را برای سرکوب قیام وآزادی به والیگری آذربایجان منصوب نمود»(۷).
از گزارش نورمن عامل انگلستان درتهران به لرد کرزن درلندن:

« مخبرالسلطنه به زودی از وزارت مالیه کنارمی رود و برای سرکوب شیخ محمّد خیابانی عازم تبریز می شود.»(٨)

با وجوداین حقایق تاریخی، هنوزهم کسانی به نام « استاد» و «مورّخ» شیخ محمد خیابانی را بعنوان جدایی خواه و بلشویک به جامعهٔ ایرانی معّرفی می کنند. حقیقت تاریخی این است که شیخ محمد خیابانی، مانند ستارخان و باقرخان و... ازچهره های تابناک تاریخ آزادی واستقلال ایران دردوران معاصر مصر به شمار می رود.

..... خیابانی درجنبش مشروطه بعنوان مجاهد شرکت داشت وعضو حزب اجتماعیون عامیون علی مسیو شد.(٩)

پس ازپیروزی جنبش مشروطه در ١٢٨٥هـ.خورشیدی انجمن ایالتی آذربایجان برپاشد. خیابانی از اعضای فعّال و برجستهٔ این انجمن بود و در دفاع از تبریز دربرابر نیروهای زیرفرمان عین الدوله شاهزادهٔ قاجاری درشهریور ١٢٨٧ هـ. خورشیدی شرکت داشت ودردورهٔ دوم مجلس شوراتی ملی (گشایش در١٢٨٨ هـ. خورشیدی) به نمایندگی از تبریز برگزیده شد. از جمله اقدامات برجستهٔ او درمجلس، مخالفت صریح و مستدل با اولتیماتوم دولت روسیه بود.(١٠)

شیخ محمد خیابانی درسخنانی درسبزه میدان تهران درمخالفت با اولتیماتوم روسیه گفت:

« یک ملت که شش هزار سال سابقه استقلال دارد به آسانی از استقلال خود صرفنظرنخواهد کرد. زیرا استقلال هرملتی شرافت اوست.اگرنتوانیم کشورخود را نجات دهیم وشرافتمندانه زندگی کنیم لااقل درراه وطن جان خواهیم دادزیرا درچنین مواقع خطرناک وحساس زنده ماندن محوشدن است.» (١١)

سخنرانی خیابانی با فریادهای پاینده ایران، زنده باد خیابانی پایان یافت.

پلیس تهران زیرفرمان یپرم خان با مأموریت بستن مجلس شورای ملّی به دستور وثوق الدوله در صدد دستگیری خیابانی برآمد که موفق نشد.(١٢) دوماه پس ازبسته شدن مجلس، خیابانی به روسیه رفت و پس ازمدتّی با این تعهّد که تنها به

بازرگانی بپردازد، به تبریزبازگشت؛ ولی پس ازبازگشت، فعایت های سیاسی خود را پنهانی پی گرفت.(١٣) در١٣٣٣هـ.ق انتخابات دورهٔ سوم مجلس شورای ملّی آغازشد، ولی درسایهٔ دسیسه های شجاع الدوله ولی آذربایجان که ازسوی روسها به این مقام گماشته شده بود، ازانتخابات درآذربایجان جلوگیری شد وحتّا یک نفرهم ازاین ایالت به مجلس راه نیافت. نکته ای که یادآوری آن برای نشان دادن میهن دوستی، دوراندیشی سیاسی شیخ محمد خیابانی ومخالفت اوبا استعمارانگلستان بایسته است، مخالفت اوبا واگذاری امتیازنفت جنوب «دارسی» به دولت انگلستان در ١٩١٤میلادی است.

خیابانی درسخنرانی خوددرمخالفت با این واگذاری گفت: « امتیازی که به دارسی داده شده نباید منتقل به دولت امپراتوری انگلستان بشودکه موجب پریشانی ها ونگرانیهای ایران بوده است. این معامله نادرست وخائنانه بوده زیرا دولت انگلستان هیچگاه توفیقی نمی یافت چنین امتیازی را مستقیماً ازدولت ایران تحصیل کند. بنابراین دارسی رابه میان آوردکه او را وسیلهٔ تحصیل امتیاز قرارداده وصورت شوم امپریالیسم خودرا پشت سراوپنهان دارد. این عمل خدعه آمیز، نادرست وحلیه گرانه بوده است.» (١۴)

چگونه می توان چنین مردی را که با بنیادی ترین منافع استعمارانگلستان درایران آشکارا به مخالفت پرداخته بود به داشتن« روابط پنهانی» به انگلستان متهم کرد؟ آیا چنین تحریف واتّهام زنی، خود خدمت به استعمارگران انگلیسی شمرده نمی شود؟

خیابانی پس ازپیروزی انقلاب اکتبردر روسیه ورفتن نیروهای نظامی آن دولت از تبریزباردیگرآشکارا فعالیتهای اجتماعی وسیاسی خود را پی گرفت. او توانست با کمک یارانش کنفرانسی ایالتی ازاعضای حزب دموکرات با شرکت چهارصد وهشتاد تن ازسراسرآذربایجان برگزاروفرقهٔ دموکرات آذربایجان را پس از پنج سال ، دو باره برپا کند.(١۵)

دراین کنفرانس ایالتی انتشار دوبارهٔ روزنامه تجدّد تصویب وخیابانی به مدیریت

آن برگزیده شد. نخستین شمارهٔ تجدد در ۲۰ فروردین ۱۲۹۹(۸ رجب ۱۳۳۲ ه. ق - ۳۰ آوریل ۱۹۱۷) با نخستین مقالهٔ شیخ محمّد خیابانی با امضای م. خ زیرعنوان« چه باید کرد. تکیه گاه خوانخواران ازپا در افتاده. نورحقیقت خواهد تابید» انتشار یافت. دراین مقاله پس ازاشاره به نابودی بنیان استبداد روسیهٔ تزاری، آمده بودن ایرانیان به بهای خون جوانان رعنای خود حقوق مقدّسهٔ آزادی وحاکمیّت علیهٔ را از دولت مستبدگرفته تغییرات اساسی آنچه لازم بوده است داده است.... وقت آن رسیده است که اصول و قوانین اساسی را از زوایای نسیان بیرون آورده ازگردو غباربی اعتنایی که برونش نشانده ایم تکان دهیم مخصوصا اصل هفتم آنرا که می گوید» اساس مشروطیت جزتاً و کلاً تعطیل بردار نیست» به آواز رسا به گوش اولیای اموربرسانیم...وظیفهٔ ما فقط وفقط تقاضای اجراء اصول مشروطیت است... امیدواریم که اولیای امورهم ملتفت تکالیف خود بوده بی انکه ملت به مقام ادعا و مطالبه برآید شروع اصلاخات اساسی واحیاء قوانین نموده و حیثیت مقام ملّت و ...افکارعامّه راکمافی السابق منظورخواهند فرمود.»(۱۶)

خیابانی درمقالهٔ « نورحقیقت» نوشت:« چون نظرما مساعدت تام وتمام با اولیاء اموراست و تقاضای ما جزاجرای قواین واصول مشروطیّت نیست درغیرآن موقع که نقص درقانون، مماطله درادامه وظیفه نبینیم. دم فروبسته وظیفه شناسی خود را ظاهرخواهیم ساخت اما اگرسوء استعمال دراختیارات واقتدارات مقامات عالیه مشاهده شود. کیست که زبان تنقید ملت را خواهد برید؟ مثلاً شنیده می شودکه گویا دولت درصدد تهیه مقدمات انتخابات مجلس برآمده خیلی جای تشکر، اما یک سئوال اضطراری به پیشگاه اولیای امورعرضه خواهیم داشت که آیا دراین انتخابات واقدام اساسی مواد نظامنامهٔ انتخابات و روح مشروطیت را منظور خواهند فرمود یا نه؟»(۱۷)

با اعلام تاریخ انتخابات دوره چهارم مجلس در۲۸ رجب ۱۳۳۵ ۱۳۳۵ در تهران (۱۵ روز بعد در ولایات) مردمان تبریز و آذربایجان آمادهٔ شرکت

در انتخاب شدند.
یادآوری: دورهٔ مجلس شورای ملّی در۲۹ ذیحجه الحرام ۱۳۲۹ هـ. ق تعطیل شد. از۲۸ ذیحجّه ۱۳۲۹ تا ۱۷محرم ۱۳۳۳(آغاز کاردورهٔ سوم) دوران فترت چهارسال به درازا کشید. در دورهٔ سوم۱۹تن نمایندگان آذربایجان شرکت نداشتند(به علّت جلوگیری ازانتخابات ازسوی شجاع الدوله والی آذربایجان). دورهٔ سوم از۱۷ ذیقعدهٔ ۱۳۳۳تا ۲۵ ذیحجه الحرام ۱۳۳۳(تنها ۳۹ روز) طول کشید. تاریخ برگزاری انتخابات دورهٔ چهاردهم ۲۸ رجب ۱۳۳۵ درتهران و۱۵ روز بعد در ولایات شد. بدین سان دورهٔ فترت به ۶ سال رسید.

مرحلهٔ نخست قیام

باتوجّه به اینکه مردم آذربایجان به علّت دخالتها و فشارعوامل والی آذربایجان. شجاع الدوله، از برگزیدن نمایندگان خود در دورهٔ سوم مجلس شورای ملّی محروم شده بودند، برای جلوگیری ازتکرارشدن چنین وضعی، در۱۵ رمضان ۱۳۳۵ بیانیه ای از سوی کمیتهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات آذربایجان مبنی برلزوم تشکیل انجمن ایالتی مطابق قانون در تبریز منتشر شد. سپس در ۲۰ رمضان ۱۳۳۵ شماری ازشخصیّتهای اجتماعی- سیاسی تبریزتلگرافی به هیأت وزراء درتهران مخابره کردند، با این خواستها:
« ...اولاً – اجازهٔ افتتاح انجمن ایالتی که با ترتیب قانونی تشکیل شده و نظارت درامور محول به آن هیئت رسمی شود.
ثانیاً – اعزام یک نفرحاکم قانونی عالم که طرف اعماد ملّت باشد.
ثالثاً – اعزام رؤسای عالم وقانونی برای دوایر مالیه، عدلیه وغیره
رابعاً - اعزام هیأتی برای تشکیلات ژاندارمری که مراقب حفظ آسایش خارجی ونظم داخل شهر باشد.»(۱۸)
تا چهارم ذیحجّه الحرام ۱۳۳۵ از آغاز رسمی انتخابات مجلس شورای ملّی درآذربایجان خبری نشد. براثربروزقحطی و آشوب در تبریز ودیگرشهرهای

آذربایجان وبرای ایجاد آرامش،خیابانی در۲۵ ذیحجّه الحرام (۱۸ اکتبر۱۹۱۷) سخنانی درساختمان تجدّد ایراد کرد و حاضران دراین مراسم از هیآت وزیران در تهران اعزام یک پیشکار را درخواست کردند و برای پایان دادن به نابسامانیها در روزهای پایانی ۱۳۳۶گروهی ازبازرگانان تبریزبر تلگرامی به دولت مرکزی درتهران فرستادن والی مقتدری به تبریز را خواست شدند.

در یکم شهریور۱۲۹۶، کمیتهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات، از سوی کنفرانس فرقهٔ دموکرات آذربایجان سیاستهای آیندهٔ خود را اعلام کرد:

« ۱- کنفرانس ایالتی ملاحظه می کند که ایالت آذربایجان یک قطعهٔ لاینفک از مملکت ایران بوده وبواسطه اتفاقات اخیر[پیروزی انقلاب اکتبر۱۹۱۷ د روسیه - ش. ر] توجه مخصوص دموکراسی را به خود جلب می کند... فرقهٔ دموکرات ... اخلال و آشوب را مغایر مصالح مملکت می داند.

۲ - کنفرانس ایالتی...کمیتهٔ ایالتی رامأمورمی کند که تسریع وتعجیل درانتخابات وافتتاح دارالشورای ملّی را از هیأت حکومت تقاضا نماید.

۳ - کنفرانس ایالتی لزوم انجمنهای ایالتی و ولایتی را به شدت احساس نموده به کمیتهٔ ایالتی تعلیمات می دهد که هرچه زودتربانتخابات انجمن مباشرت ورزیده برای موفقیت نامزدهای خود بدون ائتلاف با فرق سائره به تنهایی خواهد کوشید ولی شرکت فرق سائره را در انتخاب نامزدهای خود قبول خواهد نمود.»(۱۹)

در۱۸ صفر۱۳۳۶(۱۲ آذر ۱۲۹۶هـ -خورشیدی) با رسیدن خبرعضویت وثوق الدوله و برادرش قوام السلطنه وامین الملک درکابینهٔ شاهزاده عین الدوله که از ورود نمایندگان دورهٔ سوم به مجلس شورای ملی جلوگیری کرده بود، بی درنگ میتینگ بزرگی درتبریز برگزارشد و تشکیل کابینه را به دست بیگانگان معرفی کرد. خیابانی دراجتماع بزرگ مردم تبری که خود را پیرو راه ستارحان سردارملی و پشتیبان مشروطیّت می دانستند، به ماهیّت ضد ایرانی و استعماری این کابینه اعتراض کرد وبر کناری خائنان به کشور را خوستارشد.

هیأت مدیرهٔ میتینگ برای عین الدوله صدراعظم دوران استبداد که اکنون زیرپرچم مشروط رئیس الوزرا شده بود. تلگرامی فرستادند:« ...از شخص حضرت والا انتظارنمی رفت دراین موقع باریک چنین هیأت فشاری را که با دست فالج اجنبی ونقاب تدلیس و ریا می خواهند زمام مقدرات مملکت را به دست گرفته وهوای صاف آزادی ایران را با بادهای استقلال افکن جنوب مسموم ودوباره قیود اسارت را بر قاب سکنه بدیخت این آب و خاک بگذارند مسئول مشترک خود قراردهند....اهالی آذربایجان بالصّراحه می گویند مادامی که یک کابینه کامل الصّلاح و طرف اعتماد تشکیل نیافته. اوامر مرکز را لازم الاتّباع نخواهند شناخت.» (٢٠)

این تجمع و این خواست تبریزیها را می توان نقطهٔ اوج مرحلهٔ نخست قیام به رهبری خیابانی درراه اجرای اصول مشروطیّت وایستادگی دربرابراعضای طبقهٔ پیوسته به استعمار درایران دانست.

خیابانی درمقاله ای درروزنامهٔ تجدد دربارهٔ خواست ایرانیان برای استقرار دموکراسی درسراسر کشور و مخالفتشان با فساد طبقهٔ حاکم نوشت:

« ای آذر بایجان که قیام کرده ای. عزم جانسپاری جزم کرده ای. دوست نداری ، رفیق نداری، ایرانی هستی. به غیرازایرانی، ایران رامدد کاری نمی توان بود... مُلک مُشرف بموت کیانیان با ثقلت دوش افکن خود، استناد و پشتگرمی به تو دارد.»(٢١)

آیاچنین سخنانی نشان دهندهٔ وطن پرستی و ایران دوستی خیابانی نیست؟

از آن رو که عین الدوله وهمدستانش به تلگرامهایی پیاپی که به هیأت دولت فرستاده شده بود، پاسخ نمی دادند، تلگرام زیردر دوم جدی (دی) ١٢٩٦ از تبریزبه تهران مخابره شد:«...دربین تهران وایالات یک ضدیت اساسی و مخالفت فکری مشاهده می شود. وقعی به افکارعمومیهٔ ایالت نمی گذارند تا حدّی که گمان می رود ایالت را جزء ایران نمی شمارند. لهذا با تأکید ، تقاضای هیئت هشتگانه را که ازطرف پانزده هزار نفر حاضرین درمتینگ سابق پیشنهاد

شده بود مکرراً مطالبه می کنیم که اولاً اشخاص ارتجاع پرست مفسد که دربارشاهی را تحت نفوذ خود قرار داده و دربین ما و پادشاه حاجب واقع شده و اعلان سریع انتخابات در ولایات و تطبیق یافتن اصول مشروطیت درایران ممانعت کنندازدربار خارج شوند. ثانیاً یک کابینهٔ ملّی متشکل ازعناصر صالحه وحائز اعتماد آزادیخواهان بدون افاقهٔ وقت زمام ادارهٔ حکومت را بدست گیرد. ثالثاً تاریخ اعلان انتخابات درایالات بفوریت تعیین واخبار گردد.» هیأت مدیره متینگ.(٢٢)

تا اواخر شعبان ١٣٣٧، گفتگوهای بی نتیجه با تهران ادامه داشت. در ١٨ دی، عین الدوله ازکار کناره گرفت ولی بار دیگر مأمور تشکیل کابینه شد. در٢٨ دی شاه مستوفی الممالک را به ریاست وزرا برگزیدو درچهارم دلو(بهمن ١٢٩۶) تلگرامی از وزارت داخله در بارهٔ آغاز انتخابات دورهٔ چهارم به آذربایجان فرستاده شد. ازهمین رو، در٢٩ دی تلگرامی ازسوی کمیتهٔ ایالتی فرقه دموکرات و دردوم بهمن ١٢٩۶ تلگرام دیگری به مناسبت تشکیل کابینه ای که خواست مردم آذربایجان بود از سوی هیأت مدیرهٔ میتینگ به مستوفی الممالک رئیس الوزرا مخابره شد و بدین سان مرحلهٔ نخست قیام به پایان رسید. انتخابات مجلس شورای ملی درتبریزدر١۵ شهریور١٢٩٨به پایان رسید. ولی انتخابات شهرهای آذربایجان صورت نگرفت. در١٨ آبان ١٢٩٨ انجمن نظارت تبریز، نام برگزیده شدگان را اعلام کرد. از٩ نمایندهٔ تبریز۶ عضوفرقهٔ دموکرات بودند و خیابانی نفر سوم بود.(٢٣) با برگزار نشدن انتخابات دردیگر شهرهای آذربایجان که فرقهٔ دموکرات درآنها نیرومند وخیابانی دارای نفوذ اجتماعی وسیاسی بود، ازپا گرفتن یک فراکسیون نیرومند مجلس شورای ملی جلوگیری شد؛(٢۴)وضعی که می توانست مایهٔ دگرگونیهای چشمگیردر زمینه های اجتماعی وسیاسی شود. این رفتاردولت وطبقهٔ پیوسته به استعمارنشان می دادکه چگونه امپریالیسم ویارانش برای پاسداری ازمنافع مشترک خود به پایمال کردن حقوق سیاسی واجتماعی مردم مستعمرات اقدام می کنند و به آن خو گرفته

اند.

در۲۲ اسفند ۱۲۹۸ کنفرانس ایالتی فرقهٔ دموکرات برگزارشد و در هشتم فروردین ۱۲۹۹ اعلامیه ای ازسوی کمیتهٔ منتخب مجلس محلّی تبریزدر بارهٔ تشکیلات فرقهٔ دموکرات ومسائل جاری انتشاریافت که معطوف به مسائل داخلی فرقه بود.(۲۵) با وجود مخالفت مردمی درآذربایجان و بویژه درتبریز وشیخ محمد خیابانی. اعضای شناخته شدهٔ طبقهٔ حاکم پیوسته به استعمارو همچنان زیرنام نظام مشروطه، سازمانهای دولتی را دردست داشتند.

ازهمان مرحلهٔ آغازاعتراضها به اجرا نشدن اصول مشروطه و دخالت دولتهای استعماری درامور اقتصادی وسیاسی ایران، دولت مرکزی کوشید با فرستادن افراد معین به آذربایجان، زیرعنوان حاکم یا مأمورنظمیه وعدلیه، تقویت پادگان قزاق درتبریز، نفوذ خود را دراستان افزایش دهد. درمرحلهٔ نخست قیام، رهبران فرقهٔ دموکرات بافرستادن تلگرام وتشکیل اجتماعات خواستار دموکراسی و مشروطیّت وبرگزاری انتخابات مجلس شورایملّی درسراسر ایران بودند، ولی به ساختارواقعی طبقهٔ حاکم آشنایی نداشتند وبه دشواری می توانستند بپذیرند که حتّا سیاستمداران وجیه الملّه وظاهرالصلاح که تظاهر به دموکراسی منشی و ایران دوستی می کنند و پاره ای از آنان عضو حزب دموکرات ایران هم بوده اند. بر خلاف آنچه می گویند و می نمایند رفتار کنند. باید گفت رهبران قیام می پنداشتند اگربه جای یک والی بدنام، والی خوشنامی درکابینه گردآیند، مرادحاصل، مشکلات جامعه برطرف و دموکراسی ومشروطه مستقرخواهد شد،وتوجّه نمی کردند که بسیاری ازبازرگانان ثروتمند وزمینداران بزرگ آذربایجان که برای پاسداشت زندگی خودبه گونهٔ گذرا از جنبش مردمی پشتیبانی می کردند. هرگز از منافع وامتیازات طبقاتی شان چشم نخواهند پوشید.

مرحلهٔ دوم قیام

مرحلهٔ دوم قیام با پیشامدی در۱۶ فروردین ۱۲۹۹ درتبریزآغازشد. درآن روز تلاش نظمیّهٔ تبریز برای بازداشت یک تن از هواداران قیام، به اعتراض عمومی انجامید.

در روزهای ۱۶و۱۷ فروردین پیوسته برشمارجمعیت معترض که درساختمان تجدّد- دفتر مرکزی فرقهٔ دموکرات - گرد آمده بودند افزوده شد.

«...انتصاب عین الدوله به ایالت آذربایجان و دکترامین الملک مرزبان به معاونت وی. و دکترحسین خان ملقب به سعیدالحکماء به ریاست دفترایالتی و سایرین آتش این قیام رابیشترمشتعل ساخت..براثرفشارافکارعمومی و اخطار ی که ازطرف خیابانی به دکترمرزبان داده شد رؤسای غیرقانونی ناگزیر ازحرکت شدند.ماژوربیورلگ ومسیو فکل کلومان[سران نظمیه]باتفاق مأمورین وآژان هایی که برای ایجادآشوب وبلوا وبی احترامی به آزادیخواهان ...آمده بودند شب پنجشنبه ۱۹حمل عاجلاً بطرف تهران عزیمت نموده و در کارهای نظمیه موقتاً به سردار اکرم تفویض شد.»(۲۶)

درهمان روز(۱۹ فروردین) بیانیه ای از سوی هیأت مدیرهٔ اجتماعات صادر شد و در این بیانیه که متن آن در زیرمی آید،وفاداری خیابانی به یاران و خواست او و یارانش برای استقرار مشروطیت به روشنی نشان داده شده است:

بیانیه

«آزادیخواهان شهر تبریز، به واسطه‌ی تمایلات ارتجاعی که دریك سلسله اقدامات ضد مشروطیت حکومت‌های محلی تجلی می‌نمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یك طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود، به هیجان آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده‌اند.

آزادیخواهان تبریز اعلام می‌کنند که تمامیت پرگرام آنان عبارت است از تحصیل یك

اطمینان تام و کامل از این حیث که مأمورین حکومت، رژیم آزادانهٔ مملکت را محترم و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین می‌نماید، به طور صادقانه مرعی و مجری دارد.
آزادیخواهان کیفیت فوق العاده باریك وضعیت حاضره را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم و آسایش را، به هر وسیله که باشد، برقرار دارند. در دو کلمه‌ی پرگرام آزادیخواهان عبارت از این است:
برقرار داشتن آسایش عمومی.
از قوه به عمل آوردن رژیم مشروطیت».
تبریز: پنجشنبه ١٩ حمل ١٢٩٩- رجب ١٣٣٨ هیئت مدیرهٔ اجتماعات» (٢٧)
از ١۶ فروردین تا ٢٢ شهریور که قیام با شهادت مظلومانهٔ شیخ محمد خیابانی درراه آزادی و استقلال ایران دردفاع از حقوق محرومان پافشاری بر اجرای اصول مشروطیت و پاسداری از یکپارچگی سرزمینی ایران به پایان رسید، شیخ محمد خیابانی می کوشید با سازمان دادن به هواداران قیام و ایراد سخنان آموزنده در زمینهٔ مسائل اجتماعی وسیاسی که همهٔ انها نشان ازدانش والا وعشق به ایران داشت موجبات ریشه گفتن نهشت و توسعه آنرا فراهم آورد. با بررسی دقیق سخنان شیخ محمد خیابانی می توان دامنهٔ آگاهیهای اجتماعی - سیاسی و باور راستین او به آزادی و حقوق بشر پی برد.
تلاش خیابانی برای ایجاد رابطه با نهضت جنگل در واپسین روزهای زندگی اش به جایی نرسید. حامل پیام خیابانی در وا پسین روزهای شهریور١٢٩٩ به رشت رسید، در حالی که در ٢٢ شهریور خیابانی به شهادت رسیده بود.
ابراهیم فخرایی در این باره نوشته است:
« همزمان باو واقعه ملاسرا [سی ام شهریور ١٢٩٩] حاجی آخوند نمایندهٔ مخصوص شیخ محمد خیابانی به جنگل رسید و پیام آن روحانی انقلابی را ابلاغ کرد. پیام این روحانی روشنفکر، برقراری ارتباط فیمابین آذربایجان و گیلان و

پیشروی به سوی هدف مشترک بود. فعالیت شیخ محمد خیابانی نیزدرجهت ایجاد یک تحول اساسی درسیستم حکومتی ایران و موانع آزادی دور می‌زد و حصول چنین آرزویی را از طریق نزاکت بی‌ثمر می‌دانست. و چون به عمق مسأله و افکار حکومت‌های وقت پی برده لذا نیل به هدف را جز از طریق انقلاب نمی‌جست. نامبرده یکی ازمخالفان سرسخت قراردادوثوق الدوله ویکی ازمردان با شهامت ولیدر حزب دموکرات بود. حاجی آخوند بعد از ابلاغ رسالت خود، در « زیده» به مرض اسهال خونی مبتلا شد و به همان مرض هم درگذشت و به علت گرفتاری جنگلی‌ها بعد از واقعه ملاسرا امکان برقراری ارتباط مقدور نگشت.... در واقعه قتل خیابانی مسلماً انگلیسی ها بی دخالت نبودند.»(٢٨)

شوربختانه متن نامه و پیام محمد خیابانی به میرزا کوچک دردست نیست. گریکور یقیگیان درکتاب خود« شوروی و جنگل» چند سطر از این نامه را آورده است:

« **چه فرقی بین شما و وثوق الدوله است؟ وثوق الدوله می خواهد ایران را با مساعدت مشاوران انگلیسی اداره کند و شما می خواهید ایران را با مساعدت لشکریان روس اشغال کرده اداره کنید.**»(٢٩)

اگر آنچه را نقل شد بعنوان یک سند موثق بپذیریم، باید به دونکته اشاره کنیم:

١ - ناآگاهی کامل شیخ محمد خیابانی از جریانهای درونی نهضت جنگل و شخصیت ملی و ایران دوستی میرزا کوچک و مخالفت او با بیگانگان. این نا آگاهی و داوری نادرست می تواند مایه گرفته از تبلیغات دشمنان درونی و بیرونی ایران در سراسر کشور برضد نهضت جنگل باشد(٣٠) و نتیجهٔ جدا ماندن نهضتهای مردمی در ایران ازیکدیگر.

٢ – تلاش شیخ محمد خیابانی برای تماس مستقیم با رهبران نهضت جنگل و به دست آوردن همکاری آنان نشان می دهد که خیابانی ایستادگی در برابر دولت مرکزی را محدود به آذربایجان نمی دانسته و به ایران و آیندهٔ آن می اندیشیده است. کوشش شیخ محمد خیابانی برای همکاری و همگامی با کلنل محمد تقی خان

پسیان هم به علت نبود ارتباط به جایی نرسید.
واما جریان توطئه مخبر السلطنه هدایت که با سوء استفاده از اعتماد شیخ محمد خیابانی مأموریت خود را انجام داد:
« پس ازتزویری که مخبر السلطنه هدایت بکار بردو با رئیس قزاقخانه ومیرحسن خان هاشمی(سرتیپ هاشمی دامادسالار ملی) رئیس قوای ژاندارمری برای امحاء قیام وقیامی ها تبانی کرد قزاقان را که از خیابانی دل پری داشتند علیه قیام اغواء نموده به« عالی قاپو» محل تمرکز کانون حکومت ملی حمله ورساخت و آنجا را تسخیر کردند.» (٣١) علی آذری در همین نقل قول می افزاید (زیر نویس)«... این دو تن تحت نظر مشتیج که از بقایای روس های تزاری بود انجام وظیفه می کردند.» (٣٢)

مخبر السلطنهٔ هدایت خود در بارهٔ چگونگی توطئه و نقش کنسولهای انگلیس و آمریکا و مشتیج رئیس روسی قزاقخانه در این جنایت اعتراف می کند:
مشتیج رئیس قزاق [از افسران روسیهٔ تزاری که پس ازانقلاب اکتبر ١٩١٧ به سمت فرماندهی در قزاق خانه تبریز به کار خود ادامه می داد و از تهران دستور می گرفت ش – ر] بدیدن من آمد اظهار کرد که قیام پروپائی ندارد، عده فوج ملی فعله‌اند، لباس بیخود بآنها پوشانده‌اند، اگر ژاندارم با قیام همراهی کند که آنراهم احتمال نمیدهم درچهارساعت والادرچهل دقیقه بساطشان برچیده است، مترجمش پسرعلاءالملك بودسردارمکرم که منسوب با سید المحققین است. گفتم برای جنگ نیامده‌ام، مشغول نصیحتم،علماء و قنسول‌ها دیدن میکنند اعیان ممنوعند، پسرهای بصیر السلطنه را گرفته‌اند به نظمیه برده بودند در بازدید علماء و قنسولها شش سوار قزاق همراه من است. مردم از حضور من در تبریز آگاه شدند، در عبوراز چشم کسبه پیداست که استغاثه دارند، از در ژاندارمری که میگذرم بوقی میزنند شیپور ندارند، رئیس ژاندارم بدیدن من نیامد ولی به پیغام اظهار انقیاد کرد.

قنسول انگلیس در ملاقات گفت ازما چه برمیآید؟ گفتم نصیحت، همچنین قنسول امریکا.
پس ازملاحظه کتاب ووسترف، انگلیس روی موافقت نشان میدهد، قنسول انگلیس وقت ملاقات خواسته خیابانی بقنسولگری میرود صحبت میکند میگوید اگر ده هزارنفر هم از تهران بیایند جواب میگویم، قنسول گفته بود یك ملاقات با فلانی بکنید، میگوید زبان‌آور است مرا مجاب میکند، قنسول امریکا پیغام داد خیابانی بتهران یاغی است.....
مشتیج درثانی آمد نزدمن نقشه سابق را تکرارکرد میدانستم ازطهران دستوردارد بفرمان من باشد[دراین تاریخ قزاقخانه دراختیار افسران انگلیسی در ایران قرار گرفته بود. ش- ر] گفتم اطراف کار را باید درست دید نمیخواهم زدوخورد بسیار بشود و تلفات واقع گردد شما به عالی‌قاپو رفتید قیامیها مرا در ششکلان گرفتند، قصه ول کن تا ول کنم میشود... قرار شد روز یکشنبه که معمولا دعوت چای دارد من هم بقزاقخانه بروم....دو ساعت بغروب مانده ...بقزاقخانه رفتیم... نصف شب شدخبررسید که ژاندارمها بنا برمواعده از شهر رفتند که مال التجاره از باسمنج بیاورند قزاق‌ها را هم باین بهانه نگاه داشته بودند. رئیس قزاق کسان بر سر راه خیابانی گماشته بود که او را به قزاقخانه بیاورند منع کردم که سوء اتفاقی نیفتد معلوم شدخیابانی امشب برخلاف عادت با جمعی آمده است و مأمورین احتیاط کرده بودند. می‌بایست تصمیم گرفت، باز از رئیس پرسیدم که بعمل خودتان اعتماد دارید که کار دنباله پیدا نکند؟ اطمینان داد، حکمی هم برای سوارهای مراغه خواست،دادم، شامی حاضر شده بودصرف شد تختخواب یکی بود بمن رسید رفقا را گفتیم روی تخت‌های سالن شب را باید گذراند کی خوابش برد من قدری با لباس در رختخواب غلطیدم تا سپیده دمید.... در را باز کردم صدای تیر میآمد، گاهی کمتر گاهی بیشتر، سرآفتاب ظفر الدوله خبر داد که مرکز نظمیه، عالی‌قاپو و مرکز تلفن بتصرف ماست درشکه قزاق‌باشی را حاضرکردند با دوازده سوار نیزه بدست از طرف ارمنستان به عالی‌قاپو حرکت

شد کسبه در راه از خانه‌ها بیرون می‌آمدند ماشاء الله و ساق اولسون میگفتند رسیدم درب نظمیه صاحب‌منصبان جمع بودند ازآنها دلجوئی شد، چه گفته میشدکه ژاندارم ونظمیه باخیابانیندو نبودند موافقت صوری بوده است.(۳۳)

با توجه به گفته های مخبر السلطنه هدایت، همدستی وابستگان طبقهٔ حاکم با دولتهای استعماری در سرکوب قیام خیابانی آشکار می گردد:

«... از آن سوی تصمیم براین گرفته شد تا جنبش خیابانی را در آذربایجان که صبغه ای کاملاًضد انگلیسی داشت درهم فرو پاشند.... مخبر السلطنه با سرکوب جنبش خیابانی بزرگترین خدمت را به منافع بریتانیا کرد.» (۳۴) شوربختانه این پرسش نیز بی پاسخ مانده است که چه کسی در تهران به مشتیج فرمانده قزاق در تبریز دستور ترور خیابانی را داده بود.

در باره کشته شدن خیابانی به دست قزاقها، یک شاهد عینی که در محل حضور داشته، گفته است:

«.....مرحوم خیابانی، به‌واسطه تسخیر عالی‌قاپو و فقدان قوای ملی ناگزیر از پنهان شدن شد. پیش از آنکه به خانه ما بیاید، یکی از دوستان خیلی نزدیک او که عضو هیئت مدیره قیام نیز بود، چهار ساعت او را به انتظار خود گذاشت و وقت بسیار گرانبهایش را عبث و بیهوده ساخت...هنگامی که به خانه ما آمد و جریان را به پدربزرگم گفت، ایشان با کمال محبت و شجاعت او را پذیرفت. و دریکی اززیر زمین های حیاط دوم (اندرون) جایش داد....»(۳۵) [پدربزرگم طرز فرار او را از خانه‌اش پرسید، خیابانی چنین گفت: «چند دقیقه پیش که قزاقان به درخانه‌ام هجوم آوردند، من چاره را در این دیدم که به پشت‌بام بروم و خود را به کوچه شما بیندازم وهمین کار را کردم. پس از فرود آمدن از پشت‌بام، تفنگ و قطار فشنگم را زنم از بالای بام انداخت. برداشتم و مستقیماً آمدم اینجا». آن شب ما ابداًبه خواب نرفتیم. به نوبت کشیک می‌دادیم. من و مادربزرگم مأمور پذیرایی خیابانی شدیم. روز بعدازاختفا، پدربزرگم به خیابانی پیشنهاد کرد که هر گاه موافقت فرمایید نزد مخبرالسلطنه می‌روم و برای شما تأمین می‌گیرم.

خیابانی چنین پاسخ داد: «شما شخصیت بزرگی هستید، او کوچک تر از آن است که شما نزد او بروید.»]« ...**خیابانی گفت جناب حاج شیخ، پدربزرگوار، من کشته شدن را به تسلیم ترجیح می دهم، من پیش دشمن زانو بزمین نمی زنم. من فرزند انقلاب مشروطیت ایرانم، من از اعقاب بابک خرم دین هستم ... قول می دهم به فرض اینکه به اینجا نیز حمله نمایند در خانه شما ابداً تیراندازی نخواهم کرد و حقیقتاً هم به این وعده خود نیز صادق و وفادار ماند** زیرا بعد از ظهر روز دوم اختفا، وقتی که اسماعیل قزاق و همراهانش وارد خانه ما شدند و به طرف زیرزمین [محل اختفای خیابانی] روانه شدند، خیابانی اورا ازپنجره زیرزمین دید وامکان داشت قبل از شلیک اسماعیل، او را از پا درآورد، ولی به احترام قولی که داده بودابداً تیرخالی نکرد. اسماعیل قزاق بلادرنگ چندین تیرازپنجره زیرزمین به طرف شیخ که باپیراهن و زیرشلواری بود، خالی کرد... شیون وغوغای عجیبی درخانه ما به راه افتاده بود... اسماعیل و همراهانش وارد زیرزمین شدند، پس از لحظه‌ای جسد خون‌آلود شیخ را از زیرزمین خارج کردند و به میان کوچه بردند. جسد را در کوچه روی نردبان کوچکی انداختند و به مقر فرمانفرمایی مخبرالسلطنه بردند.»٣٦

« خیابانی بدون شک مردی وطن‌دوست ودارای تعصب ملی شدید و دشمن سرسخت بیگانگان ومخالف با هرگونه مداخله اجنبی درامور داخلی ایران وطرفدار ایجاد یک حکومت ملی و مستقل ونیرومند بود و چون رجال آن روز را برای ایجاد چنان حکومتی ناتوان و نالایق تشخیص می داده می خواسته است خود، آن حکومت ملی نیرومندو صالح را بوجود آورد و طبیعی است که تحقق آرزوهای خیابانی می بایست ازتبریز وآذربایجان آغازگرددو بر سراسر ایران گسترش یابد.»(٣٧)

جنازۀ فرزند وفادار به انقلاب مشروطیت ایران را با خفت وخواری درگورستان امام زاده حمزۀ تبریزبه خاک سپردندوبدین سان خورشید قیام غروب کرد.»(٢)

◄ ۲ـ **نشریه گلبرگ در بارهٔ شیخ محمّد خیابانی** آورده است:

مقام اخلاقی

در اخلاق نیز مقام بلندی داشت. پس از وفات مرحوم آقای حاجی سید حسین پیش نماز، پدرزن فقید آن شهید ـ که در مسجد جامع تبریز امامت داشت ـ خیابانی قریب چهار سال، ظهرها در مسجدجامع و شب ها و صبح ها در مسجد کریم خان، امام جماعت بود و بیش از هزار نفر در نماز جماعت به او اقتدا می کردند.

زندگی سیاسی

در سال ۱۳۲۴ ق (۱۲۸۵ ش) حکومت ایران تغییر یافته، اصول حکومت شورایی در ایران برقرار شد. دوره دوم زندگی مرحوم خیابانی شروع شد و او مقدمات دوره فعالیت های سیاسی خود را فراهم کرد. در ایامی که قوای ارتجاع و قشون محمدعلی میرزا پیرامون تبریز را محاصره و آب و آذوقه را به روی اهالی شهر بسته بودند، خیابانی تفنگ بر دوش، در سنگرها و به همراه مجاهدان، به دفاع از عدالت و آزادی می پردازد. او زمانی که از برخی مجاهدان اندک سستی حس می نماید، با بیانات شیرین و نطق های مهیّج، آنها را تشجیع می کند و روح تازه ای در کالبد افسرده آنها می دمد.

شیخ محمد خیابانی در عین مجاهدت، عضو مؤثّر انجمن ایالتی بود و بعد از خاتمه سلطنت محمدعلی میرزا به نمایندگی مردم و مجلس شورای ملی، با رأی چشم گیر انتخاب شد.

خیابانی در مجلس

شیخ محمد خیابانی در سال ۱۲۸۸ به جهت برخورداری از سابقه درخشان، به عنوان نماینده مردم تبریز برای مجلس دوّم انتخاب شد. وی بعد از انتخابات به تهران

عزیمت نمود و در دفاع از آزادی و حقوق ملت از هیچ کوشش فروگذار نکرد. در طول مدت نمایندگی، استقلال رأی و شیوه خود را حفظ نمود. او در سنگر قانون گذاری خود را وارث خون هزاران شهید انقلاب می دانست و با موضع گیری های آگاهانه و ضدّاستبدادی و ضدّاستعماری، در کنار نمایندگان متعهّدی چون آیت الله مدرس به دفاع از مردم ستم دیده ایران پرداخت.

نطق خیابانی در مجلس

در بحث مجلس درباره اولتیماتوم روس ـ که نوعی باج خواهی همسایه شمالی به حساب می آمد ـ خیابانی نطق غرّا و گیرایی ایراد نمود. آن شهید راه عدالت و آزادی، پس از شرح وضعیت حکومت ها در جهان و ذکر حق حاکمیت ملت ها، از دولت می خواهد که به هیچ وجه این اولتیماتوم را نپذیرد و تخلّف آنها را از معاهدات بین المللی گوش زد کند. شهید خیابانی معتقد بود: دولت سزاوار است با کمال احترام بگوید که این تقاضا خلاف معاهدات و خلاف عهدهایی است که در عالم بسته شده است. هیچ کس و هیچ دولتی حق ندارد که اختیار و آزادی و استقلال کسی یا دولتی را از دست آنها بگیرد، مگر این که به همان شیوه کهن دو هزار سال قبل برگردد. قبول این تقاضا رخنه به استقلال ایران است. ممکن نیست این ملت امور کشور و اختیار و استقلال خود را به دیگران واگذار کند....

استقلال مواضع

اغلب عالمان دینی که برای اصلاحات اجتماعی به پا می خیزند، از استقلال موضع برخوردارند. اینان از همان ابتدا با اتکا به قدرت لایزال الهی برای استقرار بخشیدن به دین خدا و نجات جامعه به پا می خیزند و در این کار لحظه ای دچار تردید نمی شوند و در طول مبارزه علی رغم روبه رو شدن با انواع مشکلات، استقلال رأی خود را حفظ می کنند. شیخ محمد خیابانی نیز دارای چنین خصوصیت بارزی بوده است.

سخنرانی خیابانی در میتینگ سبزه میدان تهران

پس از آن که دولت وقت به صلاح دید ناصرالملک نایب السلطنه اولتیماتوم را قبول کرد و مجلس دوّم را بست، در حقیقت یک کودتا در ایران شروع شد. مرحوم خیابانی در اجتماع اعتراض آمیز مردم در سبزه میدان شرکت کرد و در این مراسم علیه کودتا و حکومت وقت و اولتیماتوم سخنرانی کرد و مواضع خود و آزادی خواهان را بازگو نمود.

نیروهای بیپرم خان در پی دستور وزیر امورخارجه، برای دستگیری خیابانی و دیگر یارانش به سبزه میدان آمدند، اما اثری از خیابانی نیافتند. پس از این واقعه آقای معتمدالتجار به خیابانی پیشنهاد می کند که آن شب را در منزل او بگذراند. اما شیخ می گوید، وظیفه خود را انجام دادیم و نتیجه هم گرفتیم. دستگیری من برای آنها هنگامی ارزش داشت که مراسم برپا نشده و نطقی ایراد نشده بود. اما اینک ما اسرار را برای مردم فاش کردیم و جامعه را آگاه ساختیم.

هجرت

بعد از ماجرای بسته شدن مجلس و سخنرانی در سبزه میدان، خیابانی برای زیارت مرقد امام هشتم و اقوام خود، همراه خانواده اش به مشهد می رود و سه ماه در آن جا می ماند. سپس عازم باکو و تفلیس می شود و از آن جا از طریق راه آهن به تبریز باز می گردد. در این ایام صمدخان شجاع الدوله از طرف روس ها حاکم تبریز شده بود؛ در نتیجه وارد شدن به تبریز برای او میسّر نبود. اطرافیان خیابانی به مشاوره پرداختند و قرار شد خانواده خیابانی به تبریز عازم شوند و خود او برای مدتی در پتروفسکی نزد عمو و سایر خویشاوندان خود بماند ولی او راضی به این کار نبود. لذا پس از مدت کوتاهی عازم تبریز شد.

مراجعت به تبریز

در دوره تسلط صمدخان شجاع الدوله دست نشانده روس ها، مرحوم خیابانی به صورت مخفیانه به تبریز آمد و بلافاصله به خانه خود وارد شد. چون صمدخان در پی او بود، خانواده اش او را پنهان کردند و فقط یکی دو نفر از دوستان نزدیکش از آمدن او به تبریز آگاه بودند.

شیخ محمد خیابانی یک ماه به صورت مخفی در تبریز ماند و نهایتا رفقای او چنین مصلحت دیدند که ورود او را به صمدخان شجاع الدوله اطلاع دهند. این کار صورت می گیرد و بعد از مذاکره حکمی مبنی بر مصونیت خیابانی صادر می شود. در این حکم شرط مصونیت او اشتغال صرف به امامت جماعت و تجارت ذکر می شود.

مرحوم بادام چی می گوید: مدتی شیخ در تبریز به کار امامت جماعت و تجارت مشغول شد، ولی در خفا ارتباط خود را با یاران و آزادی خواهان برقرار می کرد و آنان در مسائل کشوری مشورت هایی با خیابانی انجام می دادند. کلیه فعالیت ها به صورت مخفی انجام می گرفت تا این که اوضاع به قدری به وخامت گرایید که آتش قیام شعله ور شد.

تشکیل حزب دموکرات

به دنبال وقوع انقلاب اکتبر روسیه و کنار گذاشته شدن صمدخان از حکمرانی آذربایجان، فضای آزادی نسبی در تبریز ایجاد شد. در این فرصت مرحوم خیابانی با همکاری یاران خود حزب دموکرات را بنیاد نهاد. این در زمانی بود که انقلاب بلشویکی در روسیه رخ داده و فعالیت های کمونیستی درحال توسعه بود و عواملی نیز در ایران اقدام به فعالیت های هماهنگ با انقلابیان شوروی می کردند. اقدام شیخ محمد خیابانی از این جهت نیز حائز اهمیت است؛ چرا که در این ایام اگر تشکیلاتی برای مبارزه به دست روحانیت و متدّینان ایجاد نمی شد، بر اثر شدت فشار استبداد،

عملاً فعالیت های کمونیستی تقویت می شد.
اقدامات خیابانی چنان پیش رفت که عوامل روسیه برای استفاده از فرصت پیش آمده، خود را حامی حرکت شیخ نشان دادند و عملاً موضع انفعالی گرفتند.

انتشار روزنامه تجدّد

موج تبلیغات رنگارنگ که از سوی ایادی استعمار و استبداد صورت می گرفت، خیابانی و یارانش را واداشت تا برای بیان مواضع خود و نیز مشکلات مردم، دست به انتشار روزنامه بزنند. سهم این روزنامه در پیشبرد قیام مرحوم خیابانی به حدّی است که می توان گفت بدون وجود آن، حتی قدم های اوّلیه را نیز نمی توانست بردارد. اقدامات خیابانی و دوستانش برای نجات کشور در این نشریه درج می شد و خیانت های حکام جور نیز به اطلاع مردم می رسید و همین امر مردم را بیش از پیش به صحنه مبارزه می کشاند.

اقدامات خیابانی

بعد از تشکیل حزب دموکرات و انتشار روزنامه تجدد، خیابانی در اندک مدتی شعبات حزب را در تمام نقاط آذربایجان دایر کرد و اصلاحات سیاسی را آغاز نمود. سپس تشکیلات ژاندارمری آذربایجان را با قریب پانصد نفر ژاندارم راه انداخت. فعالیت دموکرات ها منجر به سقوط وثوق الدوله شد ولی قیام تداوم یافت و خواسته ها و اصلاحات طی تلگراف های متعددّی به گوش مسئولان مملکتی رسانده می شد.

استقلال حزب دموکرات

خیابانی با شناخت کامل از حرکت های داخلی و خارجی، مراقب تمامی جوانب قیام بود. عثمانی ها مدت های طولانی خواب انضمام آذربایجان به اراضی خود را می دیدند و از طرفی روسیه با حرکت های سلطه جویانه سعی در خفه نمودن حرکت های مستقل داشت. لذا وقتی عثمانی ها به بهانه سرکوب شورش آشوری ها به ایران

وارد شدند، دموکرات ها به مخالفت برخاستند و این منجر به دستگیری خیابانی و یارانش شد که بعد از تخیله خاک ایران آزاد شدند.

موفقیت در انتخابات

بعد از عزل مکرم الملک و گسترش فعالیت دموکرات ها و ایجاد آزادی نسبی، انتخابات دوره چهارم مجلس برگزار شد. فعالیت اعضای حزب دموکرات و فداکاری آنها باعث شد شش نفر از آنها، از جمله مرحوم خیابانی، با اکثر آرا به مجلس راه یابند.

قرارداد ۱۹۰۷ ایران و انگلیس

وقتی وثوق الدوله اقدام به عقد قرارداد ۱۹۰۷ با انگلیسی ها نمود، روزنامه تجدّد ـ که مدیرمسئول آن شیخ محمد خیابانی بود ـ طی مقالاتی، بی اعتبار بودن آن را گوش زد نمود و نوشت: مادامی که این قرارداد از تصویب مجلس نگذشته، آن را بیش از یک ورق پاره چیز علی حده نمی دانیم و ترتیب اثری به آن نمی دهیم.

نمایندگان آذربایجان تحت قیادت رهبر مقتدر خویش، مرحوم خیابانی، با حضور فعال در مجلس با این قرارداد به مخالفت برخاستند. وثوق الدوله برای خنثی کردن اقدامات دموکرات ها دست به حرکت هایی زد تا بتواند قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند. او سعی در محدود کردن فعالیت دموکرات ها نمود. اقدامات وثوق الدوله موجب تشدید فعالیت خیابانی شد و حزب دموکرات کنترل تبریز را به دست گرفت.

آغاز قیام

با آغاز قیام شیخ محمدخیابانی در فروردین ۱۲۹۹، دو روزِ تمام نیروهای انقلابی شهر و ادارات دولتی تبریز را تصرّف کردند. شش ماه با کمال متانت مقاصد مورد نظر انقلابیون پی گیری شد و با هرگونه هرج و مرج و فتنه جویی برخورد می شد.

مرحوم بادام چی معتقد است: به شهادت اشخاص بی طرف از تجار و کسبه و اعیان، اگر قیام انقلابیون تبریز نبود و یا آن که این نهضت در دست کس دیگری بود، حتما مملکت به طرف هرج و مرج می رفت. تنها فداکاری حزب دموکرات و درایت و کفایت و تدبیر شهید خیابانی بود که جلو این سیل بلا گرفته شد و مملکت از بدبختی غیر قابل تحمل نجات و استقلال ایران و اموال و اعراض اهالی از تعدّی و تجاوز اشرار حفظ شد.

نخست وزیری مشیرالدوله

در پی قیام پیروزمندانه مردم تبریز به رهبری شیخ محمّد خیابانی، که در نتیجه کارهای نامناسب وثوق الدوله تشدید شده بود، امکان ادامه کار برای وثوق الدوله از بین رفت. پس از عزل او مشیرالدوله به نخست وزیری انتخاب شد. مشیرالدوله برای مقابله با قیام تبریز مهدی قلی خان هدایت معروف به مخبرالسلطنه را به سِمَت والی آذربایجان برگزید و او را مأمورِ براندازی قیام تبریز کرد. مخبرالسلطنهٔ از طریق صحبت با دوستان خیابانی او را تشویق به پایان بخشیدن به قیام کرد، ولی مرحوم خیابانی به اواعتنایی نکرد. مخبرالسلطنه چون ازراه تزویرو فریب ومذاکره نتوانست خیابانی را از ادامه مبارزه منصرف کند، با رئیس قزاق خانه تبریز ـ که کلنل روسی بود ـ دست به دست هم داد و نقشه حمله به نیروهای خیابانی را طراحی کرد سرانجام در بامداد ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ که بیشتر نیروهای مرحوم خیابانی برای سرکوبی اشرار محلی به اطراف تبریز رفته بودند، به مقرّ حکومت خیابانی حمله کرد و پس از کشتن و خلع سلاح کردن نیروهای باقی مانده خیابانی مرکز آزادی خواهان را به تصرّف درآورد.

تعقیب خیابانی

پس از تصرّف مقرّ حکومت مجاهدان تبریز به دست قزاق های کلنل روسی و نیروهای حکومتی، مخبرالسلطنه به تعقیب شیخ محمدخیابانی پرداخت. وقتی قزاق ها به

خانه خیابانی حمله کردند، او قبل از این که آنها به او دست بیابند از راه پشت بام خود را به خانه شیخ حسن علی میانجی رساند. شیخ حسن علی به خیابانی اصرار کرد که از مخبرالسلطنه برای او تأمین بگیرد. امّا رهبر شجاع قیام تبریز گفت: شما شخصیّت بزرگی هستید. او کوچک تر از آن است که شما نزد او بروید. اصرار شیخ حسن علی به جایی نمی رسد وآخرین سخنی که شیخ محمّد خیابانی در پاسخ به اصرارهای او گفت این بود که «من کشته شدن را به تسلیم شدن در برابر مخبرالسلطنه ترجیح می دهم. من پیش دشمن زانو بر زمین نمی زنم. من فرزند انقلابم». شیخ حسن علی با شنیدن این حرف ها و این همه شهامت و استقامت شیخ را تحسین کرد.

شهادت شیخ محمد خیابانی

وقتی شیخ محمّد خیابانی پس از سقوط مقرّ حکومتی مجاهدان حاضر به تسلیم نشد، در ظهر ٢٢ شهریور ١٢٩٩، قزاق ها به مخفی گاه او پی بردند. آنها به آن جا حمله کردند و به او قول دادند در صورت عدم تیراندازی به او شلیک نخواهند کرد. شیخ در محلی مخفی شده بود که کاملاً به قزاق ها مسلّط بود، ولی به اعتبار قولی که به او داده شده بود از تیراندازی به سوی آنها خودداری کرد. امّا سردسته قزاق به محض روبرو شدن با خیابانی به صورت بسیار ناجوان مردانه او را به رگبار بست و او را در دم به شهادت رساند. آن گاه جنازه او را به مقرّ فرمانروایی مخبرالسلطنه حمل کردند و سپس بدون هیچ گونه تشریفات، در گورستان امام زاده سیدحمزه دفن کردند.

اهداف قیام شیخ محمد خیابانی

از بررسی سخنان رهبر قیام تبریز و موضع گیری های او چنین برمی آید که قیام مجاهدان تبریز به منظور تحقق بخشیدن به اموری از این دست بود:

١. قطع دست اجانب از سلطه پیدا کردن بر کشور و منابع آن؛
٢. از بین بردن استبداد و احیا و اجرای قانون مشروطیت؛
٣. سروسامان دادن به اوضاع آشفته کشور و حفظ استقلال همه جانبه ایران؛

۴. همکاری با نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان در راه اصلاح اوضاع کشور و بیدار کردن مردم.

علل شکست قیام خیابانی

درباره علل عدم پیروزی نهضت مجاهدان تبریز به اموری اشاره شده است که ازجمله آنهاست:

۱. خیانت عوامل بیگانه؛
۲. کم بودن نیروهای مقاومت؛
۳. اعتماد بیش از حدّ به افراد به ظاهر حزب؛
۴. عدم همکاری هم پیمانان خیابانی؛
۵. استقلال رأی خیابانی در حفظ مواضع اصیل انقلابی و حاضر نشدن به همکاری با روس و انگلیس.

سخنانی کوتاه از شیخ محمّد خیابانی

ملّتی که از مرگ نمی ترسد هرگز نمی میرد.
اوّلین لازمه شرافت هر ملّت استقلال است؛
حافظ و نگهبان استقلال هر ملّتی شجاعت و قهرمانی اوست.
انتظام و انضباط شرط عمده موفقیّت است.
اعتماد به نفس شرط عمده موفقیّت است.
شجاعت مادّی بی شجاعت معنوی کامل نیست.
ترسْ عامل عمده اسارت ملّت هاست.
در راه زندگی شرافتمندانه باید از جان و مال گذشت.
استقلال ملّت ها را فقط فضایل و اخلاق عالی می تواند محفوظ دارد.(۳)

◄ ۳- م . کریمی در بارهٔ « جنبش شیخ محمد خیابانی اینگونه می نویسد: شیخ محمد خیابانی به سال ۱۲۹۷ (۱۲۵۸ ش) در خامنه از توابع تبریز به دنیا آمد. پدرش عبدالحمید همانند هزاران مرد آذربایجانی در پی یافتن یک لقمه نان ، تن به سفرهای طولانی می داد. او تاجر کوچکی بود که از راه داد و ستدحلال، نان فرزندانش را درمی آورد و بسیار اتفاق می افتاد که ماهها خانواده اش را ترک می کرد و تنها می گذشت. فرزندش محمد در همان روستای خامنه با ستم و رنج آشنا شد. محمد هنوز به سن نوجوانی نرسیده بود که پدرش به همراه خانواده به تبریز می آید و در «خیابان» ساکن می گردد. تبریز شهری بزرگ و با فرهنگ که مرکز انقلابات بوده است. محمد با جامعه و ادبیات آشنا می شود، همراه پدر به سفرهای تجاری می رودو به تحصیل می پردازد. با زبان و ادبیات روسی و آثار انقلابی متفکران روس آشنا می شود و با تجربه ای ارزنده به تبریز بازمی گردد. او اعتقاد دارد که «هر نهضتی که بر تکامل فکری و تحول عمیق مبتنی نباشد یا زودگذر است و یا به نتیجهٔ مطلوب نایل نخواهد شد». او لباس طلبگی می پوشد و در مدرسهٔ طالبیهٔ تبریز به تحصیل علوم دینی می پردازد و نزد اساتید بزرگ زمان ، علم و ادب می آموزد و بر زبانهای فارسی ، روسی ، ترکی ، عربی ، فرانسوی تسلط می یابد و چون به کمالات عالی می رسد در مسجد «خالا اوغلی» به تدریس می پردازد و امامت نماز را در مسجد کریم خان بر عهده می گیرد و به زبان شیرین مادریش با سخنرانی های گرم و روانش مردم را آگاهی می بخشد. با خانم خیرالنساء دختر حاج سیدحسین آقا پیشنماز خامنه ای ازدواج کرده و بعد از وفات ایشان ، امامت مسجد جامع تبریز را برعهده می گیرد.
شیخ محمد در این زمان خطیبی دردآشنا و سخنرانی ماهر بود و با سخنان آتشین خود، ستمگران را رسوا می کرد و مردم را آگاه می ساخت. در این زمان علی موسیو، حاج علی دوافروش و دیگران که مرکز غیبی تبریز را به وجود آورده بودند شیخ خیابانی را نیز به جمع خود می پذیرند و از این پس با این روشنفکران زمانه به تدبیر در ادارهٔ انقلاب می پردازد. از این پس سخنرانی های شیخ شیواتر ، روشن تر شده و به ازدحام مردم در مسجد اضافه می شود و عمق و معنای گفتارش بیشتر می گردد.

سازماندهی آغاز می گردد. انجمن ملی به وجود می آید تا انجمن ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی را عملی سازد. به دنبال انجمن ملی، در محلات تبریز نیز انجمنهای کوی ها مانند انجمن سعادت در کوی مقصودیه، انجمن اتحاد در محلهٔ چرنداب، انجمن حقیقت در محلهٔ امیرخیز، انجمن خیابان در محلهٔ خیابان تشکیل می شود و پیشنهادات خود را به انجمن ایالتی یا انجمن ملی ارائه می دهند. جلسات انجمن ملی بطور مرتب تشکیل شده و از اعضای انجمنهای محلات نیز در آن شرکت می کنند.

آذربایجان ، انجمن ایالتی و ولایتی را که در حد مجلس ملی کارهای ارزنده را به انجام رساند مدیون تلاشهای شیخ محمد خیابانی است. انجمن ، روزنامهٔ انجمن را نیز چاپ و منتشر می ساخت. یادآوری می شود در این زمان بیش از ١٥ روزنامه در تبریز منتشر می شدکه عبارتند از: آنادیلی ، عدالت، مصباح ، ابلاغ ، اسلامیه ، امید ، آزاد ، دبستان ، اتحاد و . . . .

انجمن برای پیشبرد اهداف انقلاب مشروطه دمی ساکت نمی نشیند. محمدعلیشاه با تمام توان در پی لغو مشروطه است و از هر حیله و نیرو کمک می گیرد و انجمن تبریز برای خلع وی از سلطنت به پا می خیزد. حرکت انجمن بدین گونه است که معتقدند محمدعلیشاه برخلاف سوگند خود ، به براندازی مشروطه می کوشد بنابراین باید او را از سلطنت خلع کرد و تلگرافی نوشته بدین مضمون که: «ملت آذربایجان محمدعلیشاه را به جهت این خیانت ازسلطنت خلع می نماید». این تلگراف به همهٔ شهرها ، علما ، از جمله علمای نجف فرستاده می شود که پاسخ مثبت می شنود. دومین اقدام انجمن اولتیماتومی بود به صاحب منصبان آذربایجانی که در تهران به محمدعلیشاه کمک می رساندند. حرکت آغاز شده بود و به زودی به نتیجه می رسید. محمدعلیشاه به تکاپو می افتد و به دامن انگلیس و روس می آویزد و با شیره مالیدن بر سر نمایندگان مجلس به سازش کشیده می شوند و محمدعلیشاه ابقا می گردد ، اما مگر ظلم و ستم پایان می گیرد؟ انجمن ایالتی آذربایجان روزبروز به سازماندهی بهتر جوانان تبریز می پردازد از جمله مجاهدان ، فدائیان و گارد ملی را مسلح و آموزش دیده می کند و در تربیت و

آموزش این نیروها برخی از سران فرقهٔ اجتماعیون (مرکز غیبی) عهده دار وظایف می گردند. به فتوای علمای نجف ، انجمن ایالتی آذربایجان قائم مقام مجلس شورای ملی اعلام می گردد.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که مبارزهٔ مردم به مبارزهٔ فرهنگی نیز سرایت می کند و از آن جمله دهها روزنامه منتشر می شود که در آگاهی بخشیدن به مردم خدمات شایان توجهی ارائه می دهند از جملهٔ این نشریات:

۱)روزنامهٔ طنز و انتقادی حشرات الارض - میرزآقا بلوری

۲)نالهٔ ملت - میرزآقا ناله ملت

۳)شورای ایران - سعید سلماسی ، حاجی علی دوافروش ، سیدحسن شریف زاده

۴)اتحاد - محمدعلی تربیت

۵)بلدیه - احمد میرزا

۶)نظمیه - محمود اسکندانی

۷)انجمن - محمود غنی زاده

این نشریات با تیراژ بالا تا ۵۰۰۰ نسخه به طور روزانه چاپ می شدند.

انجمن ایالتی به تأسیس مدارس نیز اهمیت می دهد و دبستانهای جدیدی مانند: فیوضات، معرفت، حیات، ترقی، افتخار، نجات، حقیقت، اتفاق را راه اندازی می کند.

حزب دموکرات در مجلس دوم به صورت مستقل نماینده داشته که ریاست فرقه با سیدحسن تقی زاده بود. البته این حزب در مجلس دوم متهم به ترور سید عبدالله بهبهانی بود که در ۲۴ تیر ماه ۱۲۸۹ ترور گردید و سیدحسن تقی زاده به ترور متهم شد و مجبور شد از مجلس بیرون آمده و اجباراً راه فرنگ را در پیش گیرد.

شیخ محمد خیابانی اصولاً با هرگونه ترورو حرکت مسلحانه مخالف بود ، اما در پایان جنبش آزادیستان دست به اسلحه برد. حزب دموکرات نخستین کنگرهٔ خود را در تبریز با ۴۸۰ نفر برگزار کرد و شیخ محمد خیابانی را به رهبری حزب برگزید (شهریور ماه ۱۲۹۶) و شعار آن «ایالت آذربایجان یک قطعهٔ لاینفک از مملکت

ایران است» بود.
در این مقطع تاریخی تزار روسیه ساقط شده و بلشویزم در انقلاب ۱۹۱۷ به حکومت می رسد و نسیم آزادی به وزش درمی آید و شیخ محمد خیابانی با مقاله ای تحت عنوان «تکیه گاه خونخواران از پا در افتاد» به استقبال انقلابیون رفت. اما فراموش نکنیم که نیروهای لجام گسیختهٔ روسی هنوز در ایران بودند و یا در پی فرار از دست بلشویکها وارد خاک ایران می شدند. ارمنیان و آسوریان نیز همگام با اکراد سمیتقو به ویرانگری در آذربایجان می پرداختند بطوریکه در رمضان سال ۱۳۳۵ ق اورومیه را به آتش کشیدند.
لورنس جاسوس انگلیس که به لورنس عربستان معروف است برای اجرای سیاست انگلیس در ایران بعد از سقوط تزاریسم تلاش کرد قزاقان بدون نظام روس، آسوریها و ارمنی های خود فروخته را گرد آورده و ارومیه را به آتش بکشند. خیابانی سازمانی تحت عنوان کمیسیون آذوقه سازماندهی کرد و بدین وسیله گندم را از کشاورزان خرید و به نانوایان سپرد و دست محتکران را قطع کرد و قیمت نان در آذربایجان همچنان پایین ماند.
ارمنیان و آسوریان به دنبال ارومیه به فکر اغتشاش در بندر شرفخانه می افتند تا پایگاه روسها را که انباشته از مهمات و اسلحه بود به دست آورند و بلوا راه بیندازند. انگلستان با تکیه بر اسماعیل سمیتقو که وعده داده بود آذربایجان را از پیکر ایران جدا کرده بدست او و دوستانش همچون مارشیمون و آقا پطروس بسپارد به این بلوا دامن می زد. روزنامهٔ تجدد ارگان فرقهٔ دموکرات آذربایجان که به دست مبارز نستوه میرزاتقی رفعت رهبری می شد پرده از دسیسه های نامردانهٔ این طیف بخوبی برمی دارد. تجدد با مقالات آگاهی دهنده اش مردم را در مبارزه علیه بیداد و مقابله با ارتجاع آماده می ساخت و نقطهٔ عطفی در فکر و اندیشهٔ تاریخ روشنفکری ایران شمرده می شود. قشون روس در هر جایی که استیلا داشت تنها به اشغال نظامی اکتفا نمی کرد بلکه طوایف ماجراجو مانند آسوریها ، جلوها و برخی از اکراد را نیز حمایت کرده و به جان مردم می انداخت. به گفتهٔ بسیاری از محققین در این میان

خطر آسوریها و جلوها ارامنه بیشتر از همه است. در هر صورت تمام نیروهای ارتجاعی در بندر شرفخانه گرد می آیند و از این طرف نیروهای خیابانی وارد عمل شده و با تدبیر و استقامت انقلابی نیروهای ارتجاعی را به عقب نشینی وامی دارند. نیروهای انقلابی درخوی نیز برنیروهای ضدانقلاب پیروزمی شوند. پس از پیروزی خوی، اردوی ملی به سوی سلماس پیش می رود و با پیروزی وارد سلماس شده و آن خطه را از نیروی دشمن پاکسازی می کنند. تفرقه بین نیروهای سمیتقو و آسوریها به این پیروزیها کمک می کند.

وثوق-الدوله وارد کابینه می شود. فریاد اعتراض شدت می گیرد و روزنامهٔ تجدد این فریاد را به گوش آزادیخواهان می رساند. در چنین وضعی عین الدوله گرگ باران دیده ای است که از نردبان ترقی بالا می رود و زمام امور کشور را در دست می گیرد. به همین سبب ، اعتراض آذربایجان شعله می کشد. بزرگترین میتینگ آنروز با ۱۵۰۰۰ نفر در تبریز برگزار می شود و شیخ خیابانی با آن سخنرانی های آتشین خود ، آتش به جان آزادیخواهان می زند و برای سرنگونی ارتجاع متحدشان می سازد. خیابانی لحظه ای آرامش ندارد، با سخنرانی ها، درج مقالات و سازماندهی گروهها اوج فعالیت خود را سپری می سازد. عصیان تبریز هر روز شعله ورتر می گردد.

مجلس اول بمباران شد. در مجلس دوم خیابانی وارد گود شد اما عمرش زود به پایان رسید و اساس مشروطه تعطیل گشت. بین مجلس دوم و سوم سه سال فاصله افتاد و در نهایت بدون نماینده ای از آذربایجان تشکیل شد . در فاصلهٔ بین مجلس سوم و چهارم، کارها به دست فرصت طلبان می افتد. وثوق الدوله با یک دست دولت مرکزی و دست نشانده ای را تقویت می کند تا به سرکوب نهضت و عصیانهای مردم بپردازد و با دست دیگر مقدمات قرارداد ۱۹۱۹ را فراهم می آورد. مجلس چهارم در چنین اوضاعی با انواع دسیسه ها و حیل مختلف تشکیل می شود . با اینحال فرقهٔ دموکرات با رهبری خیابانی قادر می گردد شش کرسی به دست آورد و این امر وثوق الدوله را خشمگین تر می سازد. قرارداد بسته می شود اما احمد شاه

که هنوز جوانی بیش نیست از امضای آن سر می دواند و می گوید: «مملکت من یک کشور دموکراسی است و باید قرارداد به مجلس شورای ملی ارجاع شده و به صحهّ برسد». از این پس احمد شاه مورد تهدید جدی قرار می گیرد. در چنین اوضاع ، فرقهٔ دموکرات و خیابانی قد علم می کنند و خیابانی اعلام می کند: «امروز به همهٔ جهانیان رسماً اعلام می کنیم که ما علیه این حکومت که قرارداد خانمان برانداز وثوق الدوله و انگلیس را منعقد کرده ، قیام کرده-ایم». خیابانی عزم را جزم کرده تا مشروطهٔ واقعی را در کشور برپا دارد.

عین الدوله به عنوان والی آذربایجان به سوی تبریز اعزام می شود. مجاهدان تبریز پوزهٔ خودکامه گان را همواره بر خاک مالیده اند این بار نیز قیام کرده اند. ریاست شهربانی را یک غیر مسلمان و غیرایرانی بنام بیورلینگ برعهده دارد. مردم تبریز شاهد دستگیری یک زن به دست بیگانه ای که رئیس شهربانی تبریز شده است هستند. همه در حیاط تجدد گرد می آیند. جنبش اوج می گیرد. این جنبش نه تنها در تبریز بلکه در دیگر شهرها نیز پا می گیرد و تمامی ادارات به دست مردم به رهبری فرقهٔ دموکرات می افتد. خیابانی در سوم تیر ماه ۱۲۹۹ وارد عالی قاپو شده و موزیک فتح به صدا درمی آید. مجاهدان و گارد ملی به رژه می پردازند. خیابانی اعلام می دارد: «ما حاکمیت دموکراتیک را در تبریز تأسیس کرده ایم ... باید در سراسر ایران دموکراسی حاکم باشد».

از دیگر کارهای بزرگ انجمن برپا کردن یک بیمارستان ۲۵ تختخوابی بود.

باز کردن عدلیه برای رسیدگی به شکایات مردم از جمله یادگارهای انجمن ایالتی به حساب می آید.

کمیسیون مالیه نیز در حقیقت برای سروسامان دادن به امور مالیهٔ شهر افتتاح گردید.

ادارهٔ نظمیه یا همان شهربانی جهت ایجاد امنیت در شهر از طرف انجمن ایالتی بنیاد نهاده شد.

ادارهٔ بلدیه جهت سروسامان دادن امور شهر به وجود آمد.

در همین زمان با تشویق و ترغیب انجمن بود که کارخانهٔ برق در تبریز دایر شد.

تلفن و تراموای در تبریز راه اندازی شد و در هر زمینه ای قوانینی وضع گردید. با این اوضاع تبریز آمادگی آنرا داشت که در برابر هجوم همه جانبهٔ ارتجاع مقاومت کند.

محمدعلیشاه درهجوم همه جانبه اش با نمایندگانی از تبریز روبرو شد که تسلیم ناپذیر و متکی به مبارزات مردم خویش عزم بر جزم کرده و لحظه ای عقب نشینی نکردند. در میان نمایندگان تبریز برای مذاکره با نیروهای ارتجاع شیخ محمد خیابانی ، میرزا حسین خان عدالت ، میرزا حسین واعظ و میرزا اسماعیل نوبری جای داشتند. بعد از شکست نیروهای ارتجاع، مردم غیور آذربایجان خیابانی را به مجلس دوم شورای ملی فرستادند و او با سخنرانی های آتشین خود، استعمار روس و انگلیس و دست نشاندگان آنها را به شدیدترین وجهی افشا و رسوا می سازد و نهایت مجلس دوم نیز منحل می گردد. اما در سایهٔ مجاهدت آزادیخواهان بعد از سه سال انتخابات مجلس سوم راه می افتد اما با توجه به ضربه ای که ارتجاع از آذربایجان خورده بود این انتخابات درآذربایجان صورت نمی گیرد و مجلس سوم بدون نماینده ای از آذربایجان توسط احمدشاه افتتاح می شود (١٣٣٣ق - ١٢٩٣ش).

شیخ محمد خیابانی عضو برجستهٔ فرقهٔ دموکرات بود . این فرقه توسط افراد ذیل به وجود آمد:

سیدحسن تقی زاده
محمدرضا مساوات
حیدرخان عمواوغلو
محمدامین رسول زاده
شیخ محمد خیابانی
ابوالضیاء
محمدعلی تربیت
سلیمان میرزا اسکندری
میرزا اسماعیل نوبری

میرزا محمود خان (محمود محمود)
حکومت آذربایجان شش ماه در اختیار شیخ محمد خیابانی و فرقهٔ دموکرات بود. پایه های قرارداد ۱۹۱۹ به لرزه درآمد و انگلستان مجبور به عقب نشینی شد. قیمت اجناس عمومی پایین آمد. زمینهای خالصه به رایگان بین روستائیان تقسیم شد. بانکهای فلاحت و ملی تأسیس شد. کلیه آبها قنات، چشمه-ها رودخانه ها و ... ملی اعلام شد. اول ماه مه روز جهانی کارگر به رسمیت شناخته شد. روزانه ۸ ساعت کار و ۴۸ ساعت کار هفتگی به تصویب رسید و اجرا شد. رهبر جنبش معتقد بود: «بعد از نان اولین ضرورت ملت، معارف است».
بنابراین آموزش و پرورش کودکان اجباری اعلام شد. قبل از ۱۳۲۴ هـ . ق در تبریز جمعاً ۲۰ مدرسه به سبک جدید وجود داشت که تنها یکی از آنها دولتی بود. اما تا سال ۱۳۳۰ هـ . ق۳۰ مدرسه در تبریز دایر بود که همگی ملی بودند. در سال ۱۳۱۸ اولین «انجمن معارف» که مجمع مدیران مدارس بود در تبریز پا به عرصه نهاد. در این انجمن بزرگانی چون میرزا علی رشدیه برادر میرزا حسن رشدیه، سیدحسن شریف زاده، محمد علی تربیت، سیدمحمد شبستری(ابوالضیاء) شرکت داشتند. انجمن معارف بعد از مشروطه دوباره احیا شد و در زمان جنبش خیابانی به فعالیت مضاعف روی آورد. مدارس دخترانه نوبر ، ناموس ، مخدرات، شوکتیه در کنار دهها مدرسهٔ پسرانه مانند فیوضات ، نجات، افتخار، حکمت، شمس ، تمدن ، رشدیه ، نوبر، لیل آباد ، تبریز ، نظام و ... پا گرفت. گروههای تئاتر تشکیل شد و حتی در مدارس نیزبه اجرای نمایش پرداخت. جمعیت خیریهٔ تئاتر به وجود آمد. بیمارستانهای مختلف درشهرهای مختلف آذربایجان ازآن جمله بیمارستان۲۰۰ تختخوابی تبریزاحداث شد. اصلاحات پولی شروع شدوجنبش به چاپ تمبر پرداخت.
صنایع ملی و کوچک جان تازه ای یافت. خط تلگراف بین شهرهای آذربایجان احداث شد. کارخانه های قندریزی ، بافندگی ، دباغی احداث شده و صدها کارگر به کار مشغول شدند. زنان از قیودات حرمسراها و سنن فئودالی آزاد شدند و صدها دختر در مدارس دخترانه به تحصیل پرداختند.

به دستور رهبران نهضت ، کمیسیون های مختلف مانند کمیسیون آذوقه، کمیسیون کویها تشکیل شد تا مشکلات مردم را حل و فصل کنند. دارالعجزه برای نگهداری سالمندان، دارالمساکین برای نگهداری فقرا، خانه های تربیت برای نگهداری کودکان یتیم و بی سرپرست ، کمیسیون اعانه برای تأمین بودجه جهت حمایت از خانواده های فقیر تشکیل شدند. این مؤسسات در شهرهای مختلف از تبریز تا زنجان، اردبیل ، مراغه ، سراب، دهخوارقان، آستا، خامنه ، خوی و ... به وجود آمدند.
سپاه گارد ملی تشکیل شد و مدرسهٔ نظام افتتاح شد و شیخ خیابانی در نظر داشت کلنل محمدتقی خان پسیان را به فرماندهی آن بگمارد که به دلایلی عملی نشد.
جنبش خیابانی برای نشریات نیز میدان گشود و روزنامه هایی مانند تجدد ، آزادیستان ، ادب ، ملانصرالدین را راه انداخت. در این نشریات افکار مترقی ترویج می شد و در راه آگاهی مردم گام بر می داشت و آزادیخواهانی چون محمدتقی رفعت، فیوضات، یحیی آرین پور، محمدعلی صفوت در راهبری این نشریات تلاش می کردند.
امپریالیسم و ایادیش در ایران جهت سرکوب جنبش به تکاپو افتاد. نمایندهٔ انگلستان میجر ادموند بعد از دسیسه های مختلف که از فریب خیابانی ناامید شد خود وارد کارزار شد و شکست خورده میدان سیاست را ترک کرد تا به توپ و تفنگ متوسل شود. آلمان نیز به انواع حیل در پی سرکوب جنبش بود. شوروی از بند تزاریسم رسته نیز در نهضت جنگل درست عمل نکرد و از این طریق بر جنبش ضد امپریالیستی ایران ضربه وارد کرد. اما همهٔ عوامل خارجی و ارتجاع داخلی دست به دست هم داده و نهضت آزادیستان را به انواع تهمتهای ناروا متهم کردند و اوضاع را مغشوش ساختند تا ازآب گل آلود ماهی مراد را بگیرند. مخبرالسلطنه والی آذربایجان آه و ناله سر داده و نهضت خیابانی را با بلشویزم مرتبط می داند و وثوق الدوله با انواع ترفندها به جدایی مردم از خیابانی دامن می زند. از دیگر سو، انشعابات داخل حزب دموکرات مزید بر علت می گردد.
مخبرالسلطنه با فریب و نیرنگ و با استقبال مردم حتی خیابانی وارد تبریز می شود اما زمینه را برای کودتا آماده می سازد:

١) نیروی نظامی را به سوی قره داغ گسیل می دارد.
٢) نیروی قزاق - ضد انقلاب را تقویت می کند.
٣) فرمانده گارد ملی - میرحسین ماژور را که خیابانی بدو اطمینان داشت می فریبد. سپس در جلسه ای با نمایندگان روس ، انگلیس ، آمریکا و ... طرح کودتا را می ریزد.
معلوم است که خیابانی از پشت خنجر می خورد. خیانت میرحسین ماژور بیشتر از همه او را می آزارد. در ٢١ شهریور ١٢٩٩کشت و کشتار تبریز آغاز می شود. خانه های رهبران جنبش یک به یک غارت می شود. در این یورش وحشیانه به زنان و کودکان نیز رحم نمی شود. بعد از غارت اموال آزادیخواهان ، خانه هایشان نیز به آتش کشیده می شود. صدها نفر دستگیر و اعدام می شوند. خیابانی راهی ندارد . از زن و فرزند وداع می کند و عزم قره داغ می کند تا به نیروی نهضت بپیوندد. اما دوست دیگرش نیز او را آنقدر معطل می کند که نیروهای ارتجاعی به خانه اش می ریزند. او به منزل استادش حاجی شیخ حسنعلی پناه می برد و فردای آنروز خائنان جای او را شناسائی کرده و بدان خانه می ریزند و می کشند. هیچیک از رهبران آزاد نمی مانند. حتی تقی رفعت که از میدان جان سالم به در برده بود در روستایی خودکشی می کند. افرادی چون محمدعلی بادامچی، گنجه-ای ، اسماعیل امیر خیزی ، عبداله زاده فریور ، نصراله یکانی و ... اسیر و تبعید می شوند.
نهضت شکست می خورد.
از سخنان خیابانی بسیار نوشته اند. او در طول نهضت ، ٩٨ نطق روشنگرانه داشته است که برخی از سخنرانی-هایش دو ساعت طول کشیده است و در این نطقها مسائل مهم سیاسی اجتماعی کشور را مورد بحث قرار می داد. اوبا صدها اعلامیه، بیاننامه، مقاله، خطابه توانست قیام را رنگ اجتماعی فرهنگی دهد. او همواره تأکید داشت:
«آذربایجان جزء لاینفک ایران است».
«ملتی که از مرگ نترسد هرگز نمی میرد. مردن در راه یک آرزوی بزرگ عین موفقیت است».
«من از اعقاب بابک خرمدین هستم که در نزدخلیفهٔ عرب آنچنان رشادت و عظمت

از خود بروز داد».
«ممکنست خیابانی بمیرد ولی شعلهٔ روشنی بخش نهضت آزادیستان خاموش شدنی نیست.آزادی نمی میرد، حقیقت معدوم نمی شود. ما خواهان عدالت و آزادی هستیم. فتح و ظفر با ماست».
«بدبخت ملتی که مداخلهٔ اجانب را در کارهای وطن اجدادی خود طلب نماید. هیچ ملتی حق ندارد در تعیین و تحدید آزادی ملت دیگر مداخله نماید».
«آزادیخواهان! روز فداکاری است. آزادی و استقلال وطن در خطر است».
«آذربایجان انقلابی شما را دعوت به قیام و نهضت می کند. پا شوید که تهران ربودهٔ سیل ارتجاع ووطن فروشی است! دست به دست هم دهید که صدای لرزناک وطن از فرزندان غیورخودش استمداد واستغاثه می کند. زنده باد آزادیخواهان آذربایجان»!
«خطری ایران را تهدید ننموده که آذربایجان را جانسپاری نیافته باشد. یقین حاصل شده است که ایران را باید درآذرزبایجان جستجو کرد. تا وقتیکه این پاسبان شب زنده دار واین مرزبان بی پروا سرپای خود قائم و برقرار است ترسی نیست. ترور تولید آنارشی می کند، ناامنی را می افزاید. سوای از این، وجدان دموکراسی را از راه حقیقی خودش منحرف می سازد و گمراه می کند».
«ترور نتیجهٔ طبیعی استبداد است. ای آذربایجان غیور، ای قهرمان بی پروای آزادی، گیرم که سر تا پا زخم و جریحه ای، باز تو آن سر آبرومندت را بلند کن! تو تنها مددکار خودی. تو خود، خودت را نجات خواهی داد».(۴)

گفتگو با فرامرز خیابانی؛ نواده شیخ محمد خیابانی

◄ ۴- جنبش آزادیستان عصر مشروطه واکنشی بود به بحرانی که در ساحت وجدان ایرانی به دنبال شکست در جنگ های ایران و روس ایجاد شد و باعث بازگشت نخبگان کشور از تعطیلات تاریخ گردید. خیابانی از اندک نخبگان سیاسی بود که دریافتِ معقولانه و درستی از منطق مناسبات جدید و الزمات تجدد پیدا کرد. اتفاقا تجددخواهی و بقول ملکم خان آیین ترقی که به دنبال شکست در جنگ های

ایران و روس و با پدیدار شدن بحران در آگاهی ایرانیان بروز کرد، نیز در کانون تجددخواهی و وطن پروری یعنی "تبریز" نطفه ریزی شد و اطرافیان عباس میرزا در دارالسلطنه تبریز جلودار آن بودند(١). "مکتبی" که یکی از ثمرات سیاسی آن برآمدن خیابانی و اندیشه های سیاسی او بود. ندای تجددخواهی خیابانی آغازی بود بر پایان همه سنت های سیاسی فکری دوران قدیم. دردستگاه فکری خیابانی مفاهیم فکری جدید بر اساس نیاز ملی و روح جدید ملت ایران جایگاه خود را یافت و به نام ایرانیت عقاید و مسلک ملل جدید دنیا (الزامات جهان نو) اخد و تمثیل گردید. دوران جدید تاریخ ایران درشرایطی آغاز شد که نظام سنت قدمایی از درجه اعتبار ساقط بود و به دنبال سده های تصلب سنت،اندیشیدن در ماهیت دوران جدید جز بیرون از سنت قدمایی امکان پذیر نمی شد.

خیابانی که از نوادر روزگارخود بود درکسوت شریف روحانیت ندای« تجدد» سر داد و شگفتا، نه کسانی که در «جامه اهل صورت» بودند توانستند دریابندش و نه کسانی که دعوی فرنگ و تجددمآبی داشتند و مدرن بودن شان از پوسته فراتر نمی رفت! زیرا شیخ محمد خیابانی عرصه ای به گستردگی ساحت وجدان و روح ایرانی را نشان می رفت... .

"فرامر خیابانی اصل" (از نوادگان پسری شیخ محمد خیابانی)ساکن آلمان و از ایرانیان موفق این دیار است و از فرزانگی و ایران دوستی نیایِ خویش بهره برده.در مجالی که به دست آمد،گفتاری با ایشان پیرامون زوایای ناشناخته یا کم تر دانسته شیخ انجام گردید.

* جناب فرامز خیابانی! پیش از هر چیز در مورد شیخ محمد خیابانی و خانواده اش بگویید:

- من نوه پسری از فرزند سوم شیخ محمدخیابانی،یعنی هاشم خیابانی اصل هستم. خیابانی پنج فرزند داشت به نام های:(به ترتیب سن) فاطمه، حسن، ربابه، هاشم، محمود،و محمد که اکنون هیچ یک در قید حیات نیستند.ما نوه ها یعنی نسل سوم خیابانی متشکلیم از پنج پسر و سه دختر (سیروس و ملوس فرزندان ربابه / فرزین، لیدا و

میترا فرزندان محمد / بهرام، فرامرز و فریبرز فرزندان هاشم). مادر بزرگ ما بانو خیرالنساء خیابانی اصل (نام پدری: نیک پندار)، معروف به "خانم آغا" دخترعمو و همسر دوم خیابانی بود که شیخ محمد در ۳۳ سالگی با ایشان ازدواج کرد.

* خانواده شیخ پس از شهادت وی چه سرنوشتی داشتند و چگونه زندگی کردند؟

- بازماندگان خیابانی پس از به شهادت رسیدن او مدت کوتاهی در تبریز مانده و سپس به تهران مهاجرت می کنند. خیابانی در ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ خورشیدی در تبریز به فرمان مخبرالسلطنه هدایت کشته شد و پس از دفن موقت در گورستان امامزاده حمزه تبریز، پس از چند ماه توسط همسرش به حضرت عبدالعظیم در شهر ری منتقل گشت. آرامگاه خیابانی که با همکاری بی دریغ مسئولین اداری و فنی آستان ترمیم و بازسازی شده، در صحن عبادتگاه و تقریبا سی متری ورودی بازار جدید و سی متر دورتر از مزار سردارملی ستارخان قرار دارد. در رابطه با مکان آرامگاه خیابانی چند روایت اشتباه هست و امیدوارم هرگونه شکی زینپس منتفی باشد. خانواده خیابانی (از این پس با تصویب شهرداری تبریز و ثبت در سجل احوال منطقه بنام "خیابانی اصل") پس از کوچ به تهران در بخشی از شهر سکنی گزیدند و فرزندان به ادامه تحصیل پرداختند. بانو خیرالنساء با مواجب و مستمری که از طرف مجلس چهارم و شهرداری تبریز برای ایشان به عنوان بازمانده شهید خیابانی تعیین و تصویب شده بود روزگار می گذراندند. اولاد ذکور پس از پایان تحصیلات جملگی به مشاغل دولتی از جمله در اداره نفت و شیلات وزارت دارایی، وزارت آب و برق و اداره راه آهن پرداختند.آرامگاه بانو خیر النساء و دو پسرشان (حسن و محمود) نیز در کنار مزار خیابانی قراردارد. مزار سایر فرزندان در بهشت زهرای تهران است.

* برآمدن شیخ محمد خیابانی به عنوان یکی از نخبگان سیاسی،دگرشد شگرفی در ساحت اندیشه سیاسی ایران زمین پدید آورد. در جستجوی پیشینه نظری و تاریخی دولت مدرن و حاکمیت ملی در کشور،شیخ از نخستین و مهم ترین کسانی است می تواند بررسی شود. وی مبانی معرفتی جدید را که در ورای دیوارهای ستبر آل عثمان

قرار گرفته بود به خوبی دریافت و درحالی که بسیاری دیگر دچار اضمحلال در ساحت اندیشه و دانش و فضیلت بودندبا «بینش ملی» خاص خود افق فراخ تری از برای آینده ملت ایران در نظر گرفت.اکنون از منظرگاه جهان مدرن، ماهیت اندیشه های سیاسی وی را چگونه ارزیابی می کنید؟

- بسیار از مولفه های فکری خیابانی امروزه نیز در ایران و جهان مطرح است.وی روی شاخصه هایی انگشت گذاشته بود که امروز هم کهنه نشده است.او نیاز جامعه ایران را دریافته بود.یک مطالعه هرچند ساده در اندیشه های کلیدی و بینش خیابانی و نظری به سخنرانی های ایشان، شخصیت او را در رده تعداد انگشت شمار بنیانگذاران راه «تجدد»، نوآوری و نوگرایی ایران در اوایل قرن قرار می دهد. خیابانی را بسیاری از صاحب نظران "پیشوای تجدد" می خوانند. هستند بزرگانی که پوشیدن لباس فرنگی و شنیدن موسیقی کلاسیک اروپا را بعنوان "مدرن شدن" می شناسند ولی خیابانی مدرن شدن جامعه را در سطوح بسیار بالا تری در نظر داشت.که تشعشعات آن می توانست روزی در کیفیات خاص انسانها از جمله زندگی روزمره نیز دخیل باشد. خیابانی پرورش یافته در اعماق سیاه دوران قجر اندیشه جمهوری در سر می پروراند(دورانی که جنبش بیداری و تتمه رنسانس در اروپا می تازید تا عصر وحشت و خون ریزی آن قاره را به پایان رساند و عاقبت اش دو جنگ جهانی و چندین جنگ دیگر با بیش از یکصد و شصت میلیون کشته بود) .

افکاری که رسیدن به آن افقی باز، ضمیری بس روشن و بشردوستانه را طلب می کند. خیابانی منشا مدرنیته را در وحله اول در بیداری جامعه می دانست. نگاهی به بنیان گذاری اولین مدارس غیر مکتبی، بنیانگذاری نخستین شهرداری در ایران، راه اندازی تئاتر و تماشاخانه و سالن کنسرت، راه اندازی سازمانی بنام حزب و چندین واقعه همانند در تبریز نمایاگر کیفیت زمینه فکری اوست.سوء تفاهم پیش نیاید، خیابانی راسا نه بنیان مدرسه ای را گذاشت و نه سالن کنسرتی ساخت ولی افکارش بستر پذیرش این دگردیسی ها را محیا کرد و تلویحا به این جهت هدایت نمود و مجوز داد.نگاهی به نوشتارهای «روزنامه تجدد»، ارگان حزبی خیابانی - که در آن

زمان بانوان نیز در آن شاغل بودند گویای اندیشه های اوست.
خیابانی معتقد بود بسیاری از علوم که از ایران زمین سرچشمه گرفته اند و اکنون به دست خارجی ها ترویج و تکمیل می شوند می بایستی به زادگاه خود بازگردند.به همین خاطر ایشان چون به زبانهای فرانسوی و روسی تسلط داشت، افکار فلاسفه دنیای جدید را بخوبی می شناخت. بعنوان مثال امور کشور داری و یکی از پایه های اصلی آن که امور مالیاتی و خزانه داری باشد از ایران به دنیا هدیه داده شده. پس چرا ما در اوایل قرن، در دوران قاجار نباید خزانه درستی داشته باشیم که حقوق قشون و لشکر زحمتکش خود را بپردازد. در این راستا باید یادآور شد که شاهان قجر وام های بسیار هنگفتی از روس ها و انگلیسی ها گرفته بودند و همین امر ایشان را به وجه دردناکی وابسته اجنبی کرده بود. او در این رابطه تغییرات بزرگی در سیستم اداره ایالت آذربایجان بوجود آورد(ر. ک. به سیستم اداری ایالت آذربایجان در دوران خیابانی).
تحکیم حاکمیت ملی و استقلال سیاست خارجی یکی از دغدغه های عمیق و اصلی خیابانی بود. اوست که می گوید:«پلتیک ایران مال ایران است،وزارت خارجه ایران نیز باید مال ایران باشد».این یعنی استقلال در سیاست خارجی و داخلی.
در اخطار به روس ها در سبزه میدان تهران می گوید:«ملتی که شش هزار سال سابقه استقلال دارد به آسانی از استقلال خود صرف نظر نخواهد کرد.زیرا استقلال هر ملتی شرافت اوست». پس او استقلال را پایه شرافت قرار داده و ملک بدون استقلال را بدون شرافت می خواند.فکر می کنم شرافت برای ما ایرانیان و با احساساتی که در خودمان می شناسیم احتیاج به توضیح و حلاجی ندارد.در نطق دیگری میگوید:«ایران را ایرانی باید آزاد کند!». چه جمله ای ژرف تر از این. یا این سخن: «ای ایران لایموت، سرت را بلند دار و زنده و پاینده باش!».
مغز و هسته تمامی این کلمات خیابانی که می توانم ده ها نمونه دیگر نیز بیاورم استوارند بر ایران، ایرانیت، شرف ملی، غرور ایرانی، خودباوری و منزلت ملی و بالاخره جوهر کلام: «دوری از اجنبی».متاسفانه جیره خوار اجنبی بودن، فرمان

گرفتن از خارجی و کمک و نجات خواستن از خارجی، در دوران قاجار رسم رایج بزرگان دربار بود و همین امر عامل جرقه های اول انقلاب مشروطه چون تحریم تنباکو گشت. به یاد مصاحبه اوریانا فالاچی با وینستون چرچیل می افتم که از او پرسیده چرا در بیخ گوش خودتان در ایرلند زورتان به آشوبگران و غیره نمی رسد ولی در خاور میانه دولت می نشانید؟ در جواب می گوید: در ایرلند خائن کم یافت می شود ولی در خاور میانه اکثریت نادان و یک اقلیت خائن زمینه را برای ما باز میکند.خیابانی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی در رابطه با حاکمیت ملی و اتحاد ملی تلویحا از کشور کوچک سوئیس یاد کرده و در یک سخنرانی چنین می گوید:

"با وجود این که چندین میلیون قشون بیگانه در چهار سمت کشور سوئیس مستقر بود کوچکترین تخطی به خاک این کشوربه عمل نیامد. ولی چرا هردسته لجام گسیختهای وارد ایران میشد؟ زیرا ملت ایران اظهار وجود نمیکرد، اراده نداشت و بیان رای و عقیده نمینمود. شما بیایید اراده کنید ایران مال ایرانیان است و آنگاه ببینید که هیچ قوه گستاخ و حد نشناسی پیدا نمیشود که به خاک ایران تجاوز نماید."

در اینجا خیابانی فشرده و مختصر به یکی از معدود خواص مثبت سوئیس، کشوری کوهستانی، بسیارکوچک، چهار زبانه، بدون منابع طبیعی ولی با غرورملی و اتحادی بی پایان، اشاره می کند که ضامن پایداری و دست نخورده ماندن چند صد ساله این کشور است.

* در دستگاه فکری خیابانی،ایران و ایران گرایی هسته مرکزی را تشکیل می داد.شیخ دارای بینش ملی بود و همه پدیدارها را از زاویه منافع ملت بزرگ ایران می نگریست.ایران دوستی وی از دید شما در چه درجه ای بود؟

- ازشیخ محمد خیابانی کم تر نوشته یا سخنرانی یافت می شود که محور معنای اصلی یا تلویحی آن ایران، ایرانی، تمامیت سرزمینی ایرانیت و ایران گرایی نباشد.دیدگاه های او چه از دید جزء به کل و چه برعکس کاملا روشن و بی چون و چرا هستند. ایشان بعنوان مثال در دهها سخنرانی گفته اند: "آذربایجان جزء لاینفک خاک ایران است" و در جای دیگر ایران را بدون آذربایجان ملکی ناقص می شمارد.

بی دلیل نبود که وقتی امپراطوری روس و آرانی های تابع، نام جمهوری غیر مستقل آران را به جمهوری آذربایجان(!) تبدیل کردند به امید آنکه روزی مرز بین دو آذربایجان را هم بردارند! خیابانی بسیار خشمگین و در عین حال مضطرب گشت و چون حکومت مرکزی و سست قاجار با طفلی بعنوان پادشاه،کوچکترین جوابی نداد تصمیم گرفت تا از روی احتیاط هم که شده نام آذربایجان را موقتا به "آزادیستان" تغییر دهد تا روس ها بدانند ایرانیان، هرچند موضعی، به این نیرنگ ها پاسخ محکم می دهند.خیابانی امیدوار بود که نقشه برملا شده روس ها منحل شود ولی نشد چون دولت قاجار دغدغه های دیگر داشت و فشار یک تنه ایالت آذربایجان کافی نبود.خیابانی در آخرین سخنرانی خود و در دورانی که دشمن عرصه را بر او بسیار تنگ کرده بود دغدغه ای بجز ایــران نداشت.او در این سخنرانی که به‌مثابه وصیت‌نامه او نیز محسوب می شود می گوید:

«تبریز می‌خواهد حاکمیت بدست ملت باشد. تمام ایران فعلا با زبان حال خود این تقاضا را می‌نماید. هرگاه تهران از قبول این نظریه سرپیچی کند، ما با اصول رادیکالیسم ایران را تجدید بنا خواهیم نمود، ما می‌گوییم حاکمیت دموکراسی باید در سراسر ایران جاری باشد. اهالی ایالات و ولایات باید رای خود را آزادانه اظهار دارند. برای مدافعه این حق، آخرین مرحله مردن است و مردن در این راه را ما بر زندگی بی شرفانه ترجیح می‌دهیم».بی علت نیست که بزرگمردی میهن پرست چون ملک الشعرای بهار در وصف خیابانی میگوید:

گرخون خیابانی مظلوم بجوشد سرتاسر ایران کفن سرخ بپوشد

* چه مباحثی در خانواده وی در مورد شیخ مطرح می شد و او چه جنبه های دیگری داشت که امروزه کمتر به آن پرداخته می شود و جامعه ایرانی از آن بی اطلاع است؟

- خیابانی شخصیتی بود فراگیر یا به قول اروپایی ها "اونیورسال". او مسلط به دو زبان فرانسوی و روسی بوده و گذشته از سیاستمدار بودن، عالم دینی، ریاضی دان،

تقویم نگار، ستاره شناس، نویسنده و روزنامه نگار بود. وی علوم ریاضی، هیئت و تقویم نگاری را تدریس می کرد. تاریخ نگاران در اکثر موارد یا شاید همیشه تنها جوانب سیاسی او را در نظر می گیرند. ما در خانواده بار ها در رابطه با توانایی های ستاره شناسی، ریاضیات و تقویم نگاری او صحبت و گفتگو داشتیم. بسیار جالب بود که شوهر عمه ما، آقای رفیع نیکجو که در دوران جوانی خیابانی را از نزدیک دیده بود خیلی وقایع را برای ما تعریف می کرد. کلمات رمز خیابانی و یارانش برای ما بچه ها بسیار جالب بودند و خیلی دوست داشتیم بدانیم که چرا انگلیس: آقا تقی، آئرو پلان:چلوار، اعتدالیون:نجارو یا تلگرافچی: چاروادار نامگذاری شده اند (ر. ک. به نمونه). وصد البته در عالم کودکی فکر می کردیم که چه میشد اگر خیابانی در سن چهل و دو سالگی کشته نمی شد و فعالیتش را ادامه می داد.

جمله ای از خیابانی مرتب نقل می شد و برایم مشکل بود که معنی آنرا در کودکی به آسانی درک کنم. آن جمله این بود:«ما فدائیان اولاد خودمان هستیم. ما خواهیم مرد تا آنها زنده بمانند». البته بزرگترهایمان چندین بار توضیح داده بودند ولی افق یک کودک گنجایش چنین وزنه بی نهایت سنگینی را ندارد.

تورق روزنامه تجدد که در آن زمان چند نسخه در خانه داشتیم و هزار دریغ دیگر آنها را نداریم برایم دنیایی بود بی پایان. وقتی نوشته های پدر پدرم را می خواندم غرور عجیبی مغز لطیف کودکانه ام را بال می داد. آنجا بود که حسرت می کشیدم کاش زنده بود و یکبار او را می دیدم و لمس می کردم.

زمانی که خیابانی کشته شد فرزندانش خیلی کوچک تر از آن بودند که بتوانند بعد ها خاطراتی جامع تعریف کنند. منبع اطلاعات ما دیگر بزرگان فامیل بودند که برخی هم سن خیابانی بوده ومی توانستند جریانات زمانه را برای ما تعریف کنند.مثلا ماجرای دلگیری احمد کسروی ازخیابانی را شاهد عینی یعنی آقای رفیع نیکجو برای ما بازگویی کرد. ماجرا از این قراربود: همانطورکه کسروی درخاطرات اش میاورد او در زمان اوج قیام خیابانی جوانی بود شانزده الی هفده ساله... .کسروی روزی طی یک سخنرانی حزبی شیخ بین شنوندگان بوده و در جایی ازشیخ، البته با در نظر

گرفتن سن کم کسروی، گستاخانه سئوالی زمخت می پرسد و خیابانی در پاسخ می گوید: «من از مرتجع چندان بدم نمی آید که از جوان فضول» و کسروی جوان در جواب میگوید:«من هم از مرتجع چندان بدم نیاید که از شیخ متعدی»... به گفته آقای نیکجو پس از این جمله ی کسروی مجلس بهم می خورد و کسروی و رفیق اش سلطانزاده مجبور به فرار و به مدت شاید یک هفته در دکان نانوایی مخفی می شوند.این آخرین دیدار کسروی با خیابانی بود.

بعد ها کسروی در چند جای مختلف از جمله خاطراتش اظهار پشیمانی فراوان میکند :«...که من خستوانم[معترف ام]... خیابانی هجده سالی از من بزرگتر بود و مرا شایسته بود در برابر خیابانی خاموش بمانم». (ر. ک. به کسروی در "زندگانی من"، صفحه ١٢٩ – ١٣٠ و برخی منابع دیگر).

* در برخی نوشته ها که بیشتر در خارج از کشور «تنظیم»می شود، تلاش شده از پدر بزرگ شما شخصیت متفاوتی برای آذربایجان ترسیم گردد.آیا با توجه به پیشینه و ماهیت حرکت سیاسی پدربزرگ تان؛ می توان حرکت وی را جنبشی در تضاد با یکپارچگی و اتحاد سیاسی ایران به شمار آورد. اصولا دیدگاه های منطقه گرایانه در سیستم فکری وی وجود داشت؟

- نظری است که اکثریت قاطع مردم ایران ندارند و آن را نمی پذیرند. اصولا بحث در باره چنین افراد و جریان هایی وقت کشی است زیرا جایگاهی در ایران ندارند و مطرود جامعه به شمار می روند.ولی به عنوان یک انسان دموکرات برای آن تعداد توضیح می دهم.در اواخر دوران قاجار که یک هرج و مرج سنگین بر خاک پاک ایران حکم فرما بود برای شخصیتی جسور و نترس چون خیابانی که با کسی هم رودربایستی نداشت بسیار ساده و سهل بود که اگر "قصدی" در رابطه با استقلال ایالت چند هزارساله ایران یعنی آذربایجان داشت آن را به راحتی اعلام کند.خیر! نه که چنین نشد بلکه دفاع از حقیقت تمامیت ایران را دوچندان کرد. بالاجبار جملات مهم وی را یادآوری می کنم:

"ای ایران لایموت، سرت را بلند دار و زنده و پاینده باش".

"قیام می خواهد اصول حاکمیت ملی را در ایران تاسیس کند".
"با تمام ملت ایران دست بدست هم داده کشور را از نابودی نجات خواهیم داد"(سنگ نبشته مزار خیابانی).
این جملات از شاعر ونویسنده یا یک سیاستمدار پشت پرده نیست! بلکه از دهان شخصی به درآمده که با کسی تعارف نداشت.قیامی را شروع کرد،با خون جگر ادامه داد و در بهترین سالهای عمرش، جان خود را فدای میهن اش کرد.اگر به طریقه کشته شدن او رجوع کنیم میبینیم که زنده ماندن ایشان بسیار بسیار راحت و عملی بود ولی با منطق واحساسات سیاسی او مغایرت داشت.
«من کشته شدن را به تسلیم ترجیح می‌دهم. من پیش دشمن زانو برزمین نمی‌زنم. من فرزند انقلاب مشروطیت ایران ام.من از اعقاب بابک خرم دین هستم که در نزد خلیفه عرب آن چنان رشادت و عظمت از خود بروز داده است» (ر. ک. قیام خیابانی ص ۴۸۹/ سید علی آذری، انتشارات صفی علیشاه و ده ها منبع دیگر).
چرا وقتی میرزا کوچک خان میهن پرست تا آنجا می رود که اعلام "جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران" یا به عبارت دیگر "جمهوری سرخ گیلان" می کند جدایی طلب محسوب نمی شود؟ جواب بسیار ساده است: اولا آن بزرگمرد و مردم گیلان حقیقتا جدایی طلب نبودند و دوما استان گیلان همسایه ای آن چنانی با نام "هنری" نداشت که شبانه روز نشسته باشد و خیالبافی کند! در نظر داشته باشیم که نام بیش از ۴۰% شهر های دیار اران و قفقاز فارسی است و قدیمی ترین زبان یا گویش زنده پارسی در[بخش هایی]از آن دیار رایج است و صحبت می شود.نه کمتر و نه بیشتر.به عکس خیابانی معتقد به سرزمین ایران بزرگ و دشمن سرسخت قرارداد های ننگین بود.در نقل قول های بسیار معتمد از یاران او و دوستان و خانوادگی شنیده ام که یکی از دلایل جدال خیابانی با حکومت مرکزی این بود که وی قصد داشت هر دو قرارداد گلستان و ترکمن چای را زیر سئوال برده و احتمالا کان لم یکن یعنی نانوشته اعلام کند ولی عمرش کفاف نداد و این موضوعی است این روزها سخت ذهن من را به خود مشغول داشته و در نظر دارم این ایده را در اندیشه های خیابانی بیشتر جستجو و پیگیری کنم.

مزار شیخ محمد خیابانی در صحن حضرت عبدالعظیم / ری

باب دیگر مبارزه سرسختانه خیابانی بر علیه قرارداد دردناک ۱۹۱۹(یعنی حراج منافع ایران به زیر قیمت) بود که عاقبت همین مبارزه جانانه به قیمت زندگی خیابانی تمام شد. وزیر امور خارجه انگلیس لرد کــرزن که دربار تفریحاتی قجر را خوب "تامین" کرده بود، قراردادی طراحی کرده بود که به "قرارداد ۱۹۱۹" شهرت یافت. مطابق این پیمان، دست دولت بریتانیا در امور مالی و نظامی ایران تا بی انتها باز می‌شد.

حال صادقانه بررسی کنیم: اگر خیابانی قصدی بجز ایران و تمامیت ایران می داشت چرا جان خود را در راه مبارزه با این قرارداد به گرو گذارد؟خیابانی دقیقا بخاطر مبارزه برای استقلال میهن و مبارزه علیه دست درازی انگلیس و روس و حتی آلمان به فرمان اجنبی و بدست عناصر ضدملی و ضد وطن به شهادت رسید.

* در مورد نحوه به شهادت رسیدن شیخ محمد خیابانی دو روایت وجود دارد. شما به عنوان فردی مطلع در مورد شهادت شیخ محمد کدامیک را درست می دانید؟

- بله ناصرالدین، پادشاه قاجار هم یکبار در عالم مستی به حظار دربار گفته بود که امیر کبیر هم در حمام رگ خود را زد!روایت اول که در اکثریت قاطع نوشته ها و کتب به انواع مختلف آورده شده و پنج الی هفت ناظرعینی بسیار معتبر که تا ۱۲ الی ۴۰ سال پیش در قید حیات بودند شهادت داده اند یک مخرج مشترک ساده دارد و آن اینکه چندین نفر (از جمله جواد جودت، نواده حاج شیخ حسنعلی میانجی که خیابانی در خانه ایشان پناه گرفته بود و همانجا نیز کشته شد، شخص خود حاج شیخ حسنعلی میانجی، حاج محمد علی آقا بادامچی، رفیع خان نیکجو...) چنین گزارش میدهند: مخبرالسلطنه هدایت با فرمان سرکوب قیام ملی خیابانی به تبریز رفته و بخاطر تضعیف قوای مشروطه خواهان به راحتی باکمک قزاق ها که دل خونی از خیابانی داشتند محل تمرکز کانون حکومت یعنی عالی قاپو را تسخیر کرده و شبیخون وار یاران خیابانی را میکشند... خیابانی روی چند یار حساب باز کرده بود که متاسفانه او را تنها می گذارند و ایشان راهی جز فرار و مخفی شدن نمی بیند... مادر بزرگمان چندین بار با گفته بود وقتی قزاق ها به خانه ما هجوم آوردند،محمد خود را از بام بی زیر پرتاب کرد. تفنگ و قطار فشنگش را برایش انداختم که برداشت و گفت تو و بچه هارا به خدا می سپارم، خوب مواظبشان باش... او به خانه شیخ حسنعلی میانجی

پناه برد... اسمعیل قزاق وارد خانه و یکراست روانه زیرزمین یعنی مخفی گاه شیخ شد (خیابانی به میانجی قول شرف داده بود که بخاطر باردار بودن بانوی خانه در منزل تیراندازی نکند!) لازم به ذکر است که طی این هجوم قزاق ها به منزل خیابانی، دختر بزرگ او، فاطمه تقریبا ١٢ ساله، دچار سکته قلبی میشود و پس از مدت کوتاهی فوت میکند.

در ادامه نواده حاج شیخ حسنعلی میانجی می گفت: خیابانی از پنجره دقیقا اسمعیل قزاق را دید و می توانست او را هدف قرار دهد ولی قول داده بود که تیر نیاندازد... اسمعیل قزاق از پنجره چند تیر به شیخ که ملبس به یک لباس خواب نازک بود شلیک کرد... شیون و غوغا بپا شد... خیابانی پس از ناله ای خفیف به زمین افتاد. من به چشم خود دیدم که هنگام ورود قزاق ها به زیر زمین، خیابانی با ناتوانی سرش را بلند کرد و اسمعیل قزاق با قداره خود به پیکر نیمه جان خیابانی حمله کرد و قداره به دستش فرود آورد. جسد او را روی نردبانی انداختند و کشان کشان با هلهله و شادی به مقر فرمانفرمایی مخبرالسلطنه هدایت بردند(برای مطالعه جزئیات بیشتر این ماجرا که از حوصله این مقاله کوتاه خارج است، ر. ک. به "قیام خیابانی" / نوشته سید علی آذری که با چندین شاهد عینی مصاحبه بعمل آورده).

حال بیاییم کتاب فردی چون مخبرالسلطنه هدایت را بنام «خاطرات و خطرات» بخوانیم و از قلم ایشان که پس از قتل خیابانی به تقاضای وثوق الدوله نشان اعلای خدمتکاری ملکه انگلیس را دریافت کرد (تلگراف مشیرالدوله به هدایت در این رابطه در ایران محفوظ است) بخوانیم که خیابانی خودکشی کرد!؟خودکشی با ٥ الی ٧ گلوله که تن خیابانی را دریده بودند؟ و همچنین دست قداره خورده ایشان، زیرا شیخ در حال مرگ هنوز قصد دفاع از خود را داشت.

بی دلیل نبود که مجلس قوی و نسبتا مستقل چهارم (که خیابانی پس از مجلس دوم به عضویت آن نیزانتخاب شده بود ولی هرگز نتوانست درآن شرکت کند) به مشیرالدوله و مخبرالسلطنه هدایت به اتهام قتل شیخ محمد خیابانی رای اعتماد نداد (ر. ک. به بایگانی صورت جلسه های مجلس) تا اینکه مخبرالسلطنه توانست با بافتن دروغ و شهادت اسمعیل قزاق (ضارب خیابانی!) در کابینه مستوفی الممالک وزیر فوائد عامه و تجارت گردد.**این فرد پس از این پست، صاحب مقام مهمی نشد.به نظر من تهمت**

خودکشی با روحیه و منطق زندگانی خیابانی کوچکترین همخوانی ندارد و با در نظر گرفتن شهادت منابع موثق فوق الذکر و در نظر گرفتن تمامی یافته های دیگر تاریخی و بخصوص مرور شخصیت مخبرالسلطنه، خیانتی بیش به روان پاک آن عاشق و شیفته ایران زمین نیست.

فکر میکنم که یک طبقه بندی جهت شفاف سازی در این رابطه مفید باشد.نخست این که، متقاضیان از سر راه برداشتن خیابانی سفرای ممالک آلمان، روسیه و در صدر آنها انگلیس بودند زیرا خیابانی منافع اقتصادی این سه دولت را به خطر انداخته بود. این سه فرد بارها در دربار قجر خیابانی رابه عنوان مانع اجرای قراردادهایشان با دولت ایران قلمداد کرده بودند.دو دیگر مجوز دهنده قتل خیابانی،شاه کم سن قاجار، احمدشاه بود.سوم ،آمر اولیه مشیرالدوله و وثوق الدوله بودند و آمر ثانویه و مجری مخبرالسلطنه هدایت بود و در انتها قاتل اسمعیل قزاق محسوب می شود.

* اخیرا رمانی در کشور پیرامون زندگی این شخصیت منتشر شده است.آیا این رمان توانسته است آن گونه که باید تصویری شایسته از او ترسیم نماید؟

- بله این رمان را خوانده ام.این داستان را من با یک تابلوی نقاشی از یک منظره تخیلی یک نقاش عاشق مقایسه می کنم. کتاب طوبی و معنای شب هم که کتاب پر فروشی بود نوشته یکی از عشاق خیابانی بود. رمان مذکور نوشته ایست بسیار دلنشین.نویسنده ایرانی تبار مقیم قفقاز مجذوب شخصیت شیخ محمد خیابانی است و داستانی به تحریر آورده که روحیه، نظرات و معیار های خیابانی را بطور کلان و گسترده به صحنه فانتزی آورده.نه کمتر و نه بیشتر.در این کتاب (احتمالا فقط در نسخه فارسی) پاورقی هایی آورده شده که خواننده را منحرف می کنند.پاورقی یعنی توضیح، توجیه یا تصحیح پس این بدان معناست که وقتی با یک پاورقی توضیحی نام، آمار، تاریخ یا هر گفته ای دیگر در متن کتاب تعریف یا تصحیح می شود پس مابقی نوشته ها صحیح است و احتیاج به پاورقی ندارد!این امر کتاب را تبدیل به یک "بیوگرافی" تلویحی می کند که به نظر من درست نیست. بعنوان نمونه به تعداد فرزندان خیابانی، نام آنها و سایر نامهای آمده در رمان اشاره می کنم. شاید نسخه اصل کتاب کاملا متفاوت باشد. در دو سال گذشته چندین بار سعی کرده ام تا در این باب با ناشر تماس برقرار کنم ولی جوابی ندادند.

* سایر آثار نوشته شده پیرامون شهید خیابانی را چگونه می بینید و برخوردهای گوناگون با وی از دید شما چگونه است؟
- دوست داشتم روزی بتوانم یک کتاب یا نوشته انتقادی و بخصوص علمی و بیطرفانه در باره پدر بزرگ ام بخوانم. متاسفانه این امر تا بحال میسر نشده. دوستی پنج سال پیش کتاب قیام خیابانی نوشته کسروی را به من هدیه داد.این کتاب دست نویس مرحوم سید احمد کسرائی (کسروی بعدی) است که قرار بود کاظم زاده ایرانشهرآن را دربرلین در شماره مخصوصی از"ایرانشهر" به سال ۱۳۰۴ خورشیدی چاپ کند. از آنجا که این جزوه در دوران اوج خشم کسروی نوشته شده بود (کسروی در فراکسیون مخالف خیابانی عضو بود) ایرانشهرو یارانش (رضازاده شفق، محمد قزوینی،عباس اقبال آشتیانی، مشفق کاظمی، ابراهیم پورداوود) به کسروی پیشنهاد می کنند که بهتر است چاپ نکنیم و کسروی هم موافقت خود را اعلام می کند.ضمنا با توضیحاتی که خود کسروی بعد ها کتبا داده این کتاب به عنوان نقد نامه منتفی محسوب می شود. گفتنی است که ویراستاری این کتاب تکیه بر کتاب آمر قتل خیابانی مخبرالسلطنه هدایت دارد! در ضمن، خیابانی شناس معروف تبریزی آقای ناهیدی آذر در نقد این جزوه نوشته ای بس متین منتشر کرده اند.اصولا نوشته های عمیق و دقیق ایشان را به دوستداران خیابانی پیشنهاد می کنم.
قبلا اشاره کردم، خیابانی شخصیتی بود فراگیر، نوآور و کاملا ایران پرست و بسیار جالب است که هیچ گروه سیاسی هرگز نتوانست خیابانیِ ملقب به «مغز انقلاب مشروطه» را در الگوی جهان بینی و سیاسی خود ادغام کند.به او شیخ سرخ گفتند ولی کمونیست ها نیز نتوانستند او را غصب کنند.به او شیخ دموکرات گفتند ولی حزب دموکرات هم نتوانست او را به غنیمت برد. شاهچی ها او را از خود خواندند ولی پس از بررسی عمیق دیدند منتقد سخت کوش خود را در آغوش گرفته اند...شیخ محمد خیابانی و افکار سیاسی و عقاید ایران دوستی او را هیچ گروه و حزبی نمی تواند راسا به گرو بگیرد یا حتی تصاحب کند بجز خاک پاک ایران و تمامی ملت اش.(۵)

---

(۱):پیرامون این موضوع بنگرید به دو اثر ارجدار از دکتر جواد طباطبایی: درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران؛مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی.

◂ توضیحات و مآخذ:

١- جنبش خیابانی به نقل از کتاب «ایرانیّت، ملیّت، قومیّت» - به قلم اصغر شیرازی - توسط نشر جهان کتاب - ١٣٩٥ - صص ٥٩٧ ـ ٥٩٣
٢ - شاپور رواسانی ; « زندگی و مبارزات شیخ محمد خیابانی – در راه آزادی و استقلال ایران» - مجله: اطلاعات سیاسی - اقتصادی - آذر و دی ١٣٨٧ - شماره ٢٥٥ و ٢٥٦ ـ صص ٤٣٣ ـ ٤٢٣
٣ - « شیخ محمد خیابانی » مجله گلبرگ شهریور ١٣٨١، شماره ٣٣ به نقل از پایگاه اطلاع رسانی حوزه
٤ - جنبش شیخ محمد خیابانی و فرقهٔ دموکرات - م.کریمی – وبلاک قیزیل قلم آذر
٥ - منبع : گفتگو با فرامرز خیابانی؛ نواده شیخ محمد خیابانی - روزنامه شرق:٢٩ و ٣٠ فروردین١٣٨٩ خورشیدی

◂ پی نوشت ها : «ایرانیّت، ملیّت، قومیّت»

١- او در مجلس دوم از احزاب دوری می جست. بنابر این تنها هفت سال بعد به عضویت این فرقه در آمد. این بار در نقش احیاکنندهٔ آن در سال ١٢٩٧ . نك به: اتابکی .(٢٠٠٠ ، ص ٤٧) (Atabaki)

٢ - او برخی از این اسناد را موقعی که مقدمهٔ مفصل خود را بر دستنوشتهٔ کسروی می نوشت نداشت، ولی در آن زمان نیز در تجزی هطلب نبودن قیام تردید نمی کرد (١٣٧٦).
٣- دلیل دیگری که اتابکی نقل می کند، تأکید بر نقش قهرمانانهٔ آذربایجان برای احیای مشروطیت است (همو، ٢٠٠٠ ، ص ٥٠)

٤ - در حالی که مکی علت شکست سریع نیروهای موافق او را در آن می بیند که او

مردم را مسلح نکرد، زیرا بیشتر به فکر تربیت معنوی آنها بود (۱۳۶۳ ، ج ۱، ص ۳۶)

۵- شرح مختصر ماجرا از قول او را می توان در کتاب خاطراتش مطالعه کرد (۱۳۷۵ ص ۳۱۸ و بعد).

۶ - نك به سخنرانی مشیرالدوله در صورت مذاکرات مجلس در تاریخ ۶/۱۱ / ۱۳۰۰ مخبرالسلطنه معتقد بود که اقدامات خیابانی « جز تجزیهٔ مملکت» چیز دیگری نمی توانست باشد (۱۳۷۵ ، ص ۳۱۸)

پی نوشت ها: « زندگی و مبارزات شیخ محمد خیابانی – در راه آزادی و استقلال ایران

۱ - رئیس نیا ، رحیم و عبدالحسین ناهید، دو مبارز جنبش مشروطه، تبریز ۱۳۴۸ ، ص ۲۹۳

۲ – کسروی ، احمد ، « تاریخ هیجده آذربایجان»، تهران - تهران ۱۳۷۹ ، گفتار نهم ، ص ۷۵۶

۳ - زاوش،م. ح. » رابطه فرماسونری با صهیو نیسم امپریالیسم، تهران ۱۳۶۱ ، ص ۳۳۵

۴ – آبادیان، حسین ، « ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند»، تهران ۱۳۸۵ ، ص ۵۸۸

۵ – آذری ، علی ،« شیخ محمد خیابانی » ، تهران ۱۳۵۴ ، صص ۴۲۵ – ۴۲۴

۶ - زاوش ، ح . م.،« نقش فراماسون ها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران»، جلد دوم ، تهران ۱۳۶۱ . ص ۱۰۳

۷ - زاوش،م. ح. » رابطه فرماسونری... پیشین، صص ۲۷۰ – ۲۶۹

۸ – آبادیان ، پیشین، ۶۴۵

۹ – آذری ، پیشین ، ص ۱۱

در مورد « شخصیت و نظزیات علی مسیو، ن.ک.: سرداری نیا، صمد، علی مسیو، رهبر نرکز غیبی تبریز ، تهران ۱۳۵۹

١٠ – آذری ، همان، صص ٣١ – ٢٩. **التیماتوم دولت روسیه: الف – دولت ایران مستر شوستر خزانه دار و مستر لکوفر را از کار برکنار نماید؛**
ب - دولت ایران متعهد شود که از این پس بدون اطلاع ورضایت روسیه و انگلیس مستشار خارجی استخدام نکند؛
پ – مخارجی که دولت روس برای لشکر کشی به خاک ایران (رشت، انزلی...) تحمل کرده باید توسط دولت ایران پرداخت شود.
١١ - رئیس نیا: پیشین، ص ٢٥
١٢ - ردیس نیا، همان ، ص ٢٥۴ و آذری ، پیشین ، ص ٢٧

١٣ - کسروی ، احمد، متن دستنویس در بارهٔ قیام شیخ محمد خیابانی : « قیام شیخ محمد حیابانی »، ویرایش و مقدمهٔ محمد علی کاتوزیان، تهران ١٣٧۶ . صص ٩۶ – ٩۴ و رئیس نیاریا، پیشین ، صص ٢٥٥ – ٢٥۴
١۴ – فاتح، مصطفی ،« پنجاه سال نفت ایران، تهران ١٣٣٥ ، ص ٢۶٥
١٥ - شرح حال و اقداماتن شیخ محمد خیابانی به قلم چند نفر از دوستان و آشنایان ، برلن ١٣٠۴ ، چاپخانه ایرانشهر، ص ٢٨
- خیابانی بهرام ، « نطق های شیخ محمد خیابانی (تهیه و تنظیم بهران خیابانی)، بی جا، بی تا
١۶ – اذری – پیشین ، صص ١٠٥ – ١٠٥
١٧ – همان ، صص ١٠٧ – ١٠۶
١٨ - همان ، ص ١١٠
١٩ - همان، صص ١۴٩ – ١۴٨
٢٠ - همان، ص ١٧٥
٢١ – همان ، ص ١۶٧
٢٢ - همان، ص ١٧٥
٢٣ - همان، ص ٢٢٧
٢۴ – همان ، صص ٢٢۶ – ٢٢۴
٢٥ - همان، صص ٢۴٩ – ٢۴٥

۲۶ - همان، ۲۶۲
۲۷ - همان ، ص ۲۶۳
۲۸ - فخرائی ، ابراهیم،« سردار جنگل»، میرزا کوچک خان، تهران ۱۳۳۶ ، ص ۲۷۱
۲۹ – یقیکیان، گریگور،« شوروی و جنبش جنگل»، به کوشش برزویهٔ دهقان ، تهران ۱۳۶۲ ، ص ۱۳۷
۳۰ - رواسانی ، شاهپور،« اولین رئیس جمهوری شورائی»، نهضت جنگل، تهران ۱۳۸۴
۳۱ – آذری ، پیشین (به نقل از مجموعهٔ مختصر نط قهای خیابنی در تجدد، نگارش آقای حسین فرزاد(عباس زاده از پاورقی ص ۲۲) ، ص ۴۹۰
۳۲ – همان
۳۳ - هدایت مهدیقلی ، ، « خاطرات و خطرات» تهران ۱۳۴۴ ، صصص ۳۱۷ – ۳۱۵
۳۴ – پیشین، ص ۲۲ و ۶۵۰
۳۵ - اظهارات جواد جودت نوهٔ مرحوم حاج شیخ حسنعلی میانجی در دوم اردیبهشت ۱۳۲۹ در گفتگو با اقای علی آذری – آذری پیشین ، صص ۴۹۲ – ۴۸۸
۳۶ – همان
۳۷ – شمیم، علی اصغر ، ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ، تهران ۱۳۴۸ ، صص ۶۳۳ – ۶۳۲

فصل نهم
مخالفت شیخ محمد خیابانی با اولتیماتوم روسیه در مجلس شورای ملی

مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره دوم ـ جلسه : ۳۲۹
صورت جلسه فوق‌العاده روز جمعه نهم شهر ذیحجةالحرام ۱۳۲۹

مجلس یک ساعت و نیم قبل از ظهر در تحت ریاست آقای مؤتمن‌الملک افتتاح شد.
رئیس ـ خاطر آقایان نمایندگان مسبوق است که چون یک مسئله مهمی پیش آمده است لهذا آقایان وزرا تقاضای جلسه فوق‌العاده کرده‌اند و وزیر امور خارجه آن را بیان می‌نمایند.
وزیر امور خارجه ـ به طوری که خاطر آقایان نمایندگان محترم مطلع است و در مجالس خصوصی که دراین دوره منعقد شده است مذاکره شده در روزچهارشنبه هفتم ذیحجه موقع ظهر یک مراسله از سفارت روس به وزارت خارجه رسیده است که عین آن مراسله در مجالس خصوصی خوانده شده است و خاطر آقایان نمایندگان مسبوق شده است برای این که خاطر عموم مطلع باشد عین آن مراسله را علناً قرائت می‌کنم.
در ملاقات جمعه گذشته دوستدارا تراماً جناب مستعصاب عالی را به سبب‌هایی که به موجب آن اولیاء دولت امپراطوری چند تقاضاهای دیگر به اولیای دولت را علیه از آن پیشنهاد خواهند کرد ملتفت داشت و در این خصوص منتظر دستورالعمل اولیاء دولت متبوعه خود بوده الان دستورالعمل مزبور به دوستدار رسیده و با کمال توقیر از طرف دولت امپراطوری به موجب این مراسله تقاضاهای ذیل را اظهار می‌دارد اولاً عزل مسیو شوستر و مسیو لگفر دخالت اشخاص دیگر که مسپو شوستر آنها را به خدمت دعوت نموده باید موافق فقره دویم این تقاضاها رعایت شود.. ثانیاً متعهد شدن دولت علیه ایران که اشخاص خارجه را تا این که قبلاً رضایت سفارتین روس و انگلیس را تحصیل بکنند به خدمت ایران دعوت ننمایند ـ ثالثاً پرداختن دولت علیه ایران مخارج لشگرکشی که حالیه به ایران شده است مقدار مبلغی که به دولت

امپراطوری باید برسد و ترتیب پرداختن آن بعد از اصول جواب دولت علیه بعد معین خواهد شد دوستدار تکلیف خود می‌داند توضیحاض اشعار دارد که جهت این اقدام یکی لزوم و حتم اخذ غرامت برای این که دولت امپراطوری مجبور به فرستادن لشکر به ایران شد و برای اقدامات جدیده توهین‌آمیز مسیو شوستر نسبت به روسیه دیگر میل صمیمی دولت امپراطوری فعلاً رفع کردن اسباب عمده اختلافی که روی داده است و در آتیه ایجاد بنائی که دولتین علینین بتوانند مناسبات دوستانه و روابط محکمه استوار نمایند و تمام کارهای روس و مسائلی که بلاانجام هستند و به آنها یک انجامی زود و موافق داده شود می‌باشد علاوه بر مطالب فوق دوستدار لزوماً اخطار می‌کند که دولت امپراطوری بیش از چهل و هشت ساعت برای اجرای تقاضاهای مزبوره منتظر نخواهد بود و در ظرف این مدت عساکر روس در رشت توقف خواهند کرد اگر تا انقضای این مدت جوابی نرسد یا جواب غیرمساعدی برسد عساکر مزبوره پیش خواهند آمد و البته این فقره باعث مزید مبلغی که دولت ایران باید به دولت روس بدهد خواهد شد در این موقع احترامات فائقه را نسبت به جناب مستطاب اجل عالی تجدید می‌نماید. اولاً خاطر نشان آقایان محترم می‌کنم که قبل از این که این مراسله به موجب بعضی علائم و علامات و به موجب شرحی که در اول این مراسله که می‌نویسد در ملاقات روز جمعه به علت‌هایی که به موجب آنها دولت امپراطوری تقاضاهای دیگری خواهند کرد از روی این علائم وزارت خارجه استنباط کرده بود که یک تقاضاهایی از این قبیل اگر هم آنها را تصور نمی‌کرد بعضی از آنها را استنباط کرده بود پس می‌دانست ممکن است که بعضی از این تقاضاها از دولت علیه ایران بشود نظر به این مقدمه از همان وقت اقداماتی که تکلیف وزارت خارجه بود چه از حیث مخابرات یا دربارهای دول و چه از حیث مذاکراتی که بایستی در طهران بشود شروع کرد و ذره از اقداماتی که باید بکند فرو کگذار نکرد تا موقعی که آن مراسله رسید یعنی ظهر روز چهارشنبه هفتم ذی‌حجه از آن ساعت هم هیئت وزرا عموماً و بنده خصوصاً چه در مجلس شورای ملی و چه در جاهای دیگر برای همین کار مشغول اقدامات بودیم چه مخابرات و چه مذاکراتی که شده است مقصود از این اقداماتی که شد برای دو چیز بود یکی از این که شاید بتوانیم دولت روس را از این تقاضاهایی که کرده است از همه آنها یا بعضی از آنها

منصرف بکنیم و دیگر این که بعضی جمله‌های این مراسله که یک ابهامی دارد و مقصود آن طوری که باید فهمیده نمی‌شود توضیحات بخواهیم که مقصود از آن عبارات چیست آن اقداماتی که برای منصرف شدن دولت روس شد که باز تکرار می‌کنم و عرض می‌کنم خیلی اقدامات جدی بود بدبختانه هیچ کدام نتیجه مطلوبه نداد و یک مطلبی که خاطر نمایندگان مسبوق هست برای این که الان رسیده و در مجلس خصوصی هم فرصت نبود که مذاکره بشود این است که آن را هم عرض می‌کنم چون وساطت و مداخله دولت انگلیس را هم ما سلب کرده بودیم آخرین کاغذی که از سفارت انگلیس رسیده این است که دال بر این که فوراً این تقاضاها را قبول بکنید و نگذارید تأخیر شود پس معلوم می‌شود که اقداماتی که دولت وزارت خارجه کرده است برای رفع این تقاضاها هیچ مفید نه بوده است و به کلی بی‌نتیجه مانده است اما آن توضیحاتی که و آن اقداماتی که برای رفع مهمات این مراسله خواسته‌ام این است که در آخر مراسله آنجایی که علل این اقدامات حالیه دولت روس را ذکر می‌کنند همچو استنباط می‌شود که ممکن است تعبیر شود که شاید علاوه بر آن سه خواهش که در اصل [ماسله] هست بعضی خواهشت‌های دیگر هم از دولت ایران خواهند کرد فعلاً (رفع کردن اسباب عمده اختلافی که روی داده است) یا (ایجاد بنایی که دولتین علیتین بتوانند مناسبات دوستانه و روابط محکمه را استوار نمایند یا تمام کارهای روس و مسائلی که بلا انجام هستند به آنها یک انجامی زود و موافق داده شود)

در اینجا ممکن بوده از این عبارات همچو فهمیده شود که آن شرایط که در این مراسله ذکر شده است علاوه بر آن هم کفایت و تقاضاهای دیگری خواهد بود ولی اقداماتی که در توضیح اینها کردیم همچو معلوم شد که مطالب دیگری نیست بلکه دولت روس همچو فرض می‌کند که بعد از آن که آن سه فقره خواهش قبول شد عمده آنها عزل مسیو شوستر است بعد از آن ایجاد آن بناها شده و اختلافات بالضرره مرتفع خواهد شد و خواسته‌اند بگویند علت تمام این تقاضاها وجود شوستر است که از وقتی که آمده است شروع کرده است به بعضی اقدامات و سعی کرده است که یک حس عدوان و خصومتی در میان دولتین روس و ایران ایجاد کنند و وقتی آن اختلافات رفع شد آن خصومت هم رفع خواهد شد پس نسبت به این جمله اخیر این

توضیحات داده شد و مطمئن شدیم که دیگر اینها یک مطالب دیگری نیست غیر از مطالب اول پس از مطمئن شدن از این توضیحات و مأیوس شدن از نتیجه خوب آن اقدامات اولیه هیئت وزرا در این دوره با کمال دقت مشاورات کرده‌اند و خیلی خلی اطراف مسئله را نگاه کرده‌اند و نتایجی را که از رد یا از قبول این مطالب بتواند به دولت ایران متوجه بشود قیاس کرده‌اند و نظر به مسئولیتی که در آتیه دارند و نظر به این که بایستی به عواقب امور بیشتر نظر بیندازند و مسائلی فعلی و آنی را کمتر محل نظر و طرف اهمیت قرار بدهند و بالاخره این طور رأی داده‌اند که ضررش کمتر باشد یعنی محظورات کمتر خواهد بود که این سه خواهش دولت روس قبول بشود و این رأی را هیئت وزرا به اتفاق داده‌اند تا این که هر طوری که نمایندگان محترم صلاح می‌دانند از آن قرار رفتار بشود.

شیخ محمد خیابانی -

از آن ساعتی که این یادداشت دولت روس در مجلس خصوصی خوانده شد و ما اطلاع پیدا کردیم بنده که یک نفر ایرانی هستم هنوز در حالت حیرت و متحیرم به واسطه این که جواب اینها را ملاحظه می‌کنم این یک ماده قانونی و از امور عادی نیست که ما در آن مذاکره بکنیم گویا همه آقایان تصدیق داشته باشند و اگر همه عالم حاضر بودند می‌گفتند و تصدیق می‌کردند که بعضی مطالب در عالم هست که جواب آنها تقریباً در سیصد چهار صد سال قبل داده شده است و در محکمه عالی عالم قطع شده است وآن این است گویا جواب او را شاید حال و وضع روزگار می‌دهد از آنجایی که هر سؤالی را یک جوابی باید داد یک جوابی که خیلی معنویت دارد باید در الفاظ اداره شود این که بنده چند کلمه مختصر لابدم در جواب آنها عرض کنم و عرض کردم این جواب را اگر تمام عالم اینجا بودند تصدیق می‌کردند که جوابش چندین صد سال قبل داده شده است و آن این است وقتی که در این عالم بنی‌آدم تولید شده‌اند و بنای زندگانی و معیشت و گذران را گذاشته معلوم است یک عصری بوده عصر بدویت و وحشیت به این معنی که جبلی هرانسان و فطری هر انسان این بود که هر منافعی که نسبت به خودش می‌داند به خودش جلب کند و مقررات را از خودش دور کند و این هم منجر می‌شد یعنی منتهی می‌شد با اغتشاش عالم و نظام

عالم را به هم می‌زد چندین هزار سال قبل همان انسان‌ها مجتمع شدند و برای ترتیب نظم فکرها کردند که من نباید حالا تفصیل بدهم و تشکیل حکومت دادند و این حکومت‌ها از آن روز شده یعنی هر انسانی هر منفعتی را که به خودش می‌خواهد جلب کند و دفع مضرات را از خودش بکند تجاوز از حد خودش نکند و به حق خود قانع باشد برای همین کار تشکیل حکومت ملی و تشکیل حکومت اجتماعی کردند که هر کس قانع به حق خودش باشد و این مسئله هم تا چندی نزج نیافته بود همان عادت فطری و آن خصلت خیلی در مردم هنوز بود و آن اجتماعات درست اجرائیت پیدا نکرده بود و به طور صحیح در عالم اجراء نمی‌شد یعنی همان حکومت‌ها هم همان طور بودند می‌رفتند غارت می‌کردند همان اقداماتی را که یک فرد می‌کرد حکومت‌ها هم می‌کردند و در تدلیل یک ملت دیگری سعی و کوشش می‌کردند ولی خوشبختانه به مادر یک وقتی و قرنی به دنیا آمده‌ایم که دیدیم آن تعدیات را اسلاف ما از روی زمین برچیده‌اند و آن اساس را منهدم کرده‌اند یعنی نشسته‌اند تمام اهل عالم یک قراری بین خودشان گذاشته‌اند که دیگر آن تعدیات نشود یعنی یک قوانین بین‌المللی و حقوقی گذاشته‌اند و تمام عالم آن قانون را تصدیق کرده‌اند که نباید از آن تخطی شود و آن قانون تا به حال مجری است و روز به روز در استحکام و استوار است پس این است که اگر یک کسی به بیند در حقوق شخصی که منحصر به خودش است یا در یک حقوق اشتراکی که او در حق رأی دارد اگر دید یک سؤالی شد از او یعنی یک تکلیفی شد بر او (که آن تکلیف بایستی هزار سال قبل بشود نه در این عصر سزاوار است که بگوید جواب این چهارصد سال قبل داده شده است و با کمال احترام معذرت بخواهد و بگوید که این تقاضای شما خلاف آن معاهدات و خلاف آن عهدهایی است که در عالم بسته شده است حالا آمدیم بر سر این تقاضاهایی که از طرف دولت روس از دولت ایران شده است که آن چند فقره است شاید آقایان دیگر هم شرح بدهند و مذاکره نمایند همان طوری که بنده حس کردم مطلب را به طور کلی عرض خواهم کرد که این اعتذار از چه راه استعین است آن که در عالم قرار داده شده و ختم گرددیه آن مسئله این بود که هر کس مالک باشد به یک چیزی که آن چیز شرعاً و به طریق مشروعی است منتقل به او شده باید حق خودش را که به طوری که مشروعیت به او منتقل شده است بتواند حفظ و نگاهم داری کند و در او تصرفات

مالکانه بکند این را استقلال می‌گویند یعنی خواه یک شخص واحد باشد در آن مستملکات خودش که در دست او است آنها را بتواند هر قسمی که خواست آن قسم او را استعمال نماید و هکذا هیئت اجتماعیه و دولت هم همین‌طور است دولت وقتی مستقل شمرده می‌شود که تمام آن مستملکات خود را و تمام آن چیزی را که دارا است آزادانه بتواند حفظ کند و اگر یک مختصر رخنه به آن داده شد آن شخص یا آن دولت بتواند آن را حفظ کند این را استقلال می‌گویند که اگر بر آن اختیارات یک مختصر صدمه و یک مختصر لطمه وارد بیاید بتواند بگوید که این شخص آزادی مرا از دستم گرفته است عرض کردم در چهارصد سال یا پانصد سال قبل این مسئله را در دنیا ختم کردند که هیچ کس و هیچ دولتی حق ندارد که این اختیار و این آزادی را از دست کسی بگیرد مگر این که همان عادت دو هزار سال قبل را شروع کنند و در اینجا حس می‌شود ایران یک وقتی تشکیل حکومت داد که می‌توانیم بگوییم در دنیا هیچ هیئت اجتماعیه ملتفت نشده بود که باید برای نظم و این ترتیبات یک هیئت اجتماعی قرار داد یعنی هیچ کس ملتفت نشده بود شش هزار سال قبل را عرض نمی‌کنم بده عرض می‌کنم و حتی ایران تشکیل شده است که بنای همین نظم و این ترتیب را در دنیا گذاشته است که هیچ کس ملتفت این مسئله نبود هو همان دولت باقی است تا امروز و امروز می‌بینم که بعضی تقاضاها شده است که این تقاضاها منافی و مخالف است با آن عهودی که قطع شده است در عالم و تمام موادش را عرض نمی‌کنم و نمی‌گذارم برای سایر آقایان که وقت خیلی تنگ است و رفقای من خواهند مذاکره کرد به کلی از موادش این بود که اگر دولت ایران بخواهد مستخدم بگیرد باید به رضای دولتین روس و انگلیس باشد اگر راضی نشدند نیاورند خوب در این عالمی که می‌بینیم این اندازه امور تجارت و اخذ ثروت و امور و مال و ملک این اندازه ارتباط به یکدیگر پیدا کرده است و اگر کسی در حفظ آزادی و استقلال و منافع خود یک مختصر رخنه ببیند حق دارند بگوید که این منافع با آن عهودی است که بسته شده است و بنده هم از طرف ملت که این حق را از برای خودشان از چندین هزار سال قبل تا به حال ثال می‌دانم عرض می‌کنم که ما تا امروز مستقل بوده‌ایم به این معنی که در حفظ حقوق خودمان و در ترقی مملکت خودمان ببینم و حالا هم اگر این تقاضاها را قبول کنیم مثل و در تمام روابط که با تمام دول داریم هیچ وقت نشده است

که رخنه به استقلال مملکت خودمان این است که بر همان استقلال ما یک رخنه وارد می‌آورد یعنی ما را نمی‌گذارند که از برای ترقی مملکت و استقلال خودمان یک فکری بکنیم و یک تدارکی بکنیم این است که با کمال جسارت با کمال معذرت و با کمال رو گشادگی به دولت هم جوار خودم عرض می‌کنم هیچ وقت ممکن نیست که یک ملتی خودش را حی تصور می‌کند و خودش را زنده تصور می‌کند و تمام عالم زندگانی او را تصدیق کرده‌اند هیچ وقت ممکن نیست که تصدیق بکنند که من امورات خودم را باید واگذار دیگران واگذار کنم پس بنده در آخر عرض خودم عرض می‌کنم و شرح مطلب را به رفقا وا می‌گذارم که چون این تقاضاها به استقلال ایران برمی‌خورد در این هم هیچ شکی نیست که هیچ وقت ممکن نیست به اختیار دولت ایران این تقاضا را قبول بکنند و یقین دارم دولت روس با آن محلت و دادی که به ایران دارد و در استحکام او همیشه می‌کوشند ملتفت منافی است با آن عهودی که بسته شده است و با آن تصدیق‌هایی که درباره استقلال ایران کرده‌اند که همان دولت مستقلی است و امیدوارم این را پس بگیرند و ملت ایران را از خودشان آزرده نکنند و البته وزرای محترم هم با ملت و مجلسیان همراهی خواهند کرد که این تقاضا را دولت روس پس بگیرند و ملت ایران را آزرده نکنند.

حاج شیخ‌الرئیس ـ بنده پیش از این که داخل موضوع شوم و رأی خودم را عرض کنم که اگر در ضمن رأی دادن مخالفتی با رأی وزرا شود (این را ابداً یعنی تماشاچی‌ها و الّا وکلا ملتفت هستند و همه می‌دانند).

رئیس ـ ما کار به تماشاچی نداریم).

حاج شیخ‌الرئیس ـ بنابراین با کمال آزادی عرض می‌کنم که چون تمام این موادی که دولت امپراطور پیشنهاد کرده‌اند قبول تمام این تقاضاها رخنه به تمام استقلال ایران وارد می‌آورد و استقلال ما را متزلزل می‌کند خواهش و درخواست می‌کنم که هیئت وزرا ثانیاً داخل مذاکره شده شاید یک ترتیبی در توبه این موادی که تقاضا شده است بدهند که اسباب تسهیل شود و رخنه به استقلال ایران وارد نیاید.

رئیس ـ این که تماشاچی را فرمودید عرض می‌کنم که چون تمام این مواردی که دولت امپراطور پیشنهاد کرده‌اند قبول تمام این تقاضاها رخنه به تمام استقلال ایران وارد می‌آورد و استقلال ما را متزلزل می‌کند خواهش و درخواست می‌کنم که هیئت وزرا ثانیاً داخل مذاکره شده شاید یک ترتیبی در توبه این مواردی که تقاضا شده است بدهند که اسباب تسهیل شود و رخنه به استقلال ایران وارد نیاید.

رئیس ـ این که تماشاچی را فرمودید عرض می‌کنم که وکلا برای تماشاچی‌ها حرف نمی‌زنند چه باشند چه نباشند فرق نمی‌کند.

سلیمان میرزا ـ آقای آقا شیخ محمد شرحی در موضوع استقلال فرمودند که دیگر محتاج به تکرار نیست بنده عرض می‌کنم که این استقلال مملکت چیزی نیست که حق ماها باشد که ما بتوانیم او را از دست بدهیم یا از مختصری از آن صرف‌نظر نمائیم این حق اعقاب ماها است که بعداز این در این مملکت نشو و نما خواهند کرد بنابراین نه ما نه اشخاصی که در آب و خاک حالا زندگی می‌کنند نمی‌توانند که چنین اقدامی را بکنند که به استقلال مملکت رخنه وارد بکند زیرا که اعقاب ما که هزاران محل دیگر در این آب و خاک زندگانی خواهند کرد این حق را دارند حق عموم مردم و اشخاص است که بعد از این خواهند آمد پس چیزی که منافی باشد با این اساس که حق عموم ملت است هیچ کس نمی‌تواند در او خللی وارد کند یا در استقلال او حرف بزند و یک ذره تصور بکند و راضی باشد بنده شخصاً با سایر رفقایم در تمام این مطالب ترجیح می‌دهم طرف استقامت را و در کارها پایداری و ثبات را بهتر از هر چیزی می‌دهم علی‌الخصوص نسبت به چیزهایی که راجع به عموم ماها است حالا داخل می‌شویم در مواد این تقاضا اول عزل مستر شوستر ولکفر و سایر اشخاصی را که دعوت کرده‌اند مطابق ماده دوم باشد در یک مملکتی که شروع به ترقی می‌کند و می‌خواهد کارهایش پیش برود محققاً باید شروع بکند به اصلاح اداراتش و یقین حتمی دارد که باید ادارات خودش را اصلاح بکند و به ترتیب انتظاماتی که در ادارات خودش می‌دهد از هر حیث از حیث مالیه و از حیث ترتیب نظام و سایر چیزها شروع به ترقی بکند و در معنی شروع به ترقی و تمدن و انسانیت بکند و از

همه ادارات مهمتر و مقدمتر اصلاحات مالیه است بعد اصلاح قشون و نظام است زیرا که هر گاه مالیه مرتبی داشته باشیم می‌توانیم سایر ادارتمان را به طور مرتب و منظمی اداره بکنیم امروزه از برای ما چنانچه سابقاً هم گفته شده از برای اصلاح ادارات بهترین راهی که در نظر می‌آید جلب مستشارها است از خارجه و از برای مالیه هم ماستشارهایی خواسته‌ایم از خارجه چه آمده‌اند و چه خواهند آمد از برای هیچ کدام از اینها خودمان را محتاج به این که رضایت کسی را به دست بیاوریم نمی‌دانیم زیرا که دولتی هستیم مستقل و در کارهای داخلی و خارجی هر چه صلاح خودمان را بدانیم آزاد هستیم که از آن فرار رفتار بکنیم و از وقتی هم که این مستشار و سایر مستشارهای خارجی آمده‌اند همه آنها با یک ؟؟ و صداقتی که وظیفه هر شخص درستکار و هر انسان با تربیتی است در اصلاح مالیه کوشیده‌اند مخصوصاً اداره مالیه که در حقیقت با یک اساس متینی و یک شالوده صحیحی شروع شده است که امیدواری می‌دهد ما را در آتیه که به این ترتیب ما دارای یک مالیه منظم و مرتب صحیحی باشیم بنابراین چگونه می‌توانیم راضی بشویم که عزل مستشارها را بخواهیم یا عزل یکی از آنها را بخواهیم در صورتی که به درستی و صداقت خدمت کرده‌اند و علت آن تقاضاهایی که کرده‌اند می‌گویند که هیئتی است که از طرف خزانه‌دار کل نسبت به دولت بهیه روسیه شده است این هم به نظر نمی‌آید که چنین توهینی باشد این یک ادعائی است که پس از آنکه به ثبوت برسد در یک ادعائی است که پس از آن که به ثبوت برسد در یک محکمه عالی ثابت خود آن وقت باید یک ترتیب اثری بر او بشود در این صورت نمی‌توانیم تکلیف اول را قبول کنیم تکلیف دویم خیلی سخت‌تر و استقلال‌شکنانه‌تر است از ماده اول زیرا که ما باید مطابق آن تکلیف متعهد و متضمن بشویم که بعد از این هیچ مستخدمی قبول نکنیم از برای ادارتمان مگر آن که قبلاً رضایت سفارتین تحصیل بکنیم و این ؟؟ چیز فوق‌العاده است و منافی است به استقلال خارجی ما بنابراین نمی‌توانیم قبول کنیم و باید تقاضا بکنیم از هیئت وزرا که داخل شوند در مذاکرات که شاید بتوانند این مطالب را بر طرف کنند یا تغییر بدهند زیرا که این شرایط استقلال‌شکنانه است نه هیئت دولت و نه مجلس و نه ملت هیچ کدام نمی‌توانند قبول بکنند.

متین‌السلطنه ـ اولاً بدیهی است وقتی که از برای تصفیه این مذاکره داریم خیلی کم است و مجلس از برای مذاکره مفصل و نطق‌های بزرگ‌تر نمی‌شود هیچ یک از آقایان تردید نخواهند کرد که امروز یک روز تاریخی است و شاید روز بدی هم باشد از برای این که این پیشنهادی که شده است که طرف دسیسه کرده است مثل سایر مطالب پلتیکی که پیش حاکم ممکن است که هر دو طرف از برای مملکت خطرناک باشد یعنی فقط حوادث آتیه می‌تواند ثابت بکند که رد خطرناک بوده است از برای این مملکت یا این که قبول خطرناک بوده است نمایندگان که سهل است گمان نمی‌کنم که یک نفر ایرانی بتواند بپذیرد یک تقاضائی را که یک جزئی تصور خللی به اساس مملکت در آن برود و در ثبات قدم هیچ کس متزلزل نیست و باید ثابت قدم باشند ولی رأیی که گرفته می‌شود عرض کردم که دو طرف خطرناک دارد و ممکن است در یک طرف آن نجات و فلاح این مملکت باشد و در یکی از آنها نکبت و بدبختی و باید خیلی دقت کرد آقایان وزرا که در اینجا رأی خودشان را پیشنهاد کردند یعنی مصمم که در قبول ممکن است یک آتیه بهترین برای ایران دیده شود این کافی نیست یا به معنی که هر ؟؟ گرفته می‌شود اعم از رد یا قبول آن رأی را وقتی خوب می‌دانم که به اتفاق مجلس باشد یعنی موقعی نیست که بتوان مسئولیت را قسمت کرد و یا قسمت را به گردن وزرا قرار داد و یک قسمت را به گردن دیگری یا یک قسمتی از آن را ما به گردن یکدیگر بیندازیم این مسئولیتی است که به گردن تمام ماها است این شرایط دارای موادی است که شدت و ضعف دارد و نمی‌توان گفت تمام اینها به یک نهج استقلال شکن است ماده اول راجع است به عزل یک نفر مستخدم که به حق یا بنا حق صحیح یا غیر صحیح اعم از این که چیزی را که نسبت به او مستمسک شده‌اند راست یا غیر راست باشد که خواهش کرده‌اند و شاید هیئت دولت تصور کرده‌اند و خوبی آتیه مملکت و حفظ استقلال مملکت و روابط حسنه را به این دانسته‌اند که این را بپذیرند و ممکن است نظریاتی هم باشد که در پذیرایی این مطلب استقلال مملکت نمی‌رود ولی ماده دویم صریح است و معلوم است که اگر دولت ایران بخواهد آن را بپذیرد معین است که بعد از این هیچ مستخدمی را نمی‌تواند از دول خارجه بخواهد مگر با اجازه دولتین روس و انگلیس این محدود کردن اختیارات خارجی است و ممکن است ماها را به جایی دیگر برساند این است تفاوت ماده اول و دوم و هیچ یک

نفری نیست که بتواند این دو را در یک کفه ترازو بگذارد و اما وجه خسارت هم البته بدیهی است که موضوع قابل تردیدی نیست که می‌بایست یک چنین چیزی را خواسته باشند که به هیچ وجه ما اسباب آن خسارت نبوده‌ایم ولی اگر جزئی باشد نبایست چندان اهمیت داده شود و نمی‌توان گفت که این تقاضا استقلال شکن است پس خیلی لازم این مطالب تشریح بشود یعنی باید گفته شود اینها از چه نقطه‌نظر استقلال شکن است تمام این مواد استقلال شکن است یا بعضی از اینها نظر بنده و یک جمعی از نمایندگان محترم همین بوده که اگر بتوان تجزیه کرد یعنی یک قسمت رد و یک قسمتی قبول شود بهتر باشد و الّا چنانچه آقای سلیمان میرزا در اینجا فرمودند به هیچ وجه در این مباحثات و مذاکرات شک برای ما نیست که نمی‌توانیم رأیی بدهیم که خللی بر استقلال ما وارد بیاورد این حق را هیچ کس ندارد ولی ممکن است به واسطه این رأیی که ما امروز می‌دهیم تصور بشود که این عمل را مرتکب شده‌ایم یا نه بسا هست رأیی که الان می‌دهیم چنان چه ظاهراً دیده می‌شود مصادف است با نگاهداری استقلال مملکت و مخالفت آنچه ممکن است صدمه به استقلال مملکت وارد بیاورد و اتفاقات آتیه خلاف او را آشکار کند البته آن وقت معلوم خواهد شد که این رأی استقلال‌شکنانه بوده است و چنانچه عرض کردم عقیده‌ام این است که اگر بتوان بعضی از قسمت‌های این پیشنهاد دولت روس را که مستقیماً به استقلال دولت ایران بر نمی‌خورد پذیرفت و در سایر مواد به طور شدت مقاومت کرد گمان می‌کنم این رأی صحیحی است که می‌تواند در آتیه اسباب نجات و فلاح این مملکت بشود و بنده یک پیشنهادی به همین مضمون کردم اگر آقایان نمایندگان غور کنند و صلاح آتیه مملکت را می‌دانند گمان می‌کنم قبول بفرمایند.

میرزا یانس ـ چنانچه خاطر محترم نمایندگان مسبوق است بنده از روزی که پای به سیاسات این مملکت گذاردم یک مسلک خیلی واضحی داشتم که در مراودات خارجه هر دولتی که با ما ادعائی دارد ما از نظر شری نزیم به آن ادعا نظر بکنیم و به نظر حقانیت نگاه بکنیم اگر حق دارد در آن ادعاء در کمال صمیمیت اداء بکنیم و اگر حق ندارد و در آن ادعاء با کمال استحکام و اثبات قدم بایستم امروز چنانچه آقایان فرمودند روز تاریخی بزرگی است برای ایران و این تقاضاهایی را که جلو ما

گذاشته‌اند که رد بکنیم یا قبول از این نقطه نظر حقانیت یعنی وقتی که بنده ملاحظه می‌کنم می‌بینم که حقی که ما داریم به ما اجازه نمی‌دهد که آنها را قبول بکنیم بنده می‌توانم یک قدری تصدیق بکنم آنچه آقای متین‌السلطنه فرمودند که ماده اول استقلال شکن نیست ماده اول دو قسمت دارد یک قسمتش شاید آن طور باشد که فرمودند ولی یک قسمت دیگرش تصدیق یک معاهده را می‌خواهد که مواد آن معاهده با استقلال مملکت منافات دارد و ماده دویم بعد دو رأی گمان نمی‌کنم در مجلس باشد که به کلی استقلال شکن است و ماده سیم یک مسئله است که استقلال شکن نیست ولی اگر از روی نظر حقانیت نظر بکنیم ما ابداً تقصیری نکرده‌ایم که یک غرامتی بدهیم چون شخص باید یک تقصیری بکند تا غرامت بدهد یک چیزی هم آقای متین‌السلطنه فرمودند بنده باید مجبوراً دو کلمه جواب عرض بکنم چون فرمودند بعضی از آن را قبول کنیم چون بنده می‌دانم وضع اولتیماتوم تجزیه‌پذیر نیست به این جهت داخل آن مذاکره نمی‌شوم و باید مذاکره در او جمعاً بشود به وضع جمعی اگر مذاکره شود گمان نمی‌کنم کسی باشد که می‌گوید ملاحظه استقلال مانده است و به طور جمعی که نظر می‌کنیم می‌بینیم به موجب این تقاضاها استقلال ما را می‌خواهند از ما بگیرند حالا باید ببینیم چه چیز است استقلال و تا بچه اندازه حق داریم در رفتن او امضاء بکنیم بنده گمان می‌کنم و گمان می‌کنم هر کسی هم که تاریخ خوانده است در این گمان بنده یا بنده با بنده همراه خواهد بود که قیمت استقلال یک مملکت مساوی است با قیمت حیوه تمام افراد آن مملکت است بعد حالا ببینم مال کیست این استقلال همان طوری که آقای سلیمان میرزا فرمودند این استقلال نه مال ما است نه مال آنها است که به ما داده‌اند و نه مال آنهایی ست که بعد از این خواهند آمد بلکه مال تمام آنها است از شش هزار سال بیش از این استقلال ما بوده است و تا شصت هزار سال دیگر هم باید باشد بنده عرض می‌کنم خوب به نظر فلسفی که در این مسئله نظر بکنیم این یک چیزی نیست که مال ما باشد تا بتوانیم از رفتن آن حرف حرفی بزنیم این هم مسئله دویم یک مسئله دیگر هم هست بنده که یکی از محترم‌ترین نمایندگان محترم که اینجا نشسته‌اند خودم را می‌دانم یاد دارم در روزی که وارد شدم جلو همین میز مرا مجبور کردند یک قسمی یاد کردم و در آن قسم به من گفتند قسم خوردم که به استقلال مملکت خیانت نکنم من اگر آدم با شرقی باشم نمی‌توانم مخالف با آن رفتار بکنم این

یک چیزی است که از قدرت من خارج است بنده با کمال احترام نسبت به آن دولت همسایه که این پیشنهادها را کرده است جواباً عرض می‌کنم که یک چیزی را از من خواسته‌اند که نه مال من است و نه می‌توانم به شما بدهم.

حاج عزالممالک ـ بنده اول شکر می‌کنم از این که حقیقتاً حق دارم در حفظ استقلال مملکت خودم اظهار عقیده بکنم تقاضاهای دولت روش شامل سه مطلب اساسی است اول عزل مستر شوستر و لفکر دویم این که استخدامی از خارجه نشود مگر به رضایت سفارتین سوم ادای مخارج عسکر کشی بنده کاملاً موافق هستم که همیشه دولت ایران با دول همجوار مناسبات خودشان را محفوظ داشته و در هر موقع سعی در حفظ روابط آنها بنماید ولی بدبختانه و به طور کلی به هر نظری که به این مواد نظر بشود به طور وضوح می‌بینند که این مواد منافی با استقلال مملکت است بلکه بنده حتم و یقین دارم که هر ایرانی در این عقیده ثابت است که تصدیق این مواد منافی با استقلال این مملکت است اگر از مذاکرات کلیات بگذریم و داخل مواد شویم می‌بینیم که هر یک از مواد مطالبی است که به عقیده بنده قابل قبول نیست چون آقایانی که قبل از بنده اظهارات کردند بعضی تمام مواد و بعضی دیگر از آن مواد را تشریح کردند بنده فقط ماده دویم را تعقیب می‌کنم و عقیده خودم را در آخر اظهار خواهم کرد دولت علیه ایران همیشه امور خارجه داخله خود مستقل بوده و هیچ وقت نمی‌تواند در امور خود نظارت دولتی را قبول کند و به همین نقطه‌نظر بوده است که دولت ایران هیچ وقت لفظ دولتین را نشناخته و نباید بشناسد و هیچ وقت یک دولتی را ترجیح بر دولت دیگری ندیده است و به همه دول به یک نظر نگاه می‌کند اما این که گفته شد در آن دو نقطه نظر هست که ممکن است هر دو استقلال مملکت را محو کند و گویا این محل اختلاف است باید این را تشریح کرد زیرا تصدیق این مسئله بر هیچ یک از آقایان شبهه نباشد قبول این مواد که تصدیق محو و استقلال مملکت ماست به دست خودمان زیرا اگر تصدیق کردیم دیگرجای حرفی و انگاری برای آن مقامات ما باقی نخواهد بود زیرا خودمان تصدیق این عقیده را کرده‌ایم و استقلال خودمان را از دست داده‌ایم پس بنده با یک عقیده ثابت چون می‌دانم تمام موکلین خودم و تمام ایرانی‌ها با من هم عقیده هستند این پیشنهاد را به مجلس شورای ملی تقدیم می‌کنم و از هیئت

دولت تقاضا می‌کنم با کمال صمیمت از این تقاضاهای دولت روس معذرت بخواهند و داخل ترتیبات دیگری بشوند.

رئیس ـ آقایانی که اجازه خواسته بودند همین آقایانی بودند که نطق کردند و ظاهراً مذاکرات کافی باشد (تصدیق کردند)

حالا پیشنهادهایی که شده است قرائت می‌شود (پیشنهاد حاج عزالممالک به عبارت ذیل قرائت شد). مجلس شورای ملی پس از اصغاء و اظهارات هیئت وزرا نظر به این که تکالیف دولت روس را منافی استقلال مملکت می‌داند از قبول آن متعذر بوده به هیئت دولت تکلیف می‌کند که برای تغییر تکالیف مذکوره داخل مذاکره شود و مذاکرات مطلب مطرح شده را ختم می‌نماید ـ از طرف آقای متین‌السلطنه به عبارت ذیل قرائت شد:

مجلس شورای ملی پس از امضاء اظهارات هیئت وزرا نظر به این که قبول تمام تکالیف دولت روس را منافی استقلال مملکت می‌داند از قبول آن متعذر بوده به هیئت دولت تکلیف می‌کند که برای تغییر تکالیف مذکوره داخل مذاکره شود و مذاکرات مطلب مطرح شده را ختم می‌نماید.

رئیس ـ چنانچه آقایان ملتفت بودند پیشنهاد اولی راجع برد تمام تقاضاهایی است که بنده پیشنهاد ثانوی که آقای متین‌السلطنه کرده‌اند راجع به تجزیه است که بعضی از آن تقاضاها قبول شود آقایان وزرا در این باب اظهاری دارند.

وزیر امور خارجه ـ خیر.

رئیس ـ چون باید در این پیشنهاد رأی بگیریم باید اول در پیشنهاد راجع به تجزیه رأی بگیریم به این جهت این پیشنهاد دو مرتبه قرائت می‌شود (پیشنهاد متین‌السلطنه دو مرتبه قرائت شد).

رئیس ـ آقایانی که این پیشنهاد را تصویب می‌کنند قیام نمایند (بعضی قیام نمودند)

رئیس ـ قابل توجه نشد یعنی رد شد ـ رأی می‌گیریم پیشنهاد آقای حاج عزالممالک که راجع است برد تمام سه فقره ـ آقایانی که این پیشنهاد را قابل توجه می‌دانند و تصویب می‌کنند قیام نمایند. جز چند نفر تمام نمایندگان قیام نمودند.

رئیس ـ تقریباً به اتفاق این پیشنهاد قبول شد یعنی تمام آن سه فقره تقاضا رد شد چون نزدیک ظهر است مطلبی نیست مجلس را ختم می‌کنیم (رئیس حرکت کردند و مجلس ختم شد)(۱)

صد کلام از افکار فلسفی شیخ محمد خیابانی

۱ـ در آزادی و استقلال

۱- اولین لازمه ی شرافت یک ملت، استقلال است.
۲- استقلال ملتها را فقط با فضائل و اخلاق عالیه میتوان محفوظ داشت.
۳- حافظ نگهبان هر ملتی شجاعت و قهرمانی اوست.
۴- هرگاه میخواهید آزاد باشید باید پرستش حقیقت را پیشه خود سازید.
۵- بدون حقیقت آزادی، آزادی میسر نیست.
۶- یک ملت نمیتواند بدون معارف آزادی خود را محفوظ دارد.
۷- در راه زندگی شرافتمندانه باید از جان و مال گذشت.
۸- زنده باد ملتی را که برای زنده نگه داشتن آزادی، زندگی را دوست دارد.
۹- آزادی مستلزم مساواتست، در برابر قانون همه برابریم.
۱۰- هیچ نوع آزادی را نمیتوان تصور کردبه ما اجازه دهد الی الا بد خطا کار باشیم.
۱۱- عطر گلاب جعلها را سراسیمه میکند، عطر آزادی را در مملکت نشر نمائید تا جعلها استبداد از میان بروند.
۱۲- آزادی عقیده در بالای سر هر سیاست حاکم است.

١٣- شما هر قدر آزادی خواه باشید هستند جماعتی که از شما آزادیخواه ترند.
١۴- ایران را ایرانی باید آزاد کند.
١۵- در عین آزادی باید مقید باشی.
١۶- روح ملت فدای هیچ کس نیست، ارواح خادمین ملت باید فدای ملت شوند.

٢- در تجدّد و ترقی

١٧- اولین وسیله ترقی ، داشتن روح تجدّد است.
١٨- یک ملت زنده و بیدار و هوشیارباید همیشه بطرف تجدد رهسپار گردد.
١٩- بر ضد زمانه راه رفتن غلط و محال است.
٢٠- باید زمانه ما را بهر کجا که لازم است برویم هدایت کند.
٢١- چنانکه زمانه ملتها را سوق میدهد و میروند ما هم نباید بزمان خودمان عاق شویم.
٢٢- باید ترقی کردن را واجب دانست، ترقی نکردن مردن است.
٢٣- هر ملتیکه ترقی را با نظرهای لا قید و بی علاقه ملاحظه نماید دچار هلاکت خواهد شد.
٢۴- ما اولاد قرن حاضریم و عاق قرن خود نخواهیم شد.
٢۵- اولین دشمن یک متجدد، آمال، ایده آل، زمان اوست.
٢۶- جهال، مرگ را بر تغییر عادت ترجیح میدهند.
٢٧- آنچه امروز یک عمل مسجل و مرغوبی است ممکن است فردا منفور و مردود باشد.
٢٨- عوام یک علاقه صمیمی به عادات خودشان دارند و عادات مانع ترقی و تجدد است.
٢٩- عقل و منطق عوام در چشم آنهاست.
٣٠- کلاه امروزی شما به قد کلاه دیروزی پدران شما نیست و فردا هم کلاه امروزی را در سر نخواهید داشت.
٣١- همان قوه که در موقع خود به شکل آتش و حرارت متجلی میگردد، بعد از این باید به شکل کار و حرکت بروز آیدو چرخهای تمدن و تکامل را راه بیاندازند.

۳- در فلسفه ی اجتماعی

۳۲- عوام تابع تبلیغات است و هرگاه مدیران آنها قابل و صاحب حسن نیت باشند ممکن است نتایج حسنه از عوام گرفت.
۳۳- یک فرد بیعلاقه بجامعه ی خود، کمتر از حیوان است.
۳۴- عدم علاقع بر حیات اجتماعی دلیل بر عدم زندگی است.
۳۵- در حیات سیاسی و اجتماعی، آنانکه علاقمند نیستند به مثابه ی امواتی هستند که حیات از آنان رو گردان و گریزان است.
۳۶- مردگانند اشخاصیکه برای خاطر اغراض و اسقام شخصی خود به اتفاقات مخالف عقیده و مسلک تن در میدهند.
۳۷- ترحم بر غاصبین حقوق جماعت، خیانت بر جماعت است.
۳۸- در میان دو نظریه متفاوت باید بزودی عقل خود را بکار انداخت و یک قرار قطعی اتخاذ نمود.
۳۹- یک نادان در یک لحظه ممکن نیست دانا بشود.
۴۰- شخصی که در تاریکی زیست کرده است در پیش یک روشنائی آنی چشمش خیره و یا کور میشود.
۴۱-کسیکه به تکالیف اجتماعی خود عمل نکند حقوق خودش را فاقد میگردد.
۴۲- مجازات و کافات نباید لاغی شعور باشد.
۴۳- هیچ کار بزرگ بدون فکر انجام نمیگیرد.
۴۴- از افکار غیر متجانس و متضاد نمیتوان نتیجه گرفت.
۴۵- هر زمان تقاضائی دارد که با میزان علم و معرفت بشر تغییر پذیر است.
۴۶- اعمال جماعت آنی و غیر ارادی است مثل یک زلزله ناگهانی، عالمی را بهم زده، خود نیز از میان میرود.
۴۷- عوام وقتی که میخوابد کاملا میخوابد وقتی که بیدار شد دیگر فعالیت تدریجی را قبول نمی نماید.
۴۸- عوام بی اراده و اختیار است و تابع جریان و تلقینات.
۴۹- تمایل عوام به موهومات است. معرکه و افسانه های یک درویش بیشتر از

کنفرانسهای یک دانشمند آنها را جذب میکند.
۵۰- در تعیین عیار و قیمت ملتها سجیّه بالاتر از همه چیزاست.
۵۱- یک حرکت عمومی تمام بشر متمدن را بجانب یک سر منزل تکامل پیش میبرد.
۵۲- بنام هر اکثریتی نمیتوان حکم قطعی داد.
۵۳- هر دوره ی تاریخی که در حیات یک هیئت اجتماعیّه رخ میدهد با قلم یکنفر مورخ و یا بفرمان یک زمامدار امور تعیین و تحدید نمیشود.
۵۴- حادثات اجتماعیه محصول و نتیجه عوامل طبیعیّه است.
۵۵- نه ممکن است تاریخ را فریب داد و نه ممکن است زمان را از سیر سریع خودش باز داشت.

۴-در شرایط موفقیت

۵۶- انتظام و انضباط، یک شرط عمده ی موفقیت است.
۵۷- مقتدرترین فرقه های سیاسی اروپا فقط بانتظام و دیسیپلین خودشان امتیاز دارند.
۵۸- انسان باید در حیات طوری مشغول کار شود که گویا هیچ نخواهد مُرد.
۵۹- ما فدائیان اولاد خودمان هستیم ما خواهیم مرد تا آنان زنده بمانند.
۶۰- باید فداکاری کنید تا آتیه ی شما و اولادان شما تأمین شود.
۶۱- اندوختن سهل است، نگهداری مشکل.
۶۲- برای گذشتن از یک حالت موجود به یک حالت جدید، قدرت و متانت جوهری لازم است.
۶۳- هر گاه صمیمیت و صداقت شما بدرجه ی کمال و کفایت باشد هیچ قوه متصور نیست که بتواند بر شما غلبه جوید.
۶۴- اضطرابات در حیات افراد و جماعات یک عامل بیداری و احتیاط و تدبیر است.
۶۵- یک اضطراب معقول و عاری از عصبانیت، بهترین استاد سیاسی است که راههای رفتنی و کارهای کردنی را به جماعت نشان میدهد.
۶۶- اقوام مضطرب و دور اندیش زحمت میکشند و رنج میبرند و از ثمرات شیرین آنها استفاده مینمایند.

۶۷- طبیعت میدان یک مجادله ی عمومی است که زندگی را پاداش مظفرین و غالبین قرار داده است.
۶۸- در این کارزار بزرگ، ناتوانان و ضعفا نمیتوانند زیست کنند.
۶۹- برای تأمین حیات و بقا در این جهان باید از ضعف و ناتوانی دوری گزید.
۷۰- اعتماد به نفس یک شرط عمده ی موفقیت است.
۷۱- یک تشکیلات محروم از دیسپلین از عدم موفقیت به عدم موفقیت غلطیده همیشه طریق سقوط و انحطاط را می پیماید.
۷۲- در روی خرابه های دیروزی باید عمارت فردا را بلند کرد.
۷۳- بلند کردن عمارت فردا، فکر دوربین و دور اندیش، فکر تعقل و تدبیر و فکر ایجاد و اجرا میخواهد.

۵- در اخلاق

۷۴- اعتماد به نفس یک شرط عمده ی موفقیت است.
۷۵- در ردیف و مجازات حب نفس باید عزت نفس و اعتماد به نفس را هم در نظر گرفت.
۷۶- باید تنبل ها و تن پرورها را هئیت اجتماعیه اخراج و تبعید کنند.
۷۷- عزم کردن کافی نیست هر عزم باید مبدل به عمل گردد.
۷۸- در کلیه ی امور و حوادث باید وظیفه را از غیر وظیفه تفکیک و تفریق نمود.
۷۹- شجاعت یک شرط مهم موفقیت است.
۸۰- ما شجاعتی را که توأم و همراه با متانت و استقامت باشد لازم داریم.
۸۱- یک لقمه ی خاردار باشید تا هیچ گلوئی نتواند شما را فرو ببرد.
۸۲- یک ملت که از مرگ نترسد هرگز نمی میرد.
۸۳- مردن در راه یک امل بزرگ عین موفقیت است.
۸۴- ما آن مجنونان و آن عاشقانیم که از هیچ چیز نمیترسیم.
۸۵- تو واحد و متحد جلوه نما و بگذار دیگران از تو بترسد.
۸۶- ترس، مرد را از همه ی شئون رجلیت و فتوت لخت کرده و او را بادنی ترین حیوانات همسنگ و همپایه قرار میدهد.
۸۷- ترس عامل عمده ی اسارت ملتّها است.

۸۸- یک ملت ترسو، بزودی در چنگال هر مستبد ستمگر گرفتار میآید.
۸۹- برای گذاردن طوق بندگی بر گردن یک ملت ترسو، بیدادگران تر دست با کمال آسانی پیدا میشوند.
۹۰- نترسیدن کافی نیست، باید جرئت و شجاعت داشت، باید پر دل بود.
۹۱- یک جرئت مسلح با تدبیر و شجاعت، یک شجاعت دوربین و دور اندیش و بیشتر از همه یک شجاعت فداکار و پر حرارت، ناجی ملتها است.
۹۲- شجاعت مادی بی شجاعت معنوی کامل نیست.
۹۳- شجاعت معنوی عبارت از حاکمیت و تسلط مرد است نسبت به احتراسات خودش.
۹۴- کسیکه تابع هوی و هوس و محکوم نفس اماره خودش نیست شجیع و جسور است.
۹۵- شجاعت معنوی یک فضیلت و نتیجه ی یک محاکمه ی منطقی است.
۹۶- شجاعت معنوی اثر یک عزم و اراده و جلوه یک تصمیم اختیاری است.
۹۷- تصمیم مرد شجیع این است، چون نباید بترسم نمیخواهم بترسم و نمیترسم.
۹۸- در مقابل تصمیم مرد شجیع هیچ قوه از قوای معلومه ی بشری فایق و غالب نیست.
۹۹- هرگز نباید به خستگی و یأس اعتقاد داشت و بخصوص وقتی که بار سنگین زندگی یک ملت از یک موی باریک آویزان است.
۱۰۰- ای «ایران» لایموت، سرت را بلند دار و زنده و پاینده باش(۲)

◄ توضیحات و مآخذ:

۱- مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره دوم - جلسه : ۳۲۹، روز جمعه نهم شهر ذیحجهٔالحرام ۱۳۲۹
۲- «صد کلام از افکار فلسفی شیخ محمد خیابانی» انتشارات ایرانشهر – شماره ۱۴ – ۱۳۰۴ برلین – صص ۶۴ – ۵۸

فصل دهم

کلنل محمد تقی خان پسیان

کلنل محمد تقی خان پسیان افسری لایق ووطن دوست بود. درتهران، حکومت سیاه سید ضیاء الدین طباطبائی، ازرهگذرکودتای ۱۲۹۹روی کارآمد. ازمیزان اطلاع پسیان ازماهیت این کودتا اطلاعی دردست نیست. بسا بخاطرپاکدستی نمونه او، دستوراین حکومت بردستگیری قوام السلطنه، والی خراسان، اورا خوش آمده باشد. او قوام را دستگیرورروانه تهران کرد. طغیان کرد وازسوی سید ضیاء والی نظامی خراسان شد. هرگاه ماهیت کودتا وحکومت سید ضیاء را درمی یافت وقوای خود را برای استقراردولت ملی به تهران می برد، تاریخ ایران سیری جز این می کرد که کرد.

بهررو، درزمان زمامداریش درخراسان به یک سری اصلاحات دربهبود وضعیت آن خطه دست زد. این شد که درمیان اقشارمردم ونظامیان محبوبیت وی افزون تر گشت. پریداکس ژنرال کنسول انگلیس در خراسان درجهت سیاست انگلیس سعی کرد کلنل محمدتقی خان را به خروج از ایران و سفربه اروپا وادار کند. زیرا ترس آنها ازاین بود که کلنل محمد تقی خان با اصلاحات بی وقفه ای که در جهت وراستای توسعه و بازسازی قدرت نظامی کرده بود ، تشکیلات ژاندارمری را بعنوان قوای مسلح بلامعارض آموزش دیده با بهترین تجهیزات در آن زمان در ایران سامان داده بود، درنتیجه می تواست درصورت هجوم به تهران حکومت مرکزی را قبضه نماید که با اهداف ومنافع انگلیس منافات وتعارض داشت « به گفتهٔ دبیراعظم بهرامی که درآن موقع منشی مخصوص سردارسپه وزیرجنگ بود، اگرکلنل پس ازبر افراشتن پرچم طغیان برضد حکومت مرکزی نقشه حسابی داشت وبا عده ای از ژاندارمهای خراسان که نسبت به اووفادارودارای بهترین تجهیزات بودند بطرف تهران حرکت می کرد، محبوبیت او طوری بود که حتی افسران قزاق با ومی پیوستند و حکومت تهران فوری ساقط و اومی توانست دولت تازه ای برسر کاربیاورد. شخص قوام السلطنه و سردارسپه بی اندازه ازمحبوبیت وجسارت وسرعت عمل کلنل بیمناک بودند وهردقیقه انتظارحمله را داشتند.» (۱)

ملک الشعراء بهار دربارهٔ کلنل محمد تقی خان پسیان می نویسد: «آخرین دیدارمن با این مرد که بقدرلیاقت و بزرگی که داشت نتوانست کاری بکند ودرحقیقت یکی ازهزارها افراد مفید ایرانی بود که شوخی شوخی نفله شده اند!...، نمی دانم چه می شود که اینها نفله می شوند؟

مثل آنست که درایران کرمی باشد که اورا«کرم آدم خورک» می نامند، بعضی جوانها که بوی خاصی می دهند، یعنی بوی غیرت و شعورولیاقت ازآنها استشمام بشود، این کرم آنها را زیر نظر میگیرد، همهٔ آنها را پی می کند، گاهی در آنها نفوذ می کند و زهرمی ریزد و هرگاه بی اثر ماند– در طرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهرمی پاشد، آنها را برعلیه این جوان مسموم می کند، خلاصه این جوان را تا آخر عمرو روزگار پیری دنبال می کند، تا او را بگور کند یا از کار بیندازد!.. (٢)

حسین مکی تأکید می کند: سردارسپه که افکاری بلند و نقشه های وسیع داشت، می دانست نمی تواند با کلنل همکاری کند. عجالتاً موقع را مناسب یافته و خصومت شخص قوام السلطنه نسبت به کلنل را که ناشی ازتوقیف او به دست کلنل بود، مغتنم شمرده و میل داشت با همکاری قوام السلطنه غائله خراسان را مرتفع و کلنل را سرکوب کند.» (٣)

ملک الشعراء بهار در«تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» می نویسد: آقای وزیرجنگ بعد ازراندن سید ضیاءالدین تا مدتی سرگرم قضایای خراسان بود، و تفصیل آن واقعه خود کتابی جداگانه است که شبحی ناقص وساده لوحانه و اندکی غرض آلود از آن به طبع رسیده است، تاریخ واقعی و اسناد صحیح آنرا آقای محمد ملک زاده مدیر روزنامهٔ نیم رسمی « ایران» که بعد روزنامهٔ « تازه بهار» را در مشهد دایر کرده بود، نوشته است، و ما مختصری از آنرا نقل می کنیم، خلاصه آنست که: مرحوم کلنل محمد تقی خان چنانکه اشاره کردیم والی خراسان را بدستور سید ضیاءالدین دستگیر و تحت الحفظ بمرکز فرستاده بود، بعد از رفتن سید و رسیدن دستخط عزل او به ایالات و سپرده شدن انتظامات مرکز و حومه به سردار سپه و رها شدن محبوسین، اندک نگرانی برای کلنل محمد تقی خان حاصل شد، در تاریخ ٢٠ رمضان ١٣٣٩مطابق ٧ جوزای ١٣٠٠ دستخطی از شاه به خراسان مخابره شده

کلنل را به فرماندهی قوای نظامی خراسان ابقا و از مداخله در امور حکومتی ممنوع داشت، این قضیه بیشتر او را ناراضی کرد زیرا مشارالیه منتظر چنین پیشامدی نبود، معذالک از پذیرفتن اوامر خودداری نداشت، تا در تاریخ ۲۳ رمضان مطابق با ۹ جوزای ۱۳۰۰ دستخط دیگری از شاه به خراسان رسید وروز بعد اشاعه یافت وآن دستخط زمامداری قوام السلطنه بود، و بلافاصله بعد ازتشکیل دولت امرکرد که نجد السلطنه بسمت کفالت ایالت خراسان شناخته شود، و درنتیجهٔ این فرمان همهٔ محبوسین مشهد آزاد شدند و نجد السلطنه در ادارهٔ ایالتی حضور یافته به انجام وظایف خود مشغول گردید.

کلنل ازحکومت قوام السلطنه بیمناک شده بفکر طغیان افتاد و مصمم گردید که زمام امور خراسان را دردست بگیرد. بدین نیت هنوز چند روزی از کفالت نجد السلطنه نگذشته بود که بدون بهانه وبی مقدمه شخص نامبرده را توقیف کرده وادارهٔ حکومتی را خود دردست گرفت و جمعی ازارباب نفوذ شهررا که مخل خیالات خود می شمرد باردیگر توقیف و برخی را تبعید نمود، و گروهی ازاهالی و طبقات مختلفهٔ شهری را درارگ ایالتی دعوت کرد وبه آنان تلقین شد که بنام اهالی از دولت، والیگری کلنل محمد تقیخان را تلگرافاً تقاضا کنند!

در نتیجه ازهمان مجلس، چند نفری انتخاب شده به تلگرافخانه متحصن شدند و تلگراف کردند که نجدالسلطنه قادر نیست خراسان را اداره کند و کسی بغیراز کلنل لایق این مقام نیست.

نظر به آنکه کلنل مأمور دولت را توقیف و جمعی را بدون مجوز قانونی و بی اجازهٔ دولت حبس و تبعید کرده بود پیشنهادات حضرات را دولت رد کرد، و کلنل هم اطاعت کرده نجدالسلطنه کفیل ایالت را رها ساخت، اما وضع شهر وخیم شده روز بروز هم بر وخامت اوضاع شهرمی افزود و شبها صدای تیر و تفنگ اسباب توحش مردم را فراهم می ساخت وعاقبت شبی در یکی از محلات دو بمب محترق گردید و یک طفل هفت ساله مقتول شد و اضطراب اهالی بحد اعلی رسید!

باز جمعی بتلگرافخانه رفته تقاضای ایالت کلنل را تجدید کردند، و شبنامه ها و مکاتیب تهدید آمیز بر ضد نجدالسلطنه انتشار یافت که او را امر بکناره گیری می نمودند، بالاخره نجدالسلطنه بتاریخ ۲۳ ذی القعده مطابق اسد ۱۳۰۰ دست از

کارکشیده درخانهٔ خود منزوی گردید وکلنل بدون اجازهٔ مرکز اداره حکومتی را بچنگ آورده زیرارادهٔ خود گرفت و بمداخلات مستقیم درامورحکومتی دست یازید... و باز تحصن و تلگرافات مذکور تجدید گردید.

درین حین دولت تصمیم گرفت صمصام السلطنه بختیاری را به ایالت خراسان بفرستد و این انتصاب از طرف متحصنین تلگرافخانه رد شد و با لحنی زننده فرمانفرمائی کلنل را از دولت خواستار شدند و دولت دریافت که وضع خراسان ازحال طبیعی بیرون رفته و درچنگ کلنل افتاده است. بنابراین بتاریخ ۹ اسد ۱۳۰۰از طرف صمصام السلطنه والی خراسان که هنوز در تهران متوقف بود کفالت ایالت تا ورود خود او به کلنل واگذار گردید.

اگرچه این تلگراف تا حدی باعث تسکین خاطر مرحوم کلنل شده علی الظاهر خود را تسلیم اوامر دولت و ارادهٔ شاه نشان میداد ولی در باطن به این امر متقاعد نگردیده بیم داشت که مبادا بدون استقلال در فرمانفرمائی خراسان اسباب زحمت او را فراهم آورند، اینجا قضایائی در پرده است که دست ما به اسناد آنها نمی رسد و ازتلگرافی که مرحوم کلنل به صمصام السلطنه کرده است چیزهائی استنباط می شود که حقیقت آنها برما هنوز پوشیده است وما برای ادای حق تاریخ با آنکه بنای ما باختصاراست تلگراف کلنل را ضبط می کنیم:

تلگراف مورخهٔ ۱۰ اسد نمرهٔ ٠٤١٤

از مشهد به تهران،

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صمصام السلطنه والی معظم خراسان دامت شوکته، پس از تقدیم عرض بندگی و فدویت اینک عرایض خود را عرضه داشته و استدعای توجه مخصوصی را مینماید.

پس از یک رشته تلگرافات متقابله در تحت شرایط و اطمینانی با اینکه هیچ حاضر بخدمت نبودم و یقین داشتم هیچ کسی درخیال استفاده ازخدمات من نیست فقط و فقط به احترام امرملوکانه در تاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کناره گرفته وبه ریاست قوای نظامی خدمات صادقانهٔ خود را ادامه دادم، اینک همانطورکه پیش بینی شده بود ازروز اول درهردو مورد نامساعدتهائی منحوس که شرحش موجب اطالهٔ

کلام است مرا از کار بازداشته و بزرگترین قسمت وقت را که بایستی به اصلاحات قوای نظامی مصرف شود بدفاع گذراندم.
کفیل ایالت با اینکه درسایهٔ قدرت قوای نظامی فرمانفرمائی کرده و کمال گرمی به عزل و نصب حکام وگرفتن تقدیمی مشغول بود ازادب وانسانیت وبردباری واطاعت فوق العادهٔ من سوء استفاده نموده بعناوین مختلفه زبان طعن و لعن مردم را بسوی قوای نظامی دراز نموده وازدادن راپورتهای غلط ومجعول خودداری نمینمود.
جواب پیشنهادات ومستدعیات ازمرکزهمه بطوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده و بایستی خود را درهرآن دچارمخاطرات و صدمات بداند.
بالاخره آنچه درمدت این دو ماه درخراسان شدهمه مبتنی برنظریات خصوصی شخص آقای رئیس الوزراء و حس انتقام بوده ولاغیر، پس ازیأس کامل از موفقیت در۲۸ سرطان رمزاً استدعا کردم که یا از خدمت معافم فرموده و یا این ترتیبات را خاتمه دهند، جواب قاطعی داده نشد.
خلاصه حیثیت و شرافت خود و زیردستانم وامنیت ایالت مهمی را در خطر دیده پس از آنهمه استغاثه ها برحسب تقاضای اهالی پس از کناره گیری کفیل ایالت داخل عملیات مستقیم شدم و چون بکلی از حضرات اشرف آقای رئیس الوزرا و آقای کفیل تشکیلات مأیوس بودم با فدویت خانوادگی که به حضرت اشرف آقای مشیر الدوله داشتم در لیلهٔ هفتم اسد توسط حضرت معظم له مراتب را بعرض خاکپای همایونی رسانده و بدبختانه بصدور دستخط جوابیه نائل نگردیدم
نگردیدم. **غرض ازاستدعای تشریف فرمائی این است که علاوه براینکه عملیات دولت حاضره وشخص آقای رئیس الوزرا اقلاً آن قسمتی که در خراسان شده منافی با مصالح مملکتی است بنده شخصاً هیچ اعتماد واطمینان به حضرت ایشان ندارم، و بهمین دلیل حاضربقبول هیچ خدمتی نیستم و نمی توانم با داشتن اقتدار، ظلم را دیده و چشم پوشی کنم.**
ازحضرات معظم استغاثه واسترحام می کنم وسایل معافیت از خدمت بنده را فراهم فرموده و یا اینکه با مستدعیات همراهی فرمایند، خدا شاهد است که این وضع پایدار نمی ماند و ممکن نیست که با این ترتیب مملکت اصلاح شود.

من آنچه تکلیف سربازیم بود عرض کردم ودرمقابل هرپیش آمد ناگواری خود را بکلی بیگناه می دانم و حاضرم درهرمحکمه که از روی عدالت قضاوت شود اظهارات خود را با اسناد مثبته به ثبوت برسانم.

محمد تقی

آنچه ازخارج وغیراز تاریخ ملک زاده بدست آوردایم وتلگراف بالاهم بدان اشارتی داردوحافظه هم چیزی ازآن بیاد می آورد، شرحی است که ازآقای امیرتیمورنمایندهٔ مجلس شنیدم واینک نقل می کنم:

بعد ازرفتن سید ضیاءالدین و قبل ازوصول خبرریاست وزرائی قوام به خراسان تگرافی ازتهران به مشهد رسیده میرزا صدرا ملقب به نجدالسلطنه را نایب الایاله کرده و کلنل را بسمت ریاست قوای تأمینیه و قشون نامزد می نماید.

این خبربه کلنل که تا آنروزازطرف سید ضیاءالدین نایت الایاله و فرمانده قوای خراسان شناخته شده بود یرسد، عصبانی شده رئیس تلگرافخانه ونجد السلطنه را توقیف می کند.

بعد ازاین عمل جمعی از وجوه اعیان وعلماء و تجارشهر را بدارالایاله دعوت می کند و آنشب یکی از شبهای رمضان بود و کلنل برای مدعوین نطقی ایراد می کند که مفادش چنین بود که: من به خراسان خدمت کرده ام و من مردی خدمتگزاردولتم و **اگر یکروز قوم السلطنه را توقیف کردم به امر دولت مرکزی بوده است، و حتی بمن امرشد که او را تلف کنم ولی من این امررا اطاعت نکردم، زیرا قوام السلطنه درهیچ محکمهٔ رسمی محکوم بمرگ نشده بود و کشتن او را وظیفهٔ خود ندانستم و تحت الحفظ ویرا به مرکز فرستادم تا خودشان هرچه می خواهند بکنند، غرض آنست که من تا جائیکه ممکن بود اطاعت امر دولت را فرض ذمهٔ خویش دانسته و اکنون نیزمطیع دولت می باشم.**

اما شنیده می شود که دولت به قوام السلطنه واگذارشده است و من سوءظن دارم که مبادا احساسات ایشان داعی انتقام شود، و طرز رفتاری که هم اکنون با من شد وبدون اینکه بخود من تلگراف کنند وتکلیف مرا معین بنمایند بدون هیچ اعتنائی مرا ازکارمنفصل و دیگری رابجای من تعیین کرده اند، این سوء ظن مرا تأیید می کند.

آقایان بدانند که هرگاه قصد دولت توهین و آزار وتمام کردن من باشد در صورتی

که من مطیع دولت بوده وهستم کمال ظلم خواهد بود، من حاضر نیستم که خونی از بینی یک ایرانی بریزد، و راضی تر دارم گلوله بسینهٔ من بخورد تا آن گلوله بدیوارقلعه ای از قلاع ایران اصابت کند، معهذا درصورت بی لطفی دولت وقصد انتقام وتصمیم برتمام کردن من، ناچارخواهم بود با قوائیکه درتحت اطاعت دارم مقاومت نمایم.

اکنون آقایان را از قضایا آگاه کردم، باقی خود دانید.

درهمان شب کمیسیونی شش نفری از میان جمعیت برگزیده شد که عدهٔ اعضاء آن اینها بودند:

١- حاج فاضل مجتهد،٢– میرزا مرتضی قلیخان،٣- حاج شیخ محمد کاظم تاجر، ۴– سردارنصرت (امیرتیمورحالیه)، ۵– حاج حسین آقای ملک،۶ شیخ حسن پائین خیابانی. این عده همان شب به تلگرافخانه رفتند و موضوع اظهارات کلنل محمد تقیخان را با دربار سلطنتی توسط تلگراف درمیان نهادند و شرایطی که کلنل آنها را شرط موافقت و اطاعت قرارداده بعرض شاه رسانیدند و شرایط به قرار ذیل بود:

١- بودجهٔ ژاندارمری خراسان مطابق آنچه فعلا هست باقی بماند و نقصانی درآن روی ندهد.

٢ - درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش بینی گردیده و در کابینهٔ قبلی به تصویب رسیده است اعطا شود.

٣ – اسب واسلحهٔ شخصی قوام السلطنه که به ژاندارم تعلق گرفته و اسبها داغ ژاندارمری خورده اند متعلق به این اداره باشد و مسترد نگردد.

٤- دولت به کلنل محمد تقیخان دوساله مرخصی با استفادهٔ ازحقوق بدهد که در فرنگستان نواقص تحصیلات خویش را تکمیل کند.

٥ - یک اسکورت ژاندارم کلنل را تا سرحد ایران مشایعت نماید... و خرده ریزه های دیگر که بیاد آقای امیرتیمور نمانده بود.

همان شب ازدربار جواب رسید که اعلیحضرت همایونی تمامت شروط کلنل را پذیرفته اند، جزاینکه اجازه نمی دهند که مشارالیه ازایران خارج شود و مقتضی می دانند که در سر خدمت خود با امیدواری و استظهار کامل مشغول باشد.

نزدیک سحرجواب دربار به کلنل رسید وکلنل شکر کرد وگفت: الحمدالله که باری

بزرگ از دوش من برداشته شد، و بفور نجدالسلطنه را احضارکرده او را مرخص نمود وشغل کفالت ایالت را به مشارالیه واگذار کرد و خود از دارالایاله باغ خونی خارج شهرانتقال نمود و به خدمات مرجوعه قیام کرد.

اجتماعاتی در شهر مشهد بنام کمیتهٔ ملی وغیره راه افتاده بود، بیانیه هائی دائر بر انتقاد از اوضاع تهران و رئیس الوزرا انتشارمی یافت و تلگرافات زننده ای ازهمین قبیل به تهران مخابره می گردید، دربعضی ازجراید مشهد برئیس دولت و بمرکزیان حمله ها و توهین ها میشد، و معلوم بود که این شایعات بدون اطلاع و میل کلنل نیست، و نیز از تلگراف کلنل به صمصام السلطنه این معنی روشن بود که وی از رئیس الوزراء سوء ظن بسیار دارد.

صمصام السلطنه بنا بود با عده ای بختیاری حرکت کند ولی کلنل از این معنی ترسید و در تلگرافاتی که عین آنها در تاریخ ملک زاده موجود است مکرر از صمصام خواهش می کند که تنها بیائید وعده ای با خود برندارید و میگوید که: « اهالی ازآمدن سوار بختیاری ناراضی هستند» و در تلگراف رمز مورخه ١٦ اسد به صمصام میگوید: « چنانچه عده همراه نخواهد بود اطلاع فرمائید تا بتوانیم اهالی را خاموش و مطمئن بنمایم، ثانیاً جنرال قونسول انگلیس اظهار میدارد بندگان حضرت اشرف به سفارت دولت فخیمه اطمینان داده اید که نسبت به بنده اعتماد دارد، فدوی طرفدارجنگ داخلی نیستم و نسبت به حضرت اشرف با اینکه تا (کنون خدمت نرسیده ام) حضور مبارک عقیدهٔ پاک و بی آلایش دارم، لکن چنانچه در ضمن تلگراف حضوری عرض کردم نسبت به دولت و مخصوصاً شخص آقای رئیس الوزرا به دلایل کافی که در دست است اعتماد و اطمینان ندارم، اگر بندگان حضرت اشرف شخصا ضمانت فرمایند که کابینهٔ حاضره بمواعید خود وفا خواهد نمود بنام شرافت و درست قولی ایلیاتی که در حضرت اشرف سراغ دارم تسلیم محض خواهم شد و درین صورت استدعائی که خواهم داشت همان ابقای «مسیو دبوا» است و بس، و امیدوارم از بذل توجه درین موقع فدوی را مفتخر فرمایند».

١٦ اسد ١٣٠٠ نمرهٔ ٢١٥ محمد تقی

و صمصام السلطنه جواب میدهد از تهران به مشهد:

جناب اجل آقای کلنل محمد تقیخان کفیل ایالت جلیلهٔ خراسان دام اقباله.

ازمفاد دو فقره تلگراف مرموز ومکشوف جنابعالی مستحضر، اینکه اظهار داشته اید مطابق شایعات اینجانب با عده ای بختیاری وقوای دیگرخیال حرکت به آنصوب دارم این شایعه را بکلی تکذیب می نمایم چه که با بودن جنابعالی وعدهٔ ژاندارم مأمورین مشهد دولت وایالت از قوای دیگر مستغنی واحتیاجی نخواهند داشت، لازم است جناب عالی به اطمینان قول ایلخانی من اشخاصی که ازین باب دچارتوهم و تشتت خیال شده اند بکلی مطمئن نمایند، اینجانب باکالسکهٔ چاپاری قریباً حرکت می نمایم.

اما جواب قسمتی که بخودتان اشاره نموده اید اینجانب بشرافت ایلیاتی خودم به جنابعالی اطمینان میدهم که کاملاً مورداعتماد من هستید، ازطرف دولت و اینجانب ابداً مورداعتراض وبی محبتی نخواهید بود، بلکه ازلازمهٔ محبت و مهربانی دربارهٔ شما اغماض نکرده زحمات وخدمات شما منظورنظرخواهد بود.

درموضوع «مسیو دبوا» با اینکه قانون امورکلیهٔ وزارتخانه های دولت را چنانچه میدانید مجزاوکلیهٔ وزارتخانه ها درامور یکدیگرموظف بمداخله نخواهند بود معهذا نظر بعوالم محبتی که به شخص جنابعالی دارم حتی القوه کوشش می کنم.

با اینحال ازین ببعد رشتهٔ این مذاکرات را مقطوع و با کمال اطمینان خاطر و امیدواری مشغول حفظ انتظامات بوده مزید امتنان اینجانب و رضایت دولت را فراهم دارید، ١٨ اسد ٣٠٠ ــ نجفعلی بختیاری

و نیز صمصام به اوتلگراف میکند که کلنل گلروپ برای رفع سوء تفاهمات میآید و آمدنش قبل از جریان مذاکرات و معاهده بین من و شما بوده است، تلگرافات را کلیه به ایشان ارائه بدهید تا مسبوق شود.

با این مقدمات، مرحوم کلنل اولا« مسیودبوای » بلژیکی را که از همدستان او بود و دولت احضارش کرده بود و او تمرد کرده به ریاست مالیه برگماشت و اردوی سیاری بسر وقت شجاع الملک باخرزی و دیگران که خیال مخالفت در آنهامیکرد فرستاد، و روز١١ذیحجهٔ١٣٠٠ کلنل گلروپ و پنج نفر صاحبمنصب را که وارد شش فرسخی شهرشده بودند فرستاد خلع سلاح کرد و به شهر راه نداد و خود با آنها ملاقاتی کرده روانهٔ تهرانشان کرد و به طغیان علنی آغاز نمود. (۴)

در گزارش «کنسولگری انگلیس در مشهد» آمده است: کلنل محمد تقی خان در صبح روزاول ژوئن نخست برای۵۰ نفر ازافسران ژاندارمری که در شهرنو(محل استقرار واحدهای انگلیسی) گرد آمده بودند و سپس برای۳۰ نفر از افراد پلیس از جمله سرگرد برونیکوفسکی در شهر سخنرانی کرد و به هر دو گروه اطلاع داد که او شرایط خود را تسلیم تهران کرده است و چنانچه این شراط مورد قبول شاه قرار گیرد و مواجب وی نیز تمام و کمال پرداخت شود بدون سرو صدا عازم اروپا خواهد شد، درغیراین صورت آنها او را به مقاومت تشویق خواهند کرد.

* درعصرهمان روز من به کلنل محمد تقی خان اطلاع دادم که وزیرمختار [انگلیس] از شاه قول گرفته است حکومت جدید ازانتقامجوئی نسبت به وی خود داری کند و وزیر مختار به وی توصیه می کند که سمت نظامی خویش را حفظ نماید و در صورت مصمم بودن به خروج ازایران، وزیرمختارمی تواند تسهیلات لازم برای مسافرت او را از راه هندوستان فراهم آورد، لیکن تحت هیچ شرایطی صلاح نمی داند که کلنل علیه حکومت مرکزی سربه طغیان بردارد.

* کلنل محمد تقی خان از سرشناسان شهرخواست تا بعد از ناهاربرای ملاقات با وی درمحل دارالایاله حضوربهم رسانند. کلنل دراین دیدار پس ازاشاره به این که اعضای خانوادۀ او مدت دویست سال خدمتگزار ملت بوده اند و خود او نیزهفده سال است دراین راه گام برمی دارد و حتی در درگیری های شیراز زخم هم برداشته است، شروع به خواندن نامه هایی کرد که بین او و تهران مبادله شده بود. کلنل سپس افزود که او هنوز منتظر پاسخ شاه به شرایط عاقلانۀ خود می باشد. کلنل درخاتمه متذکرشد که وی ملزم به حمایت ازافراد زیردست خویش است و اگرآنها ازقبول شرایط پیشنهادی سرباززنند. تا آخرین نفس دست ازمقاومت برنخواهد داشت. سپس حضار از کلنل محمد تقی خان تقاضا کردند تا زمان تعیین والی جدید همچنان درمقام خویش باقی بماند. آنها همچنین به هشت نفراز منتخبین خود مأموریت دادند با مخابرۀ تلگراف از شاه بخواهند که به خاطرمصالح ایالت، تا هنگام ورود والی جدید کلنل ادارۀ امور را دردست داشته باشد. امضا کنندگان تلگراف عبارت بودند ازمتولی باشی، میرزاجواد خان،حاج حسین آقا، آقا محمد دانش، شیخ قاسم بلورفروش، حاج شیخ محمد کاظم تاجر، وهاب اف، شیخ فاضل مجتهد و...

شرایط پیشنهادی کلنل محمد تقی خان به شرح زیر بود:
١ - ترفیع درجهٔ افسران که از تصویب رئیس الوزرای قبلی گذشته است که می بایست مورد تأیید رئیس الوزرای جدید قرارگیرد.
٢ - ژاندارم های ایالت خراسان نبایدبه خاطر دخالت درحوادث اخیرمورد تعقیب قرار گیرند.
٣ - رسیدگی به حساب های مالی که ازمدتی پیش آغازشده است می بایست در زمان والی جدید نیز ادامه یابد.
۴- بودجهٔ ژاندارمری خراسان که پیش ازاین ارسال شده است باید مورد تصویب قرارگیرد.
۵ - رفتار والی جدید وسایرمقامات اداری با ژاندارمری می بایست طبق مقررات فعلی باشد.
۶ – به کلنل اجازه داده شود با دریافت یک سال مواجب وهزینهٔ سفرعازم اروپا شود.
٧ - تضمین مصونیت و ایمنی کامل کلنل تا مرز کشور.
کلنل محمد تقی خان دردوم ماه مه جواب خود را ازطریق وزیردربار دریافت کرد که در آن آمده بود شاه به پنج شرط اول موافق است، لیکن قبول دو شرط آخر به علت مغایرت آنها با مصالح کشور و نیاز به خدمات وی نمی تواند مورد قبول قرارگیرد، علیهذا کلنل می بایست نجدالسلطنه را به پذرش سمت والیگری ترغیب نماید و خود همچنان درمقام فرماندهٔ قوای تأمینیه و قشون خراسان به خدمت ادامه دهد. کلنل اعلام نمود که از اوامر شاه اطاعت خواهد کرد.»(۵)
نظر بهاربر این است: تصورمی شود کرد که قوام السلطنه رئیس الوزرا هم با کلنل خوب نبوده است، اما کسانیکه ریاست کرده اند می دانند که هیچ رئیس دولتی حاضرنیست به صرف احساسات شخصی وحب وبغض خصوصی شش هزار سربازمسلح را برعلیه خود و دولت خود تحریک کند، خاصه که خبرداریم و این معنی را من ازآقای بهرامی (دبیراعظم) شنیده ام که می گفت: روزی که خبرطغیان کلنل به سردارسپه رسید درتهران هزارنفرتفنگ بدوش نداشتیم وحسین آقای خزاعی را باعده ای بی سروته وبی سازوبرگ به شاهرود فرستادیم.
پس اگر گفته شود که دولت امیرشوکت الملک (علم) وسردارمعزز بجنوردی را

برعلیه کلنل تحریک کرده است صحیح است، اما این عملیات مربوط بزمانی است که طغیان کلنل علنی شده و زیربارهیچ مصلحتی نرفته است، معهذا نمی توانم درین قضیه با اطمینان یک قضیهٔ تاریخی حکمی بکنم.(۶) ملک الشعرای بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. – ص ۱۴۸

دراسناد کنسول انگلیس درخراسان آمده است: پس ازشکست مذاکرات کنل گلروپ وهمراهان وی تحت الحفظ به نیشابوراعزام شدند و۱۹اوت به آنها اجازه داده شد که به تهران بازگردند. درخلال این مدت مذاکرات امیدوار کننده ای با پادرمیانی ژنرال حمزه خان عموی کلنل به وسیلهٔ تلگراف حضوری بین کلنل محمد تقی خان و امام جمعه خوئی درجریان بود که منجربه ارسال دو پیشنهاد از طرف کلنل به حضورشاه شد. درپیشنهاد دوم حاکی از تمایل وی ادامهٔ خدمت زیرنظر والی جدید بود هر دو پیشنهاد کلنل محمد تقی خان منصفانه ومعقول به نظرمی رسید، لیکن متأسفانه حضورناگهانی کلنل گلروپ واعضای همراه وی در سبزوارهمهٔ رشته ها را پنبه کرد. در۱۹اوت زمانی که کلنل محمد تقی خان به من اجازه داد با ارسال یک تلگراف از کلنل گلروپ دعوت کنم تا به عنوان میهمان سرکنسول از مشهد دیدار بعمل آورد، امید به ازسر گرفته شدن مذاکرات تا اندازه ای بیشترگردید، ولی این تدبیرنیزبه علت وقوع حوادث زیربا شکست مواجه شد.

۱- شوکت الدوله که در پانزدهم ماه جاری با بیست نفر ژاندارم اسکورت خود ازمشهد عازم تربت جام بود پس ازهجوم افراد بربری و کشته شدن یک ژاندارم به اسارت شجاع الملک درآمد.

۲ - ژاندارم های مستقر در مرز با مخابرهٔ تلگراف اعلام نمودند که اجازه نخواهند داد کلنل محمد تقی خان ازخراسان خارج شود.

۳ - سید مصطفی سرابی در ضیافت ناهاری که حاج حسین آقا به افتخار کلنل محمد تقی خان داده بود سخنرانی بسیار تند و زننده ای علیه حکومت مرکزی ایراد نمود.

* چشم انداز صلح تیره و تاراست. افراد تازه نفس با شتاب در ژاندارمری سازمان داده می شود. ستونی متشکل از۳۰۰ تفنگدار برای مجازات وشکست شجاع الملک آمادهٔ حرکت شده اند. شجاع الملک نیز جنگجویان طوایف بربری، هزاره، تیموری و کاریز را برای هجوم به ژاندارم ها و تعقیب آنها حتی تا داخل شهرمشهد به گرد خود

جمع کرده است. شنیدم که آنها با تجسم صحنهٔ به یغما گرفتن تمامی سلاح ها و مهمات ژاندارمری وغارت شهر درپیش چشم خود، سخت هیجان زده شده اند. در این میان من تمام کوشش خود را مصروف جلوگیری از شعله ور شدن آتش جنگ می کنم و به امید آن که اولاً اگر کابینه دوام آورد، با گشایش مجلس مردم مشهد خود متوجه بیهودگی ادامهٔ تمرد و سرکشی شوند و ازطرف دیگر افراد ژاندارمری به استثنای ترک های تبریز ازجنگیدن با افراد طوایفی که خود از میان ایشان برخاسته اند سرباز زنند. ثانیاً درصورت استعفای کابینه بحران موجود با از سرگیری مجدد مذاکرات بکلی خاتمه یابد.»(٧)

*** روابط کلنل با خارجیها:**

بهار می گوید: کلنل محمد تقیخان مردی وطنخواه و ایران دوست و درس خوانده بود، نه با خارجیان عداوت و دشمن داشت و نه تسلیم و نوکر آنها می شد. اما روابط او با روسها در اوایل حکومت سید ضیاء الدین که رفیق روتشین از خراسان به تهران می آمد، کلنل شبی از او پذیرائی خوبی کرد و در سرشام نطقهای مهیج و دال بر امیدواری ایرانیان از لنین و دولت شوروی که مظالم تزاریان را جبران کنند، به میان آمد.

با انگلیسها هم روابط کلنل بد نبود و حتی می گویند که کنسول انگلیس در اصلاح بین کلنل و دولت وساطت کرده بود و قبول نیفتاد. اما بعد ازطغیان کلنل وقطع روابط اوبا دولت، بدیهی است که روابط اوبا کنسول انگلیس تیره شده وبه تقاضاهای آنان وقعی نمی گذاشت، تمام کسانیکه با کنسولخانه ارتباطی داشتند حتی صاحبمنصبان را که مظنون به مراوده بودند دستگیروتوقیف کرد، تا بدینوسیله از تحریکات آنان برعلیه اوضاع جلوگیری شود، و طولی نکشید که کلیهٔ تلگرافچیان انگلیس را که در عمارت تلگرافخانه برای مخابرات خارجی دارای اطاق وسیم مخصوص بودند از ورود به تلگرافخانه ممنوع داشت، و عملیات کنسولخانه را تحت تفتیش قرار داد.

*** جنگ آغاز می شود:**

دولت کلنل را متمرد ومجنون معرفی می کند، کلنل قوام السلطنه را خائن و مغرض می خواند و افکار خراسان را برضد دولت و قوام السلطنه می شوراند و به هیجان می آورد!
کلنل می خواهد کاری کند که دولت ناچار سقوط نماید، و قوام السطنه از کار برکنار شود وایالت خراسان با خود کلنل باقی بماند و کسی متعرض وی نشود، دولتهم اینرا می داند وسعی دارد او را به تسلیم وادار سازد!
اینک قسمتی از یک بیانیه که در مشهد مصادف همان اوقات قطع مناسبات بین کلنل و تهران انتشار یافته است:
قسمتی از یک بیانیه:
«..... این همان قوام السلطنه است که درمدت دوسال دو کرور ثروت خراسان را به بانکهای خارجه فرستاد، با اینهمه از چند رأس اسب و یک اتومبیل که به حکم دولت ضبط شده و بسربازان رشید و مدافعین حقیقی مملکت داده شده بود نتوانست صرف نظرکند، در صورتیکه آنها از خراسان بود و به خدمت خراسان گذاشته شده بود، لکن حرص و طمع و لجاجت او را وادار کرد که یک ایالت بزرگی مثل خراسان را فدای غرض شخصی کند، و از هر گوشه و کنارهرچه اشرار نشان دارد برانگیزد و آنها را به انوع مواعید برضد امنیت خراسان مسلح کند تا آنکه به غرض فاسد خود نایل شود، واینک به مساعی آن کسیکه خود را رئیس دولت نامیده در عاشورا و در ماه حرام خون ایرانی مسلمان بدست برادر دینی و وطن ریخته می شود زیرا که ارادهٔ حضرت اشرف اینطور تعلق گرفته....»
در قسمت دیگر آن بیانیه تهران و نمایندگان و صاحبان پارک، تهدید سخت شده اند... و از کلنل بسیار تمجید کرده اند و به شاه قدری تملق و مداهنه گفته اند.
بامضای : رئیس کمیتهٔ مرکزی ملی خراسان
حکم تلگرافی رئیس دولت:
از تهران به بیرجند:

جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملک حکمران قائنات و سیستان دام اقباله، البته از رفتار اخیر کلنل محمد تقی خان مطلع شده ومی دانید با وجود مساعی دولت دراینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود حرکات بیرویه و مجنونانهٔ خود را دوام داده بنای خود سری و تمرد را گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است، برحسب امرقدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر رهسپار خراسان است، بدیهی است در اینموقع وظیفهٔ دولتخواهی و شاهپرستی سرکردگان و رؤسای خراسان وسیستان جزاین نیست که با تمام قوا برضد محمد تقیخان متمرد اقدام وخدمات صادقانهٔ خود را بمنصهٔ ظهور برسانید.

لهذا حسب الامر به جنابعالی مقرر میشود که محمد تقیخان نایب سرهنگ را متمرد شناخته و بهیجوجه به اقدامات و اظهارات او اعتبار ندهید و قوای خود را هرچه ممکن شود حاضر و عملیات خود سرانهٔ او را قویاً جلوگیری نمائید و مراقبت کامل نمائید که عمال محمد تقی خان بهیچوجه درعایدات مالیاتی حوزهٔ حکومتی جنابعالی مداخله نکرده ونگذارید دیناری از نقد و جنس عایدات دولتی به مشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل از سوار و سرباز و توپخانه تهیه نموده حقوق آنها را بموجب این تلگراف از عواید مالیاتی وغیره مأخوذ داشته ویک عدهٔ کافی بخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم به آن حدود قویاً جلو گیری نمائید. از افراد ژاندارم و صاحبمنصبان هرکدام باردوی جنابعالی ملتجی شوند به آنها تأمین بدهید و الا در قلع و قمع آنها اقدام نمائید، سواد این تلگراف را با سوارمخصوص بفوریت برای جناب حاجی شجاع الملک ارسال دارید.

٥ سنبلهٔ نمرهٔ ٨٤٢٥ قوام السلطنه رئیس الوزراء

***

روابط خراسان با تهران بریده شد! کلنل محمد تقی خان فرمانفرمای خراسان، و اردوی فداکار تمام اسلحه ای در زیر فرمان اوست که نظیر آنها در تهران و سایر نقاط کمتر یافت می شود، و جماعتی از اهالی خراسان نیز او را دوست می دارند زیرا خوب حرف میزند، خوشگل است، صحبتهای وطن پرستانه را از روی احساسات میگوید و با مردم گرم می جوشد و در عوض سخت گیر و شدید العمل

است و مخالف را حبس می کند و امان نمی دهد، و خلاصه آنکه اسباب و آلات ریاست و بزرگی برای او فراهم است.
چند تن ازخراسانیان متحصن تلگرافخانه که مأیوس شده اند، در ادارات دولتی ریخته و گفتند روابط خود را با مرکز قطع کنید، مسیوبوا رئیس مالیه با قوام السلطنه میانهٔ خوبی نداشت، اکنون با کلنل دوست است و مالیات خراسان را به کلنل تحویل داده ومیدهد.
عواید پست و تلگراف را هم از روز ذیحجه ۱۳۳۰ مطابق اسد ۱۳۰۰ کلنل تحت نظر گرفت. و همان روز مسیو شوبرگ سوئدی را رئیس نظمیه بر گماشت و حکومت نظامی در مشهد اعلان شد.

گفتگوی اصلاح و تدارک جنگ

از یکطرف شوکت الملک خوانین سرحدی را به تحشیر قوی و تهیهٔ حرب و ضرب وادار و از طرف دیگر با مشهد باب مخابرات صلح را باز کرده وتلگراف حضوری او با معتصم السلطنه معاون و همدست کلنل مفصل است و در تاریخ ملک زاده درج، خلاصه هر چه نصیحت و ارشاد که تصور شود از طرف شوکت الملک به حضرات گفته شد و مؤثرنیفتاد، حتی مصباح دیوان (اسدی بعد) پیشکار خود را هم برای اصلاح به خراسان فرستاد و کاری صورت نداد، ناچارجنگ آغاز شد!
کلنل پنج هزار ژاندارم و اسلحهٔ اعلی ده تیرانگلیسی که دولت از دولت انگلیس خریداری کرده بود و چند عراده توپ و صحبمنصبان جدی داشت، و در میان خوانین سرحدی این نظم و ترتیب واین اسلحه نبود.
فقط در قاینات مطابق بودجه ای که بسته شد ششصد وپنجاه نفر قوای مشق کرده و نظامی موجود بود که دویست نفر آنها برای انتظامات محلی لازم می شد و چهار صد نفر دیگر می توانست به میدان برود، دو عراده توب کوهستانی نیز زیادتر نداشتند، تا دویست نفر دیگرهم می توانستند تدارک کنند.
اما قوای چریک زیاد می شد راه انداخت، چنانکه چیزی نگذشت که شجاع الملک محمد رضا خان رئیس ایل هزاره و سالارخان بلوچ صاحب قلعهٔ علیک، و شوکت السلطنه تیموری و سید حیدر رئیس طایفهٔ بربری و سالار شجاع بر ضد کلنل و

باطاعت شاه و دولت با یکدیگر متحد شده و دراندک زمانی قریب پنجهزار سوار چریک جنگی تجهیز کردند و بسوی مشهد درحرکت آمدند.
خود شجاع الملک در یوسف آباد نزدیک سرحد نشست ولی سایرخوانین ورؤسا را با پسرهای خود و چریک روانه کرد و این عده تا فریمان نزدیک مشهد پیش آمدند.
این اخبار برای کلنل تولید نگرانی کرد و ابتدا در صدد برآمد که آنها را بطریق مسالمت آمیزی منصرف سازد و در باطن شاید قصدش پخت و پز با بعضی رؤسا و تدارکات کافی درمشهد بوده است. لذا هیئتی از محترمین مشهد ورؤسای دوایر را به تربت جام فرستاد ومدتی گذشت ونتیجه حاصل نشد و کلنل هم قوای خود را مرتب ساخته و بریاست علیرضا خان شمشیر به استقبال قوای چریک فرستاد.
ژاندارم قوای چریک را از فریمان دوانده و تا نزدیک سرحد آنها را عقب نشانید. در تربت حیدریه نیز طوایف قرائی سربه طغیان برآورده درمزرعه و قلعهٔ «سنگان» قیام کردند، و سالارخان بلوچ که از فرونت با خزرو تربت جام گریخته بود، در قلعهٔ« علیک» طغیان کرد، کلنل با سه عراده توپ تربت حیدریه رفته درهرذئ نقطه جنگید وهردوقسمت را خاموش ساخت.

***قرار ملاقات:**

امیرشوکت الملک (علم) والی قاینات و سیستان که ازطرف رئیس دولت با اختیارات کافی دفع کلنل محمد تقی خان را با اعمال قوهٔ قهریه داشت و برای احترازاز جنگ و خونریزی وبوسیلهٔ تلگرافات حضوری ودادن پند واندرزمی خواست کلنل را از خیالاتی که در سردارد مانع شود و برای این منظور نمایندهٔ خود محمد ولیخان اسدی (مصباح السلطنه) را به مشهد فرستاده بود، قرارملاقاتی با کلنل محمد تقی خان داد.
دراین هنگام که مصادف با اوایل برج میزان۱۳۰۰بود مرحوم آیت الله زادهٔ خراسانی و حاج حسین آقای ملک در بیرجند توقف داشتند و کلنل برای سرکشی به اردوهای ژاندارم به گناباد رفته بود و مصمم شدکه امیرشوکت الملک را در گناباد ملاقات کرده و اورا ازمخالفت با خود که ازآن خیلی بیمناک بود بازدارد، با این مقصود تلگرافی به شوکت الملک مخابره کرد واو رابگناباد دعوت نمود. امیرشوکت الملک نیز از موقع استفاده کرده مصمم شد که به اتفاق آیت الله زاده و حاج حسین آقا

به اول خاک قاینات درنقطهٔ معروف به گدارسلیمان رفته با کلنل ملاقات نمایند تا شاید اورا متقاعد سازند که از راه سیستان به هندوستان برود. بنابراین دعوت کلنل را پذیرفته و تاریخ حرکت خود را تلگرافاً به کلنل خبرداد.
درهمین هنگام شورش اکراد قوچانی که بدستورسردارمعززحاکم بجنورد تهیه دیده شده بودشروع شد و خبرآن درگناباد به کلنل رسید و قبل از دریافت تلگراف شوکت الملک، گناباد را ترک گفته به مشهد حرکت کرد ودرتاریخ ۷ میزان ۱۳۰۰ ضمن تلگرافی که به امیرشوکت الملک از گناباد مخابره نمود از ملاقات عذرخواست.

کشته شدن کلنل

کلنل بسرعت به مشهد بازگشت. دراین موقع ماژورمحمود خان نوذری فرمانده وحاکم نظامی قوچان که بعذرکسالت ومعالجه به مشهد آمده بود درغیاب کلنل کفالت امورراا درعهده داشت.
خوانین قوچانی ازغیبت محمود خان نوذری درقوچان استفاده کرده دراواخرماه محرم ۱۳٤۰ فرج الله خان حاکم شیروان وعزیزالله خان با قوای محلی خود و کمکی که از طرف سردارمعزز بجنوردی به آنها می شد به قوچان حمله کرده ژاندارمها را خلع سلاح نموده قوچان را متصرف شدند.
کلنل که به مشهد رسید و از واقعه قوچان اطلاع کامل حاصل کرد نخست پریشان خاطر گشته صلاح خود را در این دید که محمود خان را به مشهد گذاشته وخود بدفع شورش قوچان قیام کند وشبانه با عدهٔ قلیل صاحبمنصب و ژاندارم که درمشهد موجود داشت راه قوچان را پیش گرفت تا قوای هزیمت یافتهٔ ساخلو قوچان را نیزدربین راه جمع آوری کرده قوچان را از دست اکراد باز گیرد.
کلنل باهمراهان معدود خودتا جعفرآباد دوفرسنگی قوچان پیشرفت، ژاندارمهای فراری بعضی باوملحق شده وبرخی بدون اعتنای به اوبه مشهد مراجعت نمودند.
در جعفرآباد مصادمه بین کلنل و کردهای قوچانی شروع شد و کلنل شخصاً در تپه های جعفرآباد با تفنگ وشصت تیرمجنگید. این جنگ در روز دوشنبه اول صفر۱۳٤۰ (۹ میزان ۱۳۰۰) واقع شده در حالیکه محاصره شده بود تا آخرین فشنگی که داشت جنگید تا کشته شد و جنگ جعفر آباد خاتمه یافت.

پس ازپایان جنگ، کردهای قوچانی حین تصادف بنعش کلنل ازقرینه و علامات نظامی او را شناخته سرش را از تن جدا کرده به قوچان بردند. (٨)
به روایت عبدالله عبداللهی فرد: حکومت سیدضیاءالدین بیش از سه ماه طول نکشید و در چهارم خرداد ١٣٠٠ فرمان عزل او صادر و به همه ایالات مخابره شد. ده روز بعد قوام السلطنه که ظاهراً در زندان حکم صدارت خود را دریافت کرده بود کابینه خود را به حضورشاه معرفی کرد. امور استحفاظی و انتظامی مرکز و حومه به سردارسپه سپرده شد. پیشتر، در هفتم خرداد ١٣٠٠، فرمان تلگرافیِ شاه به خراسان رسیده بود که بنابرآن کلنل در فرماندهی قوای نظامی خراسان ابقا می شد ولی از دخالت درامور حکومتی منع می گردید. کلنل فرمان شاه را پذیرفت، اما تحولات به همین جا خاتمه نیافت. پس از تشکیل و معرفی کابینه به شاه، امرشد که نجدالسلطنه در سمت کفالت ایالت خراسان به کار مشغول شود. هنوز چند روزی از کفالت نجدالسلطنه نگذشته بود که کلنل او را توقیف کرد و اداره حکومت را به دست گرفت و گروهی از متنفذان شهر را که با اقدامات او موافق نبودند زندانی و گروهی را نیز تبعید کرد. علاوه بر این، گروهی از اهالی و اصناف به ارگ دولتی فراخوانده شدند تا به نام قاطبه اهالی، ولایت کلنل محمدتقی خان پسیان را از دولت طلب کنند و به شیوه مرسوم چند نفر از اهالی شهر نیز در تلگرافخانه متحصن شدند و تلگراف کردند که نجدالسلطنه قادر نیست خراسان را اداره کند و غیر از کلنل کسی لایق این مقام نیست. اما دولت این پیشنهاد را رد کرد و کلنل بناچار نجدالسلطنه را آزاد کرد و او دو باره به کفالت ولایت پرداخت. اما ادامه کفالت ممکن نبود و تقاضای ولایت کلنل تکرار شد و شبنامه ها برضد نجدالسلطنه انتشار یافت.
سرانجام، در اول مرداد ١٣٠٠، نجدالسلطنه استعفا کرد و کلنل به استقلال به حکومت پرداخت (مهرداد بهار، ص ٢٦ـ ٢٨؛ رجوع کنید به میرزاصالح، ص ٦٠ـ٦١، ٧٤). دولت، نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری * را به ولایت خراسان منصوب کرد و او ضمن تلگرام مورخ نهم مرداد ١٣٠٠ کلنل را تا ورود خود، به سمت کفیل ایالت تعیین کرد. کلنل ضمن اظهار اطاعت، تصریح کرد که اعتقاد و اطمینانی به رئیس الوزرا ندارد و به همین دلیل حاضر به قبول هیچ خدمتی نیست و نمی تواند «با داشتن اقتدار ظلم را دیده و چشم پوشی » کند. صمصام السلطنه با

تضمین شرافت ایلاتی، نسبت به کلنل ابراز اعتماد و از خدمات او قدردانی کرد و کلنل در پاسخ «تشریف فرمایی » صمصام السلطنه را موجب امیدواری دانست. از صورت تلگرافهای بعدی کلنل به صمصام السلطنه برمی آید که ریاست صمصام را پذیرا شده بود و گزارش کارهای خود را به وی می داد (محمدتقی بهار، ج ۱، ص ۱۴۲ـ۱۴۴، ۱۴۷؛ مهرداد بهار، ص ۲۸ـ۲۹). در حالی که ابراز اعتماد و انقیاد کلنل نسبت به صمصام السلطنه آرامشی در مشهد پدید آورده بود، ناگهان صمصام کنار رفت و کلنل گلروپ، رئیس ژاندارمری، به خراسان وارد شد. اما محمدتقی خان از آنجا که احساس خطر می کرد که کلنل گلروپ او را عزل کند، گلروپ را به تهران بازگرداند. در اطراف خراسان نیز شجاع الملک، رئیس ایل هزاره، و بخشی از ایل تیموری به ریاست شوکت السلطنه و سید حیدر و طوایف بربری و سالارخان بلوچ به دستور دولت قوام علایمی ازطغیان و سرکشی نشان می دادند. حتی سخن از حمایت شوکت الملک، والی قائنات، وسردارمعزز، والی بجنورد، وخوانین زعفرانلوی قوچان از دولت در میان بود.

پس از بازگرداندن کلنل گلروپ و همسفران دیگر او به تهران، از اواخر مرداد ۱۳۰۰ روابط کلنل با حکومت مرکزی به بن بست رسید. دولت، کلنل را یاغی و خودسر معرفی کرد و او نیز مستقلاً به حکومت پرداخت و حتی حزب ملی به کمک او در خراسان تشکیل شد(مهردادبهار، ص۲۹ـ۳۱؛ بیات، ص ۹۶ـ۹۷؛ میرزاصالح، ص ۷۹؛ فرخ ، ج ۱، ص ۹۹). ضمناً از تلگرافهای رد و بدل شده میان امیر شوکت الملک و شجاع السلطنه، سالار اشجع حاکم خواف و سردار مکرم حاکم طبس برمی آید که امیر شوکت الملک مأمور تنظیم قوای جنوب خراسان و حرکت به مشهد به منظور مقابله با کلنل شده بود. دشمنی آشکار قوام السلطنه با کلنل به صورت جنگهای محلی در گناباد، هزاره، یوسف آباد، فریمان و قلعه عَلیَک بروز کرد. پیروزیهای کلنل بر قبایل و قدرت یافتن او در مشهد، حکومت مرکزی را بر آن داشت تا از طریق پرایدوکس، کنسول انگلیس، با وی وارد مذاکره شود. اما کلنل وساطت پرایدوکس را نپذیرفت (مهرداد بهار، ص ۳۱ـ۳۳؛ محمدتقی بهار، ج ۱، ص ۱۵۰، ۱۵۲ـ۱۵۴؛ رجوع کنید به کرونین، ص ۷۳۳ـ۷۳۴).

شوکت الملک پیش از اجرای دستور قوام السلطنه درباره حمله به خراسان، و با

اطلاع وی، ولی به رغم میل او، باب گفتگو را با کلنل گشود. در اوایل مهر ۱۳۰۰ شوکت الملک نماینده خود، محمدولی خان اسدی، را به مشهد فرستاد و ظاهراً کلنل هم تحت تأثیر این مذاکرات قرار گرفت و متقابلاً آیت الله زاده خراسانی و حاج حسین آقای ملک را به نزد امیرشوکت الملک فرستاد. سرانجام دو طرف برای توافق درباره خروج کلنل از کشور از طریق هندوستان قرار ملاقات گذاشتند. اما در این هنگام سردار معزز، حاکم بجنورد، که پیشتر قول همکاری به کلنل داده بود خیانت کرد و کردهای قوچانی را به شورش واداشت. شورشیان با حمله به قوچان و خلع سلاح ژاندارمها، شهر را به تصرف در آوردند. کلنل ازملاقات باامیر که می توانست سرنوشت ساز باشد دست برداشت و برای دفع کردان شمال، شبانه با گروهی از افسران و ژاندارمها به سوی قوچان شتافت (مهرداد بهار، ص ۳۳؛ محمدتقی بهار، ج ۱، ص ۱۵۴ـ۱۵۵؛ فلاح، ۱۴۸ـ۱۴۹؛ رجوع کنید به بیات، ص ۲۷۳ـ۲۷۵؛ آذری ، ص ۳۰۳) و در تپه های داوودلی جعفرآباد با اکراد مواجه شد و جنگید. کمی نفرات و کاهش مهمات و مکر دشمن، تا عصر نهم مهر ۱۳۰۰، عرصه را بر کلنل و قوای ژاندارم تنگ کرد. فرستادگان او برای آوردن مهمات از جعفرآباد، به جبهه باز نگشتند و فرمانده خود را تنها و بدون مهمات رها کردند. کلنل یکه و تنها، در حالی که محاصره شده بود، تا آخرین فشنگی که داشت جنگید و کشته شد. کردهای قوچانی، پس از نبرد سرش را از تن جدا کردند و به قوچان بردند (فرخ ، ج ۱، ص ۱۲۵؛ آذری، ص ۳۴۰ـ ۳۴۳، ۳۴۶ـ۳۴۹: آذری تاریخ قتل وی را دهم مهر می داند). به این ترتیب قیام محمدتقی خان پسیان که از دوازدهم فروردین ۱۳۰۰ شروع شده بود در نهم مهر همان سال پایان گرفت. او که در ۳۱ سالگی کشته شد، تا پایان عمر مجرد زیست (بیات ، ص ۲۶۲ـ۲۶۳). (۹)

*** حوادث بعد:**

بهاردرباره خبر قتل کلنل محمد تقی خان می نویسد: روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ خبر کشته شدن کلنل در شهر مشهد اشاعت یافت، محمود خان نوذری بلافاصله به اتفاق آیت الله زاده که تازه ازبیرجند وارد مشهد شده بود به تلگرافخانه رفت و دولت را ازقتل کلنل آگاه ساخت و خود نیزاظهاراطاعت از اوامر دولت نموده کفالت امور معوقهٔ ازطرف

دولت به او واگذارشد.
روز١٥ میزان جنازه و سرکلنل محمد تقی خان با تجلیل واحترامات نظامی به مشهد وارد شد. یک عده از صاحبمنصبان وافراد ژاندارم و جمعی ازاهالی شهر جنازه را با ابراز احساسات و ایراد نطقهای پرهیجان مشایعت می نمودند.
چون حین عبورجنازه درشهراطرف محمود خان نوذری وبعضی از هواخواهان مرحوم کلنل نطقهای پر حرارتی ایراد و احساسات شدید بروز داده می شد دولت مرکزی را نگران ساخته دستور داده شد قوای انتظامی دولت از شاهرود و قوای چریک سرحدی به مشهد نزدیکتر شوند.
همانروز جنازهٔ کلنل در مقبرهٔ نادرشاه دفن و ظاهراً غائلهٔ کلنل محمد تقی خان خاموش شدو چند روز بدین منوال گذشت. قوای نظامی دولت بسرکردگی حسین آقاخان خزاعی میرپنج ازشاهرود به طرف مشهد حرکت کرد. اردوهای ژاندارم خراسان نیز متدرجاً از محاصره و قتل کلنل آگاه شده دست از عملیات خود در میدانهای جنگ برداشته شروع به عقب نشینی نمودند، بعضی ازاین اردوها متفرق و بعضی منظماً به مشهد باز گشتند. (١٠)

ورود والی جدید و قوای دولت به مشهد

در تاریخ ٢٧ صفر١٣٤٠ نظام السلطنه مافی بفرمانفرمائی خراسان برقرار و روز٢٩ صفر قوای نظامی دولت که مرکب از ٧٠٠ قزاق و ٣٠٠ ژاندارم و ٣٠٠ سوار امنیه بود بسر کردگی حسین آقا خان خزاعی میرپنج به مشهد وارد شدند.

انتقال جنازه:

شب ٢٦ ربیع الثانی ١٣٤٠ بنا به اجازهٔ مقامات مرکزی جنازهٔ کلنل محمد تقی خان که در مقبرهٔ نادر شاه دفن شده بود از خاک بیرون آورده شده و شبانه در قبرستالن کوچکی بیرون دروازه سرآب جنب باغ منبع (این قبرستان در دورهٔ حکومت پاکرئان از بین رفته و جزء خیابان شده است) به خاک سپرده شد.»(١١)

بهارادامه می دهد: باید در بارهٔ مرحوم کلنل محمد تقیخان اذعان کنیم، چه من در تهران بودم، راست است هنوز سردار سپه بد نام نشده بود، اما محمد تقیخان بسیار

نیکنام بود، ژاندارم از قزاق وجیه تر و محبوبتر بود، علاوه از اینها تهران قدرت دفاع نداشت، بقول آقای فرج الله بهرامی وزارت جنگ نتوانست عدهٔ هزارنفری با اسلحه همراه حسین آقای خزاعی به شاهرود بفرستد و بسیلی صورت خود را سرخ نگاه می داشت!.... درین صورت هرگاه کلنل شش یا هشت هزار ژاندارم رشید و مسلح و فرمانبردار خود را بجای پخش کردن در جام و با خزر و تربت حیدریه و قوچان گرد آورده عده ای برای حفاظت شهر گذاشته مابقی را مثل فشفه بروی خزاعی در شاهرود می انداخت، و از آنجا بی معطلی خود را به تهران می رساند کاری صورت می داد، سردارسپه و قسمتی از نمایندگان گریخته و شهر با سلام و صلوهٔ بدو تسلیم شده بود، و شاه را هم توسط مشیرالدوله و مستوفی و صمصام و سایر ریش سفیدان می توانست نگاه بدارد و مطمئن کند، و حکومت را در دست بگیرد ... اما هم این همت ودل و گرده را نداشت وبی سبب خود را بخراسانیان که ازهفتاد نقطه با مرکز سروکار داشتند مشغول ساخت..»

« شخصیت او: این جوان بدون شک یکی ازافراد وطنخواه و صمیمی و صاحب دل وهوش و فکر بود، و از آن مردمانی بود که حاضرند خود را در راه ترقی و تعالی هموطنان وعظمت وطن وعزت نژاد فدا سازند.

من کلنل را یکبار دیدم. پیش ازآنکه او را دیده باشم صیت شجاعت و صاحبدلی و بزرگواری او را از مردمی بی غرض شنیده بودم.

اوقاتی که مأمور خراسان شده بود، بوسیلهٔ آقا شیخ حسین تهرانی که در مهاجرت با او دوست شده بود ملاقات مرا خواست، و من روزی نهار در خانهٔ آقای تهرانی با او بسر بردیم و با هم غذا خوردیم و گفتگو کردیم، آنروزمن ورفقای ما از اوضاع راضی نبودیم، چه همان اوقاتی بود که بحران فکری به سبب نزدک شدن قوای شوروی بسرحدات و سواحل ایران، در آزادیخواهان و متفکران پیدا شده بود و همین بحران فکری موجب واکنش محرمانه ای گردید که به کودتا و ضربت سوم حوت ١٣٢٩ـ ١٢٩٩ منجرشد!

....آخرین دیدار من با این مرد که بقدر لیاقت وبزرگی که داشت نتوانست کاری بکند ودرحقیقت یکی از هزارها افراد مفید ایرانی بود که بشوخی شوخی نفله شده اند!...

نمی دانم چه می شود که اینها نفله می شوند؟

مثل آنست که درایران کرمی باشد که اورا« کرم آدم خورک» می نامند، بعضی جوانها که بوی خاصی می دهند، یعنی بوی غیرت و شعور و لیاقت از آنها استشمام می شود، این کرم آنها را زیرنظر میگیرد، همهٔ آنها را پی می کند، گاهی درآنها نفوذ می کند و زهر می ریزد و هرگاه بی اثر ماند – در طرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهر می پاشد، آنها را برعلیه این جوان مسموم می کند، خلاصه این جوان را تا آخرعمرو روزگارپیریدنبال می کند، تا او را بگورکند یا از کار بیندازد!..

محمد تقی خان هم دنبال شد، در مهاجرت لیاقت او معلوم گردید از آن وقت پی اورا گرفتند، در ضمن دسته بندیهای حزبی که در کرمانشاه رویداد و دموکراتها را هو کردند وگرفتند و از کار دور کردند، محمد تقی خان هم از طرف همقطاران ناجور خود بزحمت افتاد، تا ناچارگردید از کار خارج شود و به برلین مسافرت کند.

پس از بازگشت از مهاجرت، باز پی او گرفته شد، به قول خود او(در صورتیکه در رژیمان اصفهان و رژیمان نمرهٔ ٢ تهران محل خالی بود و من از رؤسائی که برای آن رژیمانها تعیین می شدند قدیمی تر وعالیتر بودم) با آنکه در تهران جای خالی بود، مخصوصاً او را مأمورخراسان کردند!

<u>* در آنجا وسیلهٔ نفله شدن او فراهم آمد و نفله شد!</u>

فلسفهٔ « بقای انسب» در تنازع بقا نیزعلت کلی است، اغلب رؤسا و مدیر کل ها حسودند و بی هنر، یعنی از آنان نیستند که « کرم آدم خورک» آنها را پی کرده باشد، یا ازآنهائی هستند که زهرآن کرم فاسد و تباهشان کرده است!

این افرادحسود بی هنربه افراد باهنرکه بوی خاصی می دهند و طعم مخصوص دارند حسد می برند، اتفاقاً خود خواهی و مناعت و کل شقی و گردن کشی جوانان غیرتمند مذکور نیز بحسد و بدجنسی رؤسا میفزایند، آنان را از تناسب میاندازد ... و این معانی باعث می شود که به آنها کارهائی رجوع شود که نفله شوند، یا آنقدر در کار آنها کارشکنی می شود که این بیچاره ها یاغی می شوند، از جامعه می رنجند، حس انقلابی و شورشگری در آنها پیدا می شود و ازین راه بازنفله می شوند!

کلنل مردی شاعر و نویسنده نیز بود، هرکس بنوشته های او نگاه کند، قوهٔ تخیل و قدرت تجسم معانی و ابراز هیجانهای درونی وشرح تأ ثرات قلبی را از قلم او خواهد یافت.

محمد تقیخان ازخاندان مهاجران آذربایجان شمالی است که بعد ازعهد نامهٔ ترکمان چای به ایران آمده اند، این طوایف عموماً جز معدودی داخل خدمات نظام شدند. خود کلنل می گوید: پدران و پدر بزرگان من همه سوگلیهای رجال نامی ایران مثل« میرزا تقی خان امیر کبیر» و حسنعلیخان امیر نظام» و غیر بوده اند.

کلنل در ۱۳۰۹ در تبریز متولد شده و درسنه ۱۳۱۷ شروع به تحصیل کرده و در۱۳۲۲ به تهران آمده داخل مدرسهٔ نظام شده ومدت پنجسال در آن مدرسه تحصیل کرده است وازآن تاریخ به بعد در چوگان قضا و حوادث جهان چو گوی، گاه مطیع بوده چپ خورده و راست رفته وهیچ نگفته است و گاه طغیان کرده و برجسته و سرکشی آغاز نهاده تا عاقبت فرمانده هشتهزار سر نیز از بهترین سربازان دلیر ایران گردیده است!

اما فلسفهٔ « بقای انسب » که امثال سید ضیاءالدین ورضا شاه را با بی اسبابی کامیاب می سازد، کلنل را با دارا بودن هشتهزارنفر سرنیزه و صدها هزار قلوب موافق، محکوم به مرگ می نماید!

گمان نکیند کلنل را قدرت یا دسیسهٔ قوام السلطنه می توانست ازمیان بردارد، بلکه بخت و طالع عجیب وغریب آن کسی که بعد ها صاحب تخت وتاج ایران شد و فلسفهٔ « بقای انسب وفنای نامناسب » کلنل را نفله کرد!» (۱۲)

◄ توضیحات و مآخذ:

١- سیف پورفاطمی، نصرالله.« آیینه عبرت: خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران،جلد اول تا سال ١٣١٢» . لندن، نشر کتاب، ١٣٦٨. ص ١٩٦
٢- ملک الشعرای بهار«تاریخ مختصراحزاب سیاسی ایران»(جلداول) چاپ چهارم- انتشارات امیرکبیر، ١٣٥٧ ، ص ١٦١
٣- حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران. جلد اول» – مؤسسه انتشارات‌های امیر کبیر- ١٣٥٨ ، ص ٤٦٥
٤ -ملک الشعرای بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» – صص ١٤٨ ١٤٠
٥ - غلامحسین میرزا صالح «فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی» از سوی انتشارات نگاه معاصر، ١٣٨٧. (صص ١١٧ – ١١٦)
٦ - ملک الشعرای بهار«تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» – ص ١٤٨
٧ - غلامحسین میرزا صالح «فروپاشی قاجار برآمدن پهلوی» - صص ١٥٥ – ١٥٤)
٨ - ملک الشعرای بهار.«تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» صص ١٥٦ – ١٤٩
٩- منبع: عبدالله عبداللهی فرد «کلنل محمدتقی خان پسیان » ، دانشنامه جهان اسلام جلد پنجم
http://www.encyclopaediaislamica.com
١٠ - ملک الشعرای بهار« تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» ، ص ١٥٦
١١- همانجا – ص ١٥٦
١٢- همانجا - صص ١٦٢ - ١٥٩

فصل یازدهم

شرح زندگی کلنل به قلم خودش: «رسالهٔ دفاعیه»

* کلنل محمد تقی خان پسیان شرح زندگی خود را در«رسالهٔ دفاعیه»اش اینگونه بنوشته آورده است:

هموطنان!

پانزده سال است درنظام خدمت کرده وفقط درسایهٔ جدیت وکوشش درانجام وظایف وصداقت و وفاداری نسبت به مملکت، بدون این که مطابق معمول تملق این و آن را گفته یا هدیه و تقدیمی به فلان داده و وسیله انگیخته باشم، ازدرجهٔ تابینی به رتبهٔ نایب وسرهنگ رسیده ام. درجهٔ سرهنگی من مطابق سندی که دردست دارم دربرج ثورامضا شده و تاکنون ازطرف دفترمرکزی تشکیلات، به علت غیر معلومی، رسماً ابلاغ نگردیده است و با این که ترقی همقطاران، که اغلب از زیردستان خودم بوده اند، با ترقیات بطینهٔ من به هیچوقت قابل مقایسه نمی باشد، باز خرسند[کذا] ومسرور بلکه مفتخر و مغرورهستم که ترقیات اینجانب هیچ وقت درسایهٔ دسایس و دسته بندی ها و بعضی اقدامات دیگر نبوده وفقط فعالیت و جدیت غیرقابل انکارم رؤسا را گاهی خواهی نخواهی مجبور به حق شناسی نموده است.

من مهاجرهستم، یعنی اجداد من پس ازجنگ ١٢٤٣ هجری[١٨٢٧] و جدا شدن قفقاز ازایران، زیر باررعیت خارجه نرفته ازهمه چیز خودشان صرفنظر کرده و خود را به آغوش وطن آباء و اجدادی انداخته اند. پدران و پدربزرگان من همه سوگلی های رجال نامی ایران مثل میرزا تقی خان امیر، حسنعلی خان امیر نظام و غیره بوده اند. من خود در١٣٠٩[١٩٠٥] درتبریزمتولد شده وازسنهٔ ١٣١٧ تا ٢٣ در آن شهر ابتدا در منزل ومکتب و سپس چند ماهی در اولین مدرسه آن شهرکه به اسم لقمانیه معروف بود به تحصیلات فارسی و عربی و منطق و مقداری از علوم جدیده و السنهٔ خارجه اشتغال داشتم. در ششم جمادی الاول ١٣٢٤ [٢٨ ژوئن ١٩٠٦] برای تکمیل تحصیلات به طهران آمده، درهیجدهم جمادی الثانی] ٩ اوت ١٩٠٦]همان سال داخل مدرسهٔ نظامی شدم ومدت پنج سال در آن مدرسه

تحصیل می کردم، و هنوز یک سال دیگر به اختتام دورۀ مدرسه مانده بود که رفورم افواج قدیم شروع شده و وزارت جنگ من و نه نفر رفیق دیگر مرا بر خلاف میل و رضای خودمان از مدرسه خواسته و به رتبۀ نایب دویمی داخل خدمت نمود ۱۳۲۹ [۱۹۱۱]

دو سال در تشکیلات فوق الذکر خدمت کرده و به تدریج تا درجۀ سلطانی نایل گردیدم، لیکن نظربه این که رؤسا از دادن حساب پول هایی که می گرفتند خودداری می نمودند و بیچاره مستر شوسترآمریکایی مثل [آقای دبوا] پیشکار مالیۀ خراسان از آدم حساب می خواست وحساب دادن کارعاقلانه[ای]نبود حساب

داده نشد، او هم دیگر پول نداد و اساس قشون جدیدالتشکیل را برهم زده، گویا مقصود واقعی هم همین بود. زیرا جز این ترتیب مقصود کاملاً به عمل نمی آمد و ترتیب خودمانی ازهرحیث رجحان داشت. خصوصاً موقعی که حتم بود عذر خود «شوستر»هم خواسته خواهد شد؛ در این موقع به ریاست گروهان ومعاونت با طالیان در اطراف قزوین جزو اردوی اعزامی برعلیه «حبیب الله خان کرد» بودم. در مدت شش ماه فقط دو ماه حقوق گرفته، یک ماه آن را نیز به زیردستان گرسنه مساعده دادم که هنوزهم قبض ها پیش من و پول ها نزد آنها است و شاید اغلب بدرود زندگی کرده باشند آنها را بری الذمه می نمایم، حقوق چهارماهۀ ما پیش کی وکجاست الله اعلم به حقایق الامور.

پس ازتلگرافات عدیده وعدم وصول جواب به مرکز آمدم والبته تکلیفم معلوم بود که بایستی کنج خانه بنشینم. طولی نکشید که ازطرف معلم مدرسۀ خود آقای کلنل «کسترزیش» به یگانه صاحب منصب باشرف وایران دوست یعنی آقای ژنرال «یالمارسون» فقید که نام وشرفش درقلب هرسرباز صمیم ایران مادام الحیات نقش ثابتی خواهد بود، معرفی شده اول ربیع الثانی۱۳۳۰[۲۰ مارس ۱۹۱۲] به اسم صاحب منصب داوطلب مدت شش ماه دریوسف آباد به سمت معلم ومتعلم ومترجم خدمت کردم و با این که قرارنبود قبل ازطی دورۀ مدرسۀ صاحب منصبان ژاندارمری کسی از داوطلبان صاحب رتبه شود. خدمات من دقت صاحبمنصبان سوئدی را جلب کرده ودر اول ماه ششم جزوشاگردان دورۀ اول مدرسه به درجه[ای] که درقشون داشتم نایل گردیده به سمت آجودان مترجمی و ریاست گروهان سیراب

مأمور راه همدان شدم، راهی که درآن وقت ازاشرارو غارتگران مسدود و کلنل «مریل» آمریکایی با عده[ای] ژاندارم شوشتری به واسطهٔ اشتغال به غارت دهات نتوانسته بودند ازعهدهٔ امنیت [راه] برآیندویا این که نخواسته بودند. عدم امکان عبورمال التجاره درآن راه اسباب شکایت بزرگ همسایهٔ شمالی شده، هرساعت ودقیقه به اعزام قوای امیراتوری تهدید می نمود. یک سال دراین راه خدمت کرده واغلب شب ها را به واسطهٔ عدم اعتماد به قراولان اردو تا صبح مشغول سرکشی پاسبانان ومحافظین بودم. دراثنای این خدمت مکررازطرف صاحب منصبان سوئدی که درآن وقت هنوزاروپایی بوده وبا زیر دستان از روی بی غرضی و بی طرفی رفتارمی نمودند درجهٔ یاوری پیشنهاد شده، لیکن از طرف ژنرال به واسطهٔ عدم تناسب سن قبول نشد و تا این که بالاخره پس از این که صاحب منصبان مختلف پیشنهاد مزبور را تکرارکردند قرار شد مجدداً به طهران رفته وپس از اختتام دورهٔ مدرسه به درجهٔ یاوری نایل گردم.

در چهاردهم ذیقعده الحرام ١٣٣١[١٥اکتبر ١٩١٣] داخل مدرسهٔ صاحب منصبان ژاندارم شده تا یازدهم ربیع الثانی ١٣٣٣[٩ مارس ١٩١٤]درمدرسهٔ مزبورمشغول تعلیم وتعلم بودم. در جریان دورهٔ مدرسه درازاء خدمات راه همدان با اعطای یک قطعه مدال طلای نظامی ازطرف وزارت جلیلهٔ جنگ مفتخرگردیدم. هنوز یک ماه به اختتام دورهٔ مدرسه مانده بود که مأموریت بروجرد پیش آمد ومن به ریاست یک اسکادران صاحب منصب جزء در جزو اردوی اعزامی مأمور شدم. در اولین جنگ با الوار با یازده نفر از عدهٔ خود که مأموریت حفظ جناح را داشتم درسرتپه ای مجروح شده ٢٣ ربیع الثانی ١٣٣٢[٢١ مارس ١٩١٤] لیکن نقطهٔ مآموریت را از دست نداده و قبل ازواگذار کردن فرماندهی به صاحب منصب دیگری از آنجا حرکت نکردم.

پس از بهبودی زخم در اغلب جنگ های بروجرد شرکت داشته و درعرض دو ماه به طوری جلب دقت رئیس خود را نمودم که مجدداً رتبهٔ یاوری درخواست شده و مورد قبول افتاد – ١٧ جمادی الثانی ١٣٣٢ [١٣ مه ١٩١٤]

پس از آن به موجب تقاضای رئیس رژیمان قزوین به جای ماژور «تورل» به ریاست با طالیان همدان منصوب گردیدم ،٢٠ رجب همان سال [١٤ ژوئن ١٩١٤] و

از آن تاریخ تا چهاردهم محرم ۱۳۳۴[۲۲نوامبر ۱۹۱۵] در آنجا مأموریت داشتم و درطول این مدت شاید سه ماه درشهر همدان نبوده و دمی آسوده ننموده بودم که جنگ عمومی اوضاع را تغییرداده و حسب الامر رئیس رژیمان و رئیس کل ژاندارمری و شاید مقامات عالی تر به حملهٔ مصلا اقدام کردم [۱۴محرم ۱۳۳۴] و به حمدالله با عدهٔ بسیار نا قابلی چون قصد و نیتی جز خدمت به وطن و رهایی مملکت از مظالم قشون تزاری نداشتم به طرد و دفع دشمن موفق گردیدم. تفصیل این جمله درکتاب موسوم به جنگ مقدس ازبغداد تا ایران به زبان آلمانی به طبع رسیده، لیکن به واسطهٔ عدم اتحاد و تذبذب وتردید وعدم صمیمیت هیئت رئیسه واحزاب مختلف وفقداناسلحه استقامت درمقابل قوای عظیمه ممکن نگردید وحرکت الاستیکی شروع شد وبالاخره سقوط بغداد ومسدود شدن راه ما را مجبوربه عقب نشینی دایمی نمود.درمدت این کشمش چه کشیده و چه دیدم غیر قابل تصوروحقیقت غیرممکن التقریروتحریر است. همین قدر باید متذکر شعر عربی منسوب به حضرت زهرا سلام الله علیها شد و بگویم:

صبت علی مصائب لوانها صبت علی الایام صرن لیالیا

آیا خدمتی درجبهات جنگ کرده یا نکرده ام بایست به کتب مطبوعه درآلمان و ممالک بی طرف رجوع نمود، زیرا اگرمن شرح بدهم شاید حمل برخودستایی و رجز خوانی شود، درصورتی که مقصودی جزبیان حقیقت وشرح مختصری از گزارشات زندگی خود نداشته وفقط می خواهم هموطنانم بدانند که من کیستم واز کجا آمده وکجایی هستم وحرف حسابم چیست. **مخصوصاً درجنگ های پیش قراولی تویسرکان اسلحه ومهمات من عبارت از اشعار رزمی شاهنامه بود که بدان وسیله افراد چریک را به جنگ و کشته شدن در راه وطن عزیز ترغیب وتحریص می کردم.**

خلاصه درنتیجهٔ بعضی اقدامات و حوادث که از آنها صرف نظر کرده ونمی خواهم یک باردیگربرجراحات قلبم نمکی پاشیده باشم، اضطراراً از کار کناره گیری کرده، از دست بعضی همقطاران بی حقیقت و دورو خود را خلاص کرده بدون این که در نقطه [ای] درنگ و توقف کنم برای معالجهٔ ورم کبد به آلمان رفتم. ششم شهرشعبان [۲۷ مه ۱۹۱۷] هنوزمعالجه به اتمام نرسیده بود که استماع خبر موحش دیاله و در

خون شنا کردن افراد رشید با وفایم دنیا را درجلو چشمم تیره وتار ساخت. برای این که خود را به آنها رسانیده واقلاً با هم جان داده باشیم به سوی حلب وموصل شتافتم – ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۵ [۱۲ اکتبر۱۹۱۷] لیکن افسوس افسوس صد هزارافسوس آب بی رحم نعش های آن شهداء بی گناه را بسرعت امواج وحشت آور خود همه جا غلطانیده وبه استراحتگاه قعردریا رسانیده بود ودیگر برای من حتی دیدن آب خون آلود نیزمیسر نمی شد، بلی:

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

مأیوس به برلن مراجعت کردم – ۲۰ محرم ۱۳۳۶ [۶ نوامبر ۱۹۱۷]

برای این که هیچ دخالتی درکارها نداشته و ضمناً وقت خود را بی خود نگذرانده باشم، با این که ضعف اعصاب چشم و کلیتاً علت مزاج مانع از قبول خدمت هوانوردی بود به تصورحصول مقصود داخل این خدمت شدم. دهم شعبان ۱۳۳۶ [۲۲ مه ۱۹۱۸]. لیکن پس ازختم شناسایی میکانیکی وسی وسه مرتبه سیران سخت مریض شده ونتوانستم تعقیب نمایم. درخواست انتقال داده به قسمت پیاده منتقل گردیدم – ۳ شوال همان سال[۱۳ ژوئیه ۱۹۱۸] و تا حدود«رولسیون » و موقع متارکهٔ جنگ مستمراً در خدمت بودم، **ضمناً ریاضیات عالیه وموسیقی نیزتحصیل می کردم چنانکه با وجود اطلاعات ناقصه دو اثر مختصری از سرودهای ژاندارمری و اشعارملی ایرانی با نت به طبع رسانده و به اسامی « سه سرود ملی » و« هفت آواز محلی ایرانی » با مختصرمقدمه [ای] به زبان آلمانی ازخود به یادگار گذاشته ام که یکی ازآنها فوق العاده طرف توجه موسیقیدان های آلمانی شده بود؛** و نیزعدهٔ زیادی از «رگلمان های» مختلفه را ترجمه و حاضر به طبع نموده بودم که به واسطه عدم استطاعت، طبع آنها ممکن نشده وتا امروزهم مقدورنگردیده . بالاخره ازیک طرف زندگی روزبه روز گران تر و از طرف دیگر مختصر وجه پس اندازی که درمدت های متمادی خدمت جمع آوری شده بود، به انتها رسیده و نزدیک بود که کاربه فلاکت و ذلت برسد وعده [ای] از دوستان آلمانی(۲) حاضر به همراهی ومساعدت شده وحتی معلم انسان دوست من، آقای «سباستیان بگ» حاضربود محلی در دارالفنون «لایپسیک» برای من تهیه کرده و یا اینکه با خود به جنوب آمریکا ببرد وهمچنین مسیو« اکسترم» سوئدی توسط مادام «چلسترم» خانم رئیس رژیمان متوفی

من مرا به سوئد دعوت کرده بود که هرقدربخواهم درآنجا میهمان باشم. مخصوصاً نوشتجات دوستان اروپایی که مقارن حرکت می رسید تمام مملو از احساسات دوستانه بوده و حتی دو نفرحاضر شده بودند که هرقدر قرض بخواهم بدهند و وقتی پس بدهم که مقتدر باشم. همه را به استغنای طبیعی و جبلی ایرانیت رد کردم. پنج هزار مارک بقیه السیف دارایی خود را هزار فرانک سویس خریده به امید خدا حرکت کردم – ١٧ صفر ١٣٣٨ [١١ نوامبر ١٩١٩]

در سویس مجبورشده چهارهزارفرانک دیگرقرض کردم . پس ازشصت و یک روز مسافرت درموقع ورود به بندر انزلی در٢٩ ربیع الثانی ١٣٣٨[١٣ ژانویه ١٩٢٠] که ازهرطرف جیب وبغلم را می کاویدند چند قِرانی بیشترنداشتم. آن هم به مصرف انعام های حمال هایی رسید که مثل ملک الموت دورصندوق های لباسم را گرفته و می خواستند و صندوق ها را با هم ببرند. حقیقتاً تفتیش بندرانزلی یکی ازیادگارهای فراموش نشدنی دوران زندگانی من است و گویا زمامدارآن وقت تمام این اوامر را از روی اصول مشروطیت ومطابق با قوانین اساسی مملکت صادر کرده است و کسی هم اسم آن کابینه را کابینهٔ سیاه نمی گذاشت! لاجرم از یک خانم روسی که همسفر بود مبلغی قرض کرده با اتومبیل به طهران حرکت کردیم. پس از ورود به مرکز - ٣ جمادی الاول ١٣٣٨ [٢۴ ژانویه ١٩٢٠] با این که به کلیهٔ صاحب منصبان و اشخاص مهاجر خرج معاودت داده شده ولدی الورود به خدمتی گماشته شده بودند به علت غیر معلوم، شاید معلوم است ولی از ذکرش صرفنظرمی کنم، با این که نسبت به دیگران قدیمی تر و برای اشتغال مقام ریاست رژیمان و غیره مستحق تر بودم و اقلاً بایستی به خاطر برادر و پسر عموی شهیدم ازمن دلجویی می شد، بدون این که ذره[ای] ازطرف دولت و حتی دوستان صمیمی ملی و کسانی که در بارهٔ آنها از هیچ قسم فداکاری مضایقه نکرده بودم مساعدتی ابراز شود، مدت پنج ماه تا تاریخ سقوط کابینهٔ آقای وثوق الدوله بیکار ماندم. دراین مدت مشغول ترجمهٔ بعضی ازکتب مفیده بودم. از جمله « تاریخچه یک کنیز » تصنیف لامارتین که مقداری از آن در پاورقی روزنامهٔ آگاهی به طبع رسیده وهمچنین یک سرگذشت واقعی به اسم « سرگذشت یک جوان وطن دوست» شروع کردم که چنانچه عمری باقی باشد و به اتمام موفق شده به طبع برسانم شاید قابل توجه باشد وخوانندگان بر

نویسندهٔ مظلوم آن رحمت و شفقت آورند.
بلافاصله پس از تعییرکابینه، آقای کفیل تشکیلات، شاید به صلاحدید مشاور بدکینهٔ خودشان گویا به تصوراین که حضرت آقای مشیرالدوله نسبت به خانوادهٔ ما مرحمت مخصوص داشته و دردورهٔ زمامداری خودشان حتی الامکان عدل و انصاف را کنار نخواهند گذاشت ومی دانستند که ما البته به حضرت معظم له تظلم خواهیم کرد باکمال عجله من وپسرعمویم را احضارکرده وهمان روز احضار توسط خودم امربه نوشتن حکم عمومی راجع به استخدام مجدد ما با این که کسی ما را خارج نکرده بود فرمودند، که شخصاً به وزارت برده و به امضای معاون برسانند. توضیح این که هنوز وزراء معین نشده ولی قطع بود که آقای مشیرالدوله رئیس الوزراء خواهند بود. لیکن به علت مجهولی این تصمیم به این شدت مدتها به عقب افتاد و حتی اگر به اصرار دوستان من همه روزه به تشکیلات نرفته، شخصاً تعقیب نمی کردم و جراید نمی نوشتند، ممکن بود که مسئله بکلی مسکوت عنه مانده و باز ویلان و سرگردان باشیم.
باری بالاخره، حکم نمرهٔ ۱۷۶ مورخهٔ غرهٔ ذیقعده ۳۸ [۲۱ اوت ۱۹۲۰] به امضا رسید وبنده را با بودن یاورمحمد حسین میرزا در مشهد و اطلاعاتی که از وضع ژاندارمری خراسان وتسلط کامل والی وقت داشتند، بدون هیچ اسم و رسمی، به فلاخن گذاشته به سمت خراسان پرتاب کردند و برای تشکیلات جدید قوای خراسان امیدواری ها دادند– شانزده هم ذیحجه ۱۳۳۸[۳۱ اوت ۱۹۲۰]
برای این که بفهمانم درمقابل احکام مطیع صرف بوده وازخود رأی ندارم با اطلاع به مراتب فوق حرکت کرده به مشهد رسیدم وحسب الامر والی وقت اداره را از کفیل تحویل گرفته مشغول کارشدم– ۲۵ ذیحجهٔ ۱۳۳۸[۹ سپتامبر ۱۹۲۰] از بدو تصدی دچار یک سلسله اشکالات ومسائل لاینحلی گردیدم که دایماً مرا در زحمت داشته و آنی راحتم نمی گذاشتند. ازجمله مسئلهٔ حقوقات معوقه بود که با وجود این که بودجهٔ ژاندارمری همه ماهه مرتباً ازطرف ادارهٔ مالیه پرداخت شده بود وحقوق چندین برج نرسیده و مبلغ متنابعی نیزاشخاص خارج طلبکاربودند و خیلی چیزهای دیگرکه شرحش کتاب مفصلی لازم دارد. عجیب ترازهمه این که همه می دانستند حقوق نرسیده، ولی هیچ کس نمی دانست کی چقدر طلب دارد ودرشعبهٔ محاسبات ورق

پاره[ای] هم نبود که شخص به آن رجوع کند. رئیس سابق علاوه براین که خودش را مسئول هیچ کس نمی دانست به وسایل ممکنه ازصاحب منصبان دیگرنیزحمایت نموده ونمی گذاشت ازروی تحقیق طلب افراد نظامی وکسبه معلوم شود وبا مزه تراین که همه روزه بایستی من که دخالتی درایام گذشته نداشته ودیناری ازبابت بودجهٔ گذشته اخذ نکرده بودم، ازصبح تا غروب با یک مشت طلبکاردست به گریبان شده وروزی ده بیست جواب رسمی به احکامی که راجع به پرداخت طلب این و آن می رسید بنویسم. با همه اینها وبا این که ازهمه طرف کوشش و جدیت می شد که عملیات من بی نتیجه مانده وترتیبات اداره کما فی السابق پیچیده بماند درمدت قلیل امورات را به جریان طبیعی انداخته ، شعبات فاقد را تأسیس و شعباتی را که اسماً موجود بودند. صورت خارجی داده و نتیجهٔ زحمات خود را مشهود مخالف وموافق نمودم. پس ازفراغت ازاصلاحات ابتدایی هّم خود را برآن مصروف داشتم که حقوقات معوقه را وصول و بذوی الحقوق برسانم. خود همین مسئله بودکه مرا بیشتربدبخت کرده وبیشترازپیش دچارمشکلات نمود. جواب های واصله ازمقامات عالیه با این که اغلب مساعد بود، لیکن همان روی کاغذ و ابداً اثرعملی دیده نمی شد وحتی جزبقیهٔ بودجهٔ اولین برج تصدی که نقداً دریک جا پرداخته شد،دیگر حوالجات ماهیانه مطابق معمول به اداره داده نشد وبر خلاف تمام قوانین حوالجات بودجهٔ ژاندامری برای وصول به حکومت ها فرستاده شد: درخواست های عاجزانهٔ من به جایی نرسید.

بدیهی است راه انداختن چرخ های یک ادارهٔ خراب بانبودن پول غیرممکن ومحال بود، خصوصاً با آن بدحسابی ها که دیگرهیچ کس معامله به اعتبارنکرده اعضاء اداره راکلیتاً به چشم آدمهای متعدی وغارتگرمی نگریستند. بالاخره چارهٔ منحصر بفرد خود را درکناره گیری دیده ودرعرض دوماه از گرفتاری سه مرتبه مستقیماً به ایالت ومرتبهٔ چهارم توسط کفیل تشکیلات به وزارت داخله استعفا داده و نمی دانم به چه علت هرچهارمرتبه مقبول نیفتاد ومواعد گذشت، زیرا یقین دارم هیچ کس درخیال استفاده ازوجود من نبود واگرخیال استفاده داشتند این موانع واشکال تراشی ها به میان نمی آمد. خلاصه طلبکاران لاحق نیزبه سابق اضافه شده وهمه روزه دراداره

محشر وغوغایی داشتم، من درادارهٔ خود نه فقط رئیس بلکه به واسطهٔ عدم اعتماد به بعضی ازاعضاء وعدم اطلاع برخ دیگر، خدمات مختلفه را شخصاً انجام داده ودرمقابل به همان حقوق ریاست قناعت می نمودم..هرپیشنهادی که به مرکزادارهٔ خود می فرستادم یا جواب نرسیده ویا جواب منفی با نزاکتی می رسید ودیگرتعقیب نمی گردید وبه خوبی حس می کردم که مقصود از اعزام من به خراسان اصلاح ژادارمری نبوده و کسی طالب انتظام حقیقی امور نمی باشد. بلکه مقصود این بود که در دست پنجهٔ قادری اسیر مانده و وجود معطله شده، بالاخره به بی کفایتی معرفی و مفتضح شوم و این که می گفتند به واسطهٔ عدم رضایت از رئیس قدیم بنده احضار شده ام، باور کردنی نباید باشد، زیرا به کسی که از ریاست ژاندارمری خلع گشته، ریاست قشون پیشنهاد نمی کنند. باری الکلام ماقل و دل، اگر در آتیه حیات باقی و لازم شد بیش از این دراین موضوع می نویسم.

بالاخره دوایر زمامداری کابینه های سفید گذشت وبه قول آقایان امضا کنندگان دادخواهی دورهٔ کابینهٔ سیاه رسید. اولاً برای اطلاع خوانندگان لازم است توضیح دهم که من تمام عمر آقای سید ضیاءالدین را ندیده ام.(٣) به واسطهٔ روزنامهٔ رعد و همراهی های جدی آن روزنامه از کابینه وثوق الدوله از بانی و مؤسس[آن] هم مکدر بودم وهیچ چیز جزعملیات معزی الیه و اجرای اوامر دولت مرا به اقدامات اخیره در خراسان تشویق و تشجیع ننمود.

هموطنان! **من یکی ازآن مأمورین هستم که نویسندگان دادخواهی به بی وجدانی معرفی می کنند. با کمال میل به عدم مداخله درامورسیاسی – چنانچه تاکنون عضوهیچ حزب سیاسی نبوده وخود را به هیچ سلسله ودسته[ای] نبسته ام وشاید یکی ازگناهان بزرگم هم همین باشد– وعلاقهٔ تام به حفظ احترامات مقامات عالیه، نظر به همان عقیدهٔ ثابتی که به تمرکز قوای مملکتی ونگاهداری یک مرکز قوی دارم و می دانم که عزت وشرافت ما وقتی محفوظ خواهد بود که دارای حکومت مقتدر وطن پرستی باشیم وقدرت حکومت باعث سربلندی اهل مملکت خصوصاً ما نظامیان، و ضعف آن اسباب سرشکستگی هم می باشد،** چون می دانم جزخودم

کسی دفاع نخواهد کرد وسکوت دراین موقع شرافت سربازی من وهمقطاران مرا لکه دارخواهد نمود وممکن است به این مقالات ودادخواهی های عوامفریبانه حقیقت مسئله به هموطنانی که صاحبان امضا را نشناخته وسوابق درخشان آنها را(اگرچه گمان نمی کنم کسی باشد که نشناسد) نمی دانند اشتباه کاری نمایند، برای دفاع ازشرافت سربازی وبرای این که به امضا کنندگان بفهمانم که اگرهم کابینهٔ سیاه افتاده باشد یک نفر در ایران پیدا می شود که مطالب ناحق و افتراآت آنها را جواب های دندان شکن داده و جان خود را فدای راه حق گویی وحقیقت نویسی نماید. قلم را به دست گرفته و می خواهم ازحقوق خود دفاع کنم.

اولاً ازآقای ممتازالملک سئوال می کنم که چطورممکن شد جنابعالی با این همه سوابق وفرمایشاتی که حضوراً می فرمودید محاکمه با رئیس کابینه [ای] که شما را بدون محاکمه توقیف و تبعید کرده بود صرفنظرفرموده واینک با همان کسی که انواع مصایب و بلاها را به قول خودتان به سرشما آورده بود متحداً برضد اشخاصی که خواسته اند دورهٔ چپاول وغارتگری را خاتمه داده وانتقام ملت ستمدیده را بکشند عریضهٔ دادخواهی می نویسید آیا این ازمثل شما ناپسندیده نیست؟ **آیا برای چپاول وغارتگری فرمانفرمایان و والیان که هریک خودشان را وارث بالاستحقاق یک قسمتی ازمملکت می دانستند محکمه و استنطاقی هم لازم است؟ آیا یک نظر به ثروت موروثی و مکتسبی حضرات و دخل و خرج آنها، دست درازی به مال ملت و دولت را ثابت ومدلل نخواهد نمود؟ آیا این همه پارک ها، املاک، باغ ها، اتومبیل ها، درشکه ها، کالسکه ها، شترها، قاطرها، اثاثیه، جواهرات و تزیینات از مالیهٔ شخصی تهیه شده است؟** آیا وجوهات استقراضی در کابینهٔ آقای وثوق الدوله همه به مصارف ضروری مملکت رسیده است؟ آیا درجاتی که به امرهمان کابینه درژاندارمری داده شد همه به استحاق بوده است؟ آیا قتل ماژور استوارازروی عدالت بوده؟ آیا انتخاب وکلا که بایستی نمایندهٔ افکارملت وطرف اعتماد واطمینان ومعروف انتخاب کنندگان باشد مطابق قوانین مشروطیت و اصولی که جنابعالی وسایر امضاکنندگان خودتان را طرفدار آن معرفی می کنید بود؟ آیا هر ده روز یک کابینه

عوض کردن وهرآن دستهٔ این و آن شدن کار مملکت وملت را اصلاح می کند؟ سبحان الله درمدت دوماه تغییرعقیده ومسلک تا چه اندازه! آیا واقعاً با این عقاید متزلزل می توان امید اصلاحی داشت؟ حقیقتاً خیلی جای تأسف و تأثر است که: « با هرکه انس گیرم ازو سوخته شوم، بنگر که انس نیزبه تصحیف آتش است».

ثانیاً ازسایرآقایان امضا کنندگان که یک قسمتشان را کاملاً می شناسم وقسمت دیگررا ناچار با سایرین باید هم عقیده وهم مسلک بدانم، سئوال می کنم **که آیا ازحیثیت ملی وحرمت مقام حکومت شوروی چیزی باقی مانده و باقی گذاشته بودید که کابینهٔ سیاه لطمه [ای] برآن وارد آورد؟ آیا می دانید چه کرده وچه بلای مبرمی بوده وچه خاکی برسرفقرا وضعفا واهالی ستمدیدهٔ این مملکت ریخته اید؟ اگر عملیات کابینهٔ گذشته شرم آوربوده باشد عملیات قسمت اعظم شما امضا کنندگان شرم آورترونننگین تربوده است. خودتان مشتبه هستید وبا اینکه هنوزمردم را این قدرعوام و بی مدرک تصورمی کنید وگمان می کنید می توان فضاحت وجنایت ها را پرده پوشی کرد. آیا پس ازاین اتفاق ذره [ای] درعقاید واخلاق شما تغییری حاصل شده؟ آیا هیچ درمدت عمردرفکر مملکتی بوده اید که شما را به نازو نعمت پرورانید، قدمی برای اصلاح برداشته وقلمی بحق زده اید؟ آیا یک مدرسه، یک بیمارخانه، یک کارخانه ویک شرکت خیریه تأسیس کرده ویا با وجود مالک بودن قسمت اعظم زمین های حاصلخیزمملکت، اقدامی برای اصلاح وتوسعهٔ امور فلاحت و معمول داشتن آلات جدید، با اینکه به خیرخودتان هم بود، نموده اید ؟ آیا هیچ وقت به ملاحظهٔ خزانهٔ خالی مملکت ازحقوق اداری خودتان صرفنظرکرده ویا به همان قناعت کرده اید؟ بس است! بس است! بترسید ازآن روزی که واقعاً محکمه ومجازاتی** باشد زیرا:

می خوران را شه اگرخواهد بردار زند
گذرعارف وعامی همه بر دار افتد

ازعملیات کابینهٔ گذشته همین بس است که رعایای فلک زده اقلاًیک مرتبه در عمر

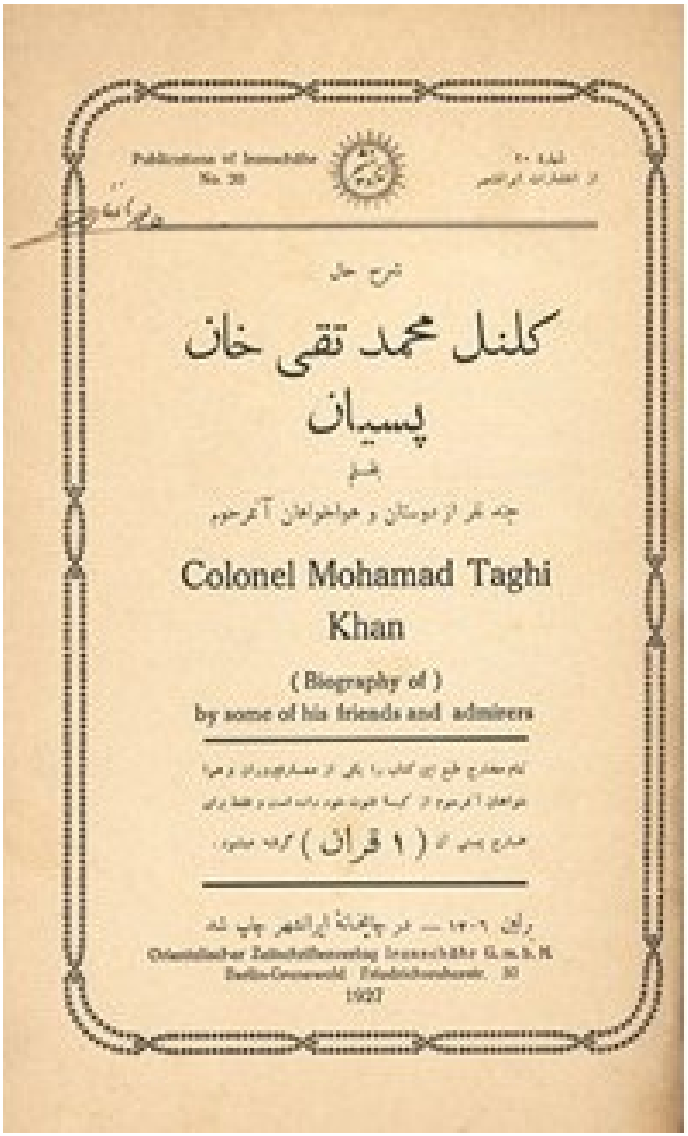

Publications of Iranschahr
No. 30

شرح حال

کلنل محمد تقی خان
پسیان

بقلم

چند نفر از دوستان و هواخواهان آنمرحوم

Colonel Mohamad Taghi
Khan

(Biography of)
by some of his friends and admirers

(۱ قران)

Orientalischer Zeitschriftenverlag Iranschahr G. m. b. H.
Berlin-Grunewald Friedrichsruherstr. 30
1927

خود به جای عرایض تظلم ودادخواهی خودشان، که همواره ازدست شما وبستگان وکسانتان بود وستون های جراید را دایماً اشغال می کرد عریضهٔ دادخواهی– ولوبه مغلطه واشتباه کاری واشتباه کاری هم باشد به امضای معروضین خود می بینند. واقعاً باید روزانتشارشمارهٔ ۹۲۰ روزنامهٔ ایران را جزواعیاد متبرکه شمرده و همه سال عید گرفت که الحمدالله زبردست وقوی پنجه هم پیدا شد که به قول خودتان به شما ظلم بکند وبه عقیدهٔ من انتقام مظلومان را بکشد. بلی،

آه دل مظلوم به سوهان ماند
گر خود نبرد برنده را تیز کند

برفرض مظلومیت چه عیب دارد که یکمرتبه با قسمت اعظم ملت همرنگ شده باشید و بدانید که مظلومیت چقدرتلخ وناگواراست.

آقایان! اگرشما چند نفرازعملیات کابینهٔ گذشته ناراضی باشید اهمیتی نخواهد داشت، بلکه خود یکی ازموجبات افتخاراعضاء آن کابینه خواهید گردید. چنانچه می بینید با جدیت تامی که درمحونمودن آثار آن عملیات دارید پایه های محکمی ریخته وساخته شده که فناپذیرخواهد بود وتقریباً مجبورهستید قسمت عمدهٔ آن را پیروی نمایند بلی :

هربیشه گمان مبر که خالی است
شاید که پلنگ خفته باشد

وطن ما مردهای بزرگ تربیت کرده وبازهم خواهد کرد. من یکی از مأمورین آن کابینه با پیشانی سفید و درخشان حاضرم ثابت کنم که درمدت دو ماه زمامداری خود با اقتدارات و قدرت فوق العاده که داشتم قدمی برخلاف رضای خدا وصلاح مملکت برنداشته و حبه و دیناری استفادهٔ شخصی نکرده ام؛ با محبوسین خود با اینکه اغلب درمحبس هم عملیات و دسایس خود را ترک نکرده بودند با کمال رأفت و مهربانی رفتار نموده و به تصدیق دوست و دشمن عفت و شرافت سربازی را همیشه محفوظ داشته‌ام. آنچه کرده‌ام مطابق حکم بوده و از قضا احکام هم به حق صادر می‌شده است و گمان ندارم در تاریخ ایران و مخصوصاً درتاریخ مشروطیت چنین نظم و ترتیبی ظهور و بروز رسیده باشد. من اولین کسی هستم که حساب وجوه دریافتی ایام تصدی

خود را به میل و رضای خاطر خود پس داده و از بودجهٔ مصوبه ایالتی فقط آن مقدار به خرج آوردم که استحقاقش را داشتم و برای پرداخت مستمری‌های فقراء و ضعفاء لازم و واجب بود. برای اولین دفعه اعانه‌ای که برای قشون گرفته می‌شد به همان مصرف خودش رسانده و و بکمک صاحب منصبان لایق و فداکارخود بسرعت برق چندین با طالیان پیاده و فوج سوارحاضر خدمت نموده با صاحب منصبان یک با طالیان شش مقابل آن را اداره کردم؛ در حکومت من چندین فقره حساب‌های پیچ در پیچ مؤدیان مالیاتی که سالها مطرح مذاکره وزارتخانه‌ها بوده و به جایی نرسیده بود خاتمه یافت. اشرار نامی خراسان مثل خداوردی، الله وردی، مرسل، دین محمد، حضرتعلی و غیره که با اردوهای دوسه هزار نفری و مخارج گزاف دستگیریشان ممکن نبود دستگیر کردم و به مجازات اعمال جنایتکارانه خود رسیدند. حل وتصفیهٔ مسائل سرحدی، شروع به اصلاحات بلدی اتخاد شکل قوای نظامی خراسان وانتظام ادارات وشعبات مختلفهٔ آن از یادگاری های فراموش نشدنی دورهٔ حکومت وریاست من است. بالاخره این درحکومت من برحسب پیشنهاد من بود که دولت وقت براصلاح آستانهٔ مقدسه تصمیم گرفته به رجوع این مإموریت مقدس خستگی ها و دلتنگی های مرا جبران نمود. با یک دنیا اشتیاق کمیسیون ها تشکیل و نظامنامه ها نوشته شده ونزدیک بود که به اوضاع اسفناک بقعهٔ متبرکه خاتمه داده شود که ظلمت به نور مبدل (مقصود سیاهی کابینهٔ سابق وسفیدی لاحق است) و ترتیبات سابق ازسر گرفته شده، یک مشت اوراق برای ما به یادگارماند.

اکنون حسب الامراعلیحضرت قوی شوکت همایونی ارواحنا فداه فرماندهی کلیه قوای خراسان راعهده داروتا موقعی که برخلاف تعهدات ومواعد صریحه[ای] که ازطرف دولت داده شده رفتاری نبینم در صداقت و وفادای نسبت به ذات ملکوتی صفات همایونی، دولت وملت پایداربوده واقدامی بر خلاف اوامرصادره نخواهم نمود وامیدوارم هیئت دولت نیز احترام دستخط ملوکانهٔ مورخهٔ لیلهٔ ٢٥ رمضان ١٣٣٩ [٢ ژوئن ١٩٢١] و موقع باریک و خطرناک مملکت را درنظر گرفته و خدا نکرده بوسیلهٔ سیاستمداران مرکزفساد وانتریک، اقدامی بر خلاف انتظار نفرمایند.

من خودم برای هرقسم محاکمه و درصورت ثبوت تقصیربرای هرگونه مجازات حاضرم بشرط اینکه قضات محکمه معلوم وهمه به نوبت محاکمه شویم: «تا سیه روی شود هرکه دراوغش باشد».

درخاتمه حق ناشناسی می دانم که بدون تشکراز دوستان غیر نظامی وصاحب منصبان وافراد رشید قسمت خود، لایحهٔ دفاعیه یا تاریخچهٔ مختصرزندگانی خود را بانتها برسانم ودراین نصف شب از پشت میزتحریردرحالی که قطرات اشک زیرپلک ها حلقه زده آنها را درجلوچشمهای ازتحیرخسته ام مجسم نساخته و نگویم:

دوستان وهمقطاران عزیز! تصورنکنید که من ازنسبت دادن تمام این عملیات به خود، خود پسند شده و ناسپاسی کرده باشم، خیرخیر!هرگز، بلکه من خودم را شما دانسته وشما را خودم. می بینم فداکاری، صداقت لیاقت و وفاداری شما چیزی نیست که بتوان فراموش کرد. هیچ قوه [ای] مقتدرنیست که محبت شما را ازمن گرفته و رشتهٔ اتحاد ما ازهم بگسلد وممکن نیست که من ناسپاس وفراموشکار باشم. خداوند همواره من و شما را درپناه وامان خود نگاهداری فرموده و درخدمت به وطن مؤید و منصورو مظفرفرماید.

هموطنان عزیز! این دفاعیه را ننوشتم که کسی را بیازارم، بلکه خواستم یک مرتبه درعمرخود خواهش دلم را انجام داده وخود را راضی کرده باشم. من ایرانی وایران را نه فقط دوست داشته، بلکه پرستش می کنم وبه همین دلیل اگرکسی درمقابل ازمن بد گفته و یا نویسد جواب نخواهم داد.

اگرمرا بکشند قطرات خونم کلمهٔ ایران را ترسیم خواهد نمود واگر بسوزانند خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد.

محمد تقی

مشهد لیلهٔ ١٣ سرطان ١٣٠٠ (١)

زندگینامه کلنل محمدتقی خان پسیان

عبداللهی فرد می نویسد: « پسیان، محمدتقی، معروف به کلنل محمدتقی خان، صاحب منصب نظامی دراواخردوره قاجاریه، فرمانده قوا ورهبرقیام ۱۳۰۰ ش خراسان. محمدتقی درخانوادهٔ معروفی از «مهاجرین» در۱۳۰۹/ ۱۲۷۰ ش درتبریز زاده شد. رستم بیگ، جد خاندان پسیان، بعد ازعهدنامه ترکمن چای وجدایی شهرهای قفقاز ازایران زندگی زیرسلطه بیگانگان روس را برنتابید و به تبریز مهاجرت کرد. رستم بیگ وپدرمحمدتقی، یاورمحمدباقرخان، روابط نزدیکی با مقامات ذی نفوذ تبریز، از جمله میرزاتقی خان امیرکبیر، داشتند. فرزندان رستم بیگ همگی از صاحب منصبان نظامی بودند وبعضی چون علیقلی وغلامرضا،درجنگ باانگلیس درشیراز کشته شدند(پسیان،ص۲۶ـ ۲۷؛کرونین ، ص ۶۹۶؛ آذری ، ص ۲۸۰،۲۵۰ـ۲۸۱).
محمدتقی درمنزل ومدرسهٔ لقمانیه تبریزبه تحصیل علوم و زبانهای خارجی پرداخت ودرپانزده سالگی به مدرسهٔ نظام تهران راه یافت. پنج سال دراین مدرسه آموزش دید ودرسال آخرتحصیل، ازسوی وزارت جنگ با درجهٔ نایب دومی (ستوان دومی)، الزاماً به خدمت ژاندارمری درآمد. پس از دو سال خدمت به درجهٔ سلطانی(سروانی) ارتقا یافت. در ۱۳۳۰/ ۱۲۹۱ش با سمت معلم ومترجم در مدرسهٔ ژاندارمری یوسف آباد به کار خود ادامه داد. سپس به عنوان فرمانده گروهان به مأموریت همدان اعزام شد. بعد ازبرقراری امنیت راه همدان، به تهران بازگشت و با اختتام دورهٔ صاحب منصبی به درجهٔ یاوری (سرگردی)ارتقا یافت وبه پاس موفقیت درمأموریت همدان از وزارت جنگ مدال طلای نظامی گرفت. مقارن با انتصاب او به فرماندهی باتالیون(گردان) همدان، جنگ جهانی اول آغاز شد. با تشکیل دولت مهاجرین، درصف مقدم وطنخواهان ومدافعان حکومت مهاجرین قرارگرفت و درچهاردهم محرم ۱۳۳۴ حملهٔ معروف «مصلی » را برقوای قزاق ایرانی وابسته به روس فرماندهی کرد و ضمن شکست دادن وخلع سلاح آنها، همدان را ازمنطقهٔ نفوذ نیروهای روسیه خارج ساخت (پسیان ، ص ۲۷ـ ۲۸؛ افسر، ص ۱۳۰ـ ۱۳۱).

43

پسیان ویاورعزیزالله خان ضرغامی، دفاع از همدان را درمقابل هجوم قوای روسی سازماندهی کردند، امابه سبب برتری کمّی وکیفی ارتش روسیه ناگزیرازعقب نشینی به کرمانشاه شدند. درآنجا نیز نیروهای ژاندارمری تحت فرماندهی پسیان مسئول دفاع ازمنطقه شدند، اما ادامهٔ مقاومت دربرابر نیروهای خارجی به سبب عدم اتحاد وفقدان اسلحه غیرممکن شد ونیروهای وطنخواه به سرزمین عثمانی پناه بردند. پس ازاین ناکامی، پسیان ازفرماندهی قوا کناره گیری کرد وبرای درمان به آلمان رفت. درآلمان تحصیلات نظامی را ادامه داد؛ نخست درنیروی هوایی آلمان وسپس درپیاده نظام به تحصیل وتمرین همت گمارد. همچنین به فعالیتهای متنوع روشنفکری، فرهنگی و سیاسی روی آورد. درانجمن ادبی ـ سیاسی تقی زاده * دربرلین شرکت جست و مقالاتی درمجلهٔ کاوه* به چاپ رساند. همچنین دوکتاب سرگذشت یک جوان وطن دوست که سرگذشت زندگی خودش بود وجنگ مقدس از بغداد تا ایران، درباره تجربیاتش درغرب ایران طی جنگ جهانی اول، را به نگارش درآورد (پسیان، ص ٣١ـ٣٤؛ افسر، ص ١٣٣ـ ١٣٥، ١٧٦ـ١٧٩؛ کرونین ، ص ٦٩٧ـ٦٩٩).

به دنبال تغییر اوضاع و پایان گرفتن جنگ جهانی اول، در ١٢٩٧/١٣٣٨ش به ایران بازگشت. در همان سال و به دنبال سقوط دولت وثوق الدوله * دوباره به خدمت ژاندارمری اعاده شد و به درجه کلنلی (سرهنگی) ارتقا یافت و در دولت مشیرالدوله (رجوع کنید به پیرنیا *، حسن) به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب گردید. مأموریت او با والی گری قوام السلطنه (رجوع کنید به قوام * ، احمد) درخراسان مصادف بود. کلنل با هدف ساماندهی ژاندارمری خراسان مأموریت خود را آغاز کرد، اما پس از چهار ماه فعالیت برای اصلاح امور مالی و اداری ژاندارمری، به سبب کمبود منابع مالی و کارشکنی قوام، با ناکامی روبرو شد. این درحالی بود که میان قوام وموسیو «دوبوا»، پیشکارمالیه وگمرک خراسان، برسرمسائل مالیات وعوارض اختلافاتی درگرفته بود. دراین شرایط نابسامان، کودتای سیدضیاء ـ رضاخان در سوم حوت ١٢٩٩ ش به وقوع پیوست (پسیان ، ص ٣٦؛ کرونین، ص ٦٩٩، ٧٠٤ـ ٧٠٥؛ مهرداد بهار، ص ٢٣). قوام السلطنه در اوایل کودتا تلگرافی به

سید ضیاء مخابره کرد دایر بر این که از مفاد بیانیهٔ رئیس الوزرا معلوم نمی شود که دولت ایران دارای چه اصول و رژیمی است. وی همچنین به بهانهٔ مقابله با هجوم احتمالی بولشویکها *، به تشکیل نیرویی ملی در کنار نیروی ژاندارمری اقدام کرد (محمدتقی بهار، ج ۱، ص ۹۷) و در مراسم رژه عید نوروز ۱۳۰۰ ش، بر خلاف رسم معهود، تمثال شاه را در جایگاه مناسب قرارنداد (آذری، ص ۱۸۵،۱۸۷؛ نیز رجوع کنید به مهرداد بهار، ص ۲۵). این مسائل ازدید سید ضیاء دور نماند وپس ازحصول اطمینان ازعدم وابستگی کلنل به والی، فرمان دستگیری قوام را برای کلنل ارسال کرد. کلنل روز سیزدهم فروردین۱۳۰۰، والی را بازداشت کرد وتحت الحفظ به تهران اعزام داشت.

روز بعد، سید ضیاء، کلنل را به سمت والی نظامی خراسان منصوب کرد. پانزدهم فروردین، در مشهد حکومت نظامی اعلان شد و به دنبال آن در مدتی اندک یاغیان و اشرار عشایر خراسان سرکوب شدند وامنیت برقرارگردید (مهرداد بهار، ص ۲۵ـ۲۶؛بیات، ص ۵۱ ـ۵۳؛ میرزاصالح ، ص ۴۱ـ۴۳، ۵۵). محمدتقی خان بدهی مالیاتی قوام السلطنه را با ضبط اقلام هنگفتی از اموال و املاک او برای مالیهٔ خراسان وصول کرد، بهای نان و گوشت را کاهش داد و مواجب عقب افتادهٔ افراد نظامی را پرداخت کرد، همچنین رسیدگی به سوء استفاده های متولیان آستان قدس و قوام السلطنه و متنفذین محلی دیگر را آغاز کرد (میرزاصالح ، ص ۴۳، ۴۶ـ ۴۸،۵۱؛ فرخ ، ج ۱، ص ۷۵ـ۷۶). (۲)

◄ مآخذ:

۱ - شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان بقلم چند نفرازدوستان وهواخواهان آنمرحوم – برلن ۱۳۰۶ – درچاپخانهٔ ایرانشهر -صص ۴۵ – ۲۶

۲ـ عبدالله عبداللهی فرد «کلنل محمدتقی خان پسیان »، دانشنامه جهان اسلام ،جلد پنجم http://www.encyclopaediaislamica.com

فصل دوازدهم
کلنل محمد تقی خان ازدو دیدگاه مختلف

۱ - اصغر شیرازی در **کتاب «ایرانیّت، ملیّت، قومیّت» دربارهٔ کلنل پسیان اینگونه بررسی نموده است:** قیام کلنل پسیان، فرماندهٔ نیروی ژاندارمری در خراسان به هر علتی که بود، خود عامل دیگری بود که به هر ج ومرج سیاسی در ایران افزود. قیام با دستگیری نجدالسلطنه، ریاست حکومت خراسان در دولت قوام السلطنه شروع شد و با امتناع از پذیرش برخی دیگر از فرستادگان و دستورات آن دولت ادامه یافت. کلنل نجدالسلطنه را دستگیر و خود کفالت ادارهٔ آن ایالت را بر عهده گرفت. او نجدالسلطنه رابه سوءمدیریت، تحریك مردم برعلیه قوای ژاندارمری و« گرفتن تقدیمی » در عزل و نصب حکام متهم کرد و آن را دلیل برای دستگیری او آورد.
منابع دربارهٔ ابعاد آن دستور و انگیزه و هدف پسیان از این انتصاب اختلاف دارند. به نظر بهار دستگیری نجدالسلطنه اولین واکنش کلنل نسبت به انتصاب این شخص به آن سمت نبود. او ابتدا نجدالسلطنه را در سمت والی خراسان پذیرفت، ولی پس از مشاهدهٔ بی کفایتی اش در ادارهٔ ایالت او را دستگیر کرد. در قدم بعد، یعنی پس از آن که دولت مرکزی پسیان را به کفالت ایالت نپذیرفت، او نجدالسلطنه را آزاد و به ولایت او تمکین کرد (بهار، ۱۳۷۳ ، ص ۳۳۲ ؛ آذری، ۱۳۴۴ ، ص ۴۱۳ و بعد). رفتار امتناعی و مردد اودر مقابل صمصام السلطنه، والی انتصابی بعدی ایالت نیز، به نظر دولت آبادی ناشی از سوءتفاهمی بود که رفع شد وامتناع را بر طرف کرد(۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۷۳). این نظر را محمدتقی بهار نیز می پذیرد همین طور مهرداد بهار (بهار، ۱۳۷۳ ، ص ۳۳۳ ؛ بهار، ۱۳۵۷ ، ج ۱، ص ۱۴۶ و بعد).
این در حالی است که به نظر حسین مکی پسیان قصد داشت در خراسان حکومتی جمهوری تشکیل دهد.[۵۰] این نظر را حسینقلی سلطانزادهٔ پسیان، پدر کلنل در مصاحبه با نشریهٔ آینده تکذیب کرده و به عنوان دلیل این جمله را از فرزندش نقل کرده که گفته بود:**« مرا اگر بکشند قطرات خونم کلمهٔ ایران را ترسیم خواهند نمود و**

اگر بسوزانند خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد». او این جمله را از شرح حال کلنل به قلم خود او نقل کرده است (آیند،ه ۱۳۰۶ ، ص ۴۵). در جای دیگری می خوانیم که او با علامت پرچم کاوۀ آهنگر، آرم و نشان ویژه ای برای، خراسان ایجاد کرده بود (مجیری، بی تا، ص ۶۹)، [۵۱] کاری که می توانست برای مخالفانش علامت جدی جداسری باشد. در جای دیگر سخن از قصد پسیان برای حمله به تهران گفته می شود، قصدی که با ملاحظۀ مشکلات بزرگ آن ترك شد. نویسندۀ این خبر پس از بررسی تعدادی از منابع تحقیق دربارۀ پسیان به این نتیجه می رسد که « او تحزیه طلب نبوده بلکه قصد عزت و شرافت وطن داشت و می گفت: ”می دانم که عزت و شرافت ما وقتی محفوظ خواهد بود که دارای حکومت مقتدر وطن پرستی باشیم و قدرت حکومت باعث سربلندی اهل مملکت خصوصاً ما نظامیان و ضعف آن اسباب سرشکستگی همه می باشد"»[۵۲]

شایعاتی هم وجود دارند با این مضمون که حزب ملیون هوادار او قصد تشکیل جمهوری در خراسان داشته، ولی او صدور بیانیۀ آن در روز ۲۴ شهریور ۱۳۰۰ را به تعویق انداخته بود، یا این که او در ۳۱ همان ماه و همان سال دستور طرح اسکناس جدیدی با امضای پیشکار دارایی خراسان را داده بود (عاقلی، ۱۳۷۴ ، ج ۱، ص ۱۶۰). [۵۳] به نظر محمد تقی بهار کلنل «آرزومند بود خراسان را استقلال بخشد و خود به ریاست جمهوری خراسان برقرار گردد» .او تلگرافی را شاهد می آورد که کلنل در اوایل مخالفت با حکومت تهران به ماژور محمودخان نوروزی زده و در آن جمله نوشته بود « امیدوارم بیرق جمهوری خراسان را من بر دوش بکشم ». بهار در عین حال معتقد است که پسیان همچون میرزاکوچك خان قصد تصرف ایران و ایجاد حکومت مرکزی را نداشت(۱۳۵۷ ، ج ۱، ص ۱۵۸). او از طرف دیگر، وطن خواهی پسیان را تصدیق می کندو و او را در زمرۀ آن مردانی یاد می نماید « که حاضرند خود را در راه ترقی و تعالی هموطنان و عظمت وطن و عزت نژاد فدا سازند (همان، ص ۱۶۰). علی آذری که جمهور یخواهی و تجزیه طلب بودن پسیان را تکذیب می کند، در یك مصاحبه از قول بهار خبر می دهد که او و چند

تن دیگر به پسیان پیام داده بودند که با قوای خود به تهران بیاید و« به این هرج ومرج و بلبشو خاتمه بدهد» . آنها این پیام را به میرزاکوچک خان و خیابانی هم داده بودند. هرچند هر یك به علتی این پیام را نپذیرفتند. آذری از قول شخص « موثق» دیگری می نویسد که کمیته ای مرکب از مشیرالدوله، مؤتمن الملك، مستوفی الممالك، سید کمره ای و چند صاحب منصب پیامی با همین مضمون به کلنل داده بودند، ولی او به علت تنگنای مالی انجام این کار را به تعویق انداخته بود (۱۳۴۴ ، ص ۴۳۹ و بعد).

علت اختلاف نظر دربارهٔ اصل و میزان سرپیچی پسیان از فرمان دولت نیز می تواند تا اندازه ای ناشی از نوساناتی بوده باشد که در تصمیم های او در این موضوع دیده می شود. نمونهٔ آن را در واکنش او به انتصاب نجدالسلطنه به حکومت خراسان دیدیم. تصمیم او در قبول والی گری صمصام السلطنه نیز خالی از تردید نبود. او یك بار خود را وفادار به شاه و مطیع اوامر او م یخواند که به معنی انصراف از ولایت و اکتفاء به فرماندهی ژاندارمری خراسان بود و بار دیگر در نامه ای به کاظم زاده ایرانشهر، خود را « فرمانفرمای ایالت خراسان» می نامید. او در همین نامه پیشنهاد ترك ایران به مثابهٔ راه حل مسئلهٔ موجود میان او ودولت مرکزی را رد کرد. او گفت: « من تا ممکن است دست از وطنم نخواهم کشید». او دولت های همسایهٔ شمال و جنوب را عامل این پیشنهاد می دانست (ایرانشهر،۱۳۱۶، ص ۱۱). با این حال در جای دیگر می خوانیم که او این راه حل را پذیرفت و حاضر به سفر به خارج شد(بهار، ۱۳۷۳ ، ص ۳۳۳).[۵۴] او موافقت خود با این راه حل را به اطلاع کمیسیون شش نفره ای که بدین منظور تشکیل شده بود، رساند (بهار، ۱۳۵۷ ، ج ۱، ص ۱۴۵ و بعد). [۵۵] ترتیب این سفر قرار بود به علت مذاکره ای باشد که بایستی میان پسیان و امیر شوکت الملك، حاکم قائنات و سیستان انجام می گرفت. اما کلنل در راه سفر به بیرجند، محل اقامت امیر بود که خبر حملهٔ کردان قوچان به پاسگاه ژاندارمری و قتل تعدادی از پاسداران آن محل را دریافت کرد. کردان قوچان بخشی از نیروهای عشایری رزمنده ای بودند که قوام برای مبارزه با پسیان آماده

ساخته بود. کلنل ناچار به جنگ آنها رفت و در این جنگ در روز نهم یا دهم مهرماه ۱۳۰۰ کشته شد (همان، ص ۳۳۶ ؛ آذری، ۱۳۴۴ ، ص ۳۳۱ و بعد).
در داوری نسبت به عملکرد پسیان کینهٔ قوام السلطنه، نخست وزیر وقت را نیز باید در نظر داشت. پسیان قوام را در سیزدهم فروردین ۱۳۰۰ ، یعنی آن زمان که قوام هنوز خود را رئیس حکومت خراسان می دانست، دستگیر و اموال و اسب های او را مصادره کرد و خود او را تحت نظر به تهران فرستاد. این واقعیت موجب آن کینه شد و قوام را به انتقام برانگیخت. اما پسیان این کار را به دستور سید ضیاءالدین طباطبایی، نخست وزیر وقت انجام داده بود. انگیزهٔ دیگری که برای کینه ورزی قوام ذکر می کنند، امتناع پسیان از همکاری با شورشی بود که گویا قوام بر علیه سیدضیاء در پیش داشت (پوررضا، ۱۳۰۶ ، ص ۱۰۷ ؛ آذری، ۱۳۴۴ ، ص ۱۸۴ و بعد).
کینهٔ قوام آن چنان شدید بود که تاب تحمل تجلیل بزرگی که مردم در مراسم خاکسپاری کلنل از او کردند را نداشت. بیش از چهار هزار نفر در این مراسم شرکت کردند. آنها جنازهٔ پسیان را در کنار آرامگاه نادر شاه دفن و قبر او را گلباران نمودند. اما قوام نتوانست این بزرگداشت را بپذیرد. او دستور داد نعش این« قهرمان ملی » را از قبر بیرون آوردند و آن را در خاکی بی نشان دوباره دفن کردند (دولت آبادی، ۱۳۶۲ ، ج ۴، ص ۲۷۷ ؛ آذری، ۱۳۴۴ ، ص ۳۶۲ و بعد، ص ۳۸۶ و بعد).
از جانب پسیان نیز علت هایی برای مخالفت با قوام و سرکشی از فرمان او می توانست وجود داشته و موجب تقویت کینهٔ قوام نسبت به او شده باشد. یکی از آن علل شکایاتی بود که او از شیوهٔ حکومت قوام در خراسان داشت. تعویق بیجای پرداخت بودجهٔ ژاندارمری (پسیان، ۱۳۰۶ ص ۳۶ ؛ مکی، ۱۳۶۳ ، ج ۱، ص ۳۱۵) و استفاده ای که قوام از حکومت خراسان برای افزایش ثروت خود می کرد، از آن جمله بودند. برای پسیان که به تصدیق عموم انسانی پایبند به ارزش های اخلاقی، میهن دوستی، عدالت خواهی، مشروطه طلبی و اشراف ستیزی بود، از این دیدگاه انگیزهٔ مخالفت با قوام به اندازهٔ کافی وجود داشت (آذری، ۱۳۴۴ ، ص ۲۴۶ و بعد).
در بررسی واکنش دولت قوام در مقابل قیام پسیان توجه به نقش رضاخان نیز لازم

است. او در قامت پسیان، این فرماندهٔ لایق بخش بزرگی از نیروی ژاندارمری، رقیبی را می دید که می توانست مانع ارتقاء او به مقامات بالا شود.. به قول سیروس غنی « کلنل برای قوام دشمنی تقریباً شخصی بود و می خواست او را از کار بیندازد و نابودش کند. ولی برای رضاخان تهدیدی جدی بود».(غنی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۳) . کلنل در میان ایران گرایان رادیکال آن زمان دوستداران بسیار داشت.، دولت آبادی او را در کنار میرزاکوچك خان یك قهرمان خواند (۱۳۳۱ ، ج ۴ ص ۲۶۷). عارف او را سیاوش زمان لقب داد. ایرج میرزا و شاعران دیگر در سوگ او مرثیه سرایی کردند.[۵۶] در نظر کاظم زادهٔ ایرانشهر او « پیش قراول » یا «مُثِل» همان « قوه قاهره » ای بود که « سرتاسر ایران محتاج و شنهٔ آن » بود. او می توانست ایران را از ورطهٔ بحران نجات دهد. همچنین دارای مجموعهٔ صفاتی بود که شاخص چنین قوه ای هستند(۱۳۰۶ ، ص ۶ و بعد). او با این صفات می توانست رقیبی جدی برای جاه طلبی های رضاخان شود.

قیام پسیان با مرگ او به پایان رسید. مرگ او احتمال وقوع جنگ در بین قوای زیر فرمان او و نیرویی را از بین برد که دولت مرکزی از جمع نیروهای قزاق و ایلیاتی منطقه فراهم آورده بود. به این معنی مرگ کلنل موجب خیر شد. ولی مشکل باقی ماند، همان مشکل فقدان رابطهٔ مصالحه جویانه در میان نیروهای مختلف فعال در جامعهٔ سیاسی آن زمان.

قیام میهن دوستان و ملت گرایانی همچون پسیان، میرزاکوچك خان و خیابانی نشان می دهد که این گونه شورش هارا تنها ازدیدگاه مرکزگریزی نمی توان داوری کرد. در این داوری باید همهٔ آن نابسامانی وآسیب هایی را هم درنظرداشت که در حکومت مرکزی و کارگزاران آن شایع بود و آزادی خواهان را به قیام تحریك می کرد.

۵۰ - سند این نظر تلگرافی از کلنل به ماژور محمودخان نوروزی است که مکی از جلد اول کتاب محمدتقی بهار (۱۳۵۷) گرفته است. در زیر به این سند اشاره خواهد شد. نك به: مکی (۱۳۶۳ ، ج ۱، ص ۴۸۰ .) مکی م ینویسد رئیس الوزرا بعد از استعفای نجدالسلطنه پسیان را به طور موقت کفیل ایالت خراسان کرد (ص ۴۵۶).

این خبر در کتاب بهار نیامده است.

٥١ . تصویر این « نشان پرچم» در کتاب آذری دیده می شود (١٣٤٤، ص ٣٠٧)

٥٢ . نك كنيد به: رضا یزدانی، در: ٥ / ٧ / ١٣٩٠

http://www.history/1106.persianblog.ir/post/15

٥٣ . غنی این را ازنامه ای از کاردار سفارت بریتانیا در تهران به کرزن نقل می کند .(١٣٧٧ ، ص ٢٦٢)

٥٤ - طبق اطلاع آذری او این آمادگی را پس از مشورت با عد ه ای از علما و بازرگانان مشهد به شش شرط در تلگراف به شاه اعلام کرد. شاه شرط های او را پذیرفت، ولی با خروج او از ایران موافقت نکرد. کلنل از این موافقت خشنود شد، بلافاصله ، نجدالسلطنه را از زندان آزاد کرد و کفالت ایالت را به او تفویض نمود (١٣٤٤ ، ص ٤١٦)

٥٥ - یك بار دیگر نیز او تمایل خود به خروج از ایران را به افسران تابع خود اطلاع داد، ولی به اصرار آنها از آن تصمیم صر فنظر کرد. این اتفاق پس از آنکه او از ورود فرماندۀ کل ژاندارمری به خراسان جلوگیری کرد، رخ داد. نك به: مکی (١٣٦٣ ص ٤٩٢ و بعد).

٥٦ - برای نمونه هایی از این اشعار نك به ذاکر حسین (١٣٧٧ ، ج ١، ص ٥٥٨ و بعد؛ آذری ١٣٤٤ ، ص ٤٢٢ و بعد).(١)

خانم آلمانی « لیدیا کنایر» درباره شهادت کلنل محمد تقی خان پسیان

۲ - خانم آلمانی، « لیدیا کنایر» (Lydia knayer) پس از اطلاع شهادت کلنل محمد تقی خان پسیان رساله ای تحت عنوان«خاطراتم ازمحمد تقی خان سلطان زاده » در بارهٔ شخصیت وخصوصیات اخلاقی او نوشت که بدین شرح دراختیار خوانندگان ارجمند قرارمی گیرد:

«بعقیدهٔ من اگردیدن وشناختن مردمان بزرگ دردوره زندگانی به کسی نصیب گرددعنایت مخصوص خدا راشامل گشته است. من نیزازهمین نقطهٔ نظرمعارفهٔ آن ایرانی اصیل وفداکارازجان نترس وطن دوست یعنی کلنل محمد تقی خان سلطان زاده را برای خودم چنین عنایتی می پندارم. چه قدرخوشبخت هستم که دست تقدیرمرا بشناختن این مرد بزرگ رهنمائی کرد.

با اینکه این شخص سه سال تمام است در راه وطن که آنرا با جان دوست می داشت شهید شده با اینهمه یاد او در دل ما و دوستان آلمانی همیشه زنده است.

چون افتخارجمع آوری اسباب ومتروکات مرحوم وفرستادن آنها به ایران بمن محمول شده بود بدین فرصت توانستم اوراق او را به بینم و ازدرجهٔ کاروکوشش های او تا اندازه ای خبردار گردم. اهمیت این شخص را ازخود او فهمیدن هرگز دسترس نبود چون همیشه متواضع واغلب اوقات خاموش بود و گاهی هم که بهوش میامد و بیخود می شد و میخواست از درون خود خبردهد و لب بسخن بازمی کرد، آنگاه نیز بطوریکه لازم بود افکارخود را نمی توانست در زبان آلمانی ادا نماید.

قدرقیمت او را لازم بود حس کرد وهرکه هم دل داشت حس می کرد. درمدت معارفهٔ ما یکدفعه باو گفتم«روزی شما را دروطن تان مانند پیامبراحترام خواهند کرد». مرگ نا بهنگام اومانع اقدامات اوشد ولی قبراومانند احرام مقدس سالهای سال نورپاش فضای وطن ایران او که آنرا بهترازجان خود دوست می داشت و تمام افکارو کردارش وقف سعادت آن بود، خواهد گردید. باشد که نژاد آیندهٔ ایران کاری را که او آغاز نموده و از نبودن اسباب نتوانست انجام بدهد، اکمال خواهد نمود.

خیال و آرزوی کلنل محمد تقی خان درحق وطنش چه بود؟ گمان می کنم ما آلمانها که

خانم آلمانی لیدیا کنایر (Lydia knayer)

درجهٔ کوششهای بی آرام و تحصیلات او را با چشم دیده ایم بهترمی دانیم که چه اقتداربزرگی که منبع قوهٔ بزرگی برای ایران بود با نعش تقی خان زیرخاکهای سیاه رفت. تمام وقت وقوای این جوان، با وجود ضعف مزاجی که بتأثیرجنگ مستولی حال اوشده بود، مانند زنبورعسل صرف کارمی شد. کوشش اش این بود که اسباب مادی ومعنوی تمدن آلمان را که او بسی تقدیرمی کرد، فهمیده ویاد گرفته برای وطنش محل استفاده سازد.

آرزوی اواین بود که نه تنها وطن و ملت خود را از زیر فشاربیگانگان رها سازد بلکه سویهٔ علمی، اخلاقی، صنعتی و اقتصادی ایران را به مرتبهٔ عالی رساند. این است وظیفه ای که او را بایک حس مقدس ازدرون دلش مأمورمی نمود.

با دقت وجدیت که امثالش کمتردیده می شود، عزمش این بود که آنچه ازعلوم نظری وعملی ممکن بود یاد گیرد ودراین راه بسی آموخته بود وکارش بجائی رسیده بود که ازبسیاری کوشش تنش رنجورشده بود وهمواره احتمال بیماری ناگهانی میرفت. یک روز دریک کاغذ مورخهٔ بیست وششم مه ۱۹۱۹ خودش چنین نوشته بود: « دیگرزیاده براین نمی توانم بنویسم تقریباً با حالت بیهوشی خودم را مجبورکردم که این کاغذ را که دیروزشروع کرده بودم بپایان برم». بهمان اندازه که مرحوم نسبت بدیگران مهربان و ملاحظه کاربود بهمان درجه نیزبخودش سخت می گرفت. هردقیقه وقت خود را با کارواستفاده وجمع مصالح معنوی ومادی برای وطن محبوبش صرف می کرد و دراین راه شرایط صحت بدن را هرگزمراعات نمی نمود.

اکنون می خواهم شرحی راجع به ***تحصیلات*** اوداده باشم که دو شعبه ازآن یعنی موزیک وریاضیات دردورهٔ معارفهٔ ما عمدهٔ موضوع مشغولیت او بود.

آشنائی ما با اودرژانویهٔ ۱۹۱۹شد که برای تحصیل درس پیانوبخانهٔ ما آمد وشوهرمن اورا بشاگردی قبول کرد. درجهٔ کوشش اودریاد گرفتن پیانوومخصوصاً سعی او درتربیت انگشتان که برای پیانو چندان آراسته نبودند اسباب حیرت ما می شد آنچه دراستعداد اوکم بود با عزم واراده جبران می کرد و چون پیانومناسب ترین آلت موسیقی است برای یاد گرفتن آثاراستادان نوای آلمان ازینرو درتکمیل آن می

کوشید. خیالش بازخدمت بزرگی به ایران ازاین راه بود وهمواره با تأسف ازاینکه درایران هنوز اشارات موسیقی معمول نبود یاد میکرد و وقتیکه فهمید که استادش« کریستیان کنایر» (Christian Knayer) [۱۹۳۲ - ۱۸۷۶، موزیسین –آهنگساز آلمانی] خود نه تنها معلم موسیقی زن بلکه هم نوا پرداز است وازین جهت آرزو ونقشه های شاگردرا خوب می تواند درک نماید، بسیارشاد وخوشوقت گردید، و اگربعد ازمراجعت به ایران خیالاتش انجام می یافت، یقیناً درتجدید موزیک ایران ومعمول کردن « نوت» سعی بزرگی می کرد. درمقدمهٔ همین خیال بود که تقی خان دو قطعه دفتر موزیک را نشر کرد. کوشش وپشت کارتقی خان درعلوم ریاضی ازین کوشش وی درموسیقی کمترنبود. افسوس که دراینجا معلم ریاضیات اورا نتوانستم بشناسم تا ستایش شاگرد راشخصاًازاوبشنوم ولی ازقرار یکه از اشخاص دیگرشنیده ام این جوان درریاضیات استعداد خوبی داشته است ودرموقع جمع کردن کتابهای اوتألیفات زیاد یافتم که نه تنها درعلوم ریاضی ازحساب وجبروهندسه ومثلثات بود بلکه درهرعلم وازین راه به شوقمندی و ذوفنونی اوپی بردم همچنین گذشته ازکتابهای فارسی وترکی، کتب فرانسوی وانگلیسی نیزداشت.

فرانسه رادرکوچکی درایران شروع کرده بودوخوب میخواندوتکلم میکرد.دراینجا یعنی «اشتوتگارت» انگلیسی وآلمانی تحصیل میکرد و درآلمانی بجائی رسیده بود که مقدمهٔ کوچک دفتر« نوت» ایرانی را (که چاپ شده است) خودش نوشت و ما تغییرات مختصری درآن دادیم.

درمیان اوراقش صدها صحایف لغت پیدا شد که درآنها لغات آلمانی ودرمقابل فارسی آنها را نوشته بود. اصلاً بطوریکه ازکاغذهای ایران اومعین می شود، بعدها خیال نوشتن یک لغت[نامه] آلمانی و فارسی را داشت.

با یک خانم آلمانی کتاب « زردشت چنین گفت» تألیف « نیچه» را می خواند ومقصودش البته تنها زبان یاد گرفتن نبود بلکه برآن بود که این کتاب به پیامبرایران علاقه ای داشت درهرصورت بهر وسیله می کوشید خویشتن را بیاراید.

علاقه ای داشت درهرصورت بهر وسیله می کوشید خویشتن را بیاراید.

به تئاتر وکنسرتها با علاقه وعشق مخصوص می رفت. ما نیزبهمراهی شوهرم اغلب بااوبه «اپرا»می رفتیم. تمام دورهٔ «نیبلونگ» (Nibelung) اثر «واگنر»

(Richrad Wagner) را باما شنید وازین بی اندازه خوش بود. همچنین« اپرای » (Oper) موسوم به « آئیدا»(Aida) اثر« وردی » ایتالیائی (Giuseppe Verdi) را با او دیدیم و از آوازه و آهنگ مأنوس شرقی مانندی که درین پارچه بگوش او برمی خورد بی اندازه شاد ومهیج شد. این نوای مؤثر، ایران را به خاطر او آورد و درهمان حال شروع کرد و ازمادرش یاد نمود وازایام گذشتهٔ خود حکایت نمود. زادگاه خود تبریزرا درعنفوان جوانی ترک کرده برای تحصیل به طهران رفته وازآن تاریخ تاکنون که پانزده سال زیادتراست مادرخود را که بسیارگرامی داشت ندیده بود و می گفت « یقین دارم مادرم هر روزدرفراق من گریه می کند».

نگرانی واضطرابی که ازمادرش داشت بسیاربود. نمی دانم حال این جوان وطن دوست درشنیدن دخول سربازهای روس به آذربایجان که مادرش درآنجا اقامت داشت، چه بود؟!

درموقع جنگ عمومی سرآمدهای زیادداشت. چندین بارزخم خورده وحتی نزدیک به مرگ آمده بود. روزی خودش خبرمرگ خودش را درروزنامه های روسی خوانده بود واین خبرالبته درتبریزنیزاشاعه شده بود درصورتیکه اوبرای تکذیب این شایعه وتسکین مادرش وسیله مخابره نداشت. اصلاً گاهی اززنده یا مرده بودن مادر ومتعلقان شبهه می کرد وتمام روز وشبش با نگرانی می گذشت. این غم ودرد بعد ازآنکه آلمان مغلوب شد وکارروس وانگلیس پیش گرفت بمراتب زیادترگردید زیرا درین صورت پیش آمد سیاسی ایران را بدمی دید. **دیگربه آیندهٔ خودش نیزامیدی نداشت ونمیدانست اگر به ایران برگردد دردست رجال بیگانه پرست ایران و به تحریک انگلیسها حبس یا قتل [کشته] خواهد شد واغلب می گفت اگرحبس بروم تارخود را با خودخواهم برد.**

وضع و زندگانی تقی خان درآلمان غیر ازتسلی اینکه چیزیاد می گرفت، دیگراز هیچ جهت خوب نبود. با اینکه اینجا دوستان زیاد داشت که او را تقدیرمی کردند ولی او نیزمجبوربود ازحیث مضایق مادی فشاری را حس کند که تمام آلمانها دچارشده بودند. صحتش با اینکه درسابق بسیارقوی و زورمند بوده است بواسطهٔ جنگ وخصوصاً کمیابی درآلمان و نیز بواسطهٔ طیرانهای زیاد درطیاره بسیارعقب رفته و کبدش نیزعلت کرده بود که اقامت نماید. درینجا مناسب می بینم راجع به اقامت «

هومبورگ» از کاغذ خود تقی خان که از آنجا نوشته است اقتباس نمایم:

هومبورگ – هومه – ۲۰ اوت ۱۹۱۹
آخراینجا رسیده ومأوائی گزیدم درنتیجهٔ معاینه کامل معلوم شد توسع کبد دارم. این معاینه که از طرف دکترمعروف ب. به عمل آمد البته مصرف زیاد خواهد داشت، دیروزتنها بیک نسخه ۷۵ ، ۷۷ مارک دادم اقلاً ازین ممنونم که علت ناخوشی خود را فهمیدم با اینکه امید بهبودی نیست و باید همانطور برگردم که آمده ام. درشروع سفر خبرهای دلخراش ازایران شنیدم وبه تأثیرآن اشعاری نوشتم. ازقراریکه عموزاده ام نقل می کند حال من دراینموقع جلب نظرمسافرین دیگررا کرده بوده است ولی من بیخبربودم ومانند زنبوری با خود زمزمه می کردم. خدمت خانم شما کارت علیحده فرستاده ام، درینجا با پیانوزن قابلی آشنائی پیدا کردم و تنها تسلی و شغل من شنیدن نواهای او است.
ارادت و سلام - مخلص شما
م. ت. سلطان زاده

محمدتقی خان بهمان درجه که صاحب فکربود، نیزشوخ وظریف بود وگاهی ازته دل می خندید وطرز بسیارصمیمی خندهٔ طفلانهٔ او بر دل راحتی میداد.
درینموقع کتابی بعنوان«جهاد درسفرایران» اثرسرکردهٔ آلمانی « اردمان» (Hugo.Erdmann)بدست ما افتاد وازینکه درین کتاب باسم تقی خان برخوردیم بسیار شگفت کردیم. و به خیال اینکه بی خبر است فوراً باونوشتیم ودربرگشت اوالبته اول کاری که کردم این کتاب را جلوی چشمش گرفتم ولی او درمقابل بکلی خونسردی نشان داد ومن ازآن امید که داشتم و او را خوشحال کردن می خواستم افتادم. بعد گفت محتویات این کتاب درروزنامه ها چاپ شده بود ولی تمام مطالبی که درآن ذکر شده صحیح نیست. درهرصورت حس کردم که صحبت درخصوص این کتاب را دوست ندارد وبکنار گذاشتم ولی درعمرخود آدمی بدین درجه شکسته نفسی ندیده ام. اما قاعده هم بر این است: دلیران همیشه بزرگ اند خواه معروف باشند وخواه نباشد. وسلطان زاده ازجملهٔ دلیران بود. درهرصورت تعریف جسارت و شجاعت اورا

درکتاب « اردمان» خوانده ودیدم آنچه من حس کرده بودم تمامًا درست بوده.
اینک مطالبی را که درین کتاب درخصوص محمد تقی خان است بطورخلاصه ذکر می کنم:
«هوگو اردمان» شرح رشادت سلطان زاده را که چگونه ازپشت سرسربازان روس که قلهٔ کوه مصلا را در میان گرفته بودند بهمراهی ژاندارم های خود هجوم نموده وقله را گرفته بود، داده وبعد چنین گوید: « قسمت بزرگ افتخاراین روزعاید به این فرزند توانای ایران بود که درمیان هموطنان خود نفوذ بزرگی داشت وجنگ را با مهارت تمام اداره می کرد وشخصاً دارای شجاعت بزرگی بود و همین استعداد اوبود که چندین بارجنگ را بر نفع ما ختام داد.»
بازمؤلف در جای دیگر شبی را که جنگ سخت و تب آور فرا رسیده بود، چنین تصویر می کند: «**شبانگاه صدای مهیب ومؤثرمارش و آوازه های ژاندارمری ایران بلند شد که خود محمد تقی خان، آن دلیردلیران درحضور سرکردگان ایران می خواند. برای شنیدن این آواز که حزن مرگ می آورد وبا این همه تأثرقوت وسطوت داشت و گلوله ریزان ومرگ شیرین یاد می کرد و زمان ومکان موافق بود واین آوازه را یک ایرانی میخواند که صفات شهامت و شجاعت را با یک وطن پرستی آتشین جمع کرده بود. صدای تقی خان درسینهٔ این شب هولناک فرو پیچید و مرگ را برای کشته گان و زندگان مقدس وآسان نمود. مرگی که خود او چندین بارخود را بکام آن انداخت وماها را در سخت ترین مواقع نجات داد**».
اینک یک نامهٔ تقدیردیگری را نیز که ازطرف یک سرکردهٔ آلمانی نوشته شده است وآنرا ازخانمی که تقی خان در اواخردر خانهٔ او منزل داشت بدست آورده ایم ذکر میکنم.

بتاریخ ١٢ نوامبر ١٩١٩
تقی خان عزیزمن! قبل ازآنکه آلمان را ترک کنید لازم می دانم یکباردیگربه شما ازخدمات شایانی که شما درمدت فرماندهی ژاندارمری ایران که رئیس آن من بودم وخصوصاً ازصداقتی که نسبت به آلمان نشان دادید ممنونیتهای صمیمی خود را بیان دارم.

مخلص شما ماژور ۱ . ابرهارد

با اینکه تقی خان درآلمان دوستان زیاد داشت وحتی بعضی علایقی پیش آمد که او را درآلمان پابند می توانست نماید بازاو همواره فکرش درنزد وطن خود بود ولی قبل ازآنکه برای تهیه به این سفر بسوی برلین حرکت نماید با هزارکوشش بعضی آوازهای ایرانی را با« نوت» آنها چاپ ونشرنمود که ازآوازه های اساسی اوبود. قسمت اولی بعنوان « سه آوازۀ ملی ایرانی » اصلاً دراوایل ۱۹۱۹ نشرشده بود.
تقی خان فکراحترام وقدرشناشی دیگران را کرده وخود را فراموش می نمود چنانکه درهمین اوان کاغذی فرستاده و فوراً از شوهرمن تقاضا نمود که درمقدمۀ آلمانی کتابچه تشکراز وی (ازشوهرخانم «کنایر») وآقای میکده باید بشود که زحمت درتکمیل وتحریر«نوت» کشیده اند.
دراین موقع بواسطۀ نتایج جنگ ومغلوبیت آلمان امورمالی تقی خان وعموزاده اش بسیاربد شد وتنها خوشی او دراین فشاراحتیاج ازرسیدن کاغذ خانواده اش بود که بعد ازسالها نگرانی ازشنیدن خبرزندگی مادروخویشان خود خرسند گردید.
در ماه سپتامبر ۱۹۱۹ تقی خان برای فراهم آوردن اسباب حرکت به ایران، سفر برلین نمود. و خیالش این بود که بازبرای یک چند روز استراحت قبل از مسافرت به « اشتوتگارت» برگردد ولی افسوس که اقامتش درآنجا طول کشید ویک کارت نوشته ده نسخه ازکتابچه های «نوت» خواسته ودرکارت دیگر(۱۶ اکتبر) چنین نوشت: « حالم عموماً خوب نیست بسیارعصبانی شده ام نه می توانم کار کنم و نه میتوانم بخوابم. درکارم نیزهنوزکامیابی دیده نمی شود، شاید تا اول دسامبر یا با نتیجه و یا بی نتیجه باز به « اشتوتکارت» برگردم.»
کلنل را باندازه ای دوست داشتیم که این یکماه غیبت اوازجمعیت ما برای ما بسی غم آوربود این خود مقدمۀ غم بزرگتری بود که بایستی درجدائی دائمی او دچار آن گردیم. امروزعکس او را با نظرهای محزون دیده واز آنروزها یاد می کنیم. تقی خان ازسرتا پا اصیل زاده بود وبا اینکه بسی دوستان خوب آلمانی داشت وبا فامیلهای بزرگ که درمیان آنها شاهزاده (Karl Joseph Fürst von Urach) نیز بود رابطه داشت بازما « فقیران» را فراموش نمی کرد و ازافتخارهای ما آنست که

روزی در سرسفره خانهٔ ما به عموزاده اش گفت: **این خانه را من ازهمه بهتردوست دارم اینجا راحتی وانسانیت است. ودرکتابچهٔ یادگاری خانهٔ ما بازازین مقوله سخن گفته وازمیل ومحبت طبیعی خود نسبت به فقیران ودرویشان صحبت کرده است.**

بحکم همین عقیده درزندگانی خود نیزسادگی را دوست می داشت ولی لباسش همیشه پاک وخوب بود. رفتارش درکوچه آرام وسربه پائین وهمیشه متفکرانه بود.

موقع مسافرت تقی خان داشت بتدریج نزدیکترمی شد تاروزی بناگاه درصورتیکه ما هردو مشغول تدریس بودیم بخانهٔ ما آمده ومعلوم شد برای وداع آمده است. چون حال من قبلاً نیزخوب نبود، دراین موقع ازهیجان خودداری نتوانستم کردن و بی اختیاراشک ازدیدگانم سرازیر شد ولی او درصورتش اثری نشان نداد وآنچه دردلش پنهان بود بظاهرنیاورد.

درموقع وداع عکسی از شوهرم درخواست نمود من نیز یکی ازعکس خودم دادم و درپشت آن نوشتم:«یادگاری است به خوش اخلاق تر و اصلیترقهرمانیکه درعمرم دیده ام»!

آخرین کلمات من با اواین بود: « امیدم برای شما اینست که درعالم، خدائی وحقانیتی هست!» و یکباردیگردستش را فشرده ولرزان ازاطاق بیرون رفتم وگوئی دردل حس می کردم که این آخرین دفعه است که ازیک مرد بزرگ که درعمرم دیدم. با اخلاق وصفات عالی خود نه تنها مرا بلکه هرکسی را که با او مراوده داشت فریفته کرده بود، وداع می کردم. در۲۲نوامبر۱۹۱۹ با عموزاده اش از«اشتوتکارت»حرکت کرد. شماری ازدوستان برای وداع آخری درایستگاه حاضر بودند وبرای توشهٔ راه مسافرمحبوب گلها آورده بودند!

چند روز بعد کاغذها وکارتها از ایتالی واسلامبول از وی رسید وبالاخره در۱۹ مارس ۱۹۲۰ کارتی بدین مآل ازایران رسید:

طهران- ۶ فوریه ۱۹۲۰

فامیل محترم کنایر!

سفرما تمام شصت وچهارروزامتداد یافت. ازاینکه آخراینجا رسیده ام شادم. عموی مهربان من پذیرائی می کند. مادرم را هنوز نمی توانم زیارت نمایم. خواهش دارم سلام مرا بتمامی دوستان برسانید .

مخلص شما – م. ت. سلطان زاده

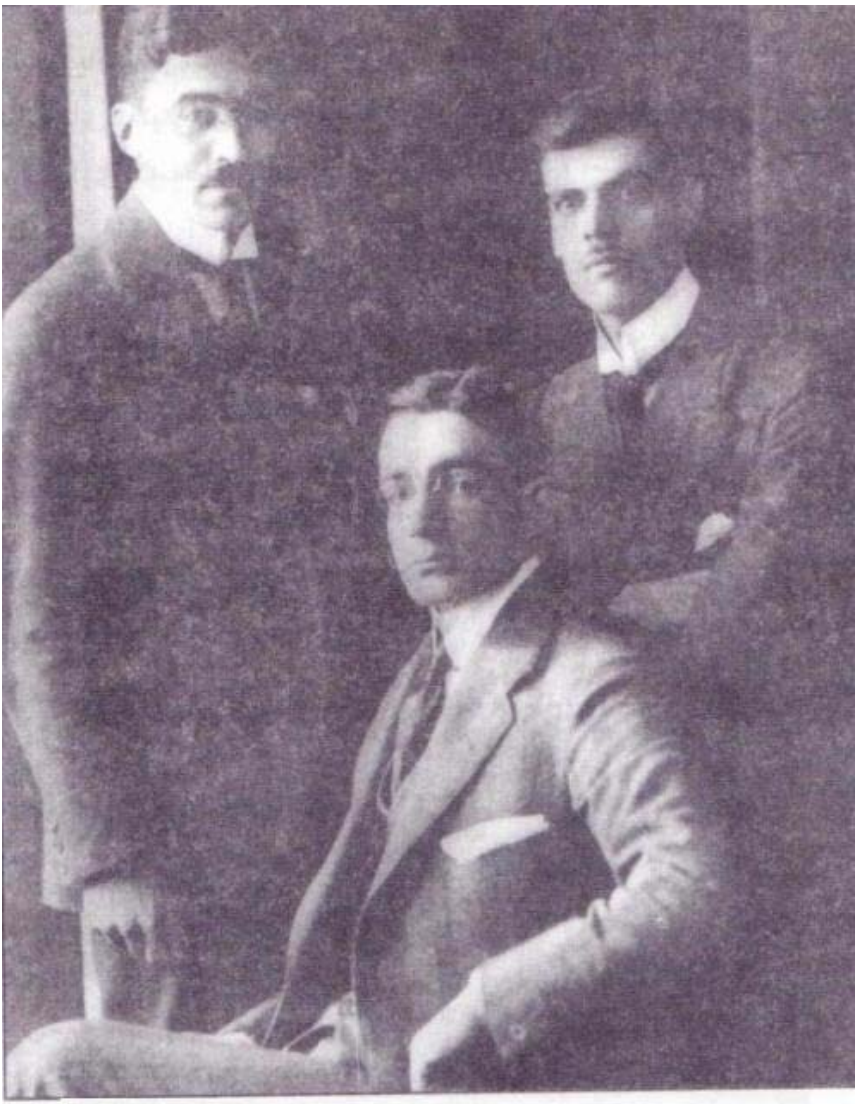

کلنل محمدتقی‌خان پسیان به اتفاق دو تن از دوستان خود

طهران -٢٠ مه ١٩٢٠

فامیل محترم کنایر!

رسیدن کارت شما درجواب اولین نوشتهٔ من اسباب شادی گردید. جدائی ششماهه ازشما وازسایردوستان آلمانی درهرحالم مؤثر است. درخدمت دولتی نیستم ودرخانه نیزبواسطهٔ داد و بیداد بچه ها نمی توانم آرام داشته باشم. با اینهمه بنوشتن یک لغت [نامهٔ بزرگ که درسه زبان باشد شروع کرده ام ونیزیک اثرحزن آور از«لامارتین» ترجمه نموده ام. حالا خواهید گفت چرا باز بحزن می پردازم. ولی غم تنها موافق ذوق من نیست بلکه موافق تمام اهل شرق است تسلی ما درگریه است. درحقیقت گریه بزرگترین فرح قلبی ماست وآنچه گریه نیارد ارزشی ندارد. وهرروزبرای گریه تجربه ها و منظره های تازه دراین دیارموجود است.

شغل سوم من گفتن بعضی ازاشعارغم آمیزونوشتن گاه گاهی مقالات درروزنامه ها است. با سیاست نمی خواهم ابداً مشغول گردم.

افسوس که اینجا نه پیانودارم ونه معلم تا مشق نمایم. انشاءالله درآینده بهترگردد فرموده اند « لکل عسریسرا.».

مخلص شما – م. ت. سلطان زاده

طهران – ژون ١٩٢٠

خانم کنایر محترم!

کاغذمحبت آمیزشما رسید ازاینکه کسالت داریددلگیرشدم. امیدوارم وقتی نیزتیر بختان نیکبخت خواهند شد.

هنوزانجام کارمعلوم نیست و توکل بخدا نموده که هرچه او خواهد چنان باد. هنوز پیش عمویم هستم و هنوز بدیدارمادر نایل نشده ام اگرچه کاغذها ازاو مرتب میرسد وحالش خوب است.

مطلب برای نوشتن زیاد است ولی اغلبش سیاسی است ومن ازسیاست بدم می آید.

باقی ارادت و سلام

م. ت . سلطان زاده

مشهد – ١٢ اوت ١٩٢١
خانم کنایرمحترم !
مرقومهٔ محبت آمیز٧ ژوئن شما را که معلوم می سازد ازاین خاموشی درازمن دلتنگ شده اید، با کمال تشکردریافت کردم. علت ننوشتن من زیادی کاراست. این اواخرروزی ١٨ تا ١٩ ساعت کار می کردم. باندازه ای لاغرشده ام که اگر مرا به بینید نخواهید بازشناخت. دررتبهٔ خود ترقی کرده وحاکم نظامی ایالت خراسان شده ام. شب وروزکارمی کنم، درضمن مقاله ها نوشته ونشرکرده ام. برای تنظیم امور ایالتی آنچه ازدست برآید میکوشم، افسوس کابینه ای که من با آن کارمی کردم سقوط کرد وکارمن ناقص ماند، حتی برای این کارها معرض سیاست واقع شدم. بهمت سربازان با وفای خودم حکومت را مجبورکردم حقوق مرا بشناسد. اگراین آرزو اجرا نمیگردید قرارم این بود که دو باره ایران را ترک کرده، بخارجه روم. بعد ازدوماه مراسلات بازحکومت دولت مرا حاکم ایالت شناخت ودرهرصورت من مرگ را به تحمل ظلم ترجیح خواهم داد..
باورکنید که من هیچگاه درحق هیچ کس نمی توانم ستمکاری کنم. دراین اواخر مقالهٔ درازبرضد بعضی ازمبرزین ودرتاریخ حیات خود نوشته و نشر کردم واگر شما آن را بخوانید مرا بهتر خواهید شناخت.
الان که این را می نویسم موزیک بریگاد آوازه های ایرانی می زند. دیروز خودم ازاین آوازه ها برای صاحبمنصبان خواندم. با اینکه من رئیس کل هستم بازدوست دارم همیشه با صاحبمنصبان جوان خودم یکجا باشم. خیلی مایل بودم که تاریخچهٔ حیات خودم را که درشکل رساله ای چاپ شده به شما بفرستم. دراین رساله تشکرازدوستان آلمانی را فراموش نکرده ام. مادرم درتبریز برحیات است ومن هنوز او را ندیده ام!
گمان می کنم دراین کاغذ بقدر کافی نوشتم. باردیگربازنوشته و کمی نیز فلسفه بافی خواهم کرد.
افسوس مطبوعاتی که می خواستم برای من بفرستید، گران است. پول برای خرید آنها را ندارم. اگر می خواستم می توانستم هزاران تومان گیر آورده باشم ولی خود

میدانید که من پول پرست نیستم. تنها مقدار کمی وجه که بتوانم از آن زندگانی کنم، برای من کافی میاید. ببخشید که مستعجل و غلط نوشتم، آلمانی را دارم فراموش می کنم. روی میزمن هزاران کاغذ و اوراق موجود است که باید بخوانم و جواب دهم
باقی سلام بشماها و تمام دوستان
م. ت. سلطان زاده

بعد کاغذ دیگری ازتقی خان رسید و من در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۱ به این کاغذ جوابی فرستادم ولی بعد از چندین ماه این حواب نامهٔ من نگشوده برگشت ودرروی آن نوشته بودند:
il est mort dans la guerre
یعنی او در جنگ کشته شده است.»

◄ توضیحات مآخذ:

۱- اصغرشیرازی «ایرانیّت، ملیّت، قومیّت» توسط نشر جهان کتاب - ۱۳۹۵ - صص ۶۰۲ - ۵۹۷
۲ منبع: شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان بقلم چند نفرازدوستان وهواخواهان آنمرحوم – برلن ۱۳۰۶ – درچابخانهٔ ایرانشهر ، (صص ۱۰۰ - ۸۶)
۳ - کلنل محمد تقی خان پسیان با نگرشی که به عدالت داشت ازخط مشی های فریبکارانه سید ضیاء اطلاعی نداشت. هرگاه ماهیت کودتا وحکومت سید ضیاء را درمی یافت وقوای خود را برای استقرار دولت ملی به تهران می برد، تاریخ ایران سیری جز این می کرد که کرد.
۴ - غلامحسین میرزا صالح «فروپاشی قاجاروبرآمدن پهلوی» ازسوی انتشارات نگاه معاصر ، ۱۳۸۷. (صص ۱۷۷ – ۱۶۳)

فصل سیزدهم
چهاربار نبش قبر کلنل محمد تقی خان پسیان، توسط قوام السلطنه و پهلوی ها

درگزارش اسناد کنسولگری انگلستان امیر پنجه حسین آقا (سرلشگر خزاعی) که ازیاران رضا خان وزیر جنگ وقت بود به دستوراو آمده است: درشهر مشهد امیر پنجه حسین آقا (خزاعی) فرماندۀ قزاق های اعزامی ازتهران در۳۱ اکتبر وارد مشهد شد. امیر پنجه در۲ نوامبرمترجم هندی مرا به حضور پذیرفت وی به مترجم گفته بود که دستور دارد با ما روابط نزدیک برقرار کند وبه توصیه های کنسولگری عمل نماید،ولی تا زمانی که کلیۀ شورشیان دستگیرنشده اند ازحضوردرمحل کنسولگری و اظهاردوستی علنی با ما خوداری خواهد کرد.(۱)
حسین مکی می نویسد: پس ازبازگشت کلنل گلروپ وسایرهمراهانش ازخراسان دراثرسوابق تیرۀ سردارسپه وزیر جنگ درهمدان (موقعی که رئیس آتریاد همدان بود، بین او وکلنل محمد تقی خان نزاعی در می گیرد و درنتیجه کلنل محمد تقی خان با ۶۵ نفر ژاندارم رضاخان میر پنج را محاصره می نماید و با آنکه سردارسپه ارشد بوده ازطرف کلنل به او اهانت می شود) وخاطرات خود رئیس الوزراء درموقع توقیف ودستگیرمشارالیه به امرسیدضیاءالدین وزیر جنگ زمینه را مساعد دیده ، جداً به جنگ تصمیم می گیرد وچون کارمازندران خاتمه یافته بود، یک اردوی منظم قزاق ازتهران ومازندران به سرکردگی حسین آقا خان خزاعی بصوب خراسان اعزام می شود.(۲)
اولین واحد این اردو در روز نهم سنبله ۱۳۰۰ خورشیدی از تهران حرکت می کند.
خاطره ای که از رشادت و تهورکلنل محمد تقی خان درذهن سردار سپه باقی بود، برای قوام السلطنه مفید واقع گردید؛ ازروزهشتم محرم(۲۲ برج اسد) کابینۀ قوام السلطنه گرفتار تزلزل شد. عده ای می خواستند کابینه را ساقط کنند، مشاورالملک را روی کاربیاورند؛ ولی سردار سپه علیرغم کلنل محمد تقی خان و برای آنکه ازهمدستی

قوام السلطنه وهمفکری او درسرکوبی کلنل استفاده کنننند، ازقوام السلطنه پشتیبانی کرد ونفوذ خود را برای بقای کابینه بکار برده و بالنتیجه کابینه موفق به جلب موافقت مجلس گردید و از سقوط نجات یافت.

سردارسپه با کلنل محمد تقی خان خرده حساب شخصی داشت. افسر رشید ژاندامری را شناخته بود که چقدر کله شق و متهور و سخت گیر است. موقعی که سردارسپه فرماندۀ قسمتی از«آتریاد همدان» بود و کلنل نیز فرماندهی ژاندارمری آنجا را بعهده داشت؛ میان سردارسپه وکلنل مشاجره ای رخ داده بود. کلنل با ۶۵ نفرژاندارم سردار سپه را محاصره می کند و با آنکه سردارسپه از لحاظ رتبۀ نظامی نسبت به اوارشد بود به او اهانت می نماید. کلنل با آن عمل خود را به سردار سپه معرفی کرده بود و سردارسپه که افکاری بلند و نقشه های وسیع داشت، می دانست نمی تواند با کلنل همکاری کند. عجالتاً موقع را مناسب یافته وخصومت شخص قوام السلطنه نسبت به کلنل را که ناشی از توقیف او بدست کلنل بود، مغتنم شمرده و میل داشت با همکاری قوام السلطنه غائله خراسان را مرتفع وکلنل را سرکوب کند.

اتفاقاً درآن روزها عده ای از نیروی قزاق که از شمال بازگشته برای مأموریت جدید حاضر بودند. رئیس الوزراء وسردار سپه تصمیم می گیرند برای خاتمه دادن به قضیۀ خراسان متوسل به قوۀ قهریه شوند. و چنانکه گفتیم یک اردوی ۱۰۰۰ نفری قزاق به فرماندهی حسین آقای خزاعی مأمور خراسان می گردد. قوام السلطنه هم که مانند اغلب رجال قدیمی دربند و بست کردن و انتریک و اشخاص را رو در روی یکدیگر وا داشتن مهارت کامل داشت، جداگانه دست بکار می شود وفعالیت سیاسی قوام السلطنه نیز به موازات فعالیت نظامی سردار سپه شروع می گردد.

قوام السلطنه که سالها والی خراسان بود معاریف خراسان و رؤسای طوایف و عشایرآن سامان را می شناخته است، بوسیلۀ تلگراف و نامه و قاصد مخصوص عده ای از متنفذین خراسان را بر ضد کلنل تحریک می کند و به یکی دو نفری که خود را مأمور دولت می دانسته اند ، امر رسمی می دهد وخلاصه آنکه چند نفر از خوانین متنفذ مشرق خراسان را برضد کلنل تجهیز می کند تا کلنل را گرفتار جنگ در چند جبهه سازد. در نتیجۀ تحریکات واوامر قوام السطنه خوانین ذیل :

سالارخان بلوچ، سید حیدرخان بربری، سالار شجاع، رئیس ایل تیموری ، ایل بیگی

گودانی با یکدیگر متحد می شوند. عده ای که شجاع الملک حکمران «با خرز» تجهیزکرده بود درآغاز کار بیش ازهزار نفر نبود، ولی تدریجاً تعدادشان بیشترشد و شروع به فعالیت برضد ژاندارمهای کلنل نمودند، کلنل که با روحیهٔ قوام السلطنه وسماجت وکینه توزی اوآشنا بود و میدانست تا وقتی او را مغلوب نکند راحت نتواند نشست و از طرفی نیزیقین داشت نمی تواند با رؤسای عشایری که بازیچهٔ قوام السطنه شده و به وعده های او دلبسته اند سازش نماید؛ ناچارتصمیم به جنگ می گیرد وخود را حاضر برای جلوگیری از تجاوز عشایر می نماید. ظاهراً نقشهٔ کلنل این بوده است که در جبهه ها حالت دفاعی بگیرد و فقط در یک جبهه حمله کند. وقتی که یک جبهه را بپایان برد، بسراغ چبههٔ دیگر رود؛ ولی در ضمن اینکه برای اجرای تصمیم خود مهیا می شد از مبارزه های سیاسی غافل نبود ..» (٣)

همانطور که قبلا به نوشته آوردم کلنل به حکومت قوام پیشنهاداتی داد که موادی از پیشنهادات مقبول حکومت قرار نگرفت وکلنل درهمان زمان به حسین کاظم زاده ایرانشهر(۴) که در برلن بود نامه ای می نویسد که « آئینه سرتا پا نمای روحیات » او است. ایرانشهردربارهٔ این نامه می گوید:«(کلنل محمد تقی خان) درآخرین مرقومهٔ خود که از مشهد برای من فرستاده بود شهادت خود را پیش بینی کرده و گفته بود که این آخرین مکتوب وی خواهد بود. قسمت عمدهٔ مراسلهٔ مزبور را عیناً درج می کنم:

متن مراسلهٔ کلنل

مشهد لیلهٔ هفتم سنبله ۱۳۰۰ خورشیدی

دوست عزیز من، کارت مورخهٔ ۱۶ و مراسلهٔ ۲۲ ژوئن زیارت گردید از سلامتی خرسند گردیدم. از۱۳حمل تا ۱۳ جوزا حاکم نظامی ایالت خراسان و ریاست کلیهٔ قوای این ایالت را داشتم؛ پس ازتغییرکابینه ازحکومت منفصل، لیکن مجبوراً بریاست قوای نظامی برقرار شدم، مایل خدمت نبودم، یعنی کسی طالب خدمت نمی دیدم، بالاخره در۵ اسد مجدداً به خواهش اهالی وبه امروجدان خود امورات حکومتی را نیز عهده دار شدم؛ لیکن بغرض رئیس الوزراء و دولت تقاضای اهالی را تاکنون قبول نکرده و آقای صمصام السلطنه را به ایالت تعیین کرده اند که در تهران هستنئد

و ایشان بنده را کفیل فرموده اند. خلاصه به امر مرکز کفیل و رئیس کل قوا و بخیال اهالی و خودم فرمانفرمای ایالت خراسان و عهده دار امورات لشگری و کشوری می باشم و دیشب آخرین تلگراف اتمام حجت را به مجلس و وزرای مختار و تمام جراید مخابره کرده ام و انشاء الله همانطوری که یک نسخه از« رد دادخواهی » فرستاده ام و البته تا وصول این مراسله خواهد رسید، یک نسخهٔ دیگرنیز از مخابرات که عنقریب بطبع خواهم رسانید، ارسال می دارم. همسایهٔ جنوبی و دولت فشار می آورند که من بخارجه مسافرت کنم؛ لیکن من تا ممکن است دست از وطنم نخواهم کشید و در همینجا بگور خواهم رفت. این بود مختصر از تفضیل و انشاءالله اگرسلامتی باقی ماند (چیزی که گمان نمی کنم) مشروحاً صحبت خواهم کرد و در غیر این صورت این آخرین یادگار من خواهد بود...

بنده فعلاً برای خاراندن سرهم وقت ندارم؛ یک اردوی چهارهزار نفری بدون کمک وتنهای تنها اداره کرده، ضمناً حکومت ایالتی را نیزعهده دار می باشم و اقلا روزی یک صد کاغذ و لایحه می نویسم و دویست مراسله خوانده جواب می دهم؛ رجز خوانی نیست، حقیقت دارد و این فقط محبت شماست که مرا در این وقت تنها در میان تل کاغذها به آن وا می دارد که به این تفضیل چیز می نویسم بجان خودت شق القمراست و باید قدر این دوست را بدانید که خیلی نادر است، بلکه هیچ نیست!»

خدمت آقای تقی زاده سلام رسانده عرض کنید کمک کنید ایران را از تحت نفوذ همسایهٔ جنوبی خلاص کرده ریشهٔ اشراف پوسیده را از بیخ و بن بکنیم؛ اگر حالا استفاده نکنیم کی استفاده خواهیم کرد.

به همهٔ ایرانیها سلام برسانید وبگوئید خواهش دارم، اولا پس از شنیدن خبرکشته شدن من درراه وطن هر کدام یک کاغذ تبریک به مادرم عزت الحاجیه در تبریز و یک تبریک نامهٔ دیگر به عمویم ژنرال حمزه خان درتهران بنویسید؛ خوب می فهیمد تبریک نه تعزیت.

دورکاغذ نباید سیاه باشد، بلکه گلی رنگ. خوب، حال دو باره خواندن را ندارم؛ امیدوارم بتوانید بخوانید و اگر کلمات افتاده وعبارات نامفهوم داشته باشد عفو فرمائید؛

خدمت آقای طاهرزاده سلام دارم

قربانت محمد تقی (٥)

حسین مکی در ادامه شرح قیام کلنل محمد تقی خان با اشاره به اینکه: « درهمان روزها « ژنرال حمزهٔ پسیان» (ژنرال آجودان مظفرالدین شاه – والد سر تیپ حیدر قلی خان پسیان) عموی کلنل محمد تقی خان ملاقاتی از سلطان احمد شاه نمود عریضه ای که عیناً رونوشت آن ذیلاً درج می شود به شاه نگاشت و رونوشت آن را به روزنامهٔ طوفان داد که در شمارهٔ هفتم سال اول آن روزنامه منتشر گردید.

بعرض خاکپای اقدس همایونی می رساند

دوچیز تیرهٔ عقل است ، دم فرو بستن بوقت گفتن، گفتن بوقت خاموشی

بعدازآنکه ازتشرف به خاکپای همایونی وتظلمات حضوری (بتوسط شاهزاده شهاب الدوله رئیس تشریفات درخواست کرده منوط به امراجازهٔ شخص اول داشتند) مأیوس شدم؛ برای حفظ شرافت سربازی اسلاف و اخلاف و افتخاربه شغل سربازی پنجاه سالهٔ خود بوسیلهٔ قلب پاک و امیدواری به حقگذاری اقدس ملوکانه بعرض تظلم و داد خواهی مبادرت می نماید.

اعلیحضرتا، کلنل محمد تقی خان که از پدران باسارت رفته، در مرو جانبازی کرده در واقعات ایران درجنگ روسیه و هرات و تمام سرحدات برای دولت یادگار ماند ؛ درمقابل وظیفه شناسی و اجرا و امر دولت (درکابینهٔ سابق) دچارمشکلات گردیده و می خواهند او را متمرد و متکی به اجانب معرفی نمایند؛ اعلحضرتا، این هتک ناموسی که از یکنفرسرباز ایرانی می شود یک توهین معنوی از نوامیس مقدسهٔ اسلام است.

اعلیحضرتا، کلنل محمد تقی خان برای تثبیت عرایض حقهٔ خود در پیشگاه اقدس به اشخاص درجه اول مملکت از قبیل آقایان مستوفی الممالک ومشیرالدوله ومؤ تمن الملک وغیرهم متوسل گردید؛ اهالی ایالت خراسان هم خدمات وایرانیت وصداقت سربازی کلنل محمد تقی خان را درخاکپای همایونی بوسیلهٔ همان اشخاص وآقایان علماء تصدیق نمودند، مذالک مورد هیچگونه توجه واقع نشده اند.

اعلیحضرتا، خدمات کلنل محمد تقی خان از قزوین و همدان وبروجرد وکرمانشاهان تا اسلامبول و برلن ممتد و روزنامجات تیمس لندن و نویه رومیای پطروگراد ناظر است.

اعلیحضرتا، کلنل محمد تقی خان فرزند پدران مهاجراست که بنام اسلام و ایران به

دولت علیه جانبازیها کرده، درهرات ومرو و فتنهٔ سالار و زنجان همه جا کشته شده اند، هرگاه رضایت خاطرو ترفیه حال عامهٔ اهالی نسل خراسان ایالت مهمی بصداقت وخدمتگزاری کلنل محمد تقی خان مدخلیت نداشته وصلاح دولت واستقلال مملکت مقتضی قتل و اضمحلال یک نفر سرباز مهاجرخانه زاد باشد، در مذهب خانه زادان سروجان را نتوان گفت که مقداری هست ایکاش امرملوکانه صادر و این چاکرپنجاه سال سربازی کرده مأمورمی شدم پسریا برادرزادهٔ خود را برای تصدق خاکپای همایونی حاضر و به خود می بالیدم که خدمت وصداقت را بپایان رسانیده و اگر اجدادم در راه دولت کشته شده و یا فرزند سیمی را به امر ولی نعمت تاجدارم سرمی بریدم تا دولت قوی شوکت درچنین روزی امربه سوق الجیشی و حملهٔ عشایر و ایلات سرحدی ایالت معظم خراسان ننموده، ابناء وطن مقدس و برادران اسلامی دچار خسارت جانی و مالی نشوند.

اعلیحضرتا، به حقوق سربازی چاکرت بنظررحم وعنایت نگریسته خدمات دویست سالهٔ فدویان را الغاء شبهات دیگران محو و نابود نفرمایند.

برتست پاس خاطر بیچارگان شکر برما و برخدای جهان آفرین جزا

سرباز ۵۰ سالهٔ واقعی ایران

ژنرال حمزهٔ پسیان

چنانکه گفتیم مذاکرات صلح بجائی منتهی نگردید ودولت جداً تصمیم به جنگ داشت وچنانکه گفته شد، اردوی نسبتاً مهمی از قزاقها را بطرف خراسان اعزام کرد و اردوی نامبرده روز ۲۹ سنبله ۱۳۰۰ خورشیدی ازدامغان بطرف شاهرود حرکت کرده و دائماً هم قوای نظامی بطرف خراسان فرستاده می شد. بعلاوه به حکام شهرستانهای خراسان حکم شد که برای جنگ با کلنل تهیهٔ قوای نظامی نمایند. در بجنورد سردار معزز بجنوردی به کمک ایل زعفران لو و ایل شادلو قوای مسلحی از عشایر وایلات آن حدود بدستور مرکز نیروئی تشکیل داده با کنل محمد تقی خان وارد جنگ گردیدند. برای تأئیداین موضوع حکم تلگراف رئیس دولت به رؤسای خراسان کافی است.

تلگراف رئیس دولت (قوام السلطنه)

ازتهران به بیرجند:

جناب مستطاب اجل آقای امیرشوکت الملک حکمران قاینات وسیستان دام اقبالهٔ، البته ازرفتار اخیرکلنل محمد تقی خان مطلع شده ومی دانید با وجود مساعی دولت در اینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود وحرکات بی رویه و مجنونانهٔ خود را دوام داده بنای خودسری وتمرد گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است؛ برحسب امرقدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحناه، اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر رهسپار خراسان است، بدیهی است در این موقع وظیفهٔ دولتخواهی و شاه پرستی سرکردگان و رؤسای خراسان وسیستان جزاین نیست که با تمام قوا برضد محمد تقی خان متمرد اقدام و خدمات صادقانهٔ خود را بمنصهٔ ظهور برسانند.

لهذا حسب الامر به جنابعالی مقرر می شود که محمد تقی خان نایب سرهنگ را متمرد شناخته و بهیچوجه به اقدامات و اظهارات او اعتبار ندهید و قوای خود را هرچه ممکن شود حاضر، عملیات خودسرانهٔ او را قویاً جلوگیری نمائید و مراقبت کامل نمائید که عمال محمد تقی خان بهیچوجه در عایدات مالیاتی حوزهٔ حکومتی جنابعالی مداخله نکرده و نگذارید دیناری از نقد و جنس عایدات دولتی به مشهد ارسال گردد؛ باید اردوی کامل از سوار وسرباز و توپخانه تهیه نموده حقوق آنها را بموجب این تلگراف ازعواید مالیاتی و غیره مأخوذ داشته ویک عدهٔ کافی به خواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم به آن حدود قویاً جلوگیری نمائید؛ ازافراد ژاندارم و صاحبمنصبان هرکدام به اردوی جنابعالی ملتجی شوند، به آنها تأمین بدهید والا در قلع وقمع آنها اقدام نمائید، سواد این تلگراف را با سوار مخصوص بفوریت برای جناب حاجی شجاع الملک ارسال دارید.»

۵ سنبله نمرهٔ۸۴۲۵ ــ قوام السلطنه رئیس الوزراء

در اینجا یک خبط کوچکی نیز ازطرف احمد شاه شد وآن عبارت ازاین بود، عده ای ازخیرخواهان که برادرکشی را جایز نمی دانستند و ضمناً معتقد بودند که ممکن است قضایا بدون تصادم وخونرزی بطور مسالمت تصفیه شود، نزد احمد شاه رفته پیشنهاد کردند که چون کلنل محمد تقی خان سربازمطیع شاه می باشد، اگر اعلیحضرت همایونی شخصاً تلگرافی به مشارالیه بنمایند که سرباز من بفوریت به مرکز حرکت کن و در امان خواهی بود، مسلماً کلنل محمد تقی خان بدون اندک تأملی خواهد آمد.

ولی چون رئیس الوزراء وسردار سپه و سایر مخالفین کلنل محمد تقی خان، احمد شاه را ترسانیده بودند و مشارالیه هم پادشاه قانونی بوده و همواره می خواست که هرکار از مجرای خود در جریان بآشد، در اینمورد اندکی قصور نمود و این موضوع را به هیئت وزراء محول وکسب تکلیف نمود.

رئیس دولت هم با سوابقی که در بین بود در پاسخ شاه اظهارکرده بود که پیشنهاد دهندگان را به هیئت وزراء بفرستید تا در آنجا با حضور وزیرجنگ دراین موضوع مذاکره نمائیم، این بود که شاه چنین تلگرافی را مخابره نکرد وسرانجام به جنگ منتهی گردید.

ازطرفی هم هیچکس تصور نمی کرد که جنگ به آن زودی خاتمه یابد و بقتل کلنل محمد تقی خان تمام شود؛ زیرا با تجهیزاتی که طرفین پیش بینی و تهیه دیده بودند، بیم آن می رفت که جنگ مدتها دوام یابد.

*** آغازجنگ**

جنگ ازچند جبهه آغاز گردید به آن معنی که اردوی ژاندارم تحت امرکلنل محمد تقی خان درسبزوار بودند و با قشون اعزامی قزاق که به سرپرستی و ریاست حسین آقا خزاعی اعزام شده بود، نیز از عباس آباد بطرف سبزوار حرکت کردند.

ازطرف قوای ژاندام درشهرسبزوارحکومت نظامی اعلام گردید و پیشقراول دو طرف با یکدیگرتلاقی کردند.

از طرف دیگر در قوچان و بجنورد بین قوای محلی دولت و اردوی ژاندارم که تحت امرکلنل محمد تقی خان بودند، زد وخورد آغاز گردید؛ بعلاوه درسرحد «با خرز» وجام نیز قوای محلی دولت با قوای ژاندارم بمصادمه مبادرت ورزیدند.

کلنل محمد تقی خان درآن روزها فعالیت عجیبی از خود نشان می داد؛ دائماً کار می کرد؛ بمحض آنکه ازکارهای نظامی فراغت می یافت مشغول انجام کارهای کشوری می شد. نامه هائی که از آن روزها به یادگار مانده شایان دقت و مطالعه است؛ چون روحیات این مرد رشید را که درعین حال واجد جنبهٔ شاعری بود، نشان می دهد، ذیلاً یکی ازنامه های او را که معرف احوال اواست، برای ضبط در تاریخ نقل می کنیم. این نامه درهمان روزهائی نوشته شده که اردوی دولتی و عشایرمخالف کلنل از

چند جهت بر او فشار وارد آورده بودند.
رونوشت مراسله ایست که کلنل محمد تقی خان پسیان درموقع جنگ «با خرز» از مشهد به سلطان علیرضا خان شمشیر در جواب نامه اش نوشته است:

والخیل واللیل والبیداء تعرفنا السیف والضیف والقرطاس والقلمی

برادرعزیزم، بدت مباد وگزندت مباد و درد مباد، ساعت ١٠ بعد از ظهر ٢۶ برج است، درمیان تودهٔ کاغذهای متفرقه سرشک چشمم را که ازاثرعبارات مکتوب خصوصی شما روان شده بود پاک کرده می خواهم جواب بگویم؛ آه چقدرناگوار است که نمی توانم عملیات نظامی پاره های قلب خود را به رأی العین مشاهده کرده و درپهلوی همقطاران باشرفم روی زمینهای لم یزرع خراب درازکشیده وبه هر صدای آخ که ازاصابت گلولهٔ دشمن غارتگر تولید می شود، شاید یکی هم بالاخره مردانگی کرده به من مصادف شود؛ افسوس که مشهد وطبقهٔ ممتازهٔ آن مانع نیل این آرزو است .
چنانچه اگرچند ساعت دیر رسیده بودم دیگرکار از کار گذشته بود، رسیدم و به مثل معجزه سحرها را باطل نمودم و شکرالله ثم شکرالله علی ماهدانا لشکراً لنعم .
قربانت شوم،

یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

بلی شرافت وسعادت دیریا زود برمی گردد، ایرانی نمی میرد و محو نمی شود؛ اگرما هم نبینیم اخلاف ما خواهند دید؛ بر ما است که آنها را از ننگ ذلت خلاص نمائیم؛ آری ما باید جانبازی کنیم ما باید با هر کس که خائن وطن است بجنگیم ولو اکثریت تامه داشته باشند؛ بی شبهه ما در این راه به موانع سهمگین برخواهیم خورد، ما بایست ریشه های سنگین خیانت را از جا کنده اصول آریستو کراسی را از مملکت نابود سازیم لیکن امیدوارم عزم آهنین ما سلاسل و قیودات ارتجاعی را ازهم گسسته وتمام موانع و عوائق را برهم شکند، اتکال و ابتکارما بیاری خدا و ائمه اطهاراست و بس، اما عزیزم شما نخواهید مرد نه دزدان «با خرزی» را قدرت و یا رای آن است که تو را هدف گلولهٔ خود قرار دهند و نه گلوله را آن اجازه است که خط سیرخود را بسمت وجود نازنینت امتداد دهد؛ نه، نه، فقدان تو بر من خیلی خیلی دشوار و ناگواراست و جبرانش غیرممکن. توبمان ای آنکه جزتو پاک نیست.

خواهشمندم قبول زحمت نموده ازکلیهٔ افراد من و از زخمیها خصوصاً از طرف من دلجوئی و احوال پرسی نمائید.

محمد تقی پسیان

خاتمهٔ کار کلنل محمد تقی خان

بالاخره معلوم شد که حکمیت قطعی بعهدهٔ شمشیر محول شده و درهای آشتی و صلح یکباره بسته اند. قوام السلطنه ولوآنکه کلنل حاضر به تسلیم و استعفاء از مأموریت خراسان و یا حاضر به مسافرت به خارجه می شد و روی موافقت نشان نمی داد. قوام السلطنه مخصوصاً وقتی کینهٔ سردارسپه را نسبت به کلنل مشاهده کرد در تصمیم خود راسختر شد و راه آشتی را مسدود نمود.

مؤید این نظرهمان پیشنهاد کلنل است که حاضرشد از ایران برود وفقط تقاضا داشت حقوق دوسالهٔ او و یکی دو نفر دیگر پرداخته گردد. همهٔ شرایط صلح کلنل در این تقاضای مختصرخلاصه می شد.

مجموع پولی که دولت در این مصالحه بعهده میگرفت بپردازد از مخارج یک روز اردوکشی کمتر، ولی تقدیر بر نیستی کلنل صادر شده بود.

ناچارجنگ شروع شد، عدهٔ زیردست شجاع الملک بسوی مشهد حمله کرد و سربازان منظم و آزموزدهٔ ژاندارم درجنگی که روی داد عدهٔ شجاع الملک را مغلوب ومتواری ساختند. چند روز بعد کردهای اطراف قوچان و بجنورد شروع به پیشروی بسوی مشهد نمودند، کلنل عدهٔ مختصری ژاندارم برای جلوگیری از آنها به قوجان فرستاد. ولی بمحض ورود بعلت برتری نیروی آنان ژاندارمها را خلع سلاح کردند و این خبر فوراً به گوش کلنل محمد تقی خان رسیده با شتاب شخصاً با نه گاری ژاندارم پیاده و یکصد نفرسوار بطرف قوچان حرکت کرد وخود را به جعفرآباد دو فرسخی قوچان رسانید. تپه ای را که موسوم به تپهٔ نادری است مورد حمله قرار داد و با یک مسلسل که همراه داشت مشغول شلیک شدند. اکراد ازچهارطرف تپه را محاصره کردند، در نتیجهٔ ادامهٔ جنگ فشنگ تمام شد. کلنل محمد تقی خان عدهٔ خود را هفت قسمت کرده اطراف تپه گماشت؛ بالاخره فشنگ آنها هم تمام شد وجمعی فرارکردند؛ فقط کلنل محمد تقی خان با سه نفردر وسط تپه باقی ماندند. اکراد خود را به تپه رسانده

آن سه نفررا هدف گلوله قرارداده آنها را کشتند؛ فقط کلنل زنده ماند و با تفنگ شلیک می کرد؛ دراین اثنا ازاطراف هفت گلوله به مشارالیه اصابت کردکه در اثر جراحات وارده کلنل محمد تقی خان بی تاب شده به پشت افتاد و اکراد دور وی جمع شده مسلسل و سایر اسلحه های قوای کلنل ضبط و سرکلنل را با چند ضربت جدا نمودند(غرهٔ صفر ۱۳۴۰ هجری قمری).

می گویند موقعی که سرکلنل را با شمشیر و در چند ضربت جدا میکردند در ضربت اول که هنوز جان داشت گفته بود: وطن، وطن، ایران و در ضربت دوم گفته بود اسماعیل خان(مقصودش اسماعیل خان بهادر بوده است)

در این جنگ تلفات اردوی کلنل متجاوز ازیکصد نفر ژاندارم بوده است، بقیه اردوی وی نیز بدست اکراد اسیر می شوند.

پس ازآنکه اکراد سرکلنل محمد تقی خان را جدا کردند،برای اولین مرتبه به تلگرافخانه قوچاق برده ازآنجا روز صفربه منزل تاج محمد خان که بهمین لحاظ چند روز بعد ازاین واقعه لقب سطوت الملکی گرفت برده به درخت آویزان نمودند و بدنش را نیزبه منزل حبیب الله خان که بعدها ناصرلشگر لقب یافت، برده دو روزانداختند و چند نفردیگراز قاتلین کلنل محمد تقی خان به لقبهای ضغیم الملک وضقیم السطان ملقب گردیدند، ابراهیم خان زعفران لو هم به مظفرالملک ملقب گردید.

این خبربه مشهد رسیده یوم جمعه ۵ صفرسه ساعت به غروب مانده جنازه را با تجلیل مخصوصی وارد شهرمشهد کردند.

روزشنبه ششم صفر اهالی مشهد از پیر وجوان کلیهٔ بازارها را تعطیل و شاگردان مدارس اجتماع نموده دسته های گل بدست گرفته عقب جنازهٔ کلنل محمد تقی خان حرکت می کردند.

نعش را روی توپ گذارده بودند و موزیک نوای عزا را می نواخت. سپس نعش را بطرف مقبرهٔ نادری برده درآنجا مدفون کردند. از ابتدای حرکت دادن نعش، شلیک توپ تا موقع دفن دوام داشت.(۶)

علی آذری در کتاب خود« قیام کلنل محمد تقی خان پسیان » مراسم تشییع جنازه پسیان را اینگونه تشریح می نماید:«مدارس و بازارمشهد تعطیل شده بودند، عده ای صاحب

منصبان و افراد ژاندارم نیز با تجلیل و احترام شایان توجه برای تشییع جنازه حاضر شده بودند. در مغازه آرسن، هرچه عطر بود خریداری کردند و بر روی جنازه پاشیدند، این کارهم از اقدامات خوشکیش بود. از سر کلنل قبل از الحاق به جسد عکس برداری شد، عارف، شاعر ملی از کثرت گریه چشمانش خون آلود و به سر وصورت خود مشت می زد. ناله و فریاد می کشید نفرین وناسزا می گفت، هرکارمی کرد و هرچه ناسزا به مسبب اصلی این جنایت فجیع می گفت، حق داشت و کاملا حق داشت. سر و جسد را با آب «سن آباد» که معروف است حضرت رضا (ع) را هم با همان آب غسل داده بودند، شستشو دادند، موهای سر را شانه زدند و معطر ساختند و باز عکس برداشتند. جسد را بر روی توپ گذارده و روی آن را مملو از گل کردند؛ جمعیت مشایع فوق العاده بود، من تاکنون یک چنان جمعیتی را در هیچ تشییع ندیده ام، موزیک ژاندارمری در عزای این سرباز رشید و فرزند خلف ایران، در پیشاپیش جنازه با نوای محزون و جگرخراش مترنم بود. مردم، حقیقتا از روی خلوص عقیدت و ایمان به آن فقید، اکثرا در حال گریه و ناله، آهسته آهسته در حرکت بودند، هنگامی که جنازه به نزدیکی اداره پست و تلگراف رسید، سید علی خان مدیر مسعودی روی توپ قرار گرفت و در ضمن ایراد مختصر نطق، این جنایت را شدیدا تقبیح کرد و بر روح این سرباز معصوم درود فرستاد، و سپس جنازه مجددا به حرکت درآمد. حاج محمد رحیم آقا طاهباز جهان در حال غیرقابل وصفی پیشاپیش جنازه حرکت می کرد، تسلیتش گفته و تسلایش دادم، از محل مزار جویا شدم، گفت اکثریت قریب به اتفاق مقبره نادر شاه را انتخاب کرده اند. در این موقع جنازه از صحن مطهر خارج شد و کم کم به مقبره نادر شاه نزدیک می شدیم، یکی دو جای دیگر جنازه را متوقف ساختند، نطق های مهیجی از طرف محصلین ایراد شد، یکی از محصلین می گفت: خون او نیز مانند خون سیاوش در جوش و از هرقطره خونش هزاران لاله وطن پرستی خواهد دمید دیگری گفت: معارف بیش از همه داغدار و ماتم زده است، زیرا کلنل محمد تقی خان به معارف بیش از هرچیز اهمیت می داد، سومی روی کرسی خطابه رفت و با حرارتی هرچه تمام تر چنین ایراد سخن کرد: مردم! ما محصلین گوهر گرانب هایی را از دست داده ایم، این سرباز شریف و قهرمان تجدد و آزادی، پدر مربی ما بود، فقدان او بیش از مرگ هرعزیزی بر ما

محصلین تأثیر بخشید، ما حس انتقام او را از مسبب اصلی و مسببین غیرمستقیم و محرک واقعی قتل او در دل نگه می داریم تا اگر عوامل وقت و زمان ما را موفق به گرفتن انتقام او نساخت، این وظیفه حتمی را به عهده نسل آینده واگذار کنیم. در این موقع، به در مقبره نادر رسیدیم، جنازه را از روی توپ پیاده کرده به درون مقبره بردند تا شب دفنش کنند ...».(٧)

در ادامه این فاجعه بزرگ مکی می نویسد: تقریباً متجاوز از یکماه از دفن کلنل محمد تقی خان در مقبرهٔ نادری گذشته بود که قوای قزاق وارد شهر مشهد گردید و عده ای را دستگیر نمود، سکوت و آرامش

در شهر برقرار گردید. سپس با وجود اینکه نبش قبر در مذهب اسلام حرام است برحسب امر مرکز یک کلاه شرعی برای این عمل شنیع تراشیده در لیلهٔ ١٣ عقرب ١٣٠٠ خورشیدی شبانه قبرکلنل محمد تقی خان را نبش نموده جنازه را از مقبرهٔ نادری بیرون آوردند و در یکی از قبرستانهای معمولی موسوم به قبرستان سراب بدون هیچ آثاری مدفون نمودند.

پس ازچندی که از این جریان گذشته بود، مردم نظر به علاقه ای که نسبت به کلنل داشتند؛ قبر وی را پیدا کرده سنگ بزرگی بر روی آن گذاشتند وبصورت قبری ساختند که مزارآزادیخواهان و صاحبدلان بود. یکی دوسال هم روز قتل کلنل عده زیادی از مردم خراسان به زیارت قبر کلنل می رفتند و خطابه هائی ایراد می شد که در روزنامه های آن دوره مندرج است.

ولی چند سال بعد که دست دیکتاتورآثارگذشتگان و مخالفین سابق خود را محور می کرد و سلاطین قاجار را از جبههٔ عمارتها و آثار قدیم برمی داشت و حک می کرد. چون پهلوی می دانست که قبرکلنل روزی زیارتگه آزادیخواهان ایران و جهان خواهد شد، امر به محو آن داد و مأمورین محلی، ایجاد باغ ملی را بهانه کردند، قبرستان سراب را زیر و رو نمودند تا ضمناً آن کانون وطن پرستی و مهد شجاعت و ایمان ویران گردد. امروز دیگرنمی توان محل قبرکلنل را تعیین کرد و بقعه شایان این سرباز رشید را بناء نمود. (٨)

ترس قوام و پهلوی ها از محبوبیت کلنل محمد تقی خان پسیان و نبش قبر

رضا سلیمان نوری می نویسد: قرار گرفتن آرامگاه کلنل محمد تقی خان در کنار آرامگاه نادر شاه افشار که مورد توجه اقشار مختلف مردم و بر سر راه زائران بارگاه امام علی بن موسی الرضا (ع) بود، نمی توانست برای قوام السلطنه و طرفدارانش که قاتل اصلی کلنل شمرده می شدند خوشایند باشد به ویژه که این مکان کم کم داشت به محلی برای ابراز مخالفت با دولت تبدیل می شد.

به همین دلیل و قبل از برگزاری مراسم چهلمین روز قتل کلنل، قوام السلطنه تصمیم گرفت با زیرپا گذاشتن احکام دینی، دستور انتقال قبرکلنل را به مکان نامعلوم و یا کم اهمیتی صادر کند. وی دستورات لازم را در این خصوص به حسین آقا خزاعی که اینك به مقام فرماندهی لشکر شرق رسیده بود، داد. خزاعی نیز درهمان نخستین روزهای حضورش در مشهد کریش خان ارمنی رئیس جدید پلیس مشهد را مأمور این کار کرد.

با توجه به احتمال واکنش افکار عمومی و همچنین جایز نبودن این عمل از نظر شرع مقدس اسلام، کریش خان از زیربار این مسئولیت شانه خالی کرد اما شخصی به نام رضا رفعت نظام که قبلاً از محبت های کلنل بهره مند شده بود اجرای این مأموریت شبانه را پذیرفت.

کراهت این عمل تا آن اندازه بود که گورکن قبرستان عمومی مشهد نیز حاضر به همکاری با رفعت نظام نشد و لذا خود او مجبور شد شبانه و در شب ١٣ آبان ١٣٠٠ قبر را بشکافد و پیکر کلنل را که در صندوق آهنینی قرارداشت درهمان شب به گورستان بیرون دروازه سراب منتقل ودرآنجا به خاك سپرد. هواداران کلنل که از این قضیه آگاه شده بودند در اولین فرصت سنگ قبری را که در بردارنده اسم و رسم و تاریخ و محل شهادت کلنل بود بر روی سومین قبر او گذاشتند. این سنگ قبرکه ظاهراً از جنس سفال بوده و به هنگام انتقال، از روی گاری افتاده و به دو قسمت شده بود. یاران کلنل این سنگ را هم مانند سر و پیکر کلنل به یکدیگر الصاق کرده و بر روی قبر او قرار دادند.

هواداران کلنل به رغم سخت گیری های حکومت نظامی حسین آقا خزاعی مراسم

چهلم او را با شوروهیجانی زیاد درکنار این آرامگاه جدید برگزار کردند. قبر کلنل در قبرستان دروازه سراب که مدتها مورد توجه هواداران کلنل بود و در دو سه سال اول سالگرد درگذشت او عده ای بر سر قبرش تجمع می کردند. اما با به قدرت رسیدن رضا شاه مأموران او مانع از برگزاری این مراسم شدند.
در اواسط دوران سلطنت رضا شاه شهرداری مشهد که قصد عریض کردن خیابان پهلوی (امام خمینی کنونی) را داشت بخشی از قبرستان سراب را داخل خیابان کرد و در نتیجه عملیات خاك برداری سنگ قبر کلنل از بین رفت و خود قبرهم عمداً و یا سهواً هموار و در واقع گم گردید. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و هنگامی که جمعیت میهن پرستان ایرانی مرکب از اساتید دانشگاه و دانشجویان به عنوان یك گروه سیاسی اعلام موجودیت کرد، اولین اعلامیه خود را با عنوان "همه با هم در راه میهن" و در ارتباط با بزرگداشت کلنل که در آن زمان قبرش نامشخص بود، صادر کرد.
در سال ۱۳۳۱ خورشیدی و به ویژه در تظاهراتی که به حمایت از دکتر محمد مصدق و علیه قوام السلطنه انجام شد مردم مشهد یك بار دیگر به یاد مظالم قوام در زمان حکومتش بر خراسان و به ویژه داستان برخورد او با کلنل محمد تقی خان افتادند. آنها در جریان تظاهرات خود و ضمن سردادن شعارهایی به نفع دکتر مصدق و علیه قوام السلطنه خواهان شناسایی قبر کلنل و بازگردانیدن پیکر او به باغ نادر شدند. چند ماه بعد از این جریان و در زمستان همان سال و به دنبال پی کنی ساختمان حمام عمومی سناباد به طور اتفاقی صندوق آهنی محتوی جسد پیدا شد. به دنبال تصدیق چندتن ازافراد مطلع مبنی براینکه صندوق دربرگیرنده پیکرکلنل است،مردم ومسئولین مشهدازدکترمصدق اجازه برگرداندن این تابوت آهنی به باغ نادری راخواستند. **دکتر مصدق .... با این کار موافقت کرد و در نتیجه با پیگیری کسانی مانند حسینعلی پسیان (برادرزاده کلنل)، اسمعیل خان بهادر و نایب آقا خان خوش کیش، پیکر یك بار دیگر با شکوه تمام و با انجام مراسم کامل نظامی و با شرکت گروههای زیادی از مردم مشهد به سوی باغ نادری تشییع و باردیگر در کنار مقبره نادر شاه به خاك سپرده شد. با پیروزی کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سپس قلع و قمع آزادیخواهان ایرانی، بار دیگر اراده مستبدین بر آن قرار گرفت تا جنازه کلنل از کنار**

قبر نادر به جای دیگر منتقل شود و البته این بار توسعه و بازسازی مقبره نادر بهانه قرار گرفت و در سال ۱۳۳۶ جنازه کلنل را برای چهارمین بار از قبر بیرون کشیده و در مقبره پنجم و در فاصله ای دورتر و خارج از بنای اصلی آرامگاه نادر شاه و در بخش شمالی محوطه باغ نادری به خاك سپردند. بر روی این قبر بسیار کوچك که بعضاً در میان چمن کاری باغ گم می شد، سنگ قبری معمولی قرار دادند و در نوشته های آن از درج عنوان کلنل که محمد تقی خان با این عنوان در تاریخ ایران معروف است خودداری کردند و به جای آن سرهنگ محمد تقی خان پسیان نوشتند.

نی سنگ ونی خاك و نی قبه ای بزرگ بل سینه هزار هزار عاشق بیدل مزار ماست. (۹)

دکتریوسف متولی حقیقی استاد تاریخ در گفتگوئی در رابطه اینکه چرا «جندین مرتبه قبر کلنل را نبش قبر» نموده اند؟ می گوید: «یکی از شگفتی های تاریخ زندگی کلنل البته تاریخ بعد از مرگ کلنل، مساله جابجایی پیکر کلنل در ۴ یا ۵ مورد است. وقتی کلنل را در ۱۰ مهر ۱۳۰۰ در قوچان میکشند وسرش را از تنش جدا کردند. سرش را به تلگراف خانه قوچان بردند که خبر بدهند به قوام السلطنه و مژدگانی بگیرند. پیکرش را با پیکر چند نفر از ژاندارمها در روستای داودلی نزدیک جعفرآباد قوچان دفن کرند. بعداً وقتی خبر به مشهد

رسید مردم مشهد شورش کردند حتی قصد حرکت به قوچان را داشتند که حداقل بروند جنازه کلنل را بیاورند. خلاصه که سر را فرستادند و تن را بالاخره هم نبش قبر کردند و نخستین نبش قبر کلنل در همان سه یا چهار روز اول درگذشت وی می باشد. پیکرش را به مشهد آوردند و در کنار قبر نادر در همان باغ نادری دفن کردند

با یک تشییع جنازه باشکوهی که شاید در تاریخ مشهد همچین تشییع جنازه ای کمتر سابقه داشته باشد. چون کلنل طرفدار زیادی داشت. سروصداها که خوابید بعد میدیدند که قبر کلنل شده مرکز تجمع مخالفین قوام السلطنه و دولت مرکزی ایران. به همین خاطر قوام دستور داد که قبر کلنل را از اینجا منتقل کنند، خلاصه نیمه شب یک شخصی از حسین آقا خزاعی پول گرفت ونبش قبر شد و قبر را به قبرستان سراب بردند. حالا قبرستان سراب کجاست؟ حدود فلکه سراب امروزی. آنجا دفن کردند. طرفداران کلنل حتی مراسم چهلم را در این قبر سوم و حتی چند سالی هم سالگرد وی

را می گرفتند. خب این قبرستان همین جا بود تا اینکه رضاخان آمد و بر اوضاع مسلط شد اصلاً کلنل به فراموشی سپرده شد و در ضمن میخواستند فلکه سراب را تا خیابا ن دانشگاه توسعه بدهند. آنجا قبرستان قرار داشت بنابراین قبرستان را هموار کردند برای توسعه فلکه سراب. یک بخش از قبرستان وارد فلکه سراب شد قبر کلنل هم اینجا گم شد تا سال ۱۳۳۱ در زمان حکومت دکتر مصدق اولاً که آزادی خواهان جان گرفتند و در ثانی قوام السلطنه یک اشتباه سیاسی مرتکب شد که بار دیگر نام قوام السلطنه در مطبوعات پیدا شد و به سوابق او پرداختند. در همین روزگاران در حاشیه میدان سراب یک شخصی میخواست یک حمامی تاسیس کند (مربوط به گرمابه سناباد که بعدها بنا شد این اواخر هم اسمش بود گرمابه پارس). هم اکنون ساختمانش موجود است ولی تبدیل به یک مکان دیگری شده.

زمان رضا شاه که میخواستند میدان سراب را توسعه دهند قبر کلنل گم شد، ماند تا زمان حکومت ملی دکتر محمد مصدق بعد از آن خطایی که قوام کرد و نخست وزیری را بعد از استعفای مصدق پذیرفت یک بار دیگر نام قوام السلطنه بر سرزبانها افتاد و مطبوعات. افکار عمومی به سوابق او مراجعه کردند. در همین زمان گرمابه سناباد را پی کنی میکردند در حاشیه همان میدان به یک تابوت آهنی برخوردند که برایشان عجیب بود البته یک عده ای از معمرین مشهدی هنوز بودند که از سال ۱۳۰۰ یادشان می آمد که می گفتند این متعلق به کلنل است و به خصوص هنگامی که صندوق را باز کردند و سر بریده کلنل را دیدند برایشان به یقین تبدیل شد که او خود کلنل است. در همان سال زمستان سال ۱۳۳۱ طی یک مراسم باشکوهی تشییع جنازه دیگری از کلنل صورت گرفت. این بار بغل دست قبر نادر یعنی قبر چهارم بردند. روزگار گذشت دولت مصدق ساقط شد و عده ای دیگر به قدرت رسیدند به خصوص امیراسدالله علم در دربار محمدرضا شاه پست و منصب داشت و چون به شکلی او و پدرش با کلنل مسائلی داشتند نامه ای به شاه نوشت که صلاح نیست قبراین سربازدر کناراین سرداریاشد. وخلاصه به استانداری خراسان دستورداد که بایستی این قبر از این جا برود و بازدوباره برای چهارمین بار نبش قبرشد و این مرتبه۱۰۰ مترآن طرفتر بردند. در گوشه ای از باغ نادر یک مقبرهٔ معمولی برای کلنل ایجاد کردند و آن جا دفن کردند.این مقبرهٔ آخری به گونه ای بود

که اصلاً جلب توجه نمیکرد در لابه لای چمن های باغ نادر گم شده بود و فقط یک سنگ قبری از آرامگاه سرهنگ محمد تقی خان پسیان بود که خیلی ها آشنایی نداشتند اولاً به چشم نمی آمد و اگر به چشم می آمد فکرمی کردند یک قبر معمولی است. تقریباً تا ۱۵ - ۱۰ سال پیش وجود داشت. بعد از انقلاب کتاب هایی نوشته شد سخنرانی هایی شد و همایش هایی برگزارشد و من نیز مقاله ای در روزنامه خراسان نوشتم. ظاهراً دیگر عوامل بشری دست به دست هم داد و هم قبر کلنل بازسازی شد و یادمانی گذاشتند.(۱۰)

روزدوازدهم میزان ابلاغیهٔ ذیل در تهران انتشاریافت:

ابلاغیهٔ ریاست وزراء

« بعد ازجنگ اخیرقوچان که بین قوای محلی دولتی و قوای متمردین واقع شده ودر نتیجه قوای دولتی قوچان را متصرف گردیدند، کلنل محمد تقی خان شخصاً با عدهٔ کثیری از مشهد برای تقویت افراد متمرد بسمت قوچان حرکت نموده درجعفرآباد دو فرسخی قوچان بین مشارالیه و قوای دولت جنگ سختی واقع و پس از شکست قوای متمرد ، خود کلنل محمد تقی خان درجنگ مقتول گردید.

درنتیجه قضیهٔ فوق الذکرصاحبمنصبان وافراد ژاندارم خراسان اطاعت وتمکین کامل خودرا تلگرافاً اظهار داشته و از طرف دولت نیز به تمام آنها عفوعمومی داده شد و به سرکردگان خراسان تلگرافا اخطار شد که صاحبمنصبان وافراد ژاندارم را مطیع و خدمتگزار دولت شناخته بهیچوجه نسبت به آنها تعرضی و مزاحمتی نرسانند.»

۱۲ میزان ۱۳۰۰ خورشید قوام السلطنه – رئیس الوزراء (۱۱)

حسین مکی در ادامه نگارش قیام کلنل محمد تقی خان پسیان آورده است : چون ضمن نگارش تاریخ قیام محمد تقی خان ونهضت خراسان آقای قدرت منصورکه یکی از افسران نزدیک کلنل محمد تقی خان بوده و کم و بیش ازاین حوادث اطلاعاتی دارند ازایشان خواستیم که اطلاعات خودشان را برای خدمت به تاریخ معاصرایران بنویسند؛ اینک شرح ذیل که مربوط به یک قسمت ازعملیات نظامی وغیر نظامی قضایای خراسان است بدون تدثیروتأثر از رویه ای را که ایشان درآن روزها اتخاذ کرده بودند و یا درمقام دفاع ازآن جریان برآمده باشند، نوشته که عیناً به

نظرخوانندگان گرامی می رساند:

«.... آقای مکی
چون امر شما دیراجرا شده طلب عفومیکنم. به من فرمودید هرگونه اطلاع ازجریان حوادث خراسان مربوط به زمان مرحوم کلنل محمد تقی خان پسیان دارم، برای شما بنویسم.
من ازسربازی تا نایب دومی زیردست وتحت تعلیمات مرحوم کلنل محمدتقی خان ارتقاء یافتم و بواسطه مختصرذوقی که درکار نویسندگی داشتم، علاوه برخدمات سربازی، درهمان اوان به کارهای ادبی هم مشغول بودم وصرفنظرازمقالاتی که درجراید مشهد نوشتم، دراردوئی که عضوآن بودم،یک نامهٔ منظم بنام:«حیوهٔ سربازی» منتشرکردم که مدیری من برفرازنامه قید می شد، ولی چون اردو سیار بود و چاپخانه ای در دسترس نداشتیم، طبع اوراق این نامه با ژلاتین بود.
همین نامه بعدها باعث گرفتاری سخت برای من شد که چون این موضوع مربوط به شخص من است، درآن باب چیزی نمی گویم.
پس ازشهادت مرحوم کلنل نیزدرتهران به قلم و امضای من مقالاتی مخصوصا درروزنامهٔ ستاره آن عهد « به مدیری مرحوم حسین صبا » راجع به حوادث خراسان و تذکارصفات عالیهٔ مرحوم کلنل محمد تقی خان چاپ شده که آن مقالات نیزمصائبی متوجه می نمود.
اکنون به اجرای امر شما تا جائی که حافظه ام یاری کند حوادثی را که دانسته ام، شرح می دهم و در این کارتنها بصورت یک گواه به توضیح وقایع می پردازم و پیرو احساسات نیستم:
بعد ازآنکه کلنل محمد تقی خان بسمت ریاست ژاندارمری خراسان انتخاب شد و به مشهد آمد. تا زمانی که در مرکزحادثهٔ« کودتا» وقوع یافت، رئیس یک ادارهٔ نظامی بود و بعد از کودتا درروز ۱۳ حمل ۱۳۰۰ « سیزده بدرمعروف» آقای قوام السلطنه والی خراسان و افرادی از طبقات عالیهٔ محل را توقیف کرد.
ناگزیرم درهمینجا توضیح بدهم که تمام تحریرات من دراین زمینه عبارت خواهد بود از تشریح جریان امور، درحدود اطلاع و نظری دیگر درکار نیست وچون می

دانم توجه دقیق شما صرفاً معطوف بروشن ساختن صحایف تیرهٔ تاریخ است، من نیزبهمین منظورآنچه درخاطرداشته باشم، می نویسم وپیروی ازاحساسات نمی کنم.
پس از دستگیرساختن قوام السلطنه کلنل حکمران نظامی خراسان شد و بر وسعت تشکیلات ژاندامری افزود.
چه گفتگوها بین او و مرکزیان بود، به گفتارکنونی من مربوط نیست. کلنل قوای تحت فرمان خود را به « اردوهائی » تقسیم وهر« اردو» را بجانبی مأمورکرد.
اولین و مهمترین اردوی او، اردوی بهادروتحت فرماندهی کلنل اسمعیل خان بهادربود که در طریق منتهی به تهران به حرکت درآمد. من رئیس دفتر این اردو بودم. این اردو ازشهر مشهد حرکت کرد و درقریهٔ طرق« دو فرسخی مشهد» توقف نمود. روزی کلنل محمد تقی خان به مقر این اردو آمده وضمن مذاکره با کلنل بهادر چنین دستور داد:
« چون ازمرکز، صاحبمنصبی برای بازدید قسمت می آید، سعی کنید این قسمت ازهرگونه نقص برکنار باشد.» البته این دستور نظامی، جزئیاتی در برداشت وتمام را ذکرنمود، حتی وضع قراردادن چادرهای سربازان را. روزبعد باز به مقر اردو آمده و با حضور من به فرماندهٔ اردو چنین گفت: « من تصور میکردم که برای سرکشی می آیند ولی اکنون فهیمده ام نظری دیگر در کار نیست.» پس از این بیان، دقایقی چند با فرماندهٔ اردو بخلوت صحبت کردند و خود به مشهد مراجعت نمود. فرمانده اردو براثراین مذاکرات درحدود یک اسواران، سرباز و افسر انتخاب کرد و بی صدا این عده عازم حرکت شد.
من نیزازآنان بودم. هیچ یک ازافراد، مقصد را نمی دانستند تا اینکه به « شریف آباد » رسیدیم، شریف آباد تقریباً در چهار فرسخی « طرق» مقر اردو، و شش فرسخی شهرمشهد و بطرف تهران واقع است. پس از ورود به شریف آباد ، سواران راحت کردند، فرماندهٔ اردو « کلنل اسمعیل خان بهادر» درمیدان آبادی منتظربود تا افراد هیئت اعزامی ازمرکزرسیدند. آنقدرکه حافظه من یاری می کند،افراد این هیئت این آقایان بودند: کلنل گلروپ سوئدی رئیس کل ژاندارمری ایران، کلنل عزیز خان ضرغامی، کلنل سالار نظام، کلنل فتحعلیخان ثقفی، ماژور صادق خان و افسری که در آن زمان رتبهٔ نایبی داشت ومعروف به «شیخ حسین نمرهٔ یک » بود. این آقایان

که وارد شدند، کلنل گلروپ به کلنل بهادردستور دادکه عدهٔ ژاندارم را اینجا هرچه هست حاضرکنید بازدید کنیم.
کلنل بهادر با احترام نظامی توقع کرد: قدری راحت کنید تا عده حاضرشود. آقایان به منزلی که قبلاً تهیه شده بود راهنمائی شدند ودرآنجا کلنل بهادر پرسید که منظوراین هیئت ازاین مسافرت چیست؟
کلنل گلروپ برآشفته و گفته شد: معلوم می شود شما آئین خدمت و دیسپلین را فراموش کرده اید و نمی دانید که مادون حق ندارد از مافوق توضیح بخواهد!
بهادر در پاسخ گفت: مطابق همان آئین و دیسپلین، من سوگند یاد کرده ام که به ایران خیانت نکنم وامروز این روش شما را خیانت نسبت به ایران می دانم، زیرا درموقعی که مرکز کشورازهرطرف مورد تهدید است، تمام صاحبمنصبان ژاندارمری به یک منطقهٔ امن آمده اند و اگر مقصود بازرسی بود یک صاحبمنصب کافی بود، به این دلائل بنام صیانت مصالح وطن و به امرکلنل محمدتقی خان، شما را توقیف می کنم.
بهادراین سخنان را گفت و دور شد و سپس صاحبمنصبانی نزدیک رفته و مطابق دستور، آقایان را خلع سلاح کردند. بعد از این حوادث، کلنل بهادربه من دستور داد که شخصاً به مشهد بروم وجریان اموررا بعرض کلنل محمد تقی خان برسانم. در این باب تأئید کرد که من نباید در مقر اردوی خودمان « قریهٔ طرق» خود را به کسی نشان بدهم و نباید هیچکس از افراد اردو ازین ماجرا با خبر شود.
علت این بود که خبر محرمانه برسد، زیرا در اردوی ما افسرانی بودند که با افراد هیئت اعزامی ازمرکزنسبتهای نزدیک داشتند و بیم آن میرفت که در صورت با خبرشدن آنان از ورود چنین هئیت، بند و بستهای مغایرمصلحت، صورت بگیرد. من تمام شش فرسخ راه را که درخم وپیچ کوهستان است، سوار یورتمه و چهار نعل پیمودم، در« طرق» اسبم را عوض و پس ازرفع خستگی، بدون اینکه کسی متوجه ورود وخروجم شود(جزگماشته ومهترکه مورد اعتماد بودند) بطرف مشهد حرکت کردم. چنان« برطبق دستور» درتاخت و تازشتاب داشتم که وقتی به مشهد رسیدم و مقابل بنای حکومتی «دارالایاله» ازاسب پیاده شدم. خود و مرکب بدشواری نفس می زدیم.
به اتاق کلنل محمد تقی خان که وارد شدم، عارف قزوینی شاعر معروف معاصر هم

آنجا بود.
من پس ازسلام نظامی به کلنل، قدرت تکلم وایستادن نداشتم، تاخت وتازبه آن شتاب، با اسلحه و دوربین وتجهیزات کامل جنگی، بطوری ناتوانم کرده وازپایم درآورده بود که کلنل با دست به شانه ام فشارآورد ومرا برصندلی نشاند. در اینحال عارف برخاست و دستی برکتف من زد وچنین گفت:« امیدوارم خبرفتح تهران را بیاوری.» هنوز کلنل نمی دانست من چه خبری دارم و مجال داد تا قدرت تکلم پیدا کنم، آنگاه پرسید چه خبر آورده ای ؟
من شرح بازداشت هئیت اعزامی را گفتم. درآن موقع خیلی میل داشتم که یکی دو روز در شهر بمانم و بهمین واسطه ازکلنل توقع کردم اجازه دهد، دو یا یک روز راحت و سپس خود را به اردو معرفی کنم، اما موافقت نکرد و فرمود الساعه باهم به شریف آباد می رویم. اتومبیل کلنل حاضر بود و حرکت کردیم. در اتومبیل کلنل بود و بنده و آجودان کلنل و راننده و در تمام مدت عبورهمه ساکت بودیم. بین راه ، چار پاداری بر روی قاطری نشسته و الاغهای خود را که باری نداشتند می راند. هرقدر رانندۀ ماشین بوق زد که چارپادار مالها را به کناری برد و راهی دهد، با اینکه کاملاً متوجه ما بود، تکانی نخورد تا ماشین آهسته به قاطری که چارپا دار سوار آن بود برخوردی کرد آنگاه بزمین جست و به قطار کردن مالها پرداخت.
کلنل در این موقع با این جمله سکوت را در هم شکست. « برای این ملت کار کردن مشکل است». به شریف آباد رسیدیم،افراد ژاندارم هورا کشیدند. دهقانان و کشاورزان واهل محل، قربانیها نمودند و کلنل با این وضع بدیداربازداشت شدگان شتافت.
نیم ساعتی در اتاق آنان بود، با یکدیگرچه گفتند نمی دانم، زیرا درآن مجلس حضور نداشتم اما همینکه همه از اتاق خارج شدند، کلنل ضمن تودیع به ایشان چنین گفت:« امیداوارم ما درمیدان جنگ با هم روبرو نشویم.» قرار بر این شده بود که آقایان از همانجا به تهران بازگشت کنند، آقای ضرغامی چنین توقع کرد که چون دراین مسافرت قصد زیارت هم داشته از این فیض محروم نشود، کلنل موافقت کرد.
بنابراین باقی افراد هئیت اعزامی ازشریف آباد بسمت تهران بازگشتند وکلنل محمد تقی خان، کلنل بهادر، کلنل ضرغامی، آجودان کلنل محمدتقی خان، اینجانب با راننده ماشین

در اتومبیل کلنل بطرف مشهد بازگشتیم.
بطرق « مقراردوی بهادر » که رسیدیم، کلنل بهادر و من از ماشین پیاده شدیم و کلنل محمد تقی خان با ما خداحافظی نموده ضمناً به من چنین فرمود:« از طرف من در حکم از تمام افراد خدا حافظی و به همه خاطرنشان کنید که این اردو از فردا در خط آتش است، اما همه مطمئن باشید که من خود در هرخطری پیشقدم خواهم بود.» کلنل بهادرومن در طرق ماندیم وآقایان به مشهد رفتند و فردا اردو از طرق بطرف نیشابورحرکت کرد. هنگامی که اردو براه افتاد، اتومبیل کلنل ازدورنمایان شد، ما تصورکردیم خود او به اردو می آید، ولی جز راننده، درون ماشین کسی نبود و یادداشتی ارائه داد که مرا به شهراحضارکرده بودند. ماشین کلنل برای بردن من به شهرآمده بود وفوری به مشهد رفتم. احضاربه این جهت بود که من پاره ای حوادث را برای جراید می نوشتم و چون شرح بازگشت هیئت اعزامی را هم نوشته بودم، کلنل خواسته بود که در این باب پرسشی کند. پس از آنکه به شهررسیدیم وکلنل نظرخود را اعلام داشت، متوجه شدم که مایل نیست مدح و ثنای بی اندازه ازوی بشود. تفضیل این واقعه درهمان موقع بقلم من درروزنامهٔ بهار(مطبعهٔ مشهد بمدیری آقای احمدبهار) مندرج وذیل آن چنین امضاء شده:« مخبرنظامی بهارقدرت منصوری» ازشهربه اردو بازگشتم تا به نیشابوررسیدیم و مدتی درآنجا متوقف بودیم. بین مرکزوکلنل چه مطالبی رد وبدل می شد ما نمی دانستیم تا یکروزکه کلنل، فرمانده و افسران اردو را به تلگرافخانه احضار کرد. ضمن این مخابرات چنین گفت: تحت تأثیرامر ژنرال حمزه خان و بیانات دوستان، آمادهٔ حرکت از ایران هستم نظر خود را بگوئید و هرکس عکس مرا به یادگار می خواهد بگوید.
این مطلب را به سایراردوها نیز مخابره کرده بود واردوی مأمورقوچان تحت فرماندهی کلنل محمود خان نوذری قبل از هر جا چنین پاسخ داده بود:
« صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
تا دگر مادرگیتی چو تو فرزند بزاید»
و پس از شعردر حدود این معنی ابراز نظرشده بود که شما نباید از ایران بروید و اگربروید دور از آئین فتوت است، ما زیردستان شما و جان نثاران شما هستیم. نظریهٔ اردوی قوچان به ما هم اعلام شد و کلنل خواست که افراد این اردو نیز ابراز نظر

کنند. تمام صحبمنصبان اردوکه در تلگرافخانهٔ نیشابورحضور داشتند گفتند: ما هم برهمین عقیده هستیم، مگرچه چیزما از افراد اردوی اعزامی به قوچان کمتر است. من نظر آقایان را نوشتم و برای همه خواندم، **ناگهان یکی از افسران بر من با لحن خشن چنین گفت:« ما شنیده بودیم تو نویسنده هستی، این چه قسم نویسندگی است؟ طوری بنویس که کلنل بفهمد ما آماده ایم خون خودمان را درراه او نثار کنیم.»** من همچنانکه اوگفت و دیگران تصدیق کردند، بهمین مضمون ، مطلبی نوشتم و مخابره شد وکلنل فوری جواب داد: « من تسلیم شما شدم، ولی امیدوارم این ساعت و دقیقه را فراموش نکنید.» همینکه ازتلگرافخانه بیرون آمدیم من به رئیس اردوگفتم:«متأسفانه بعضی آقایان از همین حالا گفتارخودشان را فراموش میکنند.» رئیس اردو به من گفت: تو خیلی بدبین هستی.

زمانی گذشت و برای شخص من حوادثی پیش آمد که مرا به دهلیز مرگ آورد، اما نجات یافتم ضمن جریان بسیارسخت زندگی شگفت انگیزم که خود داستانی مفصل است، **روزی فهمیدم که همان افسر متعرض بر تحریر من نخستین کس بوده است که راه فراموشی می پیموده! بعدها نیز چنانکه همه شنیده اند – شنیدیم کلنل محمد خان نوذری نخستین موافق با قیام کلنل محمد تقی خان سرپیچی از اوامر وی نموده. اکنون آقایان درگذشته اند و البته هرکس در خود اعمال و افعال پاداشی خواهد داشت.**

بعدهادرتهران روزی خدمت مرحوم ژنرال حمزه خان بودم وصحبت ازحوادث گذشته بود، مرحوم ژانرال با وضعی بسیارتأثرانگیزولی دلیرانه با ابهت و شکوه یک سرباز پیر چنین گفت:

«ما برای ایران تا توانسته ایم و تا داشته ایم کشته داده ایم.»

آقای مکی این بود مختصری از اطلاعات من، هرگاه بتوانید به روزنامه های آن ایام خراسان و روزنامه های ستارهٔ ایران چاپ تهران تحت مدیری « مرحوم صبا» دسترس پیدا کنید آنطور که بنده در خاطر دارم به قلم و امضای من ، مطلب بتفضیل نوشته شده.

قدرت منصو ر (١٢)

◄ توضیحات و مآخذ:

۱ - غلامحسین میرزا صالح «فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی» انتشارات نگاه ۱۳۸۷ ، ص ۲۴۲
۲ - حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران. جلد اول» – مؤسسه انتشارات‌های امیر کبیر، ۱۳۵۸ - ص ۴۶۶
۳ – همانجا
۴ - حسین کاظم زاده (۲۰ دی ۱۲۶۲ در تبریز۲۷ اسفند ۱۳۴۰ در سوئیس) معروف به ایرانشهر از دانشمندان و نویسندگان نامدار ایرانی است. شهرت وی به «ایرانشهر»، به‌دلیل انتشار مجله‌ای به همین نام بین سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ شمسی است. کاظم‌زاده در برلین با همکاری ابراهیم پورداوود و چند تن دیگر مجلهٔ ایرانشهررا منتشر می‌کرد. شمارهٔ نخست این مجله در۲۲ ژوئن ۱۹۱۹ در ۱۶ صفحه انتشار یافت.
ایرانشهردر اواخر عمر در سوییس به عرفان روی آورد و مکتب عرفان باطنی را بنیان گذاشت. بسیار پرکاربود بیش از ۱۴۰ کتاب به فارسی وآلمانی وفرانسه ازخود به یادگار گذاشت. ایرانشهر درسن ۷۹ سالگی در سویس زندگی را بدرود می گوید
۵ - شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان بقلم چند نفرازدوستان وهواخواهان آنمرحوم – برلن ۱۳۰۶ – درچاپخانهٔ ایرانشهر ، صص ۱۳
۶ - حسین مکی،«تاریخ بیست ساله ایران -جلداول» صص ۴۷۷ – ۴۹۹
۷ - علی آذری – قیام کلنل محمد تقی خان پسیان،صص ۳۶۳ - ۳۶۰
۸ - حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران. جلد اول» ، ص۴۷۸
۹- رضا سلیمان نوری ، « کلنل محمد تقی خان پسیان»، سایت روزنامه پارتی
http://rsnooori.persianblog.ir/post/151
۱۰ - «آثار ونتایج قیام کلنل محمد تقی خان پسیان درگفتگو با استاد دکتر یوسف متولی حقیقی». وبلاگ تخصصی تاریخ شفاهی
http://azari.blogfa.com/ 79.aspx
۱۱ - حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران. جلد اول»، ص ۴۷۸
۱۲- همانجا صص ۴۹۴ – ۴۸۶

فصل چهاردهم
اصلاحات واقدامات کلنل محمد تقی خان پسیان

یوسف متولی حقیقی درچگونگی « وضعیت خراسان قبل از ورود کلنل محمد تقی خان پسیان به مشهد اینگونه شرح می دهد:« حد فاصل مشروطیت تا ظهورسلسله پهلوی یکی ازحساس ترین فرازهای تاریخ معاصرایران است ودلایلی هم دارد. یک انقلابی شده، مردم، روشنفکران وطیفهای مختلف جامعه، تصورات ودرپی آن توقعاتی ازانقلاب مشروطیت دارند، که به دلایلی این توقعات برآورده نمی شود. یکی از این دلایل وقوع جنگ جهانی اول است. این جنگ وضعیت مملکت ایران را، مملکتی که تازه انقلاب کرده را، کاملاً بحرانی میکند و نابرابریهایی درجامعه به وجود می آید حالا این نابرابری ها قبلاً هم بوده ولی بعد از مشروطیت این استبدادگری ها قابل تحمل نیست. دولتهای مستعجل یکی پس از دیگری سرکارمیآیند. هیچ کدام برنامه ریزی درازمدتی برای بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم ندارند. بنابراین جامعه ایران یک جامعه ملتهب است وجامعه ملتهب بالاخره مستعد پیدایش شورش ها، طغیان ها و قیام ها و بروز افکارواندیشه های گوناگون است.استان خراسان با توجه به ویژگیهای خودش خارج ازاین مقوله نیست. جنبش هایی که درعصرهای مشروطیت وبعد مشروطیت درخراسان پیدا شد که داستانش بسیارمفصل است و حتی شورش هایی که علیه انقلاب مشروطیت درخراسان به وقوع پیوست مثلاً فعالیت های محمد طالب الحق یزدی، فرش آبادی یا یوسف خان هراتی، اینها مجموعه حرکاتی بود که به زیان مشروطیت و درواقع در دفاع از استبداد محمد علی شاه در خراسان به وقوع پیوست. غیرازاین قضیه می توان گفت: یک حرکت درحمایت ازمشروطه خواهی درخراسان داشتیم و آن حرکت، حرکت ججوخان درگزی است که می توان آن را در راستای حمایت از مشروطیت در خراسان تلقی کرد.

یک حرکت دیگر در خراسان توسط خداوردی سردار معروف به خدو سردار در شمال خراسان اتفاق افتاد. خلاصه این حرکت نشان می دهد که جامعه خراسان یک جامعه پرتنش و بحران زده است و این وضعیت از دید دولت مردان تهران به دور

نمانده بود، لذا همیشه تلاش می شد که والیان و استانداران قدرتمندی برای خراسان انتخاب شوند. درآستانهٔ حرکت کلنل ما یک والی بسیار قدرتمندی را در خراسان به نام احمد قوام السلطنه داریم. می دانید که قبل ازاین وثوق الدوله درتهران به حمایت انگلیسی ها به قدرت رسیده، وبا سیاست های انگلیس قرارداد ۱۹۱۹منعقد شده، چون خراسان هم منطقه ای بسیارمهم است درچارچوب سیاست های انگلیس، شخصی به نام قوام السلطنه از طرف برادرش وثوق الدوله به عنوان والی خراسان انتخاب می شود و البته در روزگاران پس ازوثوق الدوله این حاکمیت تداوم دارد. بخشی ازوضعیت خراسان درآن روزگاربه عملکرد شخصی قوام السلطنه بازگشت می کند. من یک نکته ای در مورد قوام السلطنه عرض کنم. قوام السلطنه یکی از شخصیت های مورد اختلاف در تاریخ ایران است. گروهی به شدت به او تاختند و گروهی نیز از اوجانب داری کردند. حالا این گروهها چرا حمایت کردند؟ گروهی چرا مخالفت کردند؟ بماند برای روزگار دیگری .اگر قرار باشد آدم دو تا نمونه معرفی کند از موافقان قوام السلطنه یکی ملک الشعرای بهار خراسانی بوده است. نه تنها در این حکومت قوام در خراسان بلکه در موارد دیگر هم از این دو برادر حمایت کرده اند. از مخالفین هم می توانیم به مهدی فرخ معتصم السلطنه که در موردمخالفت باقوام السلطنه اون کتاب معروف و نوشته های خواندنی دارد که البته این گونه نوشته ها برای کسانی که اهل تاریخ اند بدون یک مقدمه، در فهم مسائل تاریخی مشکل ایجاد می کند. لازمه اش این است که دلایل مخالفت ها و موافقت ها بررسی شود. به هر حال قوام السلطنه در خراسان است. قوام السلطنه آدم بسیار زیرک و توانایی است. اما یک نکته ای که در زندگی این شخص هست که اون بعضاً مسائل فردی را بر مسائل مملکت و مسائل عمومی ترجیح می داد.

وی در خراسان با استبداد تمام حکومت میکرد. در حالی که درمشروطیت طرفدار مشروطه خواهان بود حتی قانون اساسی مشروطیت به خط قوام نوشته شده بود. وثوق الدوله برادرش از کسانی بود که در تنظیم قانون اساسی مشروطیت نقش ودخالت داشت. اما همین شخص که به خراسان آمده جلوی روزنامه ها را گرفته، جلوی آزادیخواهان را گرفته، به آزادیخواهان و مشروطه خواهان واقعی برخوردهای شدیدی دارد. حرکاتی از اوبه ظهور می رسد که نشان میدهد که قوام

السلطنه به رفتارهای دموکراسی که ازمشروطیت نشات میگیرد پایبند نبوده. مثلا یکی ازمسائلی که مطرح است مسئله ثروت اندوزی قوام السلطنه است. قوام السلطنه درخراسان املاک زیادی را خریداری کرده بود ازخواف تا چناران اینها همه متعلق به قوام السلطنه بوده در آن زمان کسی که والی بود آستان قدس و تشکیلات همه زیر نظر او بود. صحبت زیادی است که قوام السلطنه از ثروت های آستان قدس هم سوء استفاده های زیادی کرد و ثروت های زیادی اندوخته بود. (١)از سوی دیگر برای اینکه خراسان را برای خودش به ایالتی امن تبدیل کند با سران و روسای ایلات و طوایف نیز یک هماهنگی گسترده و وسیعی را شروع کرده بود و دست خوانین را در اقدامات محلی بازگذاشته بود. بنابراین خراسان برای آزادی خواهان خراسانی تبدیل به یک زندان شده بود. درچنین شرایطی بود که شخصی به نام کلنل محمدتقی خان پسیان وارد خراسان شد.

متولی حقیقی در بارهٔ « میزان نفوذ روس وانگلیس وآلمان درخراسان مقارن قیام کلنل » می گوید: انقلاب بلشویکی درروسیه اتفاق افتاده. انقلاب بلشویکی درنخستین سالهای پیروزیش جنبه های عدالت خواهانه داشت و شعارهای انقلابی حمایت از مردمان تحت ستم را رهبران انقلاب بلشویکی مطرح می کردند. البته آنها چون درگیر مسائل داخلی خودشان بودند، فرصت استعمارگری نداشتند. ظاهراً اصلاً در چارچوب منابع استعماری حرکت نمی کردند و لذا هرگاه در ایران یک شورش و جنبش پیدا می شد آنها عموماً حمایت میکردند. همانگونه که پیش از این از جنبش جنگل حمایت کرده بودند که البته این حمایتشان در نهایت به زیان جنبش جنگل تمام شد. از حرکت خیابانی حمایتهایی کرده بودند. حتی از حرکت کلنل حمایت صنفی نه حمایت آشکار. حداقل یکی از حمایت هایشان این بود که اجازه داده بودند که در عشق آباد به کلنل اسلحه بفروشند.

خوب البته بحث فروش است نه بحث مجانی دادن. محمد تقی خان هم اگرچه مستقیماً ارتباطی با روس ها نداشته سفیر جدید روسیه که می خواست به ایران بیاد چون شمال ناامن بود از راه عشق آباد به قوچان آمد. کلنل از مشهد به قوچان برای استقبال این شخص رفت. این مسئله نشان میداد که کلنل نظر مساعدی به روس ها داشت. منتها در زمان کلنل روس ها به این نتیجه رسیده بودند که بارها انرژی خود را

صرف داخل کشورشان و سرکوبی مخالفت ها کنند و زیاد فرصت حمایت از این جنبش ها را نداشتند. زمانی که ازجنبش جنگل حمایتشون را در واقع به شکل غیر رسمی اعلام کردند همان زمان هم با قیام کلنل نیز مواجه بودند که البته حمایت خاصی را از کلنل به عمل نیاوردند. بنابراین این وضعیت روسها بود. روس ها که انقلابی کرده بودند. ممکن بود به نظر مساعد نگاه کنند به حرکت و قیام یک توده هایی. اما هیچ حمایتی رسماً نکردند. ضمناً کلنل نیز به آنها بدبین نبود. اما در مورد انگلیسی ها مسلماً شخص کلنل نه تنها ارتباطی صمیمانه با انگلیسی ها نداشت بلکه مواضع ضد انگلیسی داشت. حداقل در این مورد ما میتوانیم با توجه به اسناد صحبت کنیم. پرایدوکس سرکنسول انگلیس در مشهد گزارش های خود را به دولت انگلستان داده و اتفاقاً آقای غلامحسین میرزا صالح همه این گزارش ها را تحت عنوان کتابی چاپ کرد و اینها نشان می دهد که روابط کلنل با انگلیسی ها بر مبنای صمیمیت نبوده و خیلی جاها به خصوص در این اواخر قیام، روابط کاملاً خصمانه بوده به گونه ای که سرکنسول انگلیس اصلاً برای دولت قوام السلطنه جاسوسی و خبرچینی می کرده، مردم حمله می کنند به کنسولگری انگلیس، کلاً تفکر کلنل یک تفکر ضد انگلیسی است به گونه ای که در رفتارها، گفتارها و اعلامیه هایش کاملاً نمایان است. اما در مورد روس ها ما چنین وضعیتی نداریم.

زمانی که جنگ جهانی اول با شکست آلمانها تمام شد، آلمان خود را بازسازی کرده شخصی با نام هیتلر نیز در آلمان به قدرت رسیده، فرانسه و انگلیس هم به دولت ایران چراغ سبز نشان داده بخصوص انگلیسی ها که می خواهند روابط را با دولت هیتلری توسعه بدهند، این مسائل بعد از روی کار آمدن هیتلر است. اما در زمان مورد نظرآلمانها کاملاً در جنگ شکست خورده و توی لاک خودشان فرورفتن و تحت تاثیر عهدنامه ورسای هستند. آلمانی ها عملاً در زمان کلنل فعالیتی در ایران نداشتند. اگرچه کلنل یک مدتی را در آلمان بوده و دوستان آلمانی داشته و با دوستان مکاتباتی داشته و اینها دوستان شخصی کلنل بودند.

در ادامه آن «به وضعیت ژاندارمری خراسان یا مشهد در زمان ورود کلنل محمد تقی خان پسیان» اشاره می کند که: «ژاندارمری یک نیروی تازه تأ سیس متشکل از نیروهای انقلابی بود. چون در زمان مشروطیت ما نیروی قزاق را داشتیم. نیروی

قزاق یک نیروی وابسته به دستگاه استبداد بود و لذا در مجلس دوم تصویب شد که نیروی ژاندارمری به عنوان یک نیروی انقلابی در خدمت مردم و منافع مشروطیت باشد. منتها چند سال که گذشت عملاً در ژاندارمری بخصوص در ولایات تبدیل به یک نیروی خنثی و آن روحیه انقلابی را نداشت. در خراسان هم ژاندارمری تأسیس شده بود شخصی به نام محمد حسین میرزا جهانبانی داماد وثوق الدوله مسئول ژاندارمری خراسان بود اما این شخص هرپولی که از تهران می آمد در واقع خودش استفاده می کرد و صرف ژاندارمری نمیکرد.

ژاندارم ها اولاً تعدادشان کم بود، اما همان تعداد کم هم حقوقشان را دریافت نمی کردند. چون حقوق دریافت نمی کردند به وظایف خودشان هم عمل نمیکردند، در واقع ژاندارمری خراسان عین نبودن بود. با آمدن کلنل تحولات عظیمی در ژاندارمری اتفاق افتاد. خیلی ها از ژاندارمری طلبکار بودند ژاندارمری به خیلی از شخصیت های مشهدی بدهکار بود، بابت حقوق گرفته بودند. حتی این پولها به ژاندارم ها نرسیده بود. خود رؤسای ژاندارمری این پولها را حیف و میل کرده بودند. بنابراین ژاندارمری نه تنها بودجه ای را پرداخت نمیکرد بلکه بد هکار هم بود. وقتی که کلنل آمد واقعاً وضعیت ژاندارمری خراسان اسفبار بود. اما کلنل با درایتی که داشت با تدابیری که اندیشید، ضمن اینکه بدهی آن افراد را پرداخت کرد وضعیت حقوقی و معیشتی ژاندارمری را هم بسیار مناسب کرد به گونه ای که در زمان او ژاندارمری خراسان یکی از بهترین و منظم ترین و کارآمدترین نیروهای ژاندارمری سطح کشور بود. چندین گروه تشکیل داد ازاین گروهها یک گروه در تربت حیدریه و یک گروه در سبزوار، قوچان و یک گروه در مشهد بودند و اینها از آماده ترین نیروهای ژاندارمری سطح کشور بودند.»(۲)

توکلی می نویسد: اوضاع ایالت خراسان همزمان با ورود کلنل (شهریورماه ۱۲۹۹) بسان سایر مناطق کشور بحرانی بود. ساختار سیاسی حاکم «ملوك الطوایفی» بوده و به جز مشهد و چند شهر بزرگ دیگر در هر گوشه ای ایلخانی حکومت می کرد، سردار معزز بجنوردی به همراه سایر خوانین کرد و ترکمن بر شمال خراسان حکومت می کردند و شوکت الملك علم به همراه شجاع الملك هزاره نواحی جنوبی را در اختیار داشتند.

راهزنان وشورشیانی چون زبردست خان، مرسل، خدوسردار، خلیل طورزنی، سالار خان بلوچ و... نیز به صورت مداوم به غارت شهرها و روستاها و ناامن کردن راهها می پرداختند. در مشهد نیز اشراف و زمینداران بزرگ به همراه برخی متولیان مذهبی از طریق پیوند با قوام السلطنه (والی وقت خراسان) الیگارشی عموما فاسدی را تشکیل داده بودند که نتیجه آن فرار از پرداخت مالیات و سرپیچی از قوانین حکومت مرکزی بود. در این زمان خراسان به معنای واقعی کلمه به حال خود رها شده بود. تا اینکه در این شرایط صدر اعظمی کاردان (مشیرالدوله) در تهران برسرکار آمد و برای اصلاح امور خراسان کلنل محمد تقی خان پسیان را در قالب ریاست ژاندارمری خراسان به این ایالت اعزام نمود.

پیش از ورود کلنل پسیان، فرمانده ژاندارمری خراسان فردی به نام میرزاجهانبانی از بستگان قوام السلطنه بود که سوء مدیریت شدید و اختلاسهای وی باعث شده بود پرداخت حقوق نیروهای ژاندارمری ماهها به تعویق بیفتد به نحوی که نیروهای بی انگیزه و سرگردان این تشکیلات حتی حاضر به دفع شورش ایلات ترکمن و اعاده امنیت در خراسان نبودند. کلنل دراین شرایط وخیم به فرماندهی تشکیلات ژاندارمری خراسان منصوب شده بود. «با این همه او با مساعدت رئیس حسابگر مالیه خراسان مسیو دبوا و با کار و کوشش شبانه روزی خود، توانست مشکلات را یکی پس از دیگری از سر راه بردارد. وی در این راستا علاوه بر پرداخت حقوق معوقه ژاندارمها و طلب طلبکارها، توانست شعبات جدید ژاندارمری را نیز در نقاط مختلف دایر کند و شعباتی را هم که اسماً وجود داشتند عملا فعال نماید. ترکمنها، هزاره ها و کردهای شورشی سرکوب شدند و به این ترتیب امنیت بار دیگر در ولایت خراسان برقرار گردید.»

اقدامات جدی کلنل در خراسان به دوره والی گری او بازمی گردد که عملاً از ۱۳ فروردین سال ۱۳۰۰ آغاز شد، زمانی که طبق یک دستور محرمانه از شخص نخست وزیر، سیدضیاء الدین طباطبایی، کلنل قوام السلطنه، والی وقت خراسان، را بازداشت و برای محاکمه تحت الحفظ به تهران فرستاد و خود با حفظ سمت، والی این ایالت شد.

از اقدامات کلنل در راستای اصلاح امور ایالت خراسان، برکناری حکام طرفدار قوام

السلطنه از حکومت مناطق مختلف این ایالت بود. عمادالملك حاکم ترشیز، شوکت الدوله حاکم سرخس، نصیرالایاله حاکم کوه سرخ و حکام شهرستانهای قوچان، تربت حیدریه، خواف، درگز، نیشابور و تربت جام در زمره این معزولین بودند که در فرصتهای مختلف از کار برکنار و بعضاً دستگیر شدند و جای خود را به حکام جدید دادند. این اقدام و بویژه جایگزینی حکام مشروطه خواه اگر چه توانست تا اندازه ای رفاه و آسایش مردم این مناطق را به دنبال داشته باشد اما از همان آغاز با نارضایتی و اعتراض گروهی از اشراف و خوانینی که در زمره دار و دسته قوام السلطنه بودند، مواجه شد.

این عزل و نصبها باعث تزلزل موقعیت برخی از رؤسای ایلات و طوایف می شد که بدون هیچگونه بازخواستی در مناطق خود مستبدانه حکومت می کردند. این وضعیت باعث شد تا گروههای فوق برای متزلزل کردن حکومت کلنل دست به تحریکاتی بویژه در تشویق افراد یاغی به طغیان و شورش بزنند.

از سوی دیگر اصلاحات بی وقفه کلنل در راستای توسعه قدرت نظامی، باعث شد تا تنها سه ماه پس ازآغاز حکومتش برخراسان(یعنی در خردادماه ۱۳۰۰) تشکیلات ژاندارمری به عنوان سازمان یافته ترین نیروی آموزش دیده و بلامعارض در خراسان ظاهر شود. کلنل پس از تلاش مداوم موفق به ایجاد یک نیروی ۴ هزار نفره از ژاندارمهای آموزش دیده شد که در سراسر خراسان به خدمت مشغول بودند و این در حالی بود که تقریباً در همین زمان رضاخان تنها با ۲۵۰۰ نیروی قزاق تهران را فتح و کودتا را به پیروزی رسانده بود.

انتظام بخشیدن به آن وضعیت آشفته، از طریق گسترش ژاندارمری، نیازمند منابع مالی هنگفتی بود که کلنل با اخذ مالیات از اشراف و بزرگان حاکم و توقیف اختلاسها و سوء استفاده های مالی به این مهم نیز نائل آمد. با پایان کار رسیدگی به پرونده مالیاتی ثروتمندان مشهد مشخص شد که قائم مقام تولیه و حاج حسین آقا ملك به ترتیب ۲۰ هزار تومان و ۱۴۳ هزار تومان بدهکارند. کمیته مالی ای که کلنل ایجاد کرده بود بدهی مالیاتی قوام السلطنه را، که تا پیش از بازداشت بهترین آبادیهای خراسان را

در تملک خود داشت، ۱۵۰ هزار تومان گزارش کرد. وی همچنین متهم به اختلاس رقمی در حدود ۵۰ هزارتومان ازحساب ژاندارمری شد که این گزارشات، همراه با جزئیات، در روزنامه های شرق ایران و بهار منتشر می شد. از دیگر اقدامات جدی کلنل پسیان در این راستا سامان بخشیدن به اوضاع مالی و اداری آستان قدس بود:« درآن زمان آستان قدس رضوی در حدود یازده هزار وهفتصد نفرفراش و خادم رسمی وافتخاری داشت(کارکنان رسمی هزارو دویست نفر بودند) که مشاغل خود را به صورت ارثی بدست آورده بودند. سازمان آستان قدس با آن همه موقوفات وهدایای مردمی دراین روزگار چهارصد هزار تومان نیزبه کارکنان خود مقروض بود وطلبکاران آستانه که بیشترازهمان کارکنان بودند بابت طلب خود بهره نیزمی گرفتند.» به منظوررسیدگی به امورآستان قدس کمیته ای به ریاست کلنل پسیان تشکیل وکارکنان رسمی از ۱۲۰۰ نفر به ۹۵ نفر تقلیل یافتند و درعوض با تاسیس یک صندوق خیریه درهرماه به مستمندان وسالمندان «کمک معاش» پرداخت شد.

از دیگراقدامات اصلاحی کلنل درخراسان ساخت سیلو در مشهد و همچنین تاسیس مدارس آموزشی دولتی بود که هردو برای نخستین باراجرا می شد. آنچه که اوضاع مساعد کلنل را دگرگون ساخت آزادی قوام السلطنه اززندان و رسیدن او به پست نخست وزیری بود که به رویارویی وی با کلنل منجر شد. قوام حداکثراستفاده را ازنیروهایی که منافعشان در نتیجه اصلاحات کلنل در خراسان به خطرافتاده بود، نموده و آنها را برعلیه کلنل، که حالا حاضر به اطاعت از دستورات مرکز نبود، بسیج نمود. پس ازچند ماه کشمکش و توطئه چینی قوام علیه کلنل، درنهایت وی قربانی خیانت نزدیکانش درمشهد و یک شورش بزرگ قبیله درشمال خراسان شد وبه همراه تعداد محدودی ازنزدیک ترین یارانش در حوالی قوچان قتل عام شدند. سر کلنل بریده شده و قاتلین با ارسال تلگراف شادباش به قوام، موفق به اخذ خلعت و لقب شدند.

با مرگ کلنل جوان و تسلط قزاقها بر سپهر سیاست ایران، دیویزیون قزاق به عنوان نیروی نظامی بلامعارض در صحنه سیاسی کشور ظاهر شد و رضاخان بتدریج و با

زیرکی تمام از پلکان قدرت بالا رفت و در هیئت همان مردی ظاهرشد که افکارعمومی برای یکپارچه شدن کشور منتظررسیدنش بود. درهرحال «ناسیونالیسم نوساز» و «اصلاحات ازبالا» چیزی بود که نخبگان عصر کلنل به ضرورت آن پی برده بودند، که این ضرورت خود ناشی از شرایط مساعد بین المللی برای پی گیری چنین خواستی بود. نخستین تجربه از این نوع «نوسازی» را کلنل پسیان در دوره کوتاه حکومتش بر خراسان اجرا نمود هر چند که متاسفانه دوره کلنل در خراسان همواره در زیر سایه تجربه رضاخان کمتر به چشم می آمده، اما به زعم نگارنده و به چند دلیل اگر ژاندارمها به جای قزاقها پرچمدار دولت ملت سازی در ایران می شدند تحولات تاریخی ایران مسیر دیگری جز آنچه که درسده بیستم شاهد بودیم، می پیمود: به جرات می توان گفت نوع مدرنیزاسیونی که کلنل پسیان مشروطه خواه اعمال کرد، به دلیل تربیت خاص وی در ژاندارمری ومتاثربودنش ازدیسیپلین آلمانی (پسیان درزمان جنگ جهانی اول درارتش آلمان وعلیه روسیه جنگیده بود وهمانجا بود که به عنوان نخستین خلبان ایرانی نام خود را درتاریخ به ثبت رساند، وی همچنین درمدت حضورش در آلمان نیمی از کتاب «چنین گفت زرتشت» نیچه را از آلمانی به فارسی برگرداند که البته مشغله های نظامی فرصت اتمام کار را از او گرفت) و همچنین تحصیلکرده بودن اکثر افسران ژاندارمری، بسیار آگاهانه تر وسالمتر ازبرنامه هایی بود که قزاق ها به رهبری رضاخان اعمال می کردند.

در حالی که ناسیونالیسم نوسازرضاخان به دلیل متاثربودن از روحیات خاص روسی و فقدان نیروهای موثر تحصیلکرده در بین قزاقها متاسفانه فاقد آگاهی عمیق، و توام با فساد بود، کما اینکه در طول دوره دوم سلطنت وی فساد مالی و سیاسی دردستگاه او بیداد می کرد و دیکتاتوری نظامی ای که پی ریخت بسیاری ازنخبگان و نیروهایی را که می توانستند تداوم بخش نوسازی جامعه باشند نابود کرد، به نحوی که افکار عمومی را نسبت به اصلاحات عظیمی که انجام داد بدبین کرد. اما کلنل حتی تا دم مرگ میهن پرستی راستین وفساد ناپذیرباقی ماند، صفاتی که حتی دشمنانش نیزبه وجود آن دروی معترف بودند. (٣)

اقدامات اقتصادی کلنل

به راویت رضا سلیمان نوری: « یکی دیگر از مهمترین مسائل مورد توجه کلنل در آغازین روزهای حکومتش، مسئله سر و سامان دادن به اوضاع نابسامان اقتصادی خراسان بود. بخشی از این نابسامانی به مسئله عدم پرداخت مالیات مقرر از جانب متنفذین خراسان و به ویژه تجار و زمین داران بزرگ مشهد باز می گشت. کلنل در راستای حل این معضل طی فرمانی ضمن تشکیل کمیته ای مالی از مسیو دبوا پیشکار مالیه و گمرك خراسان تقاضا کرد که هر چه زودتر لیست بدهکاران مالیاتی را به او ارائه دهد. گزارش دبوا نشان داد که بسیاری از سرشناسان مشهد بدهی مالیاتی دارند.در این گزارش بدهی مالیاتی قوام ۱۵۰۰۰۰ تومان عنوان شده بود که نشان دهنده ثروت عظیم کسب شده توسط او در دوران حکمرانی خراسان است. کمیته مالی در باره نحوه وصول این بدهی مقرر کرد که بخشی از املاك او و از جمله روستای سلامی به نفع خزانه دولت ضبط و مصادره شود.

میرزا محمد کفائی فرزند آخوند ملا کاظم خراسانی روحانی مشهور عصر مشروطه و معروف به آقازاده نیز که از مجتهدین معروف آن دوران مشهد شناخته می شد در زمره بدهکاران مالیاتی شناخته شد و علاوه بر این به اختلاس از اموال آستان قدس رضوی هم متهم گردید. به همین دلیل به او که قصد رفتن به مکه را داشت اجازه خروج از شهر را ندادند. آقازاده سرانجام پس از وساطت عده ای از روحانیون و تعیین وکیل برای پرداخت بدهی های مالیاتی اجازه یافت که از راه دزدآب آن زمان و زاهدان کنونی زاهدان و هند عازم مکه شود. پس از رسیدگی به پرونده قائم مقام تولیت وحاج حسین آقا ملك هم اعلام شد که هر کدام به ترتیب ۲۰۰۰۰ و۱۴۳۰۰۰ تومان بدهی مالیاتی دارند. حاج حسین آقا که در ابتدای حکومت کلنل دورانی را درمنزل افرادی چون شیخ فاضل مجتهد، دکتر حسن خان و مقبل السلطنه به صورت مخفی می زیست وقتی با دستگیری پسران و دامادش آقا احمد دانش مواجه شد تسلیم شده و پس از تعهد واگذاری ده بزرگ چناران واقع در حد فاصل مشهد و قوچان را

در مقابل این بدهی آزاد گردید. سایر بدهکاران مالیاتی نیز برای پرداخت بدهی های معوقه خود تحت فشار گذاشته شدند و برای کسانی هم که به دنبال راه فرار بودند مجازات های سختی وضع گردید. این برخورد کلنل با بزرگان خراسان که اغلب از نزدیکان قوام نیز محسوب می شدند واکنش هایی را به دنبال داشت. برخی از اشراف و ثروتمندان مشهد که از این نوع برخوردهای کلنل ناراضی بودند این گونه استدلال می کردند که مرام بلشویك ها در به فقر کشانیدن اغنیا توسط او در حال اجرا شدن است. این شایعات تا آن حد قوت گرفت که او مجبورشد درنشریات آن دوره مشهد به این سخنان پاسخ داده وهر گونه بلشویك بودن را تکذیب وبر اعتقادات خود تاکید نماید.

کلنل واداره امورآستان قدس رضوی

یکی از مسائلی که همواره مورد منازعه استانداران خراسان و اداره کنندگان تشکیلات آستان قدس رضوی قرار داشته مسئله درآمدهای مالی و رفتارهای سیاسی طرفین بوده است. دوره حاکمیت کلنل بر خراسان نیز از این امر مستثنی نبوده و به همین دلیل کلنل به دنبال شایعات فراوان در مورد سواستفاده های مقامات آستانه از موقوفات رضوی، بر آن شد تا به اوضاع مالی و اداری آستان قدس نیز سر و سامانی بدهد. هنگامی که کلنل تلاش کرد تا به وضعیت آستان قدس سر و سامان دهد این مجموعه بر اساس مندرجات کتاب خاطرات سیاسی فرخ .....(با) داشتن املاك و موقوفات بسیار چهار صد هزار تومان هم بدهی داشت که اغلب طلبکاران همین نیروهای رسمی و افتخاری بودند که حتی بابت طلب خود بهره نیز می گرفتند. دخالت کلنل در امور آستانه برای مقامات آن نگران کننده بود و آنان از اینکه با ایشان نیز مانند سایرین رفتار می شد به شدت ناراحت بودند. در این راستا صد نفر از کشیك چیان آستان قدس پس از تشکیل جلسه ای اعلام کردند که مداخله مقامات غیرمذهبی در امور مربوط به آستان قدس باعث بی حرمتی و توهین به این تشکیلات مقدس شده است. تعدادی از نشریات از جمله خراسان و مهرمنیر نیز که دارای

روابط نزدیکی با آستانه قدس بودند، نسبت به این اقدام کلنل اعتراض کردند. البته این نشریات بدلیل حمایت عمومی از کلنل نوك تیز قلم اشاره خود را به سوی دبوا گرفته و مدعی شدند دخالت غیر مسلمان در امور حرم رضوی حرام است. کلنل در مقابل خود وارد عمل شده و ضمن توقیف چند روزه این نشریات دستور بازداشت بسیاری از خدام عالی مقام آستانه البته به جز نایب التولیه (محمد جواد الحسنی ملقب به ظهیرالاسلام) را صادر کرد و هم زمان وظیفه نگهبانی از درهای دهگانه مجموعه حرم رضوی را به ژاندارم ها سپرد. معاون نایب التولیه و میرزا یحیی ناظر از جمله مقامات مهم دستگیر شده بودند.

آشفتگی اوضاع اداری و مالی آستان قدس باعث شد تا به دستور کلنل برای رسیدگی به این امور چهار کمیته شامل کمیته امور کارکنان، کمیته املاك و ساختمانها، کمیته مالی و کمیته اموال منقول تشکیل شود. کلنل ریاست کمیته امور کارکنان و کمیته املاك و ساختمانها را خود بر عهده گرفت و ریاست کمیته اموال منقول را نیز به حاج حسین آقا ملك که اظهار نزدیکی با پسیان را سر لوحه کارهای خود قرار داده بود، واگذار کرد. او قصد داشت تعداد کارکنان رسمی آستانه را که در آن زمان از ۱۲۰۰ نفر شامل ۷۰۰ خادم و ۵۰۰ کشیك چی بود به ۹۵ نفر کاهش دهد. وی برای کنترل بهتر این عده میزان حقوق هریك را معین کرد و در بیانیه ای کلیه مقررات، مناصب، القاب و قراردادهای استیجاری را لغو کرد و وعده تنظیمات جدیدی را داد. کلنل و نایب التولیه در اعلامیه مشترك دیگری اعلام کردند که دوران بی قانونی و چپاول خودسرانه خدام خیانت کار آستان قدس به پایان رسیده و آنان از کار برکنار شده اند. در ادامه این اعلامیه آمده بود موقوفات آستانه که از طرف مسلمانان با ایمان به نیت دستگیری از زوار فقیر، بیوه زنان و یتیمان وقف شده، توسط افراد شیطان صفت پول پرست غارت گردیده اما از این به بعد این موقوفات در همان راهی که واقفین آنها نظر داشته اند به مصرف خواهد رسید. کلنل پس از کاهش کارکنان آستان قدس رضوی برای آن دسته از کارکنان این نهاد که به علت سن زیاد قادر به ادامه خدمت نبودند و یا به لحاظ مالی در مضیقه قرار داشتند از محل صندوق خیریه آستان

قدس حقوق بازنشستگی در نظر گرفت و علاوه بر آن مصمم شد برای پرداخت کمك هزینه زندگی به سالمندان و مستضعفین نیز صندوق خیریه جدیدی تأسیس نماید .او هر دو این موارد را در اعلامیه مشترك با نایب التولیه به اطلاع عموم رساند.

اما اقدامات غیر نظامی کلنل تنها به بررسی وضعیت مالی ایالت و اصلاح آستان قدس ختم نشد واو پس ازتثبیت حاکمیت خود بر خراسان، برآن شد تا بهسازی خدمات عمومی را که خیلی به اجرای آنها علاقه داشت در خراسان و به ویژه در شهر مشهد به اجرا درآورد. او در نخستین گام وبا توجه به مشکلات گرانی مایحتاج عمومی به شهردار مشهد دستور داد تا در بیست و هفتم فروردین اعلامیه ای صادر کرده و در آن از کاهش نرخ نان (به منی یك قران) و گوشت (به منی هشت قران) خبر دهد.

کلنل در فرمانی دیگر و به منظور ایجاد امنیت در شهر اعلام کرد که افراد می بایستی ظرف یك هفته کلیه سلاحها ومهمات شخصی خود را تحویل مرکز فرماندهی کل ژاندارمری دهند. به دنبال این دستور تعداد قابل ملاحظه ای تفنگ و هفت تیر تحویل ژاندارمری شد. کلنل برای دریافت شکایات مردم و رسیدگی به نارضایتی های مردم کمیته ای به نام کمیته عدالت تشکیل داد که این کمیته بلافاصله کار خود را شروع کرد. او برای اداره بهتر امور عمرانی مشهد نیز یك کمیته پنج نفری که در واقع نخستین شورای شهر ایران به مفهوم امروزی محسوب می شود ،تشکیل داد و آنان را، موظف کرد تا کارگران شهرداری زیر نظر ایشان اقدام به کشیدن پیاده رو در کنار خیابان ها کرده و برای سر و سامان بخشیدن به روشنایی شهر نیز به دنبال استفاده از نیروی برق باشند.

مبارزه با فساد و رشوه خواری دیگر برنامه حکومت کلنل بود. او در این راستا اعلامیه شدیداللحنی علیه فاسدان و رشوه خواران صادر کرد. کلنل هم چنین پس از دستور دولت سید ضیاء که استعمال تریاك را برای مستخدمین کشوری و لشکری ممنوع کرده بود و معتادین را تهدید به اخراج از خدمات دولتی نموده بود و از آنجایی که مصرف تریاك در این زمان در مشهد رواج یافته بود طی بخش نامه ای تذکرات دولت را برای مستخدمین کشوری و لشکری تکرار نمود. البته او پا را از این هم فرا

تر نهاد و به دستور او برای ترك اعتیاد افراد معتاد تمهیداتی اندیشیده شد و تأکید گردید که اداره حفظ الصحه (بهداشت و درمان) با این گروه همکاری رایگان نماید. برای سر و سامان دادن به وضع بهداشت مردم خراسان به ویژه بعد از شیوع بیماری طاعون در منطقه سرخس نیز یك کمیته بهداشت در مشهد تِأسیس شد. کارکنان این کمیته، ضمن ایجاد پست قرنطینه، اردوگاه ویژه و در واقع بیمارستانی را برای اقامت افراد بیمار تأسیس کردند.

اما این تنها بخشی از خدمات عمرانی و رفاهی کلنل بود زیرا او علاوه بر این اقدامات، برای رفاه هرچه بیشتر شهروندان مشهدی کارهای عمرانی و خدماتی دیگری از قبیل ایجاد انبار ذخیره گندم به شکل مدرن (سیلو)، نشر معارف و افکار جدید، ایجاد سه مدرسه دولتی (دو دبستان و یك مدرسه نظامی)، تأسیس بانك، تشویق صادرات و فراهم آوردن موجبات تفریحات سالم از قبیل برگزاری کنسرت و نمایشنامه و ... را نیز در پیش گرفت. (۴)

سهیلی در رابطه علاقهٔ پسیان به هنر می نویسد: « پسیان به هنر علاقه فراوانی داشت و او از اولین کسانی هست که تشویق به ساختن سالن تئاتری در محل باغ ملی مشهد نمود.

اولین سالن تئاتر در مشهد را شخصی به نام اعتبارالسلطنه پایه گذاری نمود و با اعتباری که سالن نمایش اعتبارالسلطنه بدست آورد و با توجه به استقبال گرمی که ازبرنامه های آن بعمل آمد، به تشویق (کلنل محمد تقی خان پسیان)، که خود دارای مطالعاتی در زمینه های مختلف هنرتئاتر بود، در سال ۱۲۹۷ (سالن تابستانی باغ ملی) راه اندازی گردید.

برنامه های نمایشی این سالن در فضایی باز و فقط در تابستان ها اجرا می شد و علاوه بر اجرای نمایش، به برنامه های دیگری هم مثل شعبده بازی و پهلوانی اختصاص داشت. هم اکنون در محل این سالن، استودیوی تولید و ضبط برنامه های تلویزیونی ساخته شده است .» (۵)

از نظر داوود عسگرپور: «دومین سالن نمایش در مشهد به حمایت مرد آزادی‌خواه و

مبارزه و وطن‌دوست کلنل محمدتقی‌خان پسیان در سال ۱۲۹۷ در باغ ملی کنونی ساخته شد. در این سالن علاوه براجرای نمایش، ازگروههای موسیقی نیزبه صورت کنسرت استفاده می‌شد. این سالن مجهز به سالن تابستانی بود. میرزاده عشقی نمایش منظوم خود را در طرفداری از جمهوریت، به نام رستاخیز سلاطین در این سالن اجرا کرد.

هنرمندان پاکباخته و جانفدای تئاتر مشهد با آرا و افکار برخاسته از مطالبات اجتماعی و ضرورت‌های تاریخی موجب تسریع دگرگونی‌های هنری جامعه گشته و با روشنفکری و بیداری، ساختار کهنه و پوسیده سنت زده قدرت را بر هم زده و طرحی نو پی افکندند. نمایش های سیاه بازی و رو حوضی جایگاه سنتی خود را به نمایش های دارای پیام و گفتمان و طرح سوالهای حساس اجتماعی داد. تئاتر دیگر جنبه تفریحی و اتلاف وقت و غفلت از زمانه نداشت. طبقات متوسط حضوری فعال با افکاری پرسشگرانه و تردیدهای فلسفی به مناسبات اجتماعی و روابط قدرت نگاه می کردند.

یکی ازعاشقان هنر بیدادگر تئاتر کلنل محمد تقی خان پسیان بود که ساختن دومین سالن نمایش را در باغ ملی کنونی مشهد حمایت و پشتیبانی کرد. کلنل محمد تقی خان پسیان جایگاه ویژه و رفیعی در تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی خراسان بویژه مشهد دارد. نقش روشنگرانه وخردمندانه کلنل درهنر تئاتر مشهد خود مقوله و موضوع مستقلی است که در جایگاه خود پژوهش و جستجوی تاریخی خاصی را طلب می کند. برپژوهشگران ومحققین با وجدان و بیدار دل و آگاه، دین و مسئولیت خطیری است که نقش وجایگاه فداکارانه کلنل را در تاریخ تحولات اجتماعی خراسان پیگیری نموده و نویافته خود را در اختیار جامعه هنری قرار دهند. ارتباطی که کلنل در کسوت فرد منورالفکر آن زمان با اندیشمندان و ادبا و شعرا و اربابان عقل و خرد داشتند، خود گویای افکار بلند و تاثیر گذار وی در آن جامعه سنتی آن دوره مشهد دارد. خاطرات ارزشمند ضبط شده ویدئویی هنرمند گرانقدر فریدون صلاحی که زمانی از پیشکار حاج حسین ملک شنیده بود جالب و شنیدنی است. بازوبند اهدایی

ملک به کلنل پسیان و اختصاص جایگاه ویژه‌ای در گوشه باغ کنونی ملک برای تیمار اسب کلنل و عزلت گزینی مدیر ملک بعد از شهادت کلنل به دست اشرار تحریک شده توسط فراماسونرهای تحت امر قوام‌السلطنه درقوچان نشان از روابط عمیق و ارزنده حاج ملک با شهید راه آزادی زنده یاد کلنل داشت.» (۶)

مرگ کلنل را مردم خراسان فاجعه عظیم شمرده و شهر مشهد تعطیل وعزای عمومی اعلام شد وبرخی از نویسندگان و روزنامه نگاران و روشنفکران مقالات شدید لحن درانتقاد به قتل پسیان برضدحکومت قوام السلطنه نوشتند و اشعاربی شماری در سوگ کلنل سرودند که از جمله عارف قزوینی(۷) که از دوستان و هواداران سخت کلنل پسیان بود وبا اظهارامیدواری به مجازات قوام، این سوگـنامه را در مرگ کلنل که در مقبرهٔ نادرشاه افشار دفن شده بود،سرود:

میانه‌ی سرو همسر، کسی که از سرخویش گذشت،
بگذرد ازهرچه، جز زکشور خویش
هزارچون منِ بی‌پا و سر، فدای کسی
که در سراسر ایران، ندید همسر خویش
تنم فدای سر دادگستری کز خون
هزارنقش وطن کرد زیب پیکر خویش
سر وسران سپه، جامه‌ها درند، برآن
سپهبدی که بُدی سرپرست لشگر خویش
ز سرنوشت خود و سرگذشت خویش به دست
قلم گرفتم و آتش زدم به دفتر خویش
به قبر«نادر» ، ای نادر زمان!بُردی
به دست خود، سردرخاک و خون شناور خویش
چو دید«نادر» ازجان گذشته‌تر از خویش
به پیشگاه تو تقدیم کرد ، مقبر خویش
بیارباده که تا مست و سر خوشم بیند

قوام سلطنه از روزگار کیفر خویش

نداشت عارف جز این دو چیز، وقف تو کرد:

مدام سینهٔ سوزان و دیدهٔ تر خویش

وطن دوستی، آزادی خواهی، استقلال طلبی، عدالت طلبی و خصوصیات اخلاقی کلنل پسیان، مردم از جمله عارف و ... را به او علاقمند و دلبسته ساخت، مردم خطهٔ خراسان نسل به نسل از او به نیکی یاد می کنند. یکی دیگر از اشعار عارف که در سوگ کلنل سروده است در این جا بعنوان نمونه نقل می شود:

زنده به خون خواهیت هزار سیاووش

گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش

عشق به ایران بخون کشید ت و این خون

کی کند ایرانی ارکس است فراموش؟

دارد اگر پاس قدر خون تو زیبد

گردد ایران هزار سال سیه پوش!

همسری نادرت کشاند بجائی،

کار که تا نادرت کشید در آغوش

از پی کسب شرف کشید شرافت

تا نفس آخر از تو غاشیه بر دوش

شعلهٔ شمع دلاوری و رشادت

گشت در این مملکت زبعد تو خاموش!!

جامه ننگین لکه دار به تن کرد

دوخت آن بیشرف به قتل تو پاپوش

سر سرخود بخاک بردی و برداشت

از سر وسر تو نبش قبر تو سرپوش

قبر تو گر نبش شد چه باک بیادت

ریخته در مغزها مجسمهٔ هوش

مست شد از عشق گل بنغمه در آمد

بلبل و ، عارف زداغ مرگ تو خاموش

***

مگو، چسان نکنم گریه ؟ گریه کار من است
کسی که باعث این کار گشته یارمن است
متاع گریه به بازار عشق رایج و اشک
برای آبرو و قدر اعتبارمن است
شده است کور زدست دل جنایتکار
دو دیدهٔ من و دل هم جریحه دار من است
چو کوه غم پس زانو است زیرسایهٔ اشک
نشسته منظرهٔ اشک آبشار من است
به تیره روزی و بد روزگاریم یک عمر
گذشت و بگذرد این روز، روز گارمن است
میان مردم ننگین آنقدر ننگین
شدم که ننگ من اسباب افتخارمن است
تگرگ مرگ بگو سیل خون ببار و ببر
تو رنگ ننگ، که آن فصل خوش بهارمن است
مدام خون دل خویشتن خورم زین ره
معیشت من و از این ممر مدار من است
بسر چه خاک بجز خاک تعزیت ریزم؟
به کشوری که مصیبت زمامدارمن است
بدان محرم ایرانی اول صفر است
که قتل نادر ناکام نامدار من است

فشارقبرکه گویند بهرتن پس مرگ
به من چه، من چه کنم؟ روح درفشار من است
تدارک سفرمرگ دید عارف و گفت
درین سفرکلنل چشم انتظارمن است

پس از قتل کلنل محمد تقی خان که یکی از اصیلترین نهضتهای پس از مشروطیت بوده

است، ایرج میرزا (جلال الممالك) (٨) در زمان کلنل محمدتقی خان پسیان به دلیل ارادتی که به کلنل و شخصیت او داشت با شنیدن خبر قتل کلنل محمد تقی خان پسیان (سلطان زاده) شهید راه آزادی، استقلال شعری با این مضمون سرود:

دلم بحال تو ای دوستدار ایران سوخت
که چون تو شیر نری را در این کُنام کنند
تمام خلق خراسان به حیرتند اندر
که این مقاتلهٔ با تو را چه نام کنند؟
بچشم مردم این مملکت نباشد آب
وگرنه گریه برایت علی الدوام کنند
مخالفین تو سرمست بادهٔ گلرنگ
موافقین تو خون جگر بکام کنند
نظام ما فقط از همت تو دایر بود
بیا ببین که چه بعد تو با نظام کنند
رسید نوبت آن کز برای خونخواهی
تمام عدهٔ ژاندارمری قیام کنند
دروغ و راست همه متهم شدند بجبن
بهروسیله ز خود دفع اتهام کنند
مرام تو همه آزادی و عدالت بود
پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند
کسان که آرزوی عزت وطن دارند
پس از شهادت تو آرزوی خام کنند
بجسم هیئت ژاندارمری روانی نیست
وگرنه جنبشی از بهر انتقام کنند
تو را سلامت از آن دشت کین نیاوردند
کنون بمدفن تو رفته و سلام کنند
پس از تو برسرآن میزهای مهمانی
پی سلامت هم اصطکاک جام کنند

پس از تو برسر آن اسبها سوارشوند
عروس وار در این کوچه ها خرام کنند
سبیل ها را تا زیر چشم تاب دهند
بقد وقامت خود افتخارتام کنند
خدا نخواست کاین مملکت شود آباد
وطن پرستان بیهوده اهتمام کنند
از این سپس همه مردان مملکت باید
برای زادن شبه تو فکر مام کنند
سزد که هر چه به هرجا وطن پرست بود
پس از تو تا به ابد جامه مشک فام کنند (٩)

درخاتمه بخش « جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان» بیان معروف وی را: مرا اگر بکشند قطرات خونم کلمه ایران را ترسیم خواهد کرد و اگر بسوزانندم خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد.»

به احترام به این سر نظر کنید ای خلق
که بی حیات ، ولی در حیات جاوید است
بدل به این سر بی تن شود دو روز دیگر
نشان بیرق ایران به شیر و خورشید است (١٠)

و سروده عارف قزوینی در وصف او که بر روی سنگ قبر وی حک شده است، در زیر می آورم:

این سر که نشان سرپرستی است
امروز رها زقید هستی است
با دیده عبرتش ببینید
کاین عاقبت وطن پرستی ست

◄ توضیحات و مآخذ:

۱ - در گزارش کنسول انگلیس در مشهد آمده است : به منظور رسیدگی به امور آستان قدس چهار کمیته تشکیل شده است که عبارتند از کمیتهٔ امور کار کنان، کمیتهٔ املاک و ساختمان ها ، کمیتهٔ مالی و کمیتهٔ اموال منقول. والی نظامی شخصاً ریاست کمیتهٔ امور کارکنان و کمیتهٔ املاک و ساختمان ها را به عهده گرفته و حاج حسین آقا نیز به ریاست کمیتهٔ اموال منقول منصوب شده است. کلنل محمد تقی خان درگفتگوی خویش با من متذکرشد که قصد دارد تعداد کارکنان آستانه را از ۱۲۰۰ نفربه ۹۵ نفر کاهش دهد و پس ازتأسیس یک صندوق خیریه، درهرماه به سالمندان و مستعضفین مدد معاش پرداخت نماید. عنوان مشاغل وتعداد آنها وهمچنین مواجب ماهانه پیشنهادی والی برای ادارهٔ امورآستان قدس به شرح زیر است:
رئیس: یک نفر ۱۰۰ تومان ، رئیس دربان ها: یک نفر ۶۰ تومان ، معاون رئیس دربان ها: یک نفر ۴۵ تومان، دربان : ۴۰ نفر ۹ تومان، رئیس خدام : یک نفر ۶۰ تومان، معاون رئیس خدام: یک نفر ۴۵ تومان ، خادم : ۵۰ نفر ۱۲ تومان
در اعلامیهٔ محمد تقی خان پسیان به منظوراصلاح امورآستان قدس رضوی آمده آست:
مشهد – هیجدهم برج (هشتم مه)

اعلان

چون اوضاع رقت بار بارگاه امام هشتم مورد توجه اعلیحضرت قرار گرفته است، به فرمان معظم له که توسط جناب رئیس الوزراء ابلاغ گردید کلیهٔ مقررات ، مناصب، القاب ، قراردادهای استجاری و ترتیبات سابقه ملغی وساقط بوده و بزودی تنظیمات جدید به مورد اجرا گذارده خواهد شد.

کلنل محمد تقی خان والی نظامی
جواد الحسنی الحسینی متولی باشی

اعلامیهٔ حکومت نظامی ایالت خراسان

مسلمانان جهان!
دوران بی قانونی و چپاول خود سرانهٔ خدام خیانتکار آستان قدس به پایان رسید. امور آستانه که بسیار نابسامان است، اینک تحت کنترل می باشد و خدام خیانت پیشه برکنار شده اند. موقوفات این آستان مقدس از طرف مسلمانان خدا ترس و با ایمان به امید دستگیری از زوارفقیر، بیوه زنان و یتیمان وقف شده است درگذشته افراد شیطان صفت با اندوختن ثروت های کلان ازقبیل اموال آستانه از آن پول ها در راه منافع شخصی خویش بهره برداری می کردند . عایدات آستانه ازاین پس در راهی که واقفین آن در اصل منظور نظر داشته اند به مصرف خواهد رسید. منبعد آستان مقدس که زیارتگاه زوارایرانی وعرب است کاملاً تحت نظم خواهد بود . ما امیدواریم اقدام اخیر که به خواست خدا وآرزوی پادشاه ما انجام شده است نتایج نیکویی به بار آورد.

محمد تقی والی نظامی خراسان

* منبع : «فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی»– غلامحسین میرزا صالح – نشرنگاه معاصر– ۳۸۷ – صص ۱۰۲- ۱۰۰

۲ -«آثار و نتایج قیام کلنل محمد تقی خان پسیان درگفتگو با استاد دکتر یوسف متولی حقیقی». وبلاگ تخصصی تاریخ شفاهی

۳ - قاسم توکلی « برخاستن نظامیان در سپهر سیاست ایران »، ۱۴ مهر ۱۳۹۰
منبع – فرارو

۴ - رضا سلیمان نوری « کلنل پسیان منبع: روزنامه پارتی –

۵ - منبع: وبلاک حمید رضا سهیلی

۶ - منبع: داوود عسگر پور « نقش آذری‌های مهاجر در تئاتر خراسان » وبلاک ایشیق

۷ - ابوالقاسم عارف (مشهور به عارف قزوینی) یکی از معروف‌ترین شاعران و تضیف‌سازان عصرمشروطیت است که «شعر را وسیله‌یی برای بیان اندیشه‌های

سیاسی واجتماعی قرارداد وبه همین جهت درحیات خود به عنوان«شاعرملی ایران» شناخته می‌شد».درسال[۱۲۶۱] هجری شمسی در قزوین متولد شد. پدرش "ملاهادی وکیل" بود. عارف صرف و نحو عربی و فارسی را درقزوین فرا گرفت. خط شکسته و نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت. موسیقی را نزد حاج صادق خرازی فرا گرفت و در آغاز ۲۳ سالگی عارف زمزمه مشروطیت بلند گشته بود، عارف نیز با غزلهای خود به موفقیت مشروطیت کمک کرد. ایرج میرزا شاعرطنزسرای معروف، منظومه عارف نامه را درهجو وی سروده است. عارف در۵۴ سالگی در روز یک شنبه یکم بهمن ۱۳۱۲ خورشیدی دراثر بیماری طولانی درهمدان جهان را بدرود گفت و رفت.

۸ - ایرج میرزا ملقب به جلال الممالک از شاعران نامدارمعاصر ایران در عصر مشروطیت(اواخردوره قاجارواوایل دوره پهلوی)میباشد. اودر«قالب‌های گوناگون شعرسروده وارزشمندترین اشعارش مضامین انتقادی، اجتماعی، احساسی و تربیتی دارند.» ایرج میرزا فرزند صدرالشعرا غلامحسین میرزا قاجار و از طریق پدر بزرگش ملک ایرج بن فتحعلی شاه،نتیجه فتحعلی شاه قاجار بود. درسال ۱۲۵۳ در تبریز به دنیا آمد پدرو پدربزرگش هردوشاعربودند وایرج طبع شعری خویش را ازآنها به ارث برده است. وی درفارسی وعربی وفرانسوی مهارت داشت و روسی وترکی نیزمی‌دانست و خط را خوب می‌نوشت. ایرج میرزا در سال ۱۳۰۵ در اثر سکته قلبی در گذشت ودر مقبره ظهیر الدوله به خاک سپرده شد.

۹- حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران. جلد اول» ، مؤسسه انتشارات امیر کبیر – ۱۳۵۸- صص ۴۸۴- ۴۸۰ ، ونگاه کنید به « دکتر نصرالله سیف پورفاطمی « آئینه عبرت» انتشارات جبهه ملیون ایران– ۱۳۶۸ – صص ۱۹۹- ۱۹۷، و نگاه کنید به « بازتاب مقاومت کلنل پسیان درشعرفارسی» نویسنده: دکترحسن امین« نشریه حافظ » خرداد ۱۳۸۵- شماره ۲۹ صص ۵۳ – ۲۹

۱۰- « تحقیق دراحوال وآثاروافکار واشعارایرج میرزا وخاندان ونیاگان او» .باهتمام دکتر محمد جعفر محجوب - شرکت سهامی نشر اندیشه تهران . چاپ سوم ۱۳۵۳ – ص ۱۶۸

فصل پانزدهم
استفانی کرونین « کلنل پسیان وناسیونالیست انقلابی درایران»

استفانی کرونین درکتاب« کلنل پسیان وناسیونالیست انقلابی درایران» دربارهٔ اصلاحات پسیان اینگونه بررسی می کند:

در فاصله ی سال های۱۲۹۷ - ۱۲۹۹ احساس ناامنی سیاسی به گونه ای فزاینده خراسان را فرا گرفته بود. جنگ داخلی درآسیای مرکزی دامگیرایالات امپراتوری سابق روسیه شد و درغرب این منطقه جنبش جنگلی ها در گیلان به شدت ادامه داشت و نقطه ی اوج آن اعلام جمهوری شوروی گیلان به سال ۱۲۹۹ بود. درهمین سال تبریز به دست دموکرات ها به رهبری شیخ محمد خیابانی افتاد. انحلال قشون تزاری در خراسان که درپی انقلاب روسیه روی داد و خروج بریگاد قزاق ایران، عواملی را که مایه ی ثبات اما به لحاظ سیاسی ناگوار بودند از میان برداشت. از سوی دیگر، فعالیت های سربازان رادیکال روس مایه ی دلگرمی دموکرات های مشهد شد. حزب عدالت(کمونیست) درخراسان و خاصه درمیان کارگران ایرانی ساکن ترکستان فعالیت می کرد.(۱) در سراسر سال ۱۲۹۹، شایعه ی حمله ی افراد مسلح حزب عدالت به خراسان همواره داغ بود. در سال های ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹، بلشویک ها که حکومت ایران را ابزاری در دست امپریالیسم انگلیس می دانستند، سخت با این حکومت دشمنی می ورزیدند و امیدوار بودند این حکومت سرنگون شود و جای خود را به حکومتی بدهد که با ایشان همدلی بیشترداشته باشد. حکومت نوپای شوروی بخصوص ازامضای قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس به خشم آمد و تازمانی که به تأثیر مذاکرات در کاهش نفوذ انگلستان یقین نکرده بود، تبلیغات ناسیونلیستی وسیعی، به ویژه در ضدیت با انگلیسی ها، به راه انداخت. ژاندارمری که دقیقاً به خاطر امنیت بخشیدن به ایالت، از جمله در طول مرز با شوروی، در خراسان مستقر شده بود، یکی ازبخش های جامعه ی ایران بود که حزب عدالت آن در زمینه ای مناسب برای تبلیغات خود یافته بود و این تشکیلات را آماج تبلیغات مداوم خود کرده بود. از نمونه های بارزاین تبلیغات یکی مقاله درج شده در بیرق عدالت، روزنامهٔ حزب عدالت، درخرداد ۱۲۹۹با عنوان«دعوت از ژاندارمری »

ایران بود. این مقاله که سراسر به زبان آشنای ناسیونالیست ها نوشته شده بود، آکنده ازستایش های گزافه آمیز ازمیهن دوستی ژاندارم ها بود وسندی نیزدرآن گنجانده شده بود که، بنا بردعوی روزنامه، وصیت نامه سیاسی ماژورعلی قلی پسیان، شهید قیام شیرازبه سال ۱۲۹۵وپسرعموی کلنل پسیان، بود واز قوای ژاندارم می خواست که ایران را از دست انگلیسی ها نجات بدهند.(۲) مقاله ی دیگر این روزنامه که در یازدهم تیرمنتشر شد، همان مضمون را پی می گرفت وازافسرمیهن دوست، کلنل پسیان، نام می برد.(۳) هرچند برآورد تأثیر این مقالات دشوار است، بی گمان شمارافراد ژاندارمی که دراین دوره به قلمرو شوروی گریختند چندان بودکه قوام السلطنه نگران کند.(۴) یکی دیگرازعوامل بی ثباتی شورش عشایر باحمایت کمونیست ها وشرارت خدا وردی،راهزن بدنام، بودکه تنها درسال ۱۲۹۹و آن هم بعد ازچند رشته عملیات دوشاورسرانجام سرکوب شد.

خراسان نه تنها دربی ثباتی سیاسی ونا امنی نظامی به سرمی برد. بلکه مشکلات اقتصادی آن نیز روزبه روز بیشتر می شد. سیاست روسیه از یک قرن پیش توانسته بود رابطه اقتصادی خراسان وهند را بگسلد واز طریق آسیای مرکزی به روسیه پیونددهد. اما قطع رابطه ی تجاری با آسیای مرکزی، به واسطهٔ انقلاب روسیه، سخت به اقتصاد خراسان لطمه زده بود. کل ایالت دچاررکود اقتصادی شده و بیکاری و تنگدستی گریبان مردم راگرفته بود. درسال ۱۲۹۶، مستوفی الممالک، رئیس الوزرا، قوام السلطنه را والی خراسان کرده بود. قوام خوب می دانست که تأمین امنیت در داخل ایالت وبسیج نیرو برای دفاع از آن ضرورت قطعی دارد. او در آغاز کار ژاندارمری خوش بین بود و صادقانه درتشکیل رژیمان ژاندارمری همکاری می کرد واولین افسری که به ریاست این نیرو گماشته شد، شاهزاده ماژور محمد حسین میرزا جهانبانی، ازخویشاوندان سببی نزدیک اوبود. (شاهزاده محمد حسین میرزا، داماد معتمد السلطنه برادر قوام بودم) در این مرحله او اعتماد فراوان به ژاندارم ها داشت، بیش تر آنان را شخصاً می شناخت و افسرانش را خود او و رئیس الوزرا مخصوصاً برای خدمت درخراسان انتخاب کرده بودند.(۵) سربازگیری برای رژیمان ژاندارمری با شتاب و بر اساس روشی قدیمی و سهل الوصول یعنی بونیچه (روشی سنتی برای اخذ مالیات وسربازگیری . در این روش، واحد مالیاتی هرده را

براساس جریب زمین و ساعت آب آن تعیین می کردند. همین معیار درسربازگیری هم به کارمی رفت.م.«به نقل ازفرهنگ معین») که روش معمول در قرن گذشته بود، به اجرا در آمد. روستایی با اندازهٔ متوسط موظف بودند دو مرد و۱۲۰ تومان به ازای هرمرد بدهند وبعضی خان ها ورؤسای طوایف همراه با نفرات و اطرافیا نشان به خدمت پذیرفته می شدند، اما هیچ خانی ازدرجه ی سلطان بالاتر نمی رفت.(۶)این گام نخست بود برای درآوردن روستاها به محدودی اقتدارمشهد . قراربراین بود که قشون نظام، که در واقع باقی مانده ی اصلاحات قشون قاجاردر قرن سیزدهم بود و ظاهراً در مشهد بهتر از هر جای دیگر حفظ بود، و نیز نیروی نظمیه به فرماندهی ماژور سیوبرگ سوئدی ، قوای ژاندارمری را یاری کنند. در سال های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹، نیروهای ژاندارم و نظام گاه و بی گاه به یاری چریک های عشایربه عملیات نظامی علیه راهزنان و اشرار ازجمله خدا وردی و برخی از خان های نا فرمان دست می زدند.(۷)

اما در سراسر دوران والیگری قوام السلطنه ، وضع کمالی نیروهای نظامی قرین مشکلات دائمی بود. این تا حدی به علت کمبود منابع مالی در کل مملکت و درایالت بود، اما علت عمده رابايد دراین واقعیت دید که پول موجود اغلب به سبب اختلاس و فساد مزمن حیف و میل می شد. هم ژاندارم ها وهم قوای نظام در این دوره پیوسته شکایت داشتند که مواجبشان پرداخت نشده و نا خرسندی خود را به شیوه هایی که دراواخر دوران قاجارجا افتاده بود آشکار می کرد. مثلاً درمهرماه۱۲۹۹، قوام به شهرکوچک قوچان در شمال شرقی مشهد سفر کرد، اما به هنگام ترک این شهر به مخمصه افتاد، زیرا درست در دم آخر قوای ژاندارم و نظام او را محاصره کردند و سرمواجب عقب افتاده ی خود هیاهویی به راه انداختند. قوام مبلغ چهارهزار تومان از بازرگانان شهر قرض کرد و تازه بعد از توزیع این پول میان آن قوا بود که توانست از قوچان بیرون برود. نیروهای ژاندارم قوچان درعین حال ماژور جهانبانی را متهم کردند که مبلغ شش هزار تومان مواجب مردانش را اختلاس کرده است. وضع آن چنان وخیم شد که مقامات دولتی درمشهد ناچارشدند برای پرداخت مواجب پادگان شهر حواله هایی به افسران بدهند تا وجه آن راخودشان ازافراد و روستاهای بدهکار به حکومت اخذ کنند.(۸)

درپاییز سال ۱۲۹۹، هرج و مرج مالی به آن جا کشید که اختلافات شدیدی میان مسیو لئون دوبوای بلزیکی، پیشکارمالیه، وقوام پدید آمد. قوام عملاً تمامی عایدات ایالت را برای مخارج نیروهای نظامی در اختیار گرفته بود، اما از این مبلغ تنها وجوه ناچیزی به آن افراد رسیده بود. وضع زمانی وخیم ترشد که حکومت مرکزی بار دیگربه تلاش افتاد تا سهم خود را از عایدات ایالت دریافت کند. درمهر۱۲۹۹، دوبوا حکمی ازتهران دریافت کرد که به موجب آن می بایست نیمی ازعایدات خراسان را به تهران ارسال کند و در نتیجه کشمکش میان پیشکار مالیه و قوام بالا گرفت. یک هفته بعد تهران به دوبوا حکم کرد که حساب های ژاندارمری ونیروی نظمیه را بررسی کند، اما قوام مانع حسابرسی شد. حالا دیگر رابطه ی میان قوام و دوبوا سخت به هم خورده بود. دوبوا براین اعتقاد بود که قوام و دیگران نیمی از پولی را که اوبرای پرداخت به نیروهای نظامی تحویل ایشان داده به جیب خود ریخته اند و اعلام کرد که قادر به مهار کردن حرص و آز جناب والی نیست. (۹)

در هنگامه ی این دعوا، در اواسط شهریور۱۲۹۹، کلنل پسیان به مشهد آمد تا ریاست ژاندارمری ایالت را از ماژورجهانبانی تحویل بگیرد . دراین ایام نام پسیان درمقام فرمانده نظامی، که درمبارزات نیروهای ناسیونالیست درسال ۱۲۹۴ به کف آورده بود، و نیز درمقام افسری دلیر و لایق که شخصاً هم جدی وسختکوش و حتی متعصب و پاکدامن بود، بر سرزبان ها افتاده بود.(۱۰) اوکه گروهی پانزده نفری ازافسران همفکرش را برای یاری کردن درتقویت ژاندارمری از تهران آورده بود، به محض ورود به مشهد دست به اصلاح رژیمان زد. پسیان برای تضمین پرداخت منظم مواجب افرادش به هرکارکه می توانست دست زد، افراد ناکار آمد را اخراج کرد و به جای ایشان نفرات دیگری برگزید. اما اقداماتش درهر گام با موانعی رو به رو شد و کل فعالیتش به خطر افتاد ، زیرا دست یافتن به همان حداقل بودجه ی تصویب شده نیز برای او محال بود. با فرا رسیدن دی ماه ۱۲۹۹، او که تلاش چهار ماهه ی خود را در مشهد شکست خورده می دید، پاک دلسرد شده بود.(۱۱) کلنل کمبود منابع مالی را به گردن قوام انداخت و تهدید کرد که اگر پول دراختیارش نگذارند، استعفامی دهد. تا بهمن ۱۲۹۹، هنوزمواجب ژاندارم ها پرداخت شده بود. بسیاری از افراد ژاندارمرم از شوروشوق افتاده بودن و پسیان کم کم ناچارمی شد به

فکرکوچک کردن تشکیلات ژاندارمری باشد. او نیزمانند دوبوا آشکار از قوام کناره می گرفت و تا وقتی افرادش پولی دریافت نکرده بودند، حاضر به رعایت آداب و تشریفات متعارف، مثل صرف چای در خانه ی والی، نبود.
در طول این چند ماه، زمینه های دیگری برای تعارض رفته رفته آشکارمی شد. اختلاف میان دوبوا و قوام روز به روز دامن می گسترد وبدل به تعارض میان دوبوا وبزرگان ایالت می شد. درآذرماه، به سبب دوفقره مالیات، یکی مالیات سرانه و دیگرمالیات براحشام، که پیشکار مالیه مصمم به اخذ آن ها بود و مالکان به نپرداختن آن خو کرده بودند، میانهٔ مالکان و دوبوا به هم خورد.(۱۲) دراوایل دی ماه، دوبوا اعلام کردکه بدهی مالیاتی مالکان معادل ۲۱۶,۰۰۰ تومان است. نا رضایتی نیروی نظام درپادگان مشهد رو به گسترش داشت ومواجب این افراد مدت ها معوق مانده بودو تأکید می کردند که این پول ازجانب خزانه داری پرداخت شده، اما فرمانده نظام، سالارمظفر، ازپرداخت مواجب آن ها سرباز زده است. سربازان ساده ی این نیرو نیزسخت سر خورده بودند. چرا که ؛ بنا بر تصمیم جدید حکومت، معافیت مالیاتی ایشان که درحکم امتیازی برای نظامیان بود، لغو می شد و از آن پس باید مثل دیگران مالیات می پرداختند. به افسران هم خبر رسیده بود که ترفیعات و افزایش حقوق متناسب با آن، که سه سال قبل به پاداش سرکوب نا آرامی های محلی به ایشان تعلق گرفته بود، از تأیید وزیر جنگ نگذشته و آن وجوهی که افزون بر حقوق برداشت شده بود هم باید به حکومت عودت داده شود.(۱۳) در ماه بهمن ، دامنه ی نا رضایی ها به آستان قدس نیز کشیده شد. این نهاد مذهبی مهم زیارتگاه شیعیان سراسرجهان اسلام بود.این نهاد اگر چه عایداتی کلان داشت واز مالکان عمده ی خراسان به شمار می رفت و دامنه ی موقوفاتش تا هند کشیده شده بود، در آن ایام مقروض بود و به همین سبب یک سوم از مواجب مستخدمین جزء، از جمله قاریان، خدّام و فراش ها، کاسته شده بود. برخی ازمقامات استان قدس به رهبری یکی ازسرکشیک های آستانه (۱۴)، اعتضاد التولیه ، که از دموکرات ها بود، خواستار ارائه ی حساب برای توجیه این اقدام شدند و براین پای فشردند که اگر قرار برصرفه جویی است، باید عمومی باشد و ازبالاترین تا پائین ترین رتبه را شامل شود.(۱۵)
در پائیر و زمستان سال ۱۲۹۹، عوامل گوناگونی برآشفتگی اوضاع خراسان دامن

زد. الغای قرارداد ایران و انگلیس سیاست بریتانیا را در برابر ایران سر در گم کرد بود و بیرون کشیدن نیروی هندی – انگلیسی مالسن، که قرار بود در اسفند ماه عملی شود، و نیز انحلال قوای چریک سوار کرد و چریک سیستان، که زیرنظر مالسن عمل می کردند، نگرانی های فراوان پدید آورده بود آنچه کمتربدان توجه می شد واقعیتی جدید در روابط شوروی و ایران بود که در قرارداد هفت اسفند ۱۲۹۹(فوریه ۱۹۲۱) جلوه گرمی شد. بعد از امضای این قرارداد، به کارگیری کمونیست های ایرانی و رادیکال های محلی موقوف شد و درعوض شوروی در پی تحکیم روابط با حکومت مرکزی افتاد. با این همه، دربهارسال ۱۳۰۰هراس ازحمله ی شوروی به خراسان درهمه جا دامن گسترد و آنچه دکترین بلشویک نام گرفته بود، توأم با اشاعه ی تبلیغات حزب عدالت در خراسان سرآمدن ایالت را نگران کرده بود. این فضای هراس زده را مقالات روزنامه ی رادیکال محلی مهرمنیر وخیم تر می کرد، چرا که مدام به توانگران هشدارمی دادکه ازسرنوشت ثرومندان روسیه عبرت بگیرند. به راستی هم ثروتمندان شهردیگر از مستمندان می ترسیدند، زیرا به گوششان رسیده بود که برخی از فقرا خانه های توانگران را برای اقدامات آینده نشان می کنند.(۱۶)

باری، وقتی سید ضیاء و رضا خان در تهران کودتا کردند، اوضاع مشهد بدین گونه آشفته و حساس شده بود.اگرچه سید ضیاء به سبب نزدیکی با انگلیسی ها چندان خوشنام نبود، اهداف آشکارا ناسیونالیستی حکومت جدید در جهت دولت سازی و اقدامات مصمم آنها برضد اشراف ودیوانیان فاسد و بی اعتبارمایه انگیزش احساسات وحتی شادمانی نسل جوان ناسیونالیست های انقلابی شد. (۱۷)کودتاگران بلافاصله به تهاجمی همه جانبه برای بازداشت سرآمدان سیاسی دست زدند واعلام کردند مالیات های عقب افتاده را از بازداشت شدگان می گیرند و وجوه آن را خرج برنامه های نوسازی می کنند. اهداف عمده ی این برنامه عبارت بود از رهایی از بدهی های مالی، تجدید سازمان ادارات، اصلاحات ارضی ، توسعه ی تجارت و صنعت و تشکیل ارتش مدرن.

روزسیزدهم فروردین، یعنی چند هفته بعدازاستقرارحکومت جدید درتهران وبلافاصله بعد از خروج نیروهای هندی– انگلیسی مالسن ازخراسان، کلنل پسیان

زمام قدرت را درمشهد به دست گرفت. آن روز فوام، بنا برسنتی دیرین، به باغی خارج از شهر رفته بود. وقت غروب، زمانی که والی به شهر باز می گشت، نیروهای مسلح ژاندارم اتومبیل او را جلو دروازه ی ارگ متوقف کردند و شخص کلنل به او خبر داد که بنابر حکم حکومت بازداشت می شود. چند روز بعد قوام را به تهران فرستادند و درآن جا به فرمان سید ضیاء محبوس شد. در همین روزها بسیاری از مقامات حکومتی ایالت خراسان، افسران نظام و نظمیه و مالکان و بازرگانان بازداشت و درمقر ژاندارمری زندانی شدند و این دقیقاً شبیه رفتاری بود که سید ضیاء در تهران پیش گرفته بود.

چنان که پیداست، کلنل پسیان خود زمان دست زدن به کودتا در مشهد را تعیین کرده بود، اما این عمل هماهنگ با دستورات دریافت شده از تهران بود. او. نقشه ی عملیات را مخفیانه طرح کرده بود و چون دست به عمل زد، حکومت ایالتی واجتماع محلی به راستی غافگیر شدند. روز بعد از کودتا، چهاردهم فروردین، سید ضیاء که کلنل سخت ستایشش می کرد و تا آخر هم به او وفادارماند، او را به مقام والی نظامی خراسان گماشت.(۱۸) پسیان دربیانیه ای که به مناسبت این انتصاب منتشر کرد، بر بی نیازی خود از این مقام تأکید نهاد و نیز برمیهن دوستی و علاقه به آزادی و پایان دادن به بی عدالتی واستبداد و نیاز به اصلاحات و یک حکومت مرکزی قدرتمند.(۱۹) اما اگر چه پسیان از هواداران سر سخت حکومت جدید بود و به شخص رئیس الوزرا کاملا اعتماد داشت، رئیس الوزرا در برابر او اعتماد متقابل نشان نمی داد. نورمن، وزیرمختار انگلیس درتهران، در تلگرافی به پریداکس، سرکنسول انگلیس درمشهد ، نوشت که سید ضیاء « ممنون شما خواهد بود ، اگر" افسر فرمانده ژاندارمری" را زیر نظرداشته باشید، چون اگر چه او را فردی صادق می داند، با توجه به جاه طلبی هایش نگران اقدامات آتی اوست». (۲۰) این نشان می دهد که توان بالقوه ی پسیان برای بدل شدن به قهرمان ملی از همان زمان تهران را نگران کرده بوده بود.

روز پانزدهم فروردین در مشهد حکومت نظامی اعلام شد(۲۱) و ژاندارمری و نظام (ارتش) و نظمیه (پلیس) به طورمشترک مسئول اجرای این حکم شدند. این سه نیرو پیش ازآن نیز یکدل و یک جهت با هم همکاری می کردند. اگر چه قشون

نظام و نیروی نظمیه بر قوای ژاندارم، که درآن زمان فقط دویست نفردر مشهد بود، برتری کمّی داشتند. در برابر کودتای پسیان مقاومتی نشان ندادند. نه افسران و نه سربازان هیچ یک دل خوشی از حکومت سابق نداشتند؛ بگذرییم از این که هر گونه مقاومت دربرابر پسیان از همان روز او با بازداشت بسیاری از افسران ارشد فرمانده ارتش و نظمیه منتفی شده بود. ریاست قشون ایالت، سالارمظفر، ازنخستین کسانی بود که همراه با افسر ارشد ایرانی فرمانده نظمیه ی مشهد، ماژور عبدالله خان تبریزی، بازداشت شده بود.

کلنل پسیان بلافاصله بعدازکودتای خود برنامه ی گسترش ژاندارمری و اصلاح تشکیلات نظامی ایالت را آغاز کرد. او هماهنگ با سیاست حکومت مرکزی، قوای نظام محلی را درژاندارمری ادغام کرد. مواجب سه ماهه ی نفرات این نیرو پرداخت شد، کل نفرات به پنج گروهان صد نفری تقسیم شدند واونیفورم ژاندارمری پوشیدند پسیان بخصوص مشتاق عملی کردن این مرحله بود، زیرا به افسران نظام اعتماد نداشت. حقانیت پسیان را واقعه ای در نوزدهم فروردین به اثبات رساند. در این روز معلوم شد که عناصری از قشون نظام به رهبری سالار امجد، فرمانده قسمت پیاده، نقشه ای ریخته بودند تا قوام را از حبس در آورند وحکومت جدید را سرنگون کنند. سالارامجد و همدستانش بازداشت شدند و افسری اززژاندارمری، سلطان اسماعیل خان بهادر، به فرماندهی قوای ژاندارم مشهدو واحدهای تجدید سازمان شده ی قشون منصوب شد. پسیان برای اطمینان دادن به نفرات نظام مراسم رژه ای برگزار کرد و در این مراسم علت بازداشت افسران فرمانده قشون را اعلام کرد و قول داد کمیسیونی برای رسیدگی به اتهام این افسران تشکیل شود.(۲۲)

در ماه های فروردین و اردیبهشت، سربازگیری برای ژاندارمری با حرارت و جدیت تمام، هرچند کم وبیش شتاب زده وسهل انگارانه، پیش می رفت و خدمت در این نیرو داوطلب فراوان داشت.(۲۳) تنها در شهرکوچکی مثل قوچان۲۵۰ نفر ثبت نام کردند و به مشهد اعزام شدند. در اواسط اردیبهشت، شمارنفرات ژاندارم به ۱۰۲۵ نفررسید و پسیان امیدواربود درنهایت به ۳۶۰۰ نفربرسد. گذشته ازثبت نام مستقیم، پسیان به طوایف بربری، تیموری و هزاره چشم دوخته بود، زیرا این طوایف ازدیرباز، بنابرسهمیه ای که مقررشده بود، نفراتی برای خدمت در قشون

اعزام می کردند. او بخصوص به طایفه ی بربری امید بسته بود واز رؤسای این طایفه هزارنفر طلب کرده بود، درحالی که از طایفه ی تیموری وهزاره هر یک سیصد سوار خواسته بود. نفرات (۲۴)اعزامی طوایف همچون گذشت مجاز بودند اسفرانی از طیفه ی خود داشته باشد.

درا واخر اردیبهشت، گروه افسران ژاندارمی مشهد با ورود تعدادی افسربرای تشکیل ستاد آموزشی تقویت شد. در اوایل خرداد، مدرسه ی ژاندارمری تأسیس شد که افسران و درجه داران ونیز نفرت جدید در کلاس ها ی آن اموزش می دیدند. نفرات فزاینده ی ژاندارمری را دراردوگاهی خارج ازشهر،که بعد ازخروج نیروهای هندی– انگلیسی خالی مانده بود، جای دادند. سلاح عمده ی این نفرات تفنگ لی متنفورد با لوله ی بلند و سر نیزه ی کوتاه بود که یا اهدایی انگلیس بود یا به مرورزمان ازآن دولت خریده بوند. نیروهای هندی - انگلیسی (مالسن) نیزهزارقبضه تفنگ وهزارجعبه فشنگ سلاح های سبک به ژاندارمری داده بودند. چهارقبضه توپ انگلیسی لوئیس نیزدراختیار ژاندارمری بود. تجهیزات توپخانه عبارت بود از دو توپ صحرایی اشنایدر، دو توپ کوهستانی اتریشی و دو توپ کوهستانی دیگر که ازتوپخانه کشمیر(انگلیس) خریده بودند.

کلنل پسیان برای دست زدن به اصلاحات همه جانبه در قشون چند کمیسیون نظامی با وظایف مختلف درمشهد تشکیل داد؛ تجدید نظردرحساب های قشون، اجرای عدالت درمواردی که درصلاحیت حکومت نظامی است، بررسی سلاح ها و تجیهیزات و ذخایرتوپخانه، ازجمله سلاح هایی که ازانگلیسی ها خریده بودند، وازاین قبیل. اما ظاهراً فعالیت این کمیسیون ها به سبب بی تجربگی افسران عضو با موانعی روبه روشد. رعایت انضباط درمیان تشکیلات نظامی وشبه نظامی درشهر بسیار خوب بود.(۲۵) و ژاندارمری با همه ی فعالیتی که درمشهد داشت، همچنان به وظیفه ی خود درحفظ امنیت راه وسرکوب شرارت عشایرادامه می داد. در سراسر راه تهران پست های نگهبانی مستقر شدو دراوایل خرداد ماه دویست ژاندارم برای رفع غائله ی سالارخان بلوچ از مشهد عازم تربت حیدریه شدند. در اوایل اردیبهست، روحیه ی گروه افسران به سبب ترفیع درجه؛ به منظور قدردانی ازخدماتی شان در زمان کودتا، تقویت شد. دوتن از نزدیک ترین هواداران کلنل پسیان، یعنی سلطان

اسماعیل خان بهادر وسلطان محمود خان نوذری، درجه ی ماژورگرفتند و رده های پائین ترنیز به ترفیع درجه نائل شدند. (۲۶)

پسیان در روزهای بعد از کودتا به اقداماتی برای تحکیم اقتدار خود در نواحی پیرامونی نیز دست زده بود. حکمران شهرهای مهم مثل قوچان، تربت حیدریه و نیشابور با زداشت و به مشهد اعزام شده بودن و افسران ژاندارم موقتاً جای آن ها را گرفته و حکومت نظامی برقرار کرده بودند. در سایر شهرها حکمرانان اسمی گمارده شده یا مقامات موجود در کارخود ابقا شده بودند، اما درهردو حال اداره ی شهرها عملاً در دست افسران ژاندارم بود.

بازداشت مالکانی که بدهی مالیاتی داشتند از همان روز کودتا آغاز شده بود و تا مدتی بعد داشت، هر چند که برخی از بازداشت شدگان به قید التزام آزاد شده بودند. کلنل این نکته راروشن کرده بود که پرداخت مالیات های معوقه باید با شدت هر چه تمام تر پیگیری شود و رشوه هم گرهی ازکاربازداشت شدگان نمی گشاید. دوبوا از بازداشت قوام و سایر مالکان فوق العاده مسرور شده بود و حالا برای اخذ پول ازایشان حکم پشت حکم صادر می کرد. او مالیات پرداخت نشده ی قوام را تا ۱۵۰,۰۰۰ تومان بر آورد می کرد، با این توضیح که این مبلغ شامل مالیات بردارایی های او در رشت و تهران نمی شود و تهدید کرد سلامی، ملک متعلق به قوام،را مصادره خواهد کرد. به راستی هم ظرف چند هفته کل احشام و محصولات این ملک به دست مقامات مشهد مصادره شد.

در روزهای نخست بعد از کودتا ، دوبوا با همکاری کلنل پسیان یک کمیسیون مالی برای بررسی و برآورد دعاوی مالیاتی تشکیل داده بود. از پنج عضو کمیسیون چهارتن نظامی بودند (۲۷) وآنیک غیرنظامی هم عالم الدوله، محاسب مالکیت درمشهد وازنزدیک ترین و تندروترین هواداران پسیان، بود.(۲۸)

کمیسیون مالیه درسراسر فروردین و اردیبهشت تشکیل می شد و دوبوا پنج بازرس اضافی نیز برای محاسبه ی مالیات ایالت به کار گماشت. زمانی که دوبوا با شورو شوق محاسبه ی مالیات های معوقه را درمحدوده ی ده سال گذشته پی می گرفت، کلنل نیز به گرد آوری مدارکی دراثبات رشوه گیری و سایر اخاذی های غیر قانونی والی سابق و اطرافیانش مشغول شد. معلوم شد که بدهی چند تن از مالکان و

بازرگانان معادل با بدهی قوام است و کمیسیون مالیه بسیاری از موارد فساد و اختلاس مقامات سابق ایالتی را آشکار کرد و دراین میان قوام و منشی او در صف اول جای گرفتند. از این گذشته، کمیسیون در بررسی حساب های سالار مظفر، رئیس سابق قشون نظام ، کشف کرد که تنها در طول سه ماه گذشته مبلغ کلانی معادل ده هزار تومان حیف و میل شده است. درپی این ماجرا ، کمیسیون حکم بررسی حساب های تشکیلات نظام در سال گذشته داد ومعلوم شد شخص سالارمظفر مبلغ کلانی بدهکار است. او بلافاصله بدهی خود را پرداخت کرد.
یکی دیگر از اقدامات اولیه ی کلنل اصلاح تشکیلات اداری آستان قدس بود که مقروض شدن آن جنجال فراوان در میان مردم افکنده بود.(٢٩) در اواسط فروردین ماه، اوبا نظرخواهی از متولی باشی ، ظهیرالاسلام (٣٠)، که از متحدان سرسختش بود، به فکرنخستین اقدامات بر ضد کسانی افتاد که با بهره گیری از قوانین موقوفات بخش بزرگی ازعایدات استان قدس را در جیب می زدند. اگرچه برخی از مقامات مهم آستان قدس بلافاصله بعد از کودتا بازداشت شده بودند، بازداشت ایشان چندان طولی نکشیده و با هزیمت مهم ترین مجتهد مشهد، محمد نجفی خراسانی مشهور به آقازاده ، برای زیارت مکه، کانون احتمالی مخالف علما از میان رفته بود. البته برخی از افراد روحانی از وضع ناخرسند بودند و از این شِکوه داشتند که حکومت جدید با مطالبه ی مالیات از آستان قدس به این نهاد توهین کرده ، اما با خروج آقاز اده از مشهد و اتحاد متولی باشی با پسیان، در این مرحله هیچ مخالت مذهبی جدی در برابر کلنل وجود نداشت. در واقع مجتهدین مشهد با محافظه کاری دیرین خود اعلام کرده بودند در تحولات اخیر دخالتی ندارند و نسبت به آن بی طرف می مانند. آنان می گفتند تحولات اخیربه صلاح مملکت ودر دفاع از قوانین شرع بوده و رهبران مذهبی وظیفه دارند ازحکومت فعلی درایالت ودرکل مملکت حمایت کنند. (٣١) شکیلات اداری آستان قدس رضایت نمی داد وبرآن بود که عایدات آن را به طورکامل به مصارف مناسب نظیرتعلیم و تربیت و امورخیریه ونگهداری ومرمت بناهای آستان قدس و نظایر آن برساند و راه بر منافع شخصی افراد ببندد. صبح روز هفدهم اردیبهشت، پسیان به موجب حکم سید ضیاء، رئیس الوزرا، همه ی مقامات بالای آستان قدس به استثنای متولی باشی را بازداشت کرد. این افراد را

درخانه ی خود شان بازداشت کردند و در این کار صد ژاندارم وسی نفر از نیروی نظمیه، که جملگی داو طلب بودند، شرکت داشتند. در محموع بیست و یک نفر، از جمله چهار نفر از پنج سرکشیک آستان قدس، بازداشت شدند واتهام جملگی حیف ومیل مستمرعایدات آستانه اعلام شد. دسته های کوچکی از ژاندارم ها مأمور نگهبانی از دروازه های متعدد آستانه شدند و همهٔ خدّام و کشیک ها(٣٢) را بیرون راندند و اشیای قیمتی این نهاد را شخص کلنل مهر و موم کرد. آن گاه کلنل اعلام کرد که بررسی همه جانبه ای از امورآستان قدس به عمل خواهد آورد، در هر جا که میسر باشد صرفه جویی هایی اعمال خواهد شد و شمارکسانی که ازآستان قدس حقوق وبازنشستکی می گیرند تا حد معقولی کاهش خواهد یافت. سید ضیاء درفرمانی همه ی انتصابات و ترتیبات سابق آستان قدس را بی اعتباراعلام کرده و خواستار اجرای تنظیمات جدید شده بود. پسیان در اجرای این فرمان چهار کمیته برای بررسی امورآستان قدس تشکیل داد. این کمیته ها مأموربودند امور مالی آستانه، امورکارکنان آن، املاک و ابنیه و نیز اموال منقول آن را بررسی کنند . پسیان خود برکار دو کمیته ی دوم و سوم نظارت می کرد و در اواخر اردیبهشت اعلام کرد که تصمیم دارد مواجب بگیران آستانه را از ١٢٠٠ نفر به ٩٥ نفر کاهش دهد. اگر چه مقامات بازداشت شده ی آستان قدس سخت از انفصال از قدرت آزرده بودند و غرامت مالی طلب می کردند،(٣٣) نا رضایتی ایشان هیچ حرکت عمومی درمشهد پدید نیاورد. اما این گروه مخفیانه به موجی از نا آرامی ها درمیان محافل روحانی دامن زدند(٣۴) و ازآن زمان بسیاری از کارکنان مذهبی واداری آستان قدس کینه ی پسیان و حکومت او را به دل گرفتند.

در واقع این اقدام پسیان نخستین گام برای اعمال نظارت حکومت بر موقوفات درایران بود. درطول پنجاه سال قبل ازآن و بخصوص بعد ازانقلاب مشروطه، اداره موقوفات درایران بیش از پیش آلوده ی فساد شده بود و حرکتی برای اصلاح این وضع درجامعه پدید آمده بود. اما در نظررادیکال های سکولار دوران انقلاب مشروطه، صِرف اطمینان یافتن ازاین که عایدات اموال وقف درامورمورد نظرواقف یعنی تعلیم و تربیت و امور خیریه مصرف خواهد شد، کافی نبود. آنچه ضرورت داشت محدود کردن استقلال سیاسی و اقتصادی و قدرت علما، خاصه

عناصرمرتجع در میان ایشان، بود. مثلاً جنگلی ها مصادر همه ی موقوفات مذهبی و مصرف عایدات آن را در جهت رفاه عمومی در برنامه ی خود(۳۵) گنجانده بودند.(۳۶)اعمال نظارت حکومت برموقوفات بخشی اساسی ازبرنامهٔ اصلاحات عثمانی بود وابزاری توانمند برای کاستن ازارج واعتبارعلما درامپرا توری عثمانی به شمار می رفت و حکومت های تجدد طلب قرن بیستم در خاورمیانه، ازجمله حکومت رضا شاه ، همین راه را ادامه دادند. اقدامات پسیان را، اگرچه ناکام ماند، باید ازنخستین نمونه های بارز این تلاش به شمار آوریم.

در ماه های فروردین و اردیبهشت نیز پسیان به برخی از اصلاحات جزئی در دستگاه اداری ایالت دست زد و برای تحکیم رژیم جدید گام هایی برداشت . او کارکنان معتاد به تریاک را از ادارات اخراج کرد وطبابت کسانی را که مدرک معتبر نداشتند غیر مجاز اعلام کرد. در عین حال فرمانی برای تحویل سلاح های افراد غیر نظامی به ژاندارمری صادر کرد. در عین حال فرمانی برای تحویل سلاح های افراد غیر نظامی به ژاندارمری صادر کرد. دو برای پیدا کردن اسلحه دست به تفتیش خانه ها زد. او به دو روزنامه ی محلی ، شرق ایران و مهر منیر، کمک مالی رساند تا از حکومت سید ضیاء حمایت کنند. همچنین اقداماتی برای رفاه حال مستمندان شهر در پیش گرفت، از جمله کاهش قیمت نان و گوشت.

در همین احوال، اداره ی مالیه به بررسی حساب های بلدیه (شهرداری) مشغول شد و برای اعمال نظام مالیاتی کاراتر به شمارش و ثبت خانه های شهردست زد. در اواخر اردیبهشت دوبوا فهرستی از مالیات تعیین دشده در تهران را منتشر کرد که شامل مالیات برمسکن، وسایل نقلیه، حیوانات بارکش، فر آوردهای روئستایی و کالاهای تجاری می شد. بیش تر این مالیات ها در مقایسی کوچک تر در گذشته نیز اخذ می شد ، اما از آن به بعد مسئولیت آن برعهده ی اداره ی مالیه ی ایالت قرار گرفت. جمع مالیات دریافتی ازسوی اداره ی مالیه که به تازگی تحدید سازمان یافته بود و جدیتی بی سابقه از خود نشان می داد، در جهشی ناگهانی به چهار صد تومان رسید و این ده برابر مبلغی بود که بلدیه در سال های گذشته گرد می آورد . تعیین مالیات های جدید از جانب تهران و جدیت مأموران درگرد آوری آن، مایه ی آزردگی عمومی خاصه اقشار مرفه،شد و در روستاها نیز تمایلی به قطع رابطه با

مشهد به چشم می خورد.(۳۷)
کلنل پسیان تا زمانی که سید ضیاء رئیس الوزرا بود رابطه ی خوبی با حکومت مرکزی داشت و هماهنگ با آن عمل می کرد ، اما سقوط سید ضیاء رژیم ژاندارم مشهد را دچاربحران کرد. در چشم ناسیونالیست های رادیکال خروج سید ضیاء از مملکت نتیجه ی کودتای رضا خان در درون حکومت نبود، بلکه از ضد کودتای سرآمدان سنتی(۳۸) خبرمی داد، خاصه از آن روی که بلافاصله بعد از این رویداد زندانیان سیاسی، از جمله قوام السلطنه، که به دستور سید ضیاء بازداشت شده بودند، آزاد شدند. این روند عادی سازی تصنعی هم از نظر حامیان کودتا و هم درچشم مخالفان آن گامی دیگردر جهت تحکیم دورانی جدید، که کودتای سوم اسفند آغاز کرده بود، محسوب نمی شد، بلکه به معنای بازگشت به اوضاع قبل از کودتا بود. (۳۹) در واقع همین ضد کودتا بود که پسیان حاضر به پذیرش آن نبود و او را بر آن داشت که از پایگاه خود در مشهد به دفاع از برنامه ی اصلاحات همه جانبه ای برخیزد که سید ضیاء زمانی کوتاه مهم ترین نماینده ی آن شده بود.
سقوط ط سید ضیاء پیامد اتحاد رضا خان وعناصرگوناگونی از سر آمدان سنتی بود. شاه نگران تخت و تاج خود بود و از کاهش بودجه ی دربار به خشم آمده بود، اشراف درهراس از حبس و مواجهه با مطالعات مالیاتی بودند، بسیاری از مقامات برکنارشده بودند یا ازمواجبشان کاسته شده بودوعلما ازمنابع گوناگون عایدات خود محروم مانده بودند. مردم تهران به طورکلی و خاصه تجار از مالیات های جدید ناخرسند بودند. براتداختن سید ضیاء ناگهانی بود وچنان به سرعت عملی شد که مجالی برای مقاومت باقی نگذاشت. دراین میان، ژاندارمری که سید ضیاء آن را نیروی تعادل بخشی در برابر رضا خان و قزاق های او(۴۰) می دانست، کاملاً غافلگیر شد،هرچند چنان که پیداست، سید ضیاء کوشیده بود از ژاندارمری حومه ی تهران برای دفاع از جایگاه خود استفاده کند. (۴۱) زمان که خبر توطئه برضد سید ضیاء به مشهد رسید. او دیگر راهی تبعید شده بود.
خبرسقوط سید ضیاء در خراسان همان اقشاری را شادمان کرد که در تهران به مخالفت با او برخاسته بودند. مالکان و رؤسای طوایفی که بدهی های به اداره ی مالیه داشتند. طبعاً خوشحال بودند، هرچند دوبوا تا آن زمان به سراغ بدهکاران

متمرّد درطوایف نرفته بود. افراد ذی نفع در آستان قدس و نیزتجار آزاد شدند واین آزاد شدگان امیدواربودند مالیات های جدید تعدیل شود. اما ژاندارمری از پیامد تغییرحکومت درتهران نگران بود. به راستی هم دشمنیِ توانگران با ژاندارمری، که ازنظرایشان« تجسم عینی پول هایی بود که از کیسه شان رفته بود»، اکنون کاملاً علنی شده بود. (۴۲) [I]

«در میهن دوستی پسیان وعلاقه اش به اصلاحات و نیز صداقت و پاکدامنی او جای تردی نبود. اودربیانیه ای که بعد از پذیرش مقام والیگری ازسید ضیاء منتشرکرد، چنین گفت:« خداوند متعال خود بهترین شاهد برتلاش من در پاسداری از شرف و اعتبار ملت و استقلال وطن است.»(۴۳) پسیان مانند دیگر اصلاح طلبان ایرانی از تشکیل یک حکومت مرکزی قدرتمند حمایت می کرد و خواستار پایان دادن به هر نوع سری محلی بود. او از تغییر کابینه« درهرده روز یک بار»(۴۴) انتقاد می کرد و در همان بیانیه اعلام کرد« مرکز برای تأمین آرامش و امنیت باید قوی باَشد» نیز اعلام کرد که هدف اواین است که نسیم آزادی بر سراسر ایالت خراسان بوزد و این هوای آلوده و متعفنِ بی عدالتی زدوده شود.

پسیان اصرار داشت بر زندگی ساده و بی علاقگی خود به جاه و مقام تأکید کند و نیزبراین که اگر مقام والی را پذیرفته ، به هوای پول نبوده است. او، برای توجیه کارخود در میان مردم، جزوه ای باعنوان رساله ی دفاعیه درشرح اقدامات خود ودفاع از راهی که در پیش گرفته بود منتشر کرد. **در این رساله رفتارو کردار خود را در مقام والی ایالت با رسم و راه رایج در گذشته مقایسه کرد و ضمن متهم کردن والی سابق به تکبر وغارت و چپاول مردم، این پرسش را مطرح کرد که آیا ثروت و تجملات آن والی از راه مشروع به دست آمده؟(۴۵) او بار دیگر تکرار کرد که دوران حکومت او از این آلودگی ها پاک بوده و خود به عدالت حکم رانده است.**

پسیان که سخت پایبند سپردن کاربه کاردان بود، ازرویّه های معمول در ژاندارمری نیز سخت انتقاد می کرد. او از روال ترفیع درجه که معمول در ژاندارمی نیز سخت انتقاد می کرد. او از ترفیع درجه که معمولاً بر اساس پارتی بازی و زدو بند بود، از فساد و حیف و میل بودجه و بخصوص از رسم جاد افتاده ی مقامات در بالا کشیدن بخشی از مواجب زیر دست های خود و کوتاهی مقامات در تدارک بودجه ی

کافی برای قوای نظامی شِکوه می کرد.
پسیان هرچند خود آذری و غرّه به تبار مهاجر خود بود،(۴۶) کمربه تبلیغ ناسیونالیسم سکولار سراپا ایرانی بسته بود. او رساله ی دفاعیه ی خود را با تأکید براین اعتقاد به پایان برد:« **من ایرانی و ایران نه فقط دوست داشته بلکه پرستش می کنم و به همین دلیل اگرکسی در مقابل از من بد گفته یا بنویسد جواب نخواهم داد... مرا اگر بکشند، قطرات خونم کلمه ی ایران را ترسیم خواهد نمود واگر بسوزانند، خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد.»(۴۷)**
پسیان هوادار نش اگرچه برنامه ی مشخص و مدونی نداشتند، هدف آشکارشان نوسازی تشکیلات حکومت و ادارات بر مبنای اصول قانون اساسی و ضوابط مدرن و از میان برداشتن فساد و پارتی بازی و پیش گرفتن رویّه ای استوار بر عدالت و برابری بود. اما اصرار پسیان بر این که شخص قوام « اشراف مرجع » را مخالفان اصلی خود قلمداد کند وگرایش اوبه این که تمام سیاست های سرکوبگرانه و آزمندانهٔ سرآمدان در نتیجهٔ خطاها و معایب شخصی فردی خاص جلوه دهد، مانع ازآن بود که انتقادی همه جانبه وقانع کننده از کل جامعه ی ایران تنظیم وعرضه کند . اسنادی چون رساله ی دفاعیه ی او بیش از هر چیز آکنده از خشم و خروش اخلاقی و مبتنی بر تجربه ی شخصی است و از هر گونه تحلیل جدی بی بهره است. پسیان هر چند به گونه ای بنیانی از رسم وراه گذشتگان فاصله گرفته بود، از پیامددهای ایدئولژیک کارخود غافل بود. مثلاً می توان به اظهار وفاداری سنتی به شاه، حتی اگر بنا بر مقاصد تبلیغاتی بوده باشد، و نیز مخالفت شدید با گرایش های نو پای کمیته ی ملی به جمهوری طلبی اشاره کرد. اما این را نیز باید بگوییم که ارجاع و اشاره به مذهب، جزبه موجزترین و متعارف ترین شکل آن، مثلاً کمک طلبیدن کلنل پسیان از امام هشتم (ع) در بیانیه ی فروردین به مناسبت پذیرش مقام والی،(۴۸) به طورکلی جایی در نوشته های او ندارد. ایرانی او از آن یاد می کرد ایران داریوش و جمشید بود نه ایران اسلامی و اصولاً جهت گیری رژیم مشهد به شکلی پرشور جنبه ی سکولار داشت و به طور اخص در کاستن از قدرت و ثروت استان قدس می کوشیدند. اما هواداران کلنل دراستفاده برای مقاصد تبلیغاتی درنگ نمی کردند و نمونه ی آن این که قوام را متهم کردند برای رسیدن به امیال نامشروع

خود کاری کرده که در روز عشورا خون مسلمانان به دست هم کیشان و هم وطنانشان بر خاک بریزد.(۴۹)

شخص پسیان اگرچه همواره در تسکین مصائب اقشارمستمند مشهد کوشا بود، پیوسته هرگونه گرایش به بلشویسم را انکارمی کرد. اما برخی از هواداران او عقایدی بسیارنزدیک به ناسیونالیسم رادیکال با رنگ اسلامی داشتند واین ترکیبی بود که بلشویک ها تا چندی پیش از آن در تبلیغات خود در خاور میانه استفاده می کردند. مثلاً کلنل نوذری روز ۲۷ شهریور، در سخنانی که در مدرسهٔ قوچان برای مردم ایراد کرد، تلقی خود را از اصول بلشویسم بیان کرد و گفت این اصول تا آنجا که به مسئله مالکیت مردم بر زمین وازمیان بر داشتن حاکم تشریفاتی می پردازد بسیار مفید است. او سخنان خود را با محکوم کردن نفوذ انگلستان درایران به پایان برد.(۵۰) نوذری باردیگردرنطقی اظهار داشت هدف او و حزبش آزاد کردن خراسان و « تلاش در راه وحدت اسلام و پاره کردن زنجیر بردگی است که سر مایه داران و مالکان ثروتمند بر گردن کارگران و فقرا نهاده اند».(۵۱)

تبلیغات حزب عدالت از مدتی پیش در افراد ژاندارمری، هم در خراسان و هم درجاهای دیگر، تأثیر نهاده بود و جذابیت کمونیسم برای عناصری درون این نیرو کمی بعد با قیام ماژور ابوالقاسم خان لاهوتی در تبریز به گونه ای نمایان آشکار شد.

پسیان هرچند در دوران بحران خرداد ما در پاسخ به تهدیدهای دشمنان ادعا کرده بود قادر است با ژاندارم های خود تهران را تسخیر کند، در این مورد هیچ اقدامی نکرد. او نیروهای خو را برای حفظ امنیت ایالت در نقاط مختلف پراکنده کرده بود. نه با پسر عمویش کلنل حیدر قلی خان پسیان دراصفهان رابطه ای بر قرار کرد و نه ازسایر فرماندهان ژاندارمری یاری طلبیید. کلنل هرچند صمیمانه خواهان اصلاحات بنیانی بود. ظاهراً آمادگی آن را نداشت که شخصاً مدعی قدرت دولت بشود و همواره بر قانونی بودن جایگاه و مشروطه طلبی خود تأکید می کرد. در واقع چنین می نماید که او ناچار شد روزبه روز موضعی سازش ناپذیر تر بگیرد و محرک او در این راه یکی فشار هواداران بود که خودشان به تدریج رادیکال تر می شدند و دیگر سرسختی مقامات تهران که در شخص قوام تجسم می یافت. افسرانی چون ماژوربهادر ونوذری وغیرنظامیانی چون کارگزار خراسان، معتصم السلطنه

ی دموکرات، سرسختانه درپی گسترش اقتدار رژیم ژاندارم بودند و پیوسته ازامکان تسخیر تهران دم می زدند.
روز ۳۱مرداد، گروهی که درمخالفت با انتصاب صمصام السلطنه به والیگری خراسان تشکیل شده بود، در تلگرافی به تهران اعلام کرد که آن ایالت تصمیم گرفته رابطهٔ خود را با تهران قطع کند. هواداران این گروه با سران ادارات دولتی درایالت، ازجمله ماژور برونیکوفسکی رئیس سوئدی نظمیه [پلیس]، گفت وگوکردند وازایشان خواستند این بیانیه را تأیید کنند. چندروز بعد، برونیکوفسکی از مقام خود عزل شد و به اوحکم کردند هر چه زودتر به تهران برود و عالم الدوله، محاسب ژاندارمری، به ریاست نظمیه منصوب شد . از شب دوم شهرت در مشهد حکومت نظامی اعلم شد و سانسور نامه ها و تلگراف هابرقرار شد. روز بعد سرشناسان شهر به تلگرافخانه احضار شدند تا در مورد وضع ایالت با مشیرالدوله، از سیاستمداران متنفذ تهران که درمحافل مشروطه طلب هم اعتبار فراوان داشت.
در طول شهریور ماه حیات سیاسی مشهد تحت ااشعاع فعالیت کمیته ی ملی خراسان قرارگرفت و این کمیته که ریاستش با کلنل پسیان بود، در دوران بحران خرداد ماه نمودی یافته و با قطبی شدن اوضاع قدرتش پیش تر شده بود و اکنون کانون بسیج ناسیونالیسم رادیکال شده بود. حزب دموکرات مشهد و نیز یک گروه سوسیالیست با کمیته همسویی داشتند واین عناصر، در کنارهواداران محلی حزب معتدل اتحاد اسلام (۵۳)، در پیش کشیدن بحث اصلاحات داخلی بسیار فعال بودند. کمیته ی ملی روز ۲۴ شهریور بیانیه ای منتشرکرد.(۵۴) وآن گاه به تهیه ی متنی برای اعلام جمهوری خراسان پرداخت، اما انتشار این بیانیه ی دوم بنابر تصمیمی پسیان به تعویق افتاد. این کمیته حتی هیئتی به عشق آباد و تاشکند فرستاد تا مسلسل بخرند.، اما در این کار موفقیتی حاصل نکرد. خود کلنل هم ، همزمان با تشدید خصومت با انگلیسی ها، گام هایی به سوی مقامات بلسویک تاشکند برداشت، خاصه به امید که از ایشان تفنگ و مسلسل بگیرد. اگرچه علائق ناسیونالیستی کلنل همواره او را به دشمنی با روسیه برانگیخته بود، حالا آشکارا می گفت که بر خلاف وجدان خود حاضر است به سوی هرکس که حاضر به یاری اش باشد دست دراز کند.(۵۵) اما پاسخ تاشکند این بود که حکومت شوروی در صورتی به او اسلحه می فروشد که تهران این معامله را

تأیید کند و این رفتاری بود که شوروی بعد از امضای قرارداد با ایران پیش گرفته بود. این که برآورد پسیان و یارانش از اوضاع آن ایام تا چه حد نادرست بوده از این نکته آشکار می شود که روتشتاین ، وزیر مختار شوروی در تهران، به رضا خان گفته بود حاضر است به هرطریق که بتواند او را در حل و فصل مسئله ی خراسان یاری کند ودرصورت لزوم قوایی ازآن سوی خزر به خراسان بفرستد.(۵۶) بدیهی است که این پیشنهاد آخر به به هیچ روی باب طبع رضا خان و انگلیسی ها نبود.

موقعیت کلنل درمشهد درسراسرشهریور همچنان استوار بود.(۵۷) جناح هوادار قوام سرکوب شده و بی رهبر مانده بود و چنین می نمود که کلنل عنان کل ایالت را در دست دارد. او به هر شیوه که می توانست می کوشید حمایت اقشارمختلف را جلب کند. درمقابل سرشناسان ایالت کاه به قهروغلبه رفتارمی کرد تا قدرت خود را به رخ ایشان بکشد و گاه از درآشتی و داد ودهش وارد می شد تا فواید هواداری از رژیم خود را به نمایش بگذارد، همه ی افسران ژاندارمری را یک درجه ترفیع داد، از جمله دو ماژور، بهادرو نوذری، که به نایب سرهنگی رسیدند. همچنین حکمرانان غیر نظامی شهرهایی چون سبزوار وتربت حیدریه را برداشت و به جای ایشان افسران ژاندارمری را برگماشت. او با وسواس تمام اطلاعات گرد می آورد و عواملی را برای جلب حمایت به این سوی وآن سوی می فرستاد. نمایندگانی به تهران اعزام مرد تا با هوادارانش و با برخی از نمایندگان مجلس تماس داشته باشند ونیز نمایندگانی به نزد حیدرخان عمواوغلی در گیلان و شوکت الملک در بیرجند روانه کرد. همچنین نماینده ای به بیرجند فرستاد تا بعد از بازگشت آقازاده از حج با او دیدارکند و او را در سفر به مشهد همراهی کنند، زیرا حضور آقازاده در مشهد براعتبار او میافزود.

رژیم مشهد برای تحکیم موقعیت خود به برخی اقدامات فرعی نیز دست زد. برای تأسیس اداره ی معارف(آموزش) نیز گام هایی برداشته شد و شخص کلنل در پرداخت برای راه انداختن مدرسه ای خاص زنان پیشقدم شد. امکانات بهره برداری از معادن ایالت بررسی شد و نیزگفت وگوهای مقدماتی برای نشر اسکناس به منظور چیرگی برمشکلات مالی وهمچنین انتشار تمبرپست صورت پذیرفت. [II]

◄ توضیحات و مآخذ:

[I] استفانی کرونین « کلنل پسیان و ناسیونالیست انقلابی در ایران» مترجم ، عبدالله کوثری –نشر ماهی ، ۱۳۹۴ - صص ۳۷ – ۲۴

[II] استفانی کرونین « کلنل پسیان و ناسیونالیست انقلابی در ایران» مترجم ، عبدالله کوثری –نشر ماهی ، ۱۳۹۴ - صص ۶۲ – ۵۷

پی نوشت ها:

1- Houshang Sabahi - British Policy in Persia, 1918
1925 (London, 1990)pp.102 - 107.

۲ – ترجمه ی این وصیت نامه را می توان در این سند مطالعه کرد:

Meshed Intelligence Summary No. 24 , 12 June , 1920
FO371/4917/C4654/510/34.

3- Meshed I. S. No. 34, 21 August 1920, FO371/4917/C4654/510/34.

۴ – برای بر آوردی کلی از تأثیرکمونیسم بر ژندارمری.رک: کرونین، ارتش . Meshed Diary
5- No. 19, 10 May, 1919 FO248/4917/1249/510/8.

۶ – افسر، تاریخ ژاندارمری ، ص ۲۲۲

۷ – همان، صص. ۲۱۴ – ۲۱۹ :

30, 22 May - 31 July , 1920. FO371/4912 .-Meshed Diaries. Nos. 20

8- Meshed Diary . No, 26, 28 June 1919, FO248/1249 .

9- Monthly Summary , October, 1920, FO371/6434.E2004/2004/34.
Meshed Intelligence Summary No. 15 , 9 April 1921

10- FO371/6420/E6979/88/ 34.

11 Meshed I. S. No. 2, 8 Januery 1921, FO371/4919/E3611/88/34.

۱۲ - پسیان ، رساله ی دفاعیه، ص ۳۴

Meshed Diary . No, 48, 4 December 1920,

13 FO371/6419/E1486/88/34.

Meshed Intelligence Summary No. 51 , 18 December 1920

14 FO371/6419/E2355/88/ 34.

۱۵ – سرکشیک مقام عالی رتبه ای بود با مسئولیت اداری آستان قدس. او در واقع نماینده ی متولی باشی بود. آستان قدس پنج سرکشیک داشت که در طول بیست و چهار ساعت به نوبت انجام وظیفه می کردند.

Meshed Diary . No, 7 , 12 February 1920, FO371/6419/E4501/88/34.

16

17- Meshed I. S. No. 3, 15 Jan. 1921, FO371/6419/E3611/88/34.

18 - Homayoun Katouzian, " Nationalist Trends in Iran, 1921 – 26" , International Journal of Middle Eastern Studies, vol. 10(1917),pp.533 - 51,.539.

۱۹ -ریاست وزرا به کلنل محمد تقی خان پسیان، ۱۴ فروردین ۱۳۰۰، در بیات، انقلاب خراسان، اسناد شماره ۱و ۲. صص ۵۱ -۵۲

Meshed Diary No. 15, 9 April , 1921 FO371/6420/E6384/88/34.

۲۰ - ترجمه ی سنددر :

Meshed Diary No. 15, 9 April , 1921 FO371/6420/E6384/88/34.

21 – Normen to Consul – General, Meshed, 6 April 1921, FO371/6404/E5722/2/34.

۲۲ – اعلامیه ی کلنل محمد تقی خان پسیان، ۱۵ فروردین ۱۳۰۰، در بیات، انقلاب خراسان، سند شماره ی ۳، صص ۵۳ – ۵۲

23 - Meshed I. S. No 16, 16 April 1921, FO371/6420/E6979/88/34.

24 25- - Meshed I. S. No 18, 30 April 1921, FO371/6420/E8262/88/34.

Meshed I. S. No 17 , 23 April 1921, FO371/6420/E6984/88/34.

26 - Meshed I. S. No 22, 28 May 1921, FO248/1332

27- Meshed Diary No. 19, 7 May , 1921 FO371/6420/E8262/88/34.

28 - Meshed Diary No. 16, 16 April , 1921 -FO371/6420/E6863/88/34

.

۲۹ -عالم الدوله بعدها، در دوران حکمرانی پسیان و بعد از انفصال ماژوربرونیوفسکی سوئدی از خدمت، به مقام حسابدار ژاندارمری و افسر سر رشته داری و نیزز ریاست نظمیه ی مشهد رسید.

30 – Consul – General, Meshed, to Government of India, 8 April 1921 , FO371/6404/E5722/ 2/34.

31 - Meshed Diary No. 16, 16 April , 1921 FO371/6420/E6863/88/34.

۳۲ – ظهیرالاسلام در سال ۱۳۰۰ هجری قمری به دنیا امد. پدرش امام جمعه ی تهران بود ومادرش دختر ناصر الدین شاه. از جمله سمت های پیشین متولی باشی مسجد سپهسالار در تهران بود و یکی از بزرگ مالکان خراسان به شمار می رفت. او به سبب خصومت آشتی ناپذیر مقامات بالای آستان قدس ناچار شد مشهد را ترک کند. درشهریور۱۳۰۰ به توطئه علیه قوام السلطنه و رضا خان متهم و بازداشت شد، اما کمی بعد آزاد شد.

33 - Meshed I. S. No 17, 23 April 1921, FO371/6420/E6984 /88/34.

۳۴- خدام و نگهبان آستان قدس.

35- Meshed I. S. No 20, 14 may 1921, FO248/1332

بنا به گفته ی وابسته نظامی کنسولگری مشهد، « کسانی که از مصادره ی املاکشان به جوش و جلا افتاده اند اراضی موروثی شان را مطالبه می کنند و قسم خورده اند جان حودشان و پسرانشان را بر سر نبرد با کسانی بگذارند که از حق زندگی و وسایل امرار معاش محرومشان کرده اند». همان جا.

36 – Meshed I. S. No 20, 11 June 1921, FO248/1332

۳۷ -جنگلی ها این برنامه ی رادیکال را تا حدودی در پاسخ به نفوذ کمونیست های محلی که متحدشان بودند پذیرا شدند.

38 – Chaqueri, The Soviet Socialist Republic, p. 215.

39 – Meshed Diary No. 20, 14 May 1921 , FO371/420/E8544/88/34.

40 - Katouzian , " Nationalist Trendes " , p. 539.

۴۱ – همان جا

۴۲ - کرونین، ارتش

۴۳ – بنا به گفته ی افسر، ظاهراً سید ضیاء به فرماندهان ژاندارمری قم ، سمنان، ماژور محمد خان در گاهی و ماژور فتحعلی خان ثقفی توپچی، دستور داد بود قوایی به تهران بفرستند. این فرماندهان

اگر چه علت این احضار قوا را نمی دانستند، فرمان سید ضیاء را اطاعت کردند، اما در میانه ی راه از سقوط کابینه ای او با خبرشدند و به قرار گاه خود باز گشتند. افسر، تاریخ ژاندارمری ، صص ۲۷۷ ـ ۲۷۸

44 - Meshed I. S. No 21, 21 May 1921, FO248/1332

ترجمه ی سنددر :

45 - Meshed Diary No. 15, 9 April , 1921
FO371/6420/E6384/88/34.

۴۶ ـ پسیان، پسیان رساله ی دفاعیه، ص ۴۰

۴۷ ـ همان، همان جا

۴۸ ـ همان، ص. ۲۶

۴۹ ـ همان، ص. ۴۵.

50 - Meshed Diary No. 15, 9 April , 1921 -
FO371/6420/E6384/88/34.

۵۱ ـ بیانیه ی انتباهیه ی جمعیت ملیون خراسان در بیات، انقلاب خراسان، سند شماره ی ۱۲۶، صص. ۱۹۲ ـ ۱۹۰

52 - Consul - General, Meshed, to Mr. Bridgeman, 18 Nov. 1921,
FO371/7802/E530/6/34.

53 - Meshed Diary -No. 34,22 Oct.,1921 FO371/6420/E14153/88/34. :

۵۴ ـ اتحاد اسلام تشکیلات مشخصی نبود؛ حرکتی بود با گرایش اسلامی و ناسیونالیستی .رک: مجید تفرشی « شیخ الرئیس قاجار و اندیشه ی اتحاد اسلام»، در تاریخ معاصر ایران(تهران، ۱۳۷۲)، جلد ا، صص. ۷۸ ـ ۶۵

۵۵ - بیانیه ی انتباهیه ی جمعیت ملیون خراسان در بیات، انقلاب خراسان، سند شماره ی ۱۲۶، صص. ۱۹۲ ـ ۱۹۰

55 - Meshed I. S. No 36, 3 Sept. 1921, FO371/6420/E12452 /88/34

56 - Meshed I. S. No 20, 17 Sept. 1921, FO371/6435/E11701 /2004/34

57 - Meshed I. S. No 39, 24 Sept. 1921, FO371/6420/E14151 /88/34

«یک ملت که شش هزار سال سابقه استقلال دارد به آسانی از استقلال خود صرفنظر نخواهد کرد. زیرا استقلال هر ملتی شرافت اوست. اگر نتوانیم کشور خود را نجات دهیم و شرافتمندانه زندگی کنیم لااقل در راه وطن جان خواهیم داد زیرا درچنین مواقع خطرناک وحساس زنده ماندن محوشدن است.»

«شیخ محمّد خیابانی»
«درمخالفت با اولتیماتوم روسیه»

«تا می توانید از تملق و چاپلوسی و بت درست کردن بپرهیزید... نگذارید یکنفر خارجی از شما استفاده کرده وپس از میان بردن آبرو و حیثیت شما و کشور داغ باطله بر پیشانی شما باقی بگذارد. جوانان نباید خود را با سیاست خارجی آلوده سازند. مرد سیاسی باید طرفدار کشورش باشد وسیاست خارجی راهم برای کشورش بخواهد. هرسیاستی که با اهداف ایران و منافع مردم موافق است، تعقیب کند، زیرا هیچ خارجی نمی تواند دایهٔ دلسوزتر از مادر باشد. خارجیها برای پیشرفت منافع و مقاصد خود با شما دوستی می کنند و روزیکه دیگر از وجود شما و کشور شما استفاده نمی شود کرد شما را از میان برده وکشورتان را به حریف می فروشند.»

«میرزا حسن خان مشیرالدوله» (پیرنیا)
به نقل ازکتاب «آینهٔ عبرت» ص۸۱

«آرزوی [کلنل محمد تقی خان] این بود که نه تنها وطن و ملت خود را از زیر فشار بیگانگان رها سازد بلکه سویهٔ علمی، اخلاقی، صنعتی و اقتصادی ایران را به مرتبهٔ عالی رساند. این است وظیفه ای که او را یک حس مقدس ازدرون دلش مأمور می نمود.»

«لیدیا کنایر»

انتشارات مصدق – فاطمی